المجلد الاول من جواهر التفسير من مصنفات العالم الرباني مولانا جمال الدين حسين الكاشفي

بسم الله الرحمن الرحیم

زینت فاتحهٔ هر کتاب و زیب خاتمهٔ هر خطاب خجسته ثنای رب الارباب جلت کلمته
که نقش ابواب کلام جامعش کشاف حقایق تأویل و تقریر اسرار مصحف مجیدش مفتاح
ابواب معالم تنزیل صورت می بندد فلله الحمد رب السموات ورب الارض رب
العالمین و سجود لوامع دقایق معانی قرآنی و وقوف بر لوایح دقایق مبانی فرقانی در گرو
متابعت مظهر نبوت کبری و صاحب شفاعت عظمی که در بارگاه اختصاص دنی فتدلی بر
خلعت خاص فاوحی الی عبده ما اوحی از سایر اصفیا امتیاز یافته درست بعهد صلوات
و سلامه علیه و علی آله الطیبین الطاهرین و خلفائه الراشدین و جماهیر اصحابه من الانصار و
المهاجرین والتابعین لهم باحسان الی یوم الدین اما بعد فاضلترین عبادتی در امت خیر
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم خواندن قرآنست چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که افضل
عبادة امتی قراءة القرآن و خواندن قرآن هرگاه که از حلیه تدبر و تفکر در آن عاری باشد هیچ
جزا از آن توقع ثواب کرد و از امیر المومنین علی علیه السلام منقولست که لا خیر فی قراءة لا تدبر فیها
و مضمون این خطاب عالی که حضرت ملک متعالی با سید اولاد آدم صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده که کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته بر این معنی دلالت میکند که نزول این
کتاب مبارک که نامهٔ متبرک از عالم قدس و مشهد انس برای آنست که ارباب عقول والباب
بر غرایب اسرار و عجایب اطوار او اطلاع یابند و بموجب اندازهٔ فهوم و درایات در دلالات و کلمات
او سخن گویند و به نتایج کامله و ثمرات عقل شامله او پند پذیرفته بعد بخشش حق و کرم
خود از آن بهره یابند و بموجب این حدیث صحیح و بموجب این کلام فصیح که الماهر بالقرآن مع
السفرة الکرام البررة موید [illegible] همین مقالب [illegible] سعادت و دولت که هم خود
بر وقوف از معانی قرآنی موقوف بیابد و علم بمهارت و صناعت در عرصهٔ معرفت نکات
و رقایق برافرازد و در زمرهٔ سفیران وحی و کاتبان [illegible] اصحاب کرام الکاتبین که محرمان
سراپردهٔ جبروت و محرمان حرم ملک و ملکوتند داخل باشد پس بحکم این مقدمات بر
خداوندان بصیرت و اصحاب ذکا و فطنت لازم باشد که باقدام تدبر و تفکر بر سلوک [illegible]

معرفت کلام ربانی اقدام نمایند و به مشاهدهٔ تحقیق الفاظ و ملاحظهٔ تدقیق معانی
از نظر مهارت و بصر بصارت بگشایند تا بمقدار استحقاق و استعداد از فیوض این
کتاب مستفیض انتساب مستفید و محظوظ توانند شد بیت چون نفس و حدیث [illegible]
[illegible] بر کلام قدیم کن آهنگ وقف او کن قوای روحانی صرف او کن حواس جسمانی
گوش از او معدن جواهر ساز هوش از او مخزن سرایر سبحانی و شک نیست که پی تتبع علم
تفسیر که خزینهٔ فواید معانی و گنجینهٔ جواهر اسرار قرآنیست فهم دقایق کتاب الهی
[illegible] تیسیر نیابد و تفکر در جمال [illegible] و ابواب حل معضلات و کشف مشکلات قرآن
جز بمفاتیح علوم متعلقه بیان نمی گشاید و علم تفسیر مشتمل بر جهت [illegible] و بعضی از جهت قصه
و بعضی لباب [illegible] که مقصد معرفت قرآن از دانستن آنها چاره نیست و تمامت آن در ضمن
رسایل متعدده از مصنفات افاضل [illegible] یافته و بسندی را جمع آن بی [illegible] قدرت
نهد [illegible] قدرت متعالی و طلب المرضات از مدتی متمادی باز داعیهٔ همت و بواعث نیت
بر آن مقصور و موقوف می بود که تفسیری مشتمل بر جمیع فنون متعلقه بیان در قلم زده که طالب
گردد تا طلبهٔ معانی در وقت ملاحظهٔ هر آیه و مطالعهٔ هر سوره از رجوع بکتب دیگر مستغنی
بوده مثل متداول کل الصید فی جوف الفرا بالکلیه مشهور ع آنچه خوبان همه دارند تو
تنها داری در شأن وی مشاهده نمایند فاما از واسطهٔ موانع زمان و عوایق دوران
که وقوع و هجوم آن جاریست [illegible] ظهور این صورت و حصول این بیت در
عقدهٔ تعویق و ضیق توقف می ماند تا درین زمان لطایف نشان که لوامع [illegible]
حمایت فضلا بیمن [illegible] و حسن تربیت امیر عالم گیر [illegible] روشن ضمیر [illegible] مساعد
امارت [illegible] معارج ایالت و مدارج [illegible] متخلق باخلاق ربانی متحقق باوصاف
اشراف انسانی مقرب الحضرة السلطانیة عضد الدولة القاهرة الخاقانیة مالک ممالک الاحسان
بافاضة الخیرات سالک مسالک الترقی باشاعة مراسم الطاعات شعر شید ابنیة الحق لولا علا و
لما درست حدود المکرمات سواء فلا بیت که ملکی صفت آدمیست از دست که [illegible]
سکه کاری [illegible] فروع و اصول تابع قال الله و قال الرسول المختص [illegible] عوارف [illegible] نظام
الدولة والمملکة والدنیا والدین بیت داور دوران علیشیر که هر [illegible] آفتاب خاندان [illegible]
مهر حشم جهان بین [illegible] آسمان [illegible] که روشنی بخش [illegible] حضرتش [illegible]
[illegible] زمین [illegible] دعای دولتش [illegible] الامین [illegible] آمین
وفقه الله للدولة الابدیة لاکتساب سعادات السرمدیة در فضای [illegible] مکار

را فراهم شده و مشارع اکرام افاضل و مشارب اهتمام نشان ارباب فضایل به التفات عالی جناب
معالی نصاب از ادناس هموم و شوایب غموم پاکیزه و مصفا گشت سعد الزمان و ساعد الاقبال
لاجرم جمله طالبان مطالب افضال چون طلیعه سپاه دولت و اقبال المعی بر آستان سپهر نشان
آن خلاصه ادوار زمان آورده بزبان حال منطوق این مقال بعرض می رسانند بیت
سعی بسوی که آورده دل بر امید نیکو پی چون دل و جان و دیده را قبله آرزو تویی وای جناب تو
بنا بر مقاید توفیق و ملتمس داعی طریق تحقیق و اعتصام بسلسله ارادت ارباب تمکین و تمسک
بعروة وثقی ملازمت هوشمندان عالم بینش صحیفه جاه بی اعتبار دینار اگر فریبنده کودک طبعان
بازیگاه وما الحیوة الدنیا الا لعب ولهو است از روی اختیار بقلم نسخ در کشیده عنان عنایت به
تمهید قواعد هنر پروری و تشیید مبانی فضیلت گستری معطوف و مصروف داشته و بدین سبب
هر یک از جمعیکه قوانین فروع و اصول و پویندگان سبیل تحصیل منقول و معقول در آستانه
علیه که بمسلکی معارج همت بلند و دولت ارجمند شد رسالت بکنایه و منجنبه فواید ختم
و بیدا ختشه از مدرسه رفیع الارکان که خرجه رحمان کتابه و البیت المعمور تا وقتی از لوحه
ایوان آن می دارد و شرفه غرفه و السقف المرفوع را از طاق سپهر نقش می شمارد بیت
بربساط دولتش ارباب دانش را نزول در بحر پر حرمتش اصحاب بینش را مکان خانقاه
رفیع البنیان که نکته و من دخله کان امنا سطری است از سطر صحایف اطراف و مقولیتم
یخلق مثلها فی البلاد نتیجی از شرح مواقف اجلال و اکرامش بیت ثبت الله بناک ای حرم
امن و امان روح الله فناک ای وطن روح امین پیوسته بتعلم علوم دینی و تکرار مسایل
یقینی اشتغال دارند چه چون اسباب وظایف معاش مهیا و شربت مصالح انتعاش و معنف
او مهنات که عبید الحمد لله الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها
لغوب ورد زبان ساخته بفراغ حال و فراغ بالی کنف التعلیم برکات تحصیل و اجتناء از لطایف
کرامات دنیا سعادت آثار از ارات تناهی ابد بالفیض الالهی شرف وصول می یابند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء بیت او را رسید دولت این کار از ازل وین کار دولتست کنون تا کرا رسد در
اثنای این احوال کمینه بی بضاعت حسین بن علی الکاشفی بر رهنمونی دلیل دولت بادراک
طواف سده سدره احترامش مستسعد گشت بنظر التفات عنایت سمات شد مصرع
از تو غریب کی بود رسم غریب پروری در اثنای محاورات از صورتی که نقش بند تصنیف خیال
تالیف آن تفسیر بر لوح اندیشه رقم تصویر زده بود بر تقریر شمه بر صفحه ظهور صفت تحریر
پذیرفت و اشارت عالی بجمعانات الوقت رابجمع تفسیری که فوایدش اتم و منافعش اشمل و اعم است

قبل

٣
قبل از تصنیف تفسیر مذکور عز اصدار یافت بنابرین معنی فقیر حقیر هان فرموده بر موجب
مختصری مفید که از طرفین املال و اخلال بجانب وسط که مرتبه اعتدالست مایل باشد انعطاف
داد و از اقوال مفسران انچه بر معیار اختیار عیانی تمام داشت جمع کرده اکثر نقلیات به
بیان اسباب نزول و قصص و اخبار اشتغال کرده و مستشهدات لغات عربیه را متعرض
گشت و بعد از ایراد واضح آیات بوجهی که اغلب وجوه مشهوره معتبره را شامل باشد بر بیان
اسباب نزول و قصص اخبار اشتغال کرده و از لطایف مذکورات و اشارات محققان انچه زیاده
زمان بر اشتا و افشاء آن مسامحه نموده مبهوتم ساخته و مدد توفیق بجمع این که همان معنی
که مسماست بجواهر التفسیر لتحفة الامیر در سلک انتظام و تقریر آنحضرت واهب المواهب سمت
وتهیه اسباب وصول بدین مرام از مسامحه حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام مرجو و مامول
والله معطی کل سؤل و قبل از شروع در اصل کتاب بانواع ما یتعلق بمعرفت تفسیر اهمیت که دانستن
از الفاظ و معانی قرآن از حیثیت دلالت آن بر چیزی که بیقین معلوم باشد بر آنچیز که کلام مراد
که مراد الله است بقدر طاقت انسانیت و بحث معرفت این علم با مرحب منزلت باشد و آن ذکر نقل
که باسناد صحیح و نقل درست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و خلفاء راشدین
و علماء صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بتابعین رسیده و از ایشان بتبع تابعین پس بعلماء
هر زمانی بر سبیل تواتر و صحت تعرف عقول از اذیال الجلال آنها کوتاه است بیت تفلوجه
داشت پرده از رخ معنی معتاد آنکه بخاطر راه ندارد یا بحسب درایه استنباط معانی باشد
بر قواعد عربیه و قوانین کسبیه موافق کتاب و سنت و هر خردمند صاحب توفیق را به مقدار استعداد
و فهم خود داد آن مجال دخل هست کما قال الله تعالی لعلمه الذین یستنبطونه منهم بیت هر دانا
ز روی بینایی بر خرد کرد معنی آیتی بحسبی دیگر بمعد فیض ربانی از روی کشف صحیح و ذوق
صحیح بمعانی حقایق و دقایق قرآنی راه می برند و سخنان ایشان لب لباب کتاب رب الارباب
و علم این طایفه لدنی باشد یعنی از نزد خدای تعالی بر ایشان فایض گرد بی واسطه تعلم از
غیر کما قال الله و علمناه من لدنا علما و این را علم وراثت خوانند ماخوذ از قول حضرت پیغمبر صلعم
من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم بیت خویش را صافی کن از اوصاف خود تا ببینی ذات
پاک صاف خود بابی اندر دل علوم انبیا بی کتاب و بی معید و اوستا پس تصرف در معانی
قرآن یا بر دولت باشد علماء آن ارباب درایتند یا بر فراست و معروف بدان اصحاب درایتند
یا بر وراثت و مخصوص بدان اهل ولایتند و اگرچه مطالع انظار مکاشفان بحسب اختلاف
تجلیات متفاوت بود و هر یک بعبارتی دیگر اشارت بمقصود کند اما فی الحقیقه اصل

مجموع را جمع یک حقیقت خواهد بود ع عباراتنا شتی وحسنک واحد وقدوة الافاضل
مولانا شمس الدین محمد فناری قدس سره بفیض الباری در تفسیر فاتحه آورده که دانستن
علم تفسیر فرض کفایت بجهت آنکه تعلم علوم شرعیه از اصول دین واصول فقه فرض کفایت
باجماع ومعرفت اینها بغیر قرآن ظاهر است پس هر چه حاصل نشود الا به وی مقدور مکلف باشد
فرض بود مثل او وعلم دیگر بباید دانست که علم تفسیر از اجل علوم است وهر علمی که او را فضیلتی
جلیلی باشد یا مطلوب بالذات چون علوم شرعیه یا وسیله حصول مطلوب بالذات چون
علوم عالیه وعلم تفسیر قرآن از علوم مطلوب لذاته است برای آنکه مطلوب علم یا بجهت شرف او
یا بواسطه شدت احتیاج بدو وشرف علوم یا بشرف موضوع باشد چون علم طب نسبت
با علم بیطره که موضوع اول بدن انسان است وثانی ابدان حیوانات عجم وانسان اشرف
از سائر حیوانات یا بکثرت فایده چون علم کتابت که مهمات کلیه در دین ودنیا بر آن موقوف
به نسبت علم مساحت که منفعت آن بسیار اندک است یا بوثاقت دلایل چون علم حساب که
براهین آن یقینی است وبراهین علم احکام نجوم که مدار آن بر ظن وتخمین است اما شدت احتیاج
چون علم فقه که محتاج الیه است در انتظام صلاح معاد ومعاش نسبت با علم طب که
محتاج الیه است در بعضی اوقات واین چهار وجه که مذکور شد در علم تفسیر موجود است
اولا در شرف موضوعش خفایی نیست چه موضوع او قرآن است که بحث در این علم از احوال
خاصه شامله او میکند وقرآن فاضل ترین همه چیزهاست القرآن افضل کل شیء دون الله ثانیا
کثرة فایده بر وضوحی تمام دارد چه نتیجه او حصول حکمت علمیه وعملیه است ووصول به سعادات
اخرویه ابدیه ثالثا وثاقت دلایل از شرح مستغنی است بلکه منشا اغلب دلایل شرعیه اوست رابعا
شدت حاجت بدو واحتیاج بیان ندارد جهت آنکه بر عقلا ظاهر که لوح فطرت بی رقمی از علم سلیم
منتقش گشته روشن است که حصول کمالات صوریه ومعنویه عاجله وآجله موقوف بر علوم
دینیه ومعارف یقینیه ومبنای مجموع آن بر دانستن قرآن است وقرآن بی علم تفسیر دانسته نگردد
وقبل از خوض در تفسیر آیات ایراد نکته چند از انجا که طالب این علم را بصیرت کرده مناسب
بود پیش از بیان آن اجمال اصل مشتمل بر چند و در عنوان متکفلست بر این ترتیب اصل اول
در فضائل قرآن واسامی آن ومباحث حدوث وقدم وتکلم وسماع مشتمل بر چهار عنوان عنوان اول
در بعضی از فضایل قرآن وصفات کمالیه آن عنوان ۲ در بعضی از اسامی قرآن مستنبط از کتاب
وسنت عنوان ۳ در مباحث حدوث وقدم واختلاف مذاهب در آن عنوان ۴ در حقیقت
تکلم وکیفیت سماع وبیان نفی واثبات آن اصل دوم در بیان جامعیت قرآن مر علوم کلی

انشعاب

انشعاب علوم از آن ومشتمل بر پنج عنوان عنوان اول در جامعیت قرآن واشتمال آن بر علوم کلی
عنوان دوم در کیفیت انشعاب علوم دینیه از قرآن عنوان سوم در علومی که بر قرآن
متعلقست عنوان چهارم در علومی که تفسیر بی آن جاره نیست ونهایة آن علم ترتیل است عنوان ۵
در علومی که خاص است بتفسیر اصل سوم در ذکر الفاظی که میان مفسران متداولست واین اصل
بر هشت عنوان اشتمال دارد عنوان اول در بیان انزال وتنزیل عنوان دوم در بیان وحی و
اقسام آن عنوان سوم در معنی سوره ومتعلقات آن عنوان چهارم در معنی آیه وما ینسب
الیها عنوان ۵ در معنی کلمه وما یتعلق بها عنوان ۶ در معنی حروف ونقط وحرکات عنوان ۷
در معنی تفسیر وتاویل عنوان ۸ در متشابهات این باب اصل چهارم در فواید متفرقه
که از معرفت آن چاره نیست محتوی بر شش عنوان عنوان اول در بیان جمع قرآن عنوان ۲ در
شرف علم تفسیر عنوان ۳ در وجوه اعجاز قرآن عنوان ۴ در افضلیت بعضی آیات وسور وبیان
خواص ومنافع آن عنوان ۵ در بیان تطهیر وتفکر وآداب آن عنوان ۶ در ذکر واشارات
حقایق عرفانی وبعد از تمهید این مقدمات شروع میرود در مقصود وتوکل علی الحی الودود اصل اول در بیان
شمه از فضایل قرآن وذکر بعضی از اسامی آن ومباحث حدوث وقدم وحقیقت تکلم وکیفیت سماع
آن مشتمل بر چهار عنوان عنوان ۱ در ایراد بعضی از فضایل قرآن وشرح نبذه از مراتب ومناقب آن
بدان ارشدک الله تعالی که یکی از اصول خمسه که قاعده ایمان بر آن مبتنی است ایمان بملائکه وبدیگر کتب
منزله الهی که در صد وچهار است از آن اتفاق بوده ودیگر اختلاف اکثر بر آنند متفق اند که پنجاه
صحیفه شیث است وسی صحیفه ادریس وبیست صحیفه ابرهیم وتوریة موسی وزبور داود وانجیل
عیسی وفرقان محمد صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین وده صحیفه که مختلف فیهاست بعضی بر خلیل
الرحمن نسبت دهند وگویند صحیفه ابرهیم علیه السلام سی بوده وگفته اند قبل از نزول توریة
ده فرو فرستاده بر موسی وقوم او ده صحیفه بر موسی هم نازل گشته قولی آنست که صحف عشره تکمیل
بوده وآن بر آدم صفی نازل شده والعلم عند الله وبعضی ایمان آوردند بر کتب تعیین عدد شرط نیست
بلکه ایمان بجمیع کتب طرف تعیین بی یا بد زیرا که عدد کتب منزله بدلیل قطعی ثابت نشده وحقیقت
ایمان به کتب خلف آنکه باشند و اقرار کنند که مجموع کتابها فرو فرستاده بر انبیا علیهم السلام کلام
حق عز وجل نا مخلوق وما محدث وانجمله کتب که سفیر وحی بر اداء امانت بر اسماع ارباب رسالت
رسانیده هیچ کتاب را این شرف ومنقبت ومحل ومرتبت نبوده که قرآن مجید راست از تعلق آدم
تا محمد عیسی ابن مریم علیهما السلام هر پیامبری که از حق بر خلق آمده بیان آن در این کلام مذکور
واز زمان خاتم تا انقراض عالم هر چه خلق بدو نیاز باشد تحقیق نهایت آن در این کتاب مسطور

وفزيور بيت هر لطافت كه نهان بود پس پردهٔ غيب همه در صورت خوب تو عيان ساخته اند
قال الله تعالى وانه لكتاب عزيز لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد يعني
كه قرآن كتابيست بي‌نظير و فرستادهٔ عالي مقدار كه از فاتحه تا خاتمه سخنان باطل بر وي راه ندارد
و از بدايت تا نهايت قصص و احكامش اختلاف نباشد كلام حكيمست كه قبايح عيب و عبث
جانب افعال و اقوالش نرسيده سخن حميديست كه اتصاف بصفات كمال جز ذات بي‌زوالش
او را ثابت نبود خوش نامه‌ايست كه عنوان كمالش ديباچهٔ صحيفهٔ مجيد و افضالست همايون منشوريست كه
طغراي جلالش توقيع مثال قبول حاجات كلمات تامات خزانهٔ لطايف الطاف الهي آيات بينات
نشانهٔ انواع اصطناع پادشاهي محكمات دين و سلطنت سراير انوار الملك يقين و اشهرات
جاكر نوازي بيت اين چتر شاهيست بر سر و همايا خلد الله ظله ابدا تاج اقرأ وربك الاكرم زده بر فرق
اولو العلم ذرع نوحي اليك در بر او هن ام الكتاب نشكر اولو العلم از لحظه تا عالم غيب بهر تنزيه صفة
لاريب فيه زلزله تا البدولات اوليا و سيم آيت حمايت اولو الامر احاديث صحاح آمده كه القرآن شافع مشفع
وماحل مصدق من جعله امامه قاده الى الجنة ومن جعله خلف ظهره ساقه الى النار يعني قرآن قاري خود را
شفاعت كننده است و قبول شفاعتش مقبول و از كسي كه تارك تلاوت باشد شكايت نمايد
مضمون شكايتش به محل تصديق رسيده هر كه احكام با نظامش را در منهاج شريعت پيش بهار
قايد رحمت نافهٔ جد و جهدش بازمام احترام كرفته بمنزل عليين و روضهٔ خلد برين فرود
آيد و هر كه باستظهار متابعت شيطان پشت بر اوامر و نواهي قرآن كند سايق هيبت توسن
نفس سركشش او را بتازيانهٔ قهر تند در حضيض سجين و دركهٔ اسفل سافلين المكذبين معلوم شد
كه قرآن هم دوست نوازاست و هم دشمن كداز طوبي مر صاحب دولتي را كه قرآن بعنايت
شفيع وي باشد و واي بر آن مردود مخذول كه قرآن بشكايت خصم وي باشد ع ويل لمن
شفعاؤه خصماؤه بيت از خصم تو آن نرست باميد شفيع آنكاه كه شفيع خصم شد
جون برهي اي معجز قرآن دليل كعبهٔ آمال ... انيس دلها ارباب ايمان آفتاب
هدايتيست نور افشان سحاب ماطفيست كرم نشان نونهال كمالش فزونتر از حد بي‌منتها
فيض شاملش آرايندهٔ سرير نهال خيالات جمالش مونس خلوت عاشقان با سوز و كداز نعم و
وصالش مايهٔ سلوت محرومان سرا پردهٔ ناز و نياز ترتيب الفاظش بر عجيب ترتيب معانيش
بغايت زيبا و غريب صورت نظمش از خلل تكلف خالي و صفت حكمتش بحليهٔ علم و حكمت
خالي سوق كلامش شوق آميز ذوق معانيش شور انگيز حلاوت فصولش و غاياتش في غايت
طراوت سورها و آياتش في نهايت كحل الجواهر ابصار ديدهٔ مخلصان توتياي نقشباي

اكر اكسير اعظم اسرارش نيم متفلسان از كيمياي آشنائي مستظهر از اقوي بحيوة جاوداني
از اوبياركان را از اميد نجات دو جهاني بر و مشتاقان از خوشتر انسي مطالعهٔ كلمات بلاغت
او عارفان را زيبا تجلي مشاهدهٔ معاني آيات جان افزاي او زبان بيان در اداي
صفاتش به عجز موسوم شده لطافتش خوش سراي در تعريف كلماتش به تقصير مشهور
و موصوف كشته رباعي اي عقل بجد كمال تو نرسيد فهم خلايق بجلال تو نرسيد
در كتاب تنبيه الغافلين از محمد بن كعب القرظي قدس الله روحه منقول است كه من قرأ
القرآن فكانما رأى النبي صلى الله عليه وآله وسلم قاري قرآن كوئيا كه مشاهدهٔ جمال با كمال
حضرة رسالت صلوات الله وسلامه عليه مي‌نمايد و كدام مطلوب در دنيا موازي
شهود لقاي آن محبوب دلها تواند بود ع مقصود عاشقان ز دو عالم لقاي تست
امام ابو مطيع نسفي رح در تاويليات آورده كه علامت دوستي حق سبحانه و تعالى تلاوت
قرآنست و نشانهٔ محبت حضرة مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم متابعت سنت ايشانست پس
هر كه دعوي محبت الهي كند در بازار القضاء امتحان به صدق مدعاء او بجز قرائة كلام الله
كواهي نخواهد بود ع نشنود قول تو كس تا نكند ايف يك كواه در احاديث قدسيه
وارد شده كه من شغله قراءة القرآن عن مسئلتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين يعني
هر كه بحلاوت تلاوت كلام رباني و شوق ذوق مشاهدات خطاب سبحاني از عرض كردن
حاجات جسماني و درخواست نمودن مرادات نفساني مشغول كرداند او را تشريف هم
فاضلتر از آنكه به سائلان دركاه رحمت و نيازمندان باركاه عزت ميرسد از آنكه عطا خواهد
فلعمري سؤال او بود و نوال ما خوانندهٔ قرآن را مناسب عز و جلال ما باشد اكر رفع حاجت خود
كند كدايي كويد ولكن ما عظمت ما تكرار ... با آن ضعيف كه ام دولت در مقابله تلاوت
كلام ما باشد و چه سعادت در موازنهٔ قراءة تا سو نام ما بود ... قرآن تماشاكاه ارباب
الباب و خوانندهٔ قرآن را بعدد هر حرفي ده ثواب در اخبار آمده كه هر كه قرآن خواند و مخلوق آن را
كه خلعت مغفرت بدو عنبر شايسته اند و جهه خلعي ازجام انعام عاشقت نوش كنيد هر آينه او را از
جميع ما بيشتر ذكر با قرآن استهزاء كرده و آن را سخن حق و كلام صدق نپنداشته ...
قدس الله سره منقولست كه دو نفر چنين آمده كه روز قيامت لستان تهيج شفاعت كنند نيست
خداي تعالى بنده كه بهتر از شفاعت قرآن نه پيغمبر نه فرشته و نه غير آن شعر وان كتاب الله اوثق
شافع واغنى غناء واهبا متفضلا و شيخ خواجه در رسالهٔ قدسيه از حضرة شيخ شهاب الدين سهروردي
قدس سره نقل ميكند كه متوسطان راه سلوك را بعد از اداي فرايض همين مداومت بر تلاوت قرآن

اولی و انسب است و همان خاصیت که اهل بیت را از ملازمت ذکر روی نماید شاید
از برکت تلاوت حاصل آید با زیادت دیگر چون تجلیات صفات مختلفة الآثار بواسطه
قرآءة آیات مختلفة المعانی مخواجه امام محمد حکیم از شیخ سفین ثوری قدس الله روحه
روایت میکند که ما شنیده ایم از اکابر دین که قرآءة قرآن افضلست از ذکر از آنکه خواجه حکیم
در تقویت این نقل فرموده که جمیع خلق مشغول گردند است که منیه این سخن برآنکه کلام حق
سبحانه ذکر وی کردن ساختن از آنکه باشد که کلام خود ما للتراب و رب الارباب مصرع
چه نسبت خاک را با عالم پاک و حقیقت آنست که هر بعضی را دور از غیر که خود را اسیر اسرار ملک
و ملکوت دانند در سیر طریقت ترتیب مناقب که مناسب رفعت قرآنی باشد بعجز و تقصیر
موسومست و سیرهم با یک بین که لاف از جاسوسی ممالک لاهوت و ناسوت زند انسلوک
سبیل تقصی ادای ثنا بین که لایق حقایق صفات قرآنی بود مأیوس و محروم شعر فیکیف
عن ذلك السر اشارة فقد صدنا بالجلال المجیبا بیت وصف حسن تو به اندازه این طایفه نیست
قالم و هادی و عاجی همه سرکردانند وجه معلوم شد که شرح فضیلت این کلام معجز نظام نه
در مرتبه ایست که سیاح سبک رو بیان در بسیط بحر مشحون او تواند نهاد و منتهی نقب
این کتاب معانی نقاب نه بر مشابه که سیاح دریا بار بیان در محیط قعر بیش عمیق آشنائی تواند
زد شعر والعجز بین من شرح التشرح و سیقنا و سبقت الاعجاز اهل المناقب بری رفعه سیاح حد
رفیع او وهم کان نمی رسد و خاطر بیتی پس نسبت هر فضیلتی که ظرف حرف گنجایش آن دارد
با حقیقت صفت قرآن و وصف حقیقت آن همان نسبت قطره و ذره باشد بدریا و همان خورشید
درخشان و مجرد یا گفته اند باعی فیمر تو در دل حزین می کنجد فیه تقییع کین می کنجد
جانست خلائم اکر صد پیش حکم درقالب گفتار همین می کنجد صنوان نمی دل اسامی قرآن کتاب
یعنی هر یک از آن با نکه حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را در مصحف عزیز بیست و شش نام یاد
کرده است و در وانده نام دیگر از احادیث نبوی مستفاد شده و کثرت اسما دلیلست بر شرف
جوهر که کسیرا دوست دارد و از نهایت محبت خواهد که زینب عزت و حجه و جوحت او بخلق ظاهر
شود هر جا نامی شریف و لقبی منیف است بر ایمان بخواند اکر صفات کاملیه او بسیار با
باعتبار هر صفتی اسمی لایق و لقبی موافق جهت وی تعیین نماید بیت رویت نکر مهاه تمامت
خواند فقد بنیم سرو خوش خرامت خواند نام تو بسی و چون بنا مت خواند از همه خانوگرکلمات خواند
اسا از کلام الهی اول همه نامها قرآنست قال الله تعالی انا جعلنا القرآن یعنی قرآنی و قرآءة در لغت
خواندن باشد و اینجا یعنی مقروات و در کلام عرب مصدر بمعنی مفعول آید چون طعام

یعنی

یعنی مطعوم و یعنی گفته اند اسمیست مشتق که بهر خواندن اشتقاق او از قرا باشد بضم قاف
که مفهوم مش جمعست و مراد کلمات مجتمع بود یا از قرا بفتح قاف که بمعنی وقتست یعنی
کتابیست به وقت حاجت فرود آمده و کلبی هر خوانند ماخوذ از قرآن باشد که بمعنی مقترن است
است و مفصل سور و آیات مقترنه بود بیکدیکر یا آنکه هر آیه و سوره قرینه سوری و آیتی دیگر
یا از قرا که مهمانی باشد و خبر آمده که القرآن مأدبة الله و عرب طعام مهمانی را مأدبه گویند مراد
اینجا مهمانی خاص است بانواع کرامت و کرم و تو بعضی این اسم مشتق نیست بلکه علم کلام الله است
چون توریة و انجیل که هر یک علم کتابیست هرچه سایر الکلمات آورده که قرآن اکمل و اجمل اسما
این کتابست و بدین اسم در ملکوت آسمانها نمیان ملایکه کرام و در ممالک زمین میان خلق
و عام اشتهار یافته و در این کتاب در بیست و شش موضع که محمل عبد لفظ الله منکور
شده ۱ فرقان قال الله تعالی تبارك الذی نزل الفرقان و او نیز مصدر است یعنی فارق یعنی
جدا کننده میان حق و باطل و در تفاوت عرب مصدر بمعنی اسم فاعل آمده چون زید عدل ای عادل
و گفته اند فرقان یعنی نجاتست یا فتح و فرج چنانچه حق تعالی فرموده ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا اینجا
مراد آنکه باشد که قرآن سبب نجات و خلاص و واسطه فرج و مخرج شماست از جمیع آفات دنیوی
و منیعی و مقامات صوری و معنوی و گفته اند این اسمیست مشتق از فرقه که یعنی پراکندگی
یعنی کتابیست متفرق نازل شده در مدتی معین ۲ کتاب قال تعالی کتاب انزلناه الیک
کتاب و کتاب در لغت نوشتن باشد اینجا یعنی مکتوبست چون حساب یعنی محسوب
و بعضی اولی از کتب گرفته اند که در لغت جمع باشد و مقصود مجموع حروف و کلمات تواند بود
۳ آیات بینات یعنی نشانها روشن قال الله تعالی یتلو علیه آیات بینات هر یک
از آنها از قرآن نشانه ایست از صحت و راستیت بر صحت نبوت قال الله تعالی قد جاءکم بصائر من
ربکم و اجمع بصیرت که یعنی بینائی دل باشد و در تفسیر کبیر آورده که مراد از بصایر دلیلها
دلیلهاست که بیان دلهای مؤمنان بینا کردند و له حق و مقصود حقیقت بر ایشان روشن شود
۵ برهان قال الله تعالی قد جاءکم برهان من ربکم و معنی آن حجتی روشنست که فصحای عرب را از
معارضه عاجز کرد است چه از دعوی ایشان ابر شد باد فأتوا بسورة من مثله فرو مانده اند ۶
بیان قال الله تعالی هذا بیان من ربکم بیان دلیلی را گویند که چیزی دیگر بدو روشن گردد یعنی
آنست که احکام الهی بدین کتاب ظاهر و هویدا و واضح و هویدا شده ۷ بشری قال الله تعالی و بشری للمؤمنین
یعنی بشارة مؤمنانست بنجات دینی و درجات عقبی ۸ بشیر و نذیر قال الله تعالی بشیرا و نذیرا فاعرض
اکثرهم قرآن بشارت دهنده آشنایانست بنعیم و صال و بیم کننده بیگانگان بجحیم فراق و نکال

۹ بلاغ قال الله تعالی هذا بلاغ للناس و آن یعنی اعلام و تبلیغ است یعنی قرآن کافیست در تنبیه
و احکام و اعلام نمودن هر کس به مقصود و مراد ۱۰ تبیان قال الله تعالی و تبیانا لکل شیء یعنی واضح
شده و پیدا کردن باشد اینجا مصدر بمعنی فاعل است یعنی قرآن بخود پیدا و بصفات کمال
هویداست یا بیان کننده احکام و اخبار و ظاهر سازنده خفیات معانی و اسرار است ۱۱ تنزیل
قال الله تعالی و انه لتنزیل رب العالمین مصدر است بمعنی مفعول یعنی فرو فرستاده شده از
جهت کار عالمیان نزد سید و سرور آدمیان ۱۲ تذکره قال الله تعالی و انه لتذکرة للمتقین
یعنی یاد کردن باشد یعنی قرآن متقیان را دلیل صلاح و سداد سبب است ع بیاد کردن
حالات مبدا و معاد ۱۳ تفصیل قال الله تعالی و تفصیلا لکل شیء تفصیل جدا کردن باشد
اینجا مصدر بمعنی فاعل است یعنی مفصل حقایق و مجموع آنها بر سبیل تفصیل دارا و
روشن و هویدا ۱۴ تبصره قال الله تعالی تبصرة و ذکری تبصره بینائی دل و گویند و قرآن دل را
واسطه بینائیست و رابطه حسن [illegible] و برکت و انوار و محبت در آینه کثرت مشاهده توان نمود
۱۵ احسن الحدیث قال الله تعالی الله نزل احسن الحدیث نیکو ترین همه سخنان قرآنست و کلامی که او را عقل
توان گفت سخن حضرت یزدانست ع که دیده است خبری در جهان حدیث [illegible] ۱۶ حکمة قال الله تعالی حکمة
بالغة حکمت دانستن چیزها است بر وجهی که باید و در اصل آنچه در جهان ثابت بحقیقت جامع انواع علوم
علم حق است ... ۱۷ امر بر [illegible] قال الله تعالی امرا من عندنا و زبان قرآن بر هر کس
روانست و [illegible] مبین اسلام و محض ایمان ۱۸ حکم قال الله تعالی ذلکم حکم الله قرآن منطوی بر حکم دو زبان
حنا و در جهانست و دولت هر دو جهان و ابتدا آنست ۱۹ حبل قال الله تعالی و اعتصموا بحبل الله یعنی حبل
رسن است و آن سبب خلاصی باشد از چاه یعنی هر که دست اعتصام در حبل کلام ملک علام زند از چاه
تیه ضلالت خلاص یافته بروضه ملکنای هدایت رسد سخن حضرت مولوی قدس الله سره مثنوی
از چاه شو را این جهان حبل قرآن زن دو دست ای یوسف آخر بهر تست این دلو در چاه آمده دلی بعل
تا یعنی تعجیر شوق طلبان او جذبه ای از سلسلة الذهب بمناسبت مقام تحریک می دهد بیت
حق آن حبل خدا نعم آن تا بگیری بیان حبل آن بر در آیی از چاه نفس و هوی که یک آهنگ عالم بالا
رسن آمد کزین نشیمن پست بدر آیی در آن رسن زده دست تو بدان رسن دست و پای چو
بیستی و اندرین تنگ جای بنشستی ۲۰ حکیم قال الله تعالی و القرآن الحکیم این کلام منبع حکمت
و حکمت الهی را منشا دلیل و حجت حق ۲۱ حق قال الله تعالی فتجاء کم الحق و معنی آن راستیست و سزاوار
راستی همه راستیها کلام خداست که جامع جمیع صفات عز و جلالست ۲۲ ذکری قال الله
و ذکری لکل عبد منیب ذکری در لغت پیداست و قرآن همه پند کار را پندی سود مند است

۷

۲۳ ذکر قال الله تعالی هذا ذکر بهترین همه ذکرها قرآنست و منابع ذکر را یعنی شرف را
کما قال الله تعالی و انه لذکر لک و لقومک ای شرف ۲۴ رحمت قال الله تعالی و رحمة
للمحسنین قرآن را رحمت گفته و حضرت رسالت را نیز صلی الله علیه و آله و سلم بهمین
صفت خوانده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین وجه هر دو رحمت نصیب این امت شد
امید هست که بنا امیدی نکشد ع امید وار چنانم که نا امید نکردم ۲۵ روح قال الله تعالی
اوحینا الیک روحا قرآن را روح گفت که سبب حیوة دلهاست بیت جانا بجز از نفحه
صحبت جانست با ما که ز نفحه جان بر نوبر قرآنست ۲۶ شفا قال الله تعالی من القرآن ما هو
شفاء که هر چه که باشد قلبی و قالبی قرآن مر آنرا شفاء عاجلست و هر دردی که روی نماید
صوری و معنوی دوای آن هم از قرآن حاصل بیت رنج اگر بیاید که غم خورم
چون شفای جان بیمارم تویی ۲۷ صدق و عدل یعنی صادق و عادل قال الله تعالی و
تمت کلمة ربک صدقا و عدلا یعنی قرآنراست گو بنیه است در اخبار امم و عدل کننده در
احکام مشتمل بر حکم مبهم ۲۸ صراط مستقیم بقول بعضی از ائمه دین یعنی راهی که موصل
باشد بفردوس برین قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم ۲۹ طیب بقول جمعی از علما یعنی پاکیزه
قال الله تعالی و هدوا الی الطیب من القول شبهه قرآن از همه عیبها و نقصانها پاکست ۳۰ عزیز یعنی غالب
و قوی قال الله تعالی و انه لکتاب عزیز کتابیست عزیز نازل در حنا و نعز یعنی مترل بر سبیل عزیز
لا جرم برکت این همه عزیزها منشو عزت بنام است نوشته آمد که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین
و عجایب آن قوت است که عزیز کرده خود را خوار نکرداند بیت عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری
چنین ذکر الهی بعزت کز خواری مکن بجرم گنه شرمسارم مکن مرا شرمسار از رو بخشی توپ
ذکر شرمسارم مکن پیش کس ۳۱ علی قال الله تعالی لدینا لعلی حکیم بلند مرتبه قرآن ظاهرات ۳۲ عظیم
قال الله تعالی و القرآن العظیم و عظمت قرآن از شرح مستغنیست ۳۳ عجب قال الله تعالی قرآنا عجبا
یعنی عجب شگفت است و آن چیزی باشد نادر و نایافت ع دیدم یعنی عجایب چون تو عجیبه
۳۴ عربی قال الله تعالی قرآنا عربیا کتابی مترل به بهترین لغتی و فصیح ترین لهجتی که آن لغت
عرب و زبان ایشانست و گفته اند کلام بهشتیان بدین لغت خواهد بود ۳۵ فصل قال الله
تعالی انه لقول فصل و او یعنی فاصلست یعنی جدا کننده حق از باطلست و در مفاتیح الغیب
آورده که فصل بمعنی قضاست مراد اینجا حکم کننده باشد براستی و منع کننده از کجی و کاستی
۳۶ عروة الوثقی بقول انس بن مالک یعنی قرآن مستمسک اهل ایمانست ۳۷ قصص الحق
قال الله تعالی ان هذا لهو القصص الحق قصها درست اوست و حکایتها درست دلالت ۳۸

قيم قال تعالى وانه لقسم خداي تعالى او را سوگند خواند و مراد معتسم براست ٣٩ قيم قال
تعالى قيما لينذر و معني او راست و راست كار باشد ٤٠ كلام قال تعالى حتى يسمع كلام الله
و معني كلام و حقيقت آن عنقريب مسطور خواهد شد ٤١ كوثر بقول بعضي قال تعالى انا
اعطيناك الكوثر قرآن را بجهت بسياري احكام و اخبار و قصص و آثار كه در او مندرج است
كوثر بعضي خوانده اند كه فوعل است ماخوذ از كثرت ٤٢ كريم قال تعالى انه لقرآن كريم كريم قرآن بدست
قاريعني سامع بنهايت بزرگيست ع ايد و بجان از كرمت كار رسان ٤٣ مثاني قال الله
مثاني تقشعر و معني آن دوباره باشد و بجهت تكرار قصص آن را مثاني گفته اند بعضي گفته اند
منكولست كه قرآن را بواسطه آن مثاني نام نهاده كه آيات تنزيل بر دو وجهات مشتملست چون
امر و نهي و وعد و وعيد و بيم و اميد و ثواب و عقاب و فضل و عدل و فرض و نفل و
وجوب و جواز و تكليف و تشريف و علم و عمل و تفصيل و اجمال و صفت مؤمن و كافر و صفت
مخلص و منافق و بيان بهشت و دوزخ و مثل هذا ٤٤ موعظه قال تعالى قد جاءكم
موعظة من ربكم و الحق موعظه ايست نافع و نصيحتي جميع منافع را جامع كه بنده رب
العالمين و رسانده جبريل امين و اداكننده حضرت سيد المرسلين و خبر دهنده علماء
دين و ارباب كشف و يقين بحث دلي كي كه بدين وعظ متعظ نگردد بدبخت تا كسي
كه از اين پند بهره ور نشود ع هان اي پسر كه پيش تو پي پند كو نش كن ٤٥ مفصل
قال تعالى انزل اليك الكتاب مفصلا يعني مفصل تفصيل يافته باشد يعني امر و نهي و حلال
و حرام او از يكديگر جدا از است و هر يك از احكامش جدا كانه در مرتبه استقلال و ثبات
٤٦ مكنون قال تعالى في كتاب مكنون يعني پوشيده و اثبات اين نام به قرائت
مكنون بر نفع آن خواننده عطف بر قرآن كريم يعني جا نباشد كه معناي او عطفست باشد و
محفوظ ساخت از تكرار باطل بر وي سطر ق تواند شد و گفته اند تحقيقت وي محتيت از نظر اغيار
چون در شنا طوار كه در جوف صدف پوشيده باشد از لوث و غبار ٤٧ منادي بقول بعضي قال تعالى
انا سمعنا مناديا ينادي بهترين خواننده بطريق حق قرآنست طوبى مر هوشمندي را كه به گوش جان
نداي او بشنود و به سمع قبول الطاعت دعوت او را اصغا نمايد بيت مطرب مشتو بود نواي
ساني عاشقي كو كه بشنود آواز همه عالم صداي نغمه او كه شنيد ... صداي بدان ٤٨
مهيمن يعني گواه راست قال تعالى و مهيمنا عليه قرآن گواه كتابها گذشته است ٤٩ مصدق
يعني باور دارنده قال تعالى و مصدقا لما بين يديه كتب متقدمه را تصديق كند و به راستي آن حكم
نمايد ٥٠ مجيد قال الله تعالى بل هو قرآن مجيد و معني او بزرگوار بجا ٥١ مبين قال تعالى

قرآن

و قرآن مبين يعني مبين آشكارا و آشكارا كننده است يعني قرآن روشن و هويدا بخواست
و روشن كننده اسرار ازل و ابد است ٥٢ متشابه قال تعالى كتابا متشابها متشابه
مانند را گويند يعني آيات قرآن در حسن عبارت و محض بلاغت يا در وجوه اعجاز و طرف
حكمت متشابه يكديگرند ٥٣ نجوم قال تعالى فلا اقسم بمواقع النجوم نجوم جمع نجم است و او
مقداري باشد از چيزي چون نجم الكتاب و مراد ازان نجما نجما يعني از قرآنست كه به وقت
نازل شد ٥٤ نعمت بقول مجاهد قال تعالى و اما بنعمة ربك فحدث كتاب كريم او نعمت
كه اعظم نعمتها عميم اوست ٥٥ نور قال تعالى و اتبعوا النور الذي انزل معه روشني چراغ
دل به لمعات انوار اسرار اوست و روشنائي خانه آب و گل ... آفتاب اخبار و آثار او
٥٦ نبأ يعني خبر قال تعالى قل هو نبأ عظيم قرآن خبري بزرگست هر چيز خبري بعد معرفت آن شي
نيز ... هيچ باخبر نيابد كه حقيقت وي خبر نيابد بيت ... بدر الجزت
نيز ... ٥٧ وحي قال تعالى انما انذركم بالوحي و مراد موحي است و معني وحي پيغام
اين خواهد آمد ٥٨ هدى قال تعالى هدى للمتقين مصدرست يعني هادي يعني او
راه نماينده سالكان بر منزل مراد و رهاننده سرگشتگان از بيابان ضلال و فساد بيت
گم گشتگانيم در اين تنگناي ره توفيق اي كه توفيق ده نمائي ٥٩ تصديق قال تعالى و لكن تصديق
الذي بين يديه يعني مصدقست ٦٠ مبارك قال تعالى انزلناه اليك مبارك بركت
او نهايت ندارد و منت او را نهايت نيست ٦١ صحف مطهرة قال تعالى يتلو صحفا مطهرة يعني
پاك از تعرض باطل و صون ... بي حاصل ٦٢ حجت بالغه قال تعالى فلله الحجة البالغة
قرآن در بيان حلال و حرام حجتيست كافي و بر صحت و حقانيت دعوي رسالت محمد صلوات الله
عليه برهاني وافي ٦٣ قول قال تعالى فبشر عبادي الذين يستمعون القول يعني مقولست يعني گفته
شده گفتاري مقرون براستي و مقدس از كجي و كاستي ٦٤ قول ثابت نقش ضمير خلل
پاك و ارباب عمل از ... اسما اسماء اقتضا ... بسيار است و در تفسير
... زياده از نجاه ذكر ميكنند چون وحي الهي بصورت لفظ الهي آن اسم ناطق ... بحث
متعرض ايراد آن نا شده او است اما اين اثر از مضمون احاديث و اخبار بنقل صحيح معلوم
مي شود اول افضلت القرآن افضل كل شيء دون الله قرآن فضيلت بهمه چيزها است از مخلوق تعالى
دوم جوامع الكلم بقول بعضي اوتيت جوامع الكلم قرآن را جوامع الكلم گفت بجهة انكه جامع است جميع
آنچه را كه خلق بدان محتاج اند كما قال الله تعالى تبيانا لكل شيء سوم شافع يعني درخواست كننده
چهارم مشفع يعني شفاعت او در باره هر چه خواهد ... بر ... بي ...

مخالف خود ششم مصدق یعنی باور داشته شده در هر چه گوید و این جا نام متعالیها
لیحدیث که در عنوان فضایل مذکور شده متکفلست هفتم متین القرآن حبل الله
المتین دست آویزی استوار که انفصام و انقطاع نبود و نیابد هشتم مادبه فانه مادبة
ومعنی این گذشت نهم عصمت وعصمة لمن تمسک به عصمت یعنی عاصم است یعنی نگاه
دارنده ان لاهما دهم منجاة ومنجاة لمن تبعه منجاة جای نجات باشد یعنی هر که پیرو
قرآن بود از آفتها نجات یابد و بجای منجات لفظ نجات نیز وارد است و ما الهم بهر کسی
یازدهم ثقل انی تارک فیکم الثقلین ثقل آنرا گویند که او را مقتدی باشد و گران بود بسبب متین
دوازدهم سبب وان رسن ان هذا القرآن سبب طرفه بید الله عز وجل وطرفه بایدیکم ومعنی این
برهان که در حجر گفته شد حبل قرآن سبب خلاص ما است یعنی سبب گشتن راست ع
یعنی ظاهر هر اسم بعد ذکر آیات امام رهبری اشارتها مندرج است که جز اهل آن بیان نویسند
آنها که قسم هست از منزل صورة بروف نهانه اند نظر ایشان بجز بنام نباشد حجی که بالقات
در فضای هوا یعنی برون نموده اند از آینه اسم جمال مسمی بر ایشان ظاهر گردد مثنوی
اسم دیدی رو مسمی را بجو ع مه ببالا دان نه اندر آب جو ع در گذر از نام و حرف ای پسر ع
ونلعب و نام در معنی گریز ع گر ز نام و حرف خواهی بگذری ع پاک کن خود را ز خود هین یکسری
عنوان سوم در مباحثی که تعلق بحدوث و قدم قرآن دارد بباید دانست که جمیع انبیا
و رسل علیهم السلام و متابعان شرایع ایشان متفق اند بر آنکه حق تعالی متکلمست اما در کلام
اختلاف کرده اند اشاعره گویند کلام صفتی از لیست معبر شده به نظمی مرکب از حروف که آنرا
قرآن خوانند هر که خواهد که امر و نهی کند یا خبر دهد یا تجزی هر آینه معنی از نفس خود دریابد
که اظهار آن معنی بعبارت یا کتابت یا اشارت میسر گردد و آن معنی کلام نفسی خوانند و
بر اثبات کلام نفسی از قرآن بر مضمون ویقولون فی انفسهم و از احادیث بمعنای و نفث
ابی ماحدثت به انفسهم استدلال کنند و صاحب کشاف در فایق آورده که فاروق در شیتته
بنی ساعده که انصار بعد از رحلت صدیق اختلاف می کردند فرمود قد کنت زورت فی نفسی مقالا
و اخطار از فصحای عرب که ابیات او مستشهد قوانین لغت و قواعد عربیت است بهمین معنی
اشارت کرده اینجا که میگوید شعر ان الکلام لفی الفؤاد وانما ع جعل اللسان علی الفؤاد
دلیلا ع و معتزله و حنابله و کرامیه منکر کلام نفسی اند و گویند چنین سخن در خاطر دارم و کلام آن
سخن که بلبه بیرون آید شنید لاجرم در بیان آن پس بقول ایشان کلام الهی صفتی باشد قایم بذات حق نه
حرف و نه صوت و نه لغت و حق سبحانه و تعالی متکلمست بدین کلام که صفت اوست و این کلام از لیست
زیرا

زیرا که قیام حوادث بذات حق تعالی ممتنع است و آنچه از حروف و اصوات نیست چرا انها اعراض
حادث اند و معتزله و حنابله و کرامیه کلام نفسی را منکرند و همین حروف و اصوات و الفاظ را کلام
بمعانی دانند کلام حق می دانند اما در یکدیگر در باره اختلاف کرده اند و منشا الاختلاف آنکه معتزله گویند
آن اصوات و حروف قایم بذات حق نیست و حنابله و کرامیه معتقدند بقیام آن بذات حق
و باز در حدوث و قدم مختلفند حنابله قدیم دانستند و کرامیه محدث شناسند و تفسیر
این سخن آنست که حنابله حق را متکلم دانند بصوت و حرف و گویند آن صوت و حرف
قدیمست قایم بذات او و بذات هر قاری تا حدی که هر سامع آنچه از هر قاری شنود مثل آنچه
موسی ع که کلام حق از حق بشنود و افراط جمعی از ایشان بمرتبه رسیده که میگویند ادوات
کتابت از قلم و مداد و قرطاس و غیر آن بسبب کتابت قرآن قدیم می شود بعد از آنکه حادث
بوده و این قول ضروری البطلانست چه حصول هر حرف از حروفی که کلام از آن ترکیب یافته
مشروطست بانقضای دیگری پس حروف مشروط بزوال بود پس باشد هم آنچه حروف
دیگر بآن منقضی باشد و بر این تقدیر هیچ کلام قدیم نتواند بود و قایلان این قول که
خود را تابع امام احمد حنبل می دانند از این سخن معتقد و بیزارند تا بیخ امام یافعی آنجا
که ذکر امام احمد حنبل میکند تصریح نموده که امام بر حدوث حرف و صوت قایلست نمیدانم
آن والمتوجهانه بر کوادی نشاید که بچنین قولی واهی قایل باشد اما کرامیه همان صوت و حرف را
که کلام حق می دانند قایم بذات او اعتقاد کرده اند حادث میگویند و قیام حادث بذات حق
تجویز میکنند و فساد این قول نیز ظاهر است به بطلان قیام حوادث بذات حق سبحانه و مجال
مبین شده و معتزله گویند کلام حق سبحانه حادث و قایم بغیر ذات حق و معنی تکلم ایجاد حروف
و اصوات دال بر معانیست یا ایجاد اشکال کتابت در لوح محفوظ چون ثابت شد که حق تعالی
بر همه ممکنات قادر است پس قادر باشد بر ایجاد حروف و اصوات و رقوم و اشکال در محال آنرا
و باعتبار خلق و ایجاد او را متکلم گویند چنانچه خلق کرد کلام را در شجره و داد یعنی ناحیه
موسی ع از شجره شنید و بحقیقت آن کلام حق بود و شبهه ایشان آنست که قرآن آنرا گویند
که بین الدفتین بر سبیل تواتر بما رسیده و آن مکتوب است در مصاحف و مقرو بالسنه و مسموع
در آذان و مجموع اینها از سمات حدوثست بالضروره پس باید که قایم بذات حق نباشد و اشاعره
در جواب گویند که قرآن مکتوبست در مصاحف باشکال کتابت و صور حروف دال بر آن و محفوظ
در قلوب بالفاظ مخیله و مقرو بالسنه بحروف ملفوظه و همین ملفوظات مسموع شود در آذان
و با این همه نه در مصاحف حلول کرده و نه در قلوب و نه در السنه و نه در آذان بلکه معنی قدیم است

قایم بذات حق که ملفوظ و مسموع می‌گردد به تلفظی که دالست بر آن و محفوظ می‌شود بتخیل
و مکتوب می‌گردد به نقوش و اشکال موضوعه بازاء حروف داله بر آن چنانچه کلمات اللسان
جوهر مجرد بلفظ گویند و به قلم نویسند و لهذا اینجا لازم نمی‌آید که حقیقت نا صوت و حرف باشد
و حضرت سلطان العلماء المحققین برهان الائمة المدققین مولانا سعد الملة والحقیقة والدین
التفتازانی نوّح الله روحه بمواهب الفیض السبحانی در شرح عقاید نسفی آورده انکه قرآن را
وجودیست در اعیان و وجودی در اذهان و وجودیست در عبارت و وجودیست در کتابت کتابت
بر عبارت دلالت دارد و عبارت از ما فی الاذهان خبر می‌دهد و ما فی الاذهان بر ما فی الاعیان
راه می‌نماید پس هرگاه که قرآن را به لوازم قدیم وصف کنند مراد حقیقت قرآن باشد در خارج
که کلام الله است و اگر به بعضی از لوازم محدثات موصوف گردانند مراد الفاظ مسموعه منطوقه باشد
چنانچه کسی گوید نصف قرآن خواندم و بهیچ قرآن شنیدم یا الفاظ مخیله چنانچه گوید قرآن
حفظ کردم یا اشکال منقوشه چنانچه گوید محدث را مس قرآن حرام است و به حقیقت این
الفاظ و اشکال مظهر انوار و مطرح اشعه کلام جبار اند و حضرت مولوی در مثنوی معنوی
از زبان قرآن میگوید **بیت** من کلام حق و قایم بذات / قوت جان جان و یاقوت زکات / نور
خورشیدم فتاده بر شما / لیک از خورشید نگشته جدا / محصل این مباحث آن شد که همچنانکه ذات
در طرق متربطه افتاده حق را شکل گویند بر کلامی محدث که قایم بغیر اوست و جمعی بجانب از اطلاق حق
کاغذ و مداد را قدیم داشته و طایفه دیگر چند رفیق توفیق بر منهج اعتدال ثابت قدم گشته از افراط
و تفریط جهل و تعصب بطرف سنت نموده قرآن را سخن خدای دانند به حقیقت نه مجاز لیکن خواندن و نوشتن
و یاد گرفتن مخلوقست و کلام حق نا مخلوق و بدین سخنان بسند و فرقه نا مخلوقست که بگوشها شنیده شود
حفظ کنند در هیچ یک از این محلها حلول نکند و با انکه بدان هم مرایا می‌کند همچنانکه باده روحیه او یعنی
خاصی بخشد از آلایش آمیزش و رنگ حدوث منزه و معرا و مقدس و مبراست **بیت** باده در جام است
لیک از جام نیست / از منتهای صور بگذر ای انبست / سوی باده بخش ریک تای فرجون ب سید
باده بنا بجام کرد / **صفات جام** در حقیقت تکلم و کیفیت سماع آن اکر اهل براهند که کلام
حق تعالی بی توان شنید و معنی یسمعون کلام الله و معنون حتی یسمع کلام الله بر اثبات
این مدعا قاطعست شهادت می‌نماید و تخصیص و کلم الله موسی تکلیما مؤید این قولست اما
شیخ امام ابو منصور ماتریدی رح و جمعی که تابع وی اند برانند که کلام الهی رح
وجه مسموع نگردد چه صفات باقیه همچون ذات اقدس او مقدس است از کیف و کلام
او صفت اوست پس سخنی که خدای تعالی در ازل بدان موصوف بوده از آن حرف و صوت

مجا

مجاز قرآن از سمات حدوث صفت نتوان کرد و کلامی را که وصف ازلی باشد حق 10
سبحانه و تعالی شنوانیدن توان یافت و معنی یسمعون کلام الله آنست که یسمعون ما دل علی کلام الله و تکلیم
حق سبحانه با موسی علیه السلام بر آن وجه بود که کلامی و صوتی بیافرید و آن را در سامع موسی
علیه السلام القا فرموده نداد و آن کلامی ازلی شنوانید بلکه موسی هم صوتی و حرفی شنید که بر کلام
حق تعالی دلالت داشت و امام منکر را دربا وبلیت متوی هر دو بر اثبات مدعای خود دلائل بسیار است اما
که تجویز سماع کلام الهی کرده اند ایشان نیز بر اثبات مدعا خود براهین دارند و امام واحدی
در وسیط آورده که تاکید لفظ کلام به مصدر دلالت میکند بر آنکه موسی کلام حق را بحقیقت شنید
نه به مجاز و اگر این معنی که به مصدر نبودی احتمال مجاز داشتی اما با وجود تاکید این صورت متوهم
نیست بجهة انکه افعال مجازی مؤکد نباشد و امام الائمة استاد البشر فخر الحق والدین محمد الرازی رح
آورده که چنانچه ممکن نبود که خداوند تعالی به بصر دیده شود کلام او نیز ممکنست که بسمع
دریافته شود و در احیاء العلوم مذکورست که هرگاه استبعاد کند که موسی کلام حق در دنیا
شنود بی صوت و حرف کو آنکه انکار آن کند که در آخرت موجودی بیند بی لون و شکل و هرگاه تصور
نتواند کرد که به حاسه بصر غیر لون و جسم و مقدار بچیزی ادراک کند بگوید به حاسه سمع نیز تصور کردن نتوان
و حرف و نقمه کلامی نتوان شنید و حق تعالی قادرست که کلام خود را نه به صوت و نه به حرف و نه
مشابه کلام آدمیان هر که را خواهد بشنواند به وجهی که خود خواسته کرده که این کلام اوست چنانچه موسی
علیه السلام شنوانید و حضرت پیغمبر ما را نیز صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج از آنجا چون
چنانچه گفته اند **بیت** هم حضرت ذو الجلال دیدی / هم سر کلام حق شنیدی / از غایت فهم و عقل و ادراک
هم دیده نادیده شنیدنش پاک / و امام ابو القاسم حکیم رح در رساله اعتقادیه فرموده که حق سبحانه و تعالی
سخن گفت بی حرف و بی آواز نه به هجا و جبرئیل شنید به حرف هجا و به حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم املا کرد حرف از پی حرف هجا از پی هجا و صوت از عقب صوت و آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم هم قرآن را به حرف شنید و هم به حروف خواند و یکی از اکابر رح گفته که کلام حق تعالی بر ما
جاریست مسموع نشود اما می‌شاید که حق تعالی اسماع کند هر که را خواهد به خلاف عادت خلایق
در کنز المذکرین آورده که ابلیس رجیم نزدیک موسی کلیم آمد و گفت ای مقرب درگاه طور
طیبه هم سراپرده نور چون دیدی نو به پیغوی جمال حق سبحانه منور شده و همین تجرد سخنی
از علیای حجاب می‌شنیدی بجز معلوم کردی که این سخن حق است موسی جواب داد که به
پنج علامت شناختم که سخن خداوندست اول آنکه کلام مخلوق از یک جهت شنوند و این کلام را همه جهات
من فوق گرفته از چپ و راست می‌شنیدم و از پیش و پس استماع می‌کردم و از زیر و بالا در می‌یافتم و هم

انکه از هیبت آن کلام لرزه به اعضای من می افتاد و هیچ جزو از اجزاء من بقرار نمی ماند که کلام
مخلوق قدرا این عظمت نباشد سوم آنکه از عرش تا ثری مسطور من شده بود و ملایکه و غیر
ایشان از مخلوقات در وقت القای آن کلام مدهوش می دیدیم و سخن مخلوق بدین هیبت
نبود چهارم کلامی می شنیدم که آن را انقطاع نبود و امتدادی داشت که آن را اخلال انفصال [illegible]
و سخن مخلوق بی انقطاع صورت نبندد پنجم آنکه کلام مخلوق به مصالح آلات شنیده می شود
آن سخن را بجمیع اجزا و اعضای شنودم در آن محل همه تن گوش شده و حلاوت آن سخن سرا
پای مرا احاطه کرده بود بیت کز لب کیست این همه تنگ شکر شد گوش اقلیم تن نمائی همگی [illegible]
وز ذهنیک اهل عیان که در مرتبه قرب فهمی و تجلی بلمعات قال الله تعالی علی لسان نبیه و العجاب
فبی یسمع و بی ینطق جذبه دل به مشام جان ایشان منور به معطوف است حقیقت تکلم و سماع
ظهوری بتمام دارد شعر افلا ناطق غیری و لا ناظر و لا سمیع سوائی من جمیع الخلیقة
بیت خود همی گوید و خود می شنود غیر کجاست این سخن را همه جا سر و علن می گویند
اصل دوم در جامعیت قرآن و انشعاب علوم دینیه از آن و بیان فضلهائی که تعلق بقرآن دارد
و این بحر معنا را از دانش آن چاره نیست و مجموع آنها در طی پنج فصل کنار نمی یابد فصل اول
در جامعیت کلام الهی و اشتمال آن بر علوم و معارف ناشناس غواصان دریای تحقیق و نحر جا
جواهر تحقیق از مسطور آیه شریف ما فرطنا فی الکتاب من شیء و مضمون حدیث صحیح فیه
نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم چنان در یافته اند که ما مضی از مبدأ تا انقضای عالم و قیام
و آنچه در اوقات آینده از حوادث حادث خواهد شد یا آنچه در میان این دو زمان ممکن است و خلق
بسبب مصالح دینی و منافع عقبی بیان آن محتاج الیه تمام و کمال در ضمن کلمات قرآنی ودیعت
نهاده اند و قرآن با وجود ایجاز مشتملست بر علوم اولین و آخرین و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب
مبین بیت هر صحیفی که بر صحیفات بدایع است مجموع را صحیفه معنی تو جامع است
در تفسیر احقاق از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل می فرماید که ما من شیء الا و علمه فی القرآن
ولکن لا تبلغه عقول الرجال یعنی هیچ جزوی در حیز وجود داخل نشده که علم بدان از دایره حروف و کلمات
قرآن خارج باشد غایتش آنکه عقول خلایق را بدان راه نیست و فهم مردان میدان دانش
از کما هی آن آگاه نه و اگر مستنبطان لوامع فضایل انسانی به نور کمال معرفت به نهایت سخن دانی
ظهور و بطن و حد و مطلع آیات قرآنی اسالیب معارف و اعاجیب لطایف استخراج نمایند تا اقتباس
عشری از معشار اسرار آن بظهور نرسد کین بحریست که پایان و کناری دارد شعر و اعلم بان
کتاب الله مشتمل علی علوم جلة من معرفتها النهم بیت حقایقی که بر آن مشتمل بود قرآن نه هیچ فهم شود [illegible]

برهن

١١

برهن باشد از عبدالله بن مسعود رض نقل کرده اند که هر که گوهر علم جوید گو در بحر قرآن
سیاحت کن و با محیط فرقانی آشنایی جوی که علم اولین و آخرین در ساحل اوست حکیم
سنائی ربح فرموده بیت گر تو خواهی جواهر عرفان بعد دریای علم القرآن تا ابد در و گوهر
یقین یابی ولد به کیمیای دین یابی تو ز شاه نهر ظاهر و ناظر منتسب علم اول و آخر
جامعیت این نامه مشکین شمامه که رقم تبیانا لکل شیء بعنوان دارد بمرتبه ایست که مجموع
الغیب که از کارگاه علم جلوه کنان به بازارگاه عین خرامیده و خواهد خرامید همه را در
ضمن کلمات از غیب بکلمات شهادة و نزدیک و خواهد بود به تفصیل تمام با جمیع احوال و احکام
در طی کلمات تامات او مندرج است و با آنکه مخترعان فنون علوم که در تألیف و تدوین طولی
داشته اند و نفوس غواصان از معارف صحایف قرآن بلوح ترتیب و تعریف نگاشته از هر نوع
اقسام بسیار و انواع بی شمار از علوم خفیه قرآنی بر نقاب غیب در نقاب لاریب محتجب مانده
که هر زمان بحکم و هیبة الیسر من اتاب بر منبره از خواص کبرای دین و عظمای کشف و یقین
سری از اسرار آن انکشاف می پذیرد و سری از خلوات کل یوم هو فی شأن بر مجالی ظهور جلوه
می کشاید بیت لکل زمان دولة و رجال جلوة حسن تر افایت وبا بانی بیت هر زمان
شاه دیگرش از خلوه عیان و در لطایف احقاق از حسین بن الفضل رح نقل میکنند که کتابی
بیست و هشت هزار بار بتکریر تلاوة کردم و هر نوبت نوعی عجیب از انواع علوم مطلع گشتم
که در نوبت سابق به فهم من نرسیده بود و خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود از بعضی علما نقل
میکنند که هر آیتی را شصت هزار فهم است و آنچه از فهم آن باقی می ماند بیشتر است از آنکه دانسته
می شود بلکه نسبت آنچه از دقایق قرآن مفهوم شده با آنچه نامعلوم مانده نسبت نقطه خاک با
با دایره افلاک ع متفاوت کار از کجا تا بکجا و در لطایف العلوم فرموده که قرآن هفتاد و هفت هزار کلمات
و کسری بعدد کلمات وی و هر کلمه چهار طبقه دارد از طبقات ظهر و بطن و حد و مطلع
و با آنهر یکی را علمیست خاص پس بقول امام مجموع علوم متعلقه بکلمات قرآن بی ملاحظه
کر پس هفت هزار علم باشد بیت ما اعظم شانه من بحر بحرت قد عم قطره ازاو
هزار دریای عظیم در هر دریا بیسیف گشته مقیم در هر صدفی زحد برون در یتیم
و در لمعات الی حش الاتیه وارد است که قرآن دریائیست مالامال از در های لا لی معارف
و معدنی محتوی بر جواهر حقایق و لطایف تا کسی غواصی نکند در شاهوار نیابد و تا کان
نکند بجواهر آبدار نرسد بیت در این کان نت مرجوهر که جوئی توهم هم جا بنی دیگر جوی
کسان باشند که کاوید سنگ بچشم خود آن گوهرهای خوش رنگ ندید بر تر فرامان

شب وروز برون آرند درهای شب افروز نهان کان کمتراست از کان دریا در صدف کانه
صد دریا موج است سنگ این که مقناطیس دلهاست اندر دریا بلکه نعم قطره دریاست
از این سنگ اربابی که هر خوبی شن زد یاد بدست آید نه حد بیش وهر آئینه علو شان چنین کلامی
که اعلام کرام ولا یشبع منه العلماء در رضا بدولت او منصوب وارقام اخترا عه ولا یخلق کثرة
الرد برحریم عزت وعظمت او مرقوم ومکتوب مقتضی او تواند بود که افاضه انوار هدایت
افاده اسرار بهجا آینش در دایره مختصر محصور نگنجد و کما الغرض مثال غوالیه قرآنی ونظام فواید
فرقانی را مقصور ومحصور طرز بیان قایل بایستی کرد فایده انتفاع بدان ومنفعت اقتباس
از آن بر کروهی معین که مقتضای حال ایشان شعور آن مدرکات شود وزمانی خاص که
خاصیت اقتضای ظهور آن دقایق ونکات باشد مختص ومخصوص خواهد بود وفی نفس
الامر چنین است بلکه منبع حسن این کتاب کریم از زمان نزول اجلال وتعظیم تا این غایت
بر مثابه شرف عموم انزل فرموده که اقلیم ادانی واسافل واعالی با تفاوت مشارب
با این مرتبه بحکم فتعلم کل اناس مشربهم از سر خوان احسانش بی بهره نمانده اند هر کس فرا
خور قابلیت ومناسب استحقاق از گلستان مضمون کرامتش ریحی دیده یا بوئی شنیده بیت
کس نیست که نیست بهره مند از تو ولی اندر خور خود بهره چه بیجا امی وچون جلالت
جامعیت قرآن را اسیبان عبارت نکنت اگر عنان جواد سخن بجانب اختصار منعطف کردد
نهیب منه در مجال نخواهد بود بیت تا قیامت گر بگوییم ودوام صد قیامت بگذرد وعاین
ناتمام عنوان دوم در کیفیت انشعاب علوم دینیه ومعارف یقینیه از قرآن هر آئینه از
نفحات کلمات عنوان سابق استشمام آن می توان نمود که قرآن بر جمیع علمها اشتمال
دارد وامام ابوالليث در تفسیر ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین فرموده که علم هم جهان
در قرآن هست بعضی از آن روشن وبرخی از آن استنباط وانجه در این زمان میان علما
متداولست از انواع علوم سه است حکمیه وادبیه ومذهبیه ولذهب اینجه صلاح معاد
ومعاش خلایق بدان متوقف است از قرآن اخذ می توان کرد اما حکمیات دو بخش است
جهت آنکه حکمت دانستن چیزها باشد چنانکه هست بر مقدار طاقت بشریه اعتبار انقسام
موجودات منقسم می شود وموجودات دو قسم اند یکی آنکه وجود آن موقوف بر حرکات
ارادی اشخاص بشری نباشد دوم آنکه وجود آن منوط به تصرف وتدبیر وا این جماعت
بود پس علم به موجودات نیز بدو قسم باشد یکی علم به قسم اول وآنرا حکمت نظری خوا
ودیگر علم به قسم دوم وآنرا حکمت عملی خوانند وحکمت نظری باز به سه قسمت اصلی وآن

علم

12

علم ما بعد الطبیعه است که آنرا علم الهی میگویند واوسط وآن علم ریاضی است وادنی وآن علم
طبیعیست واصول الهیات معرفت حق سبحانه وتعالی است بمعرفت حضرت او ومعرفت
عقول ونفوس وارواح وکیفیت معاد ومتعلقات آن ومباحث نبوات وانچه منسوب
بدینست وخلاصه مجموع اینها در مطاوی آیات قرآنی اندراج دارد وبه حکمای الهی استخراج
آن بغایت سهل وآسانست واز اصول ریاضات انچه موجب مزید معرفت صانع تواند بود
وبیان استدلال به قدرت وعظمت او توان کرد تشریح اجزاء عالمست که آنرا علم هیئت گویند
ونبذه از آن در آیاتی که مشتمل بر صفت آسمان وزمین وکواکب باز توان یافت ولهذا علامه قطب
در اسرار التنزیل داد این مباحث داده واصول طبیعیات معرفت ارکان وطبایع وآثار علوی
وظهور معادن ونباتات وحیوانات وحکونکی حال هر یکی از آنست وکلام الهی مشحونست
از این مقالات وحقایق آن واستدلال بدان در اسرار التنزیل بر سبیل استیفا ترتیب یافته
اما حکمت عملی که دانستن مصالح حرکات ارادی وافعال صنایع نوع انسانی باشد بوجهی که
مؤدی باشد به نظام احوال معاد ومعاش ایشان ومقتضی برسیدن بر کمالی که متوجه اند
بدو هم آن منقسم شود به دو قسم یکی آنکه راجع باشد به هر نفسی علی الانفراد وآنرا تهذیب اخلاق
گویند دوم آنکه راجع بود با جماعتی که میان ایشان مشارکت باشد واین مشارکت اگر در
منزل ومسکن بود آنرا تدبیر منازل خوانند واگر در شهر وولایت بلکه در اقلیم ومملکت باشد
آنرا سیاست مدن گویند وغایت حکمت خلقی آنست که فضایل شناخته کردد وکیفیت اکتساب
آن معلوم شود تا کمال نفس تحلی بدان بدید آید ونیز رذایل دانسته کردد وکیفیت اجتناب
از آن بر حیطه فهم درآید تا نفس بتوفیق از آن صحت طهارت وپاکیزگی یابد واین درصفت
محلی وتخلیه که بنای تهذیب اخلاق بر آن نهاده اند به بسیاری مواضع از قرآن
مذکوراست بلکه آیات مشتمله بر احکام عبادات منشا این حکمت میتواند بود وبی
شبهه مجمع مکارم واخلاق اوامر ونواهی قرآنیست ودلیل بر این آنکه چون عایشه را از خلق نبی
صلی الله علیه وسلم صاحب خلق عظیم که کوهر ذات پاکیزه صفاتش در معدن بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
پرورش یافته بود سوال کرد فرمود که کان خلقه القرآن وانجا گفته اند بیت خلق خلقش
که خلق از آن عاجز کی کما ینبغی توان نمودن که ببدیهم بجز مکرمت هم کان کوهرش کان خلقه
القرآن وغایت حکمت منزلی انتظام مصالح اهل منزلست ونظام امور تزویج ووالدیه
ومولودیه ومالکیه ومملوکیه وآیاتی که در باب مناکحات وامثال آن والدین ومملوکه
وشفقت بر زیردستان نازل شده اصلیست مر این حکمت را وغایت حکمت مدنی آنست

که با فاده واستفاده معاونت یکدیگر نمایند واز ظلم وغضب ونهب بر طرف بوده قانون
مهمات بعد لہ بشنوند آیات معاملات وحدود وسیاسات قرآنی منبع این حکمت
اما علوم ادبیه اکثر از آنست که جمعی از علما ملت ومبصران طریق حکمت جهت تسهیل طالبان
معانی قرآنی تدوین کرده اند ولله درهم بما فی تعلیم وغایت شفقت واهتمام بر سعد کاری الهام
قاعده وقانونی چند که بیان حقایق لسان افصح عرب را تواند شناخت ولطایف آن را بحیطه
ادراک درتوان آورد وضع فرموده تا متابعان منهاج صاحب معراج واصطفی ربنا علیه وسلم
علی المنتسبین الیه ادا فی باشد که بیان بر تحسین صور کلمات قرآن وتبیین معانی وتعیین
دقایق آن اطلاع یابند جزاهم الله عنا خیر الجزاء واما حجة الاسلام قدس الله سره در جواهر القرآن آورده
که اقلب علوم ادبیه از قرآن منشعب شده چون علم لغت از الفاظ وعلم نحو از اعراب آن الفاظ
وعلم مخارج حروف از حیثیت تصویت بحروف آن الفاظ وعلی هذا ایراد شده از تفصیل این
تحقیق قریب از صد دنو فیق ماموفیت اما علوم شرعیه اقتباس آن از انوار قرآن بر اهل بصیرت
وبصیرت روشنست وهم در جواهر القرآن آورده که مقاصد کلام ربانی شش است ذکر ذات و
صفات وافعال ومعاد وتزکیه وتخلیه که صراط مستقیم عبارت از آنست واحوال اولیا
وحالات اعدا ومحاجه کفار وحدود واحکام وجمیع علوم مهمه از این اقسام عشره انشعاب
می یابد واین اسرار را که بمثابه جواهر ولب الباب اند صدفها وقشرها هست بعضی علما بصدد
وقشرها مانده اند وبعضی بتحصیل لباب وجواهر فایز گشته علوم قشریه لغت ونحو ومعرفت شان
آنست ولباب به دو طبقه اند وطبقه سفلی مشتمل بر سه علم اول قصص قرآنی وذکر حالات
انبیا ومتابعان ومنکران ایشان وعلم تفسیر ومتکفل بر اوله این علم مخصوص است دوم محاجه کفار
ومجادله معاندان وعلم کلام از این مبحث ناشی شده سیوم علم حدود ومنصوص واحکام شرعیه
علم فقه از آن منشعب گشته وطبقه علیا نیز بر سه علم اشتمال دارد یکی معرفت الله سبحانه وتعالی
وشناختن اسما وصفات وافعال واسرار علیها انبیت دوم علم معاد وشناختن احوال
بعث ونشور ومواقف قیامت وسیوم علم صراط مستقیم که طریق سلوکست وآن معرفت کیفیت
تزکیه نفس باشد از صفات مهلکه وتحلیه آن باخلاق منجیه پس معلوم شد که اجمالا قرآن مجمع
علوم ومنبع معارفست وساحت این مقام منتسبان تفصیل هریک از آنها ندارد ع یک نکته
از این دفتر گفتیم وهمین باشد **عنوان سیوم** در بیان علومی که متعلقست بقرآن وشرح
از تفاصیل آن بدانک ایدک الله که بالکل علوم قرآنی را غایت ومعارف کتاب سبحانی را
نهایت نیست عاقبتان بجا رنگار طلب که با تحوایی ع یغوص البحر من طلب اللآلی آشنا

بوده اند

بوده اند در فوایح مجری گران عوض نموده ودر تفتیش وتشعر این معدن علوم و نجات
بحار اصناف شایستگی فرموده ودر ... آورده اند وجواهر زواهر اخبار جامع کرده
وعیان تحف عوارف وطرف لطایف را که از وی مستخرج گشته بطریق احفه نامی
البحر ونثرنا علیه بحقیق نثار فرموده وعلومی را که بواسطه تفکر وتدبر در آیات بینات آثر
بدیشان فایض شده هم بیان شرف انتساب داده ع ندریا فیض کرد ابر وباد بان نیز داد
وعلی الاجمال علومی که نسبت تعلق بکلام الهی ثابت دارد بر دو قسم بیرون نیست یکی آنکه خصوصیة
افاده بقرآن ندارد بلکه مقصودی معرفت کلام عرب را از دانستن آن چاره نیست چون علوم
عربیه وقسم ثانی که بسعادة اختصاص بقرآن مخصوصست سه نوع تواند بود اول آنکه بحث
در او از الفاظ قرآن باشد وبر خواه بحسب کتابت چون علم رسم الخط وخواه بر حسب تلاوت
چون علم تجوید وما شابه آن دوم آنکه مطمح نظر اعتبار هم الفاظ باشد وهم معانی چون
علم وجوه ونظایر سیوم آنکه مقصود از آن معانی بود وبس چون قصص ومواعظ
حقایق واز مجموع این علوم ابجد وقیافة استشهاد از اهل اعتبار باشد
سی علمست ۱ رسم الخط ۲ معرفت مخارج ۳ علم صفات الحروف ۴ علم تجوید
۵ تعداد آیه وسور ۶ علم وقوف ۷ علم تمییز متشابهات ۸ علم لغت ۹ علم
ابنیه ۱۰ علم اعراب ۱۱ علم قراءة ۱۲ علم معانی ۱۳ علم بیان ۱۴ علم بدیع ۱۵ علم وجوه
ونظایر ۱۶ علم غرایب القرآن ۱۷ علم دلایل الاعجاز ۱۸ علم رد المعارضین ۱۹ علم نظم الآیات
والسور ۲۰ علم اسباب نزول ۲۱ علم ترتیب نزول ۲۲ علم ناسخ ومنسوخ ۲۳ علم تاویل
۲۴ علم قصص واخبار ۲۵ علم نصیحت وارشاد ۲۶ علم اخلاق ۲۷ علم حدیث ۲۸ علم
کلام ۲۹ علم فقه ۳۰ علم حقایق وعلی الاجمال این علوم بر چهار قسم انقسام می یابد اول آنکه
هیچ وجه در تفسیر مدخل ندارد وآن شش علمست دوم آنکه از وجهی تعلق بتفسیر دارد
واز وجهی نه وآن دو علمست سیوم آنکه مطلقا تفسیر از آن چاره نیست اما فایده
آن تمام نیست وآن نه علمست چهارم آنکه خاص باشد بتفسیر وآن سیزده علمست وقسمین
اولین در این عنوان ذکر کرده می شود وبرای هریک از قسمین آخرین عنوانی علاحده
سمت اتمام می یابد اما قسم اول از علوم متعلقه بقرآن که علم تفسیر را بدان احتیاج
نیست اول علم رسم الخطست ومراد از این خط متبع مبتوان بود چه خط به تقسیم اول
مخترع است یا متبع مخترع آنکه کتاب بر آن اصطلاح نموده باشد وهر که خواهد
در آن تصرف تواند کرد ومتبع آنکه در آن متابع دیگری می باید بود وصاحب هیچ نوع

تقف نتوان نمود و قیاس آن برا تقییس نحو به وقف آن نشاید کرد چون خط عروض و از جمله خطی
مستعمل خطیست که مصحف امام بدان مکتوب بوده و آنرا رسم گویند و قواعد متفق علیها
کرده و رسم امامست به اجماع صحابه نوشته شده و گفته اند رسم این خط نیز منزلتست و مسلم جبرئیل
علیه السلام بوده و مالک بموجب رعایت آن تفحیص فرموده و گفته القرآن یکتب بالکتابة
الاولی و امام ابوعمرو دانی رح که صاحب تیسیرست در علم قراءة و قرآن مصنفات نیز دارد
تقویت این سخن میکند و میگوید هذا قول مالک لا مخالف له فی ذلک و صاحب کشاف
آورده که متابعت خط مصحف سنتیست که خلاف آن نشاید کرد و ائمه سلف رحمهم الله
منع کرده اند از نقط و اعراب قرآن و از جهت سهولت تعلم رخصت داده اند و قرآن برقلم
و مبادی میکنند که قرآن بدان متوشح نشده بخوبی بهجت و زینت فزوده اند و اکثر متأخران نقط را در آن ساخته
در این باب مبالغه و مبالغه تمام نموده اند و شرف اولویت بطرف نهاده از خطوط سبعه
خطوط مختلفه بسیار فرموده اند و این کتبه بسیار از اکابر دین مشاهده نموده که خط بر مصاحف
که بخطوط مهمه نوشته بودی [illegible] و تمام این حمزه و ابیه امام شاطبی رح
کتاب الهادی الی المقاطع والمبادی در قواعد این علم را مستکفل و فایدهٔ این فن راجع به علم قرآن
جبرئیلی اند که از آن رسم امام است والله اعلم دوم علم مخارج حروف بیاید دانست که اداء
حروف یکی از وجوه ترتیلست چنانچه مودای الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف از
جزری [illegible] معرفت مخرج اداء آن کما ینبغی متعسرست سوم علم صفات حروف
و دانستن صفت هر حرفی خواه از صفات لازمه چون اطباق و استعلاء و جهر و همس و مانند آن
لوازم و خواه از صفات عارضه چون روم و اشمام و تفخیم و ترقیق یا باقی عوارض جهت تکمیل
ادای آن حرف لازم است چهارم علم تجوید و آن اداء کلمات قرآنی باشد بوجهی که محاسن
قراءة چون تزیین و تبیین و تقویم و تمکین و غیر آن آراسته بود و از معایب قراءة چون
رمز و ترجیع و [illegible] و تطویل و مانند آن محفوظ ماند و شیخ المجودین محمد بن شریف
السمرقندی رح در شرح عقد الفرید آورده که نماز رکنی از ارکان اسلامست و صحیح شدن
مکرر بقراءة و صحت قرآن و وقوف بمعرفت مخارج و مدارج و صفات حروف و کیفیت
ادای کلمات بر وجهی که باید و شاید پنجم علم تعداد سور و حروف و کلمات اجزاء مصحف از اثلاث
والخماس والاسباع والاسداس و مانند آن صفت امتیاز یا بحلیه تعدیده [illegible] از مشهور مکه
معظمه مکرمه زادالله تعظیمها مجاهد و حمید از مدینه معظمه ضاعف الله تعظیمها ابن
المقتاع و ابو صالح و ابو عبدالرحمن از دمشق حضرت محمد بن عامر یحصبی که یکی از قراء سبعه است

وازکوفه

۱۴

و از کوفه قراء ابو عبدالرحمن سلمی و از بصره عاصم جحدری که با ابو محمد مشهور است و ایشان اند در شمردن
آیات و حروف و کلمات و اعراب مساعی جمیله بتقدیم رسانیده اند و غایت جد و نهایت
جهد مبذول داشته و در آن تصانیف ساخته مثل مختصر کتاب انیس القراء و رسائل امام ابو
بکر بخاری المشتهر بالمقری اکثر این دقایق را جامع اند ششم علم تمییز متشابهات و این متشابهات
که در اینجا مذکور میکنند بکم الفاظ متشابهات که مشتبه شود بر جمعی که قرآن از ظهر القلب خوانند
چون ان ربک حکیم علیم و ما شاکل آن و امام سخاوی و غیر ایشان از ائمه در این علم رسالها نوشته اند
و جهت امتیاز هر یک از متشابهات قواعد و قوانین وضع فرموده و فایدهٔ این علم راجع بحفاظ
اما قسم ثانی از علوم که به وجهی متعلق بتفسیر است اول علم وقوف بباید دانست که بعد از تجوید و ترتیل
که در قراءة قرآن مأمور به واقع شده یکی محافظت وقوف و وقوف [illegible] فرموده اند که الوقوف
منازل القرآن سالک مسالک قراءت را هر وقف بمنزلهٔ منزلیست که توقف در ساحت آن
سبب راحت و واسطهٔ استراحت باشد و قطب العلماء رح در درة التاج آورده که اطلاع بر
معرفت وقوف و غلبه داریکی شناختن آیات و استیلا و احراز شاید که قاری را بعضی از کلمات
قرآن یک آیه غالب و به رعایت حسن آیه باشد چنانچه مطلب قیاس مثلا الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین که بحکم اکثر هم صفت یک موصوفند از باب قیاس یک آیه بود لیکن
رعایت سرآیت و عکس این صورت نیز متبادر بود چنانچه آخره سورة البقرة که مطلب قیاس
آن آیات تصور کنند و رعایت خلاف آنست و فایدهٔ دوم صیانت معانی قرآنست از خلل و
جمع معانی بملاحظه وقوف بر حال خود بماند و خلل از یکی که بر متان نشود و بعضی مواضع باشد
که اگر بر آن وقف نکنند موجب فساد معنی گردد مثلا اگر در کریمهٔ فلا یحزنک قولهم انا نعلم
ما یسرون و ما یعلنون بلفظ قولهم وقف ننمایند تتمه آیه مقولهٔ قول نماید و بیان معنی مختل
شود و علم وقوف باعتبار فایدهٔ ثانیه بتفسیر متعلق است چه مفسر را از امتیاز جمله بعضی
معانی چاره نیست و عدد ما وقف را سه مرتبه تعیین فرموده اند کافی و تام و حسن اما امام
همام مثل امام اعنی ابو جعفر سجاوندی رح مبانی وقوف را بر پنج قاعده نهاده یکی
لازم که وصل طرفین موجب تغییر مرام و تشنیع معنی کلام باشد دوم مطلق که ابتدا بما
بعد با آن در غایت خوبی و لطافت افتد سوم جایز که هر یک از وصل و فصل را بوجهی روشن جا
توان داد چهارم مجوز به وجهی یعنی اسناد رویی وصل باشد اما وقف را نیز بوجهی پیدا
توان کرد پنجم مرخص یعنی هر جا که کلام ما بعد را به ما قبل اعلاقه اتصالی بود اما وقف
را از برای ضرورت انقطاع نفس بسبب طول کلام رخصت داده باشند و به بعضی [illegible]

متعرض مراتب حسن و انجز لا وقف علیه باشند نه اذ و دلالاً هر یک از وصل و وقف بیان نموده و در
این ترجمه تعرض بر وقوف لازمه که بقول اصح در هشتاد و پنج موضع واقع است خواهد شد و
بس و من الله نعمة التوفیق دوم علم قراءة و آن دو نوع است اول مشهوره که جائز التلاوت
و نماز بدان درست باشد و آن قراءتیست که به سبیل تواتر به ائمه این فن رسیده و اجماع بر
صحت آن انعقاد یافته و از جمله یازده امام اند که در قراءة ایشان کتب مصنفه
موجود است ابو جعفر و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی و ...
و یعقوب و خلف رحمهم الله و هر یک از این قراءة یازده گانه کلیه و شافیت و در زمان
خود کامل و عالی و علو در ترجیح بعضی از آن بر بعضی ترک ادب باشد دوم قراءة شاذ
که متنوع التلاوت و نماز بدان صحیح نباشد و آن قراءتیست بروایت آحاد وارد
شده و نقل آن به صحت نپیوسته و از ائمه آن قراءة ابن اوس است و عیسی و ابو حیوة
و ابن الاثیلی و ابراهیم ابن ابی عبله و غیرهم و در بعضی تفاسیر قراءة ایشان تعرض نموده اند
باید دانست که اختلاف قراءة دو نوع است یکی آنکه تعلق به تغییر الفاظ دارد بی مخالفت معنی چون ادغام
و اظهار و فتح و اماله و همزه و تلیین و وصل و سکون و طول و قصر و مانند آن دوم
آنکه در او هم تغییر لفظ باشد و هم تفاوت معنی چون غیبت و خطاب و تذکیر و تانیث
و جمع و افراد و امثال آن و این علم به اعتبار اختلاف ثانی به تفسیر تعلق می گیرد چه
آنکه منفرد از بیان معنی هر لفظ گزیر ندارد والله اعلم عنوان چهارم در بیان آن علوم که
علی الاطلاق تفسیر را از آن چاره نیست و غایة آنها سه است و اول از آنها علم لغت در
درة التاج آورده که معرفت لغت عرب لازم است چه قرآن که دانستن آن واجب است
در کسوة لغت عرب ظهور کرده پس شناختن آن لغت از لوازم خواهد بود لان ما لا
یتم الواجب الا به و کان مقدورا فهو واجب و در بحر العلوم فی تفسیر السطور آورده که ان
مجاری انی رسول الله الیکم جمیعا معلوم شده و از معنی بعثت الی الاحمر و الاسود معلوم
گشته که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه بعرب فرستاده اند تمام اجناس
عجم نیز به قبضه اقتدار او باز داده اند و السنه عجم بسیار است از فارسی و ترکی و هندی
و قبطی و غیر آن و قرآن که معجز آن حضرت و دستور العمل اهل شریعت است بلغت عرب نازل شده
و حضرت رسالت صلعم حاضران زمان خود را به رسانیدن قرآن به غائبان امر فرموده حیث
قال فلیبلغ الشاهد الغائب پس لازم آمد عجم را از زبان عرب دانستن و عرب را نیز لغت عجم
باخبر شدن تا تبلیغ ممکن باشد بطریق ترجمه و چون سبب تاثیر هیچ شریعت که بی نفاذ قرآن

بر همه آفاق تاخت و عرب و عجم از این خاندان که به تفسیر جمال النحو ... و اثبات و الحمد
و اللغة کساعقت بر ساحت فیض او ... اکرام تمام تر است و حال لیفه لیث بر خاص و عام تا
بیت بجنان قوالی تسنم کاز انبیا آن کی نما حکما و اطلاله رسیده و تحقیق معانی قرآن
در تفسیر عین المعانی بر وجه اشمل و در تفسیر امام ابو الفتوح محیی بطریق اکمل مذکور است
دوم علم اشتقاق و این علم نیز معرفت کلمات قرآنی را که موقوف علیه است چرا که بسیار
بنا ها حاصل نباشد مثل آنکه جمع فعل و تثنیه فرق کند چنانچه مثالی مسیح خلقنا
که به سکون قاف در قرآن واقع است بفتح قاف خوانند کفر باشد و مانند این بسیار است
سوم علم اعراب و بی این علم در تفسیر قرآن شروع کردن نشاید چه بسا که به جهل قواعد
نحو از نهج الحق بگردد و بجز عین ایمان باشد محض کفر شود چنانچه در آیه ان الله بری
من المشرکین و رسوله لام رسوله که مرفوع است اگر مجرور خوانند کفر بود و گویا سبب
شناختن نحو همین اعراب لام رسوله بوده یکی از اعراب به جر می خوانده و امیر المؤمنین
علی علیه السلام بعد از استماع این کلمه و منع قاری به ابو الاسود دئلی اشاره فرموده که انح
یا ابا الاسود و تمام این کلام در محلش مذکور است و کتاب معانی القرآن که امام قرا
در اعراب مشکلات قرآن نوشته در این باب بسیط و اطنابی دارد چهارم علم معانی
و علم بیان و صاحب مفتاح آورده که متوجه تفسیر منزل و متوقف بر مراد حکیم علیم از کلام مجید
محب نشود الا از جهت نفس الامری چون در علم احتیاج کلی دارد و بعد از این می فرماید
که فالویل کل الویل لمن یتعاطی التفسیر و هو فیهما راجل و این به کسی که در صدد شرح و تفسیر
قرآن آید و از این دو علم بهره وافر و نصیب کامل محفوظ نباشد و چون ابن هشام مبالغه در شان
علمین از کار بر صاد رسیده ... ایما ای بخلاصه هر علم از آن نمودن از غایه نیست
خارج نیست بدانکه علم معانی امریست که بدو شناخته شود امری چند که بدان عارض است
بر لفظ عربی را از تقدیم و تاخیر و تعریف و تنکیر و اثبات و حذف و غیر آن و بیان امور
و احوال آن الفاظ بر وجه مطابق مقتضای حال می شوند و مقصود از این علم در هشت
باب انحصار یافته اول احوال اسناد خبری و غایة مجز و لازم آن و اسناد مجازی و حقیقی
و اقسام مجاز عقلی و مجازات عقلیه در قرآن موجود است چه در چند جا که و اخرجت الارض
اثقالها انبت اخراج به مکان کرده و در الحقیقه مخرج حضرت حق سبحانه و تعالی است و چون
در ان ... یا هامان ابن لی ... و در حقیقت بنا مفعل عمله است نه از آن هامان و علی
هذا القیاس دوم احوال مسند الیه از حذف و ذکر و تعریف و تنکیر و وصف و تاکید

وتقدیم وتاخیر بعض آن ووقوع هر یک از اینها بر تقاضای ظاهر بموجب اقتضای حالست و
شاید حال مقتضی آن باشد که کلام بر خلاف مقتضای ظاهر آید چون وضع مظهر در موضع
مضمر و بر عکس و التفات نیز با اقسام خود و تتمهٔ این مقولات است سیوم احوال مسند
از ترک و ذکر و ایراد آن بر سبیل افراد یا جمله و تقدیم و تاخیر و تنکیر و تخصیص آن چهارم
احوال متعلقات فعل از تقدیم و تاخیر و حذف و اثبات و بیان فایدهٔ هر یک از آن پنجم
بیان قصر حقیقی و غیر حقیقی و قسم هر یک قصر موصوف بر صفت یا عکس آن و امثال آن از
افراد و قلب و تعیین ششم احوال انشا و در او مباحث تمنی و استفهام و امر و امثال آن
باشد هفتم بحث وصل و فصل یعنی از جمل بعضی عطف آن هشتم بیان مساوات در کلام
و طرفین او که ایجاز و اطناب بود و مساوات ایراد لفظ باشد بمقدار اصل مراد بی زیادت و نقص
از او و نه زاید بر او چنانچه ولا یحیق المکر السیء الا باهله و ایجاز ادا مقصود است از
کلام بر کمتر عبارتی از عبارات متعارفه و اطناب ادا او است بر اکثر از آن مع الفایده
اما ایجاز بر دو نوع باشد یکی ایجاز قصر یعنی بدون تقدیر چیزی چنانچه و لکم فی القصاص
حیوة بر این کلام با وجازه لفظی حذف چیزی از او مشتمل بر معانی بسیار است چنانچه
بیان آن بیاید دوم ایجاز حذف چنانچه حرمت علیکم المیتة ای تناولها اما اطناب
یا بر ایضاح باشد بعد از ابهام تا یک معنی در دو صورت مختلف دیده و دانسته شود چون
رب اشرح لی صدری یا بذکر خاص بعد از عام تا دلیل فضیلت آن مذکور باشد چون حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی یا بتکرار و آن بجهت تاکید بود چون کلا سوف تعلمون
ثم کلا سوف تعلمون و برای زیادتی فایده نیز آید یا بتذییل یعنی تعقیب جمله بجمله که
ثانی مشتمل باشد بر معنی اول و فایدهٔ این صورت تاکیدات قال تعالی ذلک جزیناهم
بما کفروا و هل نجازی الا الکفور یا باعتراض الکلام قبل التمام و آن برای تعظیم و تاکید
و نحو آن باشد چنانچه فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم و هر یک از آیات قرآن مجید
باب ایجاز و اطناب بر وجهی واقع شده که در حسن لطافت نهایتی بر آن متصور نیست
بیت در خلوت اگر رویت بی کس تماشایی و در بزم بیان ما بتماشا آیی مشتاق تو را است که کم صورة
از آن در غایت خوبی بود زیبایی و در این ترجمه هر جا بمقدار حال ایمانی بعین نکات و سایر
ابواب علم معانی خواهد رفت اما علم بیان علمیست که بدو شناخته شود ایراد
معنی واحد بطرق مختلف در وضوح دلالت بر آن معنی یعنی بعضی از آن طرق واضح
الدلالة باشد بر آن و بعضی اوضح از آن و این علم منحصر در سه جزست تشبیه و مجاز

وکنایه

کنایه اما تشبیه چهار رکن دارد مشبه و مشبه به و وجه شبه و ادات تشبیه
و در هر تشبیهی غرضی و فایدهٔ هست مثلا در این آیه که مثل الذین حملوا التوریة
ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا مشبه حال یهود و مشبه به حال حماریکه
حامل کتب باشد و ادات تشبیه کاف و وجه شبه حرمان انتفاع به کتاب با وجود
کمال تعب در حمل آن و فایدهٔ تشبیه تقبیح حال یهود و تفضیح ایشانست اما مجاز بیشتر انواع در
قرآن واقع است و نزد اصولیان یکی از طرق استعمال نظم قرآنی و جریان او در باب مجاز است
و مجاز مفرد باشد و مرکب مفرد کلمه ایست مستعمل در غیر ما وضع له و مجاز را از قرینهٔ عدم
ارادت موضوع له و علاقه سببیه چاره نیست و آن علاقه اگر غیر تشابه باشد آنرا مجاز
مرسل خوانند و الا استعاره گویند و مجاز مرسل با استقرا منحصر است در بیست و پنج نوع و اکثر
انواع در قرآن وارد است چنانچه هر یک در محلش بحث بیان خواهد یافت و استعاره نیز
بر انواع باشد و بعضی از آن در کلام مجید وقوع یافته و بهر یک ایمایی خواهد رفت اما کنایه
ذکر لفظیست و اراده لازم معنی او که مقصود بالذات باراده معنی او که مقصود بالتبع
و بدین تقریر فرق ظاهر شد میان کنایه و مجاز چه در مجاز همین لازم معنی مراد باشد و در کنایه
اراده معنی و اراده لازم هر دو هست و کنایه بر سه قسمت یکی آنکه مطلوب بدو غیر صفت و نسبت
بود دوم آنکه مطلوب بدو صفت باشد و مراد صفت معنویست نه نعت و این باز بر دو
قسمت قریبه که ذهن از آن منتقل شود بمطلوب بی واسطه و بعیده که ذهن بی واسطه
انتقال نکند بمقصود سیوم آنکه مطلوب بدو نسبت باشد و انجه در کنایه و تعریض
کلام بافی وقوع یافته در اقصا مرتبهٔ بلاغت است و از این ابواب نیز در هر محلی نبذه مذکور
خواهد شد ۶ علم بدیع که بدو شناخته شود وجوه تحسین کلام بعد از رعایت تطابق
او با مقتضای حال و وضوح دلالت و بدایع آن که وجوه حسن کلام در و تتبع است یکی
آنکه راجع بمعنی باشد چون طباق و مراعات نظیر و ارصاد و مشاکله و استطراد و عکس و
تبدیل و لف و نشر و تجرید و توجیه و ما شابه آن دوم آنکه رجوع آن بلفظ بود چون تجنیس
و اشتقاق و رد العجز علی الصدر و تشریع و لزوم ما لا یلزم و امثال آن و القلب و نحوه بر سبیل کمال در
کلام ذی الجلال وارد شده و بهر یک اشارتی خواهد رفت تا مطالعه کننده را در طریق
دلایل اعجاز دیدهٔ بصیرت گشاده گردد و ما لذکر فواتح و خواتم آیات و سور بحسن وجوه
و کمال آن در جاست و هر چه مشاطهٔ فکر روشن صاحب نظران کلکونهٔ محسنات کلامی
جمله آرائیش چنانکه کتاب اعجاز انتساب ترتیب نموده و بجهت زیب کلام مبانی انتظام

صورتی چند از بدایع و صنایع خیال فرموده اما بحکم ع لکن مدحت مقالتی بمجد هم
محسنات را ترتیب و تزیین از حسن اوست بیت بر زیورها بیارایند وقتی خوب رویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی ۷ علم کلام ۸ علم فقه چون علما اصولین بعضی
مسایل کلامیه و فقهیه از قرآن استنباط نموده اند در محل تحقیق آن آیه که محل استنباط بوده
مفسر را ایمائی ببیان مستنبطات باید تا بواسطه آن نقاب خفا از چهره معنی آن آیه بگشاید
۹ علم حدیث جهت تبیین مجملات و توضیح مبهمات قرآن احتیاج بحدیث واقع است کما
قال تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم و لازم معرفت اقسام حدیث صحیح و حسن و ضعیف است
و انواع هر یک از آن مفسران بتتبع احتیاج بهو باید والله الموفق عنوان پنجم در بیان
علومی که خاص است بتفسیر اول علم اسباب نزول بدانکه از ابتدا نزول وحی الهی تا زمان
وفات حضرة رسالت پناهی بیست و سه سال بود و بقول اشهر قرآن در این مدت نازل
شد و ابن الجوزی رح در تفسیر زاد المسیر آورده که نزول قرآن در مدت بیست سال بوده و گروهی
از این نیز گفته اند و چون همه تفسیر قرآن در این مدت متفرق فرود آمده و در وقایع مختلفه نازل شده
و امام واحدی رح آورده که اکثر علوم قرآنی انحصر صرف عنان عنایت بدان اولی می نماید علم اسباب
نزول است چه معرفت تفسیر هر آیه بدون وقوف بر بیان نزول ممتنع باشد و خوض در آن بغیر
نقلیت و سماع جایز نبود و امام مذکور تألیفی در علم علاحده کتابیست با آنکه در وسط ببسط
بساط اطناب فی هذا الباب فرموده و اما امام ابونصر احمد بن علی سبکی یعنی ترجمه غایت
زیبائی نموده و ثبت اسباب نزول در این ترجمه اغلب از آن کتاب خواهد بود دوم علم
ترتیب نزول و محل نزول بدانکه اول آیتی که از قرآن فرود آمده بقول اصح اقرأ باسم ربک الذی خلق
بود و آخر آیتی که نازل شد باشهر اقوال آیه و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله الخ بود و اول سوره
که بتمامی نازل شد باتفاق علما سوره فاتحه بود و آخر سوره که بتمامی منزل گشت اذا جاء نصر الله
والفتح بود بدانکه بعضی از قرآن به مکه فرود آمده و بعضی به مدینه و در مواضع دیگر نیز چون بیت
المقدس و جحفه و حدیبیه و طایف و تبوک و غیر آن منزل شده مجموع سور و آیات را در
مکی و مدنی منحصر داشته اند و در کشف الاسرار آورده که هر چه از قرآن در زمانی نازل شده
که حضرت ختمی منقبت صلوات الله علیه در مکه مقام داشته آنرا مکی گویند خواه آنحضرت در وقت
نزول آن در نفس مکه باشد و خواه نه چون آیات منزله در بیت المقدس و تحت العرش در شب
معراج و بجز بطن نخله فرود آمده لیلة الجن و امثال آن و هر چه در آن اوقات فرود آمده که عالی
جناب رسالت مآب علیه صلوات رب الارباب در مدینه متوطن بوده آنرا مدنی خوانند

خواه در آن زمان در مدینه مقیم بوده باشند و خواه از مدینه مسافر چون آیات نازله
در تبوک و طایف و غیر آن و از جمله سور قرآنی هشتاد و سه سوره مکی و بیست و دو سوره مدنی است
بالاتفاق و در یازده سوره اختلاف است و فاتحه را هم مکی داشته اند و هم مدنی و از این مجموع در
چهل و سه سوره مکی هیچ آیه مدنی نیست و در یازده مدنی هیچ آیه مکی نه و در دیگر سوره مکیه
آیات مدنی و در سوره مدنی آیات مکی واقع است و دیگر باید دانست که اول سوره که به
مکه فرود آمده سوره اقرا بوده و آخر سوره عنکبوت و گویند سوره مؤمنون و سوره مطففین
میان مکه و مدینه در وقت هجرت نازل شده و بر یکی آن اتفاق کرده اند و اول سوره نازل بمدینه
بقره بوده و آخر سوره نصر و فایده معرفت ترتیب نزول و شناختن سور و آیات مکی و
مدنی راجع است بعلم ناسخ و منسوخ و در مبتدای هر یک از سور به ترتیب نزول آن و در
اثنای سور بیشتر آیات مکی و مدنی از آن اشاره خواهد رفت سوم علم النظم
بین السور والآیات علی ترتیب مترتب بر ترتیب سور و آیات و بر همین ترتیب که در
مصاحف واقع است بتلقین حضرت رسالت و تبیین ایشان بوده از تعلیم جبرئیل
بفرمان ملک علام جناب عز عنقریب از روی توضیح تقریر خواهد یافت و اکابر دین از
لوامع این ترتیب اقتباس مناسبات تامه بین الآیتین والسورتین نموده اند و در
انتظام آن بیان وجوه لا تحصی آیه یا سوره سابقه وجه مناسبتی بیان فرموده و متقبل نظام
معنی سلاست مضمون این کلام بدیع النظام است و فایده کلی لفظها تشابه و تناسب
میان سور و آیات اعجاز آیات قال الله تعالی الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها
و فی محله عرب کامرانی دیوان ادب از این نکته امر بیت مقرر و قانونی محقق معتبر که هر گاه
صحیفه کلامی چون سطح ساده از خط و خال نقش خالی باشد بصفت فصاحت و سمت
بلاغت متصف و متسم نمیگردد و بعد از آنکه بپیرایه تنوع و تلوین آراسته شد بی ربطه
مناسبت و مضاعفه و تنبیه مشابهت و ملایمت زیبائی ننماید و اطلاق وصف حسن
که عبارت از رسم مستوجب است در قالب تناسب بر او دلالت نمی آید ع نسبت خوبی هم
از خوبی نسبت ظاهر است ٤ و بعد ما که صفحات سور و آیات به نقوش افانین اخبار
و حکایات و صور اسالیب قصص و روایات مزین و مجلی است هر آینه طریق مناسبت بین
هر دو آیه و سوره که متقارن افتاده اند مرعی خواهد بود و در این ترجمه شمه از مناسبات
السور والآیات بر وجهی که در تفاسیر معتبره مسطور و مشهور گشته مذکور خواهد شد
و دعوی آنکه وجه مناسبت این باشد با مراد الله تا این ترتیب همین بود از طریق خبر و طرف

وان بهشت ادب دو سر الا الی الله تقبیل الانس مراد حق جز حق نماند و مخلوق از کشف الاسرار خالق
دم زدن نتوانند بیت بیرون کرد لابی ساز تو نیست جز بو کی محرم راز تو نیست هر کی از
دعوی دمی میزند در ره حیرت منتهی میزند هیچ دم از سر تو اگر نشد هیچ قدم محرم این ره
نشد ۴ وجوه و نظایر و آن عبارتست از شناختن بعضی از الفاظ قرآنی که به معانی مختلفه
آمده باشد و بیان هر وجهی و استشهاد بر نظایر آن هم از قرآن چون لفظ رحمت شاید در
کلام الهی بر بیست وجه وارد شده و هر وجهی در چند موضع از قرآن مذکور است و امام ابی
حامد اصفهانی درج در کتاب البصائر فی الوجوه والنظایر با اسناد خود آورده از مقاتل
بن سلیمان از مرتضی علی علیه السلام که لا یکون الرجل فقیها حتی یری للقرآن وجوها کثیرة ۵
علم غریب القرآن و آن موضوع است مشکلات و نوادر و اما مشکلات الفاظی آن که
که خالی از غرابتی نباشد و تحقیق آن از تتبع علم لغت اما نوادر و آن عبارت از تتبع
معانی الفاظ قرآنی بر وجهی که از اهل لغت مروی نباشد و شعرا و قوانین عربیت نیز آن را وجهی مقرر
نبود چنانچه در آیه عینا فیها تسمی سلسبیلا مفسران گویند سلسبیل نام چشمه ایست در بهشت
در غرایب تبیین وجه گوید که سل سبیلا الیها یا محمد و امثال این بسیار است و شیخ ابی بکر سجستانی
در این فن در باب کتابی دارد و مقدمه تفسیر شفا نیز شمه آورده شده ۶ علم ناسخ و منسوخ
بدانکه نسخ محو ساختن و زایل گردانیدن باشد و در اصطلاح اصولیان رفع حکم شرعی
بدلیل شرعی متاخر از او عقبه متعرض عبارتست از زایل الهی بر حسب حکم و تلاوت یا یکی
از آن و جمهور مسلمانان نسخ را جایز کرده اند و یهودان اهل کتاب نسخ را محال دانسته
و علامت جهل و پشیمانی دانند و گویند این دو صفت بر خداوند تعالی روا نیست و علما رضی الله
عنهم در جواب ایشان گفته اند که نسخ در اخبار موجب جهل و ندامت شود در احکام
و نسخی که در قرآن واقع شده در احکام است نه در اخبار و احکام الهی در وقایع تابع مصالح
عباد و اغراض ایشانست بحسب اختلاف اوقات و اشخاص پس هر گاه آن مصالح بسبب
اشخاص و اوقات مختلفه متغیر گردد حکم نیز تغیر باید لهذا به جهل و ندامت لازم نیاید مثلا
امر و نهی طبیب کامل در معالجات بیمار بواسطه تخالف وقت و تفاوت مزاج مختلف
میشود و آن نشان از روی نادانی است و نه سبب پشیمانی بلکه ملحوظ در آن مصلحت مریض
و صلاح حال اوست بیت متابع سخنان طبیب باش که او صلاح حال تو از تو نکو همی داند
و لکن فرق کنیم که حکم الهی تابع مصالح بندگان نیست این جواب توان گفت که چون مجرد فعل
حکیم متضمن منافع و حکم بیکی باید از آنچه از حق سبحانه صادر شود اعتراض نرسد لا یسأل عما یفعل

وهم یسئلون تغیر مشروع در انتها همچون تغیر اوست در ابتدا پس اگر در بدایت حکم
متغیر کرده اگر در نهایت تغیر کند حاکمست بیت مالک رد و قبول هر چه کند پادشاست
بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست ۲ زبان اعتراض بر معترض اعراض بباید بست
و بر وفق طریان حکم حکیم سر رضا در گریبان تسلیم باید کشید بیت حکم که از حق رسد
بجان بخرد یفعل الله ما یشاء بشنو ۳ و با انکه اهل اسلام در وقوع نسخ متفق اند و در
اثبات و نفی بدل نسخ مختلفند بمذهب جمیع نسخ بی بدل جایز باوا قفیت چنانچه
حکم تقدیم صدقه قبل از نجوی بعوض دیگر به آیه نأت بخیر منها استدلال نموده بوجهی
بدل قایل نبوده تفسیر کبیر آورده که نفی حکم و اسقاط تعبد بدان بهتر است از ثبوت
او در آن زمان پس خیریت راجع بر سقوط حکم باشد نه بوجود بدل و مباحث علما در این
محل بسیار است انعطاف عنان سخن بجانب بیان اقسام نسخ اولی می دانند و صریح
للمعانی آورده که اقسام نسخ در قرآن سه است اول نسخ تلاوت و حکم معا و از انس
بن مالک رض مرویست که ما در زمان حضرة رسالت صلعم سوره میخواندیم برابر سوره توبه
و از مجموع آن همین یک آیه در خاطر من مانده که لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی
الیهما ثالثا و لا یملأ بطن المرأة الا التراب و یتوب الله علی من تاب و در تفسیر مفاتیح الغیب
آورده که سوره احزاب برابر سبع طوال که آن مجموع قرآنست بود و زیاده از او چندین آیه حکما
و تلاوت منسوخ شده و از آن جمله آیتی که در شان قتلی بیر معونه نازل شده بود که بعضی از آن
اینست بلغوا عنا قومنا انا لقینا ربنا از این قسم منسوخ است دوم از اقسام نسخ نسخ تلاوت
و بقا حکم چنانچه در این آیه که والشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما نکالا من الله تلاوتش منسوخ
شده و حکمش باقیست سوم نسخ حکمست و بقاء تلاوة بر منسوخی که حالا در قرآن است از آن بحث
میکنند آیتست جمعی تحدید و عموم فدا و امر قتال و تحویل آن و از جمله صد و چهار ده آیتست از بیست و
چهار سوره که احکام آنها به یک آیه فاقتلوا المشرکین کافة که آنرا آیه السیف گویند بمنسوخ یافته
و تلاوت ایشان باقیست و جواب معترض که گوید بعد از نسخ حکم فایده تلاوت چه باشد
که فعل فاعل حکیم جایز که از صفت عیب و وصمت عبث مقدس و مبرا است پس ابقاء آن
مشتملست بفایده بزرگ و مصلحتی کلی فاتحة الکتاب فهم کس بدان نرسد و مشاهده میکنیم
انواع فواید بر بنده واصل میشود و معرفت اسباب آن مر او را حاصل نیست یکی که بقاء آن
آیات نیز منطوی بر منفعت عظیم باشد که بندگان بدان محظوظ میشوند و از آن سبب
غافل و ناهل میباشند و در بعضی آیات منسوخ الحکم که این منفعت بنوده تلاوتش قایم

نسخ یافته والله اعلم و در تحقیق حسامی آورده که نظم قرآن از دو حکمت یکی آنکه تعلق بنفس
نظم دارد و آن چون وجوه اعجاز و قراءة در نماز و مانند آن و دیگری متعلق بر معنیست
چون امر و نهی و وجوب و حرمت و غیر آن و هر یک از قسمین مقصود بنفس است پس اگر اعجاز و غیر آن
متعلق بنظم قرآنی باشد منسوخ کردد مقتضی دیگر که تعلق بر لفظ دارد چون صلوة و غیر
اعجاز و غیرهما باقی خواهد ماند پس ثابت شد که بعد از نسخ حکم فایدهٔ تلاوت باقیست
در جواب آنکه کو بعضی نکته در بیان آیات منسوخ التلاوة والحکم منصوص است پس فایدهٔ
نسخ تلاوت چه باشد توان گفت که شاید بنا بر تیسیر و تسهیل عباد وقوع یافته باشد یا از برای
آن مصلحت بندگان بود والله بکل شیء علیم و بعضی از علما استثنا و تخصیص و تعلیق و شرط
و تقیید بوصف را از قبیلهٔ نسخ شمرده و در عین المعانی آورده که نزد محققان نسخ دیگر است
و تخصیص و تعلیق و استثنا و تقیید دیگر چه نسخ رفع حکمست بعد از تمکن عمل بر آیه از او و متراخی
باشد و تخصیص متصل و منفصل شاید و استثنا و تعلیق و تقیید متصل است در کلام تام در آمده
و جز متصل نشاید پس اینها از قبیل نسخ نباشد الا در حیثیت که اصحاب نسخ نظر بر تغییری که
نسبت بکلام بر نسخ حقیقی و بدین مجموع مذکور است ترتیب میکردند تمام را الحکم میدهند
و اکثر مفسران در بیان ناسخ و منسوخ تابع ایشانند و در این ترجمه آیات ناسخه و منسوخ
با سهام متکرر نخواهد شد و فواید دانستن این علم بسیار است خصوصاً اهل اجتهاد و
بیان احکام شرعیه را و مفسر که ناسخ و منسوخ نداند قولها و در تفسیر اعتماد را نشاید و در
نهایت و معالم البیان آورده است که ابن عباس رض شخصی را دید که قصص قرآنی میخواند چه
بر اهل کرد آمده و در معنی قرآن سخن میراند فرمود که ناسخ و منسوخ را می شناسی گفت نه ابن عباس
رض روی از وی بگردانید و گفت هلکت و اهلکت هم خود در هاویه هلاک شدی و هم ستمها
در بادیهٔ ضلالت هلاک ساختی و بباید دانست که با اکثر کتاب ربانی بناسخ و منسوخ اشتمال
داشته بعضی از آیات او بعضی دیگر را نسخ کرده بی شبه تمام او از روی غالبیت بر فضیلت جامعیت
مجموع کتب انبیا و صحف رسل بلحاظ نسخ در کشیده است چنانکه خود در بعضی کتب الهی الزار و الحکم
بادشاهی اندراج یافته بود و این کتاب میامن نصاب بر آن مشتملست و اعجاز انتهای که آن لایزکر
اختصار آن معجز تحقیق اوست بنکو ارش لایق است و این کتاب مندرج شده کتب سابقه را از آن
خالی و عاطل بیت بحر خوبان از ابو بکر زلت ۴ و انجه آن همه ایشان را همگانست ۴ آنجه چون رخشان
دلارای این دل بیاد و وای نقاب حسن بسیار شد حسن فروش انبکر که جمال ایشان بجمال
جامعیت و کمال آراسته شده بحجاب اختفا محتجب شدند بیت ... که بهر روی حسن بی قرة ۴

جون تو یا سعدی پی کلمه کرکرفت ۴ دیکر آنکه کار فرموده که مثل القرآن بالکتب دیگر همچو مثل آفتاب
با سایر کواکب معجز تمثیل آنکه با جمال آفتاب جهان تاب در نقاب خفی توارت بالحجاب مختفی
باشد قنادیل کواکب تابان در پیش طاق منیع الاسلام آسمان با جمیع برافروخته شب روان شاه
ربع بر و با شعله راه هدایت و سراج وهاج منهاج دلالت که و بالنجم هم یهتدون اما
وقتی که علم نیر بکاه مهر از نیر افق سیم اندود سپهر نمودار شود و رایت بیضای سلطان کیان
در ساحت میدان فلک با شعشعه عالم افروز نهو الذی جعل الشمس ضیاء بر افراشته گردد هر یک
از شمعها نور این ستارکان در زاویهٔ خفا منطفی و در خلوتخانهٔ خمول مختفی می شوند مصرع
جایی که آفتاب برآید ستاره نیست ۴ همچنین وقتی که خلایق در شب شبهه بظلمات جهالت
گرفتار بوده اند و همچون تباشیر صبح دین کاسر از افق دولت محمد صلوات الله و سلامه علیه پرتو
نور بر فضای صحرا ظهور منبسط کند بی حضرة قدرت تعالی شانه بهر امتی کتابی فرستاد تا سایران
طریق طلب بر اشعهٔ آن کتب که چون لمعات شهب در تاریکی غوایت درخشان و درخشان بود
راه نجات می یافتند اما چون صبح نور افشان الیوم اکملت لکم دینکم از افق شریعت نبوت خاتم
النبیین صلی ربنا علیه و سلم طالع شد و آفتاب قرآن از اوج فلک ایمان و ایقان درخشیدن
آغاز کرد و کواکب منزلت با شعشعه انوار فرقانی و اشراقات لوامع اسرار قرآنی تاب نیاورده در حجب
نسخ مستواری شدند و مثل سایر اذا طلع الصباح استغنی عن المصباح برهانیست چون روز
روشن گشت بیت ستاره درخشنده چندان بود ۴ که خورشید رخشنده پنهان بود ۴ چو
بر هالد از رخ نقاب آفتاب ۴ کواکب بپوشند رخ در نقاب ۴ ۷ علم قصص از اخبار انبیا
و حکایات اولیا و احوال امم ماضیه از مثابه شرایع و مخالفان ملل و مانند آن همچو نزول
برکت قاصیص کنشکان انظوا دارد مفسر را از مزاوله این علم چاره نخواهد بود و تفسیر ایشان
و کمر طری مشتمل بر اغلب روایات و حکایات ۸ علم مواعظ و نصایح چنانکه مواعظ و ارشاد
قرآنی دو قسمت یکی آنکه بتصریح ترغیب و ترهیب از آن فهم داشته چون آیاتی که در ذم دنیا و مخالفت
نفس و عقوبات معاصی و امثال آن واقع است دوم آنکه ارباب تذکیر بر صفای ضمیر از معانی
آیات و لوازم آن استخراج کرده اند و بر رموز و اشارات آن فایز گشته و کتب معتبره چون کنز
المذکرین و لطایف التقریر و امالی شمس الائمه و فصول ابن هیصم و غرر آن از الباب این باب بکنوز
همچنین که آنجا بیشتر از آن خواهد بود بحسب مقتضای مقام کوهر چند که انسانیم
در سلک بیان انتظام خواهد یافت بیت بتوفیق خداوندی کرانجود ۴ رسانم بنده خود را به
مقصود ۴ ۹ علم اخلاق در تفسیر فنایی آورده که یکی از علوم معنویه که مفسر را از دانستن

آن جاروبست علم اخلاقست و چون ازین گفته شد که قرآن مجمع مکارم اخلاقست
چنانچه فرموده کان خلقه القرآن از آنکه جزئی بعد دیگری متعرض اخلاق حمیده و تحریص بر آن
و شرح اوصاف پسندیده و تنفیر از آن موجب کمال تقریرات ١٠ علم تأویل و آن صرف
کلام باشد از صورتی بصورتی که صورت اول بر آن دلالت بنوعی چنانچه مثلا از لفظ
نفی معنی اثبات اراده کنند و از امر دلالت بر جامع داریا نخلص طلب بنوعی چنانچه نفس بر جهت
معنی تأویل و فرق میان وی و تفسیر بتوجیه سخن خواهد آمد درین محل اختصار انسب
١١ علم حقایق و اشارات و در آن باب عنوان جداگانه در اصل چهارم سوره ترقیم خواهد
یافت ١٢ علم دلایل الاعجاز یعنی شناختن اعجاز قرآن و دانستن دلایل و وجوه آن از جمله
مهمات و در آن باب کتب معتبره چون اسرار البلاغه و نهایة الایجاز و دلایل الاعجاز و غیر
آن ساخته‌اند و وجوه اعجاز به بسط لایق در اصل چهارم صفت تحریر خواهد پذیرفت
١٣ علم رد المعارضین و این از تتمه علم دلایل الاعجاز است چه رد اقوال زنادقه و متعنتان
یا منکران قرآن هم بعد دلایل الاعجاز میسر تواند بود و لله الحمد که هر یک اعتراضی کرده‌اند تبیانش
ادب بر صحیفه شریفه ذلک الکتاب لاریب فیه کشیده اند از تناقض و اختلاف و تنکر
و غیر آن ایزد تعالی جمعی را از ائمه دین توفیق داده تا بدلایل قاطعه و براهین ساطعه آن را
محو کرده‌اند و در جامع التفاسیر بعضی از رسایل امام علامه رح نکته چند از آن مذکور
و درین ترجمه بایراد بعضی از آن دست خواهد داد و من الله العصمة والرشاد اصل سوم
در ذکر الفاظی که میان مفسران متداولست و بیان برخی از معانی و مطالب آن و حاصل
این اصل مبنی است بر هشت عنوان عنوان اول در بیان انزال و تنزیل و حقیقت نزول
بدانکه انزال فرو فرستادن چیزی باشد از بلندی به پستی یکبارگی و تنزیل فرو فرستادن
بر سبیل تدریج و بعضی از این بعضی هر دو نوع در باب نزول قرآن واقع است قوله تعالی انا
انزلناه فی لیلة مبارکة و قال عز و علا و نزلنا علیک الکتاب و جمع میان هر دو معنی چنان
توان بود که به اخبار صحیحه ثابت شده که مجموع قرآن در ماه رمضان در سال اول
از لوح محفوظ به آسمان دنیا فرود آمده به محلی که آن را بیت العزت خوانند و از العباد
از آنجا بعد از آن بمدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح عباد بر وفق
ظهور سببی از اسباب نازل شده و تنزیل اشاره بجانب حکمت درین تدریج قرآن به سبیل
تدریج آن است که چون اگر یکبار نازل شدی هیچ دل طاقت احمال آن نبودی
حق تعالی جواب کافران که از روی اعتراض می‌گفتند چرا قرآن یکبار فرود نیامد حضرت

کذلک لنثبت به فؤادک پس فرستادن قرآن سوره بعد از سورتی و آیتی بعد از آیتی
جهت تسلی دل رسول صلی الله علیه وآله وسلم و متابعان آنحضرت بوده در تفسیر آورده که حق تعالی
جبرئیل را فرستاد تا سحاب از آسمان بطریق تدریج چون آب باران و نزلنا من السماء ماء مبارکا
و اگر آب باران یکبار فرود آمدی موجب طوفان در عالم ظاهر شدی دوم روزی بندگان
و ما ننزله الا بقدر معلوم هم اگر روزی یکبار رسیدی بنده از ایجا تعقلت و نگاه داشتن آن
عاجز ماندی سوم سوره و آیات قرآن انا نحن نزلنا علیک چه اگر قرآن جمله واحده نازل شدی
هیچکس طاقت سماع و حفظ آن نداشتی توریة هم موسی بیکبار فرود آمد بنی اسرائیل طاقت
کشش آن نداشت لاجرم قدر آن ندانسته بعضی از آن تغییر و تحریف کنند لیشتروا به ثمنا قلیلا و در آثار
آمده که از همه بنی اسرائیل جز هرون و عزیر را علیهما السلام حفظ تمام توریة میسر نشد اما چون
قرآن مفصل فرود آمد دلها مؤمنان به قبول استقبال نموده هر سوره و آیه را بتکرار و تفکر
در دل جای می‌دادند تا وقتی که قرآن تمام نازل شد چندی از صحابه شرف حفظ آن دریافته
بودند و بعضی ایشان بموافقت توفیق چندین صاحب دولت دیگر به سعادت حفظ قرآن
مستسعد گشتند و سلک اشراف امتی حملة القرآن انتظام یافته و خواهد یافت نکته دیگر
آنست که حضرت رسالت صلعم در زمان عنای دنیا پیوسته بانواع بلا و انجاب ابتلا
می‌بود چنانچه از فحوای ما اوذی نبی مثل ما اوذیت ازین معنی خبر میدهد پس هر بار که دل
مبارک آنحضرت به آسیب زخم بلای دشمن مجروح شدی از ترحیب دوست آیتی یا سورتی که به
حکم شفاء لما فی الصدور مرهم راحت بودی فرود آمدی و فتنکار آثار کفار به صیقل الطاف
آگهی که از آئینه سینه سید مختار منقطع گشتی و الم خستگی لخراش به لذت نوازش این شربت محو
گوارا تبارک یا فتی بیت کرم هذا عشر انه و منکا یحینی آتیا کفونه کریعی نوتینم ولمه بیا ساتیا
یا آنکه چون که دل مبارک آنحضرت بواسطه توجه بمرتبه لی مع الله لحیانا از گفت و گوی خلق
مستوحش می‌شد پس بجهت تجدید انس و سلوت حضرت رسالت صلعم ساعت بساعت از
ساحت صحرای وحدت نسیمی که موجب بسط نیز انان بودی نازل گشتی و ظلمت کثرت را
از نظر شهود آن محبوب ماه صحبت محمود محو می‌ساخت بیت درین دیار به جان زنده ام که گه گه
گاهی نسیم دوست از آن دیار می‌آید و گفته‌اند فایده تفریق آیات و تدریج نزول آن کثرت
ملاقات جبرئیل بود بر آنحضرت چه جناب نبوت مآب را با جبرئیل انس عظیم بودی بسبب
آنکه پیغام دوست از زبان او شنودی بیت حال از زبان دوست شنیدن نه چون خوش است
یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست و هر آینه جبرئیل را بجای نزول هر آیتی یا سورتی بسید

عرش اشتباه رسالت پناه تردد نمودي وبيان واسطه قواعد مواصلت و مؤالفت تمهيد مي
تمام يافتي ومشام سر آنحضرة بمدد فتوحات روح نسيمي از روايح رياحين رياض انس معطر
شدي **بيت** من بر بوي تو هوا خواه نسيم سحرم / وحقيقت نزول آنست كه جبرئيل از خداي
تعالى قرآن شنيد و وقتي كه او در آسمان بودي پس بزمين آمدي و بحضرة پيغمبر رسانيدي
نه آنكه عين كلام منتقل شده باشد از موضعي به موضعي زيرا كه كلام صفتي است قايم بذات
خداي تعالى و آن صفت قديم و ثابت كه زوال و انتقال بآن راه نيابد صاحب صحايف فرموده كه علما
در الفاظ قرآن اختلاف داشته اند بعضي بر آنند بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ استدلال ميكنند بر
آنكه الفاظ قرآن در لوح محفوظ مكتوب بوده و جمعي به انه لقول رسول كريم لفظ را به جبرئيل
اسناد مي نمايند و طايفه تمسك به نزله على قلبك نموده گويند نزول بر قلب يعني خاطر بود
پس لفظ از حضرة رسالت صلعم مسندي بود اما قول اصح آنست كه در صحوة العقايد آورده
معني نزول آنكه جبرئيل از حق سبحانه قرآن فرا گرفتي بر وجهي كه كيفيت آن معلوم بشريت باشد استماع كرده بي
انخفاي تعالى به نوعي كه او دانسته كه بايد يا بيان آن آواني شنيدي كه مر كلام حق تعالى دال بودي
يا از لوح محفوظ خوانده و ياد گرفتي يا اسرافيل كه ملك اللوح است از لوح خوانده و به جبرئيل
املا كردي و جبرئيل آن با خود يا مسموع يا محفوظ خود را بحضرة رسالت صلعم رسانيدي والله اعلم
بحقايق الامور **عنوان دوم** كه معني وحي و اقسام آن وحي در لغت پيغام دادنست و سخن پنهان
گفتن و اشارة كردنست بر سبيل سرعت و در اصطلاح رسيدن پيغام الهيست به من يوحى اليه در كتب
از وجوه وحي بعبارت آورده كه وحي فرماني باشد از حق بمصالح خلق كه بواسطه ملك به رسول
رسد و بواسطه رسول به خلق پس ملك و رسول دو وسط باشند يكي از جهت حق و ديگري از جهت
خلق تا فرمان او بفرشانه بواسطه اين دو وسط بر بندگان او رسد و در تفسير امام راغب آمده
آورده كه وحي دو گونه باشد جلي و خفي وحي جلي آنست كه بواسطه سفير باشد و سفير آنرا گويند
كه پيغام حضرة عزت به محرمان سراپرده رسالت ميرساند و گاه باشد كه آن سفير مرئي باشد و
مواجهه به پيغام گذاري مشغول گردد و گاه بود كه او را نديدند اما پيغام از آواز او فرا گرفتندي و
محققان ديدن سفير و شنيدن كلام از او خاصه اولوا العزم است كه بقول اصح اصحاب شريعت
و ناديدن سفير اما آواز شنيدن از آن ساير انبياست و وحي خفي آنست كه وساطت سفير در ميان
نباشد و آنرا الهام نيز گويند **بيت** الهم بخاصان شرف عام داد / وحي خفي را لقب الهام داد
و اين قسم نيز به دو نوع انقسام مي پذيرد يكي آنكه در بيداري ملهم گردد دوم آنكه در عالم مثال بر
طريق رؤيا مشاهده نمايد و باز آنچه در خواب بيند يا صريح بود كه احتياج به تعبير نداشته يا اشا

وتلويحي باشد محتاج به تعبير و تاويل و اين نوع اندك چنانچه انبيا را بوده غير ايشانرا نيز مي تواند
بود و امام ابو المحامد همداني در ترجمه قصيده كه موسوم است به كنوز الوديعة مي آورد كه كيفيت
وحي نسبت با انبيا عليهم السلام چنان بوده كه از ظلمت بشريت عروج نموده بمقام ملكيت
مي پيوسته اند و بوسيله مناسبت از ملك اخذ وحي مينموده اند يا سفير غيبي كه عبارت از جبرئيل
و غيره بشكل انساني متشكل مي گشته اند و تنزل نموده وحي را مؤدي مي گردانيده اند و غير انبيا را اين
حال نيست و نهايت وحي خفي كه منتهاي مقام اوليا باشد بدايت وحي جلي خواهد بود كه مبدا
سلوك انبياست و بيان اسرار وحي جلي و كيفيت القا ملقين و متلقي و تعليم آن زبان قلم و قلم زبان
محرم نيستند بحقيقت وحي را جز پيغمبران كه تواند شناخت **ع** سر من و تو بجز من و تو نشناسد كسي
كه به سفارت جبرئيل امين به حبيب رب العالمين فرو آمده بر كيانه و طريق بوده چنانچه در احاديث
صحاح وارد است يكي آنكه جبرئيل بصورت مردي بر آنحضرة ظاهر شده مكالمت نمودي و حضار آنرا
از وي شنيدي يا كه فرق و گاه اوقات بصورت دحية الكلبي كه جواني زيبا صورت نيكو سيرت
بودي بر وي ظاهر مي گشت طريق دوم آن بود كه مثل آواز جرس صدايي مي شنيد و بيان آن كار
بر وجه قاطع نيفزا زمكن نيست به شهرستان يقين استدلالي نمودي **مثنوي** كار طريق غيب
مي آيد يقين / ليك از اين نشان نهان آيد همي / هيچ ره نفي در ميان جان شير / لاكن آندر
مكان آيد همي / هيچ هيئت لاالله بيان خوف و بيم است / بي نشان اند نشان آيد همي / اين همه رمز است
و مقصود آن بود / كان جهان در اين جهان آيد همي / و در اين قسم از وحي شدت بسيار به آنحضرة
مي رسيد چه بمجرد صوتي اعتقاد در مخارج فرا گرفتن حروف و كلمات از دايره رسم و عادت
خارج مي بود و غالب آنست كه اين نظم تفعله بطون لبريز آنحضرة واقع مي شده و در اين حال بحكم
انا سنلقي عليك قولا ثقيلا نقل حمل وحي به شابه بر وي غلبه كردي كه اگر بر شتر سوار بودي شتر
مركب از گراني مي در غلطيدي و اگر بر يكي از صحابه تكيه داشتي نزديك بآن بود كه اعضا او در هم
شكستي و از اين حالات آتش دل آنحضرة در كانون شوق و محبت بمرتبه مشتعل مي شد كه با وجود تعري
هر قطرات عرق از گلبرگ رخساره لالي مي چكيد **ع** چون قطره شبنم كه چكد از نفحه گل / و از نفحات
مباركش به جميع افرحت مي گشت كه سر خجي بيان آن دمعي عالم افروختند از عظمت ملكوت خبر
مي بخشيد **ع** گل بغني شده پي سرخ از آن سنبله پرهني / و چون شرفت صداهاي شتر انگيز
درها آمد از آنچه ظاهر شده زمام اختيار سهما يي كه مست معاني كلمات آنحضرة بود
از قبضه اختيار بيرون مي برد **ع** كه اگر با دمن شنود از جا برود / اين سخنان شنيدن بدانچه قول
آنحضرة مرحتا تقي له واسطة اما هر كجي از آن مقام كرسيانا تام در خلوتخانه لا يسعني فيه

ملك مقرب بی واسطه اخذ معارف و حقایق می فرموده اند فنان نشان نداد بیت
نزاد در جهان پرده کی بود هنذا ۲ که روح الامین را در او بار نیست ۲ شیخ الاسلام احمد جام قدس
در رساله سره بیان آورده که قبول حقایق از حق تعالی بی واسطه کسی را میسر شود که بکلی از حجاب
صفات بشری و صفات نفسانی خلاصی یابد زیرا که هر چه از پس حجب آید بواسطه آید و اگر حجب را
چنان نماید که بی واسطه است چنانچه موسی را در تکلم دید کرد که کلام بی واسطه می شنود
و حقیقت بواسطه بود که از شجره یا واسطه ساخته بود که من الشجرة ان یا موسی و کلام
رابطه صوت و ندا در میان آمدی که ناداه نیاه من جانب الطور الایمن و قوله شنت که کلام
حق را صوت و حرف و ندا نباشد موسی کلیم بواسطه صوت و حرف و ندا شنید و حقیقت
نبوت بنزد که حضرة خواجه عالم اسلم رفع حجب بکمال رسیده بود وساطت روح الامین
که نزول او مرتب مبارک شد در میان قاب اما شب معراج چون کشف الغطاء حقیقی بود
واسطه از میان برخاست که فاوحی الی عبده ما اوحی ندا و حرف همه کر می شنوند سر فاوحی
هر که رسید یا بید و حضرة مولوی اینجا فرموده بیت حرف و صوت و نطق را بر هم زنم
تا که بی این هر سه با او دم زنم ۲ ای خدا بنما بی جان آن مقام ۲ کاندرو بیحرف می روید کلام
عنوان سوم در معنی سوره و متعلقات آن بانکه سوره و سوره بحرف اهل لغت
حصار شهر را مانند آن گویند که مشتمل باشد بر شهر و محلها و خانها و بمرتبه بلند نیز گفته اند
ماخوذ از نسا را ذا ارتفع و علا ع الم تر ان الله اعطاك سورة ۲ این رهنت یا از سورت
که بمعنی قوت باشد و این هر سه معنی برغبت مناسبت که او سوره است باشد اما اگر مشتق
از همزه دار بدان سوره ماخوذ باشد که بمعنی بقیه طعام و شراب و در اصطلاح مفسران
سوره نام مقداریست از قرآن مشتمل بر چند آیه معین معلوم الاول والاخر که از غیر آن
بر اسمی خاص اختصاص یافته چون البقره و آل عمران و وجه مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی
ظاهر است از انکه سوره مشتملست بر آیتها و کلمها یا محتوی بر فنون علوم و اخبار و قول
اشتمال باره شهر یا بجد در اوست از منازلها و خانها یا هر سوره مرتبه ایست بلند که قاری بسبب
سوره مترقی شود بر مدارج رفعت یا خود هر سوره منزله ایست عالی که تالی تنقل میکند از یکی بر
دیگری تا وقتی که به استکمال القرات استیعاب منازل و عفد کند کما ورد فی الحدیث یقال
لقاری القرآن اقرأ وارتق الخ یا هر سوره قوی ترست از آیها موجب قوت حال قاریست
یا هر سوره طایفه ایست از قرآن همچون بقیه طعام که باقی باشد از آن و حکمت در تقطیع بر سور
بالا زدد و نزهت جهر سوره مخصوص بنوع حقیقی خواهد بود از حقایق کوفی والکمی فرا انجد

سوره دیگر واقع است با تدخول اشکال و توافق امثال تا هر آیتی با آنکه مثل و با قرب بدوست
و وجه ارتباط ایشان با یکدیگر واضح بجا مجتمع شود یا سهولت حفظ چه یاد گرفتن قطعه قطعه
آسان ترست از حفظ مجموع متصل الاجزا یا انشاط خاطر و زیادتی میل بر حفظ یعنی چون تالی
سوره تمام حفظ کند و بر اندیشد که پاره از کتاب خدای کریم نفس خود مستقلست و فاتحه
و خاتمه معین دارد محفوظ وی شد بدان مسرور و مبتهج گردد و به تعظیم و تبجیل و محافظت
و مراعات آن بر اقصی الغایة جهد نموده مایل حفظ سوره دیگر شود و حکمتی دیگر گروه رغبت
بخواندن قرآن چه تالی بعد از تلاوت سوره شبیه باشد بدان مسافر که از مسافتی که در پیش
دارد وقوف یابد که منزلی قطع کرده و بمقصد نزدیک شده هر آینه این معنی باعث
آن شود که به رغبت منزلی دیگر قطع کند تا بر منزل قرب مقصد چیزی کرده اینجا این سوره
قرآن بمثابه منازلست و مقصد رضوان الهی چون یک سوره خوانده شود رغبت بر تلاوت
سوره دیگر بیفزاید و عدد سورها اختلاف کرده اند و اشهر و اصح صد و چهارده سوره است
چنانچه در مصاحف مسطور می شود و ابی ابن کعب نزد صد و شانزده گوید چه قنوت را
دو سوره میداشت از قرآن و نزد عبدالله بن مسعود صد و دوازده سوره است چه معوذتین
را از سوره قرآنی نداشته و معادانسته و جمعی صد و سیزده گفته از جهة آنکه انفال و توبه را یک
سوره میگیرند که به بسمله فاصله ندارد و بعضی از ائمه اهل بیت علیهم التحیة والرضوان والضحی
والم نشرح را یک سوره شمرند و همچنین الم تر و لایلاف را و انفال و توبه را پس بقول ایشان
قرآن صد و دوازده سوره باشد و مجموع سوره چهار قسم است اول طوال و آن هفت سوره است از بقره
تا یونس و در این قسم انفال و توبه یک سوره محسوب می افتد دوم مبین و آن سورهایی باشد
که آیات آن در صد و یا صد واقع شده باشد به اندکی زیاده و گفته اند مبین از سوره یونس است
تا فرقان سوم مثانی و آن سورهایی بود که آیات آن از مبین کمتر باشد و جمعی بر آنند که مثانی از
طواسین است تا حجرات چهارم مفصل و آن به اتفاق از حجرات تا آخر قرآن و باز مفصل بر سه قسمت
یکی طوال مفصل از حجرات تا بروج و بمذهب امام اعظم سنت قرأت در حضر آنست که در نماز بامداد
و پیشین بعد از فاتحه یکی از این سورها خوانند دوم اوساط مفصل از سوره بروج تا
لم یکن و بقول بعضی در نماز دیگر و خفتن از اینجا خوانند سوم قصار مفصل از سوره لم یکن تا
آخر و در نماز شام قرائت این سورها بایکرد و به صحت پیوسته که حضرة رسالت صلعم
فرموده اند که مرا بجای توریة سبع طوال عطا کرده اند و بجای زبور مئین داده اند و بجای
انجیل مثانی و فضیلت داده اند مرا بمفصل من از انبیا داشته و علما بدان بر یقین اند

کتاب تفسیر دارند و از اینجا بود که چون رقم این صحیفهٔ لاریب از کاتب خانهٔ غیب بر
صفحهٔ لوح ظهور منتقش گشت خط نسخ در کتب انبیا و صحف رسل کشیده شد
بیت ای خط تو بر صفحهٔ سر رانده رقم را خط در زده خوبان عرب را و عجم را لمعهٔ سوم
در معنی آیه و آنچه بدان منسوبست بدانکه آیه در لغت علامت و نشانه بود و بمعنی جماعت
نیز گفته اند خرج القوم بآیتهم ای بجمعهم و در اصطلاح کلمه ایست یا بیشتر که مبدا و مقطع آن
بحکم شارع متعین شده باشد و وجه نسبت میان لغت و اصطلاح ظاهر است چه هر آیتی
از کتاب الهی علامتیست که بمعرفت حقایق از معنوی آن نشانی یابند یا خود جماعتیست
از حروف و کلمات با یکدیگر انضمام یافته و بعضی گویند آیه بمعنی عجیبست چنانچه گویی
فلان آیة فی العلم و الکمال یا حسن و جمال یعنی اعجوبهٔ کمال اوست و اینجا نیز هم
آیتی در نظم و فصاحت و لطف و سلاست و المداخ معانی بسیار بدیع لطیفی موجب
تعجب است بیت گر خیتی در جهان که زحسنت عجب نماند ای بدر کل الحسن عجیب ترنم عجب
و آیتهای قرآن به اتفاق علما شش هزار و دویست آیتست و کسری و در آن کسر ائمهٔ عدد اختلاف
مکیان گویند شانزده است و مدنیان یازده گرفته اند و بصریان سه و شامیان بیست و کوفیان
سی و پنج و صاحب البشارة فی القراءة رجح در عدد آیات سور طریقهٔ اهل کوفه اختیار فرموده
بنا بر آنکه اخبار در عدد سور موافق ایشانست و اقصر آیتها دو حرف باشد چون حم و یس و اطول آیتها
آیهٔ مداینه است در سورهٔ بقره که صد و سی و هشت کلمه است بقول بعضی و در ثمانی عشر الاییه
آورده که هزار آیه از قرآن حکم و فرمانست که امتثال باید فرمود و هزار آیه نهیست که ارتکاب آن
نباید نمود و هزار آیه وعده است که اگر فرمان برید با ثمار مکافات چون کنم و هزار آیه وعیدست
که اگر نافرمانی کنید ثمار مجازات چون دهم و هزار آیه عبرتها و تنبیهها و مثلهاست و هزار
آیه محکمها و قصها و خبرهاست و صد آیه در عدد تحلیل آنست و صد آیه در اذکار و دعوات
و پنج آیه متفرقات که هر یک از آن صد هزار نکاتست هر آیتی ولایتیست مر اسرار ربوبیت
را و هر عبارتیست مر ارباب عبودیت را و هر آیتی غایتیست در بیان فصاحت و رایتی در میدان بلاغت
و فصاحت صد این القصص و تفسیر احسن القصص آورده که آیه نشانست و فرستادهٔ هم
دوستانست و هر آیه میان نشان احباب نشانها باشد که تیکا نکات بیان دل نزهت بحقیقت
هر آیتی نشانه بود میان حضرت عزت و جناب رسالت صلعم در اسرار قرب و محبت که دیگری
بدان مطلع نشد یا آنکه هر آیتی نشانه ایست میان بنده و خدا و خدا در مقامات خوف و رجا
و وعده و وعید و بهشت و دوزخ که اهل شرک و نفاق از آن بیخبرند ای عجب این همه نشان در میان

وخفی

مطلوب محبان طالب نشان بیت قومی نشان دوست طلب میکنند و ما نشان زدوست غافل بیخبریم
نشان گفته هر ذره از ذرات موجودات که از علم بر مین آمده و از گوشهٔ شتر زاد غیب در فضای
صحرای شهادت ربیعی نمود بر وحدانیت او شاهدیست راست گفتار شعر ففی کل شیء له آیة تدل علی
انه واحد و هر رقمی از ارقام مکونات که بر صحایف ابداع مرتسم و در صفایح اختراع منتقش گشته بر
وحدت و الوهیت آیتی است واضح الانوار بیت همین نشان بس است از حروف مصحف وجود که هر
حروف کائنات آیتست لمعهٔ پنجم در معنی کلمه و ما یتعلق بها کلمه بفتح کاف و کسر لام اسمیست بر
وزن فعله و کلمه بکسر کاف و سکون لام لغتیست در آن و جمع او کلمات و کلم است و کلمه در لغت
لفظ موضوع است و در اصطلاح علما تفسیر عبارت لفظ مفرد که او را معنی باشد و اشتقاق او از کلم است
یعنی جراحت و وجه مناسبت آنکه سمع و قلب متاثر میشوند بکلمه چنانچه بدن متاثر میباشد از
جرح و گویند کلمه از کلام مشتق است و کلام بضم کاف قوتی تاکره باشد و منه قول شغلنا الکلام
عن الکلام و چنانچه بقوت قوت جسمانی میافزاید از کلام و کلمه روح و راحت میافزاید
کلمه در قرآن هشت وجه آمده و هر یک در محل خود مبین خواهد شد و مجموع کلمات قرآنی هفتاد
و هفت هزار و چهار صد و سی و هفت و کسری و آن کسر در پیش بصریان شصت و چهار است و نزد شامی و کوفی
سی و چهار بقول اهل حرمین هشتاد و نه و این نکته مبسوط که ائمهٔ عدد تصنیف کرده اند بر تبیان
این فقیر متوقف دانسته و اقصر کلمات دو حرف باشد چون من و عن و ما و لا و اکثر حروف معانی
یک حرفند لیکن در تلفظ چون همزهٔ استفهام و واو عطف اما چون مفردات در نطق نیاید
ایشانرا اعتبار نکرده اند و اطول کلمه ده حرفست چون لیستخلفنهم و کلمهٔ فاسقیناکموه اگر
حرفی لفظیا ده حرفست در رسم ده زیاده نیست حاصل کلام آنکه هر کلمه کلیست نخل انعقد لهارد
وشجریست بر جلوه اخبار بر ما نالی آورده که هر کلمه از کلمات قرآن گلبنیست از گلستان آیات
درختان با هر آیتی صبغیست و کلمه در ربیع جهر شهیست در هر کلمه بریت و حقیقت آن منظوریه
سریست کز سر الکان سیاله تحریر ... اشتغال خفی الله ... سلیمه اندو بر ما لکان مالک تقریر کوی
انه المجید یا حسین دریافت آن شده یعنی ما نقصت کلمات الله زبان دعوی طالبان از ادراک کوتاه
سلخته و موج لقد الجبر الان شنید کلمات ربی خامه انفاس زبان سر حدلمخیال الکنر شلع فزر
و بیقلر بنا برنا نیخ و بن بر انا خته بیت انجا که زبان عقل لال است انجا جای نعرف و جنانست و لکریزی
هو شنجال یک کلمه کن کخلوة نشینان حجرهٔ علم از الدنس بر ده عدم منظرهٔ مین بجلوه شهود
در روان مشاهده نمایید و کن که اجا لا ابرانی یعنی که اسرار فی بنهایت در مطاوی کلمات تلاوت قرآنی
ظفر و لست الطلاح باید و دلفر بیت کین نه آن بحریست که او را ساحلیست وین نه آن گلبیست کو را تریست

کرا آید موج این بحر محیط؛ فرموده کرده هر کجا صاحب دل است عنوان ششم در معنی حرف
نقط و لعجه بر حروف عارض شود چون حرکت و سکون و مد و تشدید بدانکه حرف در لغت
کرانه چیزی و نهایت او باشد و به اصطلاح علما گفته اند کیفیتی است که به صوت عارض شود
بدان ممتاز گردد صوتی از صوتی دیگر که مثل او باشد در حدت و ثقل تا در یک سمع چنانچه در شفا
شیخ الرئیس مذکور است و جمعی اطلاق حرف کنند بر هیأت مذکوره عارضه بر صوت و آن به مجموع
معروض و عارض و حضرت سید قدس الله سره در شرح مواقف فرموده که ماهیت حرف و دیگر از آن
جز هیأت که در تعریف او ذکر می کنند جز احساس به جزئیات قوی تر است در افاده معرفت به ملحقات
محسوسات از تعریفات آنها بر اقوال شارحه به واسطه آنکه تعریف آنها بر اضافات و اعتبارات لازمه
باشد و حکیم ام افاده شناخت حقایق آنها کنند و یکی از اکابر اهل تحقیق فرموده که حروف از حیثیت
عبارت از صورتیست متنزل شده از آسمان نفس که هر جسمیت آن را اشکال الهی کردانند و نهایت کمال آن ایجا
ده و پیدا می سازد گاه به رقم کتابت بر صفحات کتب و الواح مجدد کاتب نبات و طبیعی صورة منطبع
می یابد گاه به سمت تلفظ بر هوای مستنفس بر قوة السمع و طبقات صفت تصویر می پذیرد
بیت حرف ظرفیست که در قالب جان ریخته اند؛ باده ها از خم اسرار در آن ریخته اند و حضرت
شیخ قدسنا الله بسره در فتوحات مکیه در باب دوم از سفر اول فرموده که حروف امتی اند
از امم مخاطب و مکلف و در میان ایشان از جنس ایشان پیغمبرانند و هر یکی از حروف نامی است
لایق و مناسب او و این معنی جز بر اهل کشف صحیح ظاهر نگردد و در عالم حروف فصیح ترین
عالمها است از جهة لسان و واضح ترین همه از روی بیان و هم از اشعار آنحضرت شعر
ان الحروف ائمة الالفاظ؛ شهدت بذلک السن الحفاظ؛ و مجموع حروف قرآنی که ظروف حقایق
و مبانی و معانی اند سیصد و بیست و یک هزار است و کسری و آن کسر به یکی و معنی دویست
و پنجاه است و حیث بصری دویست و به قول کوفیه صد و هشتاد و به قول شامی صد و هشتاد
و هشت و هر آینه این تفاوت بحسب اختلاف قرات خواهد بود و در حدیث صحیح آمده
که تالی قرآن را به هر حرفی ده حسنه در دیوان عمل او ثبت می کردد پس خواننده کلام الهی
را در هر ختمه به قول اهل حرمین سه هزار هزار و دویست و دوازده هزار و پانصد حسنه
حاصلست والله یرزق من یشاء بغیر حساب و از این حروف عدد حروف الف از همه
بیشتر است و عدد حرف ظا از همه کمتر چه به قول امام عبد العزیز بن عبدالله المرتی که اشهر
اقوالست عدد الف چهل و هشت هزار و هشتصد باشد و هیچ حرف بدین عدد نرسد و
عدد ظا هشتصد و چهل و دو است و هیچ حرف کمتر از این نشود و این قسم اختلاف نیز در عدد هر یک

ازحروف

از حروف تهجی که در قرآن واقع شده نوشته اند و روایات ایشان خالی از اختلافی نیست
و ذکر آنها زیاده فایده ندارد اما این فقیر با وجدان شناخت که هر حرفی ظرفیست مر حقیقی
تحقیق را که در هر لفظی خطی با باب تصدیق و توفیق را در لطایف الله برجینی آورده که
در هر الف اشارت الفتیت در هر ب بشارت رافعیت در هر ت تمام بهجتی در
هر ث ثبوت بختی در هر ج جذب کفایتی در هر ح حسن مبانی در هر خ خبر فرحی
در هر د دفع کربتی در هر ذ ذکر رحمتی در هر ر رمز رحمتی در هر ز زینت همتی در هر س سر
سعادتی در هر ش شهود شهادتی در هر ص صفای سرمدی در هر ض ضیاء مجیئی در هر ط
طلب سبقی در هر ظ ظهور رسیقی در هر ع علو مرتبتی در هر غ غلو منقبتی در هر ف فایده
حکمتی در هر ق قاعده حضرتی در هر ک کمال ابابتی در هر ل لوای جلالتی در هر م مقام کرامتی در
هر ن نشان سلامتی در هر و ولای عطایی در هر ه هوای هدایتی در هر لا لای محمدیتی در هر ی
یواقیت مکرمتی و جواهر نیاکشتند اند مثنوی هر حرفی از او شکفته باغی؛ افروخته ز هر یک چراغی؛
خم خم جو طاووس جلوه کنان بحر جواب زنده کانی؛ انظره جوره لکشتاند؛ او نسل آن تا نها جانفزا؛
اما نقطه را از نقط گرفته اند و آن در لغت نقطه زدن باشد و جمع نقطه نقطها جون نطف و نطف
و نقاط نیز آید چون نکته و نکات و معجم یعنی نقط آمده و بدین سبب حروف منقوطه را معجمه نیز
گویند و انکه مطلق حروف را معجم گویند مراد حروف خط معجم است چه این حروف به کثرة نقاط
ممتاز است از حروف سایر امم و حروف منقوطه را در مفاتیح الغیب ملکی گفته و مجرده را ملکوتی
از مجموع حروف قرآنی صد و چهل هزار و سیصد و پنجاه و هفت حرف منقوطات و باقی مجرده
و از منقوطات شصت و سه هزار و هشتصد و نود و هفت حرف یک نقطه دارد و پنجاه و هفت هزار و
و چهارصد و هفتاد و سه تحتانی و باقی فوقانی و چهار و هزار و نهصد و سی و یک حرف دو نقطه
دارد و هفده هزار و ده فوقانی و باقی تحتانی و سه هزار و پانصد و بیست و نه حرف سه نقطه
دارد فوقانی و عدد تمامی نقاط صد و شصت هزار و سیصد و چهل و شش است و در هر نقطه نکته
از توحید مندرج و محصلش آنکه مبتدا همه حروف نقطه است چه بی نقطه خط وجود نگیرد کما
قال صاحب المحبوب قدس الله سره العزیز بیت یک نقطه الف گشت و الف جمله حروف
در هر حرف الف به اسمی موصوف؛ و چون کرد دانستی که همه مخصوصات هر یک بانکشانیات
به نقطات پیدا و اشارتی هست هم از انکه مبدا همه او است و معاد همه بدو و از اینجا
نعم ما قال صاحب دل بنکته منه بدا والیه یعود مستقر کردند که بیانا اول الخلق نعیده
بر وی منکشف شود بیت نور موجودات گر از نقطه طلوع؛ جمله عالم سوی او باشد رجوع

جون از اول بهر کرا ابتدا نیم بدو باید کرد با شدا تنها جملگی کر کنند و کر بود نه از نطق کابند
باز انجا روند اما از نمودار حروف حرکات که به لفظ اعراب زبان زده خاص و عام گشته
واین نه آن اعرابست که نحویان در مقابله بنا بیاورند و اعراب در لغت اظهار است اینجا که حرکت
اعراب میگویند استعمال مصدر است بمعنی فاعل یعنی حرکت ظاهر کننده حروف نیم از بهر
تلفظ نیم بحسب تصور معنی چنانچه صاحب فتوحات ... الشمس فتحه ... اسما
المحبة الی روحه فرموده که حقایق از حرکات ناشی شود چون فاعلیه و مفعولیه که بر فع و نصب
متعلقست بر حرکت ظاهر میکرد انحقیقت آن یعنی ذلک معقول تعالیست و ظهور حرکات
نباشد مگر بعد از نظم حروف چه حرکات بحروف متعلقند و کلمات منشآت از حروفند
انتظام حروف بمثابه تسویه اجسام است و وجود حرکات بر او مثابه نفخ روح در تخصص تسوی
فاذا سویته ونفخت فیه من روحی و چنانچه روح بعد از تسویه تخصص و حصول استعداد
قبول به وی متعلق می شود حرکت نیز بعد از ترتیب و نظم حروف و قابلیت او بر او طاری می
گردد و در قرآن از حرکات ثلث در هر دو رفع معرب و مبنی صد و بیست و هفت هزار و شصد
و سی و سه عدد است و در هر حرکتی و سکونی از حرکات و سکنات حروف قرآنی اسرار بیش
شمار اندراج یافته که جز اهل آن نداند و در لطایف التقریر مذکور است که عاشقان
از هر سکونی تسکین دلی و در هر حرکتی برکت شاملی دریافته اند و در هر فتحه فتح ابواب
امانی است و در هر ضمه ضم نعمتی و در هر کسره کسر ارکان خیانتی و در هر نصبی نصب
اعلام دولتیست و در هر جری جر اذیال الحشمت و در هر رفعی رفع درجه حرمتیست بیت
فتح و فاتح خزاین دین نصب او ناصب لوای یقین محض دولت بر ضمه اش مضمر رفعت
از رفع او کشاده علم جر ... سنته بجاه و منیر ایمن الکره ما فیها محشر و با لکسر در اجتماع نقطه
و اعراب اسرار کلی مندرج است و اعراب بنحو نقطه فوقانی و تحتانی شود حال نقطه با اعراب
اگر به یک کلمه جمع شوند انجا مرتبه بیرون نیست یا هر دو فوقانی باشند یا هر دو تحتانی
یا نقطه در تحت افتد و اعراب در فوق یا اعراب در تحت افتد و نقطه در فوق و اهل تحقیق
را در هر یک از این مراتب اربع نکاتست از حیثیت عقل و انفعال و تکافؤ و اعتدال در قوی
روحانیه و طبیعیه و غلبه هر یک بر دیگری و در مطالعه امعان البیان فی تفسیر ام القرآن
بر اغلب از این مباحث اطلاع توان یافت بیت هر کرا هست توفیق کار چون اکنون تماشاء
آن گلستان کن دیگر سکون و آن دو نوعست اصلی و عارضی و چنانچه خطوط اعرابیه علامت
حرکتند جزم و آن دایره صغیره ایست نشانه سکون باشد و هر جزمی بحسب معنی اشارتیست

دایره توحیدی نماید و نقاب انجمن الآن الزمان فقد استغاثه میکشاید که هر دل که بشه
فتان از برکت آن حلقه چون صدف بر گوهرهای شاهوار تو انگر است و اگر از معرفت این
دایره خارج افتاد بر مثابه حلقه بر در بیت صورت جز ستن که بود حلقه وار کو نشان
دایما از الحلقة دار دیگر بیرون آید در لغت کشیدن باشد و در اصطلاح کشیدن حرف علت
و امتداد صوت بحرف هر گاه که بعد از او همزه باشد یا حرفی مشدد و حرکت ماقبل او از جنس وی
بود و مد بر ده قسم است عدل و تمکین و بسط و حجز و فرق و بنیه و مبدل و مبالغه و اصل و
علامت مد در انواع مذکور یکسانست و آن مثابه جزییست بر سر سلطان حروف بر افراشته
قول امام ابو نصر حدادی در قرآن چهار ده هزار مداست و هر یکی را حدیث که مقام هر
کاتبی در حد آن نتواند رسید و بی مد ده حسنات رحمت بر بستن و وقوف بر آنکه نتواند
کشید که نباشد کشش و چگونه کوشش ما دیگر تشدید و آن علامت ادغام است و آن در
جا ظاهر می شود یکی انجا که لام تعریف بچهارده حرف رسد و به اتفاق قراء در آنها ادغام باید
کرد چون الصادقین و الذاکرین و الساجدین اگر تشدید بالای صاد و ذال و سین نباشد که
تالی اظهار کند و آنچنان نیست دیگر انجا که حرف مضاعف را ادغام کرده باشند
و در هر باب از منشعبات که تضعیف عین یا لام کرده اند چون فعل و افعال چون همین
حکم دارد و از ابن مسعود رض نقل کرده اند که التشدید اساس القرآن و بقول امام حدادی
در قرآن بیست هزار و سیصد تشدیدات و از وی دو بیت و جمال بر اختلاف قرائه
مختلف می شود و هر تشدیدی تشدیدیست معرفتیست که بر احکام آن راه نما و نقاب
معماری استاد عشق دل طالبی را صفت معموری پیدا شد و از اساس مهمان نجم ها نکرده
ارباب اشارت گفته اند که شکل تشدید مشابه دندانها است از آنکه تا شاطر فکر ناظر
طرح سخن را بدان بطراز نشاید که انخط عنان زبانی آن شاهد دل بای به سوی وقوف تو
یافت بیت شکر تشدید او که شانه وش است عظم اسنان نج خوش است کمنوان لا ...
تفسیر و تاویل و فرق میان ایشان بدانکه تفسیر در لغت روشن کردانیدنست و پیدا و هویدا ساختن
و در اصطلاح عبارتست از کشف وجوه و شرح معانی قرآن و واضح کردانیدن اخبار و قصص آن
و بیان موجبات اسباب نزول آیات و سور و آنچه متعلق باشد بدان و بعضی را گفته اند که تفسیر را آن
تفسیر گرفته اند و آن نظر طبیب است به بعضی از دلایل بیماری بوجه تشخیص آن هم چنین تفسیر نیز
نظر مفسر است به توضیح احکام و معانی قرآن و در خلاصة التفاسیر این قول را ضعیف شمرده
و فرموده که تفسیر لفظیست یونانی و تفسیر بمعنی مزید و اشتقاق لغت و بیان لغت کردیم دیگر

مستعار رفت نیست وجهی گفته اند تفسیر مقلوب تسفیر است و معنی او روشن کردانیدن باشد و آن عادت
عرب است که مقلوب کلمه را بمعنی آن کلمه استعمال نمایند خواه در اسما چون بحر عتیق و معیق و خواه در
افعال چون جذب و جبذ و بلمتان و آن لین تفسیر بمعنی تسفیر مستعمل است و کفته اند که حروف ثلثه اصلی
در این فعل که س و ف و ر دلالت بر کشف و وضوح دارد و این سه حرف در هر کلمه که باشد
قطع نظر از ملاحظه تقدیم و تأخیر آنها همین ملاحظه معنی ملحوظ خواهد بود چون سفر که احوال
مسافر در وی منکشف کردد و سفیر که پیغام از او بظهور رسد و سفر یعنی نخان کتاب که به
معنی نخان بواسطه او اطلاع یابند و فرست که کشف احوال است و فرست یعنی سوار
که اظهار شجاعت و جلادت و شرف که مبالغه است در بذل مال و اختیار آن و رسیف که
باید رفتنت و خود را بر خلق نمودن و علی هذا القیاس و شاید این سخن در علم اشتقاق مبین
شده اما تاویل در لغت باز کردانیدن است و معنی است که [illegible] و با اصطلاح علما صرف
سخن است از ظاهر بباطن و راست کردن آن بر وجهی از وجوه معتبره و در معالم التنزیل آورده که تاویل
باز کردانیدن کلام است از صورت بر صورت معنی محتمل بشرطیکه موافق سخن ما قبل و ما بعد
و بکر عدم مخالفت با کتاب و سنت و معنی هر سخن که به زیور اتفاق با کلام الهی و زینت اعتصام بحضرت
حضرت رسالت پناهی صلعم آراسته نباشد یعنی ضلالت و محض غوایت خواهد بود و چه [illegible]
ارباب دین و معتصم اصحاب یقین بجز این دو حبل متین نیست بیت دست درکشته بدان
زن و اخبار رسول که هر چه هست بجز این هر دو فسانه است همه و علما را در میانه تفسیر و تاویل
سخن بسیار است بعضی مختلف بحسب عبارت و معنی متقارب بحسب معنی و الا لا بد خلاصه آن سطر [illegible]
انما که اکثر ثبت است و امام ابو منصور ماتریدی رح در تاویلات آورده که تفسیر اخبارات از کیفیت
قرآن در شان وی فرود آمده و از سببی که نزول بیان سبب واقع کشته و این علم جماعتیست که شاهد
نزول و اسباب آن فرموده باشد یعنی صحابه کبار رضی الله عنهم و در این باب خبر به نقل و روایت
سخن توان کفت اما تاویل توضیح آن جزئیست که از معانی که لفظ مر آنرا محتمل باشد و این علم اهل
فقه و کلام است پس تفسیر از آن صحابه باشد و تاویل از آن فقها و متکلمان و از این کلام چنان
مفهوم می شود که تفسیر را همین وجهی واحد باشد و تاویل احتمال الوجوه کثیره دارد و در شرح التاج مذکور است
که تاویل صرف کلام باشد از صحت و بازکردانیدن آن یعنی که صورة [illegible] مثلا از ظاهر
اراده اثبات کنند [illegible] از لفظ عام شخصی خاص [illegible] که مراد
از ناس یک شخص معین است بعکس چون فاعلم انه لا اله الا الله که مخاطب خاص است در لفظ لیکن خطاب
عام در معنی و علی هذا پس علما را در امثال این تصرفات شروع فرموده [illegible] کرده اند تا [illegible] تفسیر

امری

امری توقیفی است در آن به رای و فکر خود خوض کردن نشاید و امام محی السنة رح باسناد
خود آورده از ابن عباس رض از حضرة رسالت صلوات الله علیه من قال فی القرآن بغیر
علم فلیتبوأ مقعده من النار هر که در قرآن بی دانش سخن کوید یعنی از قبل نفس خود و بی رای
و عقل خود کو آماده سازد جای خویش از آتش دوزخ و امام کیا دیلمی در فردوس الاحادیث بدلائل
خود آورده که سید عالم صلوات الرحمن علیه فرموده که من فسر القرآن برایه واصاب کتبت علیه
الخطیئة لو قسمت بین الخلایق لوسعتهم یعنی هر که قرآن را به رای خود تفسیر کوید و فی نفس الامر
سخن وی مطابق افتد سهم اجتهادش به هدف مراد رسد کاتبان دیوان عمل بان کونه
بروی کناهی نویسند که اکر آنرا بر تمام خلایق قسمت کنند همه ایشان را فرا رسد این تهدید بعظیم
در شان کسیست که تفسیر قرآن به رای خود کوید و سخن او راست و موافق و بی خطا
افتد پس هر کاه که بر اصابت قول چنین عقوبتی مترتب می باشد اکر کسی به رای کوید و خطا
کند عیاذا بالله تباهی حال او بر چه منوال خیال توان بست از مثل این کستاخیها پناه به حمایت
عصمت الهی باید داد و قدم از دائره ادب و حرمت بیرون نباید نهاد بیت از ادب پر نور
کشت این فلک و ز ادب معصوم و پاک آمد ملک هر چه بر تو آید از ظلمات غم آن ز بی باکی
و کستاخیست هم بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد این همه تشدید و تهدید
که بر تفسیر خود رایان متوجه است بر تاویل ره نمایان و مشکل کشایان نیست چه اینجا جهة بازنمودن معانی
محتمله و استنباط نمودن احکام فقه و کلام بنای کار بر تفکر و تدبر نهاده اند و آن بر نسبت کلام
معنی و مسموع باشد نه مر هر ممنوع و در ینابیع فرموده که از معانی قرآن [illegible]
خود خوض نتوان کرد چون نزول آیات و اسباب آن و اسماء دجال و وقت آمدن عیسی علیه السلام
دجال و دابة الارض و قدم سد یاجوج و ماجوج و هر چه عقل بدان راه نبرد و با نحو از آن سخن
توان کفت استخراج حقایق و احکام است کما قال تعالی فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله
والرسول ای الی کتاب الله و رجوع به کتاب خدای میسر نشود بجز با استدلال و استعمال رای
چنانچه خلفاء راشدین و باقی ائمه دین رضوان الله علیهم اجمعین کرده اند و اکر رای ایشان نبودی
بیان احکام نکردندی و دعائی که آنحضرة نبوت صلعم در شان عبد الله بن عباس رض بنقل
صحیح روایت کرده اند که اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل مسند لی تمام است جهة تجویز
تاویل و انکر تاویل موقوف بر سماع نیست تا معنی این دعا و تخصیص تاویل بالفایده باشد و از
مقدمات معلوم شد که تفسیر نقلی است و تاویل عقلی و امام راغب آورده که تفسیر الفاظ
باشد و تاویل معانی و در عین المعانی کوید که تفسیر عبارتست از بیان لفظ چنانچه لا ریب فیه

ای لا شک فیه و تاویل اشارتست به بیان معنی چنانچه گویی لا شک عند المؤمنین و در احتمال
نموده که تفسیر کشف ظاهر است و تاویل کشف باطن و در تیسیر آورده که تفسیر پوست کردن
روی سخن است و تاویل پیدا کردن مغز سخن پس تفسیر گشایش را باشد و تاویل نمایش را گفته اند
تفسیر متعلق است به محکمات و تاویل خاص است به متشابهات و جمعی تفسیر آن را گویند که در
او اختلاف نباشد و تاویل آن را دانند که مختلف فیه بود و مآل اکثر این اقوال بآنست که تفسیر
تعلق به روایت دارد و تاویل به درایت والله اعلم **عنوان هشتم** در متشابهات بدانکه
از جمله الفاظ مستعمله در لسان ارباب تفسیر محکم و متشابه است و خاص و عام و مفصل و امثال
آن معینه یک ایمائی میرود اما محکم آنست که لفظش مطابق معنی باشد و دلالت ظاهر بر
بر مراد مخفی نباشد و متشابه آنست که مراد از لفظ وی بی خبری دیگر معلوم نباشد و آیات
قرآن بر دو قسمست محکم و متشابه قال الله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر
متشابهات و قول کلی در این باب آنست که دلالت الفاظ قرآن بر جمیع معانی مقصوده
از آن یا بر سبیل مطابقت است یا اگر لفظ احتمال یک معنی بیش ندارد که آن معنی مقصوده است
یا محتمل غیر معنی مقصوده نیز هست اول را نص گویند چنانچه والهکم اله واحد و قسم ثانیه
که احتمال معانی مقصوده و غیر آن نیز دارد یا دلالت بر جمیع محتملات او متساوی هست یا نه
نوع اول را محتمل گویند چنانچه ثلثة قروء و نوع ثانی را بنسبت با اعتبار معنی راجح ظاهر گویند چنانچه
ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء و بنسبت با معنی مرجوح مأول خوانند چنانچه ید الله فوق
ایدیهم اینها اگر با نص معارض و ظاهر محکم باشد و مجمل و مأول متشابه بود باصطلاح اصولیان محکم
کلامی باشد در غایت وضوح در افاده معنی که قابل نسخ نبود و در ضد او را از معنی [illegible] باشد چنانچه
معنی را از نص [illegible] و نص را ظاهر و محکم [illegible] و متشابه آن را گویند که اصلا به دریافت آن راه نتوان
برد و او را اخفا از مجمل و مشکل و خفی باشد مطلب او را بجز سقوط طلب [illegible] و در بر تسلیم چاره
نه بینند و چنانچه محکم در غایت ظهور است به حیثیتی که از نسخ [illegible] ماند متشابه در حد
غایت خفاست [illegible] و معتقدان گفته اند ایمان لازم است بوجه
خدای تعالی به صفت خود از آنکه جز با وجه [illegible] وجنب الله [illegible] بحکم [illegible]
و قال بعضهم [illegible] که در قرآن [illegible] آمده است [illegible] از آن معنی
تشبیه فهم [illegible] حقیقت آن کما هو مراد الله و رسوله [illegible] الاقوام [illegible]
[illegible] نصیب [illegible] تاویل [illegible] آنست که جمله صفات
او را باید دانست [illegible] تنبیه و تاویل متصرف به عقل و وهم برای

که اینها از و خواهد [illegible] حضرت او باشد چه دانستن تاویل [illegible] به وسیله علم و فهم [illegible] بود
۲۷ از دوست نه بلا استعارت و هم **بیت** تو چه دوست شناس او را نه بخود [illegible] ازو خود
اما خاص لفظی را گویند که موضوع باشد برای معنی معلوم علی الانفراد یا اسمی را که وضع کرده
باشند برای مسمای معلوم بانفراد و مفهوم این لفظ بجهت انفراد است و قطع شرکت و خصوص
جنسی چون انسان و نوعی چون رجل و عینی چون زید و عام لفظیست که شامل باشد جمعی را از مسمیات باعتبار
حسب لفظ که صیغه او از صیغهای جمع بود یا که دال بر شمول است چون ان المسلمین والمسلمات
[illegible] یا بحسب معنی یعنی شامل او به اعتبار مفهوم باشد نه بر صیغه چون قوم و رهط
اما قصص به کسر قاف جمع قصه است و به فتح مصدر قصصت باشد و اسم قصه نیز هست و در
مبین المعانی گوید قصص کلامی باشد که بعض از آن تابع بعض باشد قال تعالی نحن نقص
علیک احسن القصص و در تفاسیر قرآن از اخبار گذشتگان هشتاد و هفت قصه مذکور است
بیست و نه از آن انبیا چون آدم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب
و یوسف و لوط و شعیب و موسی و هارون و یوشع و اشمویل و عزیر و خضر و الیاس و داود و
سلیمان و الیسع و ذا الکفل و ایوب و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و محمد صلوات الله
علیهم اجمعین و از جمله قصه الیسع و ذا الکفل در تفاسیر ذکر کرده اند و در قرآن جز نام ایشان
مذکور نیست و چهار از آن بنی اسرائیل غیر از انبیا در قصه موسی و سایر انبیا ایشان واقع
شده یکی ذکر اسباط و فرق اثنا عشر [illegible] حکایت [illegible] از بیست سیم قصه سامری که آن
[illegible] چهارم قصه [illegible] و ده از آن اولیا چون طالوت و لقمان و آصف
[illegible] که مومن آل فرعون گویند و حبیب نجار انطاکی و شمعون و بعضی او را نبی خوانده و
ذو القرنین و اصحاب الرقیم و اصحاب الکهف و از سامی ایشان بعضی طالوت و لقمان و ذو القرنین در قرآن
ظاهر نیست و چهار از آن زنان ساره و مریم و بلقیس و آسیه و بیست و دو از آن کفار چون ابلیس و قابیل
و نمرود و فرعون و هامان و قارون و سامری و بخت النصر و جالوت [illegible] و عوج بن
عناق از ایشان بوده و اصحاب الرس و اصحاب بئر معطله و اصحاب الاخدود و اصحاب الایکه و اصحاب
الفیل [illegible]
[illegible] و ارم ذات العماد بوده و [illegible] این موضع مفسران ذکر او
کرده اند و از متفرقات قصه هاروت و ماروت [illegible] و اصحاب الجنه
[illegible] قصص قرآن از آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از مبعث تا زمان
رحلت و قصه گذشتگان همین است که مذکور شد و ایراد این قصه [illegible] دل مبارک

آن حضرت بوده صلوات الله وسلامه علیه چنانچه فرموده وکلاً نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت
به فوادک تا وعده و عبرت خردمندان بوده است لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب بیت
در آیات قرآن بین قصه‌ها است ٭ زهر قصه مهر قفل راحت‌ها است ٭ اما امثال جمع مثل است و در اصل
کلام عرب بمعنی مثل بوده بتال مثل و مثل چون شبه و شبه و بعد از آن منکو شده بقول سایر
که مضرب او با مورد او تشبیه کرده باشد و صاحب کشاف آورده که ضرب المثل اعتبار لمعانی
معانی و رفع استار از وجوه حقایق قالیه تمام است چه دلو محجوب را به صورة محقق باز نموده می
آید و مشتبه به دو تهم محکم موید به یقین می کرد و در تفسیر کبیر آورده که تاثیر امثال در دلها از بدایت
زیرا که غرض از او تشبیه خفی است به جلی و آن غوتکو و توقف به ماهیت آنچه معقول است به سامع
کالمحسوس می کرد و این نهایت در ایضاح قرآن و سایر کتب آسمانی و امثال بسیار بوده
یکی از سوره انجیل سورة الامثال است و در کلام حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و در رسایل حکما
علیه السلام مثل بسیار توان یافت و گفته‌اند الامثال سراج للقال جراغ مثل است که بجد مقصود
ممثل روشن کرد و در قرآن چهار و چهار مثل است ... امثال الغیر مثال او نهایت حیث
و هر مثلی منفعتی است مرخداوندان خرد را و خرد با دانان تفکر آن کنند کما قال الله تعالی وتلک
الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون بیت مثلهای الهی مایه علم و عمل باشد ٭
همه امثال القرآن بر بی مثل باشد ٭ اصل رابع در فواید متفرقه و فواید ... ایشان
شش عنوان منتظم می باید عنوان اول در بیان جمع قرآن و کیفیت انتظام آن در مصاحف
علما دین و ائمه کشف و یقین رضوان الله علیهم اجمعین متفق‌اند بر آنکه قرآن در زمان حضرت
رسالت پناه صلعم در مصحف که جامع قرآن است به ترتیبی مقرر نوشته نشد بلکه بر آن کنده ...
والواح و جز آن مسطور می شد اگرچه در کتابت ترتیبی نداشت اما بعینه تالیف که حالا مکتوب است
که بعد رجال المحفوظ می بوده و سبب نانوشتن آن علی الترتیب بقاء زمان نسخ بوده اگر جمع
مصاحف نوشته شدی و آیتی یا سورتی لفظا منسوخ شدی و از مصحف محو باید کرد ... که
بعضی از مصاحف حاضر بودی و این منسوخ از او محو گشتی و بدین جهت تفاوت در مصاحف پدید
آمده ماده اختلاف و منشاء نزاع شدی تا قرآن نازل می شد ایام نسخ باقی بود و انتساخ
با نسخ همچنین می شد چون به وفات آن حضرت صلعم اوقات نسخ به پایان رسید وقت کتابت نسخ قرآن
به ترتیب معین بعد آمد و در فق توفیق صدیق را بطریق جمع قرآن ... فارق
بود و مقام این قصه بر وجهی که در دنیا بیع آورده بروایت ابن عباس رض خلفت که هر گاه سوره یا
آیتی نازل شدی حضرت پیغمبر صلعم اشاره فرمودی که این سوره در پهلوی فلان سوره باید یا الحاق

این آیه بفلان آیه شاید و چون سوره با تمام رسیدی صحابه را اعلام فرمودی و به تعلیم و تعلم آن
ترغیب نمودی و صحابه بترتیبی که مستفاد از تلقین آن حضرت بود حفظ نمودندی تا بعد از وفات
سید عالم صلی الله علیه وسلم روزی فاروق اعظم نزد ابابکر صدیق آمد و گفت یا خلیفة المومنین
در این روزها که حرب یمامه حاضر بودم بسیاری از صحابه را که شرف حفظ قرآن دریافته‌اند دیدم
که از پی یکدیگر به میدان حرب می رفتند و ماسنبروانه تا برطبه ملاقات شعله آتش قتال شتافته
می نمودند و حال بیان سوال مشاهده می رود که این جماعت بر هیچ حربی حاضر نشوند الا که جمعی
از ایشان شربت شهادت چشیده در غرفه بالا حیا عند ربهم داخل کردند می ترسم که باندک فرصت
کس از ایشان باقی نماند مصحف قرآن ایشان‌اند و هر آینه بفوات ایشان دولت عظیم از این نعمت عظمی
از امت فایت گردد ما که توقرآن را یکجا جمع کنی و از ضایع شدن رجال بمضایع او برافق انتقال دهی
ثلث صوتی عظیم باید و ظلم و فتنه در کلمه خاص و عام است الذکیه باشی و عند الخالق والذی الخلایق
مرضی و مستحسن افتد صدیق اباوا ستبعاد نموده گفت ارتکاب کاری که پیغمبر صلعم بدان اشتغال
نفرموده باشد نیز داب خود می بینم و نه حد خود می دانم بیت در مقامی که نشد سایل را خوی شید
ذره کجا جلوه نمایی ... ادب در بود ٭ فاروق دیگر باره مبالغه آغاز کرد و حق سبحانه در تحقیق بر روی
دل صدیق بگشوده دانست که مباشرت آن کار مصلحتی کلی را متضمن است پس سخن فاروق را
بقبول تلقی نموده زید بن ثابت را رض که از حفاظ صحابه و کتاب وحی بود طلبید و ماجرا بروی عرض
کرد و واقع بود بر سمع او رسانیده التماس مباشرت این امر خطیر فرمود نخست زید نیز از جهد او تلقی
منع را تمهید کرد اما بالاخره متابع رای شیخین شده بیان رضا داد و صدیق به اتفاق کبار صحابه
رضی الله عنهم سورها و آیات را بجد تمام از رجال المحفوظ ... کتاب و اوراق و جز آن
بوقت ترتیب و تالیف که از حضرت رسول صلعم بدیشان رسیده بود و بر آن هفت لغت که انزل القرآن
علی سبعة احرف اشارت ... جمع کردند و به اتفاق آن مصحف جامع را مصحف نام نهادند
بضم میم و بعضی گفته‌اند که مصحف را جمع شده و بعضی از عرب بجهت استثقال ضمه کسره بدل کنند
و هر دو لغت پسندیده است و آن مصحف در زمان حیات صدیق نزد او بود و از او بفاروق انتقال
نموده و بحفصه ام المومنین رض بعد از شهادة بدو تصرف فرموده و در شرح رائیه شاطبی رض
مذکور است که چون مسند خلافت بجمال ذی النورین زیب و زینت گرفت و اعلام اسلام در اطراف
بلاد و اقالیم تمام یافت و قتی در حین توجه بغزوه ارمنیه میان اهل شام و عراق اختلافی افتاد
و هر یکی تقریب لغت خود کرده ترتیب لغت دیگری می کردند و قرآن را به لغت خود تکرار فرموده قرائه
خود بهتر ... می گفتند حذیفة بن الیمان رض اختلاف صحابه مشاهده نموده بخدمت ذی ...

النورین آمده به مبالغه تمام گفت ای خلیفه اهل اسلام دریاب که صحابه در قرآن اختلاف
کردند و نتایج نا ملایم بر این خلاف مترتب است ذی النورین به اتفاق عظما صحابه تأمل
فرمودند و رای همه بر آن قرار گرفت که مصحف صدیق را از لغات متفرقه تجرید کرده بر لغت
قریش قرار دهند پس از حفصه التماس احضار آن مصحف نمودند آنرا از لغتهائی که به غیر لغت اهل
یمن و ثقیف و طی و اهل نجد تخلیص کرده به لغت قریش قرار دادند و امام شاطبی رح انجه بر ذی
ذی النورین گذشت در قضیه را به صورة نظم ادا می فرماید و این بیت از آن جمله است
شعر علی لسان قریش فاکتبوه کما علی الرسول به انزاله اشتهر و چون مصحف مجرد از اختلاف
لغات نوشته شد صحابه دیگر باره التماس نمودند تا چند مصحف بدین دستور نوشته بر جوانب
عالم فرستادند و مصاحف دیگر را که منشأ منازعت و مخالفت همان توانند بود محو سازند
پس ذی النورین بفرمود تا هفت مصحف نوشتند و شش از آن به مکه و کوفه و بصره و شام و
بحرین و یمن فرستادند و یکی در مدینه نگاه داشتند و آن مصحف را امام نام نهاده و همه اهل آفاق
بلاد اهل الامر به اتباع این مصاحف مامور شدند و بدین سبب ذی النورین به جمع قرآن
مشهور شده و ترتیب کلام و سور و آیات که مشاهده می رود به همان طریق که پیغمبر صلعم به تعلیم
جبرئیل امین صحابه را تلقین کرده بود و در لوح محفوظ به همین ترتیب مکتوب است
و خواجه پارسا قدس الله سره در تفسیر فاتحه آورده که اگر در میان مصنفان اهل ایمان شهرت یافته
که قرآن در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جمع نبوده این نظم و تالیف بوده که الان در مصاحف است
از اباطیل و اباطیل ملاحده و مبتدعه با بی شرم و شیطان این شبهه را به زبان ایشان القا کرده
و هوا بسیار و فتنها بی شمار در تحت این معنی مخفی ساخته بیت گر بیابد کسی اکنون و لا...
خدا در جهان اکبر ز و داره اژدها والله اعلم عنوان ثانی در شرف علم تفسیر و ذکر بعضی از فضائل
آن قال الله سبحانه و تعالی و کتاب انزلناه الیک مبارک ای محمد کتابی به تو فرستادیم که معدن
جواهر لطایف و مخزن نقود مواجید و معارفست کتاب او محراب جانها پاکان نقش زیبای
او تماشاگاه دلها صدیقان صورة دلکشای او نشانی که مطلوب طالبانست در جبین
حال او ظاهر آیتی که مطلوب عاشقانست از جمال با کمال العلایح و باهر بیت دارد از جمال و فنا
عارض حسنش آیتی که جهان زنده دلان طالب آنند کتاب مبارک محراز ولش ... مبارک
مبارک انا انزلناه فی لیلة مبارکة ع جانم فدا که نام و نشانش مبارکست ای سید انام
به تو فرستادیم که محل خطاب و مطلع اشعار انزل الکتاب ما توحی اما در مدنان است ...
خوان رحمت را ... دایره خارج نساختیم لیدبروا آیاته تدبر در این توقیع و تأمل جمیع آیات کتاب

چندکان

٢٩

چندکان در غرایب اطوار و عجایب اسرار آن تأمل کنند ولیتذکر اولوا الالباب و از نتایج
مواعظ او خردمندان صاحب بصیرت فیض پذیر گشته ابواب تذکر به مفاتیح تفکر گشایند
ناهجان مناهج دانش و بینش و سالکان مسالک معرفت و آفرینش به مضمون این آیه بر احکم
کتاب حجة تذکر و تدبر است استدلال نموده اند و هر آینه تا مراد از آیات قرآنی که تنبه اشارة
بدوست و پند پذیر شدن به مواعظ آن که تذکر عبارت از اوست جز به دانستن معانی و دقایق
که مقصود از آن علم تفسیر است میسر نباشد و بعضی از ائمه در کریمه لا یمسه الا المطهرون تنزیل
گفته اند لا یجد طعمه و نفعه الا المطهرون و بحقیقت تلاوت امور که معصومان که پاکان عالم علم و عمل
و فضلا اولوا الالباب را در میان تدبر و تذکر آن مجال الجولان نباشد ع در بحر هر جهت جز بحر را
با زینت در تفسیر بحر الحیات آورده که معانی و حقایق در حروف و کلمات قرآن پوشیده است
و جز اهل تفسیر و تأویل بیان آن نتوانند نمود بیت چو گرد بر اهل بخشی بود و جز شاهد
معشوق هم از پرده نیافت بیت عاشقان صورة معشوق به بر می بینند پیر ما اهل ز ... می بینا
و امام علم رح در لطایف قشیریه آورده که حضرت حق تعالی ثنا فرموده بر طایفه که از قرآن استنباط
حقایق نمایند حیث قال لعلمه الذین یستنبطونه منهم و منند دیگر به جهی را که از جمله تدبرهای
خاطر ما ساختیم قال افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها اجرا به علم قرآن متکفل نمیکند
مکر به دلهای ایشان قفلهاست و در تفسیر نذال السیر از امام حسن بصری رح نقل میکند که خدای
تعالی نفرستاد هیچ آیتی از قرآن الا که دوست داشت که بداند که از برای چه فرستاده و معنی آن چه
بود و شیخ سفیان ثوری رح می فرموده که عمر به رسایل لا یلاد و ظهار کرده اندیم و علم کتاب الله
را پس پشت انداختیم تا فردای قیامت به حضرت عزت جه عذر آریم و این تقصیر را چه تدارک کنیم
عجب از کسی که هر خود در تعلم انواع علوم کند از نحو و اصول و فروع آن دقایق حاصل کند و معنی
آیتی و سوفی از کلام خداوند نداند و حال آنکه علمی که در شریعت خلق را به وی حاجت افتد
طریقه سالک را از دانستن آن گزیر نباشد همه تمام آن قرآنست امام راغب ابو القاسم راغب
اصفهانی فرموده که کتاب سبحانی مشتمل بر جمیع علوم حکمیه و اعمال آن است و بحجت این از نطق
بعضی از مفسران در این آیه و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا گفته اند مراد از حکمت علم
تفسیرات و در مجامع امام قرطبی آمده که دوست ترین خلق نزدیک خدای داناترین ایشانست
بانچه خدای فرو فرستاده و در وصایای حضرت خواجه عبد الله آمده که جهد آن فرموده اند که تفکر
کند در قصص قرآنی و ادله و معانیه و قواید تفکری لایق به توجهی صادق و یقین بدانند که هر آیه گنجینه
از گنجهای رحمانی مشتمل بر جواهر نقود معارف سبحانی فارد آنرا نایاب میکند و عمدا ریه رفته

حال انهر قصنا واحصه برهان بیت نهر لنطقش روان مکند جو خامه بهر حرفش فروپوش
سیاهی ع محروم کی کز این خان احسان و مایده برفایده بر نوالت بهو بکر دو بی سعادت تخمیر
کاز فواتح این بهار و صنایع این گلزار تحفه بمشام دل او رسد بیت زلف مشکین شکنش
غالیه عنبر بوست حیف باشد کز این را تحریر بوی نبری ع و امام تاج القراء در تفسیر لباب آورده
کسر اوله تحری العلوم و حکم کر عنان همت عالی بیان صوب معطوف کرداشته تدبر آیات
در آیات قرآنی که حق تعالی اهل خود را لیبین صفت ستایش می نماید انجا که می فرماید وما یذکر
الا اولوا الالباب و امام فقیه ابو اللیث رحمه در تفسیر خود فرموده که حق تعالی قرآن را بر جمیع
خلایق حجت ساخته است کما قال تعالی واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ یعنی قرآن را بمن
فرستاده اند تا شما را بدان بیم کنم و هر کس دیگر که بوی رسد پس قرآن حجت عرب و عجمست
و همه الآن بر ایشان حجت تواند شد که معنی آن را دانند و امام محی السنه بغوی رحمه در معالم
التنزیل آورده که حق سبحانه قرآن را مشتمل بر اوامر و نواهی و محتوی بر بشارت و نذارت و وعد و
موعظها ایراد فرموده تا مردم متذکر گردند از احوال گذشتگان خبر داده تا اعتبار بیان امثال
کرفی مثلها بیان کرده تا بواسطه جواهر طلب سبب آن در بحر معانی غوطه زنند و این معانی صحیح
میسر نشود الا بدریافت تفسیر قرآن و شناختن اسباب نزول و احکام آن و در رسایل آورده
که قرآن نامه ایست که حضرت مالک الملک جل سلطانه به بندگان فرستاده تا به مضمون وی کار
کنند و مثال بیمثالست از دیوان الملک العلام بذات خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم گشته تا از اوامر
و نواهی درنگذرند پس لازم باشد تحقیق اسرار این طغرای همایون معلوم کردن و حلال و حرام و اوامر
و نهی او را دانستن تا به منطوق آن عمل توانند نمود و بدین مقدمات معلوم شد که علم
تفسیر قرآن از لوازم است و شرف این علم نه بمثابه ایست که طایر اندیشه به بال خیال بر
مساعد وقوف بر آن تصاعد تواند نمود یا سایر فکرت بقدم فهم بمعارج شروع در آن
ترقی تواند کرد ع فیالها قصه فی شرحها طول بیت وصف روش نه بدانانه تقریر صفت
که بصد ورق نگذشت ز سر حد بیان ع و علمی که مبدا و بحث از کلام خدای گشته سر چشمه همه کتب
و معدن مجموع فضیلتهاست و به اظهار او سعی باست از خفیات اسرار و بحکم اشتغال تمام
و وضوح متنک باشد به عروه وثقی رضا باقی و وصول به سعادت حقیقی جاودانی هر آینه اشرف علوم
خواهد بود و در تفسیر وسیط مذکور است که منبع علوم شرعیه و مجمع احکام دینیه جز قرآن نیست
و اشتغال او به خصوص احکام و معرفت حلال و حرام و هیچ یا لغو و نصایح کاملا از شرح و بیان
استغنا دارد لاجرم علم تفسیر اعز و اجل و اشرف و افضل علوم است و اول کسی که قرآن را تفسیر کرد

از فرشتگان جبرئیل بود علیه السلام و از آدمیان حضرت سید انس و جان علیه صلوات
الرحمن و بعد از آن صحابه کرام که افاضل انام بودند و از مجموع صحابه بعد از خلفاء راشدین
چهار بزرگ به علم تفسیر از سایر اصحاب اعلم بودند عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود
و ابی ابن کعب و زید بن ثابت رضی الله عنهم و مقدم ترین ایشان ابن عباس بود و در تفسیر
شفا از عبد الله عمر نقل میکند که ابن عباس رضی الله عنهما اعلم امت است بر آنچه که خدای تعالی
به پیغمبر خود فرستاده و محمد بن حنفیه رضی الله عنه او را ربانی این امت خوانده و از وی منقولست که همه علم
خود را از علم مرتضی علی علیه السلام فرا گرفتم و علم علی از علم رسول صلعم و علم رسول از علم خدای تعالی
و دعای حضرت رسالت پناه صلعم در باره وی مشهور است و او را شاگردان بسیار از کبار تابعین
چون مجاهد بن جبر و سعید بن جبیر و ضحاک و قتاده و عکرمه و عطاء ابن ابی رباح و عکرمه و ابو نجیح
و امثال ایشان اما دیگر تابعین چون عطیه بن ابی صالح و عطاء ابن یسار و عبد الرحمن بن
ابی لیلی و حسن بصری و زید بن اسلم و محمد بن کعب قرظی و ابو العالیه و عامر الشعبی و علی بن
ابی طلحه الزهری هم از ابن عباس نقل دارند و بعض از بعضی دیگر از صحابه اما تبع تابعین ابو محمد
اسمعیل السدی شاگرد ابو مالک و محمد بن سائب الکلبی تلمیذ ابو صالح و مقاتل بن سلیمان
و ابو روق شاگردان ضحاک و سفیان بن عیینه شاگرد عطا و مجموع اینها راویان ابن
عباس اند و دیگر مفسران از متاخران هستند که ائمه دین و هادیان منهج یقین بوده اند
رضی الله عنهم اجمعین و بعد از تقریر این کلمات بر لوح ضمیر هوشمندان منقش شده باشد
که هر کرا سعادت توفیق رفیق طریق گردد باید که اوقات عزیز خود به تلاوت قرآن و تفکر در معانی
آن مصروف دارد و در فوز بحال خود از نوال ساحه تفسیر و تاویل قسطی جزیل و نصیبی جمیل
فرا گیرد تا به برکت قرآن در دنیا از شر شیطان و در عقبی از شر نیران ایمن تواند بود و در قوت
السلوک آورده که یکی از سالکان طریقت و حافظان اوضاع شریعت که اکثر اوقات خود به تلاوت
قرآن و معرفت تفسیر و تاویل آن صرف کردی در عز قاب تبع افتاد و مستلزم اعلی استرداد
امانت روح شد پیش سلسله اجل الحدیث تحریک داد و در تحت تصرف و قید تملک آورد سخن
بوده با عجمی عنیفی نیک مرد روزی را گفت ای رفیق موافق و ای یار مساعد تصدیق متمادی با انتر
مصاحبت میان ما استمرار یافته و قواعد محبت و مصادقت استحکام پذیرفته و محب صادق
و لیس ریب حجت آنست که در سراء و ضراء و شدت و رخا طریق موافقت فرو نگذارد و حالا بجز دوستی وفا
نفتی لحت تصدیق باید بکند به هنگام ظهور محنت و شدت مرا هم حق گذاری بجای آورده
همان شایبه گرداوان وقوع عیش و عشرت لاف و دعوی هوا داری میزند تمامی محو محنت

دشمنت طرفه‌ئی بعد که کاری مرهمی بود **بیت** یار آن باشد که گیرد دست یار اندر پریشان حالی
و درماندگی اکنون روی به سفر آخرت دارم و در این مدت حریف منزل تو بوده‌ام ای رفیق
رفیق آن محل ایم تو باش در حضرت حضر شریک بودی از حضرت سفر پهلو تهی مکن نفس آنجا
داد که حالا در سلوک طریق آخرت موافقت من با تو امکان ندارد و پیوستن این راه خطر
مخالطت و مصاحبت میسر نمی‌شود غایت وفاداری همین تواند بود که من مدتی همدم تو که
در شرع شریف مقررات در وفای تو بنشینم و به دیگری به البین معاشرت ننمایم امام جهت
آن مدت سپری و آن عده منقضی گردد لاجرم صحبت دیگری اختیار کنم و با او به سر از کرده
عیش بر آورده گویم **بیت** یکی گر بعهد کر آید بجای جهان اهنا سندی که خدای الصمد
از آنکه زن نومید شده روی توجه بسوی باغ کرد و گفت ای حبیب فرشته بستانی بودی
گلستان تو کریم و از انواع زینت و عمارت تمام بوستان آرایت ساختم و پیوسته امید
داری به شوق تو داشتمی و همواره و همیشه حب تو در زمین دل کاشتمی اکنون عزیمت
سفر عقبی دارم به همراهی من موافقت خواهی نمود یا طریق مخالفت خواهی پوییدن چون مروت
وفا پیشه دیم حق گذاری خواهی ورزید یا چون زن سست قدم بعهد بی بهره صحبت
احوال خود خواهی کشید باغ بزبان حال گفت ای سلیم القلب کشته دیگران خوردی
طمع داری که کاشته تو دیگران نخورند و از زراعت دیگران بر برداشتی بنا بنکه از ثمرات
تو بری بزند **بیت** بکاشتند بخوردیم و ما بکاشتیم بخورند چو بنگری همه برزیگران یکدیگریم
برو هر جا که می روی که چون تو هزار مالک یاد دارم و صد هزار دیگر خواهم دید **بیت** مشو
مغرور ملک و گنج و دینار که دنیا یاد دارد چون تو بسیار آنکه بعد از استماع این سخنان
زاری و فغان در گرفت و قطرات اشک بر صفحه رخساره روان کرده و از سر درد و حسرت
می گفت **بیت** تخم وفا کاشتم بر سر رله امید هیچ بری چون بنا شد کاشتن کاشتنم بد بخت
کسانی که به زخارف دنیا مغرور و مشغوف گردند و به ملاهی با تباهی او شیفته و
فریفته شوند تا به وقت درماندگی چون من در بدر یکی کردند نه اهل و عیال به فریاد رسند
و نه مال و منال بکار می آید **بیت** تا بیابی که وقت بیچارگی هیچکس مر ترا نباشد هیچ بر
مصحف مجید به دست گرفت و گفت ای مونس دل غم دیده‌ام وای مرهم جراحت دل ریش آن
سالها است تا روشنی باصره بصیرت من از قرائت تست و قوت دل و قوت جان و راحت تن
از برکت تلاوت تو بود نها به شکر سعادت آیات تو کلمه ما شیه‌ام و شهادت با مسطور حروف و کلمات تو
بر پایان رسانیده‌ام حالا پای قرار سفر آخرت بی یوستم و شربت فنا از ساغر قل یتوفکم ملک الموت

بی نوستم امید طمع کرده بسیار من در ظلمت آن راه روشنایی آشنایی تو باشد و پای مرد من که
قربت حضرة الرحمن عنایت تو کرده دم کن و انواع ذوق حق بر علم نهاده لطف عمیم و فیض عظیم
تو چاره من آواره کن **بیت** چاره کن ای چاره بیچارگان یار شو ای مونس آوارگان زبان بیان
قرآن بدین بشارت اشارت فرمود که ای درویش خوش دل باش و چهره خاطر به ناخن اندیشه
مخراش که من حبل متین الهم که چنگ در من زن تا صاحب [illegible] نکنام کتاب مبینم که
پناه به من آر که در مکان رحمت و مستقر عزت فرود آرم معجزم که در ظلمت قبر
شمع حضورت برافروزم و [illegible] که مشوکه در بادیه قیامت راه سلامت بتو نمایم
حیث [illegible] فی ظلمات من القبر [illegible] حکیم الهی فرماید **بیت** که قرآن
کوهی برابر کرد در قرآن که بخت این جهان [illegible] آن جهان [illegible] حکایت
حکایت آنست که هر که نقد زندگانی در سوداگری عمر صرف به سودای حفظ و تلاوت
و فهم و درایت کلام رب العزة صرف نماید هر آینه [illegible] الیوم تجزی کل نفس بما
معامله سودا و تلک هم الفائزون بدست آرد **بیت** بهتر از این مایه‌ست نیست سود
کن آخر که زیان نیست **بیت** بهای عزیز ما نطعنه زیان زندگان سودای دنیا که خسر الدنیا
والآخرة در دکان اصالت قماشی ندارند [illegible] هست به یافته با معاملات جهار سوی لجا
کلام جبار که دلال متاع حکم و اسرار تنا آشنایی کن **ع** از این معامله غافل مشو که حیف
خوری **عنوان سوم** در بیان اعجاز قرآن و کشف حجاب اسرار معجزه آن بباید دانست
که از جمله معجزات باهرات حضرت [illegible] آیات علیه [illegible] الصلاة جلائل التحیات
[illegible] سرکشان بوادی حیرانی در این منزل فانی باقی مانده معجز
معجزه قرآنست و بس **شعر** دامت لدینا ففاقت کل معجزة من النبیین اذ جادت و لم تدم
[illegible] معجزات محمدی و ظاهر ترین
آن معجزه قرآن نیست و آن نه یک معجز بلکه هزاران هزار معجزات [illegible] از قرآن که
[illegible] که قوه بشر از اتیان بمثل
آن عاجز است و هیچ کتاب از کتب الهی [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واضح الاعجاز [illegible]
صدق خبر لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله [illegible]

واگر کسی از روی جهل و عناد قدم جرات و جسارت پیش می نهاد و انوار خورشید قرآن
از افق اقتدار طلوع فرموده چراغ معاند او را به شعشعه فأتوا بحدیث مثله منطفی می ساخت
ع چون نبی گشادی لب گفتار بجستی تا همگنان معلوم کردی دوست و دشمن را
مفهوم شد که القرآن معجز و الخلق عنه عاجز و علماء اسلام کثرهم الله تعالی بین الانام
در اعجاز قرآن متفق و در وجوه آن مختلف‌اند و وجه اعجاز را منحصر بر لفظ می دانند یا بمعنی
یا بهر دو یا به صرف همم معارضان از مقابله آن یا مخالفت اسلوبش با اسالیب خطب فصحا
و قوانین رسایل بلغا یا بخلوص از شوائب اختلاف در قصص و حکایات و تنزهش از تعارض
تناقض و تفاوت در اخبار و روایات یا اشتمال او بر اخبار غیبی و انطوا بر اسرار الهی
و ارباب عقل سلیم و اصحاب طبع مستقیم تمام این وجوه را در دایره اعجاز داخل دانسته بجهت
کثرت اوصاف کمالیه موصوفی بهر لونی رنگت و افزونی قدر او دل و دانشت و طایفه‌ای از آنند
که اعجاز را بمراتب بی کرد قرآن ظاهر است از لطافت مبادی و غایات و فضل آن از بدایع
کلمات و بدایع آیات نسبت عادت انسی ناپدید زمان هر یک از مهدان
اوضاع شریعت معجزه او در همان صورت و صنعت که بر طبایع اغلب ابنای زمان غالب بود
و آن را بپایه افتخار عمر مایه استظهار می دانسته‌اند جلوه می نموده‌اند و اعجاز عصا
از دربیضا و غلبه بر آن سحر بوده بود افعال غرا و حیرت ظهور سحر در زمان کلیم الله
علیه السلام و انقلاب عصا بر ثعبان در برابر شعبده‌های ساحران و تشرط طب در
زمان عیسی علی نبینا و علیه مرده زنده کردن بمسیحایات کلیه اطبا همچنین در دعوتگاه بجهت آن حضرت
سید مختار علیه صلوات الملک الجبار رسایر مباهات و تفاخر تا آنکه ایام در زمین یمن اهل
حجر رومی فصاحت و بلاغت بوده و طعنه افضا بمنا سعادت و هم عرب دعوی فصحای ازین سبعه
و صفقه کعبه سبعه معلقه زادها الله شرفا تعلیق کرده بودند پس معجزه آن حضرت صلی الله علیه
و سلم که عبارت از قرآن است در همان صورت ظهور فرموده بازار دعاوی ایشان را بتحدی نافع
بسوره برهم زد بیت شکست بازار کل فصاحت شکست خرم بتیمی آمد و هنگامه خوبان شکست
هیهات این سخن را بسخنی که از طبع بشر تراویده مقابله نتوان کرد و این کلام را بکلماتی که
ذهن آدمی برهم بندد در مقام موازنه نتوان آورد سخن انسان صفت مخلوق دارد و کلام حق
نعت وصف قدیم دارد این لوایح اللسان من فصایح العجم ع بنگر که تفاوت ره از کجاست تا بکجا و اکثر وجوه
وجوه اعجاز سخن بسیار گفته‌اند و هر شاعر او را بر الماس فکرت و لیاقت سفته اما بنگ مضبوط
تجویه سبعه که جواد قلم‌ها بوسه تفحص و حقایق رفته در رسالت بیان شواهد النبوه بر آن ایکه

نموده

نموده صحیفه این صنوانر آرایش عادت لایق می نماید و موافق و من الله الالهام و فی الآیات
الدقایق وجه اول فصاحت مفردات و بلاغت نظم آنست که مجموع فصحای عرب
و بلغای محافل ادب از اتیان بمثل آن عاجز آمدند با وجود کمال حرص و شعف ایشان بر
معارضه و مجادله با آن حضرت در وقت ندای فأتوا بعشر سور مهر سکوت بر زبان نهادند
و اگر کسی را بخاطر گذرد که شاید معارضه کرده باشند و ما را خبر نباشد اندیشه او غلط
محض و محض مغلطه است جهت آنکه اگر این صورت واقع بودی چنانچه قرآن بتواتر بما رسید
آن نیز رسیدی با وجود توافر دواعی و هم که بر نقل امور عجیبه و نشر شئون غریبه
محمول‌اند چنین صورتی پنهان نماندی مزخرفات مسیلمه کذاب چون انا اعطیناک الجماهر و
الزراعات زرعا از بس بعید فرو نگاه یعنی شد کلمات بلغای عرب که در مقابله سور
قرآنی ایراد کرده بودندی کجا مخفی توانستی ماند و اگرچه دشمنان در اخفای آن مبالغه نمودندی
بر عجز دشمنان که طلب معارضه جهت تبکیت و تعجیز ایشان بود به هزار حیله و صد هزار وسیله
در اظهار آن کوشیدندی و از مقابله به لسان به مقاتله به سنان و از مرتبه قیل و قال بمعرکه حرب
و قتال ملتفت نشدندی وجه دوم نظم عجیب و اسلوب غریب آنست که هیچ گونه با اسالیب
کلام عرب نمی ماند با صنوف ترکیبات و فنون تصنیفات آن طایفه که آوازه فصاحت
در اطراف عالم فکنده بودند و صیت بلاغت بر آفاق جهان رسانیده مماثلت و مشابهتی
ندارد و مثل آن سخنی در کلام عرب نه پیش از نزول قرآن یافته‌اند و نه بعد از آن شاهد
کرده بیت جانا بجمال و دلبری جستم زمین مثل تو ندیده و نخواهد دیدن و از اینجهت
بود که هم از جاهلان و معاندان صدای ما یشبه هذا الکلام البشر بمسامع
اهل زمان می رسید و الفضل ما شهدت به الاعداء در تفسیر نهایه از ابی عبیده
نقل میکند که اعرابی این آیه شنید که فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین فی الحال
بسجده در افتاد یکی پرسید که ایمان آوردی گفت یا سجده کردی اعرابی گفت که لا سجدت
لفصاحة هذا الکلام من متکلم و نمی شناسم سجده من برای فصاحت این کلام بود وجه سوم
اخبار است از اسلوبیکه در قرنهای گذشته واقع بوده از بیان شرایع رسل علیهم السلام و احوال
امم ایشان و عجب تر آنکه اخبار اهل کتاب همه عمر در تحقیق و بحث بجوی اخبار سابقه گذرانیده
بودند و به درس کتب و تلاوت صحف جهت تحقیق وقایع ماضیه اشتغال تمام نموده و با آن
همه اندک تابی آن اخبار زحمات و تحقیق نداشتند و هر چه را انکه چیزی دانسته در طلب بوای
می شتافتند بحضرت امی لقب علیه افضل صلوات المصلین خواننده و نویسنده نبود که

سبقی و بسط العذر فی میل یمنی فرمودند نه با اهل کتاب مجالست نموده و نه راه مکتب
بقدم طلب پیموده پیوسته علماء یهود و نصاری خبر گذشتگان از آنحضرت استفسار
کردندی و در آن باب آیتی چند نازل شده جواب سؤال ایشان بر وضوح پیوسته و همه
تصدیق نموده مجال انکار و اعتراض نداشتند و در باب اعجاز این وجه بغایت روشن است
شعر لم تقترن بزمان وهی تخبرنا عن القرون وعن عاد وعن ارم وجه چهارم اخبار است
از مغیبات یعنی بیان قرآن به خبر از امور مستقبل خبر داده چنانچه از آن جمله غلبت الروم و دخول
المسجد الحرام و کشف اسرار منافقان و در باب ارتیاب و دفع استار ازینها فی الصدور اهل
کتاب و اظهار دین متین و وقوع نصر قریب و فتح مبین واقع شده و هر آینه بعضی دیگر
چون رسم سد یاجوج و خروج دجال و دابة الارض و ما شابه آن واقع خواهد شد و از آیات
جملات اخبار خدای تعالی فرموده انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون یعنی قرآن فرو
فرستادیم و نگاه دارنده آنیم از آنکه کسی تغییر و عبارت تبدیل بدان راه یابد و بی نشسته اند از زمان
نزول اجلال الی یومنا هذا هرچند زنادقه و ملاحده خاکسار تخمیص قرامطه و مصر
خواستند که در حرم تغییر بر صفحه حال وی کشند نتوانستند مجال و یارای تصرف در باب
بر یک کلمه و یک حرف نداشتند الحمد لله الذی صدق وعده و برهان یا کبره تو روشن بر کسی
پوشیده نماند که محفوظ ماندن قرآن بدین وجه نیز وجهی از وجوه اعجاز می‌تواند بود زیرا
که محافظت کلامی بدین بسیاری در مدتی چنین دراز باوجود کثرت معارضان و
عصبیت معاندان از قوت بشر فوق طاقت آدمیان بیرون است وجه پنجم غلبه
ترس و هیبتی است که در وقت تلاوت و استماع آن بر قاری و سامع واقع می‌شود تا ترس
کلی که بر باطن اکثر خلق از آن و بیان مستاثر و متغیر می‌گردد و مرهم معارضان نتیجه همین
مقدمه است چنانچه از بیانی بلغا که به مقام معارضه قرآن درآمده بودند چون بشار
بن برد و حماد بن عجرد و ابن ابی العوجاء باداره لاحقی و ابن الراوندی و غیر ایشان ابن عجب
منقول است که ایشان از خوف عارض شده و بعضی بر ایشان مستولی گشته که عنان عزیمت از ساحت
این منیت بجانب توبه و انابت منعطف ساختند ابو الحسن عبدالله بن علی المقفع که ابلغ فصحای
زمان خود بود در روزگار مهدی از عباسیان به قصد آن درآمد که در معارضه قرآن کلامی
ترتیب کند و در اثنای آنکه بدان کار شروع کرده بود به مکتبی بگذشت کودکی این آیه وقیل یا
ارض ابلعی ماءک الآیه استماع نمود و دهشت و حیرت بر او غلبه کرده بازگشت و آنچه ترتیب داده
بود محو کرد و گفت گواهی می‌دهم که این کلام بشر نیست و در تاریخ مستطرف آورده که بعد

از شنیدن

۳۳
از شنیدن این آیه از غایت ملال و حیرت خنجری بر سینه خود زد و بدان زخم کشته شد
و همچنین یحیی بن الغزال که از بلغای اندلس بود خواست که مثل سوره اخلاص سوره‌ای ایراد
کند هیبتی معظم بر وی مستولی شد و فسخ آن عزیمت کرده به توبه و استغفار مشغول گشت
بیت در مصاف کبریا و تو حکم الذی نه مترد در هزیمت تیر بشکسته کمان انداخته وجه ششم
آنست که قاری و سامع را از تلاوت و استماع آن ملالت نگیرد و چندانچه بیشتر خوانند و بیشتر شنوند
حلاوت آن در کام جان زیاده و محبت آن در صمیم دل بیشتر است مصرع هو المسک ما
کررته یتضوع بخلاف کلام آدم که هرچند به کمال فصاحت و جمال بلاغت آراسته باشد
چون مکرر بخوانند و بشنوند موجب سآمت و ملالت گردد و در تکرار قرآن و تکرار سور
و آیات آن مطلقا غبار ملال و کلال بر چهره حال اصحاب کمال ننشیند شعر و خیر جلیس
لا یمل حدیثه و ترداده یزداد فیه تجملا بیت گفتم اوصاف لبت تکرار خواهم کرد گفت
لعل من قندست و قند مکرر خوشتر است وجه هفتم از وجوه اعجاز اشتمال قرآنست
بر علوم و معارفی که از شان عرب نبوده که آن را دانسته باشند بلکه از ایشان رسول نیز صلعم نبوده
که پیش از بعثت و نزول قرآن آن را دانسته و از جمله آن علوم غریبات که حق سبحانه در حروف
و کلمات ودیعت نهاده و بعضی خواص بارگاه عزت خود را بر آن اطلاع داده و ائمه
اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین به قوای نظر که مفاتیح خزاین اسرار قرآنست و فقد
بر سطرها از آن وقوف داشته اند و از اولیا این امت جمعی اکابر چون شیخ محی الدین ابن
العربی و شیخ سعد الدین الحموی قدس الله سرهما و غیر ایشان بحسب کشف به حقایق آن
دریافته اند و عجمی از صفت جامعیت قرآن و اشتمال آن بر علوم بی پایان مسبوق گرفته شعر
لها معان کموج البحر فی مدد و فوق جوهره فی الحسن والقیم نظم در ویست صدف و علم انجم
بس که هر قیمتی نهانست در بحر نثر او توان یافت تغنی که خلوتیست جهانست امام علامه
کتاب بحر الحقایق که در اصول کلامی نوشته از این وجه که مذکور شد وجه ثانی را اختیار کرده
میگوید که اقصر وجهی از وجوه اعجاز قرآنی مطابقه معنی آن است از روی حقیقت و بیان تقدم بدیع ایجز
و تقریب عجیب القوانین او دست که هیچ اسلوب از اسالیب کلام عرب چون شعر و خطبه و خطب
و غیر آن نمی‌ماند و اکثر بعضی که بنثر الامرا رهی فقیر و فصاحت سامهد زمان وی به وفور
بلاغت و براعت فایق بر جمله اقران باشد خواهد که یک قصیده دو بیت یا زیاده ادا نماید
هیچ که با مجانست لفظ و قرائن معنی جمال بلاغت و کمال فصاحت در او مرعی بود غالب آنست
که نوبت ثانی و ثالث نهج کلام از اسلوب فصحا و قانون بلغا به حسب تفاوت بر این جانب

تنزل سایر خواهد شد و در این کلام قدیم قصهٔ بعضی انبیا چون آدم عم و نوح و هود و صالح
و ابرهیم و لوط و شعیب و موسی و عیسی صلوات الله علیهم اجمعین و در چندین موضع
معنی تکرار یافته و هر نوبت از نوبتی دیگر لطیف تری نماید و نظر بغیر چه منظری آید **بیت**
من بنده آن روی که هر بار که بینم؛ در چشم من از بار دگر خوبتر آید؛ و چنانچه افضلیه بعضی
آیات از بعضی به نصوص صحیح ثابت شده افصحیت برخی از آنها نیز به شواهد صحیح ظاهر
چه بعضی آیات هست که با وجود الفاظ وجیزه بر معانی جلیله اشتمال دارد چون آیه طوفان
در سورهٔ هود و آیه عذاب در سورهٔ عنکبوت و آیه حج در سورهٔ الاعراف و آیه قصاص در سورهٔ
بقره و امثال آن و در این ترجمه مثل این آیات را متعرض وجوه اعجاز نخواهد شد و عصی نفی چند
از الفاظ ائمه ثقات به کلک بیان بر صفحات اثبات انتقاش خواهد یافت و بعد توفیق الله
حضرة واهب المواهب بیت ترجمه برآمده است و کوشش انتظار به بسماع صدای و ما التوفیق الا من عند الله
بیت سخن توفیق از نیفروزد خدای؛ ترا باشد کار مانیست کدای؛ ...
بی مدد کاری حق هیچ هیچ **عنوان چهارم** در بیان افضلیت بعضی از سور و آیات و ذکر بعضی از
خواص و منافع حروف و کلمات بدانکه افضلیت بعضی از قرآن بر بعضی اختلاف کرده اند جمعی از
فقها برآنند که هیچ فضیلت نیست برخی از قرآن را بر برخی دیگر و طایفه را بر فضل آیتی و سوره‌ای بر آیات و
سور دیگر قایل‌اند و اصح آنست که میان سور و آیات و کلمات قرآن از آن حیثیت که مجموع کلام الله اند
هیچ تفاوتی نیست اما نظر بر آن حیثیت که آیه یا سوره مشتمل بر آنست ایشان را مراتب متفاوته
می‌تواند بود و هنا در احادیث صحیحه وارد شده که سورهٔ اخلاص برابر است با ثلث قرآن
و سورهٔ اذا زلزلت با ربع آن و توضیح این سخن بحسب مقتضای مقام آنست که قرار از آیه
کلام امام حجة الاسلام نقل مذکور شد که مقاصد قرآن چند است و تفاصیل آن در ... گذشت
آیات پس هر سوره یا آیه که مشتمل بر اکثر آن مقاصد باشد اکمل بود و هر کدام مشتمل بر یکی
آنها بود و افضل و از این است که حضرة رسالت صلعم آیة الکرسی را سید آیات خوانده که منحصر است به
ذکر ذات و صفات و افعال الهی و مقصد اقصی از علوم قرآنی اینست و برهمین قیاس اگر کسی این
اصل کبیر را ملحوظ نظر اعتبار دارد از فضیلت یا افضلیت هر سوره یا آیتی که در آن حدیث صحیح
شده با خبر تواند شد و در این ترجمه مثل این سوره‌ها ایمایی خواهد رفت و باید دانست که در
فضل سور و آیات موضوع از احادیث در بعضی از تفاسیر مذکور است بیکی اکثر علما حدیث
بر اسانید معتبره ثابت شده از اقسام صحیح و حسن دویم اکثر محدثان آنرا اعتبار کنند و موضوع
گویند و موضوع در اصطلاح ایشان آنست که مطعون باشد به کذب راوی بعضی واضع

بر برخی بکرم

باقرار

٣۴

باقرار او دروغ آن سخن را به حضرة رسالت صلعم نسبت دهد و فی نفس الامر چنین سخنان از آن حضرة
صادر نشده باشد و باعث بر این جرات یا عدم دین باشد و این شیوه زنادقه است یا غلبه جهل
و این طریقه متعبده است یا فرط عصبیت و این رسم مقلدان یا متابعت هوای حکام و امرا
و این دأب سلاطین و تحریف حکایات یا اعراب از برای اشتهار و طریقه اهل عادت متصلفات
و خود نمایان و اکثر علما دین این همه را حرام داشته‌اند و فرقی از کرامیه و جمعی از متقلدات
متصوفه موضوع را در ترغیب و ترهیب مباح داشته اند و برهان المحدثین شیخ شهاب الدین
ابن الحجر رح در بعضی از مولفات خود آورده که این قول خطاست جهة آنکه تمامی ائمه
متفق‌اند بر آنکه هر دروغ بستن بر حضرة رسالت صلعم از کبائر است و امام الحرمین رح تکفیر
کرده آنرا که به عمد بر رسول خدای صلعم دروغ بندد پس بهیچ وجه روایت موضوع درست نباشد
مگر آنکه راوی گوید این حدیث موضوع است و راوی حدیث موضوع که اشارة بموضوعیت حدیث
نکند در گناه با واضع آن شریکست چنانچه در صحیح امام مسلم رح آمده که من حدث عنی بحدیث یری
انه کذب فهو احد الکاذبین و امام همام زین المحدثین ابو الفضائل الصغانی روح الله روحه در کتاب
الدر الملتقط آورده که از جمله منکرترین موضوعات احادیثیست که در باب فضایل سوره سوره
از قرآن روایت میکنند از ابی بن کعب رض و براءت ذمت آن زیرکان که نقل این احادیث
نزد محققان ثابت نیست بلکه واضع این احادیث کسی بوده از زهاد و عبادان که او را ابو عصمه
نوح مروزی گفتندی و چون سبب وضع این حدیثها از وی استفسار نموده اند در
جواب گفته که چون دیدم که بعضی به مذاکره اشعار لطیفه و جمعی به مطالبه فقه امام
ابوحنیفه رحمه الله مشغول‌اند و تلاوت قرآن را بطرف نهاده از روی شفقت در فضیلت
هر سوره حدیثی وضع کرده مر تا رغبت مردم به قراءة قرآن بیفزاید و امام صغانی رح فرموده
که دیگر تفاسیر این حدیث را آورده اند و کم تفسیری را از آن خالی گذاشته اند مگر آنکه عصمت
الهی مؤلف او را از ایراد موضوعات صیانت نموده باشد بی عصمت او از نقل این حدیث
بوده و در این ترجمه بقدر طاقت که از موضوعات اجتناب نموده بعضی از احادیث
معتبره که در شان آیات و سور وارد شده مذکور خواهد شد بتوفیق الله و عونه و حسن
اللطف اما خواص سور و آیات از آن ظاهر است که بهر که شامل باشد از منافع
ریاحین شرع و عقل و نکتیها از فواتح بساتین معرفة فرع و اصل استشمام نموده مخفی نماند
باشد **ع** و ما احتاج النهار الی دلیل؛ هیچکس برهان بخوید بر دلیل آفتاب؛ بر وجود
او ظهور او دلیلی روشنست؛ و چون این محل مقتضی آنست که بسط هست از ایراد دق

کلمه که موجب مزید وضوح که در نجاره نیست بیاید دانست که هر چند در هر صنایع ابداع و تکوین
کیفیت ظهور بهم رسیده از بسایط علوی تا مرکبات سفلی هیچ یک بی خاصیتی نیست بخصوص
در تاثیر نظرات و مسرات قوابل علویه بحکم قادر دیان و تاثیر قوابل سفلیه از آن قربان خالق
انس و جان مشهور شده و در مراتب انس والید ثلثه انواع فواید و اصناف منافع در معالجات
و غیر آن محسوس گشته پس حروف که لطایف آن سوم مراتب است بضرورت باید که بی خاصیتی
نباشد و یکی از اکابر اهل تحقیق در رساله آورده که جواهر حروف که بمنزله ارکان جلال
حضرت قدسیه لایزال که منبع قوه و مجمع تاثیرات بدین جهان آمیزش و میان کاف و نون شرف نزول
ارزانی داشته مشتمل بر خواص کلیات استخراج بحسب تجربه از تکرار حروف حاره لطایف
بارده دریافته اند و به تکرار حروف یابسه تسکین ماده رطوبه معاینه دیده و از ترکیب
بعض حروف که حکماء هند جهت دفع مضرت سمومیات و سلامت ابدان از ازاله گزیدن عقارب
و حیات و مانند آن ترتیب داده و افسون نام نهاده اثرها کلی ظاهر است و غیر مره
مشاهده رفته و العیان لا یحتاج الی البیان و این سخن که تقریر یافت بحسب حروف و
کلمات بر سبیل عموم اگر کسی بخصوصه نظر بحروف و کلمات قرآنی کند از منطوق
و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة فهم تواند کرد که هر خاصیتی که در تمامی اشربه و ادویه
و نباتات و سایر مرکبات یافت شود در شربت خانه کلمات قرآنی و دار الشفاء کتاب
مستطاب آسمانی به بهترین وجهی و کاملترین نسخی موجود خواهد بود و به همین قول
انگه امام ابو العباس بونی رح در تعلیقه آورده که بحکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء باید
که هر چه طلبند از فواید ملکی و عواید ملکوتی مجموع آن در قرآن بتصریح یا بتلویح مذکور
باشد الا چیزی انکه ادراک دقایق آن بغایت صعب است و بی مدد الطاف ربانی و
استطاع نورانی اشراف بر اضاف و اطلاع بر انواع آن میسر نگردد و لاجرم مطلوب
جویند و هرکه کام مقصود بیند که نه بیان کیفیت و نه نشان کمیت آن با جمیع منافع
و منصوبات در طی کلمات معجز نمات مندرج باشد ع آن نقش کمالیست که در کنج نمی
گنجد وجه آنکه به دلایل نقلی و براهین عقلی ثابت شده که این کتاب اشرف و اعظم
کتب منزلات و آیات او اشهر و اکبر از آیات صحف دیگر و معجز او اظهر از سایر معجزات و
اسماء مذکوره در او اعظم و اولی از اسماء مسطوره در صحایف متقدمه هر آینه از خاصیتها
او از خواص دیگر کتابها اکثر و انفع خواهد بود و بخاصیت او مقصوات کلی در عالم کون و فساد
دست میتواند داد و هر حدیث فاتحه الکتاب شفاء من کل داء بدین معنی دلیل صریح است

وقصه

٣٥

وقصه رقی و تعاویذ از کلمات قرآنی که حضرت رسالت صلعم بیان ایمان بجوی فرموده اند
بر صحت این دعوی برهانی صحیح و انا این معقول در بعضی سور و آیات بوجهی که در رساله
بونیه و خواص تیمی و در النظیم امام ابو عبد الله الیافعی الیمنی و مؤلفات امام احمد سیوطی
و ابن خلدون مصری و ابو عبد الله نکراکی و غیر ایشان مثبت است در سلک مرقوم خواهم
کشت و الله ولی الارشاد و هو بصیر بالعباد عنوان پنجم در شرایط تدبر و تفکر در الفاظ
و معانی آیات قرآنی بدانکه تدبر از جمله آداب معنوی قرآنست و اهتمام بآن که تعلق بقرآن
میدارد دو نوع است صوری و معنوی ظاهری و باطنی و تا کسی کمیت قرآن رعایت مجموع
آداب ننماید از فیض او بهره مند نشود بیت از خدا جوییم توفیق ادب ¶ بی ادب محروم
ماند از فیض رب ¶ و چون بتقریب تدبر که یکی از آداب است سررشته سخن بیاد بهار قرآن کشید
اگر جهت انتظام کلام و جامعیت آن ذکر هر دو قسم از آداب صفت توضیح یابد مناسب آنست که به
برابه قبول قلوب مجلی خواهد بود و من الله نیل المقصود بدانکه ادب ظاهری قرآن که قاری را
رعایت باید نمود ده است اول طهارت اگر قاری از مصحف خواند بوجهی که مس آن کند محدثا
مس به مصحف جایز نیست مگر با غلافی منجافی و اگر از ظهر القلب خواند بی وضو جایز است
و افضل آنکه با وضو باشد دوم جلوس بهیئت ادب و سکون رو بقبله کرده و سر در پیش افکنده
به خضوع و خشوع بتلاوت متوجه گشته و هر چند بحکم یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم
ایستاده و تکیه زده نیز جایز داشته اند لیکن به وجهی که ذکر کرده شد افضلست سوم رعایت
ترتیل یعنی حروف را از مخارج آن ادا نماید امام رضی الدین بخاری رح در لطایف التفسیر
آورده که قرآن بوجهی خوانی که دهان لقمه زده شود یا آشامد و کلمه بزبان نجبان را
کردست متلوج قرا خستند مثر آیات و صلوات صوتی یعنی بوفرا آمده فضل و فصل القراءة
بی اصل را نخوانده آنکه ان نمودند حروف از دایره رعایت مخارج خارج گشته وقوف او نیفتاد
معروف و تنزل وقوف بر طرف ساخته لاجرم پند در تلاوت طراوت و نه در قراءت حلاوت
بیت در ادا این زبان مکن کج مج ¶ حرفها را ادا کن از مخرج ¶ دو کبار تاز تنک تنجیر ¶
کلام کرا از تا اول و ترتیل چهارم افتتاح به استعاذه و تسمیه و استعاذه قبل از قراءه بلی مطلقا
در آغاز سور و عشر اما تسمیه نزدیک افتتاح سوره باید و در غیر آن مخیر است و بعضی در میان
تسمیه را احسن داشته اند و از این بحث شمه سمت وضوح خواهد یافت پنجم مراعات سجدات
و آن در مواضعت فعلی و قولی و فعلی آنست که وقت تلاوت آیه سجده سجده تلاوت کند
و سجده بر چهارده موضعست در قرآن و اشارتی بر آیات سجده و کیفیت آن خواهد گفت

اما قول جواب بعضى آيات بر وجهى كه از شارع نقل كرده اند چنانچه در عقب آيه فبأى
حديث بعده يؤمنون گويند آمنت بالله و بعد از قراءة أليس الله بأحكم الحاكمين جواب دهند
كه بلى وانا على ذلك من الشاهدين و در اين ترجمه چون مثل اين صورتى باشد ايمائى
بان واقع خواهد شد ششم جهر يعنى بلند خواندن بر وجهى كه اسماع نفس خود كند و مستمع
غير بود و جماعتى بجهة اجتناب از ريا و ضع آهسته خواندن را افضل دانسته اند و جمعى بجهة تنبيه
سامع و تهيج شوق او بر قرآن بلند خواندن انسب شمرده و اصل و دليل هر دو باب سنت صحيح
جزم كرده هر كس به قدر نيت اوست و در مواضع مكروه چون بازار و مخلوق و باغات و ماننده آن و
مساجد به وقت گذاردن نماز و مهمان بلند خواندن نشايد هفتم خواندن از مصحف چه تلاوت
عبادتيست و نظر بر مصحف نيز از جمله عبادات است و چون دو عبادت مقترن شود هر آينه
اجر قارى زياده گردد و در اخبار آمده كه ختمى از مصحف با هفت ختم از ظهر القلب در فضيلت
برابر است و اكثر صحابه رض قراءت از مصحف كردندى و عثمان با آنكه حافظ بود از مصحف تلاوت
مى نمود و چون سبب پرسيدند فرمود كه نظر كردن در خط مصحف مباركست و در رشحات مذكور است كه
خواجه پارسا قدس الله سره منقولست كه در حديث وارد شده كه افضل عبادة امتى قراءة
القرآن نظرا و يك نكته در اين آنست كه چون در خط نظر كند توجه به تلاوت تمام تر باشد
و ديگر آنكه هم چنانچه زبان و گوش از خواندن و شنيدن بهره مى يابند ديده نيز حظ خود از
مشاهده خط و نقش حروف و صورت كلمات بر دارد و سعادت آنست كه هر كه حقيقة
در خط مصحف نظر كند تا از نه بود نور ديده او نقصان نپذيرد و طور نقشى كه دلالت
بر كلام او دارد نظر ميكن تا دريابى متكلم را به بينى و در معنى دنبال دنى كلام و مى خوان
تا در ساحت بهشت بينى سلام او و بشنوى كه سلام قولا من رب رحيم بيت روزى كه
ز تو سلام باشد ما را آن روز فلك غلام باشد ما را هشتم بكا و آن زينت تلاوت
گفته اند بيا بگريد وقت قراءت گريه كردن مستحب است و در احيا العلوم آورده كه حضرت رسالت
صلعم فرمود كه قرآن بخوانيد و گريه كنيد و اگر نتوانيد خود را بتكليف بگريه در آريد بطريق تكلف بگا
بلى آنست تا سوز دل پديد آيد كه منشا آب چشم آنست و بلى شيخ صالح مرى پيش حضرة رسالت
صلعم در خواب قرآن بر ايشان خواند حضرة صلعم فرمود يا صالح هذا القرآن فاين البكا اين خبر
كاز زبان بدرسون سينه ات بر ديده كو بيت نا به گريه نا باغ سبز و تر نشود تا نگريد شمع انگبين دم زد
شود تا نگريد ابر كى خندد چمن تا نگريد طفل كى نوشد لبن مايه در يا ناديد يا اين زيانست مايه
انجا سوز سينه و چشم ترست نهم تحسين قراءة و تزيين آن چنانچه در حديث آمده كه زينوا القرآن باصواتكم

حضرة

٣٦ و حضرة صلعم در وقت قراءت ابو موسى اشعرى رض فرمود كه لقد اوتى هذا مزمارا من مزامير آل داود
به راستى كه اين كس را نغمه از نغمات داود دادند عطا كرده اند چون خبر به ابو موسى رسيد گفت
اگر دانستمى كه آنحضرة صلعم مى شنود هر آينه آن را زينت بيشتر دادمى و مقرر است كه تزيين آن
موجب خاطر نشان مستمع مى گردد و مواد شوق و ذوق او بدين سبب زياده مى شود
مقصود از تلاوت و سماع آن حصول ذوق است كيف كان از سخنان حضرة مولويست
بيت ذوق وقت كاندر سينه ها هر شخص را قوت دهد كز ذوق نبود بار جان جانرا
كربا تمكين كند و در وصاياى خواجه قدس سره مذكور است كه حرمت قرآن در آن باشد كه بحسن
به تلحين نه الحان يعنى به الحان غنا نخوانند و از ترجيعات ترسايان و نوحه رهبانان
گردن تلاوت انجيل دارند احتراز نمايند و تلحين بر وجهى كه مقصود مهمل گردد و منظور
شود يا بر عكس هيچ وجه جايز نيست دهم سخن ناگفتن در اثناى قراءت و اشارت ناكردن
و متوجه غير ناشدن و مستمع را نيز بحكم فاستمعوا له وانصتوا خاموش بايد بود و كلام
خود سبحانه به سمع قبول و گوش هوش استماع بايد نمود كه شنيدن حقيقى بجان و دل است
نه بر آب و گل بر بعضى مى فرمايد مثنوى گوش جان را اسرار جانان از به هوش دار وى دم
بكش از راه گوش كر نبود كى شنو تهاى غيب كر وحى او بندى ز كرد و ورنيك بشرا اسا
آداب باطنى هم ده است اول رعايت امر و نهى چه تا قارى اوامر قرآن را مامور نشود و از
نواهى آن به كلى دورى نكند در فهم معنى كلام از فقه سينه بجانب تلاوت آيد و منقطعا
النفر او به كه و معنه تا ذكر فيف اذكركما قرآن مى خوانى و مركب غفلت در ميان هوا
مى تازى نكتة واشكروا لى بتجويد تمام ادا مى نمائى و بر قدم عصيان بادية كفر و طغيان مى
پيمائى ولا تاكلوا الربوا تلاوت ميكنى و در آن حال حساب سود بهم ميكنى لا تقربوا الزنا
ميگويى و در آن عمل با خيال نامحرم عشق مى بازى الا لعنة الله على الظالمين بزبان مى رانى
و بعمل آزار برادر مسلمان مى انديشى لاجرم از بارگاه رسالت توقيع خذلان و ضلالت تو
چنين صادر مى شود كه رب تال للقرآن والقرآن يلعنه دوم تامل فرمودن در عظمت كلام
الهى و علو شان و ملاحظه فرمودن الطاف بى پايان خداوند تعالى باينكه از در تنزل قرآن
از عرش عزت و جلال بدين جا تمام جمعى پريشان عنايت بابى نمر كه معنى چنين كلامى كه
صفت قديمت و قايم بذات رب العرش العظيم در طى حروف و اصوات كه از صفات بشريت
بر مدارك خلق منجلى ساخته و اگر نه كنه جمال با كمال قرآن بر كسوه حروف مستتر نشدى عرش
و كرسى در وقت ظهور كلام از ثنيه ثبات و دوام ساقط شده مضمحل و متلاشى گشتندى

و هذا یعنی از عارفان گفته اند که هر حرفی از کلام الله در لوح محفوظ از کوه قاف بزرگتر است
و همه ملایکه اگر مجتمع شوند ایشان را طاقت برداشتن حرفی از آن نباشد مگر اسرافیل را علیه
که ملک اللوح است و آنرا بعون عنایت ایزدی برمیدارد نه بطاقت و قوت خود حضرت
خواجه در تفسیر فاتحه آورده که هر حرفی از قرآن بمثابه کوهیست که بوجود بشریت واقع میشود
و او را فانی میکرداند و آثار او را دفع میکند و نور قرآن با نور دل مومن جمع شده روشنائی
ازدیاد می‌پذیرد و بجسر ظلمت بشریت منتفی میگردد بیت نور چون همنشین نور شود
تیرگی از میانه دور شود سیوم عظمت متکلم یعنی دل خود حاضر گردانیدن و دانستن که
این کلام بشریت نیست سخن خالق بشر است یکی از صحابه هر گاه که مصحف کشادی بیهوش
شدی و در آن بیهوشی از وی این صدا برون می‌آمد که هو کلام ربی تعظیم کلام نشان
تعظیم متکلم است چهارم حضور قلب و ترک حدیث نفس و نفی خواطر و چون صاحب
همتان دیده دل از وساوس نفسانی و هواجس شیطانی بزدایند و از توجه شی
جمال قرآن صفائی تمام و ضیائی بر دوام یافتند و بعضی از سلف چون آیتی یا سوره
خواندندی و دل حاضر نبودی اعاده کردندی چه قرائت زبان بی حضور دل خالی باشد
نی جان بیت ما نه از انکریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را پنجم تدبر و تفکر
فرموده اند در معنی قرآن چه مقصود قرائه بی تدبر اعتباری ندارد چنانچه شمه در صدر
کتاب مسطور شد تدبر در لغت نظر کردنست در ادبار امور یعنی در عواقب آن و اینجا مراد است
کردن در انجام مآل خواتیم کارها چنانچه صاحب کشاف آورده که معنی تدبر قرآن تفکر و
تأمل است در آن تا وقتی که فکر متابعت او نماید مقتضای الفاظ قرآن از تاویل
صحیح و معانی حسنه چه هر که بظاهر متلو قانع گردد منفعت او چندانی نباشد امام ابو
اللیث فرموده که تدبر تفکر است در مواعظ قرآن تا بدان عبرت گیرند امام قشیری رح گوید
تدبر غواصی کردنست به سعد فکر در بحر قرآن و بیرون آوردن جواهر حقایق و معانی
ع غواصی کن گرت گهر می باید در حقایق سلمی آورده که سری سقطی قدس الله سره فرموده
که بافهم ترین مردمان آنست که اسرار قرآن فهم کند و تدبر نماید تا وقتی که مستغرق گردد با آنکه
این کلام از آن ملک علام است و حقیقت تدبر آنست که تا فکر از هر آیتی یا سوره فرا
خور استعداد خود بهره برندارد به آیتی یا سوره دیگر منتقل نکند و از بعضی اکابر روایت
کرده که قرائت سوره هود شش ماه ساخته بود و هنوز تدبر در معانی آن سوره به قرائت سوره
دیگر نپرداخت و اگر کسی در این مرتبه نرسد و از فهم معانی قرآن محروم باشد باید که بدل

اندیشد که این کلام حق است و در وقت قرائت سخن حق به غیر حق مشغول نشود یکی از
عظماء دین فرموده که اگر کسی معنی قرآن نداند باید که در وقت خواندن دل حاضر دارد
و نکذارد که حدیث النفس و لمّة الشیطان او را به هر جانبی کشد و دل را به نیّت تعظیم و توقیر
آراسته دارد و عظمت قرآن بر این وجه در دل او حاصل شود که این سخن خداوندیست عز جلاله
صفت قدیم وی و اگر حقیقت معانی این حروف آشکار شود همه آسمان و همه زمین
طاقت تجلی آن ندارد ع چه آسمان و زمین بلکه عرش و کرسی هم و در رساله تفسیر آورده که امام
احمد حنبل ره فرموده که در خواب بودم و حضرت عزت را دیدم گفتم یارب تقرب صفوة تو بچه
چیز فاضلتر گفت بکلام من قرآن گفتم اگر معنی فهم کنند یا نکنند فرمود که اگر فهم کنند و اگر نکنند
فرموده است که اگر کسی دارویی بجهت معالجه خورد و نداند که چه می‌خورد البته در بدنش اثر خواهد
کرد و خاصیت وی ظاهر خواهد شد هم چنین قرآن که شربت شفای دلهاست اگر کسی از عجز
جهل نشناسد که چیست همین بس که داند که از شربت خانه کیست هر آینه آن مقدار معرفت
دل او را به چاشنی ذوق متأثر خواهد ساخت بیت گر فهم نمائی که آن میوه چیست خود باری
شناسی که از باغ کیست ششم تخلیه یعنی حال خود را بمفهوم هر آیتی آرایش مناسب نمودن
مثلا اگر آن مشتمل برا اسما و صفات بود لایق آنست که در معانی آن اسما و صفات تأمل بسزا
واجب داند تا اسرار آن کشف گردد و معنی هر یکی از آن مندرج است بروی منکشف گردد و اگر آن شامل
آیه بر افعال الهی ظاهر باشد لازم است که بر مناظر افعال جمال عظمت فاعل جلوه گر بیند و در
قصص انبیا و رسل ملاحظه عواقب امور و خواتیم احوال متابعان و منکران نماید تا سعادت
مآل متابعان ملحوظ وی گشته که متابعت خاتم النبیین علیه افضل صلوات المصلین از روی اخلاص
بیقین بر میان جان بندد و از شومی مخالفان بر اندیشد و غبار شبهت از دیده بصیرت بجلا
الجواهر شریعت مندفع کرداند و در وصف درجات جنان و شرح درکات نیران اشارات خوف
و بشارت رجا را نصب العین خاطر و نقش ضمیر دارد و علی هذا القیاس هفتم تخلیه یعنی خالی
کردن راه فکر از خس و خاشاک خیالات فاسده و موانع فهم را بر ساختن و اکثر مردمان
از فهم قرآن بی بهره اند بواسطه چهار حجابست اول باز ماندن به علوم قشر بود و مقام ثقات
تجوید و ضبط قرائه و معرفت ابنیه و اعراب و مانند آن متوقف گشتن و همین مقدمات را
مقصد کلی و مقصود اصلی دانستن و چنین کس از فهم دقایق قرآن به غایت مرحله دور است
ع کی به معنی ره برد هر که به صورت باز ماند دوم تقلید مذهبی کردن و در آن تعصب
ورزیدن و هر گاه نظر کسی موقوف بر مسموع وی باشد اگر معنی و رای آن مخالف معتقد او ست

بشنود شیطان تقلید به وسوسهٔ عصبیت اولیای نامراد را از آن باز خواهد داشت چون
جمعی مثلا که از استوا به هیچ معنی تمکن واستقرار فهم کرده اند اگر کسی با ایشان گوید
یا بر فرض به خاطر ایشان خطور کند که حق تعالی از مکان و تمکن منزه است البته تقلید ایشان
نخواهد گذاشت که بدان ملتفت شوند واز عقیدهٔ فاسدهٔ ردیهٔ خود دست بازدارند
وهر آینه چنین کس از درک حقایق کلام بی نصیب بماند ودیدهٔ بصیرتش بسبب رمد
تقلید از مشاهدهٔ جمال تحقیق بهره نیابد بیت خلق را تقلیدشان بر باد داد
که دو صد لعنت بر این تقلید باد حجاب سوم ابتلا بصفات ذمیمه چون کبر و حسد
وحرص وطمع وعجب ونخوت وریا واتباع هوا وسایر اخلاق ناستوده واین حجابیست به
غایت کثیف است چه بواسطهٔ این صفتها زنگ غفلت بر آیینهٔ دل نشیند ومعنی کلام
او منجلی نشود چه بزرگی فرموده که فهم قرآن نوریست ودل آنان که لذات فانی را دوست دارند و
معاصی بر دل وارد شد از آنجا رخت بر بندد و آدمی در فهم قرآن محروم ماند بل فهم آیات
قال تعالی وما یتذکر الا من ینیب انابت بحضرت حق باز گشتن است و به آب توبه از جنابت خیانت
پاک شدن هرگاه که در حکم شریعت ظاهر مصحف را مس ظاهر بشرهٔ کسی که غیر متطهر باشد محرم
می نماید پس از وی حقیقت حقایق ومعانی قرآن که باطن ویست از باطن ناپاک بین محجوب ومحروم
بود ع پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز حجاب چهارم حصر کردن معنی قرآن یعنی کسی تفسیر
ظاهر را مطالعه نماید و اعتقاد کند که جز ظاهر تفسیر کتاب خدا را هیچ معنی دیگر نیست و بمنا
نقلی که از نقله بوی رسیده قناعت کرده بوی از بادهٔ عشق بمشام جانش نرسد بیت
تو ذوق شراب و عشق نشناخته معذوری که به نقل در ساخته گر بوی تمام تو
آبی رونی دانی که چه مرد غلط باخته حجاب هشتم تاثر است یعنی دل قاری از آثار مختلفه که
بحسب اختلاف ومعانی آیات ظاهر می شود متاثر گردد و بحسب هریک از احوال
چون توکل ورضا وعزیمت وما نند آن او را صبغی و حالی پدید آید و مراد از این ادب
نسبت حال کسیست که درجات سیر ومقامات سلوک را دانسته باشد و به اصطلاحات
ارباب عرفان وقوف حاصل کرده و چنین کس اگر خود را بحال بحسب حالی که مفهوم آیتی مقتضی
آنست از احوال اهل فقر وتصوف متاثر نبیند و به اخلاق قرآنی متخلق نیابد بی هوا واز تلاوت جز
حرکت لسان نیست چون طوطی کلمات بر زبان راند و معنی و حقیقت آن را نداند بیت حرف
آموخته و طیر مقلد می نماید طوطیست او فی نخبه وهر که در راه سلوک متحقق بشرایط باشد
تاثیرش از تلاوت وسماع قرآن بیشتر بود هم توجه تام وآن تجربه باطن باشد و قرائت از ماسوی

حق در این حال وجود سادون حق از غلبهٔ نور قرآن در نظر شهود قاری تا چنان پدید آید که بمثال مختفی
اشعهٔ کواکب در زمان ظهور پرتو آفتاب بیت چو خورشید از افق بنمود رخسار نهان گردد سها
آید بجای او هم ترقی و لذت عبارت از آنکه قاری بر مصاعد مراتب ترقی کرده به عون توفیق الهی
بمدارج رفعت برآید ودرجات ترقی سه است اول آنکه ببیند باحضور جنان تقدیر کند که قرآن بر
خدای تعالی می خواند وحق سبحانه بدو ناظر و کلام او را ناظر است ومستمع ومقتضای حال او در این درجه
سوال و تضرع وابتهال خواهد بود دوم آنکه ببیند بدل در نگرد وبیند که خدای تعالی با او خطاب
میکند به احسان والطاف خود و پایان کلام خود بر بنده می خواند ومقتضای این درجه غلبهٔ حیا و هیبت
بلکه ظهور تجلیات در کلام تجلی است واز امام محقق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست که
والله لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه ولکنهم لا یبصرون سوگند یاد میکند بخدای که هر آینه تجلی از مطلع کلام
مولی بر خلق تافته ولیکن دیدهٔ بصیرت ایشان خفاش وار از مشاهدهٔ تاب این آفتاب محجوبست
ع از نور تجلی بهره دیدهٔ اعمی و منقولست که وقتی حضرت امام را در نماز حالتی دست داد
که بیهوش شد و بعد از آنکه از آن حال سوال کردند فرمود که آیتی از قرآن تکرار می کردم تا وقتی که
از متکلم حقیقی شنیدم جسم طاقت معاینهٔ آن عظمت نداشت از پای در افتادم و یکی از
کبار دین گفته است که قرآن می خواندم و از تلاوت آن حلاوتی نمی یافتم تا بواسطهٔ تدبر از هواها
نفس کار بجایی رسید که در وقت قرائت وسماع چنان پنداشتم که گویا از حضرت رسالت صلعم
شنیدم که بر صحابه عرض می خواند واز این مقام گذشته سماع وقراءة بجایی ترقی کرده که گویا
جبرئیل را بر حضرت پیغمبر صلعم القا میکند تعالی الله از مرتبه انجامید که از حق می شنوم ولذت این
حال به تقریر راست نیاید ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی و در این مرتبه کلام چون از
سبحانه و تعالی بواسطهٔ شهود انوار متکلم دولت جمعیت دست داد هر آینه باید که به ملاحظهٔ
تفاصیل معانی قرآن مشغول نشود تا از دولت مشاهده باز نماند بلکه به ملاحظهٔ اجمال اکتفا
کند بیت در تلاوت اگر به چشم شهود متکلم را شود مشهود مدد از نقش ظاهر حرف مجو
بر تفاصیل لفظ ومعنی دل بگذار چشم شهود بحق بود وه فزو فرض جز اسم جان افروز خوش نباشد
که با وجود نظر تو نظر افکنی بجای دگر حجاب سوم ارفع واعلا درجاتست ودر این مرتبه
انوار متکلم در آیینهٔ کلام ظاهر گردد وحقایق صفات از مناظر کلمات رخ نماید و از قراءة
وقاری نام و نشان نماند بیت عجبت باوجودت که وجودم نماند توهم گفتن اندر آینه یمی
نحن نماند در حقیقت متکلم وسامع وحق الجز حق نیست و در تفسیر خواجه ... واردست
که متکلم ولد در قرآن بشهادت تعال وجدان حضرت حق کلام را بدانست که او لا صورت

با حضرت محمد صلوات الرحمن علیه ثانیا بواسطهٔ بشریت رسول صلعم با است وثالثا بواسطه
بشریت بعضی مردم با بعضی جنابجز بواسطهٔ شجره خطاب قدیم خود را بسمع موسی رسانید
متکلم از وادی بجانب خود بود بزبان شجره هم گفت و بگوش موسی هم شنید شیخ سعد الدین
فرغانی قدس الله سره در مناهج آورده که قاری باید که خود را در تلاوت بمثال شجرهٔ موسی
پندارد که انّی انا الله و دیگر چیزها شنید خلق و مخارج حروف را آلت فهم و سماع خود شمرد
تا آن کلام معبود **بیت** خویش را چون درخت موسی دان ۞ کامد از وی کلام حق بعیان ۞
بزبان درخت و سمع کلیم ۞ میکند عرض خود کلام قدیم ۞ ای بوحدت سرای بیچون سر ۞
رخت خویش از میانه بیرون بر ۞ با وجود دو رنگی که جز باری ۞ در میانه نیست سامع و قاری ۞

عنوان سادس در ذکر اشارات عرفا و حقایق اولیا **شعر** رزقنا الله الوقوف علیها ۞
والرجوع من تکلفات الرسوم الیها ۞ در تفسیر حقایق القرآن از ابن عباس رض نقل میکند
که حضرت رسول صلعم فرمود که القرآن ذو وجوه فاحملوه علی احسن وجه یعنی کلام جبار را
وجوه بسیار مشتملست و معانی و معارف بی شمار احتمال بر حمل کنید و از این نکوترش [?]
وجهی و نیابت [?] تحملی و در کتاب وجوه نظائر امام ابو حامد رح از ابی الدرداء رض مرویست
فرموده که لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری للقرآن وجوها کثیرة هیچ کس باعلی درجهٔ دانش
ترقی ننماید تا وقتی که از اعلی درجهٔ قرآن انوار وجوه بیکران و معانی بی پایان بروی طالع
نگردد و از کلمات قدسی سمات حضرت ولایت منقبت است علیه السلام که در صفت قرآن
می فرماید که بحر لا ینزفه المستنزفون و عیون لا ینضبها الماتحون آب دریای قرآن
ببر داشتن کمی نپذیرد و چشمهای علوم آن بدآشامیدن خشک نگردد **بیت** دریای محیط
در رفتن پایانست ۞ هر چند که از او آب خوری کم نشود ۞ عطاوی این سخنان عالی نشان
بیان معنی ایمائی می فرماید که کلام معالی الاعلام ملک علام را بعضی از اشارات بی نهایت
هست بطنا بعد بطن و سرا بعد سر **بیت** و فی باذکردم از سخنش زیره تقوی آن سخن [?]
تو نیست ۞ و مضمون این ابیات حقایق آیات مثنوی همین معنی می فرماید **مثنوی** ظهر و بطنیست
جمله قرآن از پی یکدیگر بخوان آنرا ظهر و بطنست و بطن بطن تیقن ۞ هم چنین تا به سبع یا سبعین
لفظ را چون کمی به ظهر قیاس ۞ قشر و مغز ندید نحو و شناس ۞ ظهر را ایم بر بطن چون نگری ۞ همچنین
قشر و مغز شناس نثری ۞ هست ساده به قشر طالب دواب ۞ مغز جو مغز چون اولو الالباب ۞ و در
مثنوی معنوی حضرت مولوی به همین صورت اشارة می نمایند **شعر** حرف قرآن را بدانکه ظاهریست
زیر ظاهر باطنی بس قاهریست ۞ ظاهرش دیدی ز معنیها غافلی ۞ باطنش را کن نگر کاپلی تمام قرآن [illegible]

آدمیت

آدمیت ۞ که نقوش ظاهر و جانش خفیست ۞ و حضرت خواجه در تفسیر فاتحه فرموده اند
که هر آیتی را ظهری و بطنیست و هر بطنی را بطنی دیگر تا یکی بر مقتضای فهم ظاهر عمل به
جای بیاورد از فهم بطن اول نصیب نیابد تا بر مقتضای فهم بطن اول عمل نکند از
فهم بطن ثانی بهره نگیرد و علی هذا فهمی دلیل عملیست و هر عملی سبیل فهمیست تا منتهای بطون
و امکان رسیدن به منتهای بطون کلام وقتی باشد که امکان رسیدن به مقام متکلم
و درجهٔ او متعلم باشد و از اینجا فهم توان نمود که وصل به منتهای بطون کلام الهی و احادیث
نبوی متعذر ممکن نیست **بیت** فهم کی ره کند کالنسی نمی رسد ۞ کاینجا که جای اوست رسید
محال نیست ۞ و از جمله مراتب بطون کلام سه مرتبه در دایرهٔ مقال زبان زدهٔ ارباب
کمالست حد و بطن و مطلع و با ظهر چهار مرتبه باشد و حدیثی در این باب موقوف بر
مرتضی علی علیه السلام و ابن مسعود رض در کتب مذکورست و بعضی مرفوع بحضرت رسالت
داشته اند و آن اینست ان للقرآن ظهرا و بطنا وحدا و مطلعا و در روایتی دیگر بجای
للقرآن لفظ لکل آیة واقع شده و گفته اند ظهر تفسیریست که اهل عربیت را فایده رسانند
بطن تاویلیست که ارباب یقین را بحسب احوال ایشان در مراتب سلوک بهره مند گرداند
و حد منتهای افهام است از معنی کلام و مطلع پایه بلندیست که برقی برآن اطلاع تا
بطلوع شهود متکلم علام در بحر الحقایق آورده که ظاهر قرآن برای تلاوت آنست و باطنش برای
فهم و حد آیات و حدش احکام حلال و حرام است و مطلع مراد حق تعالی از آن کلام و از صادق
آل محمد عم روایت کرده اند که اسرار کتاب خدای بچهار چیزاست عبارت و اشارت و لطائف
و حقایق عبارت از آن علم است که بقشریات قانع شده از ذوق لبابیات بیخبرند و اشارت از آن
خواص است که قدم از حیز قشر بیرون نهاده سبیل معنی را بجدی تمام می سپرند و لطائف حصه
اولیاست که مظهر اصناف الطاف ربانی اند و حقایق بهره انبیاست که مطلع انوار اسرار سبحانی اند
در حقایق القرآن گوید که عبارة نصیب سمع است که جز با صوت و حرف [illegible] مشغول
عقلست که به صورة تنها [illegible] و لطائف جذب کنندهٔ قلبست بمشاهده و حقایق رسانندهٔ
روحست به معالی معاینه و گفته اند عبارة مرهونی طبع است و مقام فهم ظاهر و اشارة [illegible] قلبست
در مرتبهٔ دل صاف و لطائف منور آیینه روح است برای انعکاس انوار صفاتیه و حقایق و ابکار [illegible]
سراست جهة اقتباس از تجلیات ذاتیه هر کس طالب بادیه عبارت و سهمی از اشاره دهند اما
[illegible] لطائف و اطلاع بر حقایق جز خواص بارگاه الصمدیه نتوانند **بیت** تا کسانرا [illegible]
هر قرآن بار نیست ۞ جز دلبرا که آن در این ره محرم اسرار نیست ۞ و امام محی السنه رح فرموده که حقایق

واسرار قرآن جز به فقه دل مفهوم نشود و حدیث صحیح من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین
اشارت بدین معنی است کسانی که به دولت فهم قرآن نرسیدند حق تعالی بدین نوع نکوهش
می‌فرماید لهم قلوب لا یفقهون بها و فقه دل را جز در مدرسهٔ ریاضت و مجاهدت
تحصیل نتوان کرد و تا سبق درد از ورق عشق مطالعه نکنند به یک مسئله از این فقه
محیط نتوان شد بیت هر علم که در مدرسه حاصل کردیم کاری دگر است و عشق کار
دگر است امام ابوالحکم عبدالسلم اللخمی المعروف بابن البرجان که حضرت شیخ در فتوحات
ذکر او کرده و او را از اهل کشف دانسته در تفسیر ارشاد می‌آورد که بحکم ان فی ذلک
لآیات للمتوسمین جز اهل توسم را نظر به تبسم ریاحین حقایق قرآن مجید و تنسم نفحات
دقایق فرقان حمید نیفتد و تو هم عبارت انه وصول فهم در اثنای خطاب به مراد
و مکنون کتاب مجید نرسیدن ذهن لطیف در جولانگاه تعمق به مقصود آن و مطلع
از آن و بی علو همت و خلوص نیت حصول این منزله و عروج به مصاعد این مرتبه میسر
نمی‌شود بیت جناب عشق بلند است همتی باید که گر نتوان بر چنان نظر به عبث
شدن نمی‌هست والا و امام قشیری رح در لطایف القرآن فرموده که خداوند تعالی
گرامی کرده برگزیدگان خود را به فهم آنچه در قرآن ودیعت نهاده از خفیات اسرار و خالص
گردانیده ایشان را به جهت مشاهدهٔ مضمونات اشارات و مکنونات رموزی که مخفی و مستور است
از نظر اغیار و امام عبدالرحمن سلمی رح در حقایق می‌فرماید که حق تعالی اهل حقیقت را
به خواص اسرار خود مخصوص گردانیده به فهم لطایف و بدایع خطاب و کتاب خود بر ایشان منت نهاده
و با این همه هیچ یک از حقیقة الحقایق سخن نگفته و جز به مقدار فهم خود درک اهل زمان که
این بیان نشنید بیت مایه قدر و قوت و امکان خود در سیر وصف اینها این منزلت بالای امکان
می‌رود اگر تو جمله خلق هستند هزار عالم از ابتدای ظهور تا زمان نشر با وجود قوت استنباط
معانی و نکات و قدرت بر استخراج رموز و اشارات تا ابد اوقات و هیکل آیت صرف نقد وقت
معنی آیتی یا کلمتی از کلمات این کلام معجز نظام نماید حاشا که به کنه حقیقت حرفی از آن وقوف
نیابند سر عجز در گریبان حیرت و عقد قصور بر دامن غفلت خواهند کشید بیت
آخر به عجز معترف آیند کای آکه دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما سبحان الله صدقت
کلمات الله به ثبوت این سخن گواه است ما نفدت کلمات الله لا تنقضی عجائبه و بعضی
این قضیه بیانی کامل بیت سالکانی کاندرین ره سالها بشتافتند اندر آخر
خویش را بر کام اول یافتند یکی از بزرگان دین می‌فرماید که هر که طمع در حقیقت

کمال

کمال معرفت ان کنه حرفی جلال عزتش آتش حیرت در دامن سودای ما می‌زند
که خام طمعان مدعی باشیم که فهم قرآن و تدبر او از آن جنس است که کرکس فهم حدوث
برگرد بساط فهم او نقل نشست و سرادقات مقدس فرقان عظیم از آن پاک که دست تصرف اشته
دعوی به انیا الحدث آن تواند رسید بیت از عشق لعلی دوست حیفی بدستمالت
صیقلیت پس شکوفه در دعوی دشت ماست نو رسیدگان که از کاه دشتی که غبار
دیار حدوث جمع نکرد را ابتدا در بارگاه مقدس قدیم که ساحت جلالش از سمت
سرمدیت وصفی لازم است جز خبر تواند داد بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوخت
وصف حادث را کلیم فی الجمله بشارت می‌دهد و فهم آن بی کسی نعم داد و نیز آن شیخ حق
پایان ندارد همچو حق هیچ ذهن در سند بر کرد آن نوعی و هر چند حقیقت قرآن کما ینبغی
در حیز بیان نگنجد و خرد و عقل نیز به نهایت معانی آن نرسد فاما بعضی خواص زمرهٔ
انسانی به فیض عقل یابی به سیری چند از آن مطلع شده اند و جمعه مزید بصیرت مرتبات
فاز زیاده صحابت مستفیدان بعضها آن من عند الله مامور گشته تا جماعتی اهل ظاهر
بدیدهٔ فکرت تجلیات جمال العلوم معنوی قرآن می‌بینند سالکان طریق باطن تیز باصرهٔ بصیرت
به مطالعهٔ مشهودات حسن ذی الجلال معقولات آن کتاب می‌گذارند و کثیری از خود علم ظاهر و باطن
با یکدیگر مجتمع کردند بی شبهه مقتدا و فاضل ذو فنون درین باب برای ظهور خواهد بود و شیخ
قدس الله سره در فتوحات شرح ثانیه فار می‌فرماید که نجات و درجات در جمع میان
علم ظاهر و باطن است و مومن می‌باید که از مشارب و اذواق اولیاء حق سبحانه و تعالی بی
جاشنی نباشد که آن ذوق حقیقی سبب بقای ایمانست و حقیقت ایمان بالغیب ذوق
عالم غیبست به سبب فطرت سلیمه و فوق عنایت فمن لم یدرک من ذلک الذوق فلیتمتع بذوق
لشارات انبیا علیهم السلام و اذواق متابعان ایشان از کمال اولیا المنجز به قوت ذوقیه
باطنه که ایمان بالغیب اشارة بدان حقیقت است در نتوان یافت و فهم ظاهر این حقیقت از جنس
فهم آن دو دولت اگرچه هر کسی در فهم این سخنان نوع خیالی بندد اما تحصیل حقیقة آن فهم
موقوف بر مقدمات و شرایط است بیت چون نبیند کی شبی سلیمان را تو چه دانی
زبان مرغان را و بجهت جامعیت این ترجمه در بعضی آیتها از ابحر تفسیر و تاویل مرغان راه رو
بر سبیل نقل در سه کلمه نوشته می‌آید و جز به طریق ترجمانی در لیل آن شروع نمی‌رود بیت
صوفی بشنیده گشته ترجمان بی خبر از گفت خود چون طوطیان گفت را آموخته لیک
مرغ زبان لیک از معنی بی خبر با تلک الحمد که با موزد فنا لا تنقص مکوفنیما

وبا این همه شنودن وگفتن سخنان این طایفه برکات بسیار دارد واگر کسی حریف
مجلس این سرمستان باهوش وبیخود زبان خاموش نتواند شد باری بر کنار از نظاره حال
وتماشای جمال ایشان بهره‌مند باید بود بیت داند که ترا قوت می خوردن نیست
باری بتماشا کری مستان آی از حضرت شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله سره
منقولست که در دعا می فرمودی که الهی کار نتوان بعلت نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظارگان
این قوم که قسمی دیگر را طاقت ندارم بیت گرنه ام مردان ره را همچکس ذکر ایشان کرده
ایم نیز بس گرنه ام ایشان از ایشان گفته ام خوش دلم کین نکته از جان گفته ام گر نیاری
ان شکر جز نام بهرای بیبی بهتر که انکام زهر ای خدا از انکه شرم داری نشان دست گیر
وسوی آن گلشن کشان رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق
فی الآخرین وصل علی حبیبک محمد وعترته وصحبه اجمعین وبعد چون سیاق از تذکر اصول ومقدمات
کز زبان قلم بر ثبت آن وعده داده بود فراغتی دست داد وعطف عنان عزیمت بجانب مقصود
انسب واولی وله الحمد فی الآخرة والاولی وچون سوره فاتحة الکتاب دیباچه خط
منشور خطاب رب الارباب است اگر در باب تفسیر آن واشارت بر بسط بساط اطناب جرات
جاری گردد مکارم اخلاق واکارم آفاق بر قبول عذر معنونت خواهند ساخت بیت
من الکرام قبول العذر مامول با کریمان کارها دشوار نیست والاعتماد علی کرم الکریم
الله تعالی المفضل العظیم فاتحة الکتاب والحمد لله الملک العلام بدانکه علما ربانی قبل از تفسیر
آیات قرآنی بر بیان معانی استعاذه ونکات واشارات آن شروع نموده اند بعد از آن
در تفسیر بسمله وشرح دقایق وحقایق آن خوض نموده واز ابن عباس رضی روایتست که اول ما نزل جبرئیل
القرآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ومفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحیم پس ابتدا
قرآن استعاذه کرده است وکلید خزاین آن بقراءت بسمله اشتغال نموده یکی از اکابر فرموده
که وظیفه ادب وطریقه حرمت اقتضای آن میکند که اول بجاروب استعاذه ساحت
قلب وشارع لسان را از خاشاک وساوس نفس وهواجس شیطان پاک سازند تا جمال
سلطان بسمله بر منظره دل جلوه نمای شود ومماثلت این صورت بر نفی واثبات که کلمه طیبه
لا اله الا الله بر آن اشتمال دارد بر اهل عیان روشنست چه اینجا تا بر صیقل لا انک ماسوا
از آینه سینه زدوده نگردد انوار جمال لا اله الا الله در او منعکس نشود اینجا نیز تا مرآت
دل از غبار زنگ شیطان به صیقل استعاذه تجلیه نیابد صورت زیبای بسمله از او
روشن ننماید بیت صیقلی وار صیقلی می زن تا شود آینه ات روشن آه وجه فی

41

ازاو زدوده شود وانجه باقی دراو نموده شود بنا بر اقتفا آثار ائمه دین واتباع
واطوار اجله متقین افتتاح این ترجمه بمباحث استعاذه مناسب می نماید والتوفیق
من الله الودود الفصل فی الاستعاذه وما یتعلق بها بدان ایدک الله العلیم که فتح ابواب
تلاوت کتاب کریم بمفتاح استعاذه از وساوس شیطان رجیم خواه در وقت ادای نماز
خواه در زمان عرض بیان ان جمله آداب ولوازم استعاذه قبل از قراءت بر قول جمهور امر
استحبابست وبر اختیار جمعی اکابر دین بر سبیل ایجاب ودر تفسیر قرطبی آورده که قول آنست
که استعاذه بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرض بود تنها ولامت بدو اقتدا کرده
ولکن بر سبیل سنت وبهر حال در نماز اگر بیا یا بلند خوانند اخفاء استعاذه شرطست ودر
بیرون نماز سه وجه گفته اند بعضی نظر بر آنکه تا از آیات قرآن از غیر آن بر اخفا حکم می کنند وجمعی
بر ملاحظه آنکه استعاذه شعار قرآنست بر اظهار آن سبب ظهور شعار قرآن خواهد بود به
جهر می فرمایند وطایفه اساس محاکمه افکنده اگر قاری تنها خواند اخفا اولی داشته واگر مجلس
مستمع باشد جهت تنبیه او تا استماع قرآن اهتمام کند جهر را انسب شمرده بر تقدیر آخر استعاذه
وقف مطلق مقرر شده وسطح نظر جهان که آیات قرآن تمیز کند از غیر آن وبه همین سبب جماعه
علما بر ترک اثبات استعاذه در مصاحف واقف است وازجمله چهارده روایت مشهور که
از صحابه کرام وائمه انام در الفاظ استعاذه وارد شده اختیار اکثر از قدما اشتغفور لیست که
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ودر احیاء علوم بر همین نوع منقولست ودلیل
ایشان حدیث معتبر مقبولی است که در آن لفظ السمیع العلیم هست واین حدیث عن قریب
در سلسله ذکر انتظام خواهد یافت ونزد بعضی از اختیار مختار آنست که اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم ان الله هو السمیع العلیم وگویا ان مضمون آیه استعاذه با مضمون کریمه فاستعذ بالله
انه سمیع علیم جمع کرده اند که مختوم آیتین مجتمع بالهوة محققان این طایفه اختصاص
اسمین سمیع علیم بذکر در بیان استعاذه با مناسبت بیان تنبیه است بر آنکه جز خداوند تعالی کسی
شنوا است بر تعوذ وسوسه آمیز شیطان ودانا بغرض ومقصود او از آن یا شنونده نیاز بنده
در وقت استعاذه ودانا بنیت مستعیذ مخلص را همچکس دیگر بنده را از ظلمات قرب شیطان
به عین الحیوة امن وامان نتواند رسانید ولقد سالکی منهجان میل بدین کلمات دارند که اعوذ بالله
العظیم من الشیطان الرجیم واین روایت از سطین سفین وبسیاری از صحابه سید ثقلین صلی الله
علیه وآله وسلم بثبوت رسیده ولفظ عظیم ملایم شای استعاذه ایما می نماید با آنکه بنده ضعیف
جز بحمایت عصمت الهی دفع چنین دشمن قوی میسر نشود ومؤید این نکته است آنکه در تفسیر جامع

از امیر المؤمنین علی علیه السلام یعنی استعاذه برین وجه نقل می‌فرماید که پناه می‌گیرم از شر دیو که
از ایشان قوی‌ترست بخداوندی که از او قوی‌ترست و خواجه قدس الله سره در تفسیر خود آورده که
مختار ائمه قراءت اینست که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بی دخول کلمه دیگر و با اتمام جزوی بدو
ولیه حنفی و متأخران شفعوی برین رفته‌اند و الحق طبع سلیم و ذهن مستقیم بواسطه نظم این کلمات
با لفظ آیه استعاذه که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم موافق افتاده
شهادت صحت بدان میرسانند و از اینست که ارباب تفسیر متعرض تحقیق همین کلمات
شده‌اند و مرویات دیگر را تعرض ننموده و شمه از روایح ریاحین اقوال ایشان که صفحات
گلشن بیان از نفحات آن معطر است جهت تطییب شامات مشتاقان فایحات
استعاذه آورده می‌شود ع وز این نسیم شود تازه هر کرا جانیست اعوذ پناه می‌گیرم
و دنبال می‌خواهم و میگریزم و التجا می‌نمایم بالله بمعبود بحق و بخداوند مطلق که پناه
دل نیازمندان و ملجا ضعیفان و بیکسانست من الشیطان از شر وسوسه دیو فریب
دهنده سرکش یا دور شونده از رحمت الرجیم آن دیوی که رانده شده است از روضه جنات
بمعبود باش بعید و محروم یا رسیده کشته از طبقات آسمان بواسطه شهاب درخشان
یا مهر رانده از ساحت قرب الهی و در رانده بر شیطنت نا... [illegible] یعنی
با رحمان [illegible] رعایت خود نگاه
علماء تفسیر را درین باب وقوع است [illegible] استعاذه مقارن
نزول وحی بوده و در تفسیر کبیر بروایت ضحاک از ابن عباس رض وارد است که جبرئیل امین در
سبق وحی الهی حضرت رسالت پناهی را باستعاذه فرمود بعد از آن تلقین قرائت کرد و الفاظ طیبه
برین وجه است یا محمد استعذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ثم قل بسم الله الرحمن الرحیم
اقرأ باسم ربک الذی خلق و امام واحدی در بیان اسباب نزول گفته که اول چیزی که جبرئیل
با حضرت رسول صلعم گفت این بود که یا محمد استعذ بالله ثم قل بسم الله الرحمن الرحیم و چون در
نقل ثابت می‌شود که امر بتعوذ در مبدأ نزول قرآن بوده قول دوم آن بود که فرمان ربانی در
از وسوسه شیطانی در اثنای نزول آیات قرآنی بوده چنانچه در تیسیر مذکورست که این آیه مشتمل
بر امر باستعاذه بعد از آن نازل شد که الفاء شیطانی در تلاوت بنحوی وقوع یافته بود و بنا بر
صورت این واقعه در مجلس [illegible] توفیق ما [illegible] و جمع بین القولین بدان طریق که تا
[illegible] که اول [illegible] در باب استعاذه نکتها بسیار گفته‌اند و از جمله
نکته از لوازم می‌نماید **نکته اولی** در صفت استعاذه جا بکرد استعاذه مصباح ظهور

مفتاح حصول برکات و سعادات [illegible] راه است بدرقه قافله یقظه و انتباه است
تباشیر صبح هدایت از افق تلقین الهی ظاهر شده تا ظلمت فریب نفس و هوا که لشکر
شیطانند منتفی گردد و لمعه شهاب ثاقب محبت است از آسمان ایمان درخشان گشته تا دیو
را به شعله افراق [illegible] تا حال قاری قرآن را از
[illegible] وسوسه شیطان محفوظ ماند صیقل انوار مکاشفت تا آینه سینه را که
منقلب مصفی ساخته قابل انعکاس انوار کلام گرداند بدرقه راه سلامت است تا سالک منهاج
[illegible] رکین [illegible] شیطانی بدار الامان فوز و فلاح رساند
پاسبان [illegible] تا دزد [illegible] معرفت که عبارت از دولت [illegible] استماع
آن [illegible] ایمان [illegible] تا آن [illegible]
ایشان [illegible] طرف [illegible] شیطان [illegible]
قاریان [illegible] استعاذه منهزم [illegible] وساوس [illegible] تلبیس ابلیس [illegible]
[illegible] متابعت [illegible] منهدم نگردد [illegible] استعاذه در ساحت سینه
[illegible] ملعون ابد و مطعون سرمد [illegible]
[illegible] کواکب [illegible] نجوم [illegible]
و [illegible] مغرب [illegible] **بیت** چون نور رحمت در رسد شیطان
تاب آورد خویشتن [illegible] **دعا** و در حقایق القرآن فرموده که
اعوذ بالله کلمه ایست که رستگاران [illegible] رستگاران [illegible] آن عصمت خواهند
گناهکاران در سایه دولت او پناه یابند [illegible] شفاعت او [illegible] الوهیت [illegible]
[illegible] بواسطه او [illegible] نشینند [illegible] قرب و اختصاص [illegible]
جویند و منهاج العابدین مذکورست که شیطان [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] مقام [illegible] بدتر [illegible] اسفل السافلین [illegible]
پس [illegible] زهاد و عباد [illegible] ایشان در [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] اسباب افساد [illegible]
[illegible] غافل [illegible] یحیی بن معاذ رازی رض فرموده
که ای پسر آدم پیوسته شیطان بر قصد تو مشغولست و تو از او فارغ [illegible]
فراموش کرده **بیت** ازین دشمن [illegible] کین [illegible]
نام کردی [illegible] دشمن کام کردی پس آدمی [illegible] دفع او [illegible]

کردن لازم است و اکابر دین بر دو طریق بر تدبیر دفع او اندیشیده اند اول مجاهده و محاربه
مخالفت و معاصیت او متوجه بودن و این راه بغایت دراز است و سلوک بعد آن بر هیچ معنی
میسر نشود اگر سالک بر یک جنگ زدن غافل گردد شیطان مقصود خود از او حاصل می تواند
کرد طریق دوم که اسهل است و مختار بر کلی از نکابنا و معین می شود استعاذه به الله است چه مجاهده
و محاربه با شیطان منافت از خدمت رحمن پس چون بنده به استعاذه اشتغال نماید و از شر
شیطان پناه بحضرة الله برد ایزد تعالی به محض عنایت و صرف حمایت شر و شیطان از او دور
سازد و از اینجا گفته اند حقیقت استعاذه تسلیم شدن است و کار خود با حق گذاشتن چنانچه حضرت
خلیل الرحمن صلوات الله علیه فرموده اسلمت لرب العالمین و بر حقیقت شیطان سگیست بر
درگاه عزت بر کمین نشسته و هر که متوجه آستانه کبریا می گردد به قصد او مشغولست پس اگر کسی
به محاربه یا بیتار دستنازعت او اشتغال نماید با وجود رنج بسیار فهوستم ربان و فایسکند
اغلب آنست که او ظفر یافته به چنگال فریب و اضلال و انیاب وسوسه و خیال سالک را مجروح
و مغلوب می سازد در این حال هیچ بخداوند سگ متوجه شدن و التماس به صاحب سگ بر دفع
او قادر است پناه بردن مناسب تر می نماید **شعر** استعاذه از آن کنا آموز که سگ ترک
چون کنی قصد بر تک از سگ گذر کردن نتوانی رو بخداوند سگ ترک نیک اندیش خویش را افکنده
خرگاه ... کند از عجز خویش آگاه هم که خدایا برس بفریادم ورنه سگ می کند بنیاد دم
ترک چون ضعف حال او بیند زان تغافل تمام او بیند درد حال خویش پناه دهد و ایمن از
سگ سرکش براه دهد پس طریق استعاذه و استغاثه به حضرت رحمن از پیش مجاهده و محاربه
با شیطان انسب و پناه به درگاه خداوند سبحانه تو انبیا ایمن از شر آن فریبنده دغا باز
و اقرب اللهم یا حفیظ یا قوی یا عفو احرسنا بحمایتک من هذا الکلب العقور **بیت** خدایا دو
کف شیطان نیوفتم زجانی بینا امن که چون هر زجنگ این سگم آزاد گردانی به آزادی دلم را شاد گردانی
نکته ثانیه در فواید استعاذه بدانکه فایده ای از اصحاب اوزیت و از جز بیمانیه
از جمله ابحاث فاتحه مذکور می گردد اول آنکه استعاذه امتثال فرمان حق تعالی است که بنده کار الکار
مامور ساخته و بر هر امری اجری عظیم مترتب خواهد شد و آنکه متبارها لعنه کرده عطای کلمات
قرآن مجید تسبیح واقع شده و در باب استعاذه سبحان دستور بهادر گشته مثلا کلمات مشتمل بر
تسبیح به چهار نوع ذکر می کنند مصدر چون سبحان ربک و ماضی چون سبح لله و مضارع چون یسبح
لله و امر چون سبح اسم ربک هم چنین کلمات منطوی بر استعاذه به وجوه اربعه مذکور است مصدر چون
معاذ الله ماضی چون انی عذت بربی مضارع چون اعوذ بالله امر چون فاستعذ بالله و هر آینه در ضمن

این

این معنی سری کلی خواهد بود **نکته سیم** اگر استعاذه سبب معرفت اوست که واجب است و نتیجه این نکته آنکه
استعاذه اقرار است از بنده بعجز نفس انسانی و اعتراف به قدرت کامله ربانی و متیقن شده که
خود هیچ کار نمی تواند ساخت و از حق سبحانه و تعالی در هیچ حال مستغنی نمی تواند بود پس تسخیر خود
به عجز و انکسار موسوم داشته و خود را به افتقار و احتیاج موصوف ساختن نوعی از
معرفت اینجا یعنی از اسرار من عرف نفسه فقد عرف ربه ظهور یابد و جمال استغنا و احتیاج
احتیاج ممکن از ورای نقاب والله الغنی و انتم الفقراء جلوه نماید **بیت** تا نمانت ناکه سلطان
حسن خود نکنی رام از دنیا نوع از مسکینی **نکته چهارم** انتسابست به احباب جمعه اکثر دوستان خود
از اکابر انبیا چون نوح و ابراهیم و موسی و حضرت مصطفی صلعم استعاذه فرموده اند چنانچه کتاب
کریم از آن خبر می دهد پس به تقدیم این عمل دلیل محبت ایشان خواهد بود و بی شبهه تشبه نمودن
بدین زمره بزرگوار بواسطه انتظام است در سلک احوال ایشان که من تشبه بقوم فهو منهم و لعله تشبه
نفیه مجالست معنوی که سبب جذب می باشد بنا شود **بیت** هر چه با خود می کشی آن جنس تست و لا
هم می کشد با خود درست جزء ها را نبیند مساوی کلست بلبل از عشق با نبی با گلست و استعاذه انبیا
و اولیا با آنکه محکم الاعتقاد شیطانرا بر ایشان دست نیست جهت کسر نفس و اعلاء کلمة الله و تعظیم
الهی و تعلیم دیگران خواهد بود والله اعلم چهارم اگر استعاذه دعائیست به اجابت مقرون
... آن وجه که استعاذه از دعوة مستجابست و این دعا هر گاه که از روی ضراعت ...
اتفاقا افتد کرم الهی اقتضای قبول آن دارد چنانچه استعاذه مادر مریم که گفت انی اعیذها بک
قبول مقرون افتاد که فتقبلها ربها ... بمنزله این که بنده بر دعائی که بی شبهه محل
اجابت دارد باشتغال نماید به مفتاح تضرع و ابتهال مشکلات ابواب مقاصد برو در ...
بگشاید پنجم استعاذه سبب ایمن شدن است از آفتها چه تکرار معنی او پناه گرفتن است بحق و
این عمل از غایت خشوع و نهایت خضوع می باشد و بحسب واقع اگر مخلوقی ملجا سازد و
پناه بیکی از ارباب جاه برد آن کس از روی حمیت او را بحمایت گرفته ضایع نخواهد گذاشت و حسب
المقدور ... جانبش نموده طریقه دفع مکاره از او و ایصال منافع بدو مرعی خواهد داشت
و حراست و محافظت او از دشمن بر تقصیر خود روا نخواهد بود پس چون بنده از روی نیاز
التجا به درگاه بی نیاز آورده ... بموقف عرض رساند و زبان اقتضا
و التماس ... صدق عقیده مسرور حال ... نماید که **بیت** جز آستان توام
در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست غالب آنست که حضرة اکرم الاکرمین
او را به ظل ظلیل عنایت در آورده در امان آباد عافیت جای خواهد داد و از مخافات امان محفوظ

وبه کرامات اولیا محظوظ و محفوظ ساخت بیت محالست اگر سر برین در نهی که باز آید
دست حاجت تهی نکتهٔ ثالثه در خصوصیت امر باستعاذه از شیطان و آنرا سبب
ظاهر تقریر کرده اند اول آنکه حضرت عزت جل ذکره دوستانرا از دشمنی شیطان ظاهر تنبیه فرموده ای
داشته که ان الشیطان لکم عدو مبین و بدشمن داشتن او امر فرموده فاتخذوه عدوا لاجرم امر استعاذت
توانند بود که از دام هواجس و مکاید وساوس او محترز سلسله تعزیز مرتبه تحویل احتراز نموده سبب ثانی
مخالفتش آنکه مقدمه نتایج دین داری بالطبیعت طلوع انوار یقین که باقی شاید و مخفی نماند
کر اظهار معاونت بطریق استعاذه امر هست در نهایت وضوح و بیان بخاصیت تعزیز پذیرفته
و با آنکه علامت دشمنی شیطان از آن مفهوم می شود نشانه دوستی بحق نیز هست چه محققان
استعاذه را علامت محبت گفته اند و دلیل تحرز و متعبد داشته استعمال آن موجب مادت
... الامور الا انقوه نتایج جهد کرد ابر فعل ناشایسته و قولی ناپایسته معیوب بیان نجمه
بولایت فیت از آن بسمعا ذالله و بعوذ بالله و ماشد آن متمسک می جویند پس اینجا استعینه
که با شیطان از کل استعاذه از خود دوری سازد و بدین عمل که لعنه حق الی الله تعلق یکی از اخلاق
الهی ثابت میکند و بواسطه تنفر از دشمن رتبه تقرب بدوست می یابد سبب سوم آنکه سینه آستانه
دلست و دل منظر نظر رحمت بلکه دار الملک حضرت ربوبیت که قلوب احبائی و لم ملکی و شیطان
بحکم یوسوس فی صدور الناس آن آستانه را بخس و خاشاک وساوس ملوث می سازد هر
آینه هر گاه کر بنده خواهد که سلطان معرفت در تختگاه دل نزول اجلال فرماید آستانه دل را
پاک ساختن لازم خواهد بود چه جلوهٔ جمال سلطانی منظرهٔ و حمایی باید نه مزبلهٔ شیطانی
بیت دل یکی منظریست ربانی خانهٔ دیو را چه دل خوانی و چه هنجار وی باستعاذه ار شیطان
خالی جرم دل از لوث وسوسه پاکیزه نکرده بی مدد واعانت ربانی قادر و دولت مکالمه سلطانی
از حاشیهٔ بساط قرب که محل مشاهده است مستغنی نشود بیت خصم از این نوع شر ایشه کر اورا قرب
جز به آب کرم دوست بنا بد منکر سبب سوم آنکه شیطان راه زن است که در کمین سالکان
طریق عبادت نشسته تا بر وقت فرصت بالجود خیالات مجهوم عقبه اجر از متاع طاعت
باید در یابد و بها نکند تا بار امانت و حملها الانسان به منزل قیامت رسد و به پرایهٔ
یغوینهم الطریق بی موافقت قابیه حمایت حقانی این راه خطرناک بپایان نتوان برد پس استعاذه طلب
بدرقه است از ولی التوفیق تا بمعاونت این رفیق از کمین گاه خطرات شیطان بدار الامان
نجات تواند رسید بیت کر نیست حفظ تو بزاد رسی با نیست نیز لنگر چکش و حرزیا کشتات
بیت راهیست پر از خطره عشق انجا هر و نشان جا لا اکر بی بدرقه عنایت تو نتوان شد از این ره

خطرات اله سبب چهارم آنکه شیطان راه داریست که بال تعالی فانك من المنظرین از
رهروان این راه باج لاغوینهم اجمعین می ستاند تا کسی منشور حمایت ان عبادی لیس
لك علیهم سلطان بدست نیاورد از آفت این طریق بر مخافت سالم نمیتوان گذشت پس استعاذه
آن توقیع نجات کسی است که تلبیس ابلیس از راه بردارد تا سالک ایمن و مطمئن بحصن عنایت ازلی
متحصن تواند شد بیت هر کرا بر دل از راه بیم راکت چون زده بر مه ریجه باکت در عصمت الحفیظ
حصاریست شیطان رجیم کیست بارک سبب پنجم آنکه سالکان منهج ایمان از حضرت رب العالمین قدس
مهربان که الله ولی الذین امنوا الطیف لم یحرم ایشانرا از دشمنیت از عید ها نهان انه یریکم هو وقبیله
من حیث لا ترونهم و دشمن مخفی را دفع بایست ساخت تا خصمت دوست توان پرداخت و تجهیز
باید دانست که دفع دشمن نهانی جز بنصرت و عون یزدانی میسر نیست بیت دشمن ظاهر بود
دفع تیان کردن حذر لیک ایمن بودن از خصم نهانی مشکلست پس استعاذه بپناه بردن است
بر دوست غالب از شر دشمن غایب سبب ششم آنکه ذکر شیطان بحقیقت او تذکیر و تذکر زنهار
آدم را از قصهٔ ابوالبشر و حاصلش آنکه با آدم و حوا بر نکتهٔ وهوا داری قسم یاد کرده بود که
قاسمهما انی لکما لمن الناصحین و هر گمراه ساختن ایشان و از راه انداختن ایشان سوگند خورد
فبعزتك لاغوینهم اجمعین پس آدمی باید که درین محل این صورت استذکار کرده در کار انجامی باید
و دوست داری سوگند یاد کرده بود در اخراج ایشان نخست از بهشت بجای آورد اینجا کار اغوا
و اضلال را بر قسم مؤکد کرد دانسته بیلست که چها خواهد کرد مثنوی آن عدو که دید زیان کی کشید
سوی زبانش نعلین کشید چنین جا پند گرفت اند زیرا تا نیز کشتی بر نکنش نیرو اینچنین
کرد است با آن پهلوان تا چه خواهد کرد با این دیگران بعد از آن خیز پناه مستوفی میدان تکرار این حالت
متوقف نه بناه حمایت ذو الجلال که زیر لوائش کش کند حیله و مکر او را انجا بهر نوع روشن استعاذه تمام
تا در امان آن با رعایت اقامت توان کرد چه از خم نمر به سوی پریشان کرده ام نه حمزم اکنون که جز
پشت و پناهی دانم نکتهٔ رابعه در اختصاص استعاذه بوقت قرائة و آنرا چهار معنی گفته اند وجه
پوشیده نماند که قرآن مناجات و مباحثات و مناجات بحضرت حق چون صاحب سعادت
مساعدت توفیق دولت قرائت دست داده بوعد و وعید و ثواب و عقاب بیم و امید
آن تفکر نماید هر آینه رغبت او بطاعات زیاده شده و هیبت او از محرمات بیفزاید و جمال کلام
و غوامض قرآنی از غایت رغبت بر عینه بصیرت تجربه کشاید و او را بر رسوخ بر متابعت قرآن
قویم که صراط مستقیم عبارت از آنست دلالت نماید همواره داعیه شیطان آنست که سالکان
راه دین را از انتباع هدایت بر بادیه ضلالت و غوایت کشد که لاقعدن لهم صراطك المستقیم

وچون قاری برکت تلاوت کلام باری بجادهٔ استقامت راسخ می ماند بی شک مساعی شیطان
در انکار و اغوا لذت قرآن منع کند بیشتر است و حقاع و فریش در وقت توجه و عزیمت بصوب
قرات زیاده از اوقات دیگر پس بالضروره عازم تلاوت در این حال با استعاذه محتاجتر است تا نار
شرور او بر رشحهٔ نفوذ که از منبع فیض ربانی مترشحست منطفی گردد وجه دوم آنکه شیطان
پیش از آنکه چنین حالش بداغ لعنت اتسام یابد درجهٔ قرب و رتبهٔ مکالمت بالحضرة عزت داشته
و حالا از آن دولت محروم و به صفت دوری و مهجوری موسوم است و قاری را بر یمن تلاوت
قراءة قرآن مرتبهٔ تقرب بحق و منقبت تکلم بآنحضرة دست می دهد و بشرف منقبت اهل القرآن
هم اهل الله و خاصته فایز و مستعد می گردد لهذا آتش پیری شیطان که منبع حسد و طغیان است
باشتعال الحال متوجه بقراءة بیشتر خواهد بود و دفع آن اغلب بمدد استعاذه میسر خواهد
گشت وجه سوم در تفسیر بصائر آورده که ابتدا بدین کلمه در وقت قراءة بجهت آنست تا بنده
از خود و حول و قوة تبرا کند و بحق سبحانه التجا نموده باشد که در خواندن قرآن که عنوان نامهٔ نیکوئیهاست
از دیو و کید او ایمن تواند بود و جز بفضل و رحمت او آن را دفع نمی تواند کرد پس بیان اعتبار گرفته
دیگر کارها را بدان قیاس کند و در هیچ وقت در هیچ کار برای این دشمن نابکار اعتماد ننماید و هم
قدم بیرون ننهد و سستی چشم ندارد بیت مجو محبت تازه ز دشمنان کهن که شاخ بید گل یاسمن نیارد بار
وجه چهارم در مفاتیح الغیب آورده که قاری بسبب قراءة اجری جزیل و ثوابی جمیل حاصلست
و امکان دارد که بسبب حصول این نعمت عظمی و وصول بدین موهبت کبری خاطر عجبی در میان
نهد که ناگاه آنچه گلشن ثوابش بسموم خزان بطلان العجز پژمرده گردد و شیطان حیله گر که
بفریب اصحاب الیمین بنشسته کمین یکی از مسلکات اوست او را در دام بلا افکند پس حکم شد که پیش از خواندن
قرآن استعاذه نماید تا شیطان مندفع گشته نتواند که قاری را بر قبیح عجب مبتلا سازد و دوزخ
را از روی حسد عبا مثنوی اگر را تو شیطان از هیچ شعبه در فریبی نام مردان زیاده از عجب نیست
جز آن مرجوم نا جرم بتجربه معلوم کرده که نیم شراره ز آتش عجب بهر چیزی هزار خرمن طاعت را بیک
لحظه می سوزد و نابود می سازد خانه چندین هزار ساله طاعت و عبادت او در یک ساعت عجب و
پندار شد و از اینجا گفته اند معصیتی که ترا بعذر آرد به از طاعتی که ترا عجب آرد مثنوی علی بدرز
پندار کار اینست لذت بجان تو بی نور دل از لذت او پیش بر خوش نقد تا ز نفع از عجب بر روی
نود تکمله در تتمهٔ مباحث استعاذه و آن نهاده در صورة هشت مسئله و جواب الآن مذکور میگردد
مسئله اول در تفسیر نیشابوری آورده که حق تعالی بنده را باستعاذه امر فرمود و بلفظ اعوذ اخبار
کند به پناه گرفتن و این حال از دایرهٔ امتثال امر خارجست بایستی که گفتی اعذنی یعنی مرا پناه ده تا ابرام الکر

کار کرده باشد در جواب میگوید که اگر لفظ این کلمه خبر است اما بمعنی او دعاست جنانچه استغفر الله
ای اغفرلی و صعاب بلفظ خبر واقع می شود از برای فایدهٔ چند که در علم معانی بیان کرده اند یکی آنکه
تفال بوقوع است می شاید که مراد اینجا تفال باشد یعنی گویا که من استعاذه کرده ام و حق تعالی
اجابت فرموده و مرا در پناه آورده حضرتی بعهد که حالا در پناه ایمن آمده و التجا بحماء عنایت
می شاید که جهة امتثال ادب رعایت نموده باشد زیرا که صیغهٔ امر بجنابی عز و علا برخی از بنا بحضرت ملوک شاید در وقت عرض حاجت
بلسان الخود میگوید یا خدا مرا در پناه نگاه کند ساعتی تا سخن خود بر موقف عرض رسانم و نیکو
نگاه کن اگرچه مقصد او از این کلام دعا و شفاعت اینجا نیز به مقتضای جهت خبر یادان موقع
انشا ایراد میکنند از روی ادب که ممکن خود را در توقف می داد بیت من که یوم که دل شود
برای کن مکن خوش را بر بهای مسئله دوم حق سبحانه گفت استعاذه کنید به ملایکه با آنکه دو ترتیب
یکی از ملایکه کافیست در دفع شیطان و از ایشان جمعی از برای محافظت احوال و طاعة جمعه گماشته
بانند می باشند پس بایستی که استعاذه بدیشان نمودی و در خود را بدیشان سپردی که شیطان ایذا نکردی
و در جواب گفته اند حق تعالی مهربان تر است از ملایکه بر بنده که نخواست که کار ایشان با
دیگری حواله کند گویا این ندا به گوش هوش هر یک از منتظران مرحلهٔ عنایت می رساند که ای
بنده تو دوست منی و شیطان دشمن من و من نمی خواهم که کسی در میان دوست و دشمن من دخل
کند و همانا که من قادرم که شر دشمن خود را از دوست خود کفایت کنم پس استعاذه بمن کنید
که اگر دشمن شیطان رجیمست دوست رحمن رحیمست ع چه غم ز طعنهٔ دشمن چو دوست با ما
ماست مسئله سوم حکمت در تخصیص استعاذه به اسم الله از جملهٔ اسامی چراست که اسم
قادر و حقیقی و مستعان و مغیث و امثال آن در نظام بهمان وفق تر می نماید جواب آنست که این اسم
ابلغ است در زجر شیطان از سایر اسما و صفات جهة آنکه الله آن را گویند که مستحق عبادت
باشد و استحقاق عبادت ثابت نیست الا کسی را که قادر و عالم و حکیم بود و این سه صفت
باهم مجتمع باید تا کمال زجر حاصل آید و توضیح این سخن آنست که قدرت مجرد کافی نیست در
زجر برای آنکه مثلا شخصی به دزدی قصد مال سلطان میکند با آنکه قدرت وی بر قتل
و قطع ید می یابد و نمیترسد زیرا که آن قدرت با علم نیست یعنی آن سلطان نمیداند که آن سرقة از که واقع شده
اینجرات می نماید و اگر دانستی که سیاست تعلم کشیدن می تواند باشد این صورت دیدی را
علم و قدرت هر دو جمع شوند بی حکمت هم زاجر نیست جنانچه شاید که صاحب قدرت با آنکه سارق را
تعرض نرساند و منع از منکر نکند اما حکمت که مانع است از قبایح چون با آن دو صفت دیگر انضمام
یابد زجری کامل بوجود آید پس استعاذه به اسم الله که متضمن معنی قدرت و علم و حکمت در زجر

شیطان لقب باشد و دیگر بزرگان گفته‌اند که میان خلق و اسمای الهی مناسبات عجیب است
و هر یک از مخلوقات در ظل اسمی و صفتی دیگر تربیت می‌یابند و هر یکی را شرفی و صفتی و مقصدی
و مطلبی خاص است و بواسطه غلبه حالی از احوال بر او با آن اسم که مقتضی آن حالت مناسب
تا اسعاد پیر هر مستعیذ را از استعاذه به اسمی دیگر می‌بایست کرد تا به فیض مخصوص خود رسد
و این صورت خالی از تعذری نمی‌بود و چون اسم الله جامع است مر جمیع معانی اسما و صفات
را چنانچه شرح شمه‌ای از جامعیت آن در تفسیر بسمله محاط تذکر خواهد شد لاجرم استعاذه بدین اسم
مقرر شد تا مستعیذ طالب را هر مطلب که باشد از آن اسم که هر آینه بر مقصد او مشتمل خواهد
بود مقصودش محصل گردد هیچکس از مغترفان بحر بی پایان بی نصیب نماند ع هیچ خالی
از این در نرود بی مقصود **مسئله پنجم** ایزد تعالی ابلیس را در قرآن به هفتاد اسم و صفت
قبیح یاد کرده چون غرور و عدو و وسواس و خناس و غیر آن سبب اختیار کردن لفظ شیطان
چیست جواب گویند که این اسم اقبح اسامی است جهة آنکه او را از شطون گرفته‌اند که بمعنی بعد است
پس معنی شیطان آن بود که دور از رحمت الهی و بعید از درگاه حضرة قربت مجمع هر مند [illegible]
بیت چو گفتم که دورم زخاک در تست همه به تنها جهان گفته شد و بعضی گفته‌اند که از شیط
گرفته‌اند و معنی آن تمرد و طغیان و خبث است [illegible] شیطاننا [illegible] و عرب اسب سرکش را
شیطان گویند [illegible] در صفت شیطنت و آن بدترین صفتهاست و از اینجا معلوم می
شود که حکمت در ایراد این اسم تنبیه عباد است که از آنچه موجب بعد و حرمان باشد احتراز نمایند و از کبر و
سرکشی و طغیان مجتنب باشند تا مطلقا از صفت شیطنت پاک شده ایشان مستحق قرب مکان
آید و آنکه اختصار بر یک اسم نکرده و ذکر رجیم را ردیف آن ساخته برای آنست تا موجب تنبیه شود
که این بنده ابلیس هزار هزار سال خدمت کرده به یک نافرمانی رانده درگاه شد به حذر باش و بترس از
کار مکن که اگر لحظه‌ای با او رسانی ترا نیز مثل خود سازد ع که خرمن سوخته همه را از مثل
خود خواهد **مسئله هفتم** [illegible] حق سبحانه از غایت [illegible] الشیطان که پنجاه و شش نوع
الله در قرآن مذکور است چون [illegible] و [illegible] و فسق و [illegible]
و امثال آن هیچ کدام را ذکر نکرد [illegible] در تفسیر [illegible] جواب چنین [illegible] که جهت آن
تا استعاذه شامل همه باشد [illegible] جامع وجوه [illegible]
[illegible]
باشد **مسئله ششم** استعاذه از شیطان ظاهرا [illegible]
خالی از خللی نیست [illegible] جواب گفته‌اند که استعاذه [illegible]

بادوست

بادوست بخوف از دشمن جهت آنکه دور کرده حق را از خود دور می‌کند و التجا او را می‌رساند از
دشمن بر اثر نمودن نشانه قربات از غیر دوست به دوست و پناه بردن از غیر حق در طریق
موجب کمالات نه سبب نقصان و در این معنی هم گفته‌اند **مسئله هشتم** در اخبار آمده که شیطان
از قاری قرآن می‌گریزد پس در وقت قرائه استعاذه از وی چرا باید کرد جواب آمده که محققان
این حدیث را تاویل کرده‌اند و گفته‌اند فرار شیطان از قاری به وقتی که به علم خود عمل کند و قرآن
نماز و به فضیلت خوانده و هر قاری این صفت ندارد پس از استعاذه چاره نباشد و گفته‌اند که
شیطانی که می‌گریزد آثار تزغات وی باقیست چه بواسطه اغوای او بنا بر اکثر مردمان به شوایب
کذب و غیبت و نمیمه و امثال آن آلوده شده و در سینهای ایشان تخم حرص و طمع و هوا و هوس و
غرض کشته پس امر به تعوذ جهت طهارة زبان و سینهاست از آنها که چون زبان پاک
کلام پاک خوانده شود و معنی سخن پاکیزه را در سینه صافی جای دهد **بیت** تا نشوی از عیب پاک
به هو نیابند سخنهای پاک **نکته سادسه** در ایراد بعضی از کلمات محققان و لطایف ایشان که در
باب استعاذه گفته‌اند و شش اشاره کافی است **اشارة اولی** استعاذه پناه گرفتن است و پناه گرفتن
حاصل باشد و زبان ادای این سخن ترجمان دل با هیچ قول زبان بی حضور دل صدا
باشد و بس و شیطان به مجرد قول زبان دور نشود مگر از تو باطن و صفای دل و شعاع معرفت
منهزم گردد چنانچه در منهاج العابدین آورده که ابو سعید خراز ابلیس را در واقعه دید که
با عصایی سیاه و حالی تباه سرنگون جلوه می رفت دهشتی از قباحت هیأت و زشتی صورت لعین
در ابو سعید افتاد و از دیدار مبارک او و نقابان از قبح دیدارش وحشتی و خوفی پیدا و عصای که
عصا برداشته به قصد راندن و دور کردن او متوجه شد ابلیس گفت ای ابو سعید این قدر
ندانسته که من از عصا نترسم و از هیچ سلاحی باک ندارم گفت ای ملعون پس از چه می‌ترسی
شیطان گفت از دل عارف و پرتو عرفان او می‌ترسم که گاه که شهاب ثاقب معرفت از آسمان دل
کاملی درخشان گردد با شعشعه آن تاب نیاورم و هیچ چاره‌ای به جز استیلا یافته
گریزان گردم و حضرة مولوی قدس الله سره از این معنی خبر می‌دهد **بیت** شهریار شهر بندیلا
شاه را آوره ماند نه شناگاه را چون تو نزدیک ولی الله شوی آن زبان صد کز بوی کوته شوی
اشارة دوم حقیقت استعاذه بی ترک لذات و شهوات و ارتکاب انواع مجاهدات به کمال روی
ننماید و تا استعاذه قولی با فعلی جمع کرده نشود با تمامی جوارح و ارکان بر وفق زبان استعاذه
نکند هیچ نتیجه‌ای بر آن مترتب نشود **بیت** تا از هر بد صفات کوته نیست لیک اعوذ گفت اعوذی
نیست بلکه آن چیزی صاحب قرآن نیست الا اعوذ بالشیطان گاه گوییم اعوذ و گه لاحول

لیک مغلت نبود مکذب قول سوی خویشت دو اسپ می راند بر زبانت اعوذ می خواند نظر بحال
کردند بیکانه کشته همراه صاحب خلد می کند هیجان و غفلت و تغییر در بد نکوبه کوکه دل بکیر
تا نفس وسوسه نفس که نتیجه وسوسه شیطانست بحکم اعدی عدوک نفسک قوی تر و
صعب تر از آن اللعج سینه بر آب حشیش محو نکرد دفع مستعیذ را از خطرات شیطانی امّا
کامل حاصل نخواهد شد جهم جا نجز از شرارهٔ شیطان استعاذه لازم سیار نیز بجهة دفع
نفس نیز پناه بحق برد از الوارهٔ می شمار نخ حضرت رسالت صلعم در اکثر خطبها فرموده
اعوذ بالله من شرور انفسنا و از فحوای کلام اکمل انام مفهوم می شود که نفس با شیطان اتحادی
هست و به مدد هم علم ضلالت بر افراخته و به معاونت یکدیگر فرزندان آدم را دیبا و بجفا
و هاویهٔ هوا سرگردان ساخته بیت نفس و شیطان هر دو یک تن بوده اند در دو صورة
خویش را بنموده اند یکی فرشتان و دیار اظلم صورة را سیار بر بسته و یکی در ملکت جبروته
سپهر حکومت نشسته نفس اندر و در ره کار شیطانست و هوادار او و شیطان از بهر کار فرمایی
نفس است و مدد کار او و بواسطهٔ اتفاق این دو دشمان از فرمان معاملات آدمی در معرض خلل است
و عمل کم طغیان بیت گر نه نفس اندر درون راهت زدی ره زنان را بر تو دست کی بدی دشمن اندر
خانه و غافل ازین بر سر کار است می خانه به کینا بچاره فرزند آدمی بدو دست مکر و کید این دو زن
و ایمن آرا باز این می رساند بیت نفس از درون در بود پیوسته زجدیم از مکر این هر دو حیله
جون دام مکر الله ظاهر بآداب شریعت آراسته باشد و بنیاد باطن از صحبتهای نفسانیات پیراسته
شود تا از غایلهٔ این دو دیو محفوظ روز نه بیت کان پرند صد هزار عابد بد زیرا و عین تو به صد هزار
زاهد بشکست این توان بود اشارهٔ سیم مستعیذ باید عارف باشد یا عارف استعاذه حول آنست
کاز وسوسهٔ شیطان پناه بحضرت الله برد و استعاذه عرفا الکمل الحال شیطان پناه بحق جویند یعنی
از صفت محجب که موجب طعن و لعن شیطان شد اعنی الا نایج قرب و عزت به حضیض بعد و بعد
افکند بحق تعالی تا بد و اپنجا کند بحضرة ذو الجلال از خیال پندار کمال و غفلت حسن جمال که نتیجه
انانیت است و انا نیت سبب اتصاف به صفات شیطنت مشوب حق تعالی گفت با موسی
کا فعل ابلیس در بر حبی با زجوب جدید ابلیس موسی را به کشته ابلیس و موسی در خطبه گفت دائم
یا داماد این یک سخن من سکونا تو کر دیگر محبوبان اشارهٔ ششم متوفی نزد محققان اعتراض ارشاد
خلق و تطهیر دل الهم جبایع با شدا الاستغراق در بحر شهود حق و شیطان نیز میتوانید بحیات او بیعت
کار تصیق سورة منتهی به فضای صحرا معنی نهاده اند به شقوق جمالوا زظهورات مختلفه و تغیا
شود و هر کر بواسطهٔ تجلیات منکره بر لوح ما ببیند جلوه کر آید و مشغول ساخته تا آن شاهد

٤٧ نور وحدت کردن نظر نوعش ز دلان ماحی نقش ولون کثرات چه هوس است غافل ماند اند
و تا حجم این دیو دیف بیستر استعاذه حقیقت که قطع نظر از شهود ما سوی است در نظر نکردند
جمال وحدت صرف روی نخواهد نمود بیت دیدهٔ دیو را ببند و ببین که همه اوست هر چه
هست یقین اشارهٔ پنجم سالک هر گاه که به مقام تجلی افعال رسد و این نکته مشهود وی
گردد که هیچ فعل در نیسمهٔ مظاهر ظاهر نمی شود الا از فاعل حقیقی والله خلقکم و ما تعملون
استعاذه وی در این مرتبه از افعالی بود که آثار تجلیات جلالیت چون عقاب و انتقام به
افعالی که نتایج تجلیات جمالی اند چون عفو و اکرام و هر گاه که به رتبه شهود تجلیات صفاتی رسید
و بر او روشن گردد که هیچ صفت کمال ثابت نیست مکوجی سبحانه را و نیست آنها بر اعراف را ولایت
استعاذه وی از صفات قهریه باشد چون غضب و سخط به صفات لطفیه چون رضا و رحمت و از
مقتضیات اسم المضل که ابلیس و اشیاع او مظاهر آثار آنند پناه برد به اسم الهادی که انبیا و تبعا
ایشان مطارح انوار آنند و با هر وقت بر رتبه منزهه گردد که لمعات تجلیات ذاتی بر وی افکند
نشان کل شی هالک الا وجهه یقین وی شود استعاذه هم از ذات بذات خواهد بود و به قرب فرایض که
قال الله علی لسان عبده ظهور استعاذه در مظهر مستعیذ از او خواهد بود ع هم خود شفاعت
کوید و هم خود بلی کند و حضرت خاتم الانبیا صلعم به استعاذه ببین هر سه مرتبه اشاره فرموده
در وقت تجلی انوار توحید افعال اعوذ بمعفوك من عقابك و در زمان طلوع اشعهٔ توحید
صفات اعوذ برضاك من سخطك و به هنگام ظهور ذات مطلقت اعوذ بك منك ولمعه
این نکته شنم جز در زمان وحدت نشان آنحضرة در خشان نشده هر چه مستعیذان
اعاظم ابنیا استعاذه از انجا کرده اند که ایشان بوده اند حضرت ختم منقبت اعوذ از انجا گفته که
ما او بوده هم می گفتند پناه بتو از تفرقه و آن صاحب همت دیده همت از تفرقه و بسته وی گفت
پناه بتو هم از تو به برکت متابعت که صحیح نسبت است بعضی را از انجا دایم لمت را لمعه
حالت دست می دهد و این کمینه توفیق در خدمت حضرت قدوة العرفا شیخ قطب الدین محمد
البوشنجی نفع الله بروحه نشسته بود ناگاه ایشان توجه بتلاوت قرآن فرموده اعوذ بالله گفته
بر مخایل سحاب وحدت بر آن حضرة درخشید نکرفت و آتش شیفتگی در متاع عقل و هوش
افکند بیت برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دلافکار چه کرد
بعد از مدتی که به مقام صحف باز آمدند این بیت بر زبان ایشان جاری بود که بیت گفتم
اعوذ و غیر تو نقش خاطر نشود دیدم که هم ز تو تو بتو می آورم پناه رزقنا الله فهم کلام المحققین
و اعاذنا من شر شیاطین الانس والجن اجمعین و بعد ما که برکت استعاذه از شر شیطان

بجهت استینی حاصل شد و تفرقه وسواس بیرون رفت حاصلش بر طرف رفته خاطر را جمعیتی روی نمود
وقت آن رسید که آفتاب عالمتاب بسمله با اشعهٔ معانی از مطلع بیان طالع کردد
بیت چون نعره و بحیم رفتی ره بسمل نفس کن به بسمله ایمن از دیو و فارغ از شیطان
قربت خواه طلب به بیت قربان المقول فی البسمله تاج کلامت و کلام قدیم بسم الله الرحمن الرحیم
محققان کفته اند که تقدیم استعاذه بر وقت قرائت از ملاحظه نفس و مشاهده
خلق که محل القای شیطان ایشانند و تسمیه استعانت بجهت حق سبحانه و التجای
او بر حفظ معانی و فهم اسرار قرآنی و رعایت حقوق آلهی از اوامر و نواهی بر استعانت تالیه
استعاذه داشتن مناسب می افتد و در بعضی تفاسیر چون کشاف و کشف البیان و وسیط
و معالم التنزیل و طوالع التنویر و مدارک و فواید و بحر الحقایق و کشف الحقایق و موجز الفتح
تفسیر تسمیه را بعد از شروع در فاتحه آورده اند و در بعضی دیکر چون تفسیر کبیر و کشف الاسرار
و تیسیر نسفی و زاد المسیر و تفسیر امام ابو اللیث و تاویلات علم الهدی و حقایق و عیون المعانی
و بصایر و ینابیع مثلا نخوض در فاتحه ذکر کرده اند و حضرت خواجه قدس سره در تفسیر خود
طریق ثانی مرعی داشته و درین ترجمه متابعت ایشان نموده و دو سه کلمه در باب تسمیه
مذکور خواهد شد بدانکه مذهب بعضی قرا بعد از استعاذه تسمیه است در خارج صلوة
خواه افتتاح از اول سوره کرده باشند سوای سورهٔ براة و خواه از اوساط آن پس اکر قاری
تسمیه را از سوره می داند افتتاح بدان در اوایل بجهت ثبوت است و در اواسط برای تبرک و اکر
از سوره نمیداند در هر مجموع بجهت تبرک تلاوت می نماید و بر هر تقدیر تسمیه را تابع قرائت
می داند در جهر و اخفا و نقل جمعی آنست که اکر افتتاح از غیر اوایل سور کند قاری مخیر است
میان ترک و اثبات و جهر و اخفا و در حالت وصل بین السورتین ابو جعفر و ابن کثیر و عاصم و کسائی
و قالون مثبت تسمیه اند و باقی ائمهٔ قرا تارک آن و جمهور ترک بسمله میان سورهٔ انفال و توبه وقفا
و وصلا متفق اند بجهت آنکه بسمله به قلم وحی در اول توبه مکتوب نشده و کویند سبب آنست که بسمله
متضمن معنی لطف و امانست و در مبدا سورهٔ مذکوره لفظ برائة بر رفع امان دلالت دارد
متضمن ثبوت امان با رفع آن در یک محل اجتماع نمی پذیرد و بعد از آنکه آیة السیف درین سوره نازل
شده و ظهور صفت بطش و قهر کرد با تجلی آیة السیف که حاوی آنست با وجود سمت لطف و
رحمت که مضمون بسمله منطوی بر آنست در یکجا از غایت تناسب بیرون می نماید و امام شاطبی
رح درین معنی فرموده شعر ومهما تصلها او بدأت برائة لتنزیلها بالسیف لست
مبسملا و فقها در تسمیه اختلاف کرده اند شافعی و اتباع بر آنند که بسمله آیتیست از فاتحه

فانا و از اول هر سورهٔ از این جهت در صلوة جهر به جهر میخوانند و حجت ایشان آنکه ما بین الدفتین کلام الله است
و جمهور متفق اند بر اثبات تسمیه در مصاحف با وجود وصیت سلف و صحابه رض ایشان در تجرید
قرآن از نقطه تا حدی که لفظ آمین را با وجود آنکه در عقب قرائت فاتحه کفتن آن سنت است مطلقا
48 بجهت احتراز از نوشتن آن در مصحف منع میکنند و از کسی منع کتابت بسمله روی نیست بلکه در
مصحف امام مکتوب بوده و احادیث بسیار نیز بر بودن بسمله از فاتحه و باقی سور منقولست
از جمله آنکه امام ابو مطیع بلخی در کتاب فضایل القرآن از ابو هریره نقل میکند که حضرت رسالت
پناه صلعم فرموده بسم الله الرحمن الرحیم من ام القرآن و هی ام الکتاب و هی سبع المثانی و ابن
عباس رض فرموده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم را ترک کند صد و چهارده آیه از کلام الله را ترک
کرده باشد و بعضی بر آنند که بسم الله آیتیست از فاتحه و بس و در سایر سور بجهت فصلست و ابن
المسیب و تابعان او بر این قول اند و دلیل ایشان حدیثیست مشهور و است که اکثر از اکابر محدثان بر صحت
آن متفق اند و در تفسیر ابو الفتوح از ابی حدیثی آورده که فاتحة الکتاب سبع آیات اولهن بسم الله
الرحمن الرحیم و قفال از این حدیث فهم کرده اند که بسم الله آیتیست از فاتحه و در باقی
سور چون به نص ثابت نشده حمل بر فصل میکنند و کروهی دیکر تسمیه را آیتی مستقل می دانند بر
اوایل سور و از هیچ سوره نمی شمارند و میکویند که تکرار آن در اوایل سورهٔ فاتحه جهت تیمنست و در مبادی
سور دیکر جهت فصل بین السورتین و اکر نه در مصحف امام به سطری تمام نوشته اند و بر آیات سور داخل
نکرده اند و این معنی قول حنفی می دانند و بعضی از ناقلان بر آنند و در تفسیر بسیط از ابن عباس رض نقل
کرده که اختتام هر سوره بر حضرت رسالت صلعم بنزول بسمله ظاهر می شد تا بسمله فرود آمد فتح
سورهٔ لاحق و ختم سورهٔ سابق معلوم نمیکشت و طایفهٔ دیکر بسمله را با بعضی از ما بعد او آیتی می دانند
و قدما اصحاب شافعی و احمد بر این بوده اند و در تفسیر کبیر از ام سلمه رض نقل میکند که حضرت نبوی
صلعم فاتحه خواند بسم الله الرحمن الرحیم را با الحمد لله رب العالمین یک آیه شمرد و اعظم رحمهم الله
بر آنند که تسمیه آیتی نیست از فاتحه و غیر آن بلکه بعضی از آیتیست در سورهٔ نمل و کتابت او در اوایل
سور بجهت تیمنست و ازین جهت اعظم در سر و جهر به آهسته کوید و قرا از فاتحه چون ثنا و تعوذ
در اوایل سور دیکر نکوید و مالک مطلق نکوید نه در اول فاتحه و نه در اول هیچ سوره و حجت
ایشان آنکه طریق ثبوت قرآن خبر اجماع و تواتر نیست و اکر تسمیه بودن از فاتحه و سورها به دیکر نیز
ثابت شدی به طریقه علم ضروری با آنکه تسمیه از این سوره است حاصل آمدی و وقوع خلاف در
میانه است ممتنع بودی چنانچه در معانی آیات قرآنی که به تواتر ثابت شده اتفاق واقع است و خلاف
ظاهر نیز بس معلوم شد که ثبوت آن به اخبار آحادات و خبر واحد مفید ظن باشد و نیز به اختلاف

علما قرآن ثابت نمی شود جز بطریق یقین تا ثبوت کامل نیست و قراءة شاذه چون بطریق ظن ثابت
گشته لاجرم منسوخ التلاوت بود و حدیث شهد ناصه که ذکر آن بر بعضی از خواص آمده بسمله داخل
نبود اصح جواب آنکه امام محی السنه در معالم التنزیل ایراد نموده و دیگر حدیث صحیح در آنکه سورة الملک سی
آیت باین معنی وارد شده که ان سورة فی القرآن ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له وهی تبارک الذی
بیده الملک و جمهور مستقلند بر آنکه این سوره سی آیت بی تسمیه و بصحت پیوسته که عهد آنحضرت
جنة حضرة پیغمبر صلعم بآن حجر کرده بودند یازده بود و معنی بیت جنة آن عنهما نازل شده
انا اعطیناک نازل گشته و در اکثر تفاسیر این قصه مذکور است و مجموع آیات آن در سوره
یازده باشد و در صحیح بخاری از انس بن مالک رض نقل میکند که گفت نماز کردم در عقب حضرة
رسالت صلعم و در عقب خلفای ثلثه بعد از آنحضرت و مجموع ایشان افتتاح قراءة بالحمد لله رب
العالمین فرموده اند و امام مسلم تصریح بعین جزو صحیح خود نمی آورد و در تاویلات امام علم الهدی
رضی الله عنه مسطور است که شاید که آنحضرة بر بسمله جهر کرده باشند و جمعی که با وی
بوده اند مخفی مانده باشد یا ایشان نیز بعد از پیغمبر صلعم بیان سنت قیام می نموده باشند
و بعد از آن سنه منجی ترک کرده تا تابعین از صحابه دریافته پنهان داشته بر ترک اجماعی
کثیر از صحابه و تابعین که مرتکب شده صدر و امین بوده اند بسمله را تعلیل بر انکار سوره ساخته
و در مفاتیح الغیب از امام ابو الحسن کرخی رح نقل میکند که من این مسئله را عیبناً غنیانه
الا امامیه و استادان ما به اعتقاد بسمله دلالت بر آن میکند که از سوره نباشد و نقل صحیح در
مذهب اعظم آنست که ابتدا در طلب سوره بجهة احیا دین و برکت و این کلمات آیتی تمام نیست
و لطف الهی اقتضای آن کرده که آیتی تمام نباشد بجهة آنکه بنگان در مبادی امور عظیمة الشان
بحکم کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر بذکر آن مأمورند و جنب حقایق و مقدار
از قراءة آیتی تام از قرآن جلیه بنیت مکرر بسبیل فکر و دعا و در کراهت آن نیز اختلاف است
اگر بتسمیه آیتی تمام بودی جماعتی که منکر شده تسمیه کار ها بزرگ که یکی از آن حیض و نفاس است
از قراءة آن ممنوع شدندی و حال انکه بذکر آن مامور بوده اند و لهذا منع بیکجا جمع شدی پس
حکمت الهی این کلمات را بعینه ساخت از آیتی تا ایشان بقراءة در هر حال اقدام توانستند نمود و
در انکه شاید نیز جمع قرآن بیکجا جمع شده و آیتی تمام نیست مثل این نکته توانند بود و ابتدا را
ترک و اثبات بسمله در طلب و منع بامین بلا ذکر قیل و قال بسیار است و اطلاع بر آن بجز بمطالعه
کتب مبسوطه اصولی دست ندهد و چون بتفسیر این کلمات تامات که زینت جز جز است
که مفتاح خزانه اسرار است در گنجینه قرآن با تفاق کرد **بیت** ای نام تو بهترین سرآغاز

بی نام تو نامه کی کنم باز ای کار گشای هر چه هستند نام تو کلید هر چه بستند در اما بعد
الاینه آمده که هر حرفی از بسمله ظرفیست مر جواهر تحقیق و هر کلمه صدفی مرجوهر بسند توام سطر
کوکبیست از آسمان نعمات تابان شده و هر جزوی برکتیست از مستفیدان معانی فایض گشته
برکت جمال کلمات از ارکان اربعه مطرح اشعه تاثیر گشته و بمیمنت نوزده حرفش عالم تسعه
 عشر عالم افلاک که بروج و سیارات است بامر خالق قدیر مظهر انوار تاثیر شده چنین شکوه و حروفش
طبقه زمین و دایرهٔ آسمان چون در حلقه منزوی شده اند کلید سر ثبت جیش ایجاب حیوة بر الواح
ثلثه کشیده و جهات ستة در تقویت قوی سبعه تفاسیر علم اعانت باو راشته و کثرت ستین نظر
فیضان بر جهات ستة عالم حدثان کاشته کشف حرف بالنهایة ظهور صعید و نبات بر بحر باده
درجات سینش نقد مراتب سیران سراسط را بطرق لطفها رفیعا نه از مرجع حسیش بنعمات بر کات
معانی شریعت و مواهب طریقت و معارف حقیقت بر اراضی قلوب عرفا مترشح گشته و از جمال نظرهٔ الاثر
منار شاهد وجود بلوایح اولیت و لوازم آخریت و لوامع ظاهریت و لطایف باطنیت مزین شده سر الغفر
اندر وی را بسمله اسرار وحدت و انوار احدیت و اطوار واحدیت را اشکار ساخته و دایرهٔ هایش مرکز دل
عشاق را بمشاهدهٔ اطلاع صورة از هوای خیال ما سوی بپرداخته حرف را و اکرم زینی که رحمن
از او مشتق است و نهان تکرار کرده برای مستزرقان فوائد کرم و موائد رزق صوری و معنوی
گسترده و حای کرامش دست اود و تکرار بسبیل سابق بهجة مستحفظان و دایع
نه کانی تحفه حیوة روحانی و جسمانی آورده حاجب نون نشر بکرشمه ابروی عنایت هلالی نور
جان هلالی را از افق اقبال انا فیه مبشر طلوع رسانیده و نادی یا بیش بر بنای جان از واعظ
دل با استماع محافل ادب را اگشاده عجب شوانیده و اگر معتقد بسان عرصه افلاک و مساحت
ارضین خاک هزار سال بمعتم عقل و علم بادیه طلب بپیماید بر منزل معرفت جزوی از صد هزار
جزو از معانی مبانی او نرسند **بیت** عنقای عقل گاسرا کرد و هوای او طیران کند به بالفکر
هزار سال انجا کیا بر شرف واضح عزاوست دیدن و از نعمه چها لی بود محال بسم الله کلمة
سالبة للقلوب دافعة للكروب ساترة للعيوب مطهرة للغيوب كلمه ايست جنب جاذبه عشاق
دلها مجذوبان فیض کالشرر دا سده ضیاء مکروبان استار رحمت بیکرانش پیچیده پوشیده با
اسرار حکمت بدیع پایان نرجمه کشای غیبها شاهباز نیت بلند بپرواز در فضا های هوای
افضال بال اقبال گشوده بجواهر کل امر ذی بال سر عجلم اعلی فضل اعلیه کتابیست کلام
و شمام نافه همت عارفان را سلیقی بر دولت این سر ناست **بیت** ای نام خوشت راحت
جانها همه یاد تو بود ورد زبانها همه در نیک آمده کاول ز قلم ازل بر صحفه لوح محفوظ

نکات نقش این کلمات لطافت سمات بود وجهت مبدا کار قلم اظهار تمام ملک علام بوده
حکم نبوی نیز بدین کونه شرف نفاذ یافته که هر نامه که خامه سطر سر خط فرمان پروردکار
دارد باید که منشور بیاض اعمال خود را به طغرای این نامه خجسته فرجام موشح سازد قال الشاعر
کال یتمها فترا منقصت فهو ابتر خالی مانده بتوقیع قبول توشیح یابد امام اجل ابو سعید احمد الیمنی
در تفسیر خود آورده که بسم الله الرحمن الرحیم عنوان نامه قرآنست و هر که رایحه نفحات بشام فطرت
رسیده از عنوان هر کتابی بمضمون آن اطلاع تواند یافت ع نامه نشان دهد خبری که در او نهفته
پس از فحوای این کتاب کریم که عنوانش آراسته بنام رحمن و رحیم است بهجت رحمت الهی و لطف ایزد
نامتناهی بر اهل عرفان کشف و کرد معنوان تذکره یا بعقابی و دبی پیداست که حال سراسیمه خالات
بوادی خطا و نسیان بیکجا کشیدی و در تنکنای مجلس عدل مقید مانده بودی کلزار فضل و کرم کرم
شنیدی اما چون انوار صفت رحمانیت و رحیمیت که ظاهر و باطن موجود از آن روشن است از مطلع
کتاب مستطاب عز طلوع ارزانی داشته روشن می شود که تیره روزکاران سیاه نامه بپرتو این سراج وهاج
از ظلمت جرم و عصیان رهائی یافته بر نور عفو و مغفرت خواهند رسید و از تاریکی و بیکانکی طریق یافته به
روشنائی آشنائی خواهند پیوست بیت اکر خواهی که رحم جهت از عالم بر انکیزی برافکن برقع و بنمای آن
روی جهان آرا یکی از بزرکان در وقت نزع بفرمود تا بسم الله الرحمن الرحیم را بر ورقی نوشته و
وصیت نمود که بعد از کفن آنرا در دست من نهید چون از وی استفسار سر این حال نمودند
در جواب چنین فرمود که سجل ایمان کرفته در قیامت این کاغذ در دست کرفته بیرون آیم و کویم
الهی کتابی بما فرستادی و عنوانش بذکر رحمت زینت دادی اینک بعز آن عنوان امیدوار
دارم که بر عنایت حضرت تو امیدوارم که با ما بعنوان کتاب خود کار کنی بیت ای که عنوان
نامه کرمت نبکه از است خط آزادی بر امید بر نشان زده ام چون برحمت نشان فرستاده
ای در وی برین بشتاب که مهمان خانه واقف بیعی الی دار السلام را در کشاده اند و مائده برفنا
فقد جاء کم موعظة من ربکم نهاده و مهمانان که نتم خیر امة را طلبیده کلمات سیاس آیات بر
خوان احسان صلای استفاده لذات جاودانی در داده بیت بسم الله الرحمن الرحیم هست
صلای سخوان کرم خان کرم کرده کریم آشکارا کوی تو بسم الله ده ستی بر آن هر که بود مرسل این خان
رهش بر بودن آن بسم الله اش در تنابع آورده که حضرت رسالت صلعم فرموده که چون سیحانه
بسم الله الکلمات بسمله بر قلم کرم بر جبین سبعه عرش نوشت و ابنابه بعد آب و شیر و خمر و عسل که
زبان سزد از آن جزی معهدی از جشم میم بسم برون آمد و دیکری از طرف هاء الله و سیم از میانه
میم رحمن و جهارم از حلقه میم رحیم و بر قوایم عرش جریان کرده از انسا بیرامون جهت و رواج

کلزار لاهوت فیض می پذیرند و به تمام عجیب سرادقات عرش کنشته بر ساحت بارکاه بهشت در
می آیند و نیز یکی فرموده است آب که سبب حیوة و بقاست منبع آن میم بسم واقع شده جز بقاء
موجودات و ظهور حیوة ایشان جز برکت اسماء و صفات نیست و شیر که مائده تربیت و تقویت
است انهار الله روان شده بجهة انکه تربیت اطفال البشری به سبب معبودیت جز بنظر لطف
الوهیت محمد نکردد و خمر که جامع است سر نشوه جمال و جلال الله از میم الرحمن جاری کشته خود
رحمت مظهر آثار جمال و به اسناد صفت ربوبیت بر مطلع انوار جلال اوست و حقیقت این
سخن بعد از این شرح پذیر خواهد شد و شهد صافی که موجب شفاست از میم الرحیم ظهور نموده
رحمت رحیمیت بخصوصها اهل ایمان اندلام من ذنب و عصیان خلاص طلبه بلا دست بدار السلام
رسانید لعله عالم نیز رشحات این منابع بر اهل بصیرت ظاهر است و خاصیت حرکت از آنها دا عیه
جانیان به معنی لاتنج و نظم رباعی آب از بهر بقا رابطه عیش و بقا شیر از پی کرم نعمت طلعه صفا و زاده
افتتاح شده است لنا ذوق عسل شد ایز فانی شفا بسم الله اکرم جان و دلست رونق باشد
آب و کلست سطوات اجلاس محو کننده ظلمات دعوت و فضایل اعمال کننده هر مشکل
کلمه جواز است بر صراط قیامت نامه دوست فواز است مشتمل بر عزت و کرامت مصلح ابدا
سرالباب است مفتاح کل عیب الابواب است شعر بسم الله یفتح الکتاب فتر یفتح له الباب الحجاب
جوهر لوای علوی این نامه خجسته اعلام در ساحت عز و اکرام بر افراخته که بجنود اوهام و خیالات
فاسده که لشکر شیطانند از ساحت سینها جز غیرقلم تیره روزان تقدیم موکب خورشید عالم
افروز به مغرب فنا متواری شوند واکر جمال حقیقتش از پرده حروف و کلمات تجلی کند
بروفق آیه معقول مقربان عرفات علوی و فهم مقیدان طبقات سفلی بر کرد اب حیرت و غرقاب
دهشت در افتند بیت اکر ز پیش بر افتد نقاب بسم الله جهان نسوزد از انوار تاب بسم الله
تمام ظلمت هستی ز جیش بر خیزد اکر طلوع کند آفتاب بسم الله در تفسیر اتقیا ز ابن عباس مروی
که حضرت مصطفی صلعم فرموده که چون معلم کودکی را بسم الله الرحمن الرحیم تلقین کند حق سبحانه
از تعلیم آن معلم به بیاید که هم در ساعت برد برات در خزانه ازلی و مستوفیان دیوان
احکام لم یزلی بنام رسد که رسید برات بنویسند یکی بنام آن کودک دوم برای مادر و پدر سیم
بنام معلم او مضمون برات این که مجموع از آتش دوزخ آزاد کردم و علماء بهجت دنیا فتنه
شاکرد اینم بیامن بسم الله خان نغام است که جام ز غایب ازلی رسد و معلم و متعلم را
فراهم کرد و عجب نیست که بدین چهار کلمه سکر آمرزیده شوند عجب آنست که ز سنکاری چند از دوزخ
در شانه روز قیامت بامن اهتمام وی باز بسته است و دلجا آمده که نوح بسم الله

امانت از نوزده زبانه دوزخ و هفتین صد نکته دیگر گفته اند و آن اینست که از بیست و چهار ساعت
شبانروزی پنج ساعت به تهیه پنج وقت نماز و ادای آن مصروف و نوزده ساعت دیگر که
بطاعت صرف نکنند هر آینه ضایع خواهد بود و گفتن این نوزده حرف تدارک خلل آن نوزده
ساعت خواهد نمود و این نیز گفته اند که هشتده هزار عالم با عالم جامعیه انسانی بحکم رب
بر عدل القائی هژده هزار عالم توان گفت نوزده باشد و هر حرفی از این حروف مربی هزار عالمست از این
علمها بیت نوزده حرفست بر وقت تمام / فیض رساننده بهژده هزار / والله اعلم ابو المعالی بلخی
در کتاب فضایل القرآن باسناد خود از ابن عباس رض نقل میکند که از حضرت سید المرسلین
صلوات الرحمن علیه سوال کردند از فضیلت بسمله خواجه عالم صلعم فرمود که میان وی نام
بزرگترین حق سبحانه و تعالی نیست مگر آن مقدار که میان سواد و بیاض چشم باشد خوش
صحیفه دیده که پیوسته ورق بیاض بسواد این نام همایون انجام مزین باشد خجسته
صحیفه سینه که همواره سطح بسیطش بلمعه این کلمات تامات منور بود امام حجة
الائمه بغدادی که بابن المقری مشهور است در رساله ریاض الجنان فی فضایل القرآن آورده
که من تقی علی ره فرمود که من از رسول خدای صلعم شنیدم که چون در ورطه شقی گرفتار
شوی در مخاطره و مهالکه در ماندی بگوی بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم که برکت این کلمات آن آفات و بلیات از تو منصرف گردد و مصون و محفوظ
بمانی و هم درین کتاب آورده که صاحب خبر پرسی از انس ابن مالک رض نقل میکند که حضرت
رسالت صلعم فرمود که هر که کاغذ پاره از زمین بر گیرد که در او بسم الله الرحمن الرحیم بر آن مکتوب
بود و غرضش در آن نبود جز بزرگ داشت نام خدای را او را از زمرۀ صدیقان نویسند
برکات این کلمات در دین و دنیا بسیار است و حکایتی مناسب در این باب نقل فرموده اند که
آورده اند که بشر حافی در بدایت حال رندی بوده پرده حیا از پیش برداشته بود و بر شیخ
جشمی و بی باکی رایت فاسقی و ناپاکی برافراشته پیوسته ساکن خرابات و مصاحب خراباتیان
بودی و اسباب فاسدان نوادرات فسق و مهیا ساختی هر شام در دیدۀ ظلام جام معصیت
بکام رسانیدی و هر صباح از چنگ چنگ قامت نوای حی علی الصبوح شنیدی بیت
می که از زمزمه اش بر خروش / نغمه او کرده مدهوش / آب رخش رفته برون از ادب
کار دلش گشته خراب از شراب / غیبت او ذکر مناجات او / طاعت او فکر خرابات او
خاک دری که بالین او / شیشه می جام جهان بین او / رونق ایام او نعمت و خرابات خانه
رسم و عادت مستان و طریق هوا پرستان باشد برکوچه میگذشت ناگاه در میان راه

کاغذ پاره دید افتاده و بسم الله الرحمن الرحیم بر آن نوشته بعضی بی ادبی چشم لطف کرم
فرو بسته خواست که بر کند پاسبان فضول که مدد توفیق بیافت فی الحال کرای بشر دیگر
بسیار کرده و خدای بسیار آزرده راه صلح گشاده دار و چشم از این پرده غفلت فرو مگذار که
غافل بغفلت تا آخر نام دوست برگشتن تا جوان مردی تمام است و با نقش صفات الهی
حرمتی کردن در مذهب مهربی و مروت حرام بیت بر است آنچه کرده تا پسندی / بکلی در
آشتی در مبند / این نکته در دل بشر تاثیر نمود و دست فراز کرد و آن کاغذ را از خاک برداشته ببوسید
و بر دیده بمالید و به تدریج معطر و مطیب گردانید و در موضعی پاک بنهاد و روی بخرابات آورده در
گوشه مصطبه بخواب رفت لطف ازلی حسن معامله او را پسندید و خلوص نیت و صفای
طویت او کار گر آمد شبانه خراباتیان حسن بصری رض که شیخ زمانه بود بخواب نمودند که برخیز
و بر در فلان خرابات رو که ما را در آنجا دوستیست بشارت سلام ما بوی رسان
و به انعام تام و اکرام ما لا کلام او را از حضرت ما مژده بخش ره شیخ از نوم بیرون آمده روی
بکوی خرابات نهاد تا مژده دوست بدوست رساند بیت مژده ایدل که مسیحا نفسی می آید / که ز انفاس
خوشش بوی کسی می آید / شیخ بر خرابات که نشان داده بودند رسید و حلقه در طلب بجنبانید خراباتیان
بر در آمدند و شیخ را نگران ایستاده دیدند متحیر فرو ماندند از روی تعجب گفتند ای شیخ ترا نگار آشنایی با ما
با بیگانگان چه کار است و هشیاران را به کوی مستان چه جای گذار و گفتند که این نه جای تست
و مغان بانگ کردند که این نه منزل و سرای تست بیت نقصان که جز رندان بسلامت بکنند / تا خرابات نکند
صحبت بنای چند / شیخ فرمود که ای خراباتیان بتجسس آمده ام اینجا که بجویم بانه و معنی را که مرا
اینجا فرستاده اند و به بشارتی که ساکن این مقام است پیام پادشاهی آورده ام که جذبه رحمتش
از کوشش خانه می فروش بمحراب طاعت می کشد و سطوت عظمتش دیگری را از روی سجاده طاعت
بحضیض معصیت و مذلت می افکند بیت ای تا الرند باده نوش از زهد تو / ای مغز پیر خرقه
پوش از زهد تو / ای عشق ای مغان می فروش از زهد تو / خون در دل عاشقان بجوش از زهد تو / بشر را
از خواب بیدار کردند که ای غافل برخیز که شیخ حسن بصری رح بر در ایستاده و ترا می طلبد بشر
که نام شیخ شنید آهی سوزناک از جگر برکشید و گفت واویلاه آیا شیخ پیغام عقوبت آورده است
یا قلاده طعن و لعن مهیا کرده ترسان و لرزان بیرون آمد شیخ را که چشم بروی افتاد دست ادب
بهم نهاده به تعظیم تمام سلام کرد و گفت ای بشر بشارت باد ترا که جبار عالم ترا سلام رسانید
میگوید خوش دل باش که قفل ضلالت به مفتاح هدایت از سینه تو برداشتیم و کاشانه دلت
بمصباح عنایت و کرامت منور گردانیدیم بشر بنالید و در آمد که خدایا بشر حافی و بنده

عاصی بر جبر اهلیه مستحق این خلعت شد وبرکمام وسیله لایق این مرتبت تربیت آمد هاتفی
آواز داد که یا بشر بعضت اسمی ورفعنا اسمنا مارا ازخاک برداشتی ما نیز ترا ازخاک مذلت بر
برداشتیم وطیبت اسمی فطیبنا ک نام مارا خوش بوی ساختی ما نیز ترا خوش حال ساختیم
بیخ هیچ نیکوکار بدرگاه احدیت ضایع نیست ان الله لا یضیع اجر المحسنین بیت چه فی بمات
یک حرمت داری که باسم حضرة باری کرد محترم و محتشم هر دو سرا شد و عبد بعزت وعظمته
حرمتش در اولی و الشرافتا دنیه مومن کرد هر زمان بدل وجان این نام طرب دار وبه
طیب اخلاص معطر کرد ایند در دیج دلپاکیزه محفوظ می دارد بنگر که چه روح وراحت وبهره کرا
یابد و در بعضی تفسیر نوی آمده که بسم الله که هیچ دولت از سعد نعمایت بیرون آمده و خلعت
شرفت کرد جامه خانه ولایت مهیا شده اما آن اهل آسمان و زمین است و هر قبول توحید
موحدان همین بیت سر قبول صمدانیت این خاتم اسماء معانی ثنا ان فی کتاب احمد المکرده
ختم کمالات بر او کرده اند بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن بنیک بخشنده
بر خلق به وجود وحیوة بخشیدن الرحیم بخشاینده بر ایشان به بقا و زنده داشتن تقدست
وحکمت و از آفات محافظت نمودن بیخ بدانکه کلام او را آغاز نه و سخنوری کمتر بیاد و بیکم باکم
او نرسیم تام او این کلام خبر است از قایل یا امر است از حضرة باری که قولوا بسم الله بنام او افتتاح
کلام و کنید و خیر مرکت از او جویید تا معتم شوید به عزت جاودانی و متصف گردید به صفات
سبحانی و دست بیابید از انام به سمات بشری و اوصاف جسمانی امام محمد بن علی حکیم
قدس الله سره فرموده که این کلمات تمام است انبیه و کاز ملجا و شان به سرهی سورة فرموده
از اسم اعظم که الله است به صفات رحمانی و رحیمی برآنت و مدة بود الطاف کرد این سوره را
شما اضا من شده ام و هر اینه در او خلاف نیست ان الله لا یخلف المیعاد در ابتدا مقدم جهة تاکید
امید بنیاز مندان تا به مواهب الطاف الهی مستظهر باشند بیت امید ابا شکه لطیفت
بی شمارا بیکتا کف سوال که فیضیت بیکران لطایف و حقایق که در این در حقایق این کلمات
اربعه کمو ایشه مواجید و ابر مثابه عنصر اند بسیار است و شمه از آن به اعاد در شطا وی سر نکته دقیقه
ظهور می یابد نکته اولی در لفظ بسم و انجه بدان متعلق است مشتمل بر چهار اشاره اشاره اولی
رسم کتابت مقتضی آنست که همزه را از اسم بیفکنند چه در این کلمه جهة کثرة استعمال و سیر اله ادراک
کنند و ابجر بعضی گفته اند تطویل بای آنست تا عوض همزه محذوف باشد خالی از بهی نیست زیرا
که خط مصحف توقیفی است و تصرف در او مجال ندارد و در خط مصحف امام که بتلقین روح
الامین و تعلیم سید المرسلین بوده بجهت سئوال واقع است و انکه ملحاز آنکه امر تطویل با همین تا

کرایشان

کرایشان گفته اند علی القطع معلوم نیست اما محققان از اهل این باب رمزهاست امام قشیری
در لطایف آورده که اسقاط کرده اند الف را در کتابت بسم و اسقاط آن را هیچ علتی ظاهر نی
و زیاده کرده اند سر بای را و آن زیاده را هیچ سببی واضح و باهر نه تا معلوم شود که اسقاط
و اثبات الهی هر دو بی علت است هر که را قبول کند و سرافراز گرداند غرض در او آن مدخول باشد
و هر که را بیفکند و مردود سازد به موجبی حاجت نبود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
بیت تو توانی که بخشی از شاهی هر چه خواهی و هر که را خواهی خاصکت قلم رد و قبول
چکند در میانه عقل فضول و گفته اند تطویل با بعوض حرف الف که در زبان علما اهل
کشف ایمائیست به احتجاب هویة الهیة در صورة رحمت انتشار به و تلبیس در مرتبه بر
بر خلعت خلافت ع پوشید علوی آدم انگاه برد در آمد و سر خلق آدم علی صورته ایجاد از
توان یافت بیت جو آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم و نزد جمعی اشاره
بر وحدت دولت با کثرت و توضیح این سخن موقوف بر تذکر و معنی است اول آنکه چون با کرد
حساب جمل دو عدد است واقع شده عبارت از مرتبه کثرت باید داشت جهة آنکه منشاء عدد که کثرت
آن است بجز با اثنین پیش نبود که حقیقت او منافی است با حظ جهة وحدت است چنانچه مضمون
لا تتخذوا الهین اثنین از این معنی خبر می دهد دوم آنکه الف را اشارة بذات مقدس او
اشارة باید دانست از حیثیت اولیت و تجرد و قیام و استغنا و انفصال از اسناد و بسیط
که لایق مقام تنزل نبود آنست که چون الف اول حروف تهجی است و او را نوع بیتی باشد
در او لیست جانی که اول اشیا است در ازل ازال و در اصطلاحات آورده که الالف اشارة الی الذات
الاحدیة ای الحق من حیث هو اول الاشیاء و بجهة تجرد او نقطه و حرکت مناسبت با حضرة وجود
مطلق که مجرد است از جمیع تعینات و اضافات و به واسطه قیام او به نفس او و قیام بواقی حروف به
جز مجموع از الفات شده اند مشیر است بذاتی که قیام او بذات اوست و قیام همه موجودات به
ع ما سوی قایم بحق و حق قایم بذات و بسبب انفصال که آن امتناع اتصال است ابتدا حرفی از
حروف سر آنکه در او اشارتی بقائل بوده بسبب تجرد و تنزه ذات از مرتبه حلول و اتحاد که نیم شرک
محض و کفر صرفست ع این جا حلول کفر بود اتحاد هم و محتاج حروف بدو و کردی او هیچ حرف
تمام نیست خواه در مرتبه اول چون با و تا و عادو صاد و خواه در مرتبه ثانی چون جیم و میم که بدان
تمام شده و ابا به الف و استغنای او از ایشان ایمائیست بکمال غنای او تعالی و احتیاج مخلوقات
بدو و الله الغنی وانتم الفقراء و چون مقدمتین بایکدیگر انضمام یابد نتیجه آن ایشان این است
که ما دام که حرف با باسم ملحق نشده بود جمال الف پی نقاب خفا روشن و هویدا بود و چون

حجاب حرف با بعد پوست الف پرده اختفا فرو کذاشته در خلوتخانه اختفا نشست یعنی سر
از وجود موجودات سر وحدت بغایت آشکارا بود و بعد از ظهور مراتب کثرت به حجب
بطون مختفی و محتجب گشت کما اشار الیه مد الله تعالی ظلاله العالی بیت الف اسم چیست
ازیا بود بسیار ظاهر پیدا بی چو آمد بعد الف در اسم مختفی گشت همچو جان در جسم
بود پیش از وجود خلق جهان سر وحدت بجا نکرد عیان حکم کثرت چو یافت و منت ظهور
سر وحدت شد اندر آن مستور اشارة دوم موسسان قواعد طریقت در سر حرف بسم
نکتها فرموده اند و بعضی از آن رقم زده کلک بیان می شود بیت بسم سر حرفست کز کوی
بسم حرف نقطه ربط اسد وهم یکی از مشایخ آورده که ای سالک حرف با اشارة بر بنا
سلوک شناس هانا او تا سین که عبارتست از سر معرفت بی پایان بر سیا یا فنی کرانه و نا
فی پایان نشوی کن و محو شدن الف در آن میان ایمائیست بر بایا نکه تا مرد این راه از پای بنا
این کار الف انانیت محو نسازد بسین سر شناخت نرسد و تا به سین سعادت معرفت
این مهم مستعد نکردد بمیم مراد راه نیابد ع تا محو نکردی بخدا راه نیابی و حضرت شیخ
ابو محمد روزبهان قدس سره در تفسیر خود آورده که با اشارة به برّ اوست علی العموم و
آن تعلق بر عوام دارد که اهل نفوس اند و سین عبارة از سرّ اوست بخصوص و آن حصه
خواص است که ارباب قلوب اند و میم نشانه محبت اوست در مرتبه خصوص الخصوص و
این بهرة احض الخواص است که اصحاب اسرارند ع دیگران را ز چه بهره عزیزان را بنت
در کشف الاسرار می فرماید که با برّ اوست با بندکان و سین سرّ اوست با دوستان و میم
منت اوست با مشتاقان حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره
سوکند در این محل فرموده اند که نه برّ او بودی دل من جه جای محبت سرّ او بودی و اکر نه
منت و فضل او بودی بنده کان از کجا انرة تمنای وصل او بودی و اکر آفتاب مهر ازلی جلوه
ذره نتافتی چه نقطه محبت ابدی از کجا یافتی بیت کز نیفتد بجهان پرتو خورشید جمال ذره هر که
یافتی نیچ و نیم نشان و کفته اند حرف با اشاره باسمیت اوست اسما حسنی با بصیرت
سمیع است میم محیطست کوییا قاری را تنبیه میکند با نکه من بصیرم می بینم که از
تو ادب قراءة و اخلاص ورزی تا جزا به سزا دهم سمیعم می شنوم کفتار تو از غرض و سمعه و ریا
دور شو تا خلعت فیض و صفا دهم محیطم می شمارم انفاس و آنات تو تا
لحظه غایب مشو تا هوس آن حضور لقا دهم در روضة الانس آورده که با براوست
میم معرفت او و سین سهو بندکان در میان این هر دو جای کریم بحر الهی و دریای معرفت

پادشاهی در موج آمد از خاشاک سهو ساهیان و خطا عاصیان اثر کجا ماند مصرع
با بحر رحمتش چه زند خاشه کناه صاحب حقایق القرآن در معنی این سه حرف آورده که با
باری آفریدکان است از عرش تا فرش و سین سمیع اصوات بندکان از علی تا ثری میم مالک عالمیان
از صغیر تا کبیر و در کشف البیان کوید با افتتاح اسم باری و باسط و بدیع و باقی و بر و بصیر و باعث و
باطن است و سین مبدأ اسم سمیع و سلام و سریع الحساب و مانند آن و میم آغاز اسم مالک و ملک
مجید و مجیب و معید و مبدی و مصور و مهیمن و اشباه آن و در کتاب الزینة از ابن عباس رض
نقل میکند که این حروف اشارتست بر صفات خدا چنانچه با بهاء اوست و سین سناء او و میم ملک
او و به تقدیم این کلمات کرامت یاد میکند بصفات و افعال خود که هر که به صدق تمام این کلمات
بر زبان دارد او را از آتش فراق مصئون دارد بلکه در زاویه کاشانه دلش شمع محبت برافروزاند و ورد
هر یک از این حروف چندان معانی مندرج است که منظر هشت بهشت آنکه به هزار قرن در صد هزار
دفتر نکنجد و از آن معانی کسی بهره کیرد که بر بلای دوست صبر کند و سین سجود السلاطین بر
فنا مشغول کرداند تا وقتی که به مشاهده رسد و جمال وجه الله بمنظر نظرش جلوه کر آید بیت
تو بجمال کر نشوی دست منظر نقش زانکه پس شکی نماند که صاحب نظر شوی از پای تا سرت همه نور چو شما
شوی در راه مهر دوست چو بی پا و سر شوی اشارة سوم در افتتاح این کلام حقایق انجام بحرف
با در این باب علماء ظاهر چنان کفته اند از جمله آنکه حرف با از حروف شفویاتست و مخرج
حرف شفوی منطوقه و لفی مبدأ مخارج واقع شده و این حروف را از این مخرج اشتمالی زیاده از
شفویات دیکر هست چنانچه از انطباق شفتین مفهوم میکردد پس تقدیم حروف مشتملت
بمخرج اول در آغاز قراءة بمذهب مناسب اولیتر می نماید و این نیز کفته اند که حروف قسمت
شفوی که اظهارش به شفه مقوم باشد و مخرج این قسم ظاهر است و حلقی که قیام او بحلق
و مخرج متعلق بود و مخرج این قسم مخفی است و وسطانی که لسانست و لسان را در صدد آن
معنو با شبیه شفه و حلق و مخرج این قسم متوسط است در ظهور و خفا و چون قراءة منها
اظهار واقع شده هر آینه افتتاح او بحرفی که مصدرش مخرج ظاهر است اعنی شفویات
لایق افتاد مجموع آن بحرف با که احاطه بر مخرج اول اتم و اکمل و اظهر دارد و مخلصت آنست باشد
و در ریاض المذکرین مذکورست که افتتاح کلام ربانی بحرف باست و اختتام بحرف سین تا
هر دو حرف بس باشد و مرب کوید بسک ای حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین
و از نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی همان معنی حسب می آید یعنی بسنده
و حکیم غزنوی رح این معنی را در این بیت بانموده که فرموده بیت اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین

یعنی الم ره دیده هر بقره آنکس که در باب ابتدا کتاب بدین حرف حقایق انتساب محققان
لطایفها است و در تفسیر کبیر فرموده که حرف با را بر تقدیم کلام مناسبتی هست که هیچ حرف دیگر را
نیست توضیحش آنکه هر چه از معانی در جمیع کتب منزله الهی مودع بوده حق سبحانه مجموع آنرا در کتب
ثلثه اعنی توریة و انجیل و زبور ودیعت نهاده و اسرار آن سه کتاب را در صد و چهارده سوره قرآن
فرموده و جواهر معانی قرآن را در خزانه سورة فاتحه سپرده و حقایق آن سوره در ضمن کلمات بسم الله
درج کرده و مقصود بسم الله در با بسم مندرج ساخته و با حرفیست که دلالت بر الصاق و اتصال
دارد اینجا اشارتیست مر ارباب الباب را که غرض کلی از همه علوم و معارف حقیقت حرف باست
یعنی وصول بنده به بارگاه قرب و کرامت پس حرف با در مفتتح کلام منکر وصال باشد سالک
بنده کرد در ترتیب مقدمات قرب و مشاهده که قطع بوادی ریاضت و مجاهدات است سعی
بلیغ نماید و گرم گرم صادق بر بسته قدم در طریق طلب نهد تا طرفی که مقصود بدست دهد
بیت دولت وصلش میسر کی شود بی جست و جوی که وصال کعبه میسر نیست الا بسختی در راه کوی
توقع و انتشار این حرف دال که صدر نشین مسند کلام قدیم بسبب تواضع و انکسار اوست
که من تواضع لله رفعه الله و مجوز با وجود انکسار بر سمت کرسی که دلالت بر شکستگی با دو شرف
شرف عنقیة اسم حق یافته تا سر انا عند المنکسرة قلوبهم بظهور رسید بیت با کلاه بسم الله است حرف تحت
بر بجای از آن ترفع جسته که زبهت گشته منکسرکه چنین در معنی نعمت رسید باتواضع
چو سلطنت خود را یافته حق که فضل بیان ترفع دست بیت شو پست تا بلند شوی بدو نیکی
که بهره مند شوی که جیمی را آنکه گفته ام او بواسطه علو همت جز از جمیع نقاط که بر او عرض
کرده لا جز یکی قبول نکرده و آنرا نیز به تحت قدم همت ندا آورده و هر که بدولت سبقت جوید بحکم
سبق المفردون تا هر چه دارد در زیر قدم همت خود نهد که بر خلوتخانه قدم هر دنیا و در حصول
مقصود و وصول بر مطلوب میسر نخواهد شد بیت تا مجرد نشوی از سر دنیا و هر چه هست با یاران
خویشتن نتوانی دید نشست صاحب بحر الحقایق آورده که اول لفظی که ذریات موجودات بدان
تلفظ نموده اند لفظ بلی بوده که در جواب لفظ الست بربکم از ایشان صادر شده و افتتاح آن لفظ
بحرف باست و اینجا نیز ابتدا کلام به کلمه بسم که حرف با است و آن حرف با است مصدر ساخت تا تنبیه بر ادای
این حرف از جواب الست بربکم یاد کنند و آنکه قرآن عهد نامه بعد از الست عقلت زنگار
باز بجهانگاه دنیا را که بر ادناس تعلقات حدوث آلوده اند از نقض عهد بجز ندی حمدی و فرشتها
از میان که با ما بسته اند در شکسته اید و بامید وعده اوفوا بعهدکم مضمون اوفوا بعهدی را
کار بسته اید بیت دست وفا در کمر عهد کن تا نشوی عهد شکن جهد کن حضرت شیخ اعظم

قدس الله سره در فتوحات آورده که حرف با را پنج طبقه است اول خاصه و آن مقطعات
دوم خاصة الخاص و آن حروف اوایل سوره است یعنی مقطعات سوم خلاصه و آن حروف
اواخر سورهاست چهارم صفا الخلاصة و آن حروف بسمله است پنجم عین الصفا خلاصه
و آن حرف باست که رتبه تقدیم دارد بر همه حروف و از این جهة اول بسمله واقع شده در هر سوره
و آن سوره نیز که بسمله ندارد یعنی سورة براة مصدر به وست و بیم ایشان فرموده اند که کی از
احبار علماء اسرائیلی گفت که شمار الف توحید جز بهره باشد و حال آنکه افتتاح کتاب کلام
شما بحرف باست که دلالت بر اثنینیت دارد من در جواب گفتم که مبدا کتاب شما نیز
همین حرفست جز ابتدا توریة کلمات بشیر اد و نایی واقع شده پس شما نیز از توحید محروم شدید
و حال آنکه ممکن نشود حقیقت توحید مگر بدین حرف که نایب الف است جهة آنکه افتتاح بالف
اصلا تیسیر پذیر نیست و چنین می نماید که آنحضرت در این سخن اشارة بر تعیین اول و ثانی فرموده اند
والله اعلم و شیخ المشایخ شیخ سعد الحق والدین الحموی روح الله روحه در رساله معرفة
معنی الکشف می فرماید که حرف با را دو جهت یکی به مبدء خلق تعلق دارد و با البدیع و البارئ
نشانه آنست و دیگری به بعث ایشان و با الباعث و الباعث اشارة بیان پس او جامع میان
بدایت و نهایت افتاده و برکت جامعیت افتتاح کلام جامع بدو مناسبت و بیم از مخافت
ایشانست که حرف با مفتتح بحر ملکوت و بحر ملک واقع شده که رطب و یابس اشارة بجهات و لا
رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین پس این حرف را بدایت همین کتاب که محتوی بحقایق
ملکی و ملکوتیست نیز تا مستحصل باشد و صاحب بحر الحقایق آورده که با حرفیست حامل و متصرف
در غیر بعینه هم کاملست و هم مکمل کمالش آنکه در حد ذاته تمام می آید به خود در افادة یعنی آن مستقل
و تکمیلش آنکه فایده استعانت و مصاحبت و الصاق می بخشد و کمال و تکمیل صفت شایخ
که مرتبه مقتدائی باشد و مقتدا را مرتبه تقدم لازم است یا گوییم که اصل او ایشان مجبر سبقت نمایند
جنانکه گفته اند بیت حامل اند حروف بسمله نیست که فنزیها از حروف حامله نیست که انضافیت
یک نفس خالی از اصل یافت منصب عالی که درجات رفیع در دو عالم که بر همه بستی فتادست اول آمام
حجة الاسلام قدس سره در بعضی از رسایل فرموده که هر حرفی از حروف تهجی از اله مرتبه از مراتب
موجودات موضوع است و حرف با را از برای اول مبدعات وضع کرده اند و شیخ بغیری نیز
نیز در رساله قطبیه آورده که حرف با نزد محققان ایما است بر اول موجودات ممکنه و کلام صاحب
انتظام شیخ صدر الملة والدین القونوی قدس الله سره در تفسیر فاتحه نیز موید این قولست اینجا که فرموده
حرف با نهایت مراتب غیبست و بدایت مراتب شهادت تا مرو اول درجات تعدد و ظهور کثرت

کر نتیجهٔ مقام جمعی باشد هویت واو اقرب حروف به الف که مظهر صورت بلت و نفس
رحمانی که از او وجود او مظاهر و متعین شد صور سائر موجودات که حروف و کلمات الهیه اند ملتفت
تعین حروف و کلمات انسانیت نفس انسان و چنانچه اول موجودی که حضرت حق سبحانه و تعالی
بتجلی معین از غیب مطلق متوجه ایجاد عالم کون بی و قطبی ساخت قلم نیز همچنین اول حرف
موجوده از نفس انسانی که مرآت نفس رحمانیست در مرتبهٔ احدیت که الف مظهر آن باشد
حرف باست و اینجا شیخ فرموده اند که مخلوق اول که حرف با مرازی اوست قلم اعلا بود و مراد
همان عقل نخستین یا نور نبی الظهی محمدی بوده باشد علی مظهر افضل الصلوات که در
تقدم هر یک از اینها اخبار منقولست و بتحقیق این سه عبارت یک اشارت است آن
جوهری را که اول از حضرت مفیض الجود قبول خلعت وجود کرده بسبب تعقل ذات و صفات
خود و صنع خود عقل گفتند و بجهت توسط میان حق و خلق بر استفاضه علوم و معارف
از ما فوق و افاضت بما تحت قلم خواندند و بواسطه ظاهر بودن او و ظهور اشیا بدو نور
نام نهادند و مراد از این هر سه مرتبه ثانیست از مراتب کلیه که بتعین و تعین ثانی مسمی
شده و حرف با بر ازاء او موضوع است پس اختصاص حرفی که او را برای رتبه اول از مکونات
وضع کرده اند به مبدأ کلامی که مبین حقایق کونیه والهیات است انسب می نماید و از شمه
این نکات است که صاحب مفاحص قدس الله سره آورده که حرف با اشارت بحضرت واحدیت است
که مبدأ سلسلهٔ موجودات از او بوده چنانچه رمز بالبا ظهر الوجود از این حال خبری دهد
پس ابتداء کلام نیز که بعرف سلسلهٔ شهود است بهمین حرف خالی از مناسبتی نباشد و هم او فرموده
که حرف با دلالت بر تعین اول دارد که معبر به حقیقت محمدیت صلعم و مناسبت حرف با با آن حقیقت
روشنست چه تعلق لطایف که از خصایص کرهیه حضرت ختمیت شمرده اند کما قیل شعر تعانقت
الاطراف عندی وانطوی ۞ بساط السوی عدلا بحکم السویة ۞ در مرتبه این حروف صورت تحقق
نمی پذیرد برای آنکه رتبه ثانیه همین است که قرب دارد به واحد نهایت بعد نیز هم او ولایت
و دیگر آنکه جامعیت میان اولیت و نتیجیت پس معنی اصلا باشد و این صفت خاصه آنحضرت است
چنانکه بر اهل عرفان پوشیده نیست و اگر کسی ادعای لا یسعنی فیه ملک مقرب یا نبی [illegible] گوش
هوش رسیده باشد جلوهٔ جمال [illegible] کلمینی یا حمیرا [illegible] بصیرت دیده ع واذکر طریق
جامعیت چون بتکرار تحلی رسول من انفسکم با از منطوق رؤف رحیم که در یک آیه مذکور است
شمه از آنچه رقم زدهٔ بیان شد به خاطر زیرکان عیانست و بسبب همین نسبت است که یکی از
نامهای بزرگوار آنحضرت صلعم در صحیفهٔ قرآن لفظ ثانی وارد شده حیث قال ثانی اثنین اذ هما

في الغار

٥٥

في الغار و بعد ماکه تقدم حقیقت نبوی روشنست و وجه مناسبت حرف با با آن حقیقت
ثابت و معین پس افتتاح کلام منزل بر سید انام به همین حرف مناسب اقتدی السلام و طایفهٔ
از اهل اسرار بر آن رفته اند که تقدم با بجهت لطافت اوست چنانچه در بحر المعارف که منکور است
که حرف باسری مخفیست و اگر ظاهر شود همه آن برکت او همه اشیا را فرا رسد و ظاهر تر از
این سخن در فتوحات آمده که شیخ ابو مدین قدس سره می فرمود هیچ شیء را ندیدیم مگر آنکه
حرف با بر او مکتوب بود و غالب آنست که بدین سخن از مقام جمع خبر می دهد که شیء قائم بحق
ظهور او می نماید خلاصه معنی فهو معکم اینما کنتم آگاه می کند و اندرین نعمت و انتفا
بجهت آنکه از تعلق و کیفیت بیرونست بعقل و فهم تواند یافت شعر ای تعلق بیت مخلوق [illegible]
وان تعلق هست بیچون ای عمو ۞ نیست عقل را خبر چون ره برد ۞ بسته فصلست و وصلست این
خرد ۞ نیز فصل و وصل پی بر اندلیل ۞ لیک پی برد نیز بشتابد دلیل ۞ پی پی اندر ببرد [illegible]
تا ازکه رسته آن سوی وصل ۞ اتصالی بی تکیف بی قیاس ۞ هست رب الناس را با جان ناس
اتصالی که بنخجند در کلام گفتن تکلیف باشد والسلام ۞ اشارهٔ علما [illegible] ظاهر معنی با آنکه لفظ
اسم لبیات و معنی زائد برایک فرموده اند که این لفظ مفخم است و معنی و مطلقا ملحوظ [illegible] معظم
نیست بلکه القصد او بجهت همین است که کلام از صورت ختم کردد و میان [illegible] یمن آن باشد که
شروع در آن لفظ در کلام منضما معهم واقع شده چنانچه [illegible] ثم اسم السلام علیکم و قد قرآن
نیز مثل این آمده چنانکه سبح اسم ربک ای سبح ربک و جمعی گفته اند که اجرای کلامست بر وفق
عرب و عادت عرب جاری در آن زمان باسم اللات می گفتند این نیز همان [illegible] نازل شده و بعضی
محققان بر آنند که وجه تحقیق اسم صلات است اما مذکرا و متضمن [illegible] از جمله تصنیف در
چنانچه در لطائف امام قشیری مدرج آمده که [illegible] اسم بجهت استقصاء قلوبست از علایق و
استخلاص اسرار از غواشی عوایق یعنی سبب به انواع وابستگیها و انواع [illegible] اشتغال
دارد و بی تحلیه دل از [illegible] و تخلیه روح به اسرار نعمت که سر بر انوار یاد کرد نحق تعالی
بر وجهی که باید و شاید متعذر است پس حضرت عزت لفظ آنجا ذکر فرموده تا چون بنده ناس
بنده جاری کرد دو را انکه دوست خواهد گفت دل را صفی و روح را صیقل کرد اند تا به باطن شاه
ذکر ملک وافی تقاد ذکر و تا سینه را آلودگی تعلق پاک [illegible] اسرار آید استعدادی که لیاقت
شنت و شوقی نرفته نام حق بر زبان غلبت [illegible] و یاد او کردن نهایت جرأت [illegible] بیت
هزار بار بشویم دهن بمشک و گلاب ۞ هنوز بردن نام تو ام نمی شاید ۞ و گفته اند حضرت حق تعالی در اعلا
مراتب تنزه و تقدس است و بندهٔ خاکی در اقصی مقام تعلق و تدنس و بی واسطه از حضیض دلالت بر اوج

عزت و جلالت ترقی نتوان نمود پس لفظ اسم را رابطه ساخت تا در وقت تلفظ بدین کلمه قلم
همت بر مصاعد همت نهاده پرتو قابلیت مشاهدهٔ انوار اسم بزرگوار از روزنهٔ غیب بر او تابد
و حضرت خواجه در تفسیر خود آورده که ذکر اسم از برای بقای مخلوقات است و اگر حق سبحانه افتتاح کلام
به لفظ الله کردی تمام خلایق در تحت آن حقایق بگداختندی مگر آنها که محفوظ سراپردهٔ عزت
عصمت و محجوب حجلهٔ ستر و وقایت اند رباعی گر رفع نگردد از پس پرده عیان از پرتو بود
تو نیست زده در جهان این پرده فروگذاشتن از پی چیست تا خلق ز سوختن بیاسایند امان صاحب
حقایق القرآن گوید اسم زائد است و تقدیر کلام این که بالله الرحمن الرحیم یعنی بالله تکونت الموجودات
و به قامت المخلوقات زبان بیان کلمات بدین معنی مشیر است که ای بندگان تکون شما از حق
بوده و قیام شما بدوست و این کلام کرمی خواهد کلام و تقدیم که بهاء و غیرها سوای او را در سویدای دل
راه ندهید و اثر نیت ذره خیال غیر نبینید مصرع هر چه جز حق غیر او بت بود درهم شکن و شیخ محقق
این قول است که در تفسیر خود از امام محمد جعفر صادق علیه السلام نقل می فرماید که حضرت حق
تعالی که هر چه در تمام کتب بوده در قرآن است و مجموع حقایق قرآنی در فاتحه و تمام معانی فاتحه در بسمله
و مجموع لطائف بسمله در حرف با همین قول نبود که بی کان ما کان وبی یکون ما یکون همچنین
بودم من بوده همچنین باشد و من باشم از وجود ظهور و به قیام اشیاست بدو والله بکل شیء محیط
کسی که با بحر محیط آشنایی دارد داند که همه حقیقت ممکنات و متعینات مجموع بمثال امواج
بر روی دریا نمایان می شوند و هر دو از آن جلوه و نمود چیزی می بینند و فی الحقیقة نمود ایشان
به مر قابلیت و اشارات بصحنات بوده مصرع الا کل شیء ما خلا الله باطل بیت غیر را چون
و نمودی دارند بود ما کرمی طلبی اوست کردیای خود است و در عرایس آورده که بالله ظهرت الاشیاء
و بحقیقت ظهورند و حقیقت هم چیزها جز ظهور در مرتبهٔ واحدیت که اعتبار وحدت ذات است
بشرط ثبوت اعتبارات نامتناهی را فعل و حقیقت در مرتبهٔ احدیت که اعتبار وحدت ذات است بشرط
عدم اعتبارات و سقوط آن بالکلیه و از اینجا گفته اند بیت گاهی دو عین پردهٔ عزت نهان شود
گاهی ز ابر پرده پدیدار عیان شود گاهی دو عین همه جهانی به هم زند گاهی برون ز پرده همه جهان جهان
شود نکتهٔ ثانیه در مباحث لفظ الله و ظرفی از آن که در ضمن آن مندرج بر پنج اشارت اشارت اولی
الله اسمیست که عنایت ربانی آن را از خزانهٔ غیب و خلوتخانهٔ لاریب بر فضای عالم کشایی قول رسانیده
و از ساحت جان فزای قلب بر منظر نظر هوای قالب جلوه داده و از زبان حال بیان قلم اعلی بر صحیفهٔ
پاکیزهٔ لوح منقش ساخته و از دفتر الواح بر امین سرادق وحی سپرده و برکت نزول وحی جلی عالمک
انبیای بنوت ... تلقین انبیا صحیفهٔ سینهٔ دوستان ... بیانات ...

سکینهٔ قلوب مشتاقان و مرهم دلهای عاشقان کرده اند بیت نامت اثر خاطر و هر دو زبان نامست
نکلش سپهر پارهٔ دلستان نامست و علما در آنکه این اسم علم است یا اسم صفت اختلاف کرده اند بعضی
علم دانسته و گفته که بحسب لفظ از موصوفی که اجرای صفات بر او توان کرد نکرده و بعضی این اسم صفتی
باشد و صفت واقع نشود چنانچه هو الله الاحد و هو الله الواحد این معنی دالست بر علمیت و بکثرت علم نشود
لذ بیان شود اشتقاق و معنوی علمیت صاحب کشاف آورده که اله در اصل بمعنی معبود و بعضی از این
اسم اشتقاق کرده اند پس او مشتق منه باشد نه مشتق و قاری گوید اشتقاق وضع از مصدر
معهود نیست باتفاق اهل عربیت پس این سخن خالی از ضعفی نبود و امام ابو حامد رحمه الله در کتاب المقصد
آورده که مشرکان اسم آنکه از برای بتان خود از این اسم گرفته اند و بدین اسم نخواندند حق تعالی محافظت کرد
این اسم را از آنکه دیگری با آن مسمی گردد اقوال دلیل علمیت و هیچ علمیت را مسلم نداریم و امام
واحدی رح در وسیط آورده که جمهور این اسم را جاری مجرای اعلام دارند و گویند این اسم حق راست
تعالی اسم علم است در نحو و ما فی الحقیقة نه علم او است چه علم قائم مقام اشارة باشد و اشارت
در حق باری تعالی ممتنع است بیت چه جای بحث لفظ است و عبارت که اینجا نیست گنجای اشارت امام
محمد اشارت بی جهات از عیب آید و این تحقیق است که اسم علم موضوعست از برای
تمیز مسمی از مشارک او در نوع و جنس و مشابه او حقیقت ماهیت حق تعالی متعالی است از آنکه در
تحت نوعی یا جنسی باشد تا احدی مشارک و مشابه او بود و جمهور قائلند که شیخ صدر الدین
رح در اعجاز البیان آورده که نمی شاید که حق سبحانه تعالی شأنه اسمی باشد علم که دلالت کند بر او دلالتی
مطابقی برحسبی که مفهوم منفرد باشد از جزئیات مطلق جهة الحضرة ذات از حیثیت اطلاق و
تجرد محکوم علیه نمی شود به هیچ حکمی و شناخته نمی گردد به هیچ وصفی و مضاف نشود به هیچ نسبتی نه
مقید به هیچ اعتباری و نه متعلق به هیچ تعریفی و مبنا بر آنچه هر چیز که متعلق گردد به واسطهٔ نامی یا نسبتی
یا اضافتی هر آینه مقید باشد و حق سبحانه از حیثیت اطلاق و عنای ذاتی از آن به هیچ جزء از ایشان
کی گردد نیز از اینجا خطا کرده اند حکم ایجاب و سلب صحیح باشد و جمع میان ایشان و تنزیه
از ایشان روا باشد زبان مقال تعلق بین مقام الکرامت و سر این حال بهشته هر کرا عالم مستور و مبهم
بیت هر چه آن هم نهاده دست حس و عقل وهم کو بیت سنگ طفلان اند آن امانت
هر آینه برای چنین ذاتی باشد وضع اسمی نمی توان کرد که دلالت بر حقیقت این ذات کند زیرا
که جزئیات از آن فهم نمی شود و چون امری نیابد که آن از وصفی یا حکمی یا مرتبه یا اعتباری شیخ
فرید الدین عطار رح فرموده مثنوی آن مهدی جزین شیخ نام او نام حق می گفت بر دیوانه
شیخ گفت او را که ای جز نام تمام نیست حق را در حقیقت هیچ نام ز انکه هر چیز نامی خوانده که آنکه

آن توئی و هرچه دانی آن نه اوست، و دیگر آنکه مراد از وضع اسم تعریف مسمی باشد از غیر او در
حین ذکر آن اسم و چون باشارت محققان حصول معرفت کنه ذات از قبیل محالات و جمیع
غیر سوی بحقیقت از معقوله مستحیل است پس وضع اسم ایجا خفا به بعد و انکه گفته اند
فالعلم بالمعلوم معنی این سخنست جه علم را دلالت جز بر معلومی نباشد و حضرت ذات که
بشهادت ولا یحیطون به علما عدم احاطه علم بحقیقت ذات اوست معلوم کرده نشده بر او دال
اسم علم نبود پس بعضی فرموده اند بیت شرح بیان چگونه بنام و نشان جو جوئی اخبا کردند
آمد بی نام و بی نشانست، الثانیة دوم جمعی که الله را اسم صفت می دارند با آنکه در اشتقاق
او مشتق از چیست مختلف اند و وجه اختلاف اصل این اسمست که بعضی آن را اله گفته اند
و جمع آلهه چنانچه الاه و هر آینه هر یک از چیزی دیگر مشتق میدانسته اند والاه را ازوله گرفته اند
و وله سه معنی مستعملست پناه بردن و واله شدن و مشتاق بودن و وله بمعنی [illegible] بوده است
چون امام بمعنی من یؤم به پس معنی چنین باشد که او [illegible] که مخلوقات بحضرت پناه
پناه بحضرت او میبرند یا اوست بی نیازی که عارفان در اوصاف بی پایان او واله و حیران گردیده اند یا
اوست بنده نوازی که فراق زدگان بادیه هجران مشتاقان لقاء او باشند ع الا طال
شوق الابرار الی لقائی، و بعضی گفته اند که مشتق است از الاهة اما الاهة که فتح لام
عبادتست چنانچه در قراءة ابن عباس رضی الله عنه و یذرک و الهتک ای عبادتک بالالهیة بمعنی
که آنرا بمعنی پرستش است چنانچه در حدیث وهب ابن ابی الورد آمده اذا وقع العبد فی الهانیة
الرب الخ و بدین تقدیر اله بمعنی مألوه باشد یعنی معبود چون کتاب بمعنی مکتوب و چون فی نفس الامر
معبود حقیقی اوست که عبادت جز او را نشاید و صفت معبودیت غیر او را نشاید بیت معبود بر حق
بتی یا بت نظام غیر تو است پرستش حرام، یا از آنکه گرفته اند یا مصدر آن باشد بکلام با الم بفتح لام
الم بمعنی آیت ثابت و دایم بودن و در شدت بجمع برکی [illegible] و هر سه معنی در
این اسم ملحوظست لا دائما ازلی و قائم ابدی و عنا و نه سرمدی اوست بیت اول او اول و ابتدا آخر
او آخر و انتها، و ثانیا بجمع همه جا بی منعقت اضطراب و اضطرار بدوست بیت مومن [illegible]
دگر و منع جلو [illegible] سوی آن سلطان الخ، و ثالثا عقول و اوهام متحیر اند در پیدا معرفت کنه
او بحضرت او والواح و انام سرگشته در طلب شناخت صفات و اسمای او بیت بی عقل [illegible]
تو رسد فی فهم بتحقیق جمال تو رسد، و دوم که مصدر الم بفتح لام باشد بود بمعنی [illegible]
ساکن شدن و [illegible] آمدن و از معنون این کلمه [illegible] کرده که سکون دلها و سکینه [illegible]
جانها بنام اوست الا بذکر الله تطمئن القلوب و ذات او منزه است از مشابهت ممکنات و ممالک [illegible]

وصلی

٥٧

وصلوة ای اولیاست و هو العلی العظیم بیت اسم بر تر از آنهم که گفتند، انها که بدید یا نهفتند، ثالثا
اگر و اوی مانند ماخوذ از لوه است بمعنی ارتفاع و کبریایی باشد مشتق منه او لوهیت بمعنی
ستر و احتجاب و بر تقدیر اول معنی چنین بود که جناب عظمت و جلال او از آن ارفع است که برتر
وهم و تیر تعبیر از ان ارفع پایه از دو بجات او توان گفت و ستر عرفان ذات بی زوال او از آن اعلی که
سفیر خرد در وی بین دو دلها و اطراف آن طواف خیال تواند بیت هیچ دل را بکنه او
نیست، عقل و جان از کمال او آگه نیست، عقل عقلست و جان جانست او، آنکه زان برترست آن است او
و بر تقدیر ثانی توان گفت که ذات اقدس او محتجبست باستار عزت و صفات مقدس مستتر
بحجب کبریا از نظر هم بر تقدیر لمعات انوار ذات تواند دید و نه دیده فهم بارقه آز اشعه انوار
صفات مشاهده تواند نمود بیت ای ز ره وی خویش روی در نقاب، وی تعالی تنزلت در حجاب
بعضی از علما گفته اند که الله اسم اعظم است در کتاب الهی از اسماء حسنی هیچ اسم جدی عدد نیابد
چرا در مجموع قرآن بالجمله بعد از لفت دو هزار و هشتصد و هفت جا ذکر یافته و هم از او
خاصه الوهیت چون لمعیت و صمدیت و واحدیت و کبریا و عظمت با استفسار الحجة متعلقات بجلال
او چون خلق و بعث و ستر و امر و اطلاع بر صلاح و فساد وقوف بر احوال و اقوال ایشان و خوف
بدین اسم مضاف و منسوبست و در تفسیر کبیر آورده که الله را اسم اعظم باشد بحقیق از جهت سبب
اختصاص او به دلالت بر ذات الهی چون ذات حق سبحانه اشرف ذوات است اسم خاص بدو اشرف
اعظم اسما تواند بود و امام حجة الاسلام در مقصد اقصی آورده که این اسم دالست بر ذاتی که جامع
جمیع صفات کمال باشد و دلالت او بر مشار الیه که هیچ یک از آن صفات کمال از دایره احاطه
او خارج نیست و سایر اسما دلالت ندارند الا بر معنی از آن پس بحقیقت این جامعیت او اسم اعظم تواند گفت
و در بحقایق القرآن نیز موافق معنی اسما فرموده که الله جمیع اسماء الهی هیچ کدام را این کمال نیست و
مراد از کمال جمع جمیع اسماست بعد و اندراج معانی مجموع در او و لکن او را بواسطه این کمال اسم
اعظم موسوم کرده اند شاید و در طوالع التنویر من طوالع التفسیر که بحضرت شیخ نجم الدین کبری
قدس الله سره منسوبست چنین آورده که دلیل اعظمیت این اسم آنست که همه زبانها منکرانست
و در رسالت همه طایفها مشهور که فرموده همه این نام را یاد کنند و ملحد موحد این اسم را شناسند
و منافق بزبان راند و صالح و فاسق حق را بدین نام خوانند چنانچه موحدان میگویند آن یک را
الله است مشرکان نیز معترفند که آفریننده ما الله است و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله و همه
نوع کمو منان معتقدند که ما را حصول کرامت از الله است کافران نیز معترفند که بتان ما را
نیز بعد شفاعت بالله است هؤلاء شفعاؤنا عند الله بیت هم مقر با تو گفته هم جاحد

لمن الملک لله الواحد از رباعیات حضرت مولویست قدس سره رباعی نقشی بکلیسیای ترسای
بهود ترسا و یهود هر دو بودی مقصود در بتکدها تفحص کردیم نه نیم نشان زمزمه
نه نم تو بود ویم در طوالع فرموده که جمیع قرآن تفسیر این یک اسم است مثلا در تفسیر الحمد گویند
حمد مر الله راست تعالی الله رب العالمین است و رحمن رحیم و مالک یوم الدین او است هم را معبود
و مستعان هم اوست الله است که ره نماینده بصراط مستقیم و نعمت دهنده او راه یافتگان
و غضب کننده بر گمراهان همچنین در سورت بقره گفت الله است فرستنده کتاب لا ریب هدایت بخشنده متقیان
و لعیان آورندگان بغیب آنها که برای الله است و آنها که نفقه دهند برای رضای الله
و علی هذا تا آخر قرآن بر این منوال است و هم تفسیر این یک اسم باشد پس اگر او را اسم اعظم دانسته شود
نماید یعنی گفته اند این اسم را شانزده خصوصیات که از آن خصائص بر اعظمیة او استدلال
میتوان نمود اول آنکه جمیع اسماء حق تعالی را بر او نسبت دهند و لله الاسماء الحسنی و او را به
هیچیک از اسما منسوب نکرده اند دوم آنکه در او الف و لام عوض از همزه محذوفه آورده اند
آنانکه گویند در اصل الاله بوده و در هیچ اسم یافت نشود که الف لام تعریف عوض حرفی محذوف آورده
باشد سوم آنکه همین الف و لام را که جز از اصل کلمه است حکم اصل داده اند و لازم این کلمه کرده اند
اند چنانچه هرگز از وی منفک نشود بخلاف سایر اسما معرفه که حذف ادات تعریف میکنند
چون الرجل و رجل چهارم آنکه همزه این کلمه را در ندا قطع میکنند چون یا الله و در غیر ندا قطع میکنند
چون بالله پس کلمه همزه او همزه وصل باشد … همزه قطع در هیچ اسم دیگر این صورت واقع نشد پنجم
ای ها شبیه که با حرف ندا با اسما معرفه داخل کرد چون یا ایها الرجل مگر با این اسم در نماز ششم
ندا این کلمه حرف ندا با الف لام جمع کرده اند و در کلام عرب این صورت جایز نیست مگر در شعر ضرورت
ندا از وی افکنده اند در آخر میم مشدده الحاق نموده اللهم میگویند و در هیچ اسم دیگر مثل این
نکرده اند … هشتم با وجود الحاق میم مشدده الف و لام ترا اسقاط میکنند و لاهم میگویند
خراش در … شرط نهم میگویند لاهم هذا … اختصاص
او بتاء قسم چون تالله و تا با غیر این اسم مستعمل نیست دهم خصوصیت او بلفظ … که مخصوص است
برای قسم اند چون ایم الله و ایمن الله یازدهم آنکه بعد از حذف جار در قسم مجرور میکنند
چنانچه الله لافعلن … دوازدهم ابوحاتم در کتاب زینت آورده که با وجود حذف حرف جاره
الف و لام نیز میفکنند چنانچه لاه لافعلن ذلک سیزدهم تغلیظ لام و تفخیم آن وقتی که ما قبل او
مفتوح باشد یا مضموم چون ان الله و نصر الله چهاردهم … و نگاه داشتن حق تعالی
این اسم را از آنکه دیگری بدو مسمی گردد و از زمان آدم تا دور حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم

این اسم بر غیر حق تعالی و عدم اطلاق نیافته و هیچکس را حقیقت و مجاز بدین نام نخوانده اند پانزدهم
آنکه اصلا تغییر و تبدیل بدین اسم راه نیابد نه به تثنیه و نه به جمع و نه به تصغیر شانزدهم در مفاتیح
الغیب آورده که از خواص این اسم آنست که چون الف از وی حذف کنند لله باقی ماند و آن نیز حق
سبحانه مختص است لله الامر من قبل و من بعد و اگر لام اولی بیفکنند له بماند و آن نیز بحق سبحانه مختص
جز ما انکه را بحقیقت قول ثابت نیست له الملک و له الحمد و اگر لام ثانیه نیز بیندازند هو بماند و آن
نیز دلالت بر ذات دارد قل هو الله احد و گوی که در لفظ هو میم آید زاید است بدلیل سقوط آن
در تثنیه و جمع چون هما و هم پس اسمی که او را این همه خصائص باشد اعظم اسم خواهد بود ع از همه
دیدیم خط نظر و چیزی نیست و در لطایف گفته اند الله اسم اعظمست بآن دلیل که اساس توحید
بر اوست که فریب گفتن این کلمه را شاهی شهادة از حضیض کفر به ذروه ایمان انتقال یابد شاید
در گفتن لا اله الا الله که علامت اسلام است اگر بجای لفظ الله لفظ الرحمن گویند یا الکافی نزاهت
خلص … از کفر بیرون نیامده باشد و در … اسلام داخل نگشته پس حق تعالی … الوهیت از قوت
خود و اثبات وحدانیت ذات خود بدین کلمه کرده چون خواست که حبیب او صلی الله علیه و آله و سلم
از ما سوی اعراض کند و بر کلی بحضرت او اقبال و اثبات نماید و از آستان عبودیت نشیمن
و جلال صمدیة متوجه گردد بر گفتن همین اسمش امر کرد قل الله ثم ذرهم لا جرم فلاح کاینات
متعلق بدین اسم است و فکر این نام واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون منقبت که اذکار بر
شرف این اسم تمامات الذین یذکرون الله ابتدا بجود ذکر بسم الله و اختتام بر
انتظام یابد که و آخر دعویهم ان الحمد لله تاکید معا … وحدت از اوست که لا اله الا الله تشید
قواعد رسالت بدوست که محمد رسول الله بیت الله الله چه طرفه نام است این ورد ملائکه جان تمام
این هر که زاین اسم بهره مند بود بهر او همین پسند بود شیخ ابن … ان قل الله ثم ذرهم
بر من بس بود نزد صاحب معنی حسبی الله گواه این دعوی محققان گویند چنانکه اسم اعظم بآن
معنی که اعظمیت او ثابت شده باشد بدلالت بر محض ذات دلالتی مطابقی که اشیر الیه فی
الاشارة الاولی تمهیدا … اولی مراتب افعال و صفات و نسب و اضافات و احکام
الهیة که عبارت از اعتبارات آن اسماء عظام هست و اعظم هم اسم الله است و شیخ صدر الملة و الدین
در شرح احادیث آورده که اعظمیت اسما بواسطه تعریف و دلالت حجر اسم را از اسمیة گرفته اند که
بمعنی علامت باشد پس این تقدیر هر اسم معرف اسما بود پس هر کدام از ایشان که متضمن تعریفی باشد
اتم از تعریف اسمی دیگر اعظم باشد پس بر نسبت آن اسم که تعریف او تمامست بآن در جهت
و از اینجا معلوم شد که اسما حق همه اعظمند به نسبت با یکدیگر سلطان العارفین … قدس سره

ازاسم اعظم پرسیدند فرمود که شما اصغر من نمایید تا من اعظم بشما نمایم که نام نامت
کنند در عظمت تمام است هر قطره در نظر آید که نه از بحر محیط بر که آید بیت هر شبنمی
در این ره دریای بیکرانست ۴ در هاکه این معما شرح و بیان ندارد اشارة م بعضی عرفا
الله را اسم جامع گفته اند و در اعجاز البیان گفته که الله اسم جامع کلیست که مطلقا بجهة
حکمی متعین نیست واصلا اسناد امری بدو صحیح نی و هر توجه و سوال و التجا که اضافه
کرده شود بدین اسم اضافه آن بدو به نسبت جزوی متعینه خواهد بود بحسب حال شخص
و سایل و ملتجی چنانچه مریض و غریق مثلا چون التجا بدین اسم نمایند بحیثیت شفا و نجا
باشد وعلی هذا القیاس و شیخ رکن الدین شیرازی رحمة الله علیه در شرح فصوص الحکم
آورده که اسم الله باعتبار ذاتست من حیث هی هی در مرتبه احدیة و باعتبار اسم ذات
از آن روی که محیطست بجمله اسما و صفات در مرتبه واحدیة نیز اسم جامع باشد در
عرایس آورده که الله اسم جمعیت بدان معنی که هر اسمی که هست تعلق بصفتی از صفات
الهی دارد بخصوصها الا این اسم که تعلق بر ذات دارد با همه صفات لاجرم صفت جامعیت در او
متحقق باشد و اسرار اسم جمع منکشف نشود الا بر اهل جمعیت و جمعیت اجتماع همت در حق
بحق و از همه بیکی باز آمدن بیت ما در خلوت بروی غیر بستیم ۴ از همه باز آمدیم و با تو نشستیم
و هم در باب ازالة تفرقه و تحصیل جمعیت فرموده اند بیت چون تفرقه دلست حاصل ز همه ۴
دل در ره یکی سپار و بگسل ز همه ۴ و در تفسیر فناری آورده که الله را اسم جامع از آن گویند که
جامع نعوت کمالست چنانچه صاحب فتوحات قدس الله سره آورده که معنی الوهیة استغنای
اوست از غیر و احتیاج غیر بدو اول مقید جلالت و ثانی مشیر بجمال و کمال العبارة اظهر صفت
کرد و اسم الله اندراج دارد و از جامعیت این اسمست که با وجود کثرت جریان لفظ او بر افواه
السنه و عدم انتقاش صورة او بر الواح صدور و افئده هیچ کس از آن خبر نیافته و هیچ احدی
سر او نشناخته بیت ای در دو جهان جان و جهان از تو بیخبر ۴ از تو جهان پر است و جهان از تو بیخبر
نقش تو در تصور همه و همه از تو بی نصیب ۴ نطق تو بر زبان و زبان از تو بیخبر ۴ و هم در معرفت آورده که چون کمال
جز داد از نقش خود بدین اسم و جز با آنت از این اسم سکر او و منشلخت این اسم را مکرر او متکلم کرده
اسم مکرر او و استماع توجه این اسم را مکرر او بیت خود بخود با خود حرکت جز خود ۴ خود تکلم بود و خود
بشنود ۴ آورده اند که ابو الحسین نوری رح هفت روز در منزل خود بود و خواب منقطع شده
کرد خود بر می گشت و والله و الله الله می گفت خبر به سید الطائفه جنید بغدادی رح رسید
فرمود که ابو الحسین چه حال دارد بروید و بنگرید تا محفوظ علیه هست یا نه چون ملاحظه

کردند

کردند فرمود هنوز از او وقت نیست جنید فرمود که الحمد لله که شیطان را بر او دست نیست و با مریدان متوجه
زیارة وی شد چون بخانه ابو الحسین در آمدند دیدند که او همچنین واله و بیقرار به گفتن الله الله مشغول
بود و بیات قدم التفات ننمود مصرع مشغول شدن دوست بکونین فارغ است جنید فرمود که ای ابا الحسین
خبر ده تا حال ساخته و از مرتبه سکون بحالت اضطراب آمده جواب داد که گفتن الله و الاتهام
بیت نام تو بر زبان و شیدا کردیم ۴ و از حال دل خود سخن یکجا کردیم ۴ جنید گفت ای نوری این گفتن
الله از تست یا از او اگر از تو میگوید تو نه بیان آنچه حق غیبی فطر بوده را سبب حجیت دل کرده
میگویی پس هنوز در مقام هستی و خود پرستی با شما این واله بجرات ابو الحسین از ذکر
خاموش شد گفت نعم المؤدب انت و بدین اشارة شیخ بر همگنان روشن شد که ورد
و مشغله و واسطه اسم او بجز او نیست بیت نام ترا جز تو که داند که چیست ۴ و اهل الله این پایه زید
لا ان کیست ۴ عزیزا در این باد چون ره بنیافت ۴ جانب عرفان کرد تو اند شناخت ۴ عارف و معروف
تو یکی بجد مطلق ۴ و اصف و موصوف تو یکی و السلام ۴ اشارة خامس جمعی از عرفا بیان جمع
الحقایق کرده و خفایای اسم مبنی بر نیابت مشبهات در طی رسایل ادا فرموده اند
از آنکه خصایص است که شمع بنی بیابد و الشفوی الاثابة و بعضها ایم در حرف ابجد
اسم بزرگوار بحسب لفظ نجاست اگر بدو سر گفته از خصایص عدد حسن و هم در ذکر جلالت
و جانب طریق مناسبت در بتخزا خواهد بود با کره عدد حسن الخاصیة باشد که دلالت
بر نهایت و فنایی دارد و بدین جهت فرا دا تر کردند و تعداد اولی اشارة بر ذاتست که هر چند
او را در تفصیل و ضرب کنند و حاصل را در او ضرب نمایند همان بصورة اصلی خود باز
آید و بر همین مرتبه در ولادت کرده در نهایت آن عدد خود حاصل آید و بحصول آن همه
بحر در تمام سازد مثلا پنج را در پنج ضرب کنند حاصل بیست و پنج آید و باز در پنج زنند
صد و بیست و پنج بود و دیگر باره در او ضرب کنند ششصد و بیست و پنج شود و علی
هذا القیاس و اکمل حضرة رسالت صلعم ارکان اسلام را که دین مرضی عبارت از آن
بر این عدد مبتنی ساخته اشارة بدین نکته کردند من تمام شد و هم رسالت نبوت
انجامید الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و بعد از این نبوت شریعتی
دیگر نباشد و پیغمبری دیگر بخلق نیاید و باز از ارکان اسلام در شهادتین پنج باد
عدد پنج که حرف ها بر آن دال است نکر او یافته و نماز اگر چه هر دو رکعت و احکام
نشان او نیابند ده از سه لکن با قیام پنج وقت معین گشته و تمام ارکان او بر پنج جز که قیام
و رکوع و سجدتین و قعود است قرار گرفته و در زکوه که مقتدی او نیست پنج

عضو که وجه و یدین و رجلین است مقرر شده و در زکوة نقدین اول آنکه دویست درم پنج درم و از
بیست دینار نیم دینار که عشر آن هم از پنج درم است معین یافته و اقسام صوم نیز پنجست فرض و
سنت و حرام و مستحب و مکروه و صوم در پنج روز نزد بعضی علما حرام است عیدین و ایام التشریق و شرط
وجوب حج پنج مقرر شده اسلام و حریت و بلوغ و عقل و استطاعت و در کلام الهی سوره مصدر بلفظ
الحمد لله که خواتیم امور بدو مشعر که عدد پنج آمده و سوره حمد که مبدا الآیات مصدر به لفظ الحمد که
و قول موجب تمامی و نهایت ظاهر شد هر موجود است که انما قولنا لشیء اذا اردناه هم پنج واقع شده
و در رساله مطرز رضی الله عنه ناسخ مذکور است که اکر کسی بدیده نکرد نکرد مر آنچه مشهور
می کرد که بنای کلیات جمیع پنج است اول اجرام ممکنه که حکما آنرا اصل موجود داشته اند مجرد
مجردات عقل و نفس و هیولی و صورت و جسم و امهات اجناس عالیه اعراض که در اقصی
نهایت عالم ظهور می افتاده اند بنظر تحقیق هم پنج است کم و کیف و مضاف و فعل و انفعال و نسبت جز
این و متی و وضع و ملک از مقوله نسبت اند و کم بعضی فعل و انفعال هم از آن مقوله دارند
و کم چند امهات اعراض پنج است ظاهر انجامی غایتا محقق دانند که تا اثر قابلیت ذات که
فاعل و فعل تعریف و تحقیق هست که سایر اعراض که پنج اند که محض اعتبارات اند و العلم
ظهورات الزمان و مکان که از امهات مشخصات و متعینات مکون اند و نسبت بجمیع
مخلوقات ایشان الحاکم تمام هست سرایت میکند میکوید که ظهور هیوست هر کلیات انکه
پنج اند یکی انکه متمکن را بر هیچ حال نه خروج و انتقالست از آنکه و نه سکون و استقرار در آنکه
آن فلکست که محل اجرام علویه و مضمار حرکت دوریه واقع شده و در باطن آن از متحرکات قهرا که
چهار نوع مخالف از افلاک در سلسله ابداع انتظام داده که هر یک از آن که جز عنصری مخصوص بالطبع
آرام بکیرد و بر این منوال در عنصر نیز پنج حالی منقسم است جماد و نبات و حیوان که حامل ذات آنست
که انقطاع نمی پذیرد و بر حسب نماء از اصلاح و نماء و بر نمو که چهار فصل الفصول است
و آلت که هر یک از آن که بالطبع و لازم شکل یکیست از اقسام مخصوصه ابنای عالم که انسانست یکی که
منظر شکل خاصه محدوده کاملست بلوح هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء و معنی و صورت که شد
حدود آن پنج عضو منتهی می شود راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از آنها بانامل پنج انتهاء
یا انکشت دست و پای که هر یک به پنج انکشت منتهی شده انکه ظاهر است اما مرکز بطرف علوی که
دارد ظاهر او حاوی پنج حس که عبارت از سمع و بصر و شم و ذوق و لمس است مرتب و نهاده کشته و در
باطن او نیز پنج حس که مشترک و خیال و متفکره و وهم و حافظه است مهیا و مقرر شده و این
تولد اتفاقات باید دانست که چون انسان نهایت موالید ثلاثه است در معرفت او باشد که سوره آن

بدان مستی جمکرد در پنج باللفظ الناس تکرار یافته و هم در بیان این نوع کرامت اکر کسی تأمل کند
از اشراف آن جماعت یعنی رسل کرام علیهم الصلوة والسلام آنها که صاحبان شرایع ناسخ بوده اند نیز
عدد انحصار دارد چون نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله و سلامه و علیهم
اجمعین و باز اشرف رسل حضرت خاتمت صلعم که رتبه نبوت بدو منتهی شده و مختار او
صحابه کبار چهار خلیفه بزرکوار بوده که مجموع پنج باشند و در وقتی که مخاصمه واقع شده با
نصاری نجران و آنحضرت صلعم در باب عیسی بن مریم و کار به مباهله قرار یافت و مقرر شد
که خواص جانبین بدان مقام حاضر آیند از طرف حق همین پنج تن بیرون آمدند و علی و فاطمه و حسنین که آن
عبا که بدیشان متوجه شدند و ارباب حقیقت نیز مراتب کلیه را که حضرات خوانند در پنج منحصر داشته اند
کما قیل بیت واجب جو تنزل کند از حضرت ذات؛ پنجست تنزلات او و الحضرات؛ غیبت و شهادت
دو سط عالم مثال؛ و الخامس جمعیة تلک الحضرات؛ و از خماسیات بر این معنی اختصار
می رود و اما چون تا اسرار را بجز منکور شده بر خاطر هوشمند کند که پنج دلیل نهایت و کمال
شاید که فاتحه نفس انعقاد حروف اسم الله بدین عدد جای دریابد انکه جزو نوق تعبیر
توان کرد من لم یذق لم یدر تحقیق کرد از اکر این اسم بحرف ها تمام شده که موضع بر این عدد دلالت
دارد و معین دو سلما فانه پنج جای تکرار یافته موجب مزید بصیرت خواهد شد من الفطن
مفروض است در این اشاره آن بود که هر یک از حروف پنجگانه این اسم متضمن سری غریب و
منطوی بر رمزی عجیب هست بیت پنج حرف بر شکوف این اسم؛ چون کنج نهان ذات
طلسم؛ در بدایه الله چو بنجا از این پنج؛ و از کران مایه بحر که هر پنج؛ بعد از کوه سالش تو ثبات
خر مدین پنج بجهت توان یافت؛ و از این پنج دو الف بکی مکتوب و ظاهر و دوم ملفوظ و مختفی
که در محکم عرفان نعکاه اند بر دعوی توحید موحدان بیت دو الف زمعه بر راستی بعوا
کرده روشن بر وحدت راه؛ و دو لام یکی ساکن و دیکری متحرک که در ملک و ملکوت بها
حرکت و سکون خود را متوجه ابواب فیض به یعنی مقیمان هر دو اقلیم کشوده اند بیت
از دو لام مشکرفته قوت قوت؛ از یکی ملک زان دکر ملکوت؛ و اختتام این اربعه بحرف ها
که بر نهایت کلیات دال باشد کما اشیر الیه بیت ها شکر با ها به هویت یکیست؛ فهم ذو
الهویة بینا بهم؛ اما الفین الف ظاهر عبارت است از مرتبه واحدیة که اعتبار وحدت بشرط
شی مظهور شان ایمانی میکند بیان که متعلق این اعتبار ظهور ذات و الهیت و آخرت الالف
مختفی اشارت بمرتبه احدیت که اعتبار وحدت باشد بشرط لاشیء صح و مختفا اوقعنی و بیانی
برا که متعلق این اعتبار بطون ذات و ازلیة و اولیت او و حرکت اولی و سکون ثانیه شود

این یعنی بی تولد بود و حضرة حقایق پناهی درین باب فرموده بیت یکی از محو فتح باب فتوح
کرده در سطر رقم ربح ربح٭ وان دگر داده از سکون تسکین٭ دل و جان را به سکن تمکین٭ قهما
عرایس آورده که الف اشارة به ذات الهیة حق است که بیان بر قلوب متوحدان تجلی نموده تا در تحصیل
دل و تجریدات آن اذکار همه بهیج حق یک باشد الذکر بلد و تا حضرة یکتا را نشاید سخن مجردان عالم
تفرید است که فرد للفرد یکتا را یکتا نداش تا به یکتا نگه زیبی از یکتا نگه رها یکجا ماییم و منی و
نکنجد منی و درین میزان به یکسی نسنجد که دید عارفی بر در دکان قنادی رسید و یکی
درم داد چند شکر بی درم گفت درم عارف فریاد برکشید که بر تو منم باد اگر از شکر بود
منی بخریم و مناسب این حکایت آن حکایت که از مثنوی معنوی آورده مثنوی
آن یکی آمد در یاری بزد٭ گفت یارش کیستی ای معتمد٭ گفت من گفتش برو هنگام نیست٭ چنین
خانی بجال خام نیست٭ خام را جز آتش هجر و فراق٭ کی پزد کی وا رهاند از نفاق٭ چون نبودی تو همه
رفت٭ سوختی بایدت اندر نار رفت٭ رفت آن مسکین و سالی در سفر٭ از فراق یار سوزید چون شرر٭
پخته گشت آن سوخته پس باز گشت٭ باز گرد خانه آن یار گشت٭ حلقه زد بر در به صد ترس و ادب٭
تا نه جهد بی ادب حرفی ز لب٭ بانک زد یارش که بر در کیست آن٭ گفت بر در هم تویی ای دلستان٭
گفت اکنون چون منی ای من در آی٭ نیست گنجایی دو من در یک سرای٭ نیست سوزن را سر رشته دوتا٭
کر تو یکتایی درین سوزن در آ٭ اما الف مبین لام ساکن اشارة به عالم ملکت یعنی عالم
شهادت و عالم اجسام و عالم خلق که محسوس است و سکون دلیل آنکه ملک را بخود هیچ گونه تصرف
نیست و قابض ملکوتی سلسلهٔ او محرک خویشها از حرکت بدو جنبید باید بیت ملک
ساکن٭ نیست جنبش زما و ما نادم مکن٭ جنبشی کافکند بر او سایه٭ ملکوتی بود
و اشارة بدین معنیست که بیت همچون نقش دیوار یم و جنبانی آن دم که نه نقش
بند ما بدین دیوار بی پایا٭ و لام متحرك عبارت از عالم ملکوت یعنی عالم غیب و عالم ارواح و
عالم امر که حس را بدان راه نیست و حرکت دلالت بر آن دارد که ملک در تصرف اوست و جنبش به سایه
فضای ملکوتی از پای بستگان مضایق ملکی هیچ کار نیاید بیت جسم را جنبش سایه دان و جسم
را چون جان تن سایه را٭ بحقیقت همه کژ کی بود٭ فسبحان الذی بیده ملکوت کل
شیء و حضرة شیخ رضی الله عنه قدس الله سره آورده که لام اول اشارة به جلالت و ثانی به جلال
واین دو صفت را کسی شناسد که پرتو اسما و صفات الهی بر او تافته ظهور پابند
صفت ثانی او صفت باقی محو شده و این سخن که آنحضرة فرموده در مقام تجلی صفاتیست و حضرة
ایشان در مقام تجلی ذاتی آورده الله که حق تعالی تجلی فرموده به لام اول از انانیة خود عارفان

تا به انفراد منفرد گشتند و به لام ثانی تجلی کرد از مشاهدهٔ جمال خود بر اسرار محبان تا در بحر
محبت غریق شدند و قطرهٔ ایشان به دریا پیوست ع قطره به دریا رسید باز برفت از میان٭
امام قشیری قدس الله سره در کتاب تحبیر فرموده که لام اول اشارتست به محو اشارات و لام
لام تفصیلست و تعریف در تفصیل اندراج دارد پس حضرة حق عز شانه تعریف فرموده ذات خود را
بظهور و بطون تا سیل اعیان ثابته در حضرة علمیه و چون این ظهور بغایت رسید عین بطون شد لا ان
لظهور یلحقه البطون و لام ثانی اشارتست به محو المحو فی کشف الهاء و آن تفصیل تفصیلست از حیث
ظهور از علم به عین و هر آینه درین حال تعریف که موجب ازدیاد ظهورست زیاده باشد و زیادتی
ظهور سبب کمال بطون گردد پس هرچند ظهور می افزاید بطون نیز مشاهده زیاده می شود و
سالک مکاشف که در تفصیل اول برتبهٔ محو اشارات رسیده بود در تفصیل ثانی به اکتفا
ها هویة از رؤیة محض اشارات فانی می شود و معنی محو المحو اینست بیت در فنا گم شو وصال اینست
و بس گم شدن گم کن کمال اینست و بس٭ و در فتوحات مکیه آورده است که لامین اشارتست به اسم ظاهر و باطن
که واقع شده میان الف اول و الف ثانی و درین مقام انقطاع جهات منعطف می گردد به بدایت
طرفین دائره و سر هم می آورد بیت پس اینجا اول آمد عین آخر٭ نباشد نیز باطن غیر ظاهر٭
اما حرف ها بهویت ذات دلالت کند و او را غیب هویة گویند جامی ها غیب هویت الهی
حرف شناس٭ ولفنای تا بود بنا نحرف اساس٭ باش اگر از آن حرف در اسید و هراس٭
حرفی که زد شرف اگر یاری باش٭ در رسالهٔ فوائح الجمال آورده که ذکر جاری در نفوس
حیوانات انفاس ضروریهٔ ایشانست زیرا که در وقت انبساط و انقباض حرف ها که اشارة
بغیب هویت گفته می شود اگر خواهند و اگر نه و همین حرف هاست که اصل اسم مقدس بود
خاصه شیخ سعید الدین جندی رحمه در شرح فصوص الحکم آورده که اسرار اسم الله حرف ها
که کنایة از غیب ذات و هویة غیر متعین اوست چه ها کنایة از غایب باشد و لام ملک یا تخصیص
برو افزاید که یا للنجمه ملك اوست و مخصوص بدو انکه لام تعریف در اول آورده تا نفی توهم
امکان وقوع شرکت کند در کنایت ذات و حکمت دیگر تفخیم که علامت تعظیمست تمام یافت و
حضرة حقایق پناهی بهمین معنی اشاره فرموده اند بیت اسم ذات او لا همین ها بود٭ لام تعریف و
اختصاص فزود٭ چون شد اشباع کرده فتحه لام٭ الف شد مرو نام تمام٭ صاحب روح الارواح
رحمه الله عنه فرموده که تحقیق خاص ترین نامها حق هوست و او در اصل یک حرفست یعنی ها و واو
از برای قرار نفس است و اصل کلمه نیست چون تثنیه ها کویند هما پس این نام نهایت
برون همه اسامی و صفات بر زبان رود مگر هو که از میان جان آید و نیاز با افکار نیست در کار

اعجاز القرآن آورده که اسم ذات حروف هاست و انضمام او با واو برای آنست که هاء از اقصی
غایات مخارج آید و واو نزدیکتر کلمات است بمبدأ مخارج که شفتان است و مخارج ها اعتماد
بر هیچ جزو از اجزاء مخرج ندارد در وقت ظهور و واو نیز بهمان و تیره معتمد بر هیچ جزو نیست
پس هاء که مبدأ کلمات است بایدکه با واو منضم شود که منتهای کلمات تا دایره تمام گردد و لهذا
در بیان مبدأ و معاد تخلیه ساعت بدین اسم تفویض یافته که لا یجلیها لوقتها الا هو و
حضرة شیخ در اعجاز البیان فرموده که در اتصال واو به ها نکته آنست که واو مستوعب حکم
جمیع مخارج است از آن جهت که نطق بدو متوقف است بر سریان نفس بصورة در جمیع مخارج
و مرهلو در آنست جه در وقت نطق بدو اول ابتدا از شفتین کنند و بواسطه الف امتداد
صوت به نهایت مخارج رسد جهت واو ثانی باز به شفتین عود نمایند پس یک دوره تمام شود
و بر جمیع مخارج در ذهاب و ایاب مرور کند لاجرم چون بحرف ها که دایره او لاحاطه مجموع
عزیمه اتصال یابد رجعیت بیفزاید و در عبارة و اشارة بهمه مفهوم گردد هو هو و لا غیره
الا هو و امام قشیری رح در کتاب تحبیر از اسم ابن فورک رض نقل میکند که ها از آخر مخارج آید
و واو از اول مخارج گویا اشارة میکند بدینکه در حرف که ابتداء هر حادث از وست و انتهای هر
حادث بدو خواهد بود یعنی انه فا فرموده که واو دلالت بر جمعیت دارد و لهذا در کلام عرب علامت
جمع واقع میشود جه در فعل جون نصروا و جه در اسم جون ناصرون اما حرف ها مظهر اسم
جمع است یعنی جون با واو امتزاج یافت جامع شد مر جمیع اسما و صفات را نزد بعضی
محققان که از کلمه هو در حق ظهور بضمیر ایشان خطور نکند غرض از این معنی سلسله
ها اسم الله بود که دایره جامعیت او بهمه اشیا محیطست بجهت توضیح این سخن بباید
دانست که الف ظاهر از این اسم اشارة به اسم الظاهر است و الف مخفی بنام الباطن و لام
اول رمزیست از نسبت ارتباط حق بعالم از حیثیت ابداعیت و ایجاد او ایمائیست به اسم الاول
و لام ثانی مخبر است از نسبت ارتباط عالم بحق از جهت مراتب معاد او به اسم الآخر مناسبتی است
و حرف ها هو تیجامعیتست میان این اسما اربعه پس اسم الله مشتملست بر اسما اربعه
اصلیه و سری که جامع است میان ایشان و از لفظ هو که با این اسما در یک سلک منتظم
شده جمال این معنی بنظر بصیرت در آید هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و در فتوحات آورده
کما سریت کرده و واقع شود مشاهده میان بنده و خداوند و سر این نکته جز از آنها
شنود و محرمان سراپرده وجود نباشد بیت هر کو نشد محرم دل در حرم یار نماند و آنکه این
کار نشناخت درانکار بماند نکته ثالثه در ذکر بعضی از حقایق اسمین رحمن و رحیم که

ازلطائف

از لطائف آن محتوی بر هشت اشاره اشارة اول در بیان معنی رحمت که این دو اسم از آن
مشتق اند بدانکه رحمت در لغت رقت قلبست و انعطاف یعنی مهربانی که مقتضی تفضیل و احسانست
پس وصف الله تعالی برحمت از قبیل اطلاق سبب باشد بر مسبب یعنی سببی که رحمتست
مجاز بود از انعام که مسبب است و از این نوع مجازات در قرآن بسیار است و بهریک در بعض کتابها
خواهد رفت و گفته اند صفت رحمت را مبدأیست و منتهائی مبدأ آن رقت و تحنن باشد که
از قبیل انفعالات باشد و منتهای آن احسان و تفضیل که از قبیل فعلست و چون انسان برحمت متصف
شود مبدأ یا مبدأست یا منتها یا هر دو و چون باری تعالی را بان وصف کنند البته مراد منتهاست و
بس زیرا که واجب الوجود عز شانه از تأثر و انفعال منزه است و قد بحر الحقایق آورده که معنی
رحمت اراده حقست ایصال الخیر و دفع شر را و اگر این اراده نبودی هیچ موجود از پس
پرده عدم روی ننمودی جه آفریدن ایصال الخیر وجود است بموجود و دفع شر عدم از
الوجود خیر کله والعدم شر کله و بتقدیر رحمت از صفات ذاتیه باشد و در تفسیر طوالع فرموده
که اگر معنی رحمت اراده خیر گیرند از صفات ذاتیه است و اگر ایصال الخیر گویند یعنی مستحق و
ثواب تحقیق مستحق از صفات فعلیه و امام غزالی قدس الله سره در شرح اسماء الله ابحاکه
[illegible] الرجع یکی از صفات سبعه اصلی دارد فرموده که رحمن و رحیم از آن صفاتست که راجع
بالاراده باشد یا فعلی یا اضافی و در بصایر الکلمات آورده که رحمت در قرآن بر بیست معنی ذکر
فرموده و از جمله سه معنی مناسب این مقام است یکی بمعنی مغفرت لا تقنطوا من رحمة الله
ای مغفرته دوم عافیت و سلامت هل هن ممسکات رحمته ای عافیته سوم رزق و وسعت
قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی ای رزقه پس رحمن و رحیم یعنی آمرزنده باشد یا عافیت
دهنده یا روزی رساننده و گفته اند رحمت رحمن یعنی روزی دادنست که رزق عمومی دارد به
نسبت نیک و بد و مؤمن و کافر و رحمت رحیم یعنی آمرزشست که آن اختصاص یافته بر اهل ایمان
و در هر دو رحمت معنی عافیت مندرج است یکی عافیت دنیوی و دیگر عافیت اخروی و تدارک
تحقیق رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که اثر اطلاقش و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتیست همه
جز را فرا رسیده و رحمتی وسعت کل شیء نتیجه او عطا دادنست بی سابقه سؤال سائل و وسیله
حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له و بعیرانه جعه و اشارة بدین رحمت فرموده بیت
ای بداده رایگان صد چشم و گوش / بی زرشوت بخش کرده عقل و هوش / در عدم ما مستحقان
کی بدیم / که بدین جان و بدین دانش زدیم / ما نبودیم و تقاضامان نبود / لطف تو ناگفته ما
می شنود / دوم رحمت وجوبیه که معتبره بیخوانند و کتب علی نفسه الرحمة اشارة بدانست و آن
هم از رحمت ذاتیه فایض شده و منبعثست بشرطی چند از اقوال و افعال مرحوم کما قال تعالی

٦٢

فما كتبها للذين يتقون الآية وچون كتابت بر اصطلاح اصوليان مفيد وجوبست ذهن
از استماع كتب بحكم منتقل بر وجوب مي شود وحال آنكه وجوب اين رحمت كه پاداش اعمال بنده است
از روي كرم وتفضل واقع شده نه از روي وجوب اصطلاحي زيرا كه بر حق سبحانه وتعالى
چيزي واجب نيست بر وجوب مصطلح وحقيقت اين سخن آنست كه بنده را از زمان بركاري
خواجه خود واجبست و بر خواجه در برابر آن عمل عوض دادن لازم نه پس هر گاه كه خواجه در
مقابله اعمال بنده بر سبيل مجازات عطائي بر خود واجب كرد آن از محض منت و عين موهبت
خواهد بود وبايد دانست كه استحقاق بنده مر رحمت وجوبيه را اسم نتيجه رحمت امتنانيست
كه چنانچه قبل از سابقه خدمت ورابطه دعوت استحقاق بنده ازلي فرموده بمبدا فيض
وجود استعداد استفاده وقابليت استفاضه داد وهو المنعم الجواد شعر بي طلب مان
اين طلب تو داده اي گنج احسان بر همه بگشاده اي يعني خدا را زي زما رحمت نقد رحمت بالازلي
ما كرده دل اشارة نهم بدانكه رحمن اسمي خاص للفظ است ودر كتابت او بعد ميم ثبوت
چنانچه در روايات آمده ونزد محققان مد ميم رحمن اشارتست به امتداد رحمت ونفوذ
بسوي هر بسيط ومركبي ودر ديگر لفظا ودر مصحف امام بي الف واقع شده ...
واردست كه از حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم سؤال كردند كه الف رحمن ...
جواب فرمود كه سرقها الشيطان ويكي از دقايق آن سخن مي تواند بود كه شيطان ظلم الجن
رحمن اعني شهود وحدت وجود را كه افاضه آن بر موجودات نتيجه رحمت رحمانيست
از ديده يعني مخفي ساخته واز اينست كه ديده كوتاه نظران كثرت بيان از مرمي بينا نيست
ع ديده اعمى چه بيند ز آفتاب ودر تفسير امام قرطبي رح آورده كه در اشتقاق
اسم رحمن اختلاف كرده اند بعضي غير مشتق مي دانند بجهت آنكه از اسماء مختص بالله است
واگر مشتق از رحمت بودي بمرحوم اتصال يافتي ورحمن بعباد گفتندي چنانچه
رحيم بعباد مي گويند واصح آنست كه مشتق از رحمت دارند واز اينجا سبب الف نشانند
وصاحب كشاف اين اسم را از صفات غالبه شناخته چون عيوق وبر اطلاق مستعمل
نيست در غير اسم حق سبحانه يعني رحمن مطلق جز خدا را نگويند مگر انه بعي عناد وآنما
ثعلب در معاني القرآن آورده كه رحمن عبرانيست ورحيم عربي وكفار عرب مسيلمه
كذاب را رحمن اليمامه گفتندي وقريش اسم رحمن در جاهليت نمي شناختند چنانچه
از فحواي قالوا وما الرحمن ومضمون يكفرون بالرحمن مفهوم مي شود وبعضي فرموده
جمعي برآنند كه رحمن لفظ عبريست واگر نه بايستي كه عرب آن را شناختندي واصح
آنست كه رحمن لفظ عربيست اما در تورات مذكور بوده وميان اهل كتاب مشهور

ودر اخبار

٦٣

ودر اخبار آمده كه عبد الله بن سلام رض مر حضرت رسالت را صلعم گفت يا رسول الله
ما در توريت اسم رحمن بسيار مي خوانديم ودر قرآن كمتر مي يابيم آيت آمد كه قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن يعني خواه او را بنام الله خوانيد وخواه رحمن كه اين هر دو اسم خاص
اوست واو را اسماء حسنى وصفات عليا بسيار است هر گروهي بنامي خوانند وهر
جماعتي بصفتي شناسند بيت هر طايفه زجست وجويي دانند تا به گفت و
گويي عرفان رحمن بوجوه باهي خوانند از اصطلاحي ومعني رحمن نزد علما ديت
بخشايش است كه رحمت او عام است بر همه خلايق بي سابقه خدمت وبلاحق بعث و
بخشنده اصول نعم است از حيوة وقدرت وشهوت ونفرت واسباب آن يعني ماكول ومشروب و
ملبس ومسكن كه انتظام امور معاش دنيا بدان باز بسته است وحصول اين جمله بر آن موقوفست
از آلات تحصيل منافع واسباب كسب معارف در طريق معاش ومعاد وبزبان علماء
كشف ويقين مفيض وجود وكمالات بر كل موجودات بحسب مقتضاي حكمت واحتمال قوابل
خصوصيات ودر انجاز البيان آورده كه رحمن اسم كليست ناطق مر اسم جامع را وشامل اوست ...
حكم واطلاق واز اين كلمه مستفاد مي شود كه رحمن اسم حقست باعتبار جمعيت اسمائيه
در حضرة الهيه ولهذا بحضرت افاضه مي فرمايد بوجود وهر چه تابع آنست از كمالات بجميع ممكنات
كما قال الله تعالى ان كل من في السموات والارض الا آتي الرحمن عبدا وبسبب عموميت موجودات
مر رحمن را افاضه وجود وكمالات بايشان كه اگر اين افاضه نبودي نه از وجود خبر داشتندي
ونه از كمال آگاه شدندي بيت اگر لطفت نيامدي بوجود همه از عدم برون نا اقليم عدم نهادي
هر كس قدم برون پس ماهيات حقايق ممكنات كه صورت معلومات حق اند در عدم بر
محض غالبيت ظاهر شده باشد ودر وجود بر فيض رحمانيت ورحمن متجلي شده باشد
جمال رحمت بر جميع اشيا كه مرتبه از آن بر اصطلاح عارفان عرش است عظيم والله بكل شيء
عليم وازاينجا اختصاص رحمن باستوا بر عرش معلوم توان كرد بيت حقيقه بر عرش جلوه كرد
مستوي است وهم اينجا از حقيقت نفس رحماني پي بر بوي يمانان توان شد ع بوي جانم
مي آيد از باد صبا اين بوي بر بوي است ورحمت رحمانيت كه رحمت ذاتيه ومطلقه وامتنانيه است
لاسعه وسابقه وسابغه نيز گويند ودر بعضي اخبار آمده كه در اسم رحمن سه چيز مندرج است
كه جهانيان بان راه برند حلاوت نعت ومشاهده وصلت ومحافظت حرمت شيخ زين
الملة والدين الخوافي رح در شرح اين سخن مي فرموده اند كه حلاوت نعت ملاحظه دوام
عطا وبقاء نعمت است از بدايت تا نهايت ومشاهده وصلت شهود اتصال دقايق رحمانيه

انتظام آیت از ازل تا ابد و محافظت حرمت اشارت است بانکه چون مشاهده آن مشاهد
الرحمن کمال رحمت مطلقه مشاهده فرموده اند از غایت احسان و نهایت انعام بر ایشان که
سبب گستاخی و موجب دلیری و بی باکی [illegible] خبردار گشتند در مقام رعایت
مراسم آداب مستقیم گشته طریق حیا مرعی دارند تا بهیچ حال از ایشان ترک ادبی صادر نگردد
کما که سالکان بر ادب اند بیت با ادب بر ره طریق عشق که هست طرق العشق کلها آداب
سپهر [illegible] یعنی فاسئلوهن من وراء حجاب اشارت سوم بدانکه رحیم اسم عام اللفظ
[illegible] بر غیر حق تعالی اطلاق توان کرد و معنی او بزبان اهل شریعت [illegible] بخششی است که رحمت
او خاص است به مومنان و موفقان و ایشان بواسطه شکرگذاری بر نعمت رحمت سابقه
سزاوار قبول این رحمت گشته اند اما بلسان ارباب حقیقت رحیم مفیض کمال معنوی
مخصوص بنوع انسانیت بحسب نهایت [illegible] آورده که فیضان کمالات معنوی
چون معرفت و توحید بر اهل ایمان از اسم الرحیمیت [illegible] حق تعالی است باختیار این افاضه
و از این جهت مفهوم میشود که رحمت رحیمیت خاص است بارباب ایمان و کان بالمؤمنین رحیما
و در بعض آثار آمده که در اسم رحیم مفهومی خاص است مخصوص بانکه محبت او [illegible]
عطا کرد فانه الرحیم محبة و مودة مؤید و مؤکد این قول است و رحمت رحیمیت [illegible] رحمت [illegible]
و مقید است مشروط [illegible] گفته اند و معنی مخصوصه و قرین [illegible] مخصوص اهل
احسان است و نزدیک بدیشان ان رحمت الله قریب من المحسنین و هیچ آیت که [illegible]
رحمن [illegible] معتبر است در رحیم عموم و خصوص ملحوظ باشد یعنی رحمت رحیمیت
[illegible] خصوصیت بر مومنان عام باشد [illegible] بر مجموع ایشان مطیعان از بهر [illegible]
و عاصیان از بهر محو خطیات [illegible] کلمه شهادت بشرط اخلاص و حسن عقیدت
از فیضان این رحمت محروم [illegible] محسنان [illegible]
این رحمت بر ایشان هستند مجرمان و غافلان نیز [illegible] امیدوار می
باشند بزبان عجز و بیچارگی با حضرت ارحم الراحمین میگویند بیت گر رحمت تست [illegible]
رحمت کن [illegible] چون ذات تو [illegible] از روی کرم نگر بدین خاک
اشارت چهارم بعضی از علما بر آن رفته اند که رحمن و رحیم هر دو [illegible] یعنی آمده اند چون ندمان
و ندیم و سلمان و سلیم و جمع میان ایشان برای تاکید است چون [illegible]
[illegible] یعنی است و اشتقاق ایشان از یک مصدر اما در رحمن مبالغه در رحمت زیادت
جز زیادتی بنا دلالت بر زیادتی معنی [illegible] میگویند که هر دو صیغه مبالغه اند اما رحمن ابلغ است

الرحیم و در تفسیر آورده که هر یک معنی دارند و معنی ایشان ذو رحمت و اگر بر آنند
که هر یک از این دو اسم مفهومی خاص و معنی مخصوص دارند صاحب بصایر آورده که هر دو
اسم مشتق از رحمت اند اما در دقایق رحمت متغایر افتاده اند و از ابن عباس رض منقول
که این اسما رفیقان اند که هر یک از این دو اسم ارفق است از دیگری یعنی بیان رحمت [illegible]
[illegible] که این مشکل است جهت آنکه رفق داخل صفات الله نیست و از اینجاست که بعضی گویند
که این اسم [illegible] چنین باشد که این اسمان رفیقان [illegible] از صفات [illegible]
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله رفیق یحب الرفق [illegible]
[illegible] از این دو اسم [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] لطف از صفات الهیت و
در تفسیر خواجه قدس الله سره مذکور است که هر یک از این دو [illegible]
کمال صفت حق [illegible] میان ایشان بوجه بیان است و جمعی که جمهور بر آن رفته اند عموم و
خصوص است در لفظ و معنی ایشان لفظ رحمن خاص است که بر غیر حق اطلاق نکنند و معنی او
عام است رحمت رحمانیت بجمیع موجودات محیط است و رحیم بعکس آنست عام اللفظ افتاده که
بر غیر حق اطلاق توان کرد و معنی او خاص است چه رحمت رحیمیت جز بر مومنان نرسد تفصیل
اثبات این [illegible] این ابیات [illegible] دارد بیت هست اسم [illegible]
[illegible]
[illegible] اسم رحمن [illegible] لفظ او خاص و معنیش مطلق
لفظ [illegible] معنیش [illegible]
[illegible] عکس این حکم اسم رحیم [illegible] التعمیم [illegible]
[illegible]
[illegible] امام غزالی قدس الله سره در مقصد اقصی آورده که مفهوم
رحمن رحمتیست که آن [illegible] مثل ایجاد و هدایت و اسعاد در آخرت [illegible]
مفهوم رحیم رحمتیست که [illegible] مثل آن [illegible]
[illegible] و غیر آن از تفضیل و احسان [illegible] آورده که رحمتی که اسم رحمن بر
آن دلالت میکند کثیر الکمیة قلیل الکیفیة است یعنی رحمن است که [illegible]
[illegible] نیز [illegible] رحمتیست بسیار [illegible] اما چون دنیا [illegible]
[illegible] پس اندک کیفیت باشد و رحمتی که از اسم رحیم به فهم میرسد

بر عکس اول قلیل الکمیة کثیر الکیفیة افتاده یعنی رحیم آن باشد که خاص اهل ایمان را بهشت
رساند از جمیع آدمیان و این از قبیل رکیت مفهوم می شود اما از آنکه ملک بهشت و نعیم و لقاء
آن محل نخواهد بود و کرامت کیفیت روشن می کردد و آنکه جمیع رحمت رحمانیت خاص با اهل دنیا داشته
اند و رحمت رحیمیه با مؤمنان در عقبی اختصاص داده از همین معقولات ابن الفضل رحمه فرموده
که رحمن بسیار رحمت و رحیم دایم رحمت و از اینست که رحمت رحیمیه با آخرت که دار بقا و
دوام است مخصوص می دارند و خالکوید رحمانیت به مقیمان مهبط آسمان بتوفیق طاعات
و عصمت از خطیات و رحمت به ساکنان مرکز زمین بارسال رسل و انزال آیات بینات امام اجل
در تفسیر خود آورده که رحمن مهربانست بر انکه روزی خواهد و رحیم بر انکه نخواهد و او نیکی می رهد
رحیم آمرزنده است آنرا که آمرزش طلبد و انکس را که نطلبد محروم از آن طلبیات و توضیح آن زبان مبارک
نبی فرموده که رحمن آنست که چون او را خواهی دست کیرد و رحیم آنکه اگر از او چیزی نخواهی خشم کیرد
و در سنن ابن ماجه و جامع ترمذی بر طریت ابی صالح از ابی هریره روایت کرد که حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه فرمود که هر که خدا را نخواند و از او چیزی نخواهد خدا و تعالی بر او خشم
کیرد لفظ ترمذی اینست که من لم یسأل الله یغضب علیه و ابن ماجه آورده که من لم یدع الله
غضب علیه و یکی از شعرا عرب در این معنی فرموده شعر الله یغضب ان ترکت سؤاله و بنی
آدم حین یسأل یغضب با اکر کسی در کرم نکشاید از لازم کدا باقی آخر خشم آید این لطف
نگر که حق عضب نماید بر هر که کدائی ز در ش نناید و خلیفه پارسا قدس الله سره بهمان طریق
امام اجل رح آورده که رحمانست بر روزی دادن جانوران و رحیم است بر آمرزش سیآت
مؤمنان در باب روزی اعتماد بر رحمانیت کن نه بر کسب خود اما کسب را مکذار تا کاهل نشوی
و در باب مغفرة کناهان اعتماد بر رحیمی او کن نه بر عمل خود اما عمل را ترک مکن تا غافل نشوی
و گفته اند که رحمانیت کدا را بنا عم و انعام نا بود کرداند بر مرحمت رحیمیت که در عقبی جرم و
کناه محو سازد به مغفرة و رحمانیت که از کناه کار در رحمت خود در کذرانند و رحیم است که بشفاعت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم او را به دولت آمرزش رساند رحمانست که ظاهر بیاراید به
صورة نیکو رحیم است که باطن آبادان سازد و عمل در قبضه قدرت نکاه دارد رحمانست
به اصلاح طاعات هرچند اندک باشد رحیم است به غفران سیئات اگرچه زیاده باشد
رحمانست به پوشیدن جمیله بندکان رحیم است به بخشیدن نالهای دردمندکان رحمانست
که بدهد و عطا کند رحیم است که سلامت بخشد و دفع بلا کند و حقایق و اسطه آمده که رحمن
فیض بخش اهل تمکین است و بیان رحمت بطریق استقامت رسوخ می نماید و رحیم عطا دهنده

ابواب

ارباب تلوین است و به آن رحمت از بلاء انقلاب و اضطراب به منزل ثبات و تمکین می رسند
و در لطایف امام قشیری رح مذکور است که رحمن آن بود که جام نعمت نوشانند و رحیم آن باشد
که جامه عصمت پوشانند و هم در آنجا فرموده که رحمت رحمن مفتاح مکاشفات است و رحمت رحیم
مرقاة مشاهده و در حقایق القرآن گوید که رحمن آنست که بتجلی بر کاینات روشنی بخشد و رحیم آنکه
بر تجلی در مظاهر رسیده که وانموده اند و رحیم آنست که قاصدان را تحقیق مجاهدات ارباب طالبان
رحیم است که اولیاء را از احوال در عین تحقیق مشاهده باز دارد در کشف الاسرار فرموده
که رحمن است که طلب مزید نعمت آسان کند بر عابدان و رحیم است که شمع در دوستی بر افروزد در دلهای
عارفان مزید و پیوسته در انتظار باشند تا روزی به انابت عارف پیوسته در نظر باشد
باشد و تعلیق الدولة و سیرت عیار او تابید با عی مزد و همیشه باشد از نعمت تجزیه در آن زمین حوره
تمنای عصمت عارف نه تعلق و در عالم شده بود از مریدی و بیان غرقه نورانیت و حضور تمام
ابو عبد الله اندلسی ثم القرطبی رح آورده که جمعی گفته اند که رحیم مختص حضرة رسالتست صلعم که
در قرآن واقع شده بالمؤمنین رؤف رحیم پس شیخ کلام چنین باشد که بسم الله الرحمن الرحیم
ای بمحمد صلعم و دل الله تعالی الرحمن یعنی بواسطه رحیم که محمدست و به متابعت او و اسلام می شود
به ثواب و کرامات من و این نکته غریبست و الله اعلم بحقایق العلوم و الحکم اشارة بجم وجه تقدیم
اسم الرحمن بالرحیم نزد بعضی علما آنست که او را اختصاص هست با اسم الله و مشارکتی در لفظ هست
و در تفسیر قرطبی فرموده که عطا بقیة آنکه ادین الرحمن را اسم اعظم دانسته اند و مستند اتفاق که
که رحمن احضر است از رحیم بجهت آنکه غیر حق را بدو مسمی نکرده اند و رحیم را برغیر او اطلاق نموده اند
پس رحمن از این حیثیت با اسم الله که جاری مجری اعلام است نزدیک باید و بعضی محققان آورده که
رحمن خاص ترین اسما و صفات است بذات و لهذا در قرآن با اسم الله در سلک نعوت منتظم گشته قل
ادعوا الله او ادعوا الرحمن و این معنی حدیث صحیح احب الاسماء الی الله عبد الله و عبد الرحمن
تائید تقویت همین سخن است تمام می توانند نمود که اضافة لفظ عبد با اسم الله تمام است و آنکه
و رحمن در صحیفه قرآن ثابت نشده کما قال الله تعالی عینا یشرب بها عباد الله و قال و عباد الرحمن الذین یمشون
علی الارض هونا از تقریر اشکالات می تواند بود و دیکر آنکه اختصاص اسم رحمن از این نکته مفهوم می شود
که در قرآن بی سه موضع مذکور شده و در هیچ موضع اسم دیگر نیامده مکر هو الذی کما هو الرحمن الرحیم با
الله انجا که بسم الله الرحمن الرحیم اما اسم رحیم در بسیار جایها بی اسم دیگر واقع شده چون غفور و
رؤف و عزیز و رب و غیر آن و تا الی اسم هو و الله نیامده پس آنکه تالی اسم ذات آمده اختصاص بدو
و به واسطه اختصاص او در لفظ تقدیم کرده اند و بعضی گفته اند که چون رحمن که دلالت بر اصول نعم و جلایل

وظهور آن دارد ابلغ است از بحر که مثال او فروع نمی‌تواند بود بطن آنست و اصل او در بنمای
الهی ظهور و عظمت اوست پس ابتدا با مجرد دلالت بر عظمت ... کند و الی ... خواهد بود و در حق
کسی که کوی بطریق ترقی مقتضی آنست که از ادنی بر اعلی رفته و چون عالم تجربی توان گفت
که ترقی جانبی متصورست که موصوف در غایت کمال باشد و حق سبحانه غایة الغایات
ترقی در اوصاف ذات مقدس نیز معنی ندارد و از تعریف و توصیف او نقصان عرصه
امکان محضرة واجب را جز کمال او ابیات **بیت** نکر چه از خیالی ناقص است ٫ وصف شد از آنها
خالص است ٫ مدح تعریفست و تعریف حجاب ٫ فارغ است از مدح و تعریف آفتاب ٫ و بعضی از لطایف
ذکر بسم الله الرحمن الرحیم ... آنکه در ترقی کما بینی فی منصفات بعضی وجوه
... الاسمین ... رحمن استنباط ... و از جمله ... است با هل دنیا و رحیم
... آخرة ... است ... و تعلق
امری محققست ... لازم اوست و ... رحیم
کرحیم که رحمت تحت ملائم او موجب ... بنقطه واحده رحمن اشاره به وحدت
و ... رحیم اشارة به ... کثرة و وحدت ... کثرت ... تقدیم ...
و فی الجملة ... می آید که مستقر رحمت رحمانیت عرش است به
نفس کلام ... رحمت رحیمیت کرسی ... کرام ... است ...
که ... جمعیت ... رحمت ... استغراقی ... مشاهده و رحیم
طایفه ... رحمت ... ایشان را مستقیم ... سالکان ... مجاهده ...
مریدان ... مناسبت ... جز ... مطالبت ... مطلوب و طلب ...
... باشد ... مطلوبیه ... معشوق ... **بیت**
... آغاز معشوق شیدی که به عاشق نگران بود ...
مثنوی ... جمله معشوقان شکار عاشقان ٫ تشنگان ... آب جوی
از جهان ٫ آب هم جوید به عالم تشنگان ٫ جذب آب این عطش در جان ما ٫ ما از آن او
او هم از آن ما ٫ **الاشارة ششم** در تعلق و تجلی بمعانی این دو اسم با یدانست که کمال بنده و سعادت
او در آنست که به اخلاق الهی متخلق گردد و به معانی اسما و صفات او متحلی شود و از هر معنی
اسمی بهره بردارد و به مجرد شنیدن لفظ و فهم لغت و ثبوت آن معنی حق تعالی بر آن قناعت
نکند چه بهره شنیدن بهایم را نیز هست و فهم وضع لغت و معرفت آن بر اهل لغت ... است
... نیست و اعتقاد ثبوت آن ... کشف صحیح ... مستدعی فهم معانی ...

وتصدیق بدان بر سبیل تقلید و اغلب عوام درین مقام مشارکت دارند پس حظ ...
دیگر باید بود و از حظ حظ خواص محظوظ باید شد و حظ مقربان از معانی اسما و صفات ...
سه نوع است اول معرفت این معانی بر سبیل مکاشفه و مشاهده تا حقایق آن بر ایشان
ظاهر شود ... که از ... خطا مامون ... باشد و اتصاف حق سبحانه ایشان را ...
منکشف گردد انکشافی که در وضوح جاری مجری یقینی ... که ایشان را به صفات خود ...
صفاتی که بشود باطنی ادراک می‌کنند بر احساس ظاهری ... ثانیه ...
منکشف شده باشد از صفات الهی بوجهی که از آن استعظام شوقی منبعث گردد ایشان را
داعیه قوی شود به اتصاف بدانچه ممکن باشد از آن صفات سیوم سعی در اکتساب
آنچه ممکن باشد از آن صفات و تخلق بدان و تحلی بمحاسن آن کما قال صلعم تخلقوا
باخلاق الله و ... که به استیفا این حظ ... حاصل گردد
... سعادت قرب حق مشابه ملایکه مقربین شود و قرب حق ... با
... **بیت** قرب نه بالا و پستی رفتنست ٫ قرب حق از حبس هستی رستن است ٫ کا ...
قرب حق ... است ٫ عزت هستی ... جیست ٫ و مولانا ... حجة ...
در شرح اسماء الله آورده که بنده باید که از هر اسمی از اسماء الهی بر بعضی ... کرد
... کند تا مظهر آن شود و به مجرد ... اسم ... بر ... قرآنیه
سوی ... **بیت** ... جام ... قانع شده با نام هو ٫ ...
... نقره ... معدنیات ... کرحیم ... از
رحمن رحیم آنست که ... رحمت او ... بوسته ... باشد
اقرب اشیا به بنده ... که اقرب ... بنفس او ... رحمانی
و ... روحانیات ... معرفت ...
تا ... کشف ... حاصل شود ... اخلاق از
طرفین ... امتداد
ثابت ... نیست ...
کند ... ملاحظه آن ... مطعوم و مشروب و منکوح
... مطلوب بالعرض ... حیات دنیا ...
رحمت کو ... بنده ... خود ...
... منافع و فواید ... ایشان ... از ایشان و ... جا

مجموع دقایق رحمت و خیر بیت خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس
بیت تا بتوانی مجوی آزار کسان و ز هر جهتی نفع بدیشان برسان این هر دو صفت
چو گشت پیشت آسان فردا بسوی بهشت رو شاد رسان و در تفقد مقصد اقصی آورده که حظ
بنده از اسم رحمن آنست که بر غفلت زدگان بوادی جرم و عصیان رحم کند و بطریق وعظ و
نصیحت از روی لطف و ملاطفت ایشان را براه راست خواند و آنهر که معصیتی صادر کرده
جنانکه ذکر از افساد رسته مهما امکن در ازاله آن بکوشد از روی شفقت نه آنکه ملامت
کند با استعراض حظ الهی کرده و بر عاصیان و مجرمان نگاه بر چشم رحمت نکرده نه بدیده
خواری و حقارت در اخبار آمده که روح الله با جمیع حواریان براهی می گذشت ناگاه کله سگی
و تباه و متعفن که در آن عصر بعفونت و بغض معروف و مشهور بجای ایشان از پیش آمد آنکه حجرت
در سینه آتش افروخته گشته آب ندامت از دیده اش روان شد و تصانیف وقت عیسی جان
او بر اندیشید تیر کج و متعفن کار و تاریکی حال خود را معاینه دیده آه جگر سوز از دل پر خون برکشید
و گفت رباعی یا رب بمنم و دست بتی چشم پر آب جان خسته و دل سوخته و سینه کباب نه
سیم و عمر بتبه کار خراب آن به که کرم بر منش خویشتن دریاب پس با خود اندیشه کرد که هر چند
همه عمر فتنه بی خبر بنداشته ام و با این همه آلودگی قابلیت صحبت پاکان ندارم اما چون این
قوم دوستان خدا اند اکر به مرافقت و موافقت ایشان روی بگام بی جرم ضایع نخواهد بود
بیت بی روی مقبلان نخود کیمیاست چون نظر شان کیمیای خود بجاست پس خود را
سگ اصحاب ساخت و در پیش ایشان فریاد کنان میرفت یکی از اصحاب عیسی علیه السلام بازنگریست
و آن شخص را که بتبه کاری و بدکرداری شهره شهر و نام بر آورده دهر بود دید کرد بعقب اصحاب
می آید عیسی را گفت یا روح الله ما بال هذا الرجل یمشی معنا ای جان با ک این مرد بد
بالتحبر الای همراه ماست و بودن این پلید با پاکدامنان در کدام طریق روا ست ای عیسی
او را از آن نا آرمیدنی با از باز کرد مبادا که شومی گناهان او در ما رسد عیسی علیه السلام
شفقتا بآن شخص جنگی کرده بر جمع تو او را منع نماید که وحی الهی در رسید که یا روح الله
با حبیب من بنما خود را بکوتاه کار او را سرکرده که من سر او را بخیر که تا امروز از آفاق در رشته بود تبرک
نظر و حقارت که بر آن مغلس بیکر دا نکرد بمجموع را بعینان مرا به حکم کردیم بیت بر آنستا
می خانه کرسی هیچ عزت بر پای کرم علمی نیست نیاز و آن فاسق گناهکار را بدان اشارت
که بدان حسرت و ندامت که پیش آورده مستوجب رحمت گشت دیدم و دلیل هدایت را در راه
هدایت بر حمایت او فرستاد دیدم بیت تو میبینم بسان که نهان باده نیست تا که سبک خرش

بمنزل رسیده اند و حظ عبد از اسم الرحیم چنانست که رحمت فاقه و محتاج را به مقدار
مقدور خود دریغ ندارد و بقدر امکان خلل و نقصان فقیران و مسکینان به قدر قوت و طاقت دفع
نماید اگر به مال نتواند بپای مردی و اگر آن نیز دست ندهد بدعا و ثنا از روی تلطف خاطر ایشان
و تخفیف حزن و ملالت بر وجهی که بود دل آن فرو مانده گی و احتیاج مسلم و شایسته است و از
اولیا در زمان در حین سال این شفقت بامنقولست شبلی از شبها در زمستان جمعی از اصحاب سلطان
ابراهیم ادهم قدس سره در بیابان بخانقاه فرود آمده بودند کرد دیناشتی ادای سرد بر ایشان می وزید سلطان بیا
و بر آن درگاه با بیاد و باد دعای همی چون ترسید شکاف از خانقاه قوت می آمد بدان در
می ایستاد و سینه سپر بلای باران کرده تا روز بدان شب با اشبانی مشغول بود و مضمون ارحم ترحم بکار
بالحکم که تخم مرحمت کار بر رحمت بردار بیت اگر توقع بخشایش خدا بیت هست از روی لطف
و کرم بر شکستگان بخشای اشارة هفتم در جمع این اسم با کلمه که بیا کرد درباب انتظام این سه
که مشاهد در سلک جمیع مقاصد و احقایق و دقایق نیارا استاد بجملا ذکر اسماء اکتفای تقسیم
اولی بوده قسم اضافیه و صفاتیه از اسماء صفات بدو قسم انقسام می یابد بخاص و عام پس حق
اسم ذات در تسمیه مذکور شد اسمی دیگر از صفات خاص در دنبه او ساخت و یکی از
انجمن و صفت عام دلالت می کرد و در اشتقاق بر صفتی خاص و شا بینی و داشت از عنوانات جمله
جامع اقسام ثلثه باشد و هم از نخبان علماء دین مت که چون رب العالمین حضرة رسالت
منقبت را صلعم مبعوث کردانید در زمان جاهلیت آن اوسر کرده بودند بت پرستان
و جهودان و ترسایان اما مشرکان آن اسما را الله تعالی جل جلاله اللهی را دانستند و بر
این نام میان ایشان شهرت داشت چنانچه فرموده لیقولن الله از آن جزی می داشت
بوده رحمن یکر بتول بعضی در لغت ایشان رحمن بمعنا معهود بود و همی شناختند و این
نام حقیقت تثنیا بجا می منکر بوده و در این باب کلام ابن سلام گذشت و نصارا بعده
ذکر رحیم که به لغت انجیل بها نارحیا بوده مولع بوده در اشتراکات آن چنان داشت پس
چون ایزد تعالی این سه کروه را به صراط مستقیم دعوت می کرد بدین سه نام در میان ایشان معروف
بود بلاجرم بر وفق دانش و فهم آن طایفه همین سه نام را در ابتدای کلام آورد تا هر قوم بحکم کل حزب
بما لدیهم فرحون از استماع نامی که مطلوب ایشان باشد بهو مند شده میل استماع قرآن نمایند
و شاید که این میل ایشانرا بجانب دین اسلام کشد و گفته اند خدا این سه هزار نامست هزار خاصه
ملایکه و هزار مخصوص انبیا و مرسلین و سیصد در تورات و از آن اسم و یکی آنست که حق تعالی از برای خود
برگزیده و هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسل را بر آن اطلاع ندادند و هیچ این اسم را معجزه در برکت

گویند و از آن جمله که حضرت ایشان افتاده سیصد اسم در توریت هست و سیصد در زبور
و سیصد در انجیل بوده و هزار در قرآن و حدیث و چون حضرت رسالت صلعم بهترین امم آمد و عنایت
الهی و حمایت نبوت پناهی شامل حال ایشان مجموع معانی این سه هزار اسم در سه اسم که بسمله
بدان مشتملست ودیعت نهاده و هر یک از آن بر معنی هزار اسم اشتمال داده بدیشان ارزانی داشت
تا هر بنده که این سه اسم بخواند و معانی و حقایق آنرا بداند چنان باشد که تمامی آن اسما را خوانده باشد
و دانسته و باز آنکه بوده [illegible] که مخصوص این امتست به سه قسم منقسم گشته یعنی و سه تعلق
الوهیت دارد و مدد اسم الله داخلست و یکی و سه دلیلست بر رحمت ذاتیه و معنی رحمن همه آنست
دیگر و سه دیگر دلالت بر رحمت و تربیت میکند و اسم الرحیم جامع آنست و مفهوم تفاصیل
آنرا وسع از این مجالی با یحصل الکر فائده انضمام این سه اسم آنست که قاری از جمیع اسماء و
صفات حضرت باری بهره مند گردد بیت دهندش بهر حرفی خوشه بیابد بهر گوشه توشه
و گفته اند بنده را سه حالتست اول آنکه معدوم بود به هستی احتیاج داشت دوم آنکه هست شد
به اسباب بقا حاجت داشت سوم آنکه بعرصه گاه قیامت حاضر شود به مغفرت محتاج خواهد
بود ذکر این هر سه حال در این هر سه اسم مندرجست ای بنده الله اوست تفکر کن که چگونه ترا از
کتم عدم بوجود آورد رحمن اوست بنگر که چگونه اسباب زندگانی مهیا کرد رحیم اوست که
تا فردا بر بیچارگان در پناه حمایت آورده پرده مغفرت بر بندی گناهان تو فرو گذارد ای فرزند
آدم بر سه چیز محتاجی به آفرینش و پرورش و آمرزش یعنی الله اشارتست به آفرینش در ابتدا
بمعنی الله خالق کل شیء و مفهوم رحمن دلیلست بر پرورش بر دوام بمعنی وان ربکم الرحمن
رحیم خبر دهنده است از آمرزش در انتها برحمت نبی عبادی انی انا الغفور الرحیم ای آدمی را
سابقه ایست و حالی و خاتمه الله است بر دادن وجود در سابق رحمن است بتهیه اسباب حیوة
در حال رحیمست به موهبت حسن عاقبت و اشاره به این معنی کنند بیت برات هستی ما
هم از اول بتوقیع کرم کردی مسجل ز گنج بخشش هم خزانه رحمت کلید گنج ایمان نیز داری جرایم را
چو خود بخشیده بودی مکن بخشیده خود را ز من دور در کشف الاسرار آورده که اسم الله
بسیار محققان بر یافتی شنا نبود و بعضی آنکه مشکل آن زاد که او بود هر حق تعالی به کمال
خواست که گنهکاران را بر ایشان آسان کرده اند یا یکبار از قوالب ایشان بحر یکجا مانده و به علم و قدرتشم
بود کار ایشان از طاقت دیگر وقتی شخط آنگاه نذکر بعضی یا شده حرف باقی یا ندیدم معانی به همه
در این سه اسم تقیید کرد و معانی اسما باقی سه قسمت قسمی منت و جلال و هیبت و قسمی تربیت
و تربیت و قسمی جامع مغفرت و رحمت هرچه تعلق به هیبت داشت در اسم الله بدیع نهاده و آنچه تعلق

برفعت

٦٨ برفعت بود در اسم الرحمن ودیعت بنهاد و هرچه اقتضاء رحمت میکرد در اسم رحیم مندرج
ساخت تا چون بر این سه اسم خدا را یاد کنند همچنان باشد که به همه نامها یاد کرده
باشند و گفته اند جمع این سه اسم موافق احوال بندگانست و ایشان سه طایفه اند فمنهم
ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات پس هر یک از این سه گروه را از
اسمی بهره مندی کرداند که میگوید الله منم ظالمان از توجه بدرگاه من امید مغفرت
رحمن منم مقتصدان از سابقه لطف من تو نعم مرقت رحیم منم سابقان از مدد فضل
من و [illegible] و تربیت اسم الله ظالم را بکمال امید گرفته [illegible] استغفار آورده و رحمت
جانب مقتصد [illegible] از خطایای [illegible] سنجیات بخلوتگاه اسرار آورده و رحمت رحیمیت
سابق را [illegible] بمرتبه [illegible] الوهیت [illegible] و مقتصدان
رحمت امتنانی بحصول نجات شده و سابق تجلی رحمت قرب [illegible]
دوست که [illegible] بیت گرد [illegible] دولت بسیار [illegible]
دوست کنان [illegible] یوسف خود [illegible] روسیاه خود [illegible] و گفته اند آدمی را طبیعت
[illegible]
[illegible] رحمت [illegible] معرفت و ایمان [illegible]
[illegible] معرفت و ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] این سه اسم [illegible]
[illegible]
[illegible] رحمت و چون الله تعالی وصف کرد ذات خود به الوهیت در آسمان و زمین که وهو الذی
فی السماء اله وفی الارض اله خواست که با هیئت دیگر وصف فرماید به رحمت در آسمان و زمین
گفت الرحمن الرحیم یعنی رحمانست بعلویات و رحیمست بسفلیات [illegible]
همه [illegible] آثار رحمت [illegible] فایده جمع این سه اسم [illegible]
رحمت باشد در مفاتیح الغیب آورده [illegible]
شهوت و غضب [illegible] زاید و از غضب کبر و عجب [illegible]
باشد پس حق تعالی این سه اسم فرستاد تا [illegible] آدمی را از [illegible]
باز دارد [illegible] الله [illegible]
[illegible] ارادة [illegible] رحمن [illegible] اقتضا [illegible] از غضب [illegible]

عجب و کبر است احتراز کند و هر که عارف گردد به آنکه رحیم اوست تخلق بدین صفت لازم داند
و بواسطهٔ تشبه بر بهایم که سرگردانان بیابان شهوت‌اند بر نفس خود ظلم نکند و به دفع
این صفات از خود بر خود مهربانی ورزد و امام اجل در تفسیر فاتحه آورده که شرف این لفظ
بسبب جلالت ایمان که کرده‌اند بما جاء من عند الله و فرمان که بر گرفتن احکام
شریعت بی اکراه و قرآن که مهد منازل و طغرای منشور است از ترتیب آیة
تلکه برابر معنی دلالت دارد ذلک الله اوست که بنده را سعادت ایمان داد رحمن است که به
متابعت شرع فرمان داد رحیم است که امان نامهٔ قرآن داد و در زکوة المذکرین میگوید که
بندگان حاجتمند یا مظلوم‌اند یا محروم‌اند یا مجرم و اصول حاجات همین سه است استغاثت
مظلومان و استرزاق محرومان و استغفار مجرمان و کرم الهی بدین سه اسم ...
اشارت کرده‌اند گوییا میگوید الله منم ای مظلومان خواهان اجابت دعای شما را بشنوم
امن یجیب المضطر اذا دعاه رحمن منم ای روزی طلبان روزی شما برمنست هو الرزاق
ذو القوة المتین رحیم منم ای گناهکاران آمرزش شما بر منست کتب ربکم علی نفسه الرحمة
اگر فیض الوهیت من سهام دعای شما که بر هدف اجابت نرسانند مضطر
فرمانند و اگر صفت رحمانیت من اسباب معیشت در ماندگان مهیا نسازد که چه
اضطراب در افتند و اگر آثار رحیمیت من گنهکاران را ستر نکرداند ...
خزائن الخزائن ... محال شوند بیت که نهد بلند تو باران فراخ گشته کس نزهد
... شاخ که ... ابر عطا کهی کلشن ... کرد باغ مراد ... دارد
شاخ امید به ... و کفته‌اند ... باطنیه ... اقسام
بینهما چون رحمن که ... لطف و قهر ... ذات مد
با قهر متضمن ... الملک یومئذ الحق للرحمن و گاه از تجلیات لطف بهره گرفته
اشارت کند که الرحمن علم القرآن و همین معنی را در بحر الحقایق صریح آورده که رحمن متوسط
است میان قهر صرف و لطف محض پس چون دلالت الله بر بطش و هیبت ظاهر است و دلالت
رحیم بر لطف و سلوک واضح و باهر و قهر و لطف ضد انند لازم آمد توسط میان این دو آنرا
اسم رحمن است ایضا مرج البحرین یلتقیان اگر دو دریای لطف و قهرست متقابلین
در یکدیگر بینهما برزخ لا یبغیان که شطر برزخ جامع است بی تولیت ... جمع ... اللؤلؤ
و المرجان ... گفته ... است معلوم ... حقیقت ... جمع ... آخر
... حضرت خواجه قدس الله سره در تفسیر فاتحه آورده که ... اسم الله هیبت است و رحمن

رحمن و رحیم سر ... محبت و سالک را دو حالت بسط و قبض و انس و هیبت چون صفت قهر
غالب گردد در التفات بغیر فروبسته شود قل الله ثم ذرهم بیت تمام سر خلق و کرد
است خواهی سر رحمت خویشتن هم نمام و در حالت بسط بود که ... دل
عارف نابدید شود بیت در فراخی عرصهٔ دل بی کران تنگ آمد هفت آسمان
و همانا آن قلب گویند که متقلبست در میانهٔ قبض و بسط و متردد در میان انس
و هیبت چنانچه مؤدای قلب المؤمنین بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف
یشاء از این حال خبر میدهد پس چون حق تعالی در بسمله ذکر الله که موجب قبض و هیبت
است فرموده آنرا به ذکر رحمن و رحیم که سبب بسط و انس و راحت است تا دل بنده از ...
بین الحالتین باز نماند و چون نسبت سالکان بسط زیاده از ... خلوتخانهٔ فیض است
برای شاد ... اسم و همانا اول ... کرده دلالت ایشان بر رحمت یافته ... شده است
که مشتق از ... بسط ... است ...
بیت حنا با طاقت ... نداید بر لطف بی کران اسید ... بدین اسیدوار شاخ
بشاخ که ... ارکان ... که ... تاسین خاک باشیم که ان ... یکی زاینم
و جمعی بر آنند که این سه نام برای سه طایفه مذکور شده فرماهان شریعت و سالکان
راه طریقت و متمکنان مسند حقیقت اولا اهل حقیقت را اسم الله از ولایت ... محمد
که الله ولی الذین آمنوا و اهل سلوک طریقت را از اسم رحمن به محبت تربیت میکند که سیجعل
لهم الرحمن ودا و اصحاب شریعت را به اسم رحیم از رحمت کامل نصیب شامل می بخشد که
کان بالمؤمنین رحیما و در منتخب الارواح آورده که الله دلالت بر قربت سیدی دارد و رحمن بر رحمت
الجمعه ... رحیم بر رحمت ابدی هر سه را باسم ... ساخت تا ابدا ... دریای ... و محیط رحمت
او له ... چون با یکدیگر جمع کرد که معدهٔ شیء ... در میان نیابد ... فرموده اذا قام
بحر الرحمة ... کل ذنب و رحمت چون دریای رحمت موج مغفرت برآرد حس و خاشاک
زلات و معاصی نابود کرده ... و رحمت همیشه بود و ...
... با بحر رحمت ... معاصی ... بیت آن دم که بحر رحمت
موج کرم برآرد از بحر معاصی کرد عدم برآرد و ختم کلمات بسم الله به اسم رحیم دلیلی
روشنست بر اختتام احوال ایمان بر رحمت و مغفرت و رضوان بیت جامی که ختم بر رحمت
به حرمت ختم آن رحیم اشارة قیل از این ... حروف و کلمات در وسط ...
یافت ... کرده ... تا مل بر داشته نظر تحقیق ...

قرآنی کار دشک نیست که در باب مبالغه و اطناب احتیاج ندارد و اکر معلق متعسف در آیه
وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة تفکری شایسته نماید داند که فحوای او بروشن ترین
عبارتی اشارت میکند بآنکه از قرآن عظیم دو فایده کلی کبری یکی کمال صورة نکرد و یکی تحقق
کمال الصورة نه بفهمد به اهل ایمان وایقان نمی رسد اول شفا ابدان که لفظ شفا مشعر است
جان تحقیم شفا از ولج که کلمه رحمت عبارت از آنست و یکی از آن امور جسمانی و دیعت
نهاده اند و دیکری را افادة حفظ صحت روحانی تعلق داده و فیض قرآن هم مخرج از جهة
جسمانی ارکان بسبب صحت منحرف شد بنوع اعتدال باز می آرد و قوی روحانی را نیز از طریان
ضعف و عجز باز میدارد بطریق معرفت نکاه میدارد پس قرآن علاج امراض ظاهره و باطنه را
متکفل است و شفاء الام واسقام صوری و معنوی از او حاصل و مضمون کلام شفا
انما انزل القرآن علی سبعة احرف کلها کاف شاف که از احادیث صحیحه مشهوره است دلالت بر
آن دارد که کتابت و مداد بحروف و کلمات قرآنی مستدیح است و هم چنانچه شفا العلل المعنوی
یا دکر و بر کتابت نیز عام است یعنی هر مهمی که باشد دینوی یا اخروی به بیان قرآن که یکی از
بیت مراد خویش ز قرآن طلب چنانچه توانی که از حصول بغیر دست دهد جمادی که
انقطاع بکلمات قرآنی بر تلاوت باشد یا کتابت و تلاوة یا حصرانی بود که بعددی معین
خوانند یا اطلاقی که تعیین عدد نمایند و کتابت نیز یا رسمی یا وفقی والحجر رسمی نشاید که بی
امام انفع بود و بعد از کتابت محل آن فایده کرند بوجهی که باشد آویختن و تعلیق چون نقاش
یا لبس چون خاتم یا بر مضاصورة کتابی به آب و کلاب و مانند آن و آشامیدن یا در عضو
مالیدن و ابو اللیث از مجاهد رح نقل میکند که نوشتن الفاظ قرآن بر بعض اشیا از جهة
شفا نیز جایز است طین روایت در تفسیر قرطبی آورده و از ائمه اهل بیت نیز مانند این مرویست
والله اعلم والحکم فرض که چون زبان قلم بیان اراده بعضی از خواص و منافع آیات و کلمات قرآنی در هر محل
وعده داد نتیجه ابجاز آن بسبیل ایجاز دو سه کلمه در خواص کلمات بسمله نفعنا و جمیع المسلمین
بها نوشته میآید در کتاب بغیة العباد از انس بن مالک رح نقل میکند که حضرة رسالت صلی الله علیه
فرمود که هر که در وقت خوردن طعام بکوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم از کناهان پاک کرده شود و از زحمت دو نوع بلا نکه دارد که از آن جمله برص جذام
و فلج باشد و در ریاض الجنان از ابن عباس رض نقل میکند که حضرة رسالت صلعم فرمود که
اتقاء این کلمات هشتاد باب از ابواب بهشت ساز بکردد آسان تر
و امام ابو عبدالله یافعی در کتاب در النظیم آورده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم

بسیار

بسیار کوید او را هیبتی بمعنی که مانند اهل عالم از علویات و سفلیات تا مهر نظر احترام
در او نکرند و هم ایشان نقل فرموده اند از بزرکی که برای قضاء حاجات و برآمدن مرادات
دوازده هزار بار می باید خواند بدین وجه که چون هزار بار تمام شود دو رکعت نماز کذارد و
حاجتی که دارد بخواهد و باز به قراءة رجوع نماید و بعد از آن هزار نوبت دیگر نماز کذارد بوجه
مذکور و باز به قراءة رجوع نماید تا دوازده هزار نوبت باتمام رسد بی شبهه حاجت وی
منقضی کردد و شیخ ابو العباس رح در شمس المعارف کبری آورده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم ۷۰
را ششصد و پنجاه بار بنویسد با خود دارد هیبت او در نظر مردم جای کیرد و محترم کردد و قلوب مردم
بمحبت او میل نماید و در باب هر یک از اسماء که نیز سخنان منقولست حضرة خواجه
پارسا قدس سره در شرح اسماء الله فرموده که هر که صد بار یا رحمن بکوید یا الله صاحب یقین شود
کفتن یا رحمن بعد از هر نمازی صد نوبت مقتلت و فراموشی و سختی از دل برود و چون هر روز
صد بار یا رحیم کوید مشفق و مهربان کردد و از ابرهیم تیمی منقولست که حضرة الیاس مراجعة
کفایت مهمات تعلیم داده و فرموده که هر که را مهمی باشد و از قدیر آن عاجز کردیده باید که
روز جمعه بعد از ادا عصر بهیچ ورد مشغول نکردد و با حضور تمام بر این دو اسم مداومت
کند یعنی الله و رحمن بطریق تکرار نماید تا غروب آفتاب و بعد از آن سر بسجده نهد
و حاجتی که دارد بخواهد و در کتاب تشاریف مذکورست که اسم رحیم را در ایام
از آفات زمان حصن ما از غضب سلطان و تعرض ارباب عدوان خاصیتی عجیب است و
شخصی را تعیین از دیار مغرب که از سلطان زمان خوفی عظیم داشت او را بکر یا
رحیم دلالت کردم و هفت روز بعد از آن مداومت کرد روز هشتم بیرون آمد و چشم سلطان
بر او افتاد کرفته نزد پادشاه بردند چون نظر سلطان بروی افتاد بر تلطف و ملایمت با وی پیش آمد
و صله و خلعت یافت مرسانه اما انچه سلطان ببرون آمد و در بعضی از رسایل آمده
که در کلمات بسمله سی و دو خاصیت مجرب هست و چون بنیاد بیان این نوع سخنان در
ترجمه جنان نمی نهاد برای فهم اختصار افتاد والله بصیر بالعباد افتتاح فاتحة الکتاب
چون بنکر فاتحه آمده که مفتاح دین حمد او بر زبان لله رب العالمین بعد از
بسمله افتتاح ابواب معانی فاتحه مستطلع انواع فتح و مستحق اقسام فتوح توان شد ولی الفتح
من المهیمن الفتاح و در مبدا سخن نکته اتصال بسم الله بفاتحه مناسب می نماید بیان که جمعی
از کبرای دین سلسله ابتدا بسمله بفاتحه الفاظ این حدیث مسلسل و تقیید که هر که قرا
بسم الله الرحمن الرحیم متصلا بفاتحة الکتاب مرة واحدة اشهدوا علی انی قد غفرت له ذنوبه

شد و صیت فرموده اند در وقت قرائة فاتحه بر گفتن تسمیه برا سوره در یک نفس و صلا
و در تفسیر قرطبی آورده که بعضی نقل کرده اند که آنحضرت رسول صلعم بر رحیم وقف می نمودی
و ابتدا بالف مفتوحه فرمودی اما اصح وصل بسم الرحیم بر الحمد است بجعل میم و وصل او را الف لام
میم که اشارة بدایره ختمیه محضره جمعیت است بدالف که سالکین با وجود مصطفوی بر هوا شد
نیت ایمای لطیف بمحوی الان الزمان قد استدار بانقطه بایانت و واقف توان شد
بنکته از اسرار و مبنا و معاد و بطون و ظهور و الی الله ترجع الامور امام جلال الدین قزلجی در کتاب
فلقة البدر فرموده که سوره فاتحه اصل مبانی کنج معانی فصل الخطاب ام الکتاب
مربیت بی منت فتح محکمیت بی سمت فتح دار الشفاء ابلح است خزانه اسرار قرآنی
و ابتدای مفتاحات صیقل آیاتش زداینده زنگ ابهامات تلاوه کلماتش سبب کشایش
کارهاست مطلع حروفش نظام حقایق اسماست معادن نقاطش مخازن نجوم صفات
علیاست طرب افزای اهل سماعت بی تکلف مثانی و مثانی نغمه دل آویزش بالطاف تجلی
آتیناک سبعا من المثانی صیاد مرغ دلست زیور مخدره کانها آب و کلک ره نمای بتکی
و روحت زدای بدیت طغرای کلام اثابت و توقیع نامه البدیت داستحسن معانیش
مجموع کردان مجالس دینیت فاتحه کلشن مباحثش حالیه سای محافل اهل یقین است
تخت نشین مسند ازلست شاه نشان مملکت علم و عملست مردم دیده عالمست
روشنی افزای دیده آدم است بیت نامه نامیت بحسن خطاب یا امة توقیع
نام الکتاب فاتحه فتح و مفتوح همه انس دل و ملحت روح همه خازن کنجینه علم الیقین
لوحه دیباچه دنیا و دین نقطه پرکار کلام آمده کار دل از وی بنظام آمده غنچه چمانیا بر
نسیم ازل و بلبل دلها به ترنم از آن لاله فروشی ز گلستان ذات شعله فروزنده شبستان
نار الهی جان زنده بر آن دو نفس فاتحه حمد خدا بیت بس عقل از این کنج ندارد کلید
وهم بدین پایه نیارد رسید سالک معتزل در سیاحت بیدای فضایل و مناقب این سوره
بجز گوانه سرگشته وادی دهشت و غواص فکر در سیاحت دریای تفسیر قاملش غرقه
شده گرداب حیرت شعر و اعجز نی من شایع الشرح وصفه و منقبت الاعجاز
اعلى المناقب عقل میخواهد بتدبیر و صواب کز لباب معنی ام الکتاب با ذکی دیشه
با اهل هوش دم ستی میکوید کای غافل خموش سوی این خانه ش مکن بیهوده میل
کی توانی پیمود دریا را بکیل اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله دو سه کلمه از هر باب که تعلق بفاتحة
الکتاب دارد حرفی به وصحیفه خواهد نوشت و علی الله التوفیق و منه الهدایه انه هو المعین الرحمن

صحیفه اول در بیان بعضی از فضایل فاتحه و تعیین اسامی و تبیین نزول و عدد آیاتش مشتمل
بر چهار نکته نکته اول در بیان افضلیت ام القرآن و شمه از مناقب و فضائل آن در صحیح بخاری
و سنن ابوداود و نسائی رحمهم الله وارد است که حضرت نبوت پناه صلعم ابو سعید بن معلی
انصاری را بخوانده گفت بیاموزم ترا سوره که اعظم سورهاء قرآن است پس برخواند الحمد لله رب العالمین
تا آخر آنگاه گفت اینست سبع مثانی و قرآن عظیم که بمن عطا کرده اند و بر اعظمیت سوره
کلام الله از این حدیث معلوم می شود بر وجهی می شاید بکثرة ثواب و فضیلت خاصه
ابوالعطاء ملیحی در کتاب فضایل القرآن باسناد خود از ابی بن کعب رض نقل میکند که
حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام فرمود که هر بنده مسلمان که فاتحة الکتاب بخواند
او را اجر آن از مزد عطا کنند که گویا دو ثلث قرآن خوانده است و چنان باشد که گویا صدقه
داده است بر مومنین و مومنات و در ریاض الجنان از ثواب الاعمال ناطقی بهمین دستور نقل
میفرماید و نیز بعضی مفسرین [illegible] جار الله [illegible] کبیر از اهل بیت رضوان الله علیهم فرموده که
در جمیع کتب منزله بوده از حقایق و معانی همه آن در قرآن است و جمیع آنچه در مجموعه قرآنست
همه آنها در سوره فاتحه جامع است و در تفسیر قرطبی آمده که بجهت آنکه فاتحه متضمن جمیع
علوم قرآن بوده از الوصفات و مضامین هست که باقی سور و آیات را نیست و امام ابوعبدالله حاکم
در صحیح خود آورده که دلیل بر افضلیت این سوره حدیث انس بن مالکست رض که روزی حضرت
مصطفی صلعم در اثنا سفر بمنزلی فرود آمده بجانبی برفتند [illegible] کرد بجانب آنحضرت نزول
کرده بود بجانب او نکریست و فرمود تا آگاه کردانم ترا بافضل ترین قرآن پس برخواند الحمد لله رب
العالمین تا آخر و افضلیت بمنزله صفت اوست و در جامع ابوعیسی ترمذی نیز مذکور است
حدیث ابی بن کعب رض که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قسم یاد میکند و میگوید بر آن قادر
که نفس من در قبضه قدرت اوست که فرو فرستاده نشده است نه در تورات و نه در انجیل و نه در
زبور و نه در قرآن مثل ام القرآن یعنی فاتحه و در شرح السنه آورده است که هذا حدیث حسن
صحیح و در مصنف صحیح حدیث بصحت و حسن با اکر در صحت اول [illegible] الثانی [illegible]
محتمل باشد که جزم [illegible] یکی از آن پس معنی سخن این بود که صحیح است [illegible] و حسن [illegible]
دیگر را باعتبار اسنادی دیگر یعنی صحیح باشد [illegible] حسن [illegible] این نوع [illegible]
[illegible] فرموده [illegible]
مرادات [illegible] احادیث [illegible]
[illegible]

در رضا دلت بفتادندی ورد این حدیث سرّ این است که چنین سوره بدیشان داده‌اند
بشارتی صریح است و به استقامت بطریق هدایت اشارتی صحیح و امام الحرمین در تفسیر فاتحه
فرموده که این امت بزرگوار به برکت سید مختار علیه صلوات الملک الجبار از سایر امم
بیست فضیلت اختصاص یافته‌اند ۱ تیمم ۲ طهارت ارض ۳ اذان و اقامت ۴ جماعت
جمع اوقات فاضل از ایام چون جمعه و عرفه و عاشورا و لیالی چون براة و لیلة القدر
۵ تغییر توبه ۶ تسهیل تثبیت ۷ تبدیل سیئات ۸ ستر معاصی ۹ تضعیف حسنات
۱۰ رفع خطا و نسیان ۱۱ تکفیر صغایر ۱۲ تأخیر عقوبت ۱۳ رفع خسف ۱۴ رفع مسخ
۱۵ رفع قذف ۱۶ رفع حدیث نفس ۱۷ ثواب قربه ۱۸ سوره فاتحه و این خصیصه فاضل‌
ترین همه خصایص است و فاتحه را نیز بیست خاصیت است که باقی سور را نیست ۱۹ آنکه این
سوره که تمامی یکبار نازل شده بود او بعد ۲۰ آنکه محکم فهو آیه و هم مبینه ۲۱ فهم را فیه بیان
و بنده بجا بجه مشروح خواهد آمد ۲۲ بقراءة در نماز مخصوص است و بدین معنی ام اشارت
خواهد آمد ۲۳ به کثرت اسماء از سایر سور ممتاز است و بسط شرح آن عنقریب خواهد شد ۲۴
اعظم سور است ۲۵ افضل قرآن است ۲۶ در نجات قراءة معادل دو ثلث از قرآن است ۲۷ ثواب
تلاوت هیچ سوره با ثواب تلاوة او برابر نیست و این چهار خصیصه مستدل است به احادیث
ثابته مفهوم می‌شود ۲۸ مفتاح در بهشت است چنانچه امام غزالی در رساله جواهر
القرآن آورده و امام ابوسعید نسفی در خلاصه و امام را در تفسیر فاتحه بر این وجه
ابراهیم می‌کند که بنای ابواب دین و مدار انتظام عالم یقینی بر هشت معرفت است بعدد ابواب
جنت اول معرفت ذات متعین الهی دوم آگاهی از کلیه صفات الهی سوم شناختن احکام
موجودات صنعت وجود انتفیض واجب الوجود با قسام چهارم شناخت کردار و کیفیت
او رسانیدن بجهت دانستن کفتاری که رسیدن بر بحت او باشد ششم آگاه شدن از احوال انبیا
مانند حقایق بعث و نشر و حقایق ثواب و عقاب هفتم باز یافتن راه دوستان و اقتفا
بر آثار ایشان تواند کرد هشتم تفتیش نمودن احوال دشمنان تا از متابعت ایشان اجتناب توانند
و مجموع این معارف در فاتحه جمع است الحمد لله اشارة بمعرفة ذات و اثبات جمیع اثنیه و محامد
بر حق تعالی سبحانه رب العالمین تنبیه است بر آنکه جمله ممکنات از کسوت هستی از او مرسد الرحمن
الرحیم شناختن صفات ربانیت و لطافه رحمت به خاص و عام و مقتضی علم و حکمت مالک یوم الدین
تمهید است مرحقیقات حشر و نشر و الح جمیع آنکه مترتب باشد ایاک نعبد و ایاک نستعین اشارة به
کردار نیست که سبب فوز و فلاح باشد اهدنا الصراط المستقیم عبارة از گفتار نیست که موجب نجاح

ونجات بود صراط الذین انعمت علیهم نشان راه دوستان می‌دهد که بر نهج ایشان لطفا رانند
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بیان روش دشمنان میکند که تا حکامان آتش قهر ابد بندند
چون این سوره هشت گونه معرفت را که از هر یک دری از بهشت عرفان بر دل مؤمنان می‌کشاید
متضمن شده لاجرم این خلعت بر قد قدرش رسا راست می‌آید که فاتحة الکتاب مفتاح ابواب الجنة
و امام جلال الخطاب از حضرت حذیفه ابن الیمان رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت فرموده که حق تعالی
عذاب خود را بر قومی لازم کردانیده باشد و اسباب نزول آن بر ایشان مقدر و مهیا ساخته
ناکاه کودکی از آن قوم در کلشن مکتب عندلیب وار به صدای جان فزای سوره فاتحه الحمد
کریمه بین که نغمات خوانند آن کودک به اسماع بلبلان ریاض ملکوت رسد حضرة حق
تا برکت آن تلاوت چهل سال آن عذاب را از ایشان باز دارند و در این حدیث بشارت
مهیمنه کانه هر کاه قراءة کودکی که فاتحه را بسبیل رسم و عادت جهت تعلم و حفظ تکرار میکند
این فایده می‌بخشد که مستحقان عذاب برکت وی ایمن می‌باشند پس مؤمن موفق که
این سوره را به نوعی اخلاص قراءة نماید که لطف الهی او را از عقوبت قیامت مصون و
مامون دارد موجب استغراب نخواهد بود که بدین مژده امید بی‌نوایان در وادی ضلال
و گنهکاران بر حمت بی‌کران و عنایت بی‌پایان قوی خواهد شد رباعی ای بنده نو بر داش امیدها اوفد
کرمت بعفت جاوید ما چون تو کشائی در رحمت و بدین همگی بود خشیه ترسیدم کشاف
در اسامی این سوره اسامی بشارت بعضی هر یک از این نامها نامیده که سابقه ذکر یافته
که یکی از خصایص فاتحه کثرت اسماء اوست و بسیاری نام نشانه عزت و احترام و هم اسم
دلالت بر فضیلتی نعفتا بر مسمی دارد و از جلالت حالت و بعالت جلالتش بر عبارتی و
اشارتی دیگر جز مجعد ... عاشقانی که زکل تا آنه زینت بیجل شدند هر یک از شوق نامی
دکرت می‌خوانند رحمت جان نعلین را کدام روان مرهم سینه زنور بصیرت بیجل شدند
و از جمله اسامی بیست و شش نام ... انقد تقل از اشتهار است اول فاتحه یعنی کشاینده
بحقیقت این سوره کشاینده ابواب رحمت بر وجوه احوال عباد است در تحصیل معانی
معاش و هم در کسب معارف معاد و فاتحة الکتاب نیز میکویند که کتاب ربانی را
مبدا و منشا و مخزن و جز و بیست افتتاح کتاب مصاحف بدو است و آغاز
تعلیم نو رسیدکان مکتب تعلم بدو و کفته‌اند بجهت تسمیه آنست که در نماز افتتاح
قراءة از او کنند یا آنکه او اول آنچه مکتوب شد در لوح محفوظ او بوده یا آنکه اول
وحی نازل شد پس فاتحه باقی کلام باشد در اسباب نزول آورده که روزی سید رسل صلعم

انجوانقا بحری برقرارگاه وطن مالوف نقل می فرمود ناگاه بهیبت که استماع آن موجب
خوف عظیم بود بگوش وی رسید وبعد از آنکه بمسکن مراجعت نموده وسکون حاصل
شده بود مضمون حال با خدیجه کبری رضی الله عنها در میان نهاد به اتفاق وی با ورقه بن نوفل که عم
ما مضی از بنو عم این ورقه در تعبد عبادت اصنام کلیه باطل دیده بود ودر صحف احوال
ایشان آیت جفا وخط خطا مشاهده نموده لاجرم قلم رد بر سر حرف بت پرستان کشیده
با اهل کتاب اختلاط می نمود واکثر اوقات کتب منزله مطالعه می فرمود چون از لفظ سید
کائنات صلعم خبر آن ندا وندای آن خبر بگوش هوش او رسید صدای البشارة از مرکز خاک به
دایره افلاک رسانید بیت مژده که ای بد ای خلوتی نافه گشای که ز صحرای ختن آهوی
مشکین آمد مژده بادای محمد که این همان ناموس اکبر وطاووس گلستان الحضرت
که پیغمبران پیشین از حضرت رب العالمین تحفه سلام وپیام وهدیه وحی والهام آورده
زینهار که در عقب دهشت بالخاطر وخاطر را بمتعلق با وکه گفتار او بشنوی بدل برقرار ده
وبهمان محل که رسیده باشی توقف نمای وهر بحری که از آن عارف غیب صادر گردد استماع فرمای
چون نوبتی دیگر صدای آن آواز بگوش محرم راز رسالت صلعم رسید در همان مقام باطل
ساکن شده گوش کشید جبرئیل فرمود که السلام علیک یا محمد حضرت صلعم جواب داد که
لبیک والسلام علیک پس جبرئیل فرمود که بگو اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده
ورسوله انگاه گفت بگو الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره ونقل جنانست که جبرئیل
القا می کرد وحضرت صلعم می خواندند چون سوره به اتمام رسید روح الامین
بر آمین ختم فرمود واین بعینها دلیلست برانکه سوره فاتحه مفتتح قرآن بوده باشد وخواجه
محمود در تفسیر فاتحه فرموده اند که چون بدین سوره باب فتح مناجات ولذت
آن بر حضرت سید موجودات علیه افضل الصلوات مفتوح شد او را فاتحه خوانده
بحقیقت مفتاح همه خزائن اوست ومعنی بر آنند که فتح بمعنی نصرت واستفتاح
در لغت استنصار باشد قال تعالی یستفتحون علی الذین کفروا پس معنی فاتحه نصرت
دهنده باشد مر قاری خود را که ظفر بخشند بر اعادی صوری ومعنوی وصاحب
الحقایق نوح گوید که چون بدین سوره مظهر جوامع الکلم صلعم فتح ابواب خزاین غیبیه
مودعه در بطون سوره وغیرآن از قرآن دست داد او را فاتحه فتوحات قرآنی خوانده اند اما
قشیری رح فرموده که این سوره فاتحه کتابست ومفاتحه احباب وارباب دلها است
بخطاب وکتاب وقاعده پیام برنگرید حشمتی ورشیدتر عنبرین بوی هستی قوا نبوی بچگانا

گفته اند بیت من رسید بیامی بدل غنای پیامت هزار جان گرامی فدای نامه ساقی وجه
عرایس آورده که بجهت انفتاح ابواب خزاین اسرار الکتاب بدین سوره که مفتاح کنوز لطائف
خطابست وبر نقاب خلاء اول امر اهل رسالت کواکب معانی قرآنی از سپهر دل طلوع می نماید
اقتباس انوار آیات وافتتاح ابواب مشاهدات تعبیری معنوی او را فاتحه خوانند بیت
مفتاح در مفاتح الغیب مستتر در سکاه لاریب بر زنده دلان عالم بفتح ابواب فتوح گردد
مفتوح دوم سوره الحمد در تفسیر کبیر آورده که وجه تسمیه آن بلفظ حمدانست در او بخاتمه
گوئید سوره بقره وآل عمران بواسطه ورود آیت لفظها در آن ایشان سیوم سوره الشکر وعلت
تسمیه نظر معنی کرده اند نه بلفظ در قرائت سوره که اشتمال دارد بر شکر الهی ومشتمل بر تقدیر
ای امر وظاهر می گویا شکر کنار بیت بر نعما ناتمامی حمد کرده این سوره منکوره شده معروف
این قولست ودر احادیث آمده که الحمد رأس الشکر وبحسبی علما تعبیر آنند که جملة از اقرار شکرات
ودر تفسیر قشیری آورده که فاتحه را سوره الشکر گفته بجهت اشتمال او بر آن چهارم ام القرآن
وام در لغت اصل را گویند ووجه تسمیه بدین نام جهت اصالت اوست در قبول نطفه که ماده وی
است وتسمیه اولاد مام را شاید که بواسطه همین ملاحظه تولد بوده که بام القری از آنرو
خوانند که کتر زمین از بطن بسط ارض از وی شده کما قال تعالی والارض بعد ذلک دحیها
پس اصل زمین وی باشد ویکی از اسباب تسمیه حضرت نبوت رتبت بدانست همین نکته تولد بود ونظر
بانکه اصل همه انوار نبی که اسل الظهور ایشان بوده که اول ما خلق الله نوری بیت تو اصل وجود
آمدی از نخست دگر هرچه موجود شد فرع تست ولوح محفوظ را ام الکتاب گفته اند بواسطه
انکه اصل کتب کائنات بر آید تعبیر فاتحه اصل قرآن باشد ومقصود از آن بلکه اصل جمیع
کتب جمیع حقایق جمله کتب وکتابهای سماوی از وی اشارت در معنی موجبات وحی فنا
الغیب آورده که خلاصه ومقصود از قرآن جمله بجزئیات الهیات ونبوات ومعادیات د
قدریات وآیات فاتحه بر این جمله مشتملست آیة اول وثانی دلالت بر الهیات دارد
وثالث بر معادیات ورابع بر قضا وقدر ونفی جبری وقدری وبواقی بر اثبات نبوات و
چون مقصد اعظم از قرآن این مطالب بر بنیات ووفاتحه بر آن اشتمال دارد او را ام القرآن گفته
یعنی اصل واساس علوم قرآنست وجمعی بر آنند که حاصل علمها در قرآن بلکه محصل جمیع کتب الهیه
جزئیست ثنا بر حضرت حق تعالی بر لسان واشتغال بخدمت وعبادت بر ارکان وطلب مکاشفات
ومشاهدات بر جنان وصدر آیه این سوره ثناست ویکی از آن عبودیت وبندگی حق را نیز
طلب کشف ومعنی داشتن اصل همه کتب باشد واین نیز گفته اند که مقصود از جمیع علوم شناختن

٦٧

عز ربوبیت و ذل عبودیت و نصف اول الا این سوره بیان اولست و نصف ثانی نشان
ثانی و بعضی جمعا او را اصل گویند و طایفهٔ محققان انا سمیت و بعضی اشتمال فهم کرده اند
و وجه تسمیه بدین نام آنکه گویند که چون ام مشتملست بر اولاد اینجا حقیقت امومت
فاتحه اشتمال اوست بر جمیع معانی این کتاب و شیخ نجم الدین دایه گفته آورده که فاتحه
مشتملست بر حقایق مراتب ربوبیت و مراتب عبودیت اما مراتب ربوبیت ده است اول
هویت ذات و آن مدلول اسم الله است دوم اسما و آن مفهوم لفظ هم است سوم صفات
و رحمن و رحیم بر آن دالست چهارم ثنا و الحمد عبارت از آنست پنجم الوهیت و لله اشارة بدانست
ششم ربوبیت و آن از رب العالمین مستفاد میگردد هفتم مالکیت و آن از مالک یوم
الدین معلوم میشود هشتم معبودیت و ایاک نعبد متضمن آنست نهم هدایت و اهدنا
الصراط متکفل آن بیانست دهم انعام ازلی و ابدی که انعمت علیهم مشیر بآنست و مراتب
عبودیت نیز ده است معرفت مراتب مذکوره و اقرار بربوبیت حق و اعتراف بر عبودیت
خود و محبت او و عبادت و استعانت و دعا و استهدا و طلب دوام نعمت و استمهال و خوف
و عظمت از او و مجموع اینها در فاتحه مندرج است و منطوی کما لا یخفی علی ذوی الفهم القوی
در تفسیر [illegible] گفته اند ام بمعنی افضلست و از این مکه را ام القری گویند یعنی آنست که افضل
و اشرف بلاد و مقتدا و مرجع همهاست و ام خراسان گفته اند یعنی [illegible] شهرها آن پس
معنی ام القرآن این باشد که فاضلترین سورهای قرآن است و در افضلیت او احادیث منکوره
امام [illegible] بر ... اند [illegible] که امام ائمه گفته اند بعلت میکند که امام در گرد
هرجا رایتی باشد که در لشکرگاه آنرا نصب کنند و امام الجیش گویند و لشکر بنظر او
باشد و قیام جمله از او [illegible] پناه کار همه او پس این سوره علمیست در میان هدایت
برافراخته حزب الله سایر علمهات او و لنباء حوریسا ختم جمیع معانی قرآن را جمع بکند
و تمام معارف کلام را لقیام و قیام از لعظیم امام [illegible] آن که کلام یعنی مجمع تمام
الدماغ مجمع حواس باشد و فاتحه نیز باعتبار مجمع مجموع علوم و حکم قرآنست و بعضی
بر آنند که ام اینجا است که یعنی مقصد باشد و امام مقصد را گویند قال تعالی فامه هاویه
و ام کتب یعنی اوست مقتدای ارباب حقایق بجهت انطوا بر جمیع لطایف و دقایق و دیگران
الذکرین میگوید که ام یعنی امام است و امام آن باشد که اقتدا بدو کنند و او را پیشتر مقدم باشد
بر دیگران و عرب مهتر قومی را ام القوم گویند چنانکه بجهه مقدم است و مجموع تابع او یند
اینجا نیز فاتحه مقدم سور قرآنست هم در کتابت و هم در تلاوت و هم در تعلیم و باقی تالی اویند

٧٢

الکتاب الکلام یعنی بزرگت راه شارع بزرگ را ام الطریق گویند و جهت این سوره بجهت
فضایل اعظم سوره است این نام وی لایق باشد و موافق والله اعلم بالحقایق و بجهت
ام الکتاب در تفسیر قرطبی آورده که در این نام اختلافست جمهور علما تجویز کرده
اند و شیخ حسن بصری و ابن سیرین منع فرموده اند که ام الکتاب حلال و حرام است کما
قال تعالی و هن ام الکتاب یا تألیف مراتب محفوظ لکما اخبر سبحانه و انه فی ام الکتاب
محققان گویند این قول از ایشان عجبیت چه در حدیثی که امام ترمذی در صحیح خود
بعلت ابی هریره آورده که الحمد لله ام القرآن و ام الکتاب و سبع المثانی و بعد
از آن میگوید هذا حدیث حسن صحیح تصریح شده است بر ثبوت این نام مرفاتحه را و حضرة
شیخ قدس الله سره در فتوحات آورده که فاتحه ام الکتاب یعنی جمیع معانی
کتب و صحف را در ضمن او نهاده اند و او را هفت آیت مختصر با فرستاده اند و این هفت آیه
محتویست بر جمیع آیات را و مجموع همه بدو است چه صفات سبعهٔ الهیه که متضمن معانی
جمیع صفتها و مجمع همه است و گفته اند که نوعی تنظیم که در حضرت عزت در قرآن و سایر کتب
سماوی وارد شده در الحمد لله مندرج است و انجا از وجوه الوهیت و ربوبیت تواند بود در ربه
و رب مندرجست تمام مخلوقات در العالمین داخلست و جمیع انعامات و مغفرات سابقا
رحمن و رحیم شامل است پادشاهی و تصرف ملک و ملکوت از ملک معلوم است و
صفات قیامت و مواقفت و حالات آن از یوم الدین مفهوم ایاک نعبد جامع انواع طاعات
و عبادات و ایاک نستعین مستجمع اصناف توفیق و عصمت ابجد سالک را در طلب هدایت
باید و معارف او در تعظیم شریعت بکار آید در اهدنا مبین است و اتحاد بر سعی ایات بجهت
صفت ایشان از دقایق کرامت و حقایق استقامت شاید در الصراط المستقیم موضع و مبین تمام
انبیا و اولیا و اخبار و ابرار از الصراط الذین انعمت علیهم در حیطهٔ فهم در آید و همگی کتب
و اشرار و اهل بدعت و ضلالت در غیر المغضوب علیهم و لا الضالین روی نماید و بسبب
این جامعیت فاتحه الکتابست شیم سوره المنزل که حق تعالی منت نهاده بنزول آن بر حضرت
پیغمبر صلعم جنانچه فرموده که ولقد آتیناک سبعا من المثانی هفتم سبع المثانی و وجه
تسمیه او آن گفته اند که او هفت آیتست بر اتفاق و دو بار نازل شده پس هفت دو بار باشد
نزد بعضی این توجیه ضعیف است زیرا که مثانی جمع مثنی باشد و مثنی دو باره دو است
پس باید که سه بار نازل شده باشد مگر اکثرا اقل جمع دو را داشته اند و گفته اند که هفت آیه او در
هر نماز خوانده میشود در نمازها مکرر میخوانند و کرر داد آورده که در هر هفت لفظ است که هر یک دو بار

تکرار یافته الله الرحمن الرحیم ایاک صراط علیهم غیر لفظ ایجابی غیر از ربع عشر او شواهد
وغیر الضالین خوانده اند واین قول بر وجهی درست آید که بسمله را از فاتحه دانند ودر تفسیر
کبیر گوید این هفت آیه مشتمل است بیان معنی که همه فی اوشا بنده است چند او ندی
بعضی دیگر عطا خدا و نیز بنده هم جمعی گفته اند که مجموع آیات قرآنی بر دو صفت یکی
تعلق باوصاف الوهیت دارد و دیگری به احوال عبودیت و باعتبار دیگر قسمی آیه
رحمت و قسمی آیه عذاب پس آیات قرآن مثانی باشد و هفت آیه این سوره نیز بر وجه وصف
مشتمل است پس فاتحه هفت آیه بود از آیات مثانی و تخصیص او بجهت تفسیر است تلی ذکر
آنکه مثنی می شود در نمازها بسوره دیگر و امام اجل فرموده که بر قراءة هر آیتی از او ثواب
بنده دیگر مثنی یعنی مضاعف می گردد و گویند ثبت معنی است ثبت می آید این سخن
را مثانی گفت باعتبار آنکه مستثنی شده است از سایر امم و لعای این امت و یکی از خصائص این امت
یا آنکه استثنا یافته است از مجموع کتب برای قرآن نزد هیچ کتاب مثل این سوره بوده
و نه در هیچ امت ما سند ابن عطیه یافته و در تفسیر خواجه قدس الله سره آورده که این سوره
در لوح محفوظ موضوع بود و ذخیره نهاده برای این امت جناب عزت هیچ کس غیر حق تعالی بر آن
اطلاع نداشت و سایر کتب منزله و سورهای قرآن در لوح محفوظ ظاهر شده بود به فرشتگان
و در معراج آورده که مثانی را از آن گرفته اند که ثنا بر آن فتح و کرها سید عنان انها می کجاست
آنکه فاتحه عنان بر تافته است از انکار و ابر غیر او از سوریها بر این بدهند تحقیق این سخن اظهار
شرف و فضیلت این سوره تواند بود و گفته اند اسرار این سوره عنان دلها از غیر حق منعطف
می گرداند بجانب حق و اولی آنست که مثنی جای تافتن عنان گیرند و معنی سخن را جمع
کرده به آنکه هر آیه از فاتحه سیاتیست که دار سان مضمار اسرار الحظر و منعطف عنانی دست دهد
از شهود مرتبه رفیع مشاهده درجه رفیع تر از آنکه بر هیچ ملک از آن مراتب درجات معید
و هر زمان نوی سر هست بالاتر از آنکه بهتر آن ستر طلبند بیت می باشد چو مستسقی که نابود
سیری ۴ هر چند شوی عالی رو قصد با علی کن ۲ و در تیسیر آورده که جمیع معانی کلمات
بد و جزباز می کرد الحمد لله حمد دولت یکی به صفات الهی و یکی به نعمای و آلای باشند
رب العالمین عالم دولت یکی عالم فنا و دیگری عالم بقا الرحمن الرحیم رحمت دولت یکی
در دنیا و دوم در عقبی مالک یوم الدین جزاست جزا دولت یکی بر وفا و یکی بر جفا ایاک
نعبد و ایاک نستعین عبادت دولت یکی بهشته و دیگری به استعانت دولت یکی بر
آداب امر دوم به تحمل قضا اهدنا الصراط المستقیم هدایت دولت یکی ابتدا مآل دوم

ثبات بر آن صراط الذین صراط دولت یکی راه اهل سعادت دوم طریق ارباب نجات
انعمت علیهم سعدا اند و ایشان هم دو فرقه اند یکی انبیا دوم اولیا غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین اشقیا اند و ایشان نیز دو گروه اند یکی یهود و دیگری نصاری
هر یک از اینها بر دو قسم انقسام یافته بعین سبب او را مثانی گویند واظهر
اقوال آنست که این سوره بر هفت مثنی اشتمال دارد وچون مثنی دو دو باشد گویند اینجا
نیز به مثنی دو جزء است واین توجیه به قولیست که بسمله از فاتحه باشد مثنی اول بسم الله
با الحمد لله بسم الله تعلق به مبادی دارد وحمد لله بکمالات که مراد از آن نعمات و
مبادی و کمالات نوعها شد مثنی ثانی الرحمن با الرحیم که در بسمله است بیان مبنا
و کمال واقع شده و در اینجا دو رحمت باید یکی تالی مبادی و آن رحمتی عام با
بر جمیع موجودات جناب حضرت رحمانیت هست و دیگری متعلق به کمالات
و آن رحمت خاص باید به اهل کمال فراخور مراتب ایشان جناب حضرت رحیمیت هست
پس یکی از این دو رحمت عام است و دیگری خاص و عموم و خصوص نوعها شد مثنی
ثالث رب العالمین با مالک یوم الدین ربوبیت را به عالمیان اضافه کرد و مالکیت را
بیوم الدین چه عالمیان تربیت یافته اند در مرتبه خلق والله خلقکم ویوم الدین ظهور
می یابد در مرتبه امر والامر یومئذ لله خلقیات همه مندرج اند در عالمین و امریات
باسرها منطوی در یوم الدین و خلق و امر نوعها شد مثنی رابع الرحمن با الرحیم که بعد
از حمد له است باز بیان عالمیان و دو رحمت می باید یکی به عالمیان نجهة ابتداء
ایجاد و رحمت رحمانیت به مبدا متعلقست و دیگری هم بایشان در وقت انتها و معاد و رحمت
رحیمیه به معاد مضاف است و مبدا و معاد نوعها شد و تخصیص اسم رب به عالمیان از
تجلی مبدا نی میثاق که الست بربکم و خصوصیت اسم ملک به اهل حشر از تجلی معادی که
لمن الملک الیوم فهم توان کرد مثنی خامس ایاک نعبد با ایاک نستعین عبارت از اقرار
کردن به عزت و عظمت خداوندی او و استعانت اعتراف نمودن به عجز و مذلت بنده
خود و آن عزت به همه صفات کمال مشتملست و این مذلت به همه سمات نقصان شامل و کمال
و نقص نوعها شد مثنی سادس اهدنا الصراط المستقیم با صراط الذین انعمت علیهم
اول طلب هدایت و ثانی هدایت طلب مهتدی می شود ملتمست از هادی و هادی
رسانندهٔ علم به مهتدی یکی عالم است و دیگری متعلم و علم و تعلم نوعها شد مثنی سابع
غیر المغضوب علیهم با ولا الضالین میان این مثنی و مثنی سابق تقابل ظاهر است

جز مغضوب علیهم در مقابلهٔ نعمت علیهم افتاده آنها هما دینند و آنها مضر و ولا الضالین در مقابل
اهتدا واقع شده آن گروه مهتدی واین جماعت ضالاند اینجا هدایت و اهتدا بود اینجا ضلال
اضلالت والضلال وضلال لازم جانند و ارباب حقایق را در سبع مثانی جز این نکتهاست و اگر
حوصله و فکر طاقت آن داشتی که از تحقیق سبع مثانی بظهور صفات سبعه لسلید در
مرتبهٔ علم و انعکاس آن در مرآت جامعیت انسانی در دو جه عین و وجه اینها گشت حضرة جامعیت
بام الکتاب موده شدی اما آنرا زبان اشارة میباید که در خور عبارت نمی آید بیت
جوانجا بخربی آورد هوش عبارت بالشارت کشت خاموش اشارت ثم نهایت المعنی
کرد کی گردم زند اینجا خطا کرد هستم قرآن العظیم ولقد آتیناک سبعا من المثانی و
القرآن العظیم در تفسیر قرطبی آورده که فاتحه را قرآن عظیم گفت جهة آنکه متضمن جمیع علوم
قرآنست و حضرة شیخ قدس الله سره در تفسیر فتوحات آورده که فاتحه قرآن عظیمست
یعنی مجموعهٔ بزرگ که جامعیت همه چیز لو در تفسیر قتادی قتو میگوید که بعضی گفته اند
مراد از سبع المثانی سبع طوال است و قرآن عظیم باقی سورها و چنانچه اسم قرآن را بر کل اطلاق
کرده بر بعضی نیز واقع می شود چنانچه اوحینا الیک هذا القرآن یعنی سورهٔ یوسف
این قول ضعیف است جهة آنکه این آیة بمکه فرود آمده قبل از نزول سبع طوال و جمعی
دیگر گفته اند مراد سبع صحایفست که اسباع قرآنند و معنی مثانی آنکه دلالت و تکرار قصص
و مواعظ هست کما ذکر پس معنی این بود که ترا اعطا کردیم کلامی که سبع مثانی و قرآن
عظیم است یعنی جامع است مر این دو صفت را و در این قول نیز تاملست و کروهی برآنند که سبع
مثانی سورهٔ فاتحه است و قرآن عظیم ما ورای آنست و این مخرج سخن سابق برابر و موافق نمی افتد
بالحدیث صحیح که از ابی هریره رض منقولست انها سبع المثانی والقرآن العظیم الذی اوتیته
بر حق آنست که قرآن عظیم فاتحه است و اینجا حمل عطف صحیح است بجمیع بین الصفتین
نهم سورة وافیه یعنی وافیست در دلالت بر صواب و هدایت بحق و گفته اند وافی گفته اند
با آنکه بر خود بموقت در رسالهٔ کلیه به نجات مخلص والامام ابو محمد ابن المعانی در تفسیر تهذیب
البیان آورده که وافیه یعنی تامه است یعنی این سوره منصف نمی شود بخلاف سورها دیگر
که اگر بعضی از سوره که غیر فاتحه باشد بخوانند در یک رکعت و بعضی در رکعتی دیگر جایز است و اگر بعضی
از فاتحه در رکعتی بخوانند و بعضی در رکعتی دیگر روا نیست دهم سورة الکافیه یعنی کافیست از ما
سوای خود و غیر او ازو کافی نیست در تفسیر کبیر نقل میفرماید که حضرة رسالت صلعم فرمود
کلام القرآن عوض می شود از غیرش و غیر او عوض نمی شود از او و معنی کفایت کننده از همه است

جنانچه

جنانچه در تفسیر ینابیع آورده که من باسناد درست شنیدم که حضرة پیغمبر صلعم فرمود
که بهیئت هر کار که فاتحة الکتاب بخوانی آن کار کفایت کنی و تمام کرده باز دهم مجزیه یعنی
او تر بکست بکافیه در جامع قرطبی آورده از صحیح مسلم بروایت ابو هریره رض که هر که ام القرآن
را بخواند او را مجزی باشد و هر که زیاده کند او را فاضلتر است و مراد از این قرأت در نماز و
ثمان لا اثی و ببا عجی در هر رکعتین اولیین فاتحه تنها مجزی باشد بیت لامعلوم ولحلج بر
انضمام سوره با فاتحه بحث دو از دهم منجیه یعنی نجات دهنده و این نیز در قرطبی آورده
و دلیلش حدیث دفع عذابست از قوم جهل سال ببرکت تلاوة قرآن چنانچه گذشت سیزدهم
سورة الاساس و اساس قاعده باشد که عمارتها را بر آن بنا کنند پس چون فاتحه اول سبع
قرآنیت بمثابه اساس باشد مهمان بنای اکه مشتملست بر اشرف مطالب و اصل اصول معانی
و مقاصد قرآن بود و در تفسیر ... آورده که شخصی از درد پهلو بر امام شعبی رح شکایت
کرد و از او استعلاج نمود شعبی فرمود علیک باساس القرآن بر تو باد که قراءة اساس
القرآن مشغول شوی تا بتای آن ام مستهم کرده آن شخص پرسید که اساس قرآن کدامست
فرمود که فاتحة الکتاب و هم بارها از ابن عباس رض شنیدم که هر چیزی را اساسیست اساس
دنیا مکه است که بنای زمین را از او مبسوط کرده اند و اساس آسمانها عرباست یعنی آسمان
هفتم و اساس زمینها عجیباست یعنی زمین هفتم و اساس بهشت جنت عدنست که
درجات جنان را بر او بنا کرده اند و اساس دوزخ جهنم ویلست که بنای درکات نیز
بر او نهاده اند و اساس بشر آدمست عم که مبدا همه واقع شده و اساس انبیا نوح است
عم که پیغمبرانی که بعد از او بودند همه از نسل وی اند و اساس بنی اسرائیل یعقوب است عم
که اباست اثنا عشر فرزندان ویند و اساس کتب منزله قرآنست که جمیع حقایق آنها را
مجمعست و اساس قرآن فاتحه است که جامع مجموع معانی اوست پس اگر بیمار شوی
بر تو باد بر خواندن اساس که شفاها العلل حاصلست باذن الله تعالی چهاردهم سورة
الشفا و شافیه نیز گویند یعنی شفا دهنده مرضهای ظاهر و باطنی و مرضهای ... و دردهای
ادواعی قلبی و قالبی المغفولات باشد و در تفسیر ... فرموده که این سوره بکواب
بر هر بیماری که به اخلاص بخوانند اگر اجلش نارسیده باشد شفا یابد و در شرح السنه حدیثی
آورده است که از عبد الملک بن عمیر رض مرسلا احادیث آنکه میگویند که یکی از تابعین نقل
فرمایان حضرة رسالت صلعم بی واسطهٔ یکی از صحابه چنانچه در این سوره ابن عمیر رح
روایت میکند که رسول خدا صلعم فرموده که فاتحة الکتاب شفاء همه دردهاست
من کل داء و همین حدیث جابر بن عبد الله روایت کرده و در آخر الحاق نموده که الا السام یعنی

فاتحه شفا همه دردهاست غیر موت که علاجی ندارد چاره نیست و حقیقت که شفا فاتحه
بر دفع امراض و عللی که ظاهر مزاج باطن واقع شود مخصوص نیست بلکه همچنان که امراض
جسمانی را از عوارض عروق بر مزاج اعتدال انسانی حمایت میکند همچنین قلوب و ارواح را
نیز از موانع ترقی بر مدارج رتبه که قبله توجه بود محافظت می نماید و هم در تفسیر خواجه
می آید که در قرآن شفا ایمانست لیجاری او بیماری ایمان فرو بردن نور اوست بواسطه
حدیث نفس تا وقتی که بغایت ضعیف گردد و ضعف ایمان جز این بیماریهاست و طیبات
نعم الهی که عبارت از انفاس انبیا و اولیا بجهة تقویت ایمان و ازاله علل آن از بعضا دعا لم
جمعیت که دار الخلافه وحدت بر بیمارستان عرصه تفرقه و کثرت آمده اند جا بجا در ف
رونق از زبان حال ایشان می سراید بیت طبیبی و حکیمی ز بغداد رسید هر [illegible] اگر زخم
بار نخرید بر طیبات التیم زکرده تخلیهم اگر طرفه مقاقرفروه بجید [illegible] با نجم سوره
الرقیه و دعیه یعنی افسون باشد و هر حشر المعارف رقیه آورده و قول اول اصح است
بجهة آنکه در حدیث ابی سعید خدری رضه کرده صحیحین و غیر آن وارد است به لفظ رقیه
وارد شده و اصل این روایت چنانست که جناب رسالت مآب صلوات الله و سلامه علیه
جمعی از اصحاب را بسفری روانه فرموده و ایشان در اثنای مراجعت از آن یکی از احیا
عرب رسیده بحوالی ایشان نزول نمودند و از آن قوم طلب ضیافت کرده سخن بجواب ایشان
رسانیدند و کسی بر قبول آن نکلیف ننمود قضا را بزرگ آن قبیله از آسیب زخم مار مجروح شده
بود و متعلقان او بهر چیزی متوسل گشته بودند و فایده ندیدند و سلاح فکر و تدبیر
ایشان از سلوک بادیه معالجه بر منزل نا امیدی رسیده و بحوالی نزول صحابه کرام رضوان
جوار آن قبیله بخاطر کسی از ایشان گذشته باشد که چون جماعة مردم قبیله از تدارک معالجه آن ضعیم
کوتاه ساعی نیافتند تا بجماعت مسافران که نزدیک منزل ما اند رجوع نمائیم شاید که نزد ایشان
چیزی که سبب خلاص و علاج او تواند بود یافت شود بنابر آن جمعی از آنها نزد صحابه آمدند
و صورت حال بازنموده التماس رقیه یا تریاقی نمودند یکی از صحابه فرموده که من افسون خواهم و
می دانم والله لم و هیچ ادویه تو انما ملحون شما از ما ضیافت رعایت نکردید و تقاضای مروت
و لوازم مهمان داری بجای نیاوردید تا مزدی جهة افسون معین نشود و اشتغال بدان نمی کنم
نیت المقصد بر قطیعی از غنم که سی سر گوسفند باشد قرار دادند و آن صحابی بر سر بالین بیمار
رفته فاتحة الکتاب بخواند و بر او دمید و فی الحال اثر شفا ظاهر شد و آن مار زده تندرست
بخاست و صحابه گوسفندان را تصرف کرده بعضی برابر آوردند و به ملازمت سلطان بارگاه
رسالت علیه افضل الصلوات مشرف شده و صورت حال بموقف عرض رسانیدند آنحضرت

صلعم افسون کننده را فرمود که و ما یدریک انها رقیة چه چیز ترا دانا گردانید و از کجا معلوم
کردی که فاتحه رقیه است و بعد از تحسین و تصویب آنحضرت لب مبارک به تبسم گشود
از آن گوسفندان طلب سهم خاصه فرمود تا خوشنودی ایشان که زخم یافتگان مار نفس
و زهر چشیدگان هوای او بجز بهتر رقیه بر مراتب صحت مترقی نشوند و نیابد غافلی
که ضرر نیش بدعت و نکرت جز به نوشدارو تریاق تبارک نرسد و ذکر کیفیت دل این مجلس
از تواجد حضرة رسالت مرتبت علیه افضل الصلوات که در وقت استماع ع نغمه
رقیتی و منها لیة اعمر فهو وجه اللذاثری یا بد و بخت ع کیف الخلاص بشمام آن
ریحانت شنا زدیم سورة السؤال مسمی است این سوره بر سؤال بندگان و تضرع و ابتهال
ایشان هفتم سورة الدعا در تفسیر کبیر وجه تسمیه آن گفته که این سوره بر دعا
اشتمال دارد که اهدنا الصراط هشتم سورة تعلیم مسئله امام ثعلبی آورده که چون این سوره
طریق خواهش بر بندگان آموخت یعنی چون از کسی چیزی خواهند اول ابتدا به ثنا باید کرد و
بعد از مدعا و متمنی خود را باید طلبید نهم سورة التلقین امام ابو زید که در این سوره
تلقین کرده بندگان را که چگونه از الله باری خواهند و بچه وجه طلب هدایت نمایند و حق سبحانه
از آن که عزت است کسی بدیشان تلقین دعا کند و آخر به عز اجابت نرساند بیت این دعا تو
امر کردی ز ابتدا ور نه خاکی را چه زهره آن بدی چون دعامان امر کردی ای عجاب این
دعای خویش را کن مستجاب و این جمله نام که بر توالی مذکور شد در معنی یکی گرفته
بیستم سورة السر از جناب شیخ زین المشایخ صدر الدین روایتی هست و سماع دارم
و ایشان از قدوة الاولیاء محمد حضرت مغربی اعلی الله رتبته که از مجاورة آن روضه
طیبه علی ساکنها افضل الصلوات بوجه [illegible] نقل می فرمودند که شیخ محقق ابو
العباس [illegible] در شرح کبیر لمعة نورانیه آورده که فاتحه سورة سر است و حقیقت
الحمد رمز انسانیت که رتبه مرتبة تولد بعد از این سوره [illegible] فهم و اصحاب سر گشته
را مستفاد شده و عبارت شیخ ابو العباس اینست و انما سمیت بالسر لان هذه السورة للمتحقق
بالالفین واللامین والنونین ولا الف ولا نون بین بین وهما تحجزان عن اسم المجید ای جامع
الف التسع و هو شهید [illegible] این سخن بیان معنا که بر فهم این کمینه رسیده آنست که ازین
و خلاتم تضمنین مشتومین که بر [illegible] قسمت الصلوة بینی و بین عبدی مفهوم می گردد و
منقرب ایمانی [illegible] الف و نون حاصل می شود و وصف اول الحمد و نون
الذین و هو بمنصف [illegible] الف اهدنا و نون ولا الضالین [illegible] و سطر بواسطه هنا

يعني وبين عبدي شيخ آن ابن بين گفته ميم الف اياك ونون نستعين است وشيخ ابن
الف ونون را كه صورة يكي هيچ نادرست گرفته وباملاحظه نقطه صورت شش است اعتبار
كرده كه بازاء او حروف سين موضوع است تا از اين مركز وآن معقوق كه سه تا دو منتها
منفين الدائرة محتوي بر اسم سامي قلم نالجما اين نوع كرامي يعني آن مسائل كه جمل
انعكاسات انوار اسرار الوهيت جز مظهر جامع انسان نيست حاصل آيد ولكن الف
ونون بين بين را محل اسم مجيد فرموده وحاصل آنكه خواسته ميم متقوي اين كلام است جر عدد
مجيد پنجاه وهفت افتاده وحرف پنجاه وهفتم از اين سوره سين است وهمين سين
سر محمديست صلعم كه مخاطب بخطاب يا سين است وشمه از حقائق اين حرف در تفسير
سوره يس بعون الله وحسن تيسيره سمت گذارش خواهد يافت بيت وكم سوره الصلوة
جز فاتحة لا يا نا نخص صحيح تامه ونسيق كامله هست نيز لكن بمذهب امام شافعي واحمد
مالك قراءة فاتحه در نماز فرض مبين است وتركش بعمد در سهو وعمد موجب فساد نماز
ودليل ايشان قول معضل رسول صلعم واز حديث لا صلوة الا بفاتحة الكتاب نفي صلوة
فهم كرده اند نفي كمال آن وآنحضرت صلى ربنا عليه صلوة فريضه بلى فاتحه نگذارده است
بلاخلاف وديگر آنكه بافاتحه نماز درست است بالاجماع ودر آنكه بي فاتحه درست هست يا
خلاف است وبا امكان عمل بر وجه وفاق عمل بر وجه خلاف جايز نباشد است اجماع زيرا
كه مكلف را حصول يقيني براءة ذمت از عهده تكليف در اين صورت نه در صورة
خلاف ودر مذهب اعظم خواندن فاتحه در نماز واجب است وتركش بعمد سبب نقصان
نماز وبسهو موجب سجده سهو ونزد علما شفعوي مطلق قراءة فرض است لقوله
تعالى فاقرؤا ما تيسر من القرآن وزياده بر نص بخبر واحد جايز نيست چرا كه موردا
بر نسخ كتاب مي شود بخبر وشافعي را بيان نمي بايد نمودن به خبر واحد حاصلت دم
هر تقديري اختصاص فاتحه بصلوة ثابت واين نام از حديث قدسي استنباط
فرموده اند وآن حديث صحيح است كه امام مسلم رح از ابو هريره رض منقول است كه شنيده
از رسول خدا صلعم كه فرموده قال الله تعالى قسمت الصلوة بيني وبين عبدي نصفين
يعني حضرت عزت گفت كه بخش كرده ام صلوة يعني فاتحه را ميان خود وبنده خود به دو نيم
يك نيمه از آن منست وديگر از آن بنده من وبنده مراست آنچه از من درخواهد پس حضرت
صلعم فرموده كه چون بنده گويد الحمد لله رب العالمين خداوند گويد حمد گفت مرا بنده
من وچون گويد الرحمن الرحيم خداوند تعالى گويد ثنا گفت بر من بنده من وچون گويد مالك

يوم الدين حق تعالى فرمايد كه به پاكي ياد كرد مرا بنده من وبروايتي آمده كه تفويض
كرد بمن بنده من وچون گويد اياك نعبد واياك نستعين حق سبحانه گويد اين آيه
ميان منست وبنده من وچون گويد اهدنا الصراط تا آخر سوره خداى تعالى
فرمايد كه اين از آن بنده منست ومر او راست هر چه خواهد از من ودر رياض الجنان
منقولست كه چهار فضيلتست مر فاتحه را كه ضمن اين حديث جميع مليان از
سوره قرآني اين مقاسمه موقوفي نيست وامام الجارح فرموده كه بمجاعخارين حديث
بر فضيلت فاتحه دلالت دارد دليل شرف اين امت نيز هست چه نفرموده كه بخش
كرده ام با جبرئيل يا ميكائيل يا فرايشان از مقربان بلكه گفت بخش كرده ام ميان
خود وبنده خود وتشريف بندگي واضافه عبدي به شرف نيست كه زيادتي بر آن تصور
توان كرد بيت بنده خويشتنم خوان كه بشاهي برسم / مگسي را كه تو پرواز
دهي شاهين است بيت هم سورة المكافات امام الجارح فرموده كه اين سوره مكافات
قوافل سبعه داد واصل اين حكايت چنان بود كه روزي حضرت سيد رسل صلى الله عليه
وآله وسلم با جمعي از اصحاب نشسته بود از درج وما ينطق عن الهوى جواهر ان هو الا
وحي يوحى بر سر ايشان نثار مي فرمود ناگاه خروش اهل مكه وآواز دف وني بگوش
ايشان رسيد وبعد از استفسار وتفحص اخبار چنان معلوم شد كه قوافل قريش از
جانب شام مي رسند جمعي از اصحاب بر موضعي بلند بر آمده ديدند كه هفت كاروان
با شتران آراسته ومال ومتاع فراوان مي آيند يكي از آن بني مخزوم وديگري بني زهره
وديگري بني اسد وهمچنين از آن هفت قبيله معتبر ودر تباب آورده كه با مراقالهم
شتربار ايشان گندم وعسل وقيران از خود بديها وبر بعضي درويشان صحابه جهت
بعونگ گذشته بود كه چيزي نخورده بودند لاجرم از مشاهده آن حال علتك شد
با يكديگر گفتند واحبا خداى پيشان بر محنت گرسنگي در ماندند ونلق على الاطلاق
مشركان را بدينچنين نعمت وثروت مستظهر ساخته بيت ما چنين خوار در اين باغ
وصمن واعزه ع اگر ازانعيجزي خار نبايد زيمن / ع اين خبر جميع خواجه عالم صلعم رسيد
از ملال خاطر بعضي از صحابه انحضرت ناك شد جبرئيل آمد وآيه آورد كه ولقد آتيناك
سبعا من المثاني اي سبع مثاني سوره كه هفت آيه او ازمفت ديگر دو نخ اما بخشيد
بتو عطا كرده ايم اگر ايشان را هفت قافلت تو را هفت آيه كامل است اگر ايشان را هفت كاروان
ايشانست ترا قوت دل وجانست مال فاتحه كرانست با قيمت وما قافله بضاعت

ثانی و گویا آیهٔ ولا تمدن عینیک الی ما متعنا بهم درین محل نازل شده پس این سوره
بجهت آنکه در مکافات آن قوافل مذکور شد سورهٔ مکافات گفتند و امام واحدی
رح در اسباب نزول همین روایت میکند اما می فرماید که این سوره در مدینه واقع
بود و قافلها متعلق بیهود قریظه و نضیر باشد که از بصری و اذرعات رسیده بودند و تمام
این سخن در مجلس سمت ذکر خواهد یافت بیت و سوم سورة الوافیة این نام را امام ثعلبی
در کتاب قصد النظیم آورده و معنی او نگاه دارنده است چه این سوره قاری خود را نگاه دارنده
از جمیع آفات دینی و عاهات دنیوی و اینجا توان گفت بیت اگر هر دو جهان پر فتنه گردد
نترسم چون نگهدارم تو باشی بیت و چهارم مجمع الاسما و این نام ابو سعید حصاتی
در تفسیر فاتحه آورده میگوید چه این سوره از نامهاء الهی ده نام است پنج بتصریح مذکور
شده الله رب رحمن رحیم ملک و پنج دیگر بکنایت مذکور شده معبود مستعان هادی
منعم منتقم و در اسماء خمسه ظاهره سخن بسیار گفته اند [illegible]
لوح بیان انتعاش خواهد یافت بیت و پنجم سورة الثنا این نام بدو تسبیح حمد ادا آورده و گفته
که ثنا است [illegible] مکافات ایادی و جزاء وی حقیقت شکر و ثنا جمیله
[illegible] بیت و ششم سورة الکنز و این نام نیز بحدیث ثابت شده ابن عباس رض
گوید که انحضرة رسالت صلم شنیدم که گفت جبرئیل ع بمن آمد و گفت یا محمد [illegible]
گنجی از گنجهای رحمن گفتم کدام است فرمود ام القرآن یعنی فاتحة الکتاب و بدین سبب این سوره
گنجینه مشحون بجواهر معارف و مملو از نقود حقایق و عوارف و این گنج بود که همه
انبیا طالب آن بودند اما نصیب انحضرة و امت مرحومه وی شد ای گنج جواهر معانی صد و
چهار کتاب آسمانی در صد و چهارده سورهٔ قرآنی ودیعت نهاده اند و همه را در هر
و لآلی معانی در این خطاب [illegible] درج بوده [illegible] فاتحه مندرج ساخته و به
بسم الله الرحمن الرحیم مهر کرده بخاتم انبیا صلوات الله علیه و علیهم فرستاده و توضیح این سخن
آنست که صحایف آدم ع که آنرا الکتب میگویند مشتمل بر علم اسما بوده که و علم آدم الاسماء کلها و صحف
شیث ع مشحون بر بخششها الهی و منتهای بی تناهی و معنی شیث را بمناسبت این بخشش
هبة الله مقرر کرده اند و در کتب ادریس ع ذکر رحمت و عنایت حق تعالی بود و [illegible]
در نحو مرتبه [illegible] ومکانا علیا و صحف ابراهیم ع بر بیان معاد و کیفیت حشر
و بعث اشتمال داشته و از آن جهت طلب احیا موتی از [illegible] رب ارنی کیف تحیی
الموتی و در توریه موسی ع احکام عبادت و تکالیف شاقه مسطور شده و الاغلال التی

کانت علیهم و در زبور داود ع اکثر از احکام خالی افتاده و در او شرح راه راست و وصف
مرتبه توحید موقر گشته و اکثر انجیل عیسی ع بر نعت حضرة احمدی صلوات الله علیه
و مدح دوستان انحضرة محتوی بوده و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد صلم و مذمت
دشمنان ختم پیغمبران در آن بیشتر از سوره قرآن وارد شده و چون در معنی فاتحه تامل کنند
خلاصه مجموع این کتبها باز توان یافت بسم الله از علم اسماء الکلیون خبر میدهد
الحمد لله بیان بخششها و نعمتها کتب شیث میکند الرحمن الرحیم صفت رحمت
صحیفهاء ادریس مفهوم می شود مالک یوم الدین سر معاد صحف ابراهیم ع صحیح
میکند ایاک نعبد بتکالیف اصحاب توریة بر صحت می رسد اهدنا الصراط
از توحید زبور بسط ظهور می رسد الصراط الذین ستایش اولیا که در انجیلست
بخاطر می گذراند غیر المغضوب علیهم نکوهش اعدا که در قرآنست بر فهم نزدیک
و بدین سخن معلوم توان کرد که مجمع لطایف همه کتب الهی این سوره است بیت
جامع حسنی و صد گونه لطافت با توست ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم در لطایف
ابن هیصم رح مذکور است که گنج که پادشاهان نهند یا جواهر باشد یا نفیس جواهر
ابجد از جواهر قیمتی ذخیره سلاطین توانند بود در غالب هفتست یاقوت رمانی و لعل
بدخشانی و الماس سپکانی و فیروزه نیشابوری و مروارید درخشان و زمرد ازهر
و زبرجد اخضر و نمودار این گوهر در گنج فاتحه هست کلمه بسم الله الرحمن الرحیم
نمودار یاقوت است یاقوت [illegible] قیمتی تر باشد نام خداوند نیز [illegible] است
آتش بر یاقوت کار نکند شعله دوزخ نیز بر گوینده این اسم کار نکند فانیة الحمد شکر
لعل بدخشانست لعل دل را تقویت کند شکر الهی لابد شاکر از مزید نعمت [illegible] می فرماید
خاصیت الرحمن الرحیم نمونه الماس است الماس هم سنگهای سخت را [illegible] رحمت نیز همه گناهان را
محو کرداند لؤلؤ مالک یوم الدین نشان مروارید است قطره باران [illegible] صدف اشک
[illegible] ظهور آید و شایسته تاج سلاطین گردد قطره دل مؤمن نیز
در صدف سینه [illegible] باشد تا وقت بعث از دریای قبر [illegible] حالک
[illegible] نظر عنایت ساز نکته ایاک نعبد [illegible] فیروزه است خاصیت فیروزه فرح
و طرب [illegible] چشم باشد طرب دلها و روشنی دیدها در عبادة حق سبحانه و استعانت
از اوست که قرة العینی فی الصلوة [illegible] اهدنا الصراط [illegible] زمرد است [illegible] افعی [illegible]
[illegible] افعی هوای نفس [illegible] از زخم او [illegible] کما [illegible]

پرسید نه کر سورهٔ فاتحه کجا نازل شد فرمود که در شهر مکه بود جمهور برعقت نزول هفتاد
هزار فرشته با او بود ند بجهت تکریم و تعظیم او و از ائمه تفسیر همین مجاهد بر آنست رفته که این سوره
مدنیست و بزرگان گفته اند که این قول از مجاهد سهوی بوده و امام ابو نصر اسبر نکیبی در ترجمه
اسباب نزول آورده که اعتماد مجاهد درین قول بر آنست بر وقتی که در مدینه زنان از حضرت حضور
جماعت بوده یکی از صالحات انصار که بر محافظة اوقات نماز سوالعبت فریبی و اقامت جماعت رابه
موافقت صحابه کرام رضی الله عنهم از مختمات ایام شمرد یعنی نماز بامداد به مسجد مجاد و صلم اقتدا
کرده بود و آنحضرة در نماز سوره حجر می خواند چون قرائة به این آیه منتهی شد که لها سبعة ابواب
یعنی دوزخ را هفت در است و هر دری را سهمی نجیبی مقرر است آن ضعیفه طاقت استماع
آن وعید نیاورد نعره زده بیهوش بیفتاد و حضرة صلعم بعد از اتمام نماز از زنی شفقت
بر سر آن عجوزه رسید و از سر حال آن عاجزه پرسید زن زبان نیاز گشاده گفت یا رسول الله
ماهیت این آیه از پای در آورده و خوف آن از بهر آنکه هفت سر کرده نخل ابدم کشید برتمام
ماطن سوختم پیش از آنکه از آنحضرة تو که مفتی مدرسه شریعت و قاضی محکمه دین حلی فتوی مظلم
اگر هفت غلام پیش و که هر یک از ایشان را بر در یکی از ذریح دوزخ در مقطع می دهم نبای رضا خدا
آزاد کنم هیچ معنی آن دارد که من لا آن زنان عقوبت و وحشت آباد منزلت آزاد کند سید
عالم صلعم باران نم از دل او برداشت و برقباله آزادی او از بجن بحجی سجل شهادة ثبت فرمود
جمعی از صحابه بعد از استماع بشارة آزادی انصاریه گریه کنان گفتند بیت ای بخت را هست
جان همه وی کرمت خطا امان همه این زن به آزاد کردن بنده کان خط آزادی از خطه نیان یافت
کسی که استطاعت داشته بنده باشد و ثبات آزاد شد چون یا میسر نیست و سیله اعتاق سعادت
آزادی از دوزخ چگونه انشاق افتد خواجه صلعم بدین باب متفکر شد حضرة آفریدگار سوره فاتحه
فرستاد و حضرة روح الامین مرهبه رب العالمین را مژده داد که اینک هفت آیه فاتحه برابر هفت
از هفت در که نازل فرموده آمده هر که آیتی ازین سوره بخواند دری از آن درکات بر وی بسته شود پس
مجاهد این حرف سند ساخته میگوید فاتحه بمدینه فرود آمده و علما این نقل را درست می دانند
اسباب نزول فاتحه درین محل قایل نیستند و قول ایشان آنست که جبرئیل بدین وقت که فرود آمد
از فضیلت این سوره خبر داد و سوره قبل ازین نازل شده بود اما فضل تلاوة او ما بدین شان
نمی دانستند که سبب آزادی از دوزخ تواند شد و بر مجاهد این سخن را چنین ساختند که
تمامی اقوال و افعال حضرة رسول صلعم بر افضل احوال و اکمل اسلوب وقوع یافته و کان ستوات
بر دو که آنحضرة صلعم سیزده سال بیوسته در مکه بی فاتحه نماز گذارده باشد هیچ یکی از صحابه و تابعین

بدین قایل نیست و امام قرطبی رح نقل میکند از تفسیر امام ابو اللیث که بعضی از فاتحه
بمکه فرود آمده و بعضی بمدینه و این سخن خالی از اشکالی نیست و در کتاب تحقیق الملل آمده
آمده که فاتحه هم بمکه فرود آمده و هم بمدینه و صاحب کشاف هم بر این رفته و شارح
کشاف فرموده که فایدهٔ نزول سورهٔ فاتحه کرة بعد کرة زیادتی تاکید و تقریر خواهد بود و اهتمام بشأن
قرائة و فهم معانی خواهد بود مثلا کسی دو نوبت یا زیاده یک سخن را تکرار کند مراد این است
که در دل سامع قرار گرفته معنی آن نزد او مقرر گردد و از اینجا گویند ما کرر تقرر و بعد در تفسیر
موجز آورده که نزول فاتحه دو بار از خصایص اوست و دلیل تفضیل او بر باقی سور و در تفسیر
خواجه پارسا قدس سره منکور است که فاتحه بمکه فرود آمد در وقتی که نماز فرض شد و در مدینه
فرود آمد هنگامی که قبله از بیت المقدس بجانب کعبه تحویل یافت و این سخن بغایت تمام است
جهة آنکه چون یکی از فرایض نماز که قبله بود سمت تغیر پذیرفت شاید که بر بعضی از خواطر خطور
نموده باشد که مگر قرائة نیز که فرض … دیگر است تبدیل خواهد یافت از حق تعالی که باز دیگر
سورهٔ فاتحه منزل گردانید تا معلوم کردند که قرائة به دستور سابق بر قرار خود است و سبب
دو بار نازل شدن این باشد که نماز بی فاتحه صحیح یا کامل نیست و مقرر است که بهر نوعی
که آن سوره بر حضرة رسالت صلعم فرود آمده دل مبارک آنحضرة … یعنی آن سرور دیگر دوست داد
بلکه بر هر که فکر آنحضرة تلاوت می فرمود اثنا … یعنی می نمود و جمال فاتحه بر دیده
بصیرت آن نور باصره اولو الابصار به شکلی دیگر جلوه می کرد بیت در دیده ره جلوه گری
بتم هر لحظه بنوعی دگرت می بینم هر بار که بر طرف چمن می گذری از بار دگر تازه ترت می بینم و علما
این سوره را جبرئیل فرود آورده یا فرشته دیگر اختلاف کرده اند در تفسیر قرطبی از ابن عطیه
نقل می فرماید که بعضی علما گمان برده اند که جبرئیل فاتحه را فرود نیاورده و دلیل ایشان حدیث
امام مسلم است رح که از ابن عباس رض نقل میکند که جبرئیل نزدیک حضرة صلعم نشسته بود
ناگاه آوازی لطیف از جانب فلک بسمع ایشان رسید جبرئیل سر برداشت و گفت یا نبی الله
امروز دری از درهای آسمان مفتوح شد که از ابتداء آفرینش سموات تا امروز در وی افتتاح نیافته
بود از آن ملکی فرود آمد جبرئیل فرمود که این … فرشته ایست که هرگز از مقعد صدق و
مستقر خود به زمین نازل نگشته مگر امروز پس آن فرشته سلام کرد و گفت ای محمد بشارت باد
ترا به دو نور که حضرة ملک عفو به تو عطا کرده و هیچ پیغمبر را چنین نثری بغایتی نداشته
یکی فاتحة الکتاب و دیگری خواتیم سوره بقره هیچ حرفی نخوانی ازین هر دو و هیچ آیه مگر که
ترا به هر صد ابجد میخواهی پس ابن عطیه فرموده که این گروه از علما گمان برده اند و از مفهوم

این حدیث فهم فرموده ترجمانست بکرانعوامی این کلام هدایت انجام چنان فهم می شود که نزول
جبرئیل پیش از آنکه فرشته جهت آن بوده تا حضرت را علم از نزول آن فرشته و اخبار بالوانا الیهی شود
آگاهی بهمد پس جبرئیل نیز در نزول آن شریک باشد و حقیقت آنست که جبرئیل در مکه بنزول
فاتحه فرود آمد و فرشته در مدینه به ثواب و فضیلت آن والله اعلم نکته رابعه در عدد آیات فاتحه
و حصر آن در سبعه کامله بالکل آیات فاتحه باتفاق جمهور علما هفتست و قول جمعی که تسمیه
و صراط الذین انعمت علیهم را آیه نداشته و گویند فاتحه شش آیتست و بحز مرحوم مسید که آنست
هرچه را آیه دانند و آیات معدود نیز آیتی شمرده همه آیات فاتحه نیز هفت رسانند جمع
جز بر احادیث صحیحه اعتبار آیات فاتحه در عدد هفت ثابت شده اما دیگر باره در آن اختلاف
کرده اند و منشا اختلاف تمییز است قراء مکه و کوفه بسم الله را آیه اول داشته اند فاتحه و صراط الذین
تا آخر آیتی شمرده و قول شافعی و اغلب از متابعان اهل بیت و قراء مدینه و بصره و شام
را آیتی از فاتحه نداشته و صراط الذین انعمت علیهم را آیتی شناسند و لا اظهر و ما
رفته اند و اکثر کتب [...] توقیت قول سابق علیهم را آیه نداشته اند و گویند تناسبی که
آیات فاتحه با یکدیگر هست با این آیه نیست و آن وجود حرف مد است قبل الحرف اخیر
موافقت در حرف اخیر بی حرف مد معتبر و کافی نیست چنانکه تتبع آیات قرآنی شاهد این
معنیست و وقوع آیتی که فاصله اخیرها [...] اشاره بآیات متناسب الفاصله
تنافر ذوق سلیم و طبع مستقیم است و مثل این هیچ جایی وقوع نیافته باشد که اینجا
نیز نیافته جواب او همانست که تعیین آیات قرآنی به وضع شارع است نه بطبع منصرف
و هرچند تناسب فواصل از اسلوب فصاحت است اما قبل از این گفته که یکی از وجوه اعجاز
قرآنی مخالفت اوست با سالیب کلام فصحا و اینجا از آن جمله خواهد بود لیکن دیگرها که فاتحه
بی بسمله هفت آیه توانند بود همان حدیث قسمت صلوت جواز لفظ بنصفین چنین معلوم
می شود که بعضی از این سوره تعلق بحق دارد و بعضی به بنده و هیچ یک از اهل اسلام با حدات
خلاف نیست که سه آیه اول خالص حق است و آیه رابعه بین العبد و الرب از عبادت و معونة
و استعانت و ایمانست یعنی مناجات بین عبد ظاهر می شود پس باید که بنده را نیز سه آیه
خالص باشد تا تقسیم بنصفین راست آید و در تفسیر قرطبی آورده که انا بخمد دلالت میکند از لفظ
تا آخر سوره سه آیه می تواند بود و قول مالک در اخراج حدیث قسمت صلوة اینجا که یعنی
لعبدی و فیکی بهمان و امام محی السنة در معالم التنزیل حدیث را آورده که فهولاء لعبدی
و حضرت شیخ قدس الله سره در فتوحات آورده که از فاتحه سه آیه اول از الحق است و ملة

آخر

آخر افراد عبدی و عدد ایاک از آیه وسط ملحوق است با افراد الهی پس هر آیه منقسم بنقسیم
ملحق بافراد عبدی باشد و حاصل این تقسیم آنست که فاتحه را بی تسمیه هفت آیه دانند
و اگر چه سوره هفت آیه بیش نیست اما اسرار هفت آسمان و زمین در بسط او یکبار در
اندراج یافته بلکه در ضمن هر آیتی صد هزار حکمت صوری و معنوی و احکام دینی و
دنیوی و لطایف عرفانی و طرایف ایقانی و اسرار توحید و اطوار تمجید بنصوص ولایت
و خصوص هدایت و لوایح عنایت و لوامع درایت و عجایب ملکوتی و غرایب جبروتی
و دیعت نهاده اند بحث ام الکتاب اگر چه بیش هفت آیت است اسرار بیج و هفت و نه و عشا
و شش در اوست منکر به قلت کلمات شکر نزد عقل خرد بین هزار نکته هزار خوش در اوست
و در الکوی سبحانه فکر عدد آیات این سوره فرموده که و لقد آتیناک سبعا من المثانی
و تعریض عدد هیچ سوره دیگر نموده هر آینه سری خواهد بود و ارباب تفسیر و تذکر را در این باب
نکتهات از جمله آنکه در تفسیر کبیر آورده که اسباع قرآنی هفت پس سوره فاتحه هفت آیه آمد
تا هر آیتی در تلاوت فضیلت و ثواب باسبوعی از قرآن برابری کند دیگر آنکه درکات نیران هفت واقع
شده و آیات این سوره نیز بهمان عدد مقرر شده تا هر آیتی مانع دخول قاری باشد در درکی از
آن دیگر آنکه فاتحه هفت آیت جهت آنکه اصول اهل بدعت هفت فرقه است کافر انکه خدا را اثبات
خواهند کنند که از رحمت حق نومید کرداند و در کفر و شرک را منکر است که صفتی به کفر و ابلیس
عمل شرایک بار تعیین باشند ملاحده که از دو راست که ظاهر شریعت منحرف کردند و فلاسفه که ارسال
رسل را مسلم ندارند گمراهان که از راه و روش محمدی علی صاحبها افضل الصلوات بیرون
باشند خدای تعالی بعین هفت آیه رد آن هفت طایفه میکند که فکر از دعوت میکند
که مر اثبات صانع کند مستحق ثنای لایق و پرورش دهنده جمیع خلایق منم کما الحمد لله رب العالمین
خوارج را منع می فرماید کنند که ان مر اشرب نومیدی محض شامند که بخشنده و مهربان بر همه
و گفتا منم الرحمن الرحیم و دهریان را که منکر بعث و جزاء منکر هستند و بر قیام قیامت
اقرار کنید که پادشاه آن روز منم مالک یوم الدین و قدریان که سر نفی میکنند که روی
عبادت و سر تسلیم بر زمین نهید و استعانت و توفیق از من طلبید که قادر و مختار منم ایاک
نعبد و ایاک نستعین ملاحده را توبیخ میکند که بعضی از راه باطل گرداند و منع مستقیم شرع را
لازم گیرید که تا نبینید آن راه منم اهدنا الصراط المستقیم فلاسفه را می فرماید که فرستادن
انبیا و بعثت اصفیا را منکر مشوید و دست ارادت در دامن اطاعت ایشان زنید که نعمت هدایت
بر ایشان منم صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه آنهایی که هدایت نمایید کر اینجا

وها وبطغيان بظلال نوال عنايت وسايه اقبال جماعت بيغمبر بكرند ومحجوب نشوند
من استظلال كنيد كه انتقام كشنده از كمراهان وغضب كننده بر ايشان است غير المغضوب
عليهم ولا الضالين وجمعي چنين فرموده اند كه آيه هاي فاتحه هفت جزاست كه انسانيت او بدان
قايم باشد جسمي وطبعي ونفسي وقلبي وسري وخفي وهر يك از اينها را بجزوي باز بسته اند
كه كمال او در آنست جسم به پرورش وآنرا طبع را به تميز نيك وبد ونفس را بمعرفت شد
وا فكندكي دل را شناختن مراتب رأفت ورحمت وروح را به تحقيق آثار سعادت
سر را بر ادراك فوايد هدايت وحمايت وخفي را به دريافت عوايد نعمت وحكمت
هفت آيه معين كرده وهر يك از اين سبعه مذكوره را از آيه هو منسا ختن جسم را
ميكويد تربيت وتقويت از من بين كه مربي منم الحمد لله رب العالمين ودل را مي
فرمايد كه مدد رحمت از فضل من شناس كه بخشاينده منم الرحمن الرحيم وروح را
ميكند كه حقيقت معاد ومرجع بحضرت من بين تا شوكت جزا بيني منم مالك يوم الدين
نفس را دلالت مي نمايد كه بدركاه من بندكي بيش آر وافكندكي بيشه كن كه معبود منم
اياك نعبد واياك نستعين سر را مژده ميدهد كه درجات هدايت وبركات عنايات از
حضرة مقدس من جوي كه راه نماينده منم اهدنا الصراط المستقيم باعث اين رمز در ميان
مي آرد كه نوال متعال باقي ولذت نعمت انعام بي نهايت فضل من جوي كه فيض رساننده منم
صراط الذين انعمت عليهم طبع بحث را خبر داده ميكند كه استعانت از من كن واستعانت
بمن نماي كه از تنها ضلال نجات بخشنده امن غير المغضوب عليهم ولا الضالين
اشارة عددي عدد هفت كه آيه فاتحه موافق آن افتاده عدديست كامل ومعني كامل
اينجا آنست كه امور واشتمال دارد وزوجي كه در نفس خود تمام است يعني بر همه افراد منقسم
افتاده است وآن سه است كه نتيجه ضرب آن مترتب نشود خواه ذهني وخواه خارجي تحقيق
حضرة شيخ قدس الله سره در بعض مصنفات بيان كرده وزوجي كه او نيز بزوجيت خود خالي از كاملي
نيست يعني اول جذريست كه مجذور واقع شده وآن چهار است كه فيثاغورس اول زوج
بسيط نام نهاده ومجموع اين دو عدد هفت است وبعضي بر آنند كه هفت را از جهة آن كامل
كويند كه اقسام اعداد را جامع است چه عدد در اصل يا زوج باشد كه انقسام بمتساويين
كه هر يا فرد كه بدو منقسم نكردد ويا زوجي كه بازوج الزوج بود كه تا مبدا سلسله اعداد
بر ازواج منقسم شود يا زوج الفرد كه آخر انقسام بر افراد كشد ومجموع اين سه قسم
در تحت عدد هفت هست سه وپنج فرد وچهار زوج الازواج وشش زوج الفرد وعليه بركا

هفت آنست كه اول اعداديست كه عدد تام مقوم اوست واكر فرد اول را با زوج
ثاني جمع كنند يعني سه را با چهار يا زوج اول با فرد ثاني افزايند يعني دو را با پنج هم حاصل
آيد معنوي سخنان سابقات والكمال الظهوري او بيت وهشت افتاده كه سيار كلام
عرب بر آنست هم از موكدات ميتوان بود وامام همام ابو بكر كلاه بادي قدس الله سره
در كتاب معاني الاخبار در حديث صد وسي نهم كه در تخصيص عدد سبعين كه متلو قرآن
شده ذكر ميكند مي فرمايد كه سبعه اول عدديست كه جمع ميكند انواع اعداد را چه
در او مدورات ثلثه وخمسه وسبعه ومنه شفع اثنان واربعه وست پس جامع باشد كه
نوعين عدد را واتمام اين كلام در سورة توبه از فيض مهيمن علام مرجواست غرض آنكه سبعه
عدديست كامل وجامع ولهذا اكثر از معظمات عالم علوي وسفلي وبعضي از اوضاع شرعي
وحكمي سباعي افتاده وبرخي از آن بر سبيل اجمال ايما مي رود ع والله يعين عبده
بالتوفيق اما از علويات سه جزء مذكور مي شود اول اكابر ملايكه هفت طايفه اند اول
مهيمه كه در شهود جمال جلال اند وانقاب استغراق بمشاهده حق بر خلق آدم مطلع
نيستند وبر سجده او مكلف نبوده اند دوم باركاه حجاب الوهيت وسائط فيض
ربوبيت كه در صف اول از ايشان روح اعظم است ودر صف آخر روح القدس كه جبرئيل
عليه السلام كويند واين دو طايفه از كروبيانند سوم حمله عرش چهارم اهل ملكوت اعلى پنجم
اهل ملكوت اسفل واين دو كروه روحانيانند ششم سفره برره كه نويسندكان صحف منزله اند هفتم
كرام الكاتبين كه بسا بر كتابت افعال واقوال آدميانند دوم ملايكه آسمانها كه صوامع مقربان باركاه
عصمت هفتند خلق سبع سموات ودر تكملة القصص آورده كه نام آسمان اول رقيعاست
حق تعالى او را از دود سبز آفريده دوم فلوت وآن از نقره خام است سوم قيدوم وآن از ياقوت
سرخ است چهارم ضبيقا وآن از نور سفيد است پنجم دفنا وآن از زر سرخ خالص است
ششم ماعون وآن از ياقوت اصفر است هفتم عربيا وآن از نور محض است سوم
كواكب سياره بنزد بحكم حكمت الهي منبع فيض نامتناهي اند هفت اند اول زحل رفيع المكان كه بيان
منظر هفتم متمكن است دوم مشتري كه متمكن سرير علي در منظره ششم بنام اوست سوم
بهرام خونخوار كه بميدان پنجم است چهارم آفتاب عالمتاب كه سردار لشكر انجمست پنجم
زهره زهره كه خاتون حجله عشرت ششم عطارد كه مستوفي ديوان خانه حكمت هفتم ماه
با جاه كه دايم شاه راه فلك بر قدم سير مي سپرد وهر يك بر منزلي از منازل والقمر قدرناه
مي كند واز سفليات نه جزء مسطور مي كردد اول زمينها كه بسيط بسيط متقرر

نهاد ومسید نقع وبرکت بهمین عدد آمده ومن الارض مثلهن یعنی کلمه آمده که نام
زمین اول رمکاست وآن خزانه باد است دوم خلده وآن مسکن عقارب جهنم است
سوم عرفه وآن محل مناکب دوزخ است چهارم حرجها وآن آشیان مارهای نیرانست
پنجم ملشا وحجاره که وقود آتش دوزخ خواهد بود انجاست ششم سجین وآن دفتر
خانه اهل فسق وفجور وشرک وجفاست کلا ان کتاب الفجار لفی سجین هفتم عجیبا
وآن موضع ابلیس واتباع واشیاع اوست ثانی درکات دوزخ که زیر هفتم زمین است
عددش بنص کلام الهی همین است لها سبعة ابواب درکه اول جهنم است وآنجای گنه
کاران این امت دوم سعیر وآن نام زمره ترسایانست سوم حطمه وآن نام زمره جهودانست
چهارم لظی وآن مسکن ابلیس وسایر دیوانست پنجم سقر وآن محل عقوبت جبارانست و
منکرانست ششم جحیم مرجع مشرکان وبت پرستانست هفتم هاویه وآن درک الاسفل
باشد زنان فرعونیان ومنافقانست ثالث دریاها مشهوره که معدن منافع وعجایب
بدایع وغرایب باشد هفتست من بعده سبعة ابحر اول بحر چین که طولش از مغرب تا مشرق ده هزار
از اقصی ارض حبشه تا منتهای زمین هند ودر تفسیر کبیر آمده که مقدار این دریا در طول هشت هزار
میل ودر عرض دو هزار وهشتصد دوم بحر مغرب که دریای محیط خوانند یونانیان اوقیانوس
گویند واین دریای محیطست وطول وعرض او بتحقیق معلوم نیست سوم بحر روم وافرنجیه
طولش پنج هزار میل وعرضش ششصد چهارم دریای نیطش که از ولایت می کشد تا قسطنطنیه طول
هزار وسیصد میل وعرضش سیصد پنجم طبریه بزمین شام ششم بحر جرجان که آبسکون گویند
طولش از مشرق تا مغرب سیصد فرسنگ هفتم بحر خوارزم دور ودرش صد فرسنگ رابع
اقالیم که مساکن عالمیان ومواطن آدمیان از آنها هفتست وجهة اشتهار اقالیم از یکدیگر
دو سه کلمه اگر چه با این کتاب چندان نسبتی ندارد صرف عنان التذکر بجانب آن کشیده
ربع مسکون را که جانب شمالی از خط استوا بهفت قسم کرده اند وهر قسمی را اقلیم نام کرده
طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب ودر عرض متفاوت شده اقلیم اول شانزده درجه وکسری
عرض دارد از خط استوا وغایت نهارش سیزده ساعتست وشهرها او خطا وچین وختن ولکنه
نجین وسراندیب وسیلان از هند وحضرموت وعدن از یمن وحبشه ونوبه وزنگبار از
سودان اقلیم دوم عرض وسطش بیست وچهار درجه باشد وکسری وغایت نهارش سیزده
ساعت ونیم واز بلاد او بخشی باشد از چین وماچین وقراچین ومنصوره از سند وقنوج وکنبایت
از هند وعمان وبحرین ونجد وتهامه وطایف ومکه معظمه ومدینه مکرمه وینبع وقماد وصید

معلا اقلیم سوم عرض وسطش سی درجه ودو ثلث وغایت درازی روزش چهارده
ساعت واز بلادها مولتانست ودهلی وزابلستان وسیستان ومکران وکرمان ویزد
واصفاهان وفارس وحلوان وبصره وبغداد وبعلبک ودمشق وقدس خلیل ومصر واسکندریه
وطرابلس وقیروان مغرب اقلیم چهارم عرض وسطش سی وشش درجات وکسری و
غایت نهارش چهارده ساعت ونیم ومعظم عمارات عالم دراوست وشهرها او اکثر از
بلاد سایر اقالیمست واز شهرها دارالملک خطاست وولایت کشمیر وکابل وبدخشان
وتمام خراسان وهمچنین طبرستان وجیلانات وری وقم وکاشان وتمامی آذربایجان وحموی
وطرابلس وموصل وحمص وحلب وطرابلس وطرطوس تا طنجه مغرب اقلیم پنجم عرض وسطش
چهل ویک درجه باشد وسیعی ومنتهای طولش پانزده ساعت واز بلاد او خجند وبنکث باشد از
ملجین وتبت ومجموع ماوراء النهر وخوارزم با توابع آن وهمچنین شروانات وبردع وگنجه
ونخجوان وسیواس وقیساریه وقونیه وقسطنطنیه واکثر شهرها روم اقلیم ششم عرض وسطش چهل و
پنج درجات وکسری وغایت نهارش پانزده ساعت ونیم واز شهرها او خانبالق وبیش بالق
وقراقروم وکاشغر وطراز وفاراب وماسیه از روم وبندقیه از فرنک واندلس از مغرب
اقلیم هفتم عرض وسطش چهل وهشت درجه باشد وکسری وغایت درازی نهارش شانزده
ساعت واز مواضع مشهوره او سرای وبلغار وقوم از ترکستان ومکنه وقوم از فرنک
ونصیب یاجوج واز معظم مقابر در این اقلیم است وحد اقالیم را این بحر که مذکور شد محیط
معلوم است والله اعلم سابع از جبال متبرکه که ذکر آن در قرآن وحدیث واقع شده اول
ابو قبیس که متکای حضرت رسالت پناه صلعم بوده دوم حرا که آنحضرت بجهت خلوت انجا تشریف
مجی فرموده واین هر دو کوه در مکه باشد سوم طور سینا که مناجات حضرت کلیم
با متکلم قدیم انجا واقع شده وآن در حوالی مصرست چهارم طور زیتا پنجم طور تینا
که بقول اکثر مفسران والتین والزیتون اشارة بدین دو موضع است واین هر دو کوه
در ولایت شام باشد ومسکن زهاد وعباد وابدال واوتاد است ششم جودی که کشتی نوح ع
بانجا قرار گرفت واستوت علی الجودی داود بجزیره است بتدبیک سوم هفتم کوه احد که مزار
پر انوار سید شهدا حمزه رض در دامن اوست واین در طیبه طیبه باشد سادس جواهر قیمتی که
از معادن استخراج کنند هفتست یاقوت ولعل وفیروزه والماس وزبرجد وزمرد ومروارید
سابع جواهر گداخته که انرا فلزات گویند ومعادن بسیار مهمات بر آن باشد هفتست
زر ونقره ومس وآهن وارزیز وسرب وخارصینی ثامن از نباتات انچه ثمره دارد هفت

نوعست اول آنکه ثمرهٔ او بخورند چون انجیر دوم آنکه بیرون ثمره تناول کنند و اندرون
نخورند چون عناب سوم آنکه از درون ثمره تمتع گیرند و ظاهر بیرون نخورند چون پسته
چهارم آنچه میان درون و بیرون باشد خورده شود چون خربزه پنجم آنکه غذای دوایی باشد
چون انار ششم آنکه دوا محض باشد چون اهلیلجات هفتم آنکه مضر باشد چون جوز ماثل
تاسع حیوانات غیر ناطق هفت نوع‌اند اول سم شکافته چون گاو و گوسفند دوم کرد سم
چون اسب و استر سوم سباع چون شیر و ببر چهارم طیور چون باز و عقاب پنجم حشرات
زمینی چون موش و کژدم ششم خزندگان بر شکم چون مار و حلزون هفتم حیوانات آبی چون ماهی و
نهنگ و در عالم انسانی چون تفکر کنند معلوم گردد که اعضای مرکبهٔ ظاهر هفت سر و دو
دست و دو پای ظاهر و باطن از اعضای باطنه آنچه شرفی دارد هفت اول دل که محل حرارت
غریزی و منبع روح حیوانیست دوم دماغ که مقر فهم و منبع روح نفسانیست سوم جگر
که مقام غذا و مسکن روح طبیعیست چهارم اکیان که مجری منی‌اند پنجم شش که خادم او و سپرز
جهارم قوای جامع اعضای رئیسه‌اند پنجم شش که آلت تنفس و مروحهٔ دلست ششم نخاع که
میان اعصاب و دماغ هفتم زبان که ترجمان دلست و آلت نطق و واسطه میان اعضای
ظاهری و باطنی و هفت عضو دیگر هست که بغایت محتاج الیهاست اول مری و او راه کند طعام
باشد دوم معده که مطبخ او بود سوم امعا که ممر فضلاتست چهارم زهره که بالوعهٔ صفراست
پنجم سپرز که مستقر سوداست ششم مثانه که وعاء آبهاست از دم صافی شده هفتم کلیه که
ستون بدنست و آلت ضربهای از دم دیگر اعضاء مفرده نیز که بدن از آن مرکب شده هفت
استخوان و گوشت و پوست و رگ و پی و غضروف و رباط اطوار خلقت انسانی چنانچه از معنی
کریمهٔ ولقد خلقنا الانسان من سلالة الآیه مفهوم می‌شود هفتست سلاله از طین و نطفه و علقه
و مضغه و عظام و لحم و خلق آخر و به حدیث وارد شده که خلقتم من سبع و رزقتم من سبع و لباس
معنی که از این حدیث و از فحوای فلینظر الانسان الی طعامه الآیه مفهوم می‌گردد هفتست
و در سورهٔ عبس بست تفسیر [illegible] و وصول اطوار اعمار انسانی نیز هفتست اول کودکی طفلیتا
من طین در اول ولادت رضیع است یعنی شیرخواره اگر تعلیم یا شد از شیر باز ایستاده [illegible]
حالا اسم طفولیت بر او اطلاق کنند پس از آن صبی است یعنی کودک تا رسیده پس بالغ است یعنی
رسیده و محتلم گشته اگر شابست پس از آن شابست یعنی جوان و کال قوت شباب تا سی
و سه سالگیست و بعضی تا چهل گفته‌اند پس از آن کهلست یعنی دو مویی شده و در آخر شیخ باشد
یعنی پیر و بنهایت رسیده و قوتهای مدرکهٔ انسانی هفتست باصره که الوان و اصوات

نماید

نماید سامعه که اصوات والحان از آن شنود شامه که روایح طیبه و کریهه دریابد ذائقه
که طعوم را امتیاز کند لامسه که کیفیات از صلابت و لین و حرارت و برودت و غیر آن معلوم
او گردد واهمه که ادراک جزئیات متعلق بدوست عاقله که دریافت کلیات خاصهٔ اوست و
قوای نفسانی نیز هفتست جاذبه که اشتها الی الحرکت آرد ماسکه که غذا را برای تصرف در داد
نگاه دارد هاضمه که در غذا تصرف نماید دافعه که ثقل را دفع کند غاذیه که غذا را بدل
ما تحلل شبه مغتذی گرداند نامیه که اجزا را بر تناسب نشو و نما دهد مولده که تولید مثل کند
باز آنکه در منظر قصر وجود یعنی راس سر که تختگاه سلطان عقلست هفت روزنه واقع
شده اذنین و عینین و منخرین و دهن و طبقات عین که دیده‌بان [illegible] بدن و جاسوس پادشاه
دلست هفت افتاده صلبیه و مشیمیه و شبکیه و زجاجیه و عنکبوتیه و عنبیه و قرنیه و
اصول الوان که باصطلاح از او بهم‌رسیدی گردد هفتست اول سفید دوم سبز و این هر دو رنگ
لباس بهشتیانست سوم سرخ چهارم زرد و این هر دو رنگ جامهٔ زنانست [illegible]
پنجم سیاه و این لون اهل النار و نجاتست سرابیلهم من قطران ششم کبود و این رنگ
آسمانست هفتم بنفش و آن لونی دلستانست و بعضی لونی دیگر غیرت را مرکب داشته‌اند و
طعومی که ذائقه در آن تمیز کند هفتست اول حلاوت چنانچه در شکرست دوم ملوحت چنانچه
در نمکست سوم مرارت چنانچه در حنظلست چهارم عفوصت چنانچه در مازوست پنجم حرافت
چنانچه در پیازست ششم حموضت چنانچه در سرکه است هفتم دسومت چنانچه در روغنست
و [illegible] که [illegible] ترکیبات [illegible] طعوم نتوان داشت [illegible] و این مسئله در اصول طب مفصل
تصحیح یافته و از شرعیات چون ملاحظه رود [illegible] ثم [illegible] قرآن که نزول آن به هفت حرفست
ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف و مراد به لغات سبع است کما ثبت الاشارة الیه فی جمع القرآن
یا هفت وجه از وجوه لغات چون ادغام و اظهار و تفخیم و ترقیق و اشمام و تلیین و همزه یا هفت قسم
از وجوه معانی چون وعد و وعید و حلال و حرام و مواعظ و امثال و احتجاج و دیگر اسباع قرآن هفتست
هر سبعی چهل و پنج هزار و هشتصد و هشتاد و چهار حرف و این قول ابن ابی [illegible] الله تبارک
بروایت مجاهد [illegible] که حروف را اعتبار کرده اما آیات و کلمات هر سبعی متفاوتند و مثانی القرآن که
[illegible] کلمات دیگر سورهٔ طوال که بجای تورات نازل شده هفتست و [illegible] سبع ثمانی را فته دیگر
لباب و هو لباب قرآن هفتست یعنی حوامیم و در کشف البیان از ابن عباس نقل میکند که لکل شیء
لباب و لباب القرآن الحوامیم و در [illegible] المعانی از ابو [illegible] روایت میکند که ما هفت حامیم عرایس
قرآن می‌گفتیم و در بعضی احادیث آمده که دیباج قرآن حامیم سبعات و کلمات شهادتین نیز که اول

ارکان مسلمانی باشد هفتم واجبات اسلام که هر مسلمانی از آن چاره ندارد هفت اول نماز وتر
و آن بمذهب اعظم سه رکعت همچون نماز شام بدو قعده و یک سلام و بمذهب شافعی وتر سنت
از یک رکعت تا یازده رکعت و بمذهب احمد وتر یک رکعت بیش نیست و بمذهب مالک سه
رکعت بدو سلام و قنوت بعد از رکوع دوم زکوة فطر و کیفیت و کمیت آن در تفسیر سوره
اعلی بتفصیل تمام مذکور خواهد شد سوم قربانی و تفاصیل آن نیز در اثنای سوره حج
خواهد آمد چهارم صلهٔ رحم و نفقه دادن مر اقربای درویش را و بسبب اغنیا و فقرا از
ایشان شفقت نمودن پنجم خدمت فرزند مر والدین را ششم خدمت و حرمت زن مر شوهر را
هفتم خواندن قنوت در وتر همه سال قبل از رکوع بمذهب اعظم و نزد شافعی قنوت سنت
در نماز صبح و در رکعت دوم بعد از رکوع و در وتر در نیمهٔ آخرین ماه رمضان و پیش مالک
در نماز وتر در نیمهٔ رمضان قنوت سنت است و بعضی ائمه بجای قنوت عوام را تکبیر دیگر
واجبات نماز بقول بعضی از ائمهٔ دین هم هفت است و اعضای سجده یعنی اندام سجده نیز
هفت است و در حدیث آمده که فاسجد لله علی سبع و آن مواضع پیشانی باشد و هر دو کف و هر دو
زانو و سر انگشت ابهام هر دو پای و مستحقان زکوة در این روزگار هفت صنف است چه
انکه از اصناف ثمانیه که مصارف زکوة شد مؤلفة قلوب بعد از عهد حضرت رسالت صلعم
بر کلی ساقط گشته اند بقول اعظم و هفت باقی مانده اول فقرا و ایشان بقول اصح کسانی باشند که اند
چیزی دارند و آن کفاف معیشت ایشان نبود دوم مساکین و ایشان آنها اند که مطلقا چیزی ندارند
سوم عاملان یعنی که به جمع آوردن عشرها منصوب باشند چهارم بندگان مکاتب پنجم وام داران
ششم غریبان محتاج هفتم فی سبیل الله یعنی غازیان و حاجیان نیز که حاجیان از طواف قدوم هفت
و طواف زیارة بمذهب ائمه نیز هفت است و طواف زیارة بمذهب ائمه اربعه فریضه است و طواف صدر
هفت نزد شافعی و مالک واجب و کبایر متفق علیه نیز هفت است چنانچه در حدیث صحیح وارد
شده که اجتنبوا السبع الموبقات یعنی پرهیز کنید از هفت گناه هلاک کننده و آن شرک است و قتل
نفس مؤمنه بناحق و اکل ربوا و تصرف در مال یتیم بناحق و صلح کردن و گریختن از صف جهاد
و زنان مؤمنه محصنه طاهره را بزنا تهمت کردن و محرمات نسبی یعنی زنانی که بواسطهٔ قرابت
بر مردان حرام باشد هفت است بنص قرآن مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر
و محرمات سببی نیز یعنی زنانی که بسببی از اسباب بر مردان حرام شوند هفت است مادر رضاعی و
خواهر رضاعی و مادر زن و دختر زن که مدخول بها باشد و زن پسر و زن پدر و جمع میان دو خواهر
رضاعی و بعده دو خواهر بوطی و الکلام بمطالعهٔ رسائل ارباب تصوف و اصحاب فتوت مشرف شده

باشد چنانکه نزد محققان ائمه اسما هفت است الحی العظیم القادر المرید السمیع البصیر المتکلم و این
اسما سبعه اصول و مرجع جمیع اسما الهیه اند و دیگر ابدال این امت هفت اند و ابدال کسی را گویند
که چون از موضعی برود جای خود شخصی بگذارد در همان موضع بصورتی که او را باشد تا هیچ
کس را از غیبت وی وقوف نباید بلکه هر که او را ملاحظه کند و بحقیقت غایب بود و آن شخص
که جنید شخص روحانی باشد که بجای وی دیده می شود بیت شیخ در مصر و خرقه در بغداد
خرقه بازی چنین که دارد یاد و حضرت شیخ قدس سره در شرح الفاظ صوفیه آورده که ابدال سبعه
بر قلب خلیل الله اند و در باب هشتاد و سوم که آخر فصل اول است از فتوحات فرموده که هر یکی از
ابدال سبعه یکی از اقالیم سبعه در قبضهٔ تصرف و ولایت اوست و ایشان عارفند به لطایف
موجود در سبعهٔ سیاره و اسامی ایشان عبد الحی است و عبد العلیم و عبد المرید و عبد القادر
و عبد الشکور و عبد السمیع و عبد البصیر اول به قدم ابرهیم است ع دوم به قدم موسی سوم
به قدم هارون چهارم به قدم ادریس پنجم به قدم یوسف ششم به قدم عیسی هفتم به قدم آدم
علیه و علی جمیع الانبیا علیهم السلام و مراد از قدم که حضرت شیخ قدس سره فرموده اند کمال التحقق
جمال تخلق باوصاف و اخلاق ایشان میکرده اند که لطایف سبعه انوار سبعه باشد
و تفصیل آنها مشهود ببواطن است و از اخبار و قصص چنان معلوم شد که از پیغمبران آنها که
کتاب الهی بر ایشان نازل شده باتفاق هفت اند شیث و ادریس و ابرهیم و موسی و داود و عیسی
و محمد صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیا و چون مردانی که ایشان از اصحاب کهف گویند
بقول اصح هفت بوده اند و سنین قحط در زمان یوسف هم هفت بوده اند کما اخبر الله تعالی
قال تعالی ثم یاتی سبع سنین دابا و خواب ریان که سبب خلاصی یوسف از زندان او بود
بر هفت دایرات کما قال تعالی انی اری سبع بقرات سمان الآیة و از متفرقات این باب آنست
که بادها که یعنی عقوبة رحمت الهی در ربع شمال عهد هفت است بادشاهی از هفت اول باد صبا
که از مطلع آفتاب وزد دوم دبور که از جانب مغرب آید سوم شمال که هبوب او از طرف
قطب ظاهر باشد چهارم جنوب که از جانب قطب خفی بر بیاید پنجم نکبا که وزیدن او را
جهت معین نباشد ششم اعصار حرکت او از زمین بر هوا و جهت او برابر باشد و هفتم
عقیم که آن باد عذابست و آن بحکم الهی از زیر زمین بیرون آید فارسلنا علیهم الریح العقیم
دیگر ایام که مدار شمار از زمین بر آن باشد هفت است اول یکشنبه که آغاز صفرات خدای تعالی
در وی آسمان و زمین آفرید دوم دوشنبه که آفتاب و ماه در وی مخلوق شد سوم
سه شنبه که وحوش و طیور در او آفریده شد چهارم چهارشنبه و ظهور ینابیع و تقدیر ارزاق

بوده بجز بخشش و بهشت وهو نخ نابدا او آفریده اند ششم آدینه که سید ایام است و آدم
دروی از عدم به وجود آمده هفتم شنبه واو آخر هفته است و هدایت روز چون آفرینش آدم تمام
شد بوده هیچ چیز موجود نگشت و مانند این از سباعیات بسیار است و غرض از ایراد این مقدمات
شناختن فضیلت این عدد است که آیات فاتحه با او موافق افتاده و اکثر فی نقل الاعداد فی عدد
را از سایر اعداد فضیلتی بوده این همه اشیا که مذکور شد بر این عدد وقوع یافتی
بیت عطر بخشی صبا این همه بی چیزی نیست کلشیء هست که از نکهت او عنبر بو ستا
این همه دیده عشق نیازی مشتر آخر و حیث در این پرده که این فتنه از او است اشاره
حرفیه از جمله حروف تهجی هفت حرف در این سوره نیامده و در آن نکته‌هاست امام
لطایع در تفسیر فتح الحق آورده که قیصر روم به فاروق نوشت که ما در انجیل یافتیم که سوره ایست
هفت آیه و از هفت حرف خالی هر که آن سوره تلاوت فرماید هشت بهشت از آن او است
و آن حروف ث ج خ ز ش ظ ف است و ما در انجیل بسیار وقت جستیم
آن را نیافتیم و سوره از این حروف خالی نیافتیم که در کتاب شما بر این منوال سوره باشد
عز اسلام ارزانی فرمائید تا در آن باب فکری بصواب کرده شود فاروق اکابر صحابه را
طلبیده نامه قیصر بدیشان نمود و التماس تفحص چنین سوره در مصحف مجید نمود ابی
ابن کعب که در مکتب ادب از معلم وما ینطق عن الهوی سبق گرفته بود علی المرتضی گفت ای
خلیفه زمان و مظهر امن و امان آن سوره مطلوبه فاتحة الکتاب است که هیچ یک از آن
حروف سبعه در وی نیامده پس فاروق جواب نامه قیصر نوشت و سوره فاتحه فرستاد که
ابحث تو می‌طلبیدی مفتاح خطاب فاتحة الکتاب ما الحمد است بعد از ملاحظه نامه و تلاوت
سوره اسلام آورد و به برکت فاتحه ابواب فتوحات ایمانیه بر او مفتوح گشت و در تفسیر مفاتیح
الغیب مذکور است که هر یک از این حروف سبعه که در فاتحه نیامده اشاره به صفتی است از
صفات دوزخیان که قاری این سوره از آن دوزخ ایمن بود و در بعضی کتب آمده
که ث اشاره به ثقلت و ج به جوع و خ به خسران و ز به زجر و ش به شقاوة و ظ
به ظلام و ف به فتور و این صفات دوزخیانست و اهل بهشت از اینها مبرا و معرا
باشند و یکی از اکابر فرموده که ث اشاره به ثبور قاری فاتحه از این نوع صفت
دور است بلکه ثبور ماله آن ارباب فجور است دعوا هنالک ثبورا و ج اشاره به جزع محجوبان
نار است و تالی فاتحه را بالجزع و فزع چه کار است لا یحزنهم الفزع الاکبر و خ عبارت از خوف
و هراس است و بنای امان خانه ام القرآن به غایت منیع الاساس است خوف از آن دور حال

تا سپاس است

۸۷

ناسپاس است لا بشری یومئذ للمجرمین و ز اشاره به زفیر و شهیق عبارت از شهیق است قاری
ام الکتاب به استماع نغمات و تبشر عبادی حقیق است زفیر و شهیق اصوات منکر منم ملحد
و زندیق است لهم فیها زفیر و شهیق و ظ نشان ظلمت سقر است و اکد فاتحه خواند نور او را
از ظلمات آفتاب اظهر است بر کی قاری بهره هر بنا فوق از راست ظلمات بعضها فوق
بعض و ف علامت فراقت محجوبان لاحق و فاتحه بشارت وصال و تلاوت حجاب بعد و فراق
از آینه امر خلاص و شقاوت کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و امام اجل فخر الدین که
این هفت حرف دلیلست بر آنکه قاری فاتحه را هفت عقوبت نباشد و هفت کرامت باشد
ث او را ثبور نباشد و ثواب موفور باشد و الله عنده حسن الثواب ج او را جزع نبود دید نباشد
جنت جاوید باشد جنات عدن یدخلونها خ او را خوف عذاب نباشد خلود در جنت الماوی
باشد هم فیها خالدون ز او را زفیر نباشد و ملک کبیر بود للذین احسنوا الحسنی و زیادة
ش او را شهیق نبود شراب رحیق بود یسقون من رحیق مختوم ظ او را ظلمت جحیم نبود ظلال نعیم
بود فی ظلال و عیون ف او را فراق نبود فیض تلاقی باشد الی ربها ناظرة آنانکه رونق ماسبق گذ
تلاوت فاتحه به عرصه عرصات آیند در حجاب بعد و حرمان سرایم و فی سلامان بمانند که از کمال
انقر لیته ابر یه منتظر دولت قبولش سر بلند باشند و در مهمان خانه دار السلام الی ربه بمائده
فضل و افضال دنشاند بی زبان قدس ایشان زبرساط نشاط نعیم امن بهشت ... رسالت
لایزال عنایات از شراب تجلیات جمال فتح ماسالامال بدیشان دهند بیت خوشا
آن زمانی که ساقی تو باشی ابریزی تو بهما فتح جای جانی خوشا آن زمانی که مهر ...
بر رضوان بدر آید کر بقی ستانی اندر کر طاین تعلم و هیچ منزل اند نوکر داین تو غزل جوانی
و چنانچه هر یک از این حروف سبعه که در این سوره نیامده اشاره به صفتی است که فاتحه
از آن منزه و مبرا است و هیچ یک حرف دیگر که در فاتحه آمده هر یک عبارت از صفتی است
که قاری فاتحه بدان مزین و متحلی است الف الفت طاعت ب برکت ت تلعمت ت
تمامی مفتح حقایق حکمت د دولت بی زوال ذ ذوق و شوق جمال ر رافت ... ی
سلوت لا ایمی ص صفای کرامات ض ضیاء مقامات ط طهارت صفات ع علو درجات
غ غنای کامل ق قوت حل منازل ک کمال معارف ل لقای عوارف م مشاهده صانع
ن نظاره بدایع ملک و ملکوت و ولایت توفیقه و هدایت طریق تحقیق ی یقین به آنکه از ...
شکوک در ساحت غیر کال جست سالک اللی کالی هم صفات و سمت خاصیته ... ابدست
به حسن عنایت ازلی مرغ روح شد ما از آشیانه اوصاف بشریه بفضای هوای صمدیت ...

ورای خودی بخودش آن نظر بخشد که جمال متکلم در آینهٔ کلام معاینه تواند دید و
ورای حجاب صوت و حرف جلوهٔ حسن معنی قدم مشاهده تواند نمود بیت
کجا نه جمال معنی را جلوه گر بینند ، مگر آنکه حجاب صوت و حرف از پیش بردارد ،
چو بی پیمار کرده ساحل تقلید گم کرده ، نهنگ آسا بسوی قلزم تحقیق رو آورد ، و در
تیسیر المطالب فرموده که حروف چهار قسمند علوی و سفلی و دخانی و نفخی اما حروف علوی
هفت و ترکیب صنایع کلمه مجمع اوست و علوی هفت دیگر که لفظ طریق جمع الهاویست
و حروف دیده نیز هفت که مرکب خفض ترو جامع آنست و هفت حرف باقی که در فاتحه
نیست ادنا است و از او کلام عربی منتظم نشود و سورهٔ فاتحه از آن حروف خالیست و مقطعات
قرآنی حروف علوی و اعلا است و سایر حروف دنی و ادنی نیست و ترهیب بعضی حروف اعلا لاهوتی
باشد و علوی جبروتی و دنی ملکوتی باشد و ادنی ناسوتی چون حبل المتین فاتحه در سالکان
مضیق تربیت را از چاه ناسوت خلاص داده به بارگاه لاهوت می کشد لاجرم حرفی که
تعلق بناسوت دارد در او نیامده و گفته اند حروف مقطعات که در اوایل سور واقع
شده و اسرار همه قرآن در او ودیعت نهاده چهارده است که نصفی باشد از حروف تهجی
و چهارده دیگر باقی مانده و چون فاتحه مرآت حقایق قرآن و جامع دقایق آنست از آن
چهارده باقی نصفی دارد و نصفی خالیست تا با مقطعات که خزاین رموز و اشارات است در وفق
نصف مشابه باشد و در کتاب بیان فی اعجاز القرآن فاتحه را کلید خزاین مقطعات می گوید
و لهذا که اول مقطعات الف لام است و آخرش نون و فاتحه در مبدا و منتها بر همین حروف
موافقت دارد مؤید این سخن توان داشت و اکثر کلمات فاتحه با بسم الله بیست و پنج افتاده
مطابق سوری که مفاتح آن بحروف مقطعات آراسته است هم مقوی کلام سابق تواند
بود و اینجا نیز دیگر سخنان هست که مضمار بیان از گنجایش جولان آن تنگ است بیت دلی چه کم
اسرار دارم ، ولیکن بزبان مسمار دارم ، ندارم قوت رفتن و گرنه ، درین معنی سخن بسیار دارم
اشارة اسمیه قلم از این بزبان جولانگاه قلم کان فارس میدان جولان مرحبی و کمیت دوسه کام زند
شرح اسماء حسنی که در سورهٔ فاتحه آمده گذشته بعون تمام الجود الوفاء بالعهود و بیان
که برای این پنج اسم که در فاتحه مبین است یعنی الله و رب و رحمن و رحیم و ملک پنج صفت از
صفات بندگان اعنی عبودیت و استعانت و طلب هدایت و امید استقامت و اشتداد علاوه
نعمت مقرر و معین گشته که اسماء حسنی بر صفات پنجگانه انطباق می یابد عبودیت به
ازاء اسم الله است و استعانت متوجه اسم الرب و طلب هدایت در مقابله اسم الرحمن

فلخ

وجستن استقامت در برابر اسم الرحیم و در خواست نعمت موازی اسم ملک یا مالک تا
زبان نیاز بندگان امیدوار صورت عرض احوال بحضرت آفریدگار برین وجه می نماید که
ترا می پرستیم که خدایی و در استحقاق عبادت یکتایی و چون هستی و از تو یاری می خواهیم که
پرورندهٔ کائناتی و مددکاری در هر چیز کار تو و از تو راه راست می طلبیم که بخشایندهٔ
ره توفیق هدایت را به کلید بخشش و عنایت گشاینده و استقامت از تو طمع می داریم
که مهربانی و بنده را از طریق استقامت نگاه داشتن می توانی و به اضافت نعمت تو امید
واری باشیم که خداوند و پادشاهی و از خوان انعام عام خود بذل کنی هرچه خواهی بهر که
خواهی بیت هرچه خواهی هر کرا خواهی دهی ، نیست با جودت سؤال کس تهی ، زنده انعم که نقا
بود بخشا از نعم کرانهای بود ، و در تفسیر کبیر آورده که ارکان خمسه اسلام از تجلی این پنج نام روی نمود
و آن پنج کلمه که ارکان سابر از صدد برکت این نامها ظهور فرموده کلمهٔ شهادت از تجلی اسم الله است
بجز بی نام تمام نشود اقامت نماز از تجلی اسم الرب و تربیت ایمان جز بدو نماز نباشد حفظکم من الایتا
الصلوة و ایتاء الزکوة از تجلی اسم الرحمن است چه دادن رحمن به افتقار رحمت و مستغنی بمال منع
بفقیر لغیر بسیاری رحمت نیست و فریضه صوم رمضان از تجلی اسم الرحیم است که چون صایم گرسنه گردد
درد دل گرسنگان بشناسد و بحکم ارحموا ترحموا با ایشان بخشاید و وجوب حج بیت الله از تجلی اسم
مالک یوم الدین است چرا آن سفر مبارک بواسطهٔ مهاجرت اوطان و مفارقت اهالی و اطفال و
احمال و بر تحمل شدید کشیدن و اداء لبیک لجابت و فرآن مشابه سفر قیامت که ظهور ملکیت و مالکیت
در آن خواهد بود علماء امام ابو سعد دهستانی در مصابیح الانوار آورده که این پنج نام برابر این
پنج کلمه اند که باقیات صالحات اشاره بدانست و فاضل ترین همه کلمات آنست یعنی سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم الله کلمه برابر آن تسبیح است چه
تسبیح تنزیه حق است و تنزیه بی معرفت ممکن نیست و معرفت بغایت بعید القول است خاصه
اسم الله که آن نیز از جمله اسماء است از جهة عموم دلالت و رب بمنزلهٔ کلمه تحمید است چه حمد شکر
است بر نعمت و آن از فیض آثار ربوبیت باشد و رحمن برابر کلمهٔ تهلیل است چه اکثر
جامعه ترکیب آن کلمه از نفی و اثبات واقع شده که آن تجلی لطف و قهر است و اسم رحمن نیز
دلالت بر این هر دو صفت دارد از این معنی نیست تنزیه با فتوح رحیم بمنزله کلمه تکبیر است
زیرا که جناب کبریا الهی در معنوی عزی که بر خلق ظاهر گردد رحمت رحیمی نیز در آن ظهور
از نیزه و ملک یا مالک بازاء کلمهٔ تمجیدات برای آنکه این کلمه مشتمل بر تبرا از حول
و قوت خود و التجا به مالک ملک و با وجود ملکیت و مالکیت هیچ کس را حول و قوت نیست

۸۸

ثابت بنیت چون کوکب دری عظمت از افق لمن الملک پرتو وحدت بر ساحت صفات
بشری انداز د برق صدمت صولت ذی الجلال انعدام هزیمت در خرمن خشک رفته جهت
بنگاه اثنانیت را بتمامی بسوزد و نابود سازد بیت چو عنقا روی الحق برای جلوه بگشاد
جهان اندیشه مسکین که اتحاد شما را آید مجال جلوه کی یابد بسان اندر رخان میدان ۰ که
خورشید جهان آرای روی خویش بنماید ۰ و گفته اند در این اسما بنده را از اشارات و بشارات
ای بنده ترا بیافریدیم اسما مربیه انواع نعمتها تربیت کردیم دیر توحق نعمت نگذاردی و معاصی
شدی بپوشیدیم رحمن نام بعد از آن توبه کردی و بمن باز گشتی بنام رحیم رحیم کرا از عقوبات
قیامت ترسانی فاستبعد باش که در آن ترا دست گیریم که مالک و ملک و اکرم و اسامی یاد آورد
کرد و فاتحه نیز نام عظیم القدر شریف الاصل واقع است که شرف فاتحه بر باقی سور قرآن
ابن اسماست و آن اسماء در اول لوح محفوظ مسطور شده چنانچه در اول قرآن مسطور است
و مرافقات عرش را بنزیعه کتابت آن نامها تزیین نموده اند و حجاب کبریای بنقش آن
آن جواهر نفایس تحلیه فرموده و اسم اعظم که سبب اجابت دعوات مهمات است در میان این پنج
اسم گرامی پنهانست و گفته اند انسان از جنبت و طبیعی و روحی و جلی و عقلی و حق سبحانه و تعالی
بمهابت آن پنج اسما بر یکی از این اشیا تجلی فرموده تا آنچه بهره خود از آن اسم بر نیز فرا گیرد
روح از انوار اسم الله است تربیت بدن از برکت اسم الرب است نور طارم نور اسم الرحمن است
قوت طبع از اثر اسم الرحیم است فیض عقل از لمعة اسم ملک و مالک است و بیان مناسبت
هر یک از اینها با هر یک از اسما زیاده از این مجالی طالب [illegible] فرموده که اهل طریقت پنج
کرده اند و هر طایفه را از تجلی اسمی از این اسما حظی و [illegible] از وقوف [illegible] سالکی
نفیست منت از رب عارفان لطیف شفقت و مرحمت الرحمن مهربان از اثر لطف و عطف الرحیم
قطع ملک و مالک [illegible] ملک و مالک [illegible] هست و [illegible]
النفر آورده که این پنج نام سالکان از [illegible] ضلالت بفضای [illegible] هدایت [illegible]
جمه الکم بحکم آیه و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضل ضلالا بعیدا
اصل ضلالت کافر بودن است به این پنج چیز و این بنیاد اساس هدایت مبتنی بر ایمان باشد
به این پنج چیز فتحه ای یعنی از گلستان معنوی و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة
و الکتاب و النبیین بر چمن خاطر هوشمندان می وزد چون دانسته شد که ایمان به این پنج
چیز لازم است بباید شناخت که در ضمن هر یک از این اسما ایمان به یکی از اینها اندراج دارد
اسم الله صریح آمده و مصححا و ایمان بخدا ظاهر است و بهمه اسم رب متضمن ایمان به فرشتگان

۸۹

چه ترتیب آدمیان اکثر به وسایط ایشانست اسم رحمن منطوی با یمانست بکتب آسمانی
چه متعلق کتب عموم نعمتها دارد بر نشئه [illegible] بهم چون رحمت رحمانی و اسم رحیم مشتمل است
بر ایمان بر انبیا و رسل چه فیض ایشان چون رحمت رحیمی خاص است بر متابعان شرایع
و نعمای انبیا و اسم ملک اشتمال دارد بر ایمان بروز قیامت و الحق متعلق بایات از عقوبات
نیران [illegible] و مثوبات بوستان کرامت و در مفاتیح الغیب آمده که قبله پنج است بیت المقدس
و آن قبله پیغمبرانست که بیشتر محترم است و آن قبله اهل ایمانست بیت المعمور و آن قبله روحانیانست
عرش مجید و آن قبله کروبیانست حضرت جلال احدیت و آن قبله دلهای عارفانست فاینما تولوا
فثم وجه الله و هر یک از این اسما بر ازای یکیست از این قبلها و شرح این سخن از امور مشکل
ازین باید و الله واسع علیم صحیفه ثانیه در اینجه تعلق به معانی فاتحه و حقایق آن دارد
مشتمل بر هفت حدیقه حدیقه اصل اسرار در ترجمه این سوره مکرمه و معجز نظر آیات الکبیر کرباکم
الاکبر بدان ما این سوره را ترجمه نوشته ایم تا جمله اجزا اسما رحمانی و معارف با [illegible] شیخ سعید الدین
فرغانی [illegible] در [illegible] الحمد [illegible] که آن [illegible] الحمد [illegible]
[illegible] کمال [illegible] شرح [illegible] موصوف بهمه اسما و صفات
کمال [illegible] جامع همه کمالات رب العالمین آفریننده و پرورنده و زینت کننده عالمها
[illegible] بوجود بخشی و پیدا کاری [illegible] حال ایشان بر حسب انجا
خواهد بود الرحمن بخشاینده بوجود باری دیگر در آخرت بعد از فنا شدن و بعدم رفتن الرحیم
بخشاینده [illegible] بهشت در آن رحمت [illegible] خاص [illegible]
یوم الدین پادشاه و حاکم [illegible] در [illegible] که خواهد بمغفرت [illegible]
[illegible] و اگر خواهد به حکمت [illegible] ایاک نعبد [illegible] و [illegible]
[illegible] ایاک نستعین [illegible] و [illegible] عبادت و [illegible]
[illegible] اهدنا الصراط المستقیم [illegible] در اعتقاد و اقوال و افعال و اخلاق که
آن [illegible] میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر صراط الذین [illegible]
انعمت علیهم که [illegible] نبوت و رسالت و ولایت و صلاحیت و شهادت
بر ایشان [illegible] کرده و [illegible] ایشان [illegible] غیر المغضوب
علیهم [illegible] بسبب [illegible] غضب [illegible] آمده اند و [illegible]
[illegible] و لا الضالین [illegible] بعد [illegible] در [illegible] و سبیل
مختلف سلوک کرده اند و [illegible] حقیقت اسلام و ایمان گمراه شده اند

آیین چنین باد و وجه دیگر نظم این آیات با یکدیگر علما را سخنان نیکوست امام برهان الدین
نسفی در کشف الحقایق آورده که اگر کسی در نظم آیات این سوره تامل کند به نظر اول چنان ظاهر گردد
که هیچ آیتی نیست الا که در او معنی هست که تشویق می‌کند یعنی آن را فهم نمی‌کند به آیه‌ای که
تا آخر سوره و از این سخن مفهوم می‌شود که هر آیه از این سوره محرک ذهن است یعنی آیه لاحق
و در تفسیر ثنایی آورده که وجه تعلق آیات اوایل فاتحه به یکدیگر آنست که ابتدا به بسم الله
نعمتیست که حاصل نشود مگر به عون الهی و توفیق پادشاهی پس گویا چه سبب از حصول آن
نعمت چنین صواب باشد و محض حکمت و یکی از علل از بهر آنکه حق سبحانه خواست که بندگان
خود را آگاه کند محض جود به نعمت وجود منعم گردانید به ادای وظایف حمد و ثنای خود تعلیم
دهد کلمه الحمد لله بدیشان فرستاد و سبب استحقاق حمد را که ایجاد و تربیت است به لفظ رب
العالمین ایشان را آگاه گردانید تا معلوم گردد که سزاوار سپاس و مستحق ثنای بی قیاس خداوندیست
که بنده را به کرم محض آفریده و به محض کرم پرورش فرموده و چون فلاسفه حق را سبحانه موجب
بالذات شناسند و گویند که او را در فعل اختیاری نیست و بی اختیار از او صدور می
یابد پس به قول ایشان خود را به آفرینش و پرورش کردن اختیار الا ایجاد رشید حمد و ثنا
لازم نیاید این هست سبحانه حقی ایشان را به آیه الرحمن الرحیم نفی کرد چه از رحمت مفهوم است قصد
از اختیار است و معنی سخن بدین راجع شد که خلق و تربیت به اختیار من بوده است نه از روی
رحمت و تفضل واقع شده بی منت متفضل در این کار به هر وجه حاکم قادر مختار بیت
در دو جهان قدرت مطلق کراست / قدرت بی عجز بجز حق که راست / صاحب قدرة شود
هیچکس قادر مختار نخواهد بود پس چون مومنان طرفه حمد قادر بنا آن در کرده به عبادت
نکند و زبان سپاس داری می‌گشایند جمعی کری سامان سر از خط فرمان برتافته
متعرض محامد حق ناشده از طریق شکرگذاری اعراض می‌نمایند لاجرم … ساعدان روز موعود
معارضان را زاد در مالک یوم الدین … دادند … ذکر علم … که موصوفست
به صفات سزاوار است استحقاق حمد و ثنا تعلق به معبودی معین گرفته حق سبحانه آن
تکتای عین … به فضای خطاب رسانید و به ایاک نعبد مقدمات عبادت را
تمهید نمود و چون سبب نسبت عبادت به نفس او توهم عجب بود به ایاک نستعین
نفی آن فرمود تا دانند که عبادت او به موفق … حق و چون طریق اعانت بسیار است
معونه مطلوبه یعنی هدایت که مقصود کلی و مقصد اصلی است … که اهدنا
الصراط المستقیم و چون به مجموع راه … اعتبار اکثر … تلاوت کرد والله اعلم بالصواب

استقامت

٩٠

استقامت دارد علی الاطلاق اما در مطلقات هیچ شرفی متصور نیست بلکه ظهور فواید تمیز …
و الخلاف جمادیت و نطقیات چنانچه در نکته … از این مختصر شمه گفته خواهد شد لاجرم …
طلب را همی فرموده که بنده … موصل باشد به مقصود و آن راه جمعیت که خلعت نعمت
جمعیشان پوشانیده‌اند چنانچه فرموده صراط الذین انعمت علیهم و چون به نظر تحقیق …
عاقبة امر و خاتمه کار اعتبار دارد و بسیار کسان به اول سالکی نعمت آباد رضا و هدایت
بوده‌اند و به آخر در مسلک غضب و خطرگاه ضلالت افتاده‌اند چون ابلیس و بلعم و امثال
ایشان مناسب بود به آیه غیر المغضوب علیهم و لا الضالین بیان کمال نعمت فرموده تا معلوم
گردد که نعمت کامل آنست که از غضب الهی و خطر گمراهی سالم ماند و به سلامت به منزل دار السلام
رسد بیت تا ننهی پای به دار النعیم / هیچ سالک ایمن از ذم و بیم / خواجه … خبر …
عاقبت کار نجوا اند که چیست / و محقق همدانی سید علی همدانی رح در این باب کلمه چند فرموده
و شمه از سر نظم آیات فاتحه با حقیقت تلاوت به عبارات خویش و اشارات دلکش باز
نموده و آن اینست که قاری این سوره باید که چون اعوذ بالله گوید از شرور و مکاید
و اضلال اعدا از نفس و هوا به حصن عصمت فاطر کائنات پناه کرده و از قرائت بسم الله
ذات مقدس سمیا که قیوم کائنات متجلی داند و جمیع اشخاص و افراد موجودات را قوه
فیض قیومی قایم داند و به الرحمن الرحیم عموم اصناف الطاف جمالی و خصوص آثار
انوار کمالی به مظاهر و سرایر مظاهر مستوره و متوالی یابد و به الحمد لله فیضان انعام و افضال
و سریان جود و نوال آن حضرة در جداول اعیان موجودات جاری بیند و جمیع عوالم ملکی و
ملکوتی علوی و سفلی را در تربیت آثار ربوبیت که رب العالمین … بی عهد
یا پرورش تمام و فواید مالا کلام مشاهده نماید و در تکرار الرحمن الرحیم شهود تجدد
امواج بحار رحمت بر جمله علویات و سفلیات او را در دریای توحید غریق گرداند تا
دایره ازل با نهایت نقطه ابد پیوندد و … الطلعت مالک یوم الدین از مشرق عرفان
جلوه‌گری کند پس حضارت حدوث طالب را در آستانه نیاز انداخته استلزام آداب
عبودیت بر خود واجب داند سر ایاک نعبد خلعت وقت او شود پس چون سطوت ظهور
عزت سایه هستی عابد را در اشعه انوار معبود محو گرداند و از معارضه فنا به عین الجمع
بقا رساند در جناب احدیت را حالی و فوقی نبیند و جز حضرة صمدیت ناصری و
معینی نیابد حقیقت و ایاک نستعین از صحیفه صدق یقین بر خواند در آیه
فاستقم کما امرت اخطار … و اوهام فاسده و آفات بواعث متولیات باطله که مزاحم

منهج صواب و موقنیزان حجابند مشاهده افتند بزبان اخلاص در طلب تایید و بانی تنها
اهدنا الصراط المستقیم گویا گردیدی اقتفاء آثار مبارزان صنوف استقامت و سابقان مضمار
کرامت که مهتران بارگاه نبوت و سروران عرصه ولایتند تمنا کنند صراط الذین انعمت علیهم
گویدی پس نقاب هجیم دوران بساط قرب بیند با اغلال معاصی هوا مقید کرده و مسمات
عواطف غیرت اقتام سی مطرودان عرصه کرامت را به بند شهوات نبسته و سطوت خوات
عزت جناح سیر محتولان تیه حرمان را به برق حشیت سوخته غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
ضرورت گفته اند جهد کن تا از روایح سعادت این معانی بویی بمشام جان تو رسد
و از آن بویی به گلزار اسرار ام الکتاب راه یابی بیت این نفحها که از غصن گلست بوی
آن گلزار سر و سنبل است بوی گل دیدی که انجا گل نبود جوش مل دیدی که انجا مل نبود بو قلاوز
و رهبر مردا می کشد تا خلد تا کوثرت برد دفع کن از مغز و از بینی زکام تا که ریح الله در آید در
مشام آن بوی جنی که او بوی می‌برد بوی او را جانب معنی برد هر که بویش رخت بی بیخ
بود بوی آن بویست کو دینی بود وچون اجمالا شمه از معانی فاتحه به صورت ترجمه بر
لوح تقریر نقش بضوء پذیرفت اگر جز وی از تفاصیل آن سخنان که مهرک از الفاظ کلمات
معجز بیانات مترتبست رقم اثبات یابد تا اضعاف حال ترجمه بحال جامعیت آراسته
گردد نزدیک اهل قبول از رونق حکمت دور نخواهد بود وهو الحکیم الودود و با لکه حقایق
فاتحه از مرجعات آن معنی تجاوز نموده که جز عبارت را گنجایش هر ایکی از آن توانند بود
بیت عبارت کی تواند نغمه جز داد کاشارت در بهشتش سر داد بر باد بسیار اند شیدا
دار نغمه پروانند بکس هویدا در این رازانه هم جستند و گنجینه نهان بود عمری در سودای هام
جان بود بعضی از عبارات علماء دین و بعضی از کلمات شکر ادعا لم یقین که درهر آیتی از آیات
سبع فرموده اند بطی اصلی که جامع چند وصل و فصل باشد نظم خواهد رسید لهم
ما یشاؤون فیها و لدینا مزید اصل اول در انچه تعلق بآیت اولی دارد الحمد تقریب الفات
تعلیم می فرماید که ای بندگان چون شما برای عبادت مخلوقید که وما خلقت الجن و
الانس الا لیعبدون پس در مقام عبودیت که محل قرب و مناجات با منست که معبود بحق
و قبله حقیقی شمام حمد گوئید با اعتراف بر این که حقیقت مطلق و ثنای بحق مخصوص
بر معبود سرمدی و خداوند ازلی و ابدی که او است مستحق ثنا و سزاوار محمدت وی منتها
و پاکست از همه دواو شایبه نم نقص نقوا نکرد و منعم حقیقی ما لیان و زلف وی بعد نه
ایشانست و جزای به وی که را نیحق و خداوند مطلق نیست بیت گو هر کان کو بکش کن که ات

غرفه بحر بخشش انس و جان جود و جودان نعم عام او هر که جزاو منعم از انعام او خزانه
معبود حقیقی مرشناخت که جز ذات کامل خود را بصفات جمیل خود ستایش محامد نموده
بر حمد و ثنای که الطرف بشر خارج است کما قال صلی الله علیه وآله وسلم لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک جز خواست که بالسنه اعیان ممکنات نیز محمود و ممدوح
گردد و سر ثنا و محمدت خود بر الواح اذان واعیه و قلوب سامعه رضا فیه اثبات
نوشته تا ذرات کائنات را از آن حمد و ثنا با نجز بحسب مراتب قابلیت و درجات
استعداد صلاحیت خود بهره یافته بود به لسان حال العزیان قال بر تسبیح و تقدیس
او مشغول گشتند وان من شیء الا یسبح بحمده بیت بر شکر بنعم جماد با نباتست و زو
هر ذره را تسبیح خاصه نیست و درنهایت مراتب ظهور که خاصه انسانست و جود کامل خاتم انبیا
علیه من الصلوات اکملها بود صورت حمد او به سوره الحمد تعلیا فته ببطنها به جانب سمع الله
لمن حمده متصاعد گشت فهو الحامد المحمود والحمد منه بنا والیه یعود و از این جهت محققان
فرموده اند که حمد حق تعالی بنفس خود عبارت از بث آلاء و نشر نعماء و اظهار کمالات افعال
که مقتضی حمد و موجب ثنای اوست چنانچه و معنی شهد الله انه لا اله الا هو گفته اند مراد
از این شهادت ایجاد اشیاء دالست بر وحدت او که شواهد ناطقه اند بر وحدانیت ذات کامل
داتش بعضی چون رب العزه جل ذکره بنفس خود شهادت داد بر وحدانیت ناطق کرد به آن این قابلیت
بر آن شهادت شعر وفی کل شیء له آیه تدل علی انه واحد بر معنی تو هم قطرات
این بحر دلیلی بر ذات تو هر ذره بتوحید تو گواهی و ظهور این شهادت از آکثر مراتب حقی
که مختص سید المرسلین بود علیه افضل الصلوات و التحیه چنانچه بقول نفس مشهود لا حصر
اسمها آمد که شهد الله الآیه ثنا و محمدت او نیز ظهور یافت از این مظهر کامل بکلام او شد که الحمد
لله رب العالمین و در تاویلات آورده که جمع با ثنا الظهور کمالات و حصول غایات
الاشیاء و حقیقت این حصول ظهور ثناهای فائق و مدحهای لایق است حضرت خالق را
که این خصایص و غایات در انسان مندرج ساخته و دیگر بار بمحض قدرت و حکمت
انفوقت بفضل می آورد بیت نظر کشای که هر تا نجا همی مکن بینی جز حمد الهی اصل حمد ثنا
باشد بجمیل اختیاری از نعمت و غیر آن و مدح ثنا بود بر جمیل مطلق چنانچه گوی نیز حمدت زیدا
علی علمه و نگویند علی حسنه و در مدح و مدحت گویند و بعض حمد و مدح مترادف دانسته
و در فایق فرموده که الحمد هو المدح و الوصف بالجمیل و در تفسیر قاضی آمده که قولها
اخوان و معنی آن هم مترادفانند قول صاحب کشاف که و یعنی الحمد النعم مو یدین لعرفت

واما فناري حمد را ثنا بر جميل مطلق دانسته و دليلش از قرآن لفظ مقاما محمودا باشد
ونكتهٔ الصبر محمد في مواطن كلها تقويت قول العوامل سكر حمد را يعني ثنا دانسته كه دفع آن شبهه
كند و حق آنست كه حمد و مدح در لفظ و معني بهم قريب اند و حقيقتهٔ هر دو ثنا بر جميل وصف
حسن است بر وجه تعظيم و تبجيل بر احسان و غير آن از فضايل ذاتيه و محاسن صفاتيه و نقيض
هر دو ذم است اما ميان ايشان فرق هست بر آنكه حمد بر افعال و صفت اختياريه است عرفا و مدح
بر آن مخصوص نيست و حمد مي باشد الا بعد از احسان و مدح بعد از آن و قبل از آن واقع مي بايد
و مدح منهي عنه است بر طبق حديث متداوله كالحثوا التراب في وجوه المداحين و حمد مامور به است
هم بحكم حديث كه من لم يحمد الناس لم يحمد الله اما شكر تعظيم منعم است بر اعتراف نعمت
وامتثال او بر شاكر قولا و فعلا و اعتقادا يعني بر لسان و اركان و جنان پس شكر بحسب مورد
ثلث از حمد و مدح اخص است و بحسب متعلق كه همين نعمت باشد نيز اخص و علما را در اينها
تعريفات الفاظ ثلثه و فرق ميان ايشان سخن بسيار است و ساحت اين اوراق احتمال
گنجايش آن ندارد و اما بجا دانستن آن از لوازم باشد آنست كه در اين جا لفظ حمد دون مدح
اشارتيست بر آنكه معبود بحق جل شانه قادر مختار است و انعام و احسان او نه بايجاب
بل باختيار و در اختيار لفظ حمد بر شكر آنكه حمد عام است بر جميع خواه به حامد واصل
باشد و خواه ني بخلاف شكر كه آن بحسب انعاميست كه به منعم عليه وصول يابد
و في ثلث اولي افضلست و ثنا بر آن وجه اتم و اكمل چه بنده در گفتن حمد معترفست بر آنكه
الهي تو مستحق حمدي بجميع نعمتها اعم از آنكه بمن رسيده و يا بمن نرسيده و من تابع حمد
مي گويم و اهل حمد مي دانم و ديگر آنكه مورد حمد زبانست و ذكر نعمت و ثناي ولي نعمت
بر زبان لايح تر بود از اعتقاد و عمل جوارح و بر مكان نعمت و مكانت منعم دليلي واضح تر
چه آنكه عمل قلب مخفي است و كسي را بر آن اطلاع نه و اعمال الجوارح محتمل بر تعظيم نيز هست
مثلا قيام منعم عليه در وقت ورود منعم ممكن كه نه از جهة تعظيم باشد بلكه بر شاي كه در آن محل
نقد مستقر باشد بخلاف عمل لسان كه آن نطق است و افصاح از هر خفي ميكند و هر مستور را
منجلي مي سازد و بعضي از اهل كشف گفته اند انما قال الحمد لله سري مشاهده ميكنيم كه در لكد (?)
لله والشكر لله نيست و زبان بعبارات مي توانم كرد بيت اي مير كوش بكر بهر بماهش كنثا (?)
كان سخن ... زبان دكر است الثانية لغت بر آنكه اشتقاق حمد از حمده است يعني
آوازي باشد كه از زبانه آتش بيرون آيد پس چون آتش محبت الهي بعد از مشاهده انوار نعماي نامتناهي
در دل سينه مومن زبانه زدن گرد صوت بر آن زبان بصورت ثنا ظاهر گردد آن را حمد گويند تشبيها

بالحمده

بالحمده و معين المعاني آورده كه حمد را نهادي گرفته اند كه به معني عاقبت يعني عواقب اشياء را وآن
داعم جمع حمد سابها و ستايشهاست و گفته اند يعني حمادي غايت و نهايت و در
حديث آمده كه حمادات النساء عز الطرف اي غاياتهن پس حمد بالكر بنه غايت
و نهايت حمد باشد در اداي ثناي اشياي حق سبحانه و بعضي بر آنند كه حمد نهايت
مراد و غايت مرام حامد است چه حمد بعد از معرفت منعم باشد و اكثر بر گفته اند نعمت
نيكوست و بقيهٔ منعم از آن نيكوتر بلكه هر دو نه هست كه بر نعمت از منعم غافل گرديده به
ظاهر آن كار قناعت كرده باشد و به ما از گنج خرسند شده بيت تو را اي ... آن كه حضر
بهشت و حور بي خواهي ولي دل داده عاشق نه جز وي نمي خواهد كه اباده مي بايد كرا
نقل از اين مجلس كسي كه وله ساقيت نقل و مي نمي خواهد و در معناي حمد را يعني امر مي دارد
كما قال تعالى فسبح بحمد ربك اي بامر ربك پس يعني الحمد لله اي باشد كه الامر لله يعني
همه فرمانها او راست كه مالك و ملك اشياست قل ان الامر كله لله و در تفسير تيسير آورده
كه حمد را بر چهار معني ذكر كرده اند اول يعني ثنا بر افعال الحسنه كه حمده على فعله كذا پس معني الحمد لله
چنين باشد كه الثناء لله دوم يعني شكر چنانچه گويند حمده على نعمته و بر اين تقدير معني
الحمد لله الشكر لله باشد سوم يعني رضا كه گويند حمدته بسيرت فلان اي رضيت بها پس
مضمون الحمد لله اين باشد كه الرضاء لله اي بحكمه و قضائه چهارم يعني حمد بقال الحمد لله
فلانا على فضله پس از تحاي الحمد لله المنح لله فهم توان كرد مصنف بخير همين چهار
معني بر فارسي آورده كه ثنا خدائي را سزد كه هر چه كند حكمت شكر او را واجب شد
كه انعم بي شمار نعمت رضا به قضاء وي بايد كه او را انقياد و مشيت ستايش وي را شايد كه
صفاي وي سزاي مدحت ثناي كوي تا ثنا يابي شكر كوي تا عطا يابي رضا ده تا رضا
يابي و طلب تا اي تا و يليابي بيت گر ستاينده بنك بنايي از ستايش ستوده با يد
وصل حمد در قرآن بر چهار وجه ذكور است هفت در دنيي و هفت در عقبي اما هفتا (?)
دنيا آنست كه حق تعالى ذات خود را حمد گفت بر هفت جز اول بر ايجاد فطرت الحمد لله الذي
فاطر السموات والارض حقيقت هر خالقيت و بر تبت الحمد لله الذي خلق السموات والارض سوم
بر ملك و علم ملكت الحمد لله الذي له ما في السموات وما في الارض چهارم بر انزال الكتاب با كرامت
الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب بنجم بر قدس و طهارت وقل الحمد لله الذي لم يتخذ
ولدا ششم بر استيصال اهل مخالفت فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله هفتم (?)
و تربيت ارباب دين و ديانت و بر عدو شر ظاهر و باطن ايشان بر جهت رحمانيت و ...

الحمد لله رب العالمین اما محامد معتمد آنست که ایزد سبحانه از اهل سعادت خبر می دهد که روز
حشر بر همت محامد الهی ادا خواهند نمود اول چون ایشان از موقف هیبت بر موقف محاسبه آرند
خطاب الحمد کویند کما قال فله الحمد فی الاخرة دوم چون از حساب فارغ شوند ظالمان حمد بجا آرند
وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین سوم چون تمیز کنند میان سعدا و اشقیا و اهل
نجات از اصحاب درکات جدا کردانند که وامتازوا الیوم ایها المجرمون تمام نمایند الحمد لله
الذی نجانا چهارم چون بر صراط بکذرند و از دوزخ بهشت شوند بلکه بهشت ذکر کنند وظیفه
حمد ادا کنند الحمد لله الذی هدانا لهذا پنجم چون بر روضه بهشت در آیند و زمین بهشت
بر تصرف در آید بلوازم سپاس و ثنا اشتغال نمایند الحمد لله الذی صدقنا وعده
ششم چون بدرجات عالیات که جهت ایشان مقرر شده بر آیند واذا لقوه محشر و فرح اکرامی
کرده حمد شاریا کاه عزت نمایند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن هفتم چون بدولت دیدار
ملك جبار رسند عجز از که خطبه حمد خواهند خواست هیچ سخنی دیگر بجلال ما نعلم آخر دعویهم ان
الحمد لله رب العالمین امام محمد هیصم رح در لطائف القرآن آورده که از پیغامبران حمد
پیغمبری خبر می دهد اول نوح نجیه هم چون بر کشتی در آید کفت الحمد لله الذی نجانا من القوم
الظالمین دوم ابرهیم خلیل چون بنا العرش بعبادان بر بلکی بر دو میوه عزیز بر آمد کفت
الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل واسحاق سوم داود و سلیمان علیهم السلام بر
حصول ملکت و وصول بدرجه رفیع رسالت کاس محامد بانی دانوشیدند الحمد لله الذی
فضلنا علی کثیر چهارم حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه برای اصطفا و کرامت خلعت
الهی شاهی بی منتهای سبحانی بپوشیدند قل الحمد لله وسلام علی عباده پنجم نوح بسبب حمد
استسلام و سلامت یافت یا نوح اهبط بسلام منا ابرهیم ببرکت حمد دولت خلد یافت
واتخذ الله ابرهیم خلیلا داود ببرکت حمد منت مغفرت یافت فغفرنا له ذلك سلیمان بواسطه
حمد حشمت بی نهایت یافت رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد حضرة رسالت بواسطه حمد
عزت و نصرت یافت وینصرك الله نصرا عزیزا حق تعالی امتش را بحمد فرمود فنتایج حمد
انبیا بدیشان نموده وزبان لطف الهی بدین خطاب میکند که ای بنده اکر نوح را بسبب حمد
من از طوفان نجات داد تو نیز حمد کوی تا از طوفان قیامت بر کشتی رحمت من تو را
نجات دهی که لاخوف علیکم الیوم اکر ابرهیم بجهت حمد خلعت خلت پوشید تو نیز بهمین
سبب شرف محبت یابی یحبهم ویحبونه اکر داود و سلیمان سرا نفحات حمد مغفر
مغفرت بر فرق نهادم ترا هم بواسطه حمد شرف غفران ارزانی فرمایم یغفر لکم

ذونکم اکر سلیمان باستفاش بهر ثنای من بر نکین دل خاتم مملکت یافت تو نیز
بانتظام در محامد من در سلك اداى ملك جنت یابی ثم رایت نعیما وملکا کبیرا
اکر حبیب لبیب من علم نصرت وظفر بقوت حمد و ثنا برافراشت تو علم دولت
ستایش من به سعادت فتح و نصرت بر دشمن نفسی بازدانی داشت ان عبادی
لیس لك علیهم سلطان ابتدا آفرینش موجودات از آسمان و زمین وما
بینهما بر حمد بود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض واختتام احوال بندکان
در عرصه کاه حشر بر حمد خواهد بود وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله و در حدیث آمده
که اول کلمه که آدم کفت الحمد لله بود چون روح در آن منکوحه بلست که آخر کلمه که آدمیان کویند همین
باشد و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین پس این کلمه را افتتاح و اختتام خبری دهد
بر نهاد که چون این کلمه مبدا و منتهای ازمنه را دو کنی تا به سعادت بینا کردی تا بحکم له
الحمد فی الاولی والاخرة شرایط حامدیت بجای آورده باشی ستایش خداوندی که اول
و آخر اوست بر وجهی باید که ازل و ابد را آخر کردانی و ثنا بر وی ماستی که ظاهر
و باطن هموست بنوعی شاید که ظاهر و باطن از آن متاثر کردد بیت
حمدی که سزای ذات الله بود حمدیست که آن از دل آکاه بود حمدی که زبان کوید و دل
غافل از آن در حضرة عزتش کجا راه بود فصل در الف لام الحمد که برای استغراقست یا
تعریف اختلاف کرده اند در تفسیر تبیان آورده که هر دو صحیح است اکر استغراق
کیری معنی چنان باشد که همه حمدها مر خدا را است و اکر تعریف نهی کیری معنی سخن آن باشد که
حمدی که خدای تعالی خود را بدان حمد کفت مر او راست صاحب کشاف بر آنست که تعریف جنس
است و میکوید استغراق که جمعی توهم کرده اند اعتباری ندارد و مجرد هویت
و بعضی از علما این سخن را منع کرده اند و مباحث این باب بر حوالت کتب اسانید
و بنای بحث بر مسئلة خلق افعالست معتزله افعال عباد را مخلوق ایشان دانسته و
فاعل را در فعل او مختار و مستقل شناسند پس هر فعلی که استحقاق ثنا داشته باشد
هر آن حمد کویند را جمع بفاعل آن خواهد بود و بس و بر این تقدیر همه حمدها خدا را
ثابت نباشد و صاحب کشاف بر این مذهبست و تزییف اشاعره بدلیل آیة والله خلقکم
وما تعملون جمیع فعلها بندکان آفریده حقست پس هر فعلی که حمد بر آن مترتب کردد چون
آن فعل بحقیقت مخلوق حقست پس مرجع آن حمد بحق خواهد بود وازینجا لازم می آید
که مرجع همه حمدها حق سبحانه باشد و مختار علما اهل سنت و جماعت و محققان آن

از مشایخ امت برین قولند و در تفسیر قاضی مذکور است که حقیقت همه حمدها مر حق راست
زیرا که هیچ جمیلی نیست الا که حق تعالی رساننده آنست به بندگان گاهی بواسطه و گاهی بی
واسطه و ما بکم من نعمة فمن الله و در تفسیر قرآن آورده که الله تعالی خالق همه کمالات
هر جمیلی و کاسبی آرزیه اوست و هر جمالی و کمالی عطا داده اوست پس بحقیقت زبان همه حامدان اورا
ستایند و اگر چه در ظاهر اضافه بغیر او نمایند حضرة خواجه قدس الله سره در تفسیر فاتحه آورده
که همه ستایشها مر خدا راست عز و جل و مرجع همه ثناهای حضرة باری تعالی است اگر کسی حسن
صورة ستاید آن حسن بدیع قدرت اوست و اگر بر احسان ثنا گوید آن محسن پرورده
نعمت اوست و علی هذا همه اوصاف حمیده محمود اوست و همه نعوت پسندیده محمود حق
همچو هر که مدح خط خوب بزبان می راند کاتب را مداحی میکند نه قلم را ارباب
خطاب خطبه حمد رب الارباب در حجب غفلت می خوانند و محققان بی پرده شبهت بی تمنا
شنونده و ستاینده جز یکی نشناسند و در نقد النصوص خلد ظلاله مسطور است که نیست
هر ستاینده نغمات حمد و ثنای خود سراید و هر لباسی هر ستوده لمعات جمال و کمال خود
بیت هر چه در چشم جهان بینت نکوست ٭ عکس حسن پرتو احسان اوست ٭ گر بر انداختی
حسن ای حق شناس ٭ از تو نعتی در تو جای سپاس ٭ نه حقیقت آن سپاس از تو بود ٭
نام این و آن لباس وجود ٭ در تفسیر موجز از امام محمد بن جعفر صادق رضی نقل میکنند که
فعله بد رسن بغایت دوست داشتی که رسد ایشان فرمودند که اگر کرم حق تعالی آنکه
شده را بمن باز رساند او را ستایش کنم به محامدی که پسندیده عتبه جلال افتاده
بازیافتند بازین و لجام بحضرة وی حاضر کردانیدند امام بر وی سوار شد و حاضران
منتظر بودند که آن محامد پسندیده و اثنیه مرضیه بزبان حقایق بیان آن با [illegible]
مجامع فهوم چه کند گفت الحمد لله بر آن هیچ زیاده نکرد یکی از کستاخان عتبه امامت
کرا بن رسول الله شما شرط کرده بودید که بعد از وجدان آن حضرة حق را بمحامدی
گوئید که موجب رضای او باشد و جز کلمه الحمد لله بسمع حاضران نرسید فرمود که
هیچ ترک نکردم و باقی نگذاشتم جعلت الحمد کله لله همه محامد را نثار بارگاه عزت وی کردم
و این اشارتست بآنکه الف لام برای استغراق جنس است و نیز تخصیص اسم الله بحمد دلالت
بر تعمیم حمد میکند خصوصا که بذکر رب العالمین و رحمن رحیم اقتران یافت جهت آنکه [illegible]
عموم از همه جهات از منعم و منعم علیه و نعمت مستفاد می شود اما منعم الله است و این اسم مجمع تمامی
اسماء حسنی باشد و منعم علیه عالمیانند و عالم ما سوی الله اشتمال دارد و نعمت از رحمت رحمانیت

در حیثیت

94

در حیثیت است و آن مستوجب جمیع نعمت بود و این همه عموم و مستدعی تعمیم حمد
تواند بود نیز مقتضی تخصیص آنست و هم از این مقولات است آنچه گفته اند اقتران حمد با اسم الله دون
سایر اسما از منعم و خالق و محسن و رازق و غیر آن بجهة آنست که این اسم جامع معانی جمیع
صفات کمالیه واقع شده هر صفتی مقتضی حمدیست و چون این اسم معانی همه صفات را جامع است
لاجرم جمیع حمدها نیز مستوجب باشد بیت در خور ستایش بود هر نعمتی ٭ هرجا
کر ثنا [illegible] فصل بعضی از علما گفته اند که لفظ الحمد لله [illegible] وجه بیرون نیست
یا انشا یا اخبار است یا ابتدا اگر بطریق اخبار است معنی چنین باشد که حمد جمیع حامدان و
همه حامدان و شکر جمیع شاکران و [illegible] ذاکران خدا را ثابت و خدا راست از روی
جزا [illegible] از آنکه منعم حقیقی و سبب اسباب حصول و وصول نعم اوست و اگر بطریق
امر است از اضمار چاره نباشد و انسب آنست که تقدیر قولوا الحمد در قرآن حمد با قول بچند موضع
مقترن افتاده و قل الحمد لله و سلام و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و قل الحمد لله سیریکم آیاته پس تقدیر
چنین بود که قولوا الحمد لله و در کشف الاسرار آورده که معنی الحمد لله آنست که من خود را
بنزا کفتم شما نیز مرا بستائید و ثنا گوئید که من ستایش و ثنا دوست می دارم و در حدیث
آمده که هیچ چیز نیست که حق تعالی دوست داشته تر از حمد نیست و هیچ بنده شکر گوید
الحمد لله الا که حق تعالی گوید صدق عبدی [illegible] گفت اما حمد از من است و هم
حمد من و مقصود از این کلمه تعلیم بندگانست جهة علم ازلی بانعام خود بر بندگان و طلب
از ایشان و احتیاج حامدان و کلمه که حاوی اقسام ثنا و ستایش باشد نداشتند و خدای تعالی
مستطاب خود را بکلمه الحمد لله مصدر ساخت بندگان را ثنا گفتن آموخت که چه منت [illegible]
عبارت ادا کنید که هم تقریر وظایف سپاس داریم از این بهتر کلمه نیست و اگر به سبیل التباس است پس
هم جناب ذات خود را ابتدا بر صفت یاد کرده که لا اله الا انا دیگران هم در توحید او متابعت
نمایند نیز ذات خود را حمد گفت تا بندگان در گفتن آن هم موافقت بجای آرند و در تفسیر کشف
که منسوب بحضرة شیخ محی الدین است و ظاهر آنچنان باشد نسبت به حضرة بی تکلف بود آورده است که
کویند الحمد لله [illegible] که خدای تعالی آن جزئی کرمان افتتاح کتب الحمد لله است و در تفسیر
بعضی الحمد لله این حمد تقریر کرده بعضی گفته حمد من بر بالای من پیش از آنکه کسی اشتغال کند به حمد
ثنای من و حمد خود که از من در ازل بجای من صادر شد هیچ ملتی آمیخته نیست بجلال حمد خلق که
آلوده انواع علل و اغراض بشرانه بود ع حمدی که فرق نثار آن حمد نیست ٭ در وسط آورده که
حق سبحانه بندگان را از اول کتاب خود تعلیم داد که به چه نوع ثنا گوئید حضرة من تا بر سید

بر بنده کثرت نوالی از عنایت من بحیثیت تلقین این کلمه بکار نجم کثرت نوال ایشانست
حمد نعم الهی بر بنده متناهیست بجهتی که الحمد لله مستغرق ادعیه کوید غیر متناهی چون نعمتها
از غیر متناهی استاط کنند انجر با نعم غیر متناهی باشد پس کویا زبان لطف رب الارباب
با بنده عاجز بیان مخاطبه میکند که بگوی الحمد لله تا انجر از عهده مقابله نعمت آمده باشی
شکر بجای آرم و اعتراف نمودن طاقت غیر متناهیست بلکه توالی ابدی و کرامتی سرمدی عطا
کنم تا ترا هم نعمت داده باشم و هم توفیق شکر نعمت ازلی داشته هم بشوق بی نهایت رسانم
بیت نعمتم دادی و دادی بعد از آن توفیق حمد شکر نعمت بعد نعمت نعمتی باشد عظیم و در تفسیر
کبیر آورده که چون بنده بر الله هر چیزی از نعمتها دنیا را کلمه الحمد لله برابر نیابد حق تعالی فرماید
نظر کنید به بنده من که او را چیزی دادم که هیچ قدر نداشت او بمن چیزی فرستاد چیزی که قیمت ندارد
پس این سخن آنست که نعمتهای دنیوی نهایت پذیرد و حمدی که در این کلمه مندرج است غایت ندارد
و انجه متناهی شود در برابر انچه نامتناهی است هیچ وزن ندارد فی بیت کلام را نیز
تعبیر و قیمت ندارد ع حجاب قرب ما بحیثیت فانیست اهل تحقیق کفته اند که خدای تعالی بنده را
ایجاد حمد تعریف جمع نمود ... کفته احمد ... کفته و اغبلة
تا اگر کسی ... الی ... کلی ... و مناسب این سخن مسئلة التعدد
آورده اند ... کرد ... ان الحمد ... بر طریق تصریح
یعنی ... که ... بصریح کوینده چنین کن یا چنان ممکن مباد اگر فرزند
امثال آن ... کند کاری کردن ... بیاورد فیما اگر
فرزند مطیع باشد ... کرده ... قول طالبین را
... الحمد لله ... تعالی کفت الحمد لله و ... الحمد لله تعالی
در ضمن این کلام آنکه یعنی مندرج است که کلمه الحمد لله کفتنی است تا صاحب توفیق که بگفتن این
کلمه ... حمد ... بجزای ... رسید ... امتثال ... که ...
تا فرمانی ... الحمد لله ... با ... کر ... نیات
که حمد ... که ... است ... کر ... و ... است به
استحقاق ... استحقاق ... بجمیع
صفتهای جلالی و جمالی ... و ... و ... بیت سپاس حمد ... بی
برحق که حامد ... مطلق ... حسین بن ... کوید ... حمد گفت ... تشر
حمد را از خلق ... طریقه حمد گفتن

ندانسته و متوجه این قولست آنکه صاحب کشف الحقایق فرموده که تقدیم حمد بر ظرف
در این موضع دلالت بر بیان ندارد نه بر اختصاص که اگر اختصاص مراد بودی ظرف
مقدم داشتی جنانچه در آن آیة فرموده که فلله الحمد رب السموات جوانجا مقصود تعبیر
آنست که حمد کرا باید کفت و انجا مراد تبیین آنکه حمد بر چه وجه باید کفت بیت شکر انعام
کاو از غایت لطف و کرم هم نعمتم می بخشد و هم شکر نعمتش میکند مصراع مجمل
بندکان از ادای محامد الهی بر چند وجه ظاهر است یکی آنکه کثرت نعمها بایی ... که
بر بایی بمرتبة انجامیده که هیچ عقلی بر کنه آن اطلاع نیابد و هیچ عاقل بحصر شکر آن
... و ... نعمة الله لا تحصوها بر جمله ... بر آن ... رسیده
بر ... حمد ... از ... الکه حامد ... لازم است که او را
... بصفات کمال ... جلال تا حمد آن صفتها ... است ... بهر
... خطر و خیال ... صفات جلالیه و جمالیه حق چنانکه جمال و جلال او لازم اعظم
خواهد بود ... فهو العز او حرمت ... بیت شناسند کان ... قد
بجز نام ... ناشناخته ... شکر حمد ... شناختن
آنکه ... است ... است ... ممکن باشد که
حقیقت حمد و شکر آنست که ... مقابله میکند ... بنعمتها
بنده که حق تعالی بر بندکان ... عطا کرده ... وقت ... و فهم ... آنند ...
که بنده در مقابله آن ... آنکه ... نهایت ... پس مقابله آن به
لفظی نهایت ... که ... بنده ... نعم الهی ... است ... و نه ... حد
... محتاج الیه ... نه ... بحمد مستغنی عنه ... معلوم شده که
بنده ... از ... حمد حق سبحانه و تعالی ... تقدیم ... او
... و مطابق ... آن ... ای
... که قیام ... این ... چنین ... آن حمد
... ممکن نباشد ... حمد ... کفتن ... الاینما
لو ... باشد ... تفسیر بحر الحقایق کفته که حقیقت
الحمد لله ثنا است ... حمد و شکر و مدح ... که
... آن باشد ... ای
وقع نشود اما به حمد برای آنکه ... افصح که فصحای عالم ... در کار

۵۸

اقامت او و بلغای عرب و عجم نکته آموز مکتب تلقین و افاده او بند این سبحان سرافکنده
وادی حیرت لوای لا احصی ثنا برافراخته و مراد این معنی آنست که ثنا از هر شی که در خور شی
علیات از حیثیت انجلا و بیان نسبت باشی علیه خواهد بود و تعریف فرع معرفت
و چون معرفت بکنه جناب حضرت بسبق تقریر یافت از سرحد فهم ولهذا بشی تجاوز
نموده لاجرم هیچ شی به مفتاح قوت نطقه ابواب اثنیه لا یقین نکشوده بیت
حمد و ثنا پیش ز زبان برترست هر چه زبان گوید از آن برترست نطق و ثنا پیش چه ثنا
این معترف و ثناش چه سود است این اگر ندیم سینه از عجز کیست فهات این کار عجز
جیست و اما شکر بواسطه آنکه قدرة بر هر چند بینی نعمت و بر آن شکری لازم و تحقق آن
شکر نیز نعمتی خواهد بود و سپاس آن از لوازم و همچنان هر شکری نعمتیست که ادای حق آن
و باز آن هر نعمتی شکری دیگر باید و این سلسله بر تسلسل کشد و این محالست پس حق نعمت
گذاردن هم محال بود و اما بر مدح جهة آنکه مدح مبنا کمال معرفت ذات و صفات باشد کامل
بود و چون سطوت و ما قدروا الله حق قدره در یعهای اطلاعات افهام ملائکه کمال شناسا
تقرر عجز و در ما لمکه بدیده لاجرم مفاتیح عقول محبان سراپرده لذا جملت تقدیع مبانی عجز ابواب ما
حمدناک حق حمدک بر کشاینده و دریا کشان محیط آشنایی و این بحر زخار که تلاطم امواج استغنا و عظمت
صد هزار سفینه سکینه را غرق گرداب اضطراب انداخته سیاحت می نمایند بیت ثنای کبریا شمن فهم
عجز تو کردانیده ستغار تو گوید ثنایی سزای تو کس شاید تو هم خود تو دانی و بس خود ستایی بیاکه با
زبان هر چه گوید سزاوار نیست زبان فصاحت نکشتی بدانجا سخن را رفعت ز نبوت بماند بکلی عنان گیر
دامنها زبان آور از زبان آوری و بعد ما کردای مقدمات عجز آدمیان از حمد و نکات
ملکیان معلوم شد بباید دانست که خود را عاجز دانستن از ستایش بهترین ستایش است
کنز المذکرین آورده که خدای تعالی مسجز را از بنده دعوض سه خیر قبولی فرماید اول
اعتراف کردن بگناه عوض توبه بر می دارد و آخرون اعترفوا بذنوبهم دوم عجز از شناختن خدای
عین شناخت خود حساب کند سبحان من جعل العجز عن معرفته معرفة سوم وما افتنا از ادای
شکر و سپاس و ثنا و ستایش محسوب می سازد چنانچه در قصه داود مذکور است که الآن شکرتنی
و نقد معنی این حکایت در خزانه کنز الرموز بنازیف یافت انجا شکو یه بیت حمد حق خالد
هیچکس حیرت آمد حاصل این کار و هم با خدا داود گفتا در نهان کای بدیدار زنده هر دو جهان
ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم شکر نعمتها گفت چون بپایم سر به سر الآن تو که عاجزم از
شکر نعمتهای تو پیک حضرة دادش از ایزد پیام کین سخن باشد ز تو شکر تمام چون تو

این قدر

۹۶

این قدر بشناختی شکر نعمتهای ما بپرداختی وصل چون بر حق سبحانه عجز بندگان از ادای حمد
و سپاس ظاهر بود لاجرم بجز خطبه محامد خود ادا نمود و در تفسیر قرطبی آورده که حق تعالی
دانسته بود که نعمت او بر بندگان تا چه مقدار بود و عجز ایشان از مواجب شکر بچه شمار باشد
پس از غایت عنایت بجز حمد خود گفت آن با نگران اگر چند طاقت ایشان بر داشت و نظر
رافت بر فراغ حال و سکون بال ایشان گماشت چه بدل نعمت بی شمار است که اداء آن از تحت حد
تشریف بی شائبه تکلیف فرا رفت آنچه در حقایق سلمی آورده که جه گفت پیش که از عالمیان
از قبل عالمیان قبل از وجود عالمیان از ادای حمد رب عالمیان حقیقت این سخن آنست
که چون سیم حقیقی بر علم قدیم عجز بندگان از انجمه نعمتهای معظم که به ایشان عطا فرمود
می دانست زبان نطق را به نیابت مقبلان و شکرگذاران بکار کرده خود بر خود حمد
می گفت و امام سمعانی در روح الارواح آورده که در بله محبت از دوست نیابت داشت
شرطست کاندر می فرماید که بنده من محتاج بودی نعمت فرستادم برای تو و از حمد عاجز
ماندی حمد گفتم بجای تو این نعمت که ترا دادم بی تو دادم و قسمت ابحر که بهر تو کردم
حمدی که ترا باید آوردمن بی تو به نیابت تو آوردم ای عزیز این خود حمد او لکان
بر آخر حال نیز که در آسمان و زمین یک بنده زنده نماند الا ما شاء الله و صدای لمن الملك
از بطنان کبریا و عظمت ظاهر شود حق سبحانه میداند که اگر بندگان زنده بودندی و
امکان جواب دادن داشتندی بنای سة قرو نکذاشتندی از دوستان به
نیابت گوید لله الواحد القهار یکی از محققان می فرماید که ذات حضرت حق سبحانه
به جامعیت اوصاف کمال و اتصاف به نعوت جلال و جمال استحقاق حمد و داد
کران شایب علل مقدس و از معایب غرض معرا بود و به صفت ازلیة و صفت ابدیة و حکم سرمدیت
مزین و محلی و صدور چنین حمدی از آلودگان کارخانه حدوث و فروماندگان تنگنای امکان که
هدف سهام اغراض و علل و مورد احکام هر گونه خلل و نقل اند ممکن نبود لاجرم خداوند پاک
کلام پاک از برای ذات پاک حمدی پاک از بر پاک اتصیها ادافر نبرکه تشحات حمدی که از منبع حضرت
تلبیعا لوث حدوث و شائبه ظلمت امکانیت آمیخته آید بلکه با استغنای ذات ابدی و کاه
بقا سهدی دانشایه مطلب لوایح لا احصی ثنا علیک کالمعة لوایح فهو ده که از دست و زبان که برآید
که سپاس و ستایش ترا شاید تو چنانی که خود گفته و کوه ثنای تو آنست که خود گفته رباعی ای لکماند
کبریایی تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود ما را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنا تو سزاوار تو بود
وصل حق سبحانه حمد را از سایر عبادات بجهة اختصاص کرد با آنکه هر آنکه او بنده بجهة اکثار بجهة

طاعتها در بار آخرت جز گفتن این کلمه باقی نمی ماند که آخر دعویهم ان الحمد لله و از اینجا گفته اند که
الحمد لله کلمه شکر اهل بهشت و در حقایق سلمی از ابن جعفر صادق عم نقل میکند که حمد سه
حرف است ح و م و د ح حال از وحدانیت و میم از ملک و دال از دیمومیت پس هر که گوید الحمد لله وصف
کرده باشد خدای تعالی را بآنکه وحدانیت و ملک و دیمومیت از آن اوست و در اشارات ابو حکم
آورده که حمد جامع همه مدایح است و طلب ناحیه حضرت حق تعالی او را بعجز با اعتراف نمود و در فتوحات
در بیان حال قطبی که منزل او الحمد لله است می فرماید که حمد عاقبت همه ثناها است یعنی ختم ثنا
و کمال ستایشها بدوست و از این جهه منسوب بعواقب امور است که و آخر دعویهم ان الحمد
لله و ایضا حضرت رسالت صلی ربنا علیه فرموده که الحمد لله یملأ المیزان از همین وادیست یعنی
آخر چیزی که از طاعات بمیزان عمل درآید تحمید باشد و میزان را پر کند و در حدیث
دیگر آمده که نصف میزان به تسبیح پر شود و بعضی از جمله محققان در شرح این حدیث آورده
که مبنی تسبیح نفی نقائص است از ذات حق تعالی و مضمون تحمید اثبات صفات سزاوار
مجموع اهل باطل صفات ناسزا بحق سبحانه اسناد میکنند و تمام اهل حق اثبات صفات کمال
بذات وی می نمایند پس بکلمه سبحان الله که نفی صفات سلبیات است مخالفت دشمنان ثابت
می شود و همت تبرا از ایشان محقق می گردد و بکلمه الحمد لله که اثبات صفات ثبوتیه است
موافقت دوستان تحقق می پذیرد و نصرت تولا بدیشان ترجیح می یابد بحکم الذین هو الحق
والتبرا بعد ما هو فی دین بر این دو رکن است لاجرم به تسبیح که علامت تبرا است نصف میزان پر کرده
و به تحمید که نشانه تولاست نصفی دیگر مملو شود و جمعی بر آنند که در قرآن و حدیث هر جا تسبیح
و تحمید جمع شده تسبیح مقدم است چنانچه فسبح بحمد ربک و ان من شیء الا یسبح بحمده فسبحان الله
حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد و در حدیث نیز سبحان الله و بحمده وارد شده و در کلمات
باقیه سبحان الله و الحمد لله نعت تقدیما فعلینا دلالت بر آن میکند که سبحان الله فاضلتر باشد
از الحمد لله پس بایستی که افتتاح کلام به کلمه سبحان الله بودی و در کشف الحقایق جواب سؤالی
که مقتضای مقام ایراد کلمه حمد است به بعثت بعثت محمدی صلوات الله علی المبعوث بالعز
کنز و لفظ آن مقارنت آن واقع شده و دیگر آنکه تحمید متضمن معنی تسبیح است جهة آنکه تسبیح دلالت
میکند بر آنکه حق سبحانه و تعالی منزه از همه نقایص و آفات است و تحمید استدلال بر آن توان نمود
که وی تعالی شانه جامع جمیع صفات کمالست و هر آینه وقتی بجمیع صفات کمال سزاوار باشد
که از همه نقایص پاک بود مثلا چون از بخل و امساک مقدس باشد او را بجود و کرم توان
گفت و محسن وقتی بود که عالم باشد بجمیع معلومات و دانا که هر کس بلا دهد وقت حجت

لا تواند است و استحقاق حمد مستعار دارد انعطا ها وقتی که این صفات او را ثابت بود باید که
تمام در باشد به همه مستعد و الا کمال او تحمید محض باشد و با جود علم و قدرت باید
که غنی هم بنیاز باشد و بهیچ چیزی محتاج نبود که اگر بهمان احتیاج دیگری نرسید باقی صفات هم
ابن قیاس باید کرد و چون الحمد لله دلالت دارد بر اینجه سبحان الله دلیل آنست باز ... تو صیف
تعریف پس افتتاح بحمد اولی بود والله اعلم و در لطایف التیسیر آورده که حمد را بر پنج چیز
پنج چیز اختیار فرموده و بعضی که از خود اثبات امر کرد اول آنست که تکرار شهادت توحید که
وکفت شهد الله انه لا اله الا هو و بعضی که از خود امر بآن کرده فرموده که فقولوا اشهدوا بانا مسلمون
معد لعلم کرده که قائما بالقسط و بعضی که امر بآن کرد امر کرد بنیکو امر ربکم بالقسط سوم القصص که
لیکن به کلمات الله حکیم و بعضی که امر کرد الحکمة من یشا سجایم اثبات اسلام را
بقرار تصدیق کرد شهادات ان الدین عند الله الاسلام و بعضی که امر بقبول آن فرموده که و قل اسلمت
پنجم ازینها حمد است خود را بآن ستود که الحمد لله و بعضی که امر بگفتن آن فرموده که و قل الحمد لله
ای حمد رفیع الحمد مصلح اکمل است مفتاح مزید انعام است و واسطه دخول جنات و سبب
خشنودی رحمن است و در تفسیر کبیر آورده که الحمد لله هشت حرف است و ابواب بهشت نیز
هشت آمده هر که از صفای دل این هشت حرف بر زبان راند بر کت آن کفت او را بر هشت بهشت
آورده و در کتاب تحفة المذکرین آورده به روایت عکرمه از وهب بن منبه که در بنی اسرائیل عابدی
بود که از انقطاع از صحبت خلق در حجره و صومعه عزلت در کشیده و از خلق منزوی گشته بیت
للعیش کرده بر منتهای طعمه گرفته نکبا یاد و ولنگر بیان کیستی عم شتقه طمن خویشتن در هادیان
که بخشند به طاعات بصحایف احوال خویش مثبت کرده اند که یکی از گیاهان آن
کوهستان بچیزی کعمر ساله و هی بوده آنرا می ستد و بیاد وی از حضرت عزت التماس کرد
از طریق آنها سالی بر کوه خاک شده و زبان ... کای جبرئیل بحکم لوح محفوظ بنگر تا نام وی
بکجای مثبت است ... نام عابد در جریده اشقیا مرقوم دید از نقش بیم تعجب
ماند عتاب عزت نیک ... در باز کشید و گفت الهی کبر با حکم تو طاقت نیست و شاهد
این تو بحجیها راقوت شد بیت کلیاتی بکستی ... یکیا با لغی هادی و دینی
چیزی در جهان بی پایان ارادت لعنان کار رسانی تنزل حکم تو شاید سر کشیدن تا نوشتن
نه توقیع آر مینت خطاب آمد که ای جبرئیل چون آن بنده که بیدار است و مسعود بیخیر اندر
این همه ... دلی کاشی اکنون بر قتا اعلا بر نامه ... ای مرد که ... چنین جبرئیل
بصومعه عابد فرود آمد و او را دید با تن نحیف و بدن ضعیف دلی از تشمار شوق سوخته

۷۴

سینۀ ما آتش محبت چون شمع برافروخته گاهی قندیل طاعت و محراب سوز تا که ایشا
و زبان فی مجاری صفات از بهر تواضع بر خاک تضرع افتاده **بیت** گشتند زین محبت بهانه جو
خاک زمین صندل بیضا نیش جبرئیل بدین سلام کرد و گفت ای ما بخود بطلا هجران که تا
تو سلوح محفوظ و لوح صحیفه بدیر بحاجات حاجت بعضا از استماع این خبر چون گل لسطری که
از هبوب نسیم سحری شکفته گردد طرب بخندانکرد و چون بلبل خوش نوا کشت شاهد گل
رعنا نغمه شادی سرایید و زبان بگفتار الحمد لله متحرک آورد جبرئیل گفتا ای بی قرار چه خبری
دل سوز تعجب چرا می غمزد نعوذ بالله انا لله می باید که بعد الحمد لله میرفتی و تعزیت رفتن دگر باید
داشت نشان تهنیت و مسرت اظهار میکنی **بیت** ترا بدین چنین بر علم چون سوز
آزادی ترا خارج چنین در با جا چون خنجر ختنای پر گفت از این سخن در گذر که من بنده
و او خداوند بنده را با خواهش خدا و ند خواهشی نباشد هر چه او خواهد و اولا بقی ماند
هر چه خواهد کند زمام اختیار در قبضۀ قدرت اوست هر چه از خواهد بر ما نان افتاد در دست
مشیت او **بیت** چو خواهد که کسی طلب کند نور از توفیقش فرسته مشعل فروغ وگر
خواهد شب کسی را دلالتی کشف شمس زیادی نیازی الحمد لله که اگر بهشت او دهد نیت نام
باری بلی بهیمۀ دوزخ بکاری آید و اگر شایسته درجات وصف صالح باری الایق درکات دار بواد
در کام ع دریغ و دیر بربهائی که کنند جبرئیل از آنجا التسوی کرسی آسید سبحانک بان ستعال خود
باز رفت زبان رسید که ای جبرئیل در لوح محفوظ نگر این چنین کرده بمحو الله ما یشاء و یثبت جبرئیل
الکتبه و محو بمعز الله ما شاء بر ورق لوح قلم نسخ بزرگ آنچنه جبرئیل دیگاه کرد نام عابد به
انجهیده شقاوت به صحیفه سعادت منتقل شده عجب طلبانی دیغ توبه بشتوی نولائی ملتس
کشته جبرئیل با حیرت بشغوده و گفت الحمد لله این قضیه کم شاهد عنوده و چه گفت آنجا در حج
بوده این حجری انکار دیگر نبوده زبان آمد که ای امین اسرار وحی و لایق مهبط انوار امر بوحی نزاهد
از آنکه حال که نام زاهد و بچه بحر کردی تنالیده و چنین فزع در رخانۀ ما شکیبائی انالیکم فشاه دکای
صبر و وفا نهاده محکم زبان قضای من رضا داده کلمه الحمد لله بزبان راند بر جمیع محامد و اثنیه
بخوانکم من اقتضای آنکه کرد به برکت کلمه الحمد لله نام او از زمرۀ اشقیا بیرون و بحضرت سعدا
ثبت کردیم ای جوهر بحضرت توانایی این حکایت و بهرۀ تو از این روایت جا افتاد که به قلم صدق بر صحیفه
یقین ایشان نقش کرد چون مبشر بحمدیه و دلالت دیق شقاوت را هر چه سعادت می
بخشد و آینه روشنان مرتبه ایشان از اشارۀ امان کاملا خواهد رسانید و صیقل الحمد لله
زنگار ضلال از آینۀ سینه بیگانگان بی زدایند و بی شبهه مرآت صفات ستوده سمات آشنا

صفائی

۹۸

صفائی شامل خواهد بود **بیت** اینچنین که لطف خود بیگانه را می دهی آشنا یاری کجا
داغ غمخوار دلها نهی **فصل** یعنی الحمد لله تو معتقدان آنست که الحمد الازلی الابدی لذا الازلی
الابدی حمد ذاتی که آن ازلیت او وارث و آبادیه نسبت بالابدیت او حادث شخان باید
کر فاتحه آن مطلع صحیفه ازل و خاتمۀ آن مقطع قصیدۀ ابد بود و حمدی که از مخلوق حادث آید
ذات مقدس خالق باقی را چه شاید همان حمد و ثنای اوست که لایق بارگاه عزت و کبریا
اوست **بیت** آدمی بنیست هست غنای چون ستاید خدا بر جهان ای خود ستانیده خود
آنچه بیش نیست کی با دادی این مقلم منشی در لطائف آورده که الحمد الذی هو لی هو الحمد الذی حمد
به نفسی لا احد کما لی حمدی که سزای من تو انهمان حمدا ست که من برای خود آورده ام نه آنکه
تمام آید از برای من زیرا که حمد مخلوق محدث صفت اوست و صفات خلق مجازی باشد حمد
که مرا شاید البته حقیقی باید و آن حمدی است که من حق و صفت خود حقیقی بود و چون حمدیکه حر
خود را ز و حقیقت کرم و بر تو آشکار اشتو نه حمدی لایق خود طلبی با تا مجازی تو تابع حقیقت
من شده همان زبان اکنی و صیت آورده که این سخن را مثالی هست و انجا نست که ایزد
تعالی فرموده شهد الله انه لا اله الا هو ای بنده پیش از آنکه تو اقرار کنی که شهادت بیاری من خود
شهادت آورده ام زیرا که شهادت تو به اسباب حصول درجات و نجات از درکات مطالب است
و بقرض معقود و شهادة من از اغراض و علل معترض و مضمون شهادت تو قابلیت
و نقصانست و شهادت از لی ابدی من منزجات پس من شهادة آورده ام تا تو چون بموافقت شهادت
من شهادت آری آن شهادت باطل ترا بحکم سیف نیک شهادت بلاصنوت خویشم ان
رضای تو بر بنک شهادت ازلیه رسانیم همچنین موافق حمد من حمد کنی آن نقصان حمد تو
حمد اکرد بی علت من کرده نیز موافقت حمد حمد بسیت لون حمد تسلیم بپذیرد **بیت** چو که ید آب حی
مزوج با می شود رنگ و بوی ما شده وعی ای تو در رویدد حدیث آمده که هر که آمین او با آمین
موافق آمد ملائکه برسد شد دهکه آمین تو بموافقت آمین ملائکه سبب آمرزش می گردد همچنین حمد تو
حمد حق تعالی افتاد توان دانست که بجانات و مکافات آنکه از لطخت بکرات اجر قلیب با شکام
فهم به اور انه شمه از آن الخاطر توان کرد که کمام زبان بقوۀ بیان دا دستری لطف خواند زبان تواند
داد **بیت** تو فهم کن که چه سر سخن به زبان کردی ای کجا نعمه دهم ترا که شی آنکه معتقدان کرده اند
که به اتفاق علماء مطلق مستغرق بکمال باشد و حضرت تعالی شانه انجا حمد مطلق آورده اطلاق
حمد باجب حقیقت الف الحمد به کل افراد ل جمیع آحاد او کنند که حمد الحمد است و آن حمد یست که حق سبحانه
خود را بدان حمد گفت با حمدیت که انسانکامل را به السنه اربعه تفصیل کرده است ذات و صفات و افعال در حرم

و حکمت تمام مسخر جامع کر لسان احدیت جمعیت مصدر آن شده وی شاید که اطلاق حمد
بحسب احتمال العبارت باشد تا ذهن ذاکر انتقال کند به نوع حمدی که مکتب است محامد
و صفاتیه و افعالیه و ما شناخت آن و بحسب اشارت نیز مینمودند تا اشعار بود باکه عجز
از ادراک کیفیت حمد و اثبات قیود آن ادراک حمد است و شیخ موید الدین جندی قدس سره
که علم بما لا یحاط از حیث عجز مینمود بالحاطه آن جا بخ گفته اند شعر العجز عن درک
الادراک ادراک والخوض فی طلب الادراک اشراک حمد مطلق و مطلق حمد جز از روی اطلاق
شناختن نکو بحمد هرگاه که بر قیدی از صفات و اضافات مقیدات الاطلاق حمد حمد نخواهد
داد و انجا که اطلاق محض و محض اطلاق است ع محمود و حمد و حامد آنجا که کجا نیست
صاحب عرایس انجا فرموده که الحمد لله ای لا حامد لله الا الله و حضرت برهان آفتاب حمد را فی
از تمامی نعمای بی منتهای سبحانی برگزیده نشان نطقا بمطلبا فی امکانی تا باز که هم
اول الحمد و لدی هوای گفتار بمطلوب آید اما بر آخر رخت عموم بی بود ایشان بر پی فنا
نا از حمد اثری ماند نه از حامد خبری ع نیست حمد حامد انجا جز محمود است و نی آورده
کرد نعتی ثم ...یا الطایفه قدو الجنید گفته و در آن اختصار از حضرت شیخ فخر الدین کرنا گرد
و جان کوی که حق سبحانه گفت یعنی رب العالمین با آن اسا امضا محمد یعنی زبان حرات کشود
گفت حالیا نکیست که ایشان از کی با خود ذکر کنند جنید گفت خاموش که چون نعت قدم
متم کردید فی الحال مستکف خلو تخانه عدم شد تا این کلمه بگوید و یقین بدانکه زبان در لسان از حق
از مطلع الله به نوعی به عالمیان که ظلمت نشان مکان امکان را فکند نخوت های و بعایت آثار تی
از ایشان باقی نگذارد و خفا رست خبرت رخت نمایش ایشان باقی نگذارد و غارت غیرت رخت
رخت نمایش ایشان از پیش برداره بیت تا از نعوت های اعظم بر باشد غیرت تو بحجره ستم بر بادا
هر چه در راه بود غارت کرد والجنید بی راه بود هم بر باشد امام ابی اللیث در تفسیر خود آورده
که الحمد لله یعنی الوحدانیة لله یکا نگی مرخدا را است و الا لفظ یکا نگی که امام فرموده همان معنی
می شود که حامد حق هر او نیست زیراکه بحقیقت جز صوت و حدانیت ظهور کند از ستاینده
و ستایش اثری باقی نماند و هرگاه که آفتاب وحدت از افق لمن الملک ظاهر شد نمایش
ممکنات ستاره وار از فروغ انوار فنا بپذیرد و جز حق ستایش نام و نشان نگردد بیت
بپرده اندر دخ بفکن تا که شوند کان تماشایی وجود ما خوش است بر قع خورشید وجود
پیدا نشود ذره سرگشته را مرحلوه خوش است وصل در حروف و عادت بسینه نیات
که کسی خود را ستاید و حق سبحانه از ترکیه نفس نهی فرموده که فلا تزکوا انفسکم انجا

چگونه است که خود را ستایش میکند و دیگری را بر ستایش خود می فرماید و در تفسیر
بصایر تحلیب بر این وجه فرموده که چون ثنای او بر وجهی که سزای اوست از قدرت بشری
خارج افتاده و ما قدروا الله حق قدره و شکر نعمتهای او بر نوعی که باید و پاس داری نعمتهای او
شاید از دست توانان کی برنیاید بدین سبب ایزد سبحانه خود را ستوده و دیگران را از ابواطر آن
از جمیع حمد و ثنا که بدان مکلف اند برانی و جه تعلیم ستایش فرموده و در کشف الاسرار آورده که
وی جل جلاله مستحق حمد است با استحقاق ذاتی و دیگران را این استحقاق نیست پس مستحق را میرسد
خود کفتن ثنای و ان را استحقاق مدح خود نیا بنیاید با کرم تم مخلوق ترکیه نفس خود برای جذبه
منفعت کند یا برای جذب منفعت و حق سبحانه از این هردو صفت منزه است پس او را رسد که
مدح خود گوید بخلاف دیگران و در تفسیر کبیر فرموده که مدح نفس قبیحیت در میان خلق از جهت
تعالی معتبر است از آنکه فعل او ملزم افعال خلق قیاس کند چه بسیار چیزها باشد که از خلق قبیح
و مکروه شمارند و آن از حق سبحانه مکروه و قبیح نباشد و در تفسیر فنادی از علم الهدی نیز نقل
این جواب نقل میکند و می فرماید که نظر این تکرار است مثلا که از مخلوقی بغایت نازیباست
یکی از اوصاف ستوده حضرت کبریاست چه دیگران را استحقاق آن نیست که تکبر کنند بلکه هر کم
انچه موجب تکبر تواند بود از دولت و نعمت و غیر آن همچنین را ذاتی نیست بلکه عطا داده خداوند است
پس لعطا با کبریا چگونه کبر و عظمت رسد بلکه آن خاصه حضرت الکبریاء ردائی والعظمة ازاری
بیت با نقش تا از یکی تا از جهان تا رسد حسن و نمک تا رسد تا از تو کبریا رسد سر بکش
از جهان سریکه افراز شد رسد کبر بکن بیا که کی کنند کبر با رسد در استحقاق آورده که اگر
کسی را ست گوی بود او را مدح خود گفتن از روی راستی جایز است حضرت کامل مصلحتی برآن
مترتب بود چنانچه یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام خود را ستوده که انی حفیظ علیم بر حضرت
عزت که صدق همه صدیقان قطره از دریای عنایت اوست و مصالح کلیه امور جمهور مقتضای
علم و حکمت او اگر خود را ستاید نزد زیرکان صاحب خبرت غریب نمی نماید و دیگر انکه چون از مکنات
از نقایص و معایب خالی نیستند و فی الحقیقه هر عیب و نقصان از لوازم او باشد ترکیه انکه مکنات
نشاید پس حق جل شانه را رسد که ذات اقدس خود را که منزه او از همه آفات و عیوب و عاهات
بلا ریب عقلی و نقلی ثابت شده بستاید بلکه ترا بر شناختن چنین خدایی فرماید بیت تو خود بگو
که ثنای تو چون توان گفتن که هیچکس نشناسد ترا چنانچه تویی وصل سالکان طریق را ترکی
فاهمان منهج شکر گذاری چهار طایفه باشند اول عامیان و حمد ایشان بزبان باشد که گویند الحمد لله
دوم مطیعان و ستایش ایشان بر ارکان بود با اصلاح آداب و شکر سوم ذاکران و ثنای ایشان تعدد

انعلم بلما اشتغال کوالا الا استحبار معارفان بسیار ایشان رویت نعمت و اشکر کوی ایشان بنعمت
از منعم باز نمانند و هیچ نعمت بتر از مشاهده منعم ندانند بیت بنعمت هر که او شاد است منعم آنجنان
باشد که بکنار دستا شانکار و در بخار آیند دلخواه کر برای نعمت که بینند نعمت باشد
منعم واصل آنست که نعمت را منکر استحقاق منعم ذاتی دانند تا لیاقت بهتای او در حق خود استدلال
کنند و عطا ایشان چنان مستغرق معرفت منعم کرده که عبارت نعمت بر آئینه توجه نشنیده شیخ
فرید الدین عطار از زبان آنجنین کسان بدین معنی اشارة می فرماید اینجا که میفرماید بیت کر بحکم من
کنند ملک جهان من نکرم بنعمات آنعمی لیک زبان من جز خدا هم کر بیملک و کلا او ملک اسمی
بس بوجه دیدار او کر بسوی هر دو عالم ننگرم یا نخود دیدار خدا هم کافرم هر کر ببقی یافت از خاک
درش کی به رشوت باز کردد از درش الامام قشیری رح در لطایف فرموده که طبقات حامدات
متفاوتند جمعی از کتاب حمد کنند بر اکرام و انعام الهی از اتصال منافع و فواید بحیثیات و الا
و شایداتیان ایشان بحکم هیچ زبان حمد بکشایند و لوایح عجایب لطف ربانی که بر قلوب ایشان لایح
کردد و مکشوفات بر ضمیر و مخزونات سر و تسمیه که بر ایشان واضح شود و طایفه حمد کویند بر بیکای
صفات منعم و ملاحظات مناهج عز و اکرام و این کروه بر تامل خصایص منعم از تصفح اقسام
و انواع نعم فارغ شدند اما بعضی دیکر سر کردانان بوادی حیرت عشق اند که بصورت او لازم حمد
بجای آرند اما بمعنی مستهلک باشند و عاجز زبان ایشان بجا نکرده از عبارات تحمید
و آن بواسطه استطلام اسرار ایشان باشد از حقایق توحید ایشان که بحق از حق بحق کنند بحق کویند
و با حق کویند بحق شنوند و از حق شنوند مجیب سرفات که بیرون از کمالات انجمن زمان شکسته بالی
دفتر رسیده کا نشده رمه بر کمن سالی همه هیچ یا در وقت بیت و فانی محض در بیت هیچ
دانا بر هنگام بیهوشی و کویا در حال خاموشی بیت فاش از سر هر همی صد کونه سخن کفته
اسلحه از کنکی بی کام و زبان مانده جون دایره سر کردان جون نقطه قدم محکم صد دایره
عرش آسا دی نقطه نهان مانده و کفته اند ارباب حمد سه قسم اند اول اهل تقوی که عوالم
حمد ایشان بر نعم الهی باشد و متوقع این طایفه یا مزید نعمت بر وعده لئن شکرتم لازیدنکم
یا محافظت آن بحکم النعم قیید و الشکر قید و اکثر این جماعه از خواص عوام باشند و [illegible] شارات
بهره مند بود در بین مرتبه از صفای معاملات دست دهد و حال او به روشنایی آشنایی معروف
کردد دوم ارباب قلوب که خواص اند و حمد ایشان بر اصناف الطاف عنایت و اقسام اکرام کرامت
ولایت باشد و جزای ایشان ظهور نور مکاشفات بر ایشان سوم اصحاب اسرار که اخص اند
و حمد این طایفه بر مشاهده تجلیات جمالیت که علی التوالی و التوالی بر ایشان ظاهر کردد و ما کوهر صاحب

این مرتبه بر سبیل اجر امیر لناد ایند اما حمد و منتج اختصاص اوست بر معنا خصایص صفات
و نشیاء جلال ذات مراد او بی خواهش حاصلست و بر مقصود خود بی قصد تکلف و تعمل
واصل و فایز بیت تو بندکی جو کدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود صنعت بنده پروری داند
و در لطایف ابن هبیم آورده که اقسام حمد شش است حمد السنه و حمد ارکان و حمد قلوب
حمد ارواح و حمد عقول و حمد اسرار حمد السنه در تفکرات و ثنا حمد ارکان جهد است و حمد قلوب
صدقست و صفا حمد ارواح خوفست و رجا حمد عقول تعظیمست و حیا حمد اسرار تسلیمست و
رضا حمد هر یک به جزیی دیکر است هر حمدی را جزایی مقرر و معین ستایش زبان را اقرار است
و نتیجه آن زیادتی نعمت ثنای ارکان را افتقار است و ثمره آن فیض کرامت سپاس قلوب را استغفار است
و خاصیت آن مزید قربت ستودن ارواح را اعتذار است و فایده آن کثرت راحت حمد عقول را اعتبار است
و بهره آن ظهور حکمت شکر اسرار را استبصار است و جزاء آن دولت نعیم هیچ جزا در مقابله این
جزا نیست و هیچ دولت برابر مشاهده لقای عاشقان شب خیز را معقود آنست و مشتاقان اشک ریز
را همان بیت سودای عاشقان و تمنای عارفان هرجی بهشت نیست که شوق لقای تست و در
عرائس البیان آورده اند که زبان حمد سه است انسانی و روحانی و ربانی حمدی که بزبان انسانی رود
بدن نفس مطیع است که عوالم ازان در نکشد و آن کفتن حمد و شکر بود یا ذکر انعام و اکرام
که آن بیان تقبیل ثنا و سپاس است و اما بنعمت ربک فحدث و با این همه تصدیق قلب بباید
که قول زبان بی صدق جنان بکار نیاید اما حمدی که لسان روحانی کوید از منزل دل و جان
بحجر خواص بیان نامیزد و آن یاد کردن لطایف اصطناع ایزدی باشد [illegible] ترکیب افعال
و نظر در صفت افعال و [illegible] و تربیت احوال و فضل و قول خود بر [illegible] قائم دیدن و از
زبان لطف بی پایان نکته حمدی بی حمد کمالی شنیدن و حمدی که بلسان ربانی بود در مقام
سر و غیبت و احض خاص بدان مطلع باشد و بس و حقیقتش آنست که سر انسانیت را ملاحظه
عجایب معارف و مشاهده غرایب کواشف دست دهد و در این درجه نفس بر طرف
طبع بر حسه ملتفت باشد و دل بر لحظه انزل از منازل الحقیقه قدس توجه کند و سیاح روح
در دریای فیض و فتوح غواصی نماید و ذوق اسرار در مطالعه انوار زیادت شود و حجت
در اداء این حمد می افزاید و نتایج و خصایص آن روی بتزاید می نهد تا بجایی رسد که تمام
صفات حامد در نعوت و اوصاف محمود مضمحل و متلاشی کردد آنکاه حمد حامد نابود شود
جز محمود را در نظر شهود وجود نبود و لست بجا نماید مست محو جذبات سطوات وحدت
از صبوحی حیا [illegible] ربانی برکات الفت قربت او از [illegible] سعادت لقا رسته [illegible] رسانند

کبریائی پرتوی از انوار جمال خود بر صفحهٔ حال وی افکند و خیمهٔ نمود سایه مثال او را
از زمین هستی مجازی برکند سلطان بارگاه قدم سراپردهٔ ظهور در فضای حقیقت وی
برافرازد و او از منزل وجود بیرون تاخته دار الملک دل را مستقر عزت خود سازد بیت
بی دلی را که عشق بنوازد / جان او جلوه گاه خود سازد / چون کند خانه خالی از اغیار / ناگهی
عشق با خود آشنا آید / واینجا ظلمت آیینه به لمعهٔ نور هویت مرتفع گشته تلاطم امواج دریای
وجوب زورق نمایش امکان را در گرداب عدم کأن لم یکن نیست و نابود گرداند و حکم سلطان تعالی
وجود در اقلیم وحدت روان شده سرکشان مملکت کثرت را مغلوب و مقهور سازد هنالک الولایة
لله الحق کلام این عالی مقام از این حال اعلام می نماید بیت جانا دلم بری بری و در عمر جان نشی
من با کنار عمر تو در میان نشی / گر دل زمین بود بری الحمد لله / ای جان چون تو بجای کریم
بر جای جان نشی / وصل در بیان الکلمات آورده که لام در کلام عرب بر چند نوع است
یا متحرک است بیکی از حرکات ثلث یا ساکن یا اصل کلمه باشد چون علم یا لام تعریف چون الغلام یا لام
امر غایب یا شرط و صلهٔ ما قبل چون فلیعبدوا و لام مفتوحه هفت نوع باشد لام ابتدائی و
جواب قسم و تأکید و امثال آن و لام مضمر بمعنی اصلی بوده بس و لام مکسوره یا اصلی بود
چون بعلم یا لام امر بشرط قطع ما قبل چون لیضرب یا لام جاره و این لام مکسوره باشد
با اسما ظاهره چون لله و لرسوله و مفتوح بوده در بعضت و لمستغاث و با ضمایر مکرر با
متکلم و در اتباع مضموم شود چون الحمد لله بر قراءة ابن ابی عبلة که لام را تابع دال ساخته
و صاحب کشاف این قراءة را بجهة آنکه حرکت بنایی تابع اعرابیست اقصر داشته
قراءة حسن بصری بر کسر دال الحمد را تابع لام لله می گرداند و لام جاره مجازی در لسان
عرب بقول ابن عصفور و هشام و جمعی از نحات بر بیست و پنج معنی جاریست و بیست معنی
از آن در قرآن واقع شده چون تملیک و توکید و تبلیغ و تبیین و شبه تملیک و اختصاص
و استحقاق و غیر آن و علما از این جمله لام لله را بر چهار معنی ذکر کرده اند اول تملیک و
این لام اضافه بر کسی کند دلالت بر ملک دارد چنانچه المال لزید پس معنی الحمد لله این بود که
ملک حمد ملک اوست و هرچه اسم مدحیت مملوک اوست له الملک وله الحمد دوم استحقاق
و در او معنی اضافه مستفاد است و در ملک چنانچه الباب للدار و ویل للمطففین و بر
این تقدیر فحوای الحمد لله چنان باشد که استحقاق حمد خاص او را ثابت از آنکه و جمیع محامد
گفتن مر او را واجب است و در آنکه وجوب حمد و لزوم ستایش مر حق را به عقل ثابت شده
یا به وضع اختلاف کرده اند و در تفسیر کبیر آورده که حق سبحانه علی الاطلاق حمد ثابت

قبل

قبل از مجی شرع و بعضا از آن جهت آنکه در اصول فقه محقق شده که ترتب حکم بر وصف
مناسب دلالت دارد بر آنکه آن حکم معلول است بدان وصف پس اینجا که از ذو سبحانه اثبات
حمد کرده بیاء موجود و بوصف نموده خود را بعد از آنکه بر تربیت عالمیان و رحمانیت و رحیمیت
و پادشاهی و تصرف در روز جزا دلیلست بر آنکه استحقاق حمد او را به واسطهٔ این اوصاف
و چون این همه وصفها او را ثابت بوده و هست و در همه اوقات پس استحقاق حمد او را
بوده و خواهد بود و همه آنات خواه پیش از ظهور و وضع شریعت و خواه بعد از آن
بیت / بذات خویش سزای ستایش است خدای / بر کفت گر نشود مستحق حمد و ثنا
سیوم اختصاص و آن دلیل انقطاع شرکت باشد چون الحصیر للمسجد و الجنة للمؤمن و بدین
معنی مضمون الحمد لله آن بود که حقیقت حمد مخصوص است بحق سبحانه و از او تجاوز نکند
و در کشف الحقایق فرموده که معنی الحمد لله تعجب است در آن لطف دلالت می کند که مستحق حمدیت
که حق تعالی بحسب معنی نیز دلیلست بر اختصاص جنس حمد بحضرت عزت جهت آنکه لام برای اختصاص
و حقیقت اختصاص افراد باشد و قطع شرکت و حق را در صفت هیچ شریکی نیست زیرا که منعم حقیقی
اوست چنانکه وافی انعام در نعمت منعم مجازی خلق نکند انعام آنکه وجود نکرد بیت گر تو ز دمی
کجا نعمت کنی پس منعم تو باشی و بس / دیگر آنکه هیچ یک از بندگان نیز فرض ان طلب عوض و غرض انعام
نکند و انعام چون بغرض آمیخته باشد حقیقت تمام نباشد و صاحب منعم حقیقی تواند گفت
الا حق تعالی که مسلط در ذات و صفات و هیچ محتاج نیست آنچه انعام او از اغراض و اعراض
خالی بود و باز بعضی از امور ممکنات تا وجود نیست الا با انجلای حق تعالی و چون منعم حقیقی
اوست پس منعم او باشد بزرگی فرموده است که نعمت کامل نباشد مگر بعد از آنکه منعم علیه ایمن
باشد از انقطاع و زوال آن و این حاصل نگردد مگر از حضرت مؤمن سبحانه و چون نعمت
کامله از اوست پس حمد کامل مخصوص بوی باشد چهارم استیلا و قدرت چنانچه البلاد للسلطان و در
مفاتح الغیب فرموده که لام لله لام استیلا و استعلاست و بر این وجه مفهوم الحمد لله این باشد
که حق سبحانه واجب لذاته است و مستولی و مستعلی بر همه ممکنات و همه حامدست و محمود
ایشان در صفات تعبیر می فرماید و ثنا باشد مگر ذات او عز و علا بیت ای ذات تو لایق محامد
هست ازو ممکن ثنای حمد هر زبان ثبت الحق محمود تویی بر حمد مطلق محمود در تو کشی ایشان
ثبت / و اینه حامدی سابینت / وصل جمعی از عرفا گفته اند که لام جاره بمعنی من آمده چنانچه
اقترب للناس حسابهم ای من الناس و بمعنی الحمد استعمال کنند چنانچه عجبا بك تلك او فی جماعها
ای البها پس بتقدیر اول الحمد من الله باشد چه رجوع همه محامد بحضرت اوست و بحقیقت این معنی

بپیوسته مطمح نظر زبده ولایت کان مرجو میان ازل تا نهایت عرصه ابدیه سپهر
عوید لمعات آثار مبدا و لمحات اطوار معاد دائره باشند و به فیض اقتباس از جذوه
جذبه ربانی برکشته منشا والیه یعود رسیده بیت دیده که هر جهان از مطالع امانت
باز نگر تر ببد و لجج است از سر تحقیق و تدقیق و وقوع عین طلوع آمده محض جمع مجتمعا
کفته‌اند هم موجود از او بشکی به دو حرف ست یکی باء بسم و یکی لام لله یا لوبان تخال از ستنبا
خبر میدهد و لام مرتبه معاد بیان میکند یا غایت از اکمل الکملیه و لام اشارت بعالم
الکل و لیا از همین معقولات انحضرت شیخ قدس در فتوحات آورده انکه بار تنبه بقا
بخشد و لام بر عرصه فنا کشید چون مرحله لام از مهبط عزت در آمد نهال رسم با انیخ
برکند و چون نسیم با ز گلشن رحمت بوزد غنچه بقا را بر روی هستی شکفته کند و هم چنا
شیخ ابوالعباس بن العریف رحمة الله علیه فرموده که لام از آن علما ست یعنی طایفه اهل
و با از آن عرفا یعنی گروه خاص با را رتبه عالی داده و لام را مقام اعلی اثبات کرده بر ید
الحمد لله ارفع است از الحمد بالله یعنی انکه حمد بالله در مقام بقا گفته می شود و حمد لله
از حال فنا اخبار میکند عارف گوید لا محمود الا الله اثبات حامدیه خلق است و نفی محمود
از ایشان و عالم گوید لا حامد سوی الله و اهو ایشان نفی حامدیه و محمودیه مخلوقات و هم حمد حامدیه
و محمودیت بحق باهم از غیرت اینکه تا لای آید حمد و مرتبت تا از ابتدا باید آثار
ستودن و ستاینده کجا است انجا که ستوده و هم خود نماید فصل رب در اصل
لغت عرب مصدر است یعنی تربیت و تربیت رسیدن چیزها است بکمال اوی بسط
تدریج و صاحب کشاف بلیتی رفته یقول ربه یربه یا بربه ربا و بمعنی افزون
کردن و جمع ساختن و به اتمام رسانیدن نیز آمده است و به مصدر وصف کردن
برای مبالغه باشد چون زید صوم و عمر عدل و بعضی بر آنند که رب اسم است که به
یرب مبنی رب چنانکه گویند بر بر منو مبنی بر مصدر اقرب یا بر است و بر این قول که اسم
باشد او را به هشت معنی در کلام عرب یافته اند اول یعنی سید یعنی مهتر و پیشوا و حاکم
و پیشکار روایتی قول از ابن عباس است رضی الله عنه نقل آورده قال ابن عباس رض
رب العالمین ای سید العالمین و نظیر این در قرآن واقع است انجا که یوسف ع در زندان
مصر ساقی ملک را میگوید اذکرنی عند ربک یاد کن مرا نزدیک رب خود یعنی سید حاکم
خود دوم یعنی مالک انجا رب یعنی پدید کار باشد و گاه گاه که این آیه رب یعنی سید بود مراد
از عالمیان ملائکه و انس و جن خواهد بود و بر جمله انکه سید را اسناد به غیر ذوی العقول

نمیکند رب السموات والارض میگوید نه سید السموات والارض پس سید عالمیا
کند یا لهما پناه بر او برند و عطاها به عنایت او بیابند و فی الحقیقه سیادت ثابت
موجود را از حیثیت افتقار غیر او بعد از استفاده وجود از او و فنای او به ثبات خود از استغنا ضد او ج
از غیر وجوب بسعه وجود او با استقامه موجودات از او بلکه هیچ از اوست بیت هست تو به هستی که خود ذات
تو نیست ما هستیم به ذات خود و هستی هست به تو از جمله اسماء الله سید وارد شده است و در
حدیث عمر شعیب در مد حراب المفتوح آورده که عمر بن شعیب رض از پدر خود نقل میکند و پدر
از جد خود که جبرئیل ع در نیکوترین صورتی بحضرت رسالت صلی ربنا علیه فرود آمد تازه روی
و خندان پس گفت السلام علیک یا محمد خداوند سبحانه میفرستد دعای تو هدیه صلوات فرزند
خواجه عالم صلوات الله علیه گفت آن چه هدیه است جبرئیل جواب داد که کلمه‌ایست از گنجهای
عرش که خدای بر فرستادن آن بر تو اکرامی ساخت و آن اینست یا من اظهر الجمیل وستر القبیح
لا یواخذ بالجریره ولا یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفره یا باسط الیدین
بالرحمه یا صاحب کل نجوی و یا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدی النعم
قبل استحقاقها یا ربنا و سیدنا و یا مولانا و یا غایه رغبتنا اسئلک یا الله ان لا تشوی
خلقی بالنار و امام حاکم در مستخرج آورده که این حدیث صحیح است جمعی از اهل تحقیق
از اهل وعید نیز رب را بمعنی سید داشته اند که از اسماء الهیت مناسب باشد دوم یعنی مالک
یعنی خداوند چنانکه گویند رب الدار و رب الفرس یعنی ابن باشد که خداوند عالمیان و متصرف
در ایشان است و کشف الاسرار آورده که مالک عالمیانست یعنی به امور ایشان بر جهان متولی که محی
را بنده ایست هر اسباب او مهیا میدارد و او را کار می فرماید همچنین حق سبحانه عالمیان را ببندگی
گرفته و اسباب معاش ایشان آماده ساخته و ایشان را بذکر و معرفت و تسبیح و عبادت خود امر کرده و
کفته الدار دار التجار یعنی لحضه توان کرد از بعضی تفکر رسانیده و معنی دهنده و به ملاحظه یعنی
رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین معنی آنکه ما فی السموات وما فی الارض که به لام ملک
آورده استقلال توان منع بر انکه معنی رب بر مالک فرود آوردن بغایت لایق تر علماء و اصحاب الاشارت
میفرمایند که نسبت مالکیت حق بر عالمیان در نهایت ظهور است بجهت انکه اکوان از حیث احاطت حق
بان خواه از روی علم و خواه به وجه قدرت و غیر آن همه ملک وی و مالک را در ملک خود تصرف
رسد به هر وجه که خواهد قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
بیت مالک ملکی که جهان زان تست ملک تو و قسمت فرمان تست چون ز نزاع ملک ایمن هم
تو خواهی همه آن ملکی که ز هیچ حکم منایت نزاست ملک دیگر کجا بیابی بزنهار هر چه کی چون نیز بیکی

کیست که گوی بکر جرا بیکی؛ ششم یعنی مربی در تیسیر گوید رب العالمین ای مربی الخلق قال الله
تعالی الم نربک فینا ولیدا اصل ربا دو رستی بوده یکی از حروف الطباقین بسبب تکرار بیا بدل کرده
چنانچه مستقطط و متطی در کشف الحقایق آورده که اوست مربی طالبان و مربی بر دو قسمست
یکی آنکه کسی را تربیت کند برای چیزی و منفعت از او و آن تربیت خلق است دوم آنکه تربیت غیر نماید
که رایحه ایصال نفع و فایده بدو نماند و آن تربیت حق است و تربیت حقیقی این نوعست و وجه دیگر
آنکه تربیت خلق تا برای جزا باشد بایا و تربیت حق بی غرض و عوض است چنانچه از فرموده لا ارید
منکم مفهوم می شود دیگر آنکه تربیت خلق زوال یابد و منقطع گردد و تربیت حق دایم و مستمر
باشد و مدد فیض در هیچ وقت منقطع نشود بیت یک لحظه نیست که ز تو هزاران اثر فیض
بارنده نیست بر همه ذرات کاینات دیگر آنکه تربیت خلق مخصوص جمعی باشد دون جمعی و تربیت
حق بر سبیل عموم همه را رسیده و هر کس را فراخور حال او در اتصال تربیت جهت جهت اوست بیت
از نشان خاتم احسان تو جهان همه کس گر چه خرب فرعون انتها لطف عمیم حقیقت تربیت تو محقق
آنست که عالم عبارتست از ما سوی الله و مجموع ما سوی الله ممکنات اند که طرفین وجود و عدم
ایشان متساویست و چون هیچ یک از موجودات ممکن وجود ذاتی نیست و قابلیت عدم هست
هر آینه بعطای وجود و دوام آن محتاج باشد به امداد الطاف حضرت منان و اگر آن مدد
متوالی نرسد بحکم عدم امکانی که مقتضی مقتضای خویش است از ایشان اثری نگذارد پس دوام
ترجیح حکم وجود بر عدم در ممکنات از آن تجلیات که هیچ ممکن در وجود خود از آن مستغنی نیست
و تربیت کلی اشاره بر همه بحکم ترجیح و دوام آنست ای عزیز اگر نه از این تربیت بودی هیچ ممکن
پرده مضا از چهره نگشودی جاذبه تربیت ربانی دام کن فیکون نهاده مرغان آشیان عدم می
نهد و ساکنان خلوتخانه علم را گوش کشان جبرا از غیبت جلوه می دهد بیت رعنایی که
کرانه و کون آثار خبر داد ناگاه نحو خطاب اظهار رسید دستکم از گوشه خلوت همه را
بگرفت و کشان سوی بازار کشید چهارم یعنی صاحب گویند زید رب عمرو ای صاحب و در
آنکه خدا را صاحب توان گفت اختلافست که از حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره در طوالع آورده
که در بعضی احادیث انت الصاحب فی السفر واقع شده است پس اطلاق این اسم بر حق سبحانه
روا باشد و بعضی گویند که صاحب را بمعنی شهید باید گرفت یعنی حاضر و معنی رب العالمین
آن باشد که او حاضرست افعال عالمیان می بیند و اقوال ایشان می شنود و احوال ایشان
می داند مراد از عالمیان ذوی العقول باشد و مقصود از این کلام تنبیه بندگان بود یا تهدید
ایشان و گفته اند صاحب مدد کار بیاری خود باشد و مدد کار حقیقی عالمیان را اوست که حق

یاری می دهد و نیکی با ما از قوت مدد کاری می بخشد بیت لطف ازلی بین که او خود
بنده یاری کند دیگر از تیر لقین مدد کاری کند پنجم یعنی مصلح یعنی اصلاح کننده
و اصلاح آنرا عرب ادیم را کما صلح که بوده باشد مربوب گویند در صحاح آورده که رب
الضیعة ای اصلحها و اتمها صاحب طوالع رحمه الله تعالی فرموده که یکی از افعال الهی اصلاح
چنانچه فرموده واصلحنا له زوجه و جای دیگر گفت یصلح لکم اعمالکم و هیچ صلاحی وجود نگیرد الا
به اصلاح و لکن از آن بودی که اسماء الله توقیفیست اسم مصلح بر حق اطلاق توان کرد اما
چون اجرای آن و لفت اذن و سماع است و در اطلاق آن نیز وارد نشده بر حق جایز نیست که
او را مصلح خوانند ما لازم است که او را مصلح دانسته حضرت صدر المشایخ قدس سره فرموده
تفسیر فاضا فرموده که ممکن را نظر بحیثیت امکان نسبتش بوجوب و بعدم وجود او حیثیت لا تعا
در مرتبه امکان از جهت لا قول و لا ظهور و چون حق سبحانه ترجیح را بجانب ایجاد و ظهور ممکن کرد
خفا و سکون وی در حجاب امکان را مصلح شد بعد ... ایجادات لانه الحرکة فی الوجود
بهر تو تمام باشد ... صلاح اکمل و اتم فالمصلح هو الله تعالی و منتظر بیت اصلاح تو کار همه آرد به صلاح
من فضلک ما رایها الا الاصلاح یکی از عارفان فرموده که حق سبحانه مصلح اشیاست بر وفق علم و
مصلح ارواح ... ترتیب ... سلوک و تجرد ... تجلیات ...
و لیالی ... از نسبت حضرت او و متعدد ... و ... طالبان
طبع خسیس و ملفیان لذات ... تربیت ... بیمن ... از نظر ... بمعنی ...
بیت هر کس را بحق ... او ... قسمت او ... آن ... بخشی
خاص را فیض عقل و جان بخشی هیچ محتاجی از سیاه و سفید ولکرد ... نوید
در لطایف آورده که حق سبحانه زبان و نفس و دل و روح و سر و طاعت و معصیت اهل ایمان
بصلاح آورده زبان را بکلمه شهادت و نفس را به انقیاد عبادت و دل را به نور
و روح را به روح کرامت و سر را به سر محبت و طاعت را به ... و تقصیر به قبول آن و معصیت
را به محو کثرت به معنی مغفرت و گفته اند رب یعنی مصلح است و اصلاح یا نسبت ...
زاهدان باشد آن موقوف بجمیل رعایتست یا متعلق به احوال عاشقان و آن ...
کفایتست یا مستحضر اسرار سبحان کرد و انتظام آن به محض لطف و عنایت بیت
... ششم یعنی ...
ربانی گویند باعتبار آنست که تدبیر کننده کارهای دینی اینانست ... پس معنی رب
العالمین مدبر امور العالمین باشد و ... حق تعالی مدبر امور جمهور

عالمیانست و سازندهٔ کارهای دینی و دنیوی ایشان و اگرچه عنایت بی غایت او شامل الحال
عباد بودی بهیچ وجه مهمات صوری و معنوی ایشان انتعای بحجاب اتمام و یقی مودی
و اینجا گوید بیت ای بکرم ساخته کار همه بکرم تست مدار همه ای کرم عام تو مسکین نواز
چون تو در همه جهان کارسازی هرکه بر کاری عمل پرداخته کار ویرا از لطف تو شد ساخته
و لفظ یعنی مدبر و مصلح از روی تحقیق بیک کرانیست هفتم یعنی جامع ترتیب در لغت
اجتماعست و عرب آب بسیار را رب خوانند و مرهم را که اخلاط در آن باشد رب گویند
و جوهری در صحاح آورده که رب الناس ای یجمعهم پس معنای رب العالمین این باشد
که او است جمع کنندهٔ عالمیان و فراهم آرندهٔ ایشان در این جهان برای انتظام اسباب
معاش و در آن عالم برای استحکام قواعد معاد و در عقب او ذکر رحمن و رحیم با وصف مالک
یوم الدین مقوی این وجه است و اسم رب بدین هفت معنی مناسب عالمیان می تواند بود
و بدو معنی دیگر آمده که از اضافت آن بعالمیان چندان مناسبتی فهم نمیشود و با وجود
آن دو معنی از تفاسیر مذکور است اول یعنی ثابت گویند رب بالمکان ای ثبت فیه
طوالع التنویر آورده که بعضی از معتزله از متاخران این قول را اختیار کرده اند و گویند یعنی
رب ثابتست من غیر اثبات احد حق سبحانه لم یزل و لا یزال ثابت بوده و هست و ثبات او
از ذات اوست بخلاف ثبات غیر او چه هرکه غیر او است ماسوی ثابت بوده و قد خلقتک من قبل
و لم تک شیئا و بعد از فنا با همه ثبات خواهد بود و همچنین از اولیا حضرت شیخ در اعجاز البیان فرموده
که ثبات ثبات حق است هم از حیثیت ذات و هم از حیثیت اسما و اتصاف سوی خود بخواص ذاتیه
چون وجوب وجود و ازلیت و احاطت تامه و سایر امور که ثابت مر او راست بهر حال و در هر
مرتبه بلا مشارکت غیر وحده لا شریک له وحدت حقیقی او را ثابت و وحدت حقیقی اوست نه از برای
قصه بلکه بر وجه حقیقت بیت احدیست و شمار از او معزول صمدیست و نیاز از او معزول
آن احدی که عقل دانند و هم آن صمدی که حس شناسد و هم دوم یعنی دایم بود و لغت
آورده که گویند ربت السحابة ای دامت ابری که بسیار زمان بر ایشان باشد و قد رب
منع نکرده یاب گویند پس یعنی دایم همیشه باشد و همیشگی خاص حق تعالی است
و صفت دوام جز ذات معبود او لا لازم نیست ممکنات که دیروز وجود ندارند و واجب
بر اثبات بی ابتدا لاف دوام و دعوی ثبات نکار سد بیت آنکه هستی نفس ظلم کند
بجهد و دعوی دوام کند دانی آنست کو بجد باشد زانکه بر جا بجا باشد پس علم اطلاق صفات
ذات حق را سد علی الاطلاق خود را ممکن تا طالب بعرفتم فطرت مختصر بود فانیم نه از آن

نه ابد را سوی دوام شد راه وصل رب علی الاطلاق اسم حضرت خداوند است جل ذکره و نزد
محققان اسماء الله بر سه قسمت اول آنکه او را خزینه ای نهاد و آن را اسماء مخزونه و مکنونه گویند
و در بعضی احادیث آمده که اسئلک باسمک المخزون المکنون الذی لا یعلمه غیرک ثانی آنکه بعضی
و بعضی را چون اسم اعظم که علما را در آن اختلافست جمعی اند اسم اعظم گویند طایفه حی و قیوم را
و گروهی رب را و برخی ذو الجلال و الاکرام را و تحقیق آنست که اسم اعظم در میان اسامی نهانست و
جز خواص بارگاه احدیت و محرمان کارگاه اسرار صمدیت را بر آن اطلاع نیست ثالث از اقسام اسما
آنست که مردم بخوانند وی را دانند و با این قسم هفت گونه انقسام یافته یکی آنکه خاصهٔ حضرت
اوست و نشاید غیر او را بدان نام خوانند چون الله و رحمن دوم آنکه بحقیقت او را بدان نام توان
خواند چون عزیز و رحیم سوم آنکه بحق او را بدان خوانند و بمضاف آن نشاید چون علام و قادر و چهارم
آنکه بدان و بمضاف آن توان خواند چون محیی و ممیت و معز و مذل پنجم آنکه خالق را مدح بود و مخلوق
را مذمت چون جبار و متکبر ششم آنکه غیر او را بر سبیل اطلاق گویند و او را بجز اضافتی نتوان گفت
چون موجود بمعنی موجود حقیقی و در تفسیر کبیر آورده که موجد بر سبیل قید نتوان گفت هفتم
آنکه او را بر سبیل تقیید گویند و او را اسم بر اطلاق و هم بر تقیید نتوان گفت چون رب که دیگرانرا
باضافت گویند چون رب دار و او را رب مطلق خوانند و باضافت نیز خوانند چون رب العالمین
و گفته اند که اسماء الهی یا دلالت بر ذات کنند یا بر صفات اول را اسماء ذاتیه خوانند و دوم را صفاتیه
و قسم اول یا دلالت بر ذات باشد و بس بی اعتبار معنی و مفهوم سببی و اضافتی مثل الله یا با قیدی
دلالت بر ذات اضافی یا وصفی باشد چون علی که ذاتیست فوق سایر ذوات در مرتبه یا
سلبی از او منفی چون قدوس که ذاتیست پاک از نقائص هرچه هست یا هم سلب باشد و
باشد و هم اضافت چون ملک که ذاتیست غیر محتاج بکس و همه بدو محتاج اند و قسم ثانی
یا راجع بر صفات ذاتیه یا بر صفات فعلیه و اول از این دو قسم یا راجع بر صفات مطلقه
باشد چون علیم و قادر یا راجع بر علم یا اضافتی چون خبیر که دلالت کند بر علم و معانی باشد
بامور باطنه یا راجع بر قدرت یا اضافتی چون قوی که دلالت بر قوت تمام است و متعلقه
یا راجع بارادت یا اضافتی باشد چون رؤف که مضمون او ارادت احسانست و دوم از این
قسمین یا راجع بر صفات فعلیه باشد بر اطلاق چون خالق و باری یا راجع بدلالت بر فعل
یا اضافتی چون کریم که دلالت بر صفت اکرام کند و مجموع این باده قسمست چنانچه امام حجة
الاسلام در مقصد اقصی آورده پس اسم الرب را چون بمعنی مربی و مصلح و مدبر دارند از
صفات فعلیه توان گرفت و اگر بمعنی مالک و سید قصد کنند از صفات راجع بر قدرت

توان داشت واگر بعضی ثابت ملاحظه نمایند که بحقیقت ازلی وابدیست یا دانکه فی نفس الامر
با ثبت الصفات مطلقه باشد واگر صاحب [illegible] بعضی شمولات الصفات راجع
بعلم یا اضافه باشد و در باب اسما و تقسیمات آن سخنان دیگر هست امثال این عجایب
ذکر آنرا گنجایش آن نباشد بیت نگنجد بحر در پیمانه خرد ٭ بیکیم آب دریا کی توان خورد ٭
ندارد ذره گنجایش آن ٭ که جا گیرد در آن خورشید رخشان ٭ بعضی بر آنند که رب
اسم اعظمست و در تیسیر از ابن عباس و ابو الدرداء نقل میکند که رب اسم اعظمست برای
آنکه هر اسمی از اسماء الهی که مقلوب کردانند اطلاق آن بر حق تعالی جایز نباشد الا اسم رب که
چون مقلوب سازند بر شود و آن نیز از اسماء حسنی است انه هو البر الرحیم و هم در تفسیر
آمده که خضر ع در حرم محترم مسجد الحرام در اثنای حکایتی اشارة فرموده بآنکه رب اسم
اعظمست در تفسیر قرطبی آورده که کثرت دعوت داعیان بدین اسم دلیل اعظمیت
اوست چه انبیا و اولیا و غیر ایشان در وقت دعا حضرت کبریا را بدین نام خوانده اند اول
آدم و حوا بر امید قبول توبه بحق دلیل بدین نام یاد کرده اند ربنا ظلمنا انفسنا نوح برای
هلاک دشمنان ندای رب لا تذر بر داشت وجهة آمرزش دوستان علم دولت بر کشاد این
اسم بافراشت رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی خلیل جلیل درخواست مشاهده
احیا موتی بدین نام نمود رب ارنی کیف تحیی الموتی یوسف صدیق در اختلال احوال استغاثه
بدین نام نمود رب قد آتیتنی من الملک شعیب [illegible] فتح و نصرت از مددکاری این
نام طلبید ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق کلیم صاحب تکلم در وقت مناجات و رفع حاجات
خود را پناه این نام کشید رب اشرح لی صدری سلیمان عالی مکان در حین [illegible]
این نام خواست رب اغفر لی وهب لی ملکا زکریا [illegible] در طلب فرزندان از جند صحیفه
دعاء خود را باین اسم بیاراست رب انی وهن العظم منی عیسی روح الله مائده آسمانی
از ضیافت خانه لطف ربانی بتقاضای این نام رسید ربنا انزل علینا مائدة من السماء محمد
رسول الله امت بلند همت خود را خلعت غفران باقتضای این نام پوشانید غفرانک ربنا والیک
المصیر اصحاب کهف به قوت این نام بجانب غار ارشاد یافتند ربنا آتنا من لدنک رحمة حواریان به
اختصاص این نام زیبنده خواص انام یافتند ربنا آمنا بما انزلت صحابه نبوی با صفای آینهٔ دل [illegible]
این نام بود ربنا لا تزغ قلوبنا [illegible] تابعین ابواب فتح و فتوح به مفتاح این نام گشود ربنا اغفر
لنا ولاخواننا آنکه حجاج حرم محترم اند بدرقهٔ بیان ایشان این نام است ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
و [illegible] ساکنان مساکن علوم و حکمت شمع چراغ بصیرت و فکرت ایشان از همین نام است ربنا ما

خلقت

خلقت هذا باطلا فرزندان مصالح صلاح حال خود در دعای والدین بذکر این نام دیده اند رب
ارحمهما کما ربیانی [illegible] آنحضرت عزت فرزندان نیکو بوسیلهٔ همین نام طلب کرده
ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین از صالحات ام مادر مریم که سر مهر صدق
نذر خود بدین نام متعلق ساخت رب انی نذرت لک آسیه زاکیه بنای خانهٔ جنت
بمدد این نام بر افراخت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة بلقیس معتمده اعتقاد
بدین نام بر کمال تمهید داد رب انی ظلمت نفسی واسلمت مع سلیمان [illegible] زبان استغراب
بدین نام وافی نصاب گشادند رب انی یکون لی ولد حملهٔ عرش [illegible] صوامع قدس اند
سرمایهٔ معاملات و اذکار ایشان این نام است ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما مؤمنان صاحب
یقین که زینت مجامع [illegible] کار و بار ایشان همین نام است ربنا اغفرلنا ذنوبنا [illegible]
جامعیت این نام است که هم جماعت بهشتیان از غرفات جنان در طلب مزید نور [illegible] این
نام گویند ربنا اتمم لنا نورنا دوزخیان در درکات نیران دولت خلاصی هم از برکات این نام
جویند ربنا اخرجنا منها [illegible] مؤمنان که [illegible] انوار ایمان خود را در سلک سینه این نام
انتظام دهند که ربنا اننا سمعنا کافران [illegible] خود را استعانت از این نام [illegible]
ربنا غلبت علینا شقوتنا و بهمان نوع که مطیعان در دعوت محض طلب مواعید لطف بدین نام کنند
ربنا وآتنا ما وعدتنا عاصیان هم در توسل اگر دست توسل در حبل المتین این نام زنند ربنا ابصرنا
وسمعنا جمعیت ازین زیاده چون باشد که خانهٔ مظهر انوار اسم الهادی است که آدم ع بدین نام یاد
کرده ربنا ظلمنا انفسنا مطرح این اسم المضل [illegible] ابلیس است [illegible] هم بدین نام خوانده که
رب انظرنی [illegible] سلیمان که منبع [illegible] بود در ذکر خود همین نام درج فرموده که رب
اوزعنی ان اشکر ایوب [illegible] مجمع نکبات محنت بود توسل بهمین نام میفرموده [illegible]
[illegible]
[illegible] بدین نام میخوانند [illegible]
[illegible] که اسم اعظم باشد [illegible] در معنی ترتیب که مفهوم ربیت تامل نماید هر آینه
[illegible] آمده [illegible] بیت که
هیچکس نیست که در کوی تو اش کاری نیست ٭ هر کس اینجا [illegible] میآید [illegible]
و نکتهٔ دیگر در خصوصیت این اسم بدعا و اجابت آنست که در زمان امر بدعوت از جمیع اسما
همین اسم مذکور شده ادعوا ربکم تضرعا وخفیة وقال ربکم ادعونی استجب لکم و در وقت
بشارة استجابت اسناد اجابت بهمین نام وقوع یافته که فاستجاب لهم ربهم و بعد از اسم

الله در قرآن هیچ جایی دیگر این مقدار مذکور نشده و در چهار سوره از سور قرآنی این واقع
و در حال ندا العلوم از او حذف کنند و اگر به نفس متکلم مضاف بود به پنج طریق در عمل
آرند و اگر با حرف ندا بود بحذف یاء متکلم و به اثبات الف و به ادخال هاء چون یا رباه و اگر بی
حرف ندا باشد بحذف یاء متکلم چون رب و به اثبات آن چون ربی و به وضع الف بجای
یا چون ربا و از این جمله نوع اول و ثالث در قرآن آمده و هرجا که به جمع متکلم اضافه کنند در اغلب
بی حرف ندا مستعملست چون ربنا فاغفر لنا و با حرف ندا باشد چون یا ربنا و از خصایص آن
نام جهت تنظیم آنست که حق سبحانه او را علم اضافه به مضمرات کرده و هم به مظهرات اما
مضمرات یا غایبست یا حاضر یا متکلم و هر یک از این انواع ثلث مضاف واقع شده به واحد غایب
مذکر و لجمیع ربه و به واحد غایب مؤنث الی ربها و به جمع غایب ان ربهم و به واحد مخاطب مذکر
واعبد ربک و به واحد مخاطب مؤنث ارجعی الی ربک و به جمع مخاطب ان ربکم الله و به واحد متکلم
ان ربی لطیف و به جمع متکلم الله ربنا اما مظهرات او را به عموم به عالم که ما سوی الله است
اضافه کرده رب العالمین و بعضی از اشیا نیز مضاف ساخت رب کل شیء یا از عالم سفلی و علوی
و ما بینهما ان الاختصاص داده رب السموات والارض و ما بینهما بار دیگر آسمان و زمین را
مخصوص گردانید رب السماء والارض دیگر باره از علویات عرش را خصوصیتی داده رب
العرش الکریم پس مشارق و مغارب که هر یک را شیوه و شمت و کبری باشد به رب
ایام سنین ذکر کرده فلا اقسم برب المشارق والمغارب آنگه مشرق و مغرب صیفی و شتوی را
ذکر فرموده رب المشرقین و رب المغربین دیگر مشرق و مغرب هر روزه را که نسبت خلق است
یاد کرده رب المشرق والمغرب پس روشنایی صبح را بدین اسم مذکور ساخت برب الفلق
دیگر از سفلیات شهر محترم مکه را تشریف اضافه داد رب هذه البلدة و از آن شهر خانه را تشریف
شرف خصوصیت ارزانی داشته رب هذا البیت پس از ما بینهما جن و انس را به این نام
مضاف ساخت فبای آلاء ربکما تکذبان آدمیان را بذکر از ایشان کرده برب الناس و از جمله ایشان
این اسم جهت سعادت امتیاز ارزانی فرموده و قال ربکم و از مجموع انبیا موسی و هارون را
علیهما السلام بدین اسم تخصیص داده رب موسی و هارون و آنحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه را اشارة بمشاهده انوار این نام عالی معنا خلعت بشارت خاص پوشانیده تا لم تر الی ربک این
ابن سبحانه در مبدا آفرینش آدمیان بدین اسم به جمیع ایشان علی العموم خطاب نموده به کلمه الست بربکم
در منتهای سیر همه ایشان نقطه [illegible] دایره وجود را که در مرکز [illegible] و ایجاد به وجه بالجهاد بیت
انجام پذیرفته به خصوصیت مظهر تجلی این نام ساخته که و ان الی ربک المنتهی و از این مقاله بر باطن کامل

هرصاحب

هرصاحب دل سر خفیة الحضرة روشن کرده **بیت** ای ختم بر جناب تو ختم پیمبری
وی کرده خاک پای تو با مرتبت همسری دلیل دیگر بر اعظمیت این اسم آنکه گفته اند که تجلی
مبادی و معادی وابسته بدوست و بمحوای این کلام از نقطتین الست بربکم و الی
الی ربک کاول و آخر دایره خلق واقع شده اند فهم توان کرد و از اعیان مسالک تدقیق
اعظمیت این اسم را بدین سر شریف بر سر آورده اند که حق تعالی بعد رحمن و رحیم را بعد بسمله بعد
کلمه الله ذکر کرده و در فاتحه بعد از رب العالمین تا بجا احترام اسم الله کرده به قول اکثر اعظم اسما
در مطلعها قرار یافته اختتام این نام خجسته فرجام نیز بذلالت با متمکن کرده و ذات تکیه با ذات
در معظم عموم تو اند بود و تحقیق آنست که مرجع جمیع اسما همین دو اسم است یعنی الله و رب
و جمیع اکثر محققان اسما الهی در وقوع باشد باعتبار ربیت ذات بر موجودات و اکر اعیان
ثابته و حقایق علمیه اختیار کرده اند آن اسما الهی که مرجوع آن قادر و مرید و اصل آن اسما اسم
الله بود که اصل اسم الله است و اگر با اکوان خارجیه و حقایق کونیه منتسب سازند آن اسما اسمای
ربوبیت خواهند بود چون رازق و حفیظ و اصل این اسما نام رب است پس رب اسمی خاص باشد مستلزم
وجود مربوب بخلاف آنکه اسمی خاص است مستغنی بثبوت ما سواه و هر چه ظاهر شود از وصول آن
مظهر و منبع اسمی از اسما باشد که حق تعالی آن صورت را بیان آن اسم تربیت می فرماید و گویا
صحیح ملت اکرچه در تحت تربیت الله اکبر رب الارباب است اما هر جنس و نوع و شخص را
حصه خاص هست از مطلق ربوبیت آن مربی و معبود اوست و حضرت خواجه قدس الله سره
در این معنی فرموده اند که رب اشارة بر آنها اضافه القیت و افتراضت غیر از این معنی و نسبت آنچه
که در تنظیم با آنچه ابراز و کلمات از افعال و خلائق جا بجز در تفسیر قطبی که اسم رب اسما الهی که
بهمه جهت خصوصیتی میان رب و مربوب که آن خصوصیت مشتملست بر رافت و رحمت از
حضرت رب به سبیل دوام و اتصال و فقر و احتیاج و طلب از جانب مربوب بر تقاضای حال
بیت ز آن نظر رحمت بغایت شامل حضرت کریم یعنی ظرف افلاس بی پایان و فقر احتیاج
رحمت از جهت برتر و محتاج افزون تر نعمت جهت تو آن گفتن که لطف ایزدی چندانست چون
بیت با کثر مفسران ذوی بصیرت در معنی رب از طریق لغت سخنان فرموده اند در
بنا بیع بوطیت صحاک آورده اند که رب العالمین ای خالق الخلق اجمعین و در تفسیر ابی
اللیث یعنی رازق را شته تعبیر از این نیز گفته اند و به همین و در خلاصه اهل طریقت نیز در معنی
اسم الرب و ولیعه معانی لغوی معانی اذا کرده اند و در حقایق سلمی آورده که رب یعنی منطق
است رب العالمین یعنی بعض آورنده عالمیان بتوحید خود و ایجاد رب شی لدیه الذات موجود

بنابلته الاكبر بلسان حال با زبان مقال نعمات توحيد او سرايد و ذكر بلكشاي او ادا مى نمايد
بيت بذكرش هر چه بيني در خروش است ولي داند درين معني كه كوش است نه بلبل بر كلش تسبيح
خوانيست كه هر خاري به تسبيحش زبانيست وكفته اند رب يعني معلم است عالميان را تحميد و
تسبيح خود الهام داده وان من شيء الا يسبح بحمده ابو بكر واسطي رحمه الله سوال كردند كه رب چه معني
دارد كفت آفريننده خلق در ابتدا و پرورنده در وسط حال بانواع غذا و آمرزنده مؤمنان
بمحض كرم در انتها و صاحب بحر الحقايق فرموده كه رب يعني مستجيب است يعني اجابت
كننده دعاء عالميان جل شانه بتعليم داد ايشان را كه ادعوني استجب لكم بخوانيد مرا تا اجابت كنم
خود او كفته اند متحول عالميان است از حالي بحالي هر زمان عالم را بر خلق تازه از عدم با سر مي برد
وهر دم آن بموسم كاه وجود مي آورد وعلماء را خلع واليس كه مي بيند وحقيقت مجلس بر صورة فهم
نيست خلق هيات وامام ابو الليث رح در تفسير خود عوالم را جانان باز نموده كه از نطفه بعلقه منتقل
كرداند وان علقه بمضغه تا آخر وبر اين تقدير ارباب عالميان نوع انسان باشد وآنها كه ما ظهور
ايشان بر تقلد وتناسل است ودر جميع اذكار يعني رب العالمين آنست كه صيقل زننده مراياء مفردات
عالميانست تا جمال افعال وصفات خود بسبيل تفصيل در آن بنمايد كه آينه را صيقل تربيت مي كند
منظور بمشاهده جلوات رخسار خوبانست بيت عاشق آيينه باشد يعني خوب با صيقل جان
آيينه تنوير القلوب هر كه دارد روي خوب با نظام طالب آيينه باشد عليه السلام در بحر الحقايق آمده
كه ربوبيت يعني خالقيت ومالكيت وسيادة تمام است ومعني تربيت خاص جز اينجا صاحب تفاسير انواع
موجودات تربيت تربيت متفاوت مي شود اشباح را تربيت بر سوائم است وارواح را بر تعليم كه
نفوس عابدان را باحكام شريعت تربيت بايد وقلوب مشتاقان را بآداب طريقت واسرار محبان
بانوار حقيقت هر مربي را غذا از چيزي ديكر است وكفته اند مربي طالبانست بآثار توفيق
تشديد ومربي عابدانست باسعاد تحقيق تا يتحصر مربي عارفانست بانوار توحيد وتوحيد عارفانست
كه هر يك از آنكاه معرفت ومحبان تحريم مكرمت را بر تقديم مناق ايشان تربيت مي فرمايد بر ايشان
بظهور بشعشعه انوار ارادت وطلوع لامعه آثار سعادت محبان را بجاشني حلاوت مناجات
وذوق مخاطبه ومناجات مشتاقان را بلا حضرت يمن ومشاهده حسن لقا عاشقان را به
لمحات فيض جلال معطوفات كشف جمال عارفان را بمقام انس ومقام انبساط بساط قدر
موحدان را بر ربوبيت ووحدانيت در عين جمع وشهود تمام در مرتبه جمع الجمع در حقايق بتجلي آمده
كه مربي ذوات عالميانست هم بر اسباب بقاء وجود ايشان از رزق وزيادات تحت ترتبي
تربيت كننده ذوات انسانست بخصوصها در مشهد ميثاق به مخاطبه ومحاوره الست و بلي و

نعيم الارواح آورده كه مربي ظاهر وباطن است ظاهر را بر نعمت تربيت كند باطن را بمعرفت
بيا را بيظاهر را بر سعد قضا ابو يعني سازد وباطن را بر قبول واقبال معنوي كنند ظاهر را
از عبادت آراسته شود وباطن بسعادت پيراسته كردد نكاني ظاهر بر اساس
معيشت است وآبادانى باطن بمعرفت ومشاهده امام ابو عبيد طوسي در كتاب ابن
المسافرين آورده كه خلق در تربيت سه صنف اند كافران مؤمن وعارف تربيت كافر به
آن نعمها نفس باشد در دنيا والذين كفروا يتمتعون تربيت مؤمن بنعيم بهشت بود در عقبي
ولكم فيها ما تشتهي الانفس وتربيت عارفان بشراب محبت وحضرت سقيهم ربهم شرابا طهورا
حقيقت مستان محفل ذوق از استماع سقيهم بمشابه سرخوش اند ذكر ايشان از شراب طهور
بيت از سقيهم ربهم بين جمله ابرار مست وز جمال لا يزالي هفت وهاويه پنج ستاره
تو جابري را كن خاك شو تا بنكري ذره ذره خاك از ان خالق جبار مست العالمين جمع
عالمست وعالم بر جمعيت كه او را از لفظ واحد نيست مانند انام ورهط وماند آن
وتحقيق عالم جمعيت موضوع براي مجموع احاديث براي آحاد مجتمعه واراده صنف جمع
با اكثر واحد هي اهم است از وي جلي احاطه باشد امر اصناف واجناس مخلوقات
وذوات را براي تغليب اولوا العلم است از ملك وثقلين جمع او ايشان نموده اند عالم را
كه اسم آنست بوده واشتقاق او از علامت است كه يعني نشانه باشد وعلم را كه نشانه شكر
از اينجا كرفته اند پس عالم با سرها نشانه است از آفريدكان نحضرة بار ي بيت
هر چه از انده عالم كه بيني آيتي است كز قدرت خداي نشاني دهد ترا وجمعي كويند كه عالم
مشتق از علم است وهو ما يعلم به الخالق وهم چنانچه از خري كويند كه سبب
وآلت آن باشد عالم نيز ازان كويند كه موجبات وجود دانسته شود وسبب معرفت صانع
باشد چنان معرفتي كه اهل استدلال راهست يعني هر مصنوعي از ظهور اثر صنع
در عالم مي كردانند مشاهده خود را بر وجود صانعي كه آن مصنوع ساخته وبر
پرداخته فطرة اوست چنانچه هر بنايي دليلست بر وجود بنا پس بر وجود مخلوقات
استدلال توان كرد بر ايجاد وصنعت او وبر حدوث عالميان بر قدم حضرة او
ظهور موجودات بر هيأت خاص دليلست بر ارادت او وانتظام عالم بر سنتي
مخصوص بر معاني بر علم وحكمت او واستجابت دعاء بندكان دليل روشنست
بر سمع واجابت او وعجز بندكان از دفع قضا وقدرت علامتي واضح بر جلال وعظمت
او نقض عزائم وفسخ وهم نشانه بر نفاذ امر ومشيت او وانقياد عالميان

در قبضهٔ تقدیر و تسخیر او زمانه از غلبهٔ صولت قهر او و جهان جمله گشتگان دلالت کنند بر قبض
و هیبت او وسعت حال بی هزاران خاکی باشد از بسط و منت و مهلت کافران و فاجران بر فیض
کمال شکر عاصیان و جافیان اشارتست بر حلم و لطف او افتقار شاه و فقیر و احتیاج
صغیر و کبیر رمزی از بی نیازی و جلالت او و علم جز او هیچ تعطل کنند و از هر چه خبر یابند بما
و از آن بر یکی از صفات کمال حضرت ذو الجلال استدلال توان نمود پس همه حال هستی عالم
عالمیان دلیل ایجاد و ابداع اوست و وجود جهان و جهانیان علامت انشا و اختراع او هر یکی
که بر شاهراه این نظر نشو و نما یافته و رقبت آیهٔ معرفت به مدرکات بلغ مرقوم شده
چنانچه شیخ سعدی رح اشارة بدین معنی می‌فرماید بیت برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار فصل عالمین در قرآن بر پنج وجه آمده اول انس و جن قال تعالی
لیکون للعالمین نذیرا ۲ آدمیان قال تعالی بارکنا فیها للعالمین ۳ جماعتی که معاصر نوح بودند تا
قیامت قال تعالی سلام علی نوح فی العالمین ۴ جمعی که معاصر موسی بودند غیر بنی اسرائیل قال تعالی
و انی فضلتکم علی العالمین ۵ گروهی که معاصر لوط بودند قال تعالی اتاتون الذکران من العالمین
غربا قال تعالی اولم ننهک عن العالمین ۷ اهل کتاب از یهود و نصاری قال تعالی فمن کفر فان
الله غنی عن العالمین ۸ مومنان قال تعالی و لکن الله ذو فضل علی العالمین ۹ منافقان
قال تعالی او لیس الله باعلم بما فی صدور العالمین ۱۰ کل مخلوقات قال تعالی الحمد لله
رب العالمین و از انبیا نسبت خدا بنام رب العالمین یاد کرده ابراهیم انجا که گفت فانهم
عدو لی الا رب العالمین و بکر موسی و هرون علیهم السلام انجا که فرموده انا رسول رب العالمین
و بکر نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام انجا که گفتند ان اجری الا علی رب العالمین
و بکر حضرت پیغمبر صلوات الرحمن علیه انجا که فرمود و امرت ان اسلم لرب العالمین و از اولیا
هابیل حضرة ملک جلیل را بدین وصف ذکر کرد انی اخاف الله رب العالمین و سحرهٔ فرعون به
تلقین الهام با فرعون نام بر زبان راندند که امنا برب العالمین و ایزد سبحانه ذات مقدس
بکمال خود بدین صفت ستایش کرد فتبارک الله رب العالمین و اهل بهشت بزرگوار سید
مختار صلعم فرموده که آخر دعوی ایشان الحمد لله رب العالمین آید روش ابراهیم خلیل را
بدین نام [illegible] دنیا بر او گلستان شد تو نیز متابعت او کن تا گلستان از آتش [illegible]
آسان کرد موسی و هرون [illegible] بدین نام از شر فرعون و هامان ایمن گشته اگر تو نیز
معاونت نمایی از شر نفس و شیطان دولت امان یابی نوح از [illegible] این نام سفینه
نجات رسید تو نیز از [illegible] به سکینهٔ یقین و ثبات رسی هود [illegible] این نام را

معینه هدایت [illegible] تو نیز به قوت آن به منزل مثابت فرو آی صالح صلاح حال صالح بکار رسانی
این نام بر صلاح کار تو نیز بر سان که [illegible] ستایش است لوط از [illegible] مشکلات پناه برد
نام بر تو نیز از مخاوف آفات و عاهات [illegible] شعیب از برکات این نام بجز آبی
تمام حاصل شد میزان [illegible] تو نیز از استیفا [illegible] قبول صفت کمال [illegible] پیغمبر
علیه صلوات الله بذکر این نام خلعت فتح و نصرت یافت ابواب فتوح بر تو به مفتاح فیض
[illegible] آرزوی تو مفتوح کرده بیت فتح الفتوح که کتابیه اوست نصرت الهی که
بخشنده اوست زهی سعادت این امت که گفتند ایشان ذکر رب العالمین است معبود
ایشان الله رب العالمین است کلام منزل بر ایشان ان هو الا ذکر للعالمین است پیغمبر رسل
ایشان و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین است قبله طاعت ایشان مبارکا و هدی للعالمین
[illegible] رحمت ایشان و لکن الله ذو فضل علی العالمین است [illegible] اضافه کرد این اسم به جمله
مخلوقات که گفت رب العالمین و در آیتی دیگر خاص کرد این به امت محمد صلوات الله علیه
فقلکم الله [illegible] اضافه به امر کرده مقتضی تعظیم ذات اوست یعنی که از این جمله
موجودات [illegible] از من [illegible] بر اخص ساخته تعظیم
خاص [illegible] یعنی که از شما [illegible] ظاهر و باطن شما از آن [illegible] کرم الهی [illegible]
کشما از آن [illegible] از شما [illegible]
[illegible] عاصیان [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
و نوع عالمین عبارت از آسمان و زمین و آنچه میان آسمان و زمین است از مخلوقات [illegible]
[illegible] رب العالمین در جواب گفت رب السموات و الارض و ما بینهما
[illegible] و انی فضلتکم علی العالمین [illegible]
[illegible] عالمین عبارت [illegible]
تربیت است [illegible] عالمین [illegible]
[illegible] امام محمد [illegible] تعظیم [illegible]
ربوبیت [illegible] امام محقق جعفر صادق [illegible]
اهل بهشت [illegible] موضع [illegible]
[illegible] اهل بهشت و دوزخ باشند [illegible]
جبرئیل [illegible] عالمین [illegible] حضرة رسالت صلوات الله علیه

مبعوث بوده کما قال تعالی لیکون للعالمین نذیرا واین نیز یجیء بالاصالت نیز بلکه قرآن بنابر احکام شرع دیگر
آن فرود آمده پس آدمیان اند و پریان که مکلف اند نسبتا کتاب نیز کرده تخصیص فرموده تا بر قوت این
تشریف بار آن تکلیف توانند کشید و در نوح الارواح آورده که اگرچه عالم بسیار
عالمیان بی شمارند اما مقصود همین فرشتگان و آدمیان اند و بس زیرا که ایشان کمال حسن
جمال خدای در مظاهر لطیف اند و ازینست که انبیا و رسل از ایشان باشند از قول ایشان الله یصطفی
من الملائکة رسلا ومن الناس ای هر دو ایشان کرامت و بنده که عبده و جز بهمین توانند بود و
لوازم عبودیت و لوامع محبت عبودیت صفت خلقت و محبت صفت حق مظهر کمال عبودیت
فرشتگانند و ازین سبب عبادت کامله بدیشان فرموده لا یستکبرون عن عبادته ولا
یستحسرون و مطرح اشعهٔ جمال محبت آدمیان و بدین جهت محبت شامله بدیشان تحویل
کرد یحبهم و یحبونه چون از معتقد و منعوت جلالی در عالم لا یزالی به مقتضای وصف قدیم یحبهم
شرارهٔ آتش محبت جستن گرفت فی الحال الحارقة جانها شعلهٔ شمع کان سوخته بر جهد عالم حدث
و امکان تعلق یحبونه مظهر آن گشت ع آری همه دل سوخته افتد آتش جامعیت انسان
نگر که با وجود شرف محبت از دولت عبادت نیز نصیب دارند یا الکم صومعه نشینی بجا و ملائکه
حرم محترم مشتاق بی آرزو و ملایکه بر عتبهٔ عبودیت معتکف شده خبری از تجلیای نطای جوش
محبت ندارند بیت نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم است فقد تفسیر
اسام راغب هم از جعفر صادق مروایت میکند که مراد از عالمین هم افراد انسانیت که هر یک از ایشان
علاحده عالمی اند و در تفسیر انوار نیز هست که مراد همین انسان است هر یک از ایشان تحقیقا
او برنظایر اجزاء در عالم کبیر هست از جواهر و اعراض که بدان استدلال بر وجه صانع کنند بر ثبوت صفات
و ازینست که میان نظر در آیات آفاقی و علامات انفسی طرح مساوات افتاده کما قال تعالی
وفی الارض آیات للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون نزد محققان عالم دو است عالم
کبیر و آن فلک الاعظم باشد با هرچه در آنست و عالم صغیر و آن انسان است اگرچه بحسب صورت
عالم انسان کبیر و انسان عالم صغیر می نماید اما بحسب مرتبه عالم را انسان صغیر و انسان را
عالم کبیر گفتن می شاید در نقد النصوص مذکور است که جمیع آنچه در عالم باشد مفصلا مندرج است
در نشاهٔ انسان مجملا پس انسان عالم صغیر مجملست از روی صورت و عالم انسان کبیر مفصل از روی
مرتبه انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر چنانچه مرتضی علی باشد علیه السلام شعر و تزعم انک جرم
صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر این رباعی از خواجه ابو الوفا خوارزمی است رباعی ای اکبر آن
سلک اسکندر جهانکه هر رسم باشد در پیش نیم درم عالم همه در رشته و لیکن از جهل نیافته تو خویش را

درعالم هرچه در عالم هست در نشاهٔ انسان هست و در نشاهٔ انسان امری هست که در عالم
نیست بیت کای باغ را تو بیخ و شجر سر این گنج را تو قفل سر پوش پرده برداشته بر جمع خود
دست باد و دست کرده در آغوش و در خلاصة التفاسیر آمده که عالمین عبارت از ملائکه
زمین و ایشان هجده هزارند و با هر یک از ایشان آن مقدار از اعوان هست که عدد ایشان
خدای داند و بس و در تفسیر قرطبی آورده که اصح آنست که عالم هر موجودی باشد سوی الله
تعالی پس عالمین شامل هر مخلوقی و موجودیست و در تفسیر زجاجی آورده که عالم تمام آنچیزیست
که خدای تعالی آفریده و می آفریند در دنیا و آخرة و در تفسیر فارسی فرموده که عالمین عبارت
از هژده هزار عالم که بر روی زمین اند چنین است و در تفسیر کبیر آورده که عالمیان شش گروه اند
ملایکه و جن از اولاد جان و ابلیس یا ذریة او از شیاطین و آدمیان و بهایم و طیور که از عجایب
آفرینش و پرورش و روزی دهندهٔ ایشانست و از عطاء ابن ابی رباح نقل کرده اند که عالمیان
ده صنف شمرده اند ملایکه و بشر و دیو و پری و وحوش و سباع و بهایم و هوام و دواب
بحر و طیور لیکن بعضی از علما اهل سلوک عالمین بیان کرده اند و حقیقت آنست که حضرت حق
در فضای قدرت عالمهاست که قدر و حصر آن از حیز تحدید و تحریر بیرون باشد و آنکه عوالم
عالمیان منحصر و معلق ایشان در یکست و هنوز بشر نجد و ما یعلم جنود ربک الا هو بیت
ما شتاب از غفلت این عالم فراوان عالمست تا تو زین عالم برون نائی ندانی کاین دمی بکار بحر و جهات
یافت از تقریر تو جز آبی تکلف خویش را کنار تا در وقت دمی و مصراع در هیچ عالمها آثار
مختلف مترتب یافته و بعضی عالم را دو دانسته که عبارت از دنیا و آخرت عالم دنیا را عالم
کون و عالم الفنا و سرای آزمایش گویند و عالم عقبی آجله و آخرت و دار البقا و محل آسایش
خوانند و جمعی در عالم دیگر میگویند به عبارات مختلف که مآل ایشان یکیست چون عالم
ملک و ملکوت و غیب و شهادت و نورانی و ظلمانی و علوی و سفلی و انوار و آثار و اکوان
و الوان و اجرام و اجسام و اشباح و ارواح و خواص و اشخاص و امثال آن و گوینده سعید
و شقی عالم سعید سروپا رهنه که خدای تعالی را خود را شناسند و شقی انکه جاهل نوعی شده
و خدا را نشناسند و در طوالع آمده که خدای را هژده هزار عالمست شش صد در دنیا و چهار
صد در خشکی و انجه میان خوامض و عوالم متناول شده هجده هزار عالمست صاحب کتاب
آورده که سه هر یکی از ارباع عالم از شرقی و غربی و جنوبی و شمالی چهار هزار و پانصد عالمست
که مجموع هشتده هزار باشد و طایفه بر آنند که دنیا و ما فیها از هجده هزار عالم یک عالمست
و ابو سعید خدری بیعت فرموده که عالم چهل هزار است و از شرق تا غرب دنیا یکیست از آنها و دنیا

هزار نیز گفته‌اند جمله هزار در بحر و همان مقدار در بر و در ینابیع آورده که زمین را چهار
ربع است در هر ربعی سیصد هزار و یا نصد عالم است که مجموع هزار هزار و دویست و
دو هزار باشد و به مقتضای آن تفسیر که عالمیان عبارة از مکلفان باشند عالم سه باشد
عالم فرشتگان و عالم پریان و عالم آدمیان باز هر یکی از این عوالم مشتملست بر چندین
هزار عالم اما فرشتگان انواع بسیار و اصناف بی شمارند و عدد ایشان در حصر
نیاید و حضرة خواجه قدس الله سره در تفسیر سورة قتال آورده که منقولست که بنو آدم
عشر جن اند و بنو آدم و جن عشر حیوانات بر اند این همه عشر طیور و مجموع اینها عشر حیوانات
بحر و این همه عشر فرشتگان زمین و تمام اینها عشر فرشتگان آسمان دنیا و اینها همه عشر فرشتگان
آسمان دوم و علی هذا تا فرشتگان آسمان هفتم باز مجموع این همه که گفته شد در مقابله فرشتگان
کرسی اندک نماید اینها همه عشر فرشتگان یک سرادق از سرادقات عرش و عرش را ششصد هزار
سرادق است و باز این همه در مقابله ملایکه که بر عرش می گردند همچون قطره در مقابله بحر است
باز این همه ملایکه لوح اند اشیاع اسرافیل و ملایکه‌اند که جنود جبریل اند علیه السلام و علم بشر
به احصاء اجناس و انواع و اصناف و معرفت اسماء و کیفیت عبادة ایشان نرسد و
در مفاتیح الفتوح و در تفسیر رب العالمین آورده که ملایکه چندین نوع‌اند هر نوعی از ایشان
یک عالمست معین از کروبیان و حجابیان از ایشان حمله عرش و سکنه کرسی و ملایکه سدره
و ملایکه هر آسمان و سفره و برره و کرام الکاتبین و ملایکه مسبح که در تحت آسمان اول می روند
و می آیند و ملایکه هوا که موکلند بر ابر و صاعقه و برق و باران و ملایکه بحار و ملایکه ریاح
و ملایکه هر طبقه از طبقات ارض و ملایکه که مومنان را از شیاطین محافظت می نمایند
ملایکه که در حلقه‌های ذکر و مجالس علم حاضر می شوند و ملایکه ارحام و ملایکه الهام که القاء
خواطر کنند و حفظه که اطفال را نگاه می دارند ملایکه قبور چون منکر و نکیر و اتباع ایشان
و ملایکه قبض که اعوان عزرائیل اند و ملایکه رزق که اتباع میکائیل اند ملایکه لوح که اشیاع اسرافیل اند
و جنود جبریل و ملایکه اولیا خضر و ملایکه که خزنه بهشت اند اتباع رضوان و ملایکه که خزنه دوزخ اند
از زبانیه اتباع مالک و ملایکه زبانی که معذب اهل دوزخ اند و غیر اینها هر یک عالمی اند که عقل و هم
و فهم هیچ تن از آن بکنه و اطوار و شرح احوال ایشان نرسد و عدد اینها فرشتگان که کیفیت احوال ایشان
معلوم نیست در کتاب قسیم الارواح می گوید که حضرة رسالت صلوات الله و سلامه علیه در شب معراج
کرات جمعی از ملایکه دید در میان عرش و کرسی و فوق آن و تحیرات و حیرات می رفتند از جبرئیل احوال
حال ایشان پرسید جبرئیل فرمود که ای سید عالم هیچکس را از حالات ایشان وقوف نیست اما گمان می برم که

که مشتاقان جمال حضرتش که از شوق دیدار مست گشته از عرش به کرسی می آیند و از کرسی به عرش
می روند از این نوع ملایکه بسیار اند اما اینها هر یک صنفی اند از اصناف مخلوقات
که از مایده نعوت نوالش تربیت می یابند **بیت** همه از فیض نعمتش اهل خواران
خوان انعامش ٭ انجمن فیضان رسیده به عموم ٭ که نماند هیچ یک محروم ٭ اما جنیان
قومی اند مخلوق از آتش و حق ایشان را چنان کرده چنانچه پریان را آدمی خوانند و در تکمله
آورده که حق سبحانه فرشتگان را از نور معرفت آفرید و جنیان را از نار و آتش و چنین گفته
می شود که ایشان نیز در اصل فرشته بوده اند که حق تعالی شهوت به ایشان داده و ایشان را
به حکومت ربع زمین فرستاد و نسل ایشان در زمین بسیار گشت انجامید چنانچه در
اخبار آمده است که ایشان هفتاد قبیله شدند هر قبیله هفتاد گروه و سی هر گروه دو
هفتاد هزار کس و در تفسیر کبیر آورده که جن اجسام هوائی اند قادر بر تشکل به اشکال
مختلفه و ایشان را عقول و افهام است و به مباشرت اعمال صعب و افعال درشت توانائی دارند و در
میان ایشان نیک و بد باشد چنانچه در میان آدمیان هر کدام که خیریت و فعلیت بر ایشان غالبست
صالحان جن اند و ایشان را پری خوانند و هر کدام که در وصف شر جنایت و ظلمت و آن واقع شوند
موذیان جن اند و ایشان را دیو گویند و جمعی گفته اند شیاطین نوعی اند از مکلفان و نه جن و حجت آنست
که ایشان شرار جن اند قال الله تعالی شیاطین الانس و الجن و جنیان نیز اقسام اند بعضی در ماورای قاف
منزل دارند خارج اقالیم سبعه و با آدمیان نیامیزند و جمعی در پیش کوه قاف ساکن اند و به اقالیم سبعه
آمد و شد می کنند و با مردم مختلط می باشند و مساکن ایشان نیز مختلف که بعضی در بیابانها و ساکن
تر و بوستانها و باغها باشند و فرقه در بیابانها و آب و ویرانها و مواضع تیره و تاریک مجموع دیو
کافرند و زبان و جای ایشان در جزیره اخضر است نزدیک به قاف و اعظم اولاد
و اعوان بسیار تمام برپا و در تحت حکم سلطنت آنکه منزل او در وسط کوه قاف و جانب
شرقی از قاف در تصرف خواهرزاده او و سپید هزار به دار کم یک پادشاه
جمیع انها جنیان شرقی و طرف غربی تعلق به عبدالرحمن جنی دارد که داماد عبدالقادر است و
حضرة رسالت صلوات الله و سلامه علیه این دو جنی را جنی دو نام خوانده در وقت اسلام جنیان
و تمامی شرح این قصه بر سبیل استقامت گفته خواهد شد و بیست و سه هزار پادشاه در فرمان عبد
الرحمن اند که هر یک از ایشان حکم قومی را صاحب از جن و مغرب و غیر آن متابع و
اسفار و تجزات چنین معلوم می شود که نام پادشاه مسلمانان
جن طلوح شاست بلغت ایشان و معنی آن سلیم النفس باشد و قوم آدمیان دو

دارند و ملک ترسایات را انجن بسیدبوش گویند یعنی هستند روح و حاکم جمهور از ایشان
طلطونا ش نام است یعنی بلند از همه و حدود شامل سکانی کو دیگر پادشاه همه زنان و دختران
جن را ام الجن خوانند و او در ظلمات نشیند بر سر چشمه که منبع آب حیوة است در شام الجن
می آورد که ملک جنیان هند ققطش است و او پادشاهی بغایت نیکو شوکت باشد و گفته اند
ققطش پادشاه ملک است و خلیفه و وزیران او در ملک را قیفطوس گویند و سنیان نیز در ملوک
هند است و بر ملازمت شیث علیه السلام رسیده و از او علم ها فرا گرفته و در میان مسلمانان انجن اینها
هستند چون ابو فرهه و مستورد و ریاح و عقیس و ابو مالک که ایشان صاحب مذهب اند و از ایشان
فرقه مجتهدانند چون ابو العباس و عبد الشهاب و سرداران لشکر جن بسیار اند چون عبکر و عکره
و مرمه و سمعکان و سیرات مملکت نیز باشند چون صلق و سوقوفش و غیر ایشان طائفه و حشیه
در ترجمه صور شکلی بشان آورده که جن چهار رتبه اند فلکیه و قطبیه و فردیه و محمیه و کار ایشان
حمل و نزح [illegible] انوار اسما ایشان تعداد میکند و خواص و منافع دعوت آن ترتیب می سازد و ذکر آنها را
در مقصود مدخل نیست حاصل سخن اگر جن جماعتی عظیم اند از عالمیان و همه انکه بنزد اکثر از
محققان ثابت شده که بنو آدم ده یک پریانند پس تامل باید کرد که از زمان آدم الی یومنا هذا چه تعداد
مردم بوده اند از انبیا و اولیا و صدیقان و شهدا و علما و حکما و ملوک و سلاطین و امرا و وزرا و حجاب و
نواب و سپاهیان و پیشه وران و سیاه و سپید و بنده و آزاد و مقیم و غریب و حضری و بدوی و ترک و
کافر و صالح و طالح و زاهد و عاشق و آشنا و بیگانه و عارف و عامی و صحیح و مریض و زشت و زیبا و جاهل
و دانا و مجرد و متاهل و جسیم و نحیف و وضیع و شریف و پیر و جوان و ما انواع آنها [illegible]
و اقوال ایشان با یاد اندیشید که در کثرت بحر بی شمار بوده است و قصه خیال زاده بر آن خیال بایست تا
شود که در فضای قدرت چه سیما نهاده است و در همه سیمای ازان [illegible] مرکب هستی چه جولانها
سیمای قدرت در آنجا بینی نه که شرح جسم طرکشیده بجولان ایشان نکر کن که هر یک شیوه دیگر
جلوه بر گزیده اما آدمیان نیز که همی بر زنگ کند در تفسیر ینابیع از ابو هریره نقل روایت میکند
که ایزد سبحانه خلق را به انواع فرمود و ایشان را ده جزو ساخت نه جزو ملائکه و جزوی دیگر را به ده بخش
کرد نه زمینیان و پریان و یا نه جزو دیگر را سفتم کرد انید نه جانوران و یکی آدمیان و آدمیان را صد
بیت و پنج منتم کرد صد بخش را از آن با قصی ایود هر نجای دارد مثل ماتوج و ساتوج و غیر آن و
دوازده قسم را در آجرم دوم متوطن کرد انید چون افرنجه و ما بعقوبی و امثال ایشان و شش
طایفه را به نهایت طرف شرقی فرستاد چون یاجوج و ماجوج و نه جزو قسم دیگر را به نهایت جانب
غربی نامزد کرد چون پنج و سط و نوبه و یک کروه را که در وسط عالم اند به هشتاد و سه فرقه منقسم

ساخت هفتاد و دو و از ایشان هالک و یکی ناجی و خداوند تعالی تربیت کننده این همه آفریدگان
و معنی عالمین شامل همه ایشان امام علم الهدی گوید که عالم دو است یکی عالم اجسام و یکی عالم اعراض
و در هر زمانی در هر محلی فرعی نامی آفرینند پس زیرا که چندین هزار رعین آفریده می شود یکی بدیده فکرت
در نگر که در هر ساعتی صد هزار عالم زیادت که از عدم بوجود می آید بیت هر دم از نو عیی آید است
جهد بطراحی می کند هست که نه آید بلی زایشان وفی آمدنشان از عدم باشد بلی در وجود آید بلی
و بطن بی رسد از غیب چون آب روان صد هزار احوال از اعدا بخشی باز سوی غیب رفتند امیر
حال هر یکی بدین ما ستدفی همچو یعنی از روش کش بندی شادی هر لحظه از نوعی دیگر
فکرت هر لحظه دیگر اثر و در این ابیات معانی بحیات اشارتی بر سر این معنی هست کلا یتجلی
فی صورة مرتین و از اینجا کمه کل یوم هو فی شان بر سطر ظهر جلوه جلا می نماید بیت
کل یوم هو فی شان چه شانست و چه شان یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان و چه تأمل در معانی
این ابیات شمه از سر تربیت بنده از معنی رب العالمین باز توان یافت اما بر کنه عوالم و حصر
ساکنان آن نتوان رسید ای درویش آدمی که جزویست از اجزای یک عالم که جملیات و سفلیات
اشتمال دارد بسط الها الا اینها می از عهده معرفت بخشی از هزار بخش احوال و صفات و آثار و سمات خود
بیرون نیاید و بصد هزار دانش بر ادراک شمه از دقایق حقایق نهاد خود راه نبرد به عجز و نقص خود معترف
گردد و چگونه نقص توان کرد که کمی از عالمهای خدای خبر تواند داد مگر که خبر آنها باز گوید که منقول
استماع نتوانند داشت جنانچه خواجه عبد الله مروی در تفسیر خود آورده که در حدیث آمده است که اگر کنت
علمها را با شما گستردنها شما طاقت آن نبودی و یکی دیگر از کرام فرموده که اگر عالمین را تفسیر کنم
هر آینه محتاج شوم به هزار مجلد که هر مجلدی از آن هزار ورق باشد و غالب آنست که این معنی
کنایتی کی از غرابت شده باشد بیت عقل حیران که چو ابیات این هر طرف که شمه صد ملک
ملک خانیت نهایت نیست ای خرد خام سر خویش گیر اصل ثانی در ذکر متعلقات آیه دوم
قوله تعالی الرحمن الرحیم صفت بعد از صفت یعنی معبودی که متصف بود به ترتیب
عالمیان به رحمانیت و رحیمیت نیز موصوفست و این صفات دلیل استحقاق و اختصاص اوست به
جمیع محامد و غایة لعادة ایشان بقاعده اصول چنانچه پیش از این گفته شد که تعقیب حکم
به صفتی مشعر است بعلت آن صفت مر آن حکم را بر اهل معانی ظاهر است و در تفسیر ثعلبی آورده
که رحمن را در ترتیب واخبار منضمن آنست که شیء محیط و محیط مرحمت به شما و اخبار از حیثیت الکرسی
و محبات و این هم نمایه دعوت علی الاجمال و تفصیل انیه و اخبار از فزایه بر هانست بر آن
مدعا پس الحمد لله دعوی مجملست و صفات حسنی مفصل در عقب او بجای بر هانست بر اثبات

او را از جمله آن صفات رحمانیت و رحیمیت است و علماء دین در فرق میان رحمن و رحیم سخن
گفته اند و اینجا دو سه کلمه فرا از آنکه در بسمله مذکور شد گفته می آید در احقاق آورده که
رحمن آنست که آثار رحمت او بسیار و بی پایانست و رحیم آنکه قوت رحمتش زیاده از حد امکان
بیحی معاد را الذی ربح فرموده که رحمت رحمانیت اسباب مصالح معاش بندگان مهیا
و رحمت رحیمیت مشرب مناهج سعادات ایشان از قاذورات علایق مصفا و طوالع التقریر آمده که رحمانیت
بصفت جلال و عظمت بر خلق رحمت کند تا همه سر برخط انقیاد و بندگی نهند الا آتی الرحمن عبدا و رحیم
که بصفت لطف و کرم و احسان اسم رحیم متجلی شود تا از فیض عام او محظوظ گردند و حتی وسعت کل
شیء رحمة تعطی برح فرموده که رحمن است به ثنو لاجرم آثار او قوی و خواص بسیار است و رحیمیت
بر قلوب هر آینه او را بر نور علم و معرفت تجلی کرده اند و گفته اند رحمن مزیل اشباح است بر وجه
نعم و رحیم مقوی ارواح به شهود لطف و کرم او و بحاء الدین رازی آورده که رحمن است که گناهان نهان محو
کند و رحیم جنایتها آشکارا بعفو فرو پاید رحمن است چه گناهکاران بپوشد تا رسوا نشوند در دنیا
رحیم است جرائم عاصیان در گذراند تا فضیحت نکردند در عقبی و از اینجا نیز یا رحمن الدنیا و رحیم
الاخرة خبر توان یافت رحمن است که بندگان را ایمن گردانند از درکات سخط و عذاب رحیم است که
ایشان را برساند بدرجات فردوس و ثواب و گفته اند رحمن است که چون کسی کاری کند مزد او دهد
قصور و نقصان بپوشد چنانچه خواننده قرآن و رحیم است که چون مکرر بخواند آنرا مزد پاک سازد
از کتاب آنکه در حدیث شریف قرآن که القاری والمستمع فی الاجر سواء عزیزی فرموده که رحمن یعنی
لذت و رحیم یعنی عفو رحق سبحانه جانوران را وفا و مومنان شرط زنده جانست و
مغفرت ایمان و بشارت به مسانی رحمن آنست که یقین دانند که حق سبحانه جانها روزی داد
کرد از هر که او را حاجت مغفرة بی دریغ مینهاد از هر که او را عبادت امام قرنی آورده که معنی
رحمت رحمانی ایصال نعمت دنیاست به همه مخلوقات على الاطلاق و معنوی رحمت رحیمی عطا
فرمودن نعمت دینی است به اهل استعداد و ارباب استحقاق و در کشف الحقائق آمده که رحمن
دلالت بر رحمت عظیم دارد و رحیم بر رحمت عمیم و در کتاب الزینه اهل السنه از ابن عباس رضی الله عنه
کرده که رحمن آنست که بر بندگان انعام کند بیشتر از قدر حاجت و رحیم آنکه ایشان را کار فرماید
کمتر از وسع طاقت و آدمیان از او میکنند این زیادة از طاقت تکلیف نمایند و از ورای حاجت کی
روا نگنجند که میگوید رحمن است بر یک جزو رحمت و رحیم است به صد جزو از آن و بیان این سخن
آنست که در احادیث صحیح وارد شده که حق سبحانه را صد جزو رحمت یکی از آنها بر همه
خلایق قسمت کرده و نود و نه دیگر در خزانه غیب ودیعت نهاده این تعطف و تلطف که

وتألف و مرحمت و شفقت و عقوبت و مروت و انعام و اکرام و تقویت و ترهیب و تعذیب
و تنشیت و مهربانی و فیض رسانی که در این عالم هست اثر آن یک جزو رحمت و آن مستفاد
از اسم رحمن باشد باز نود و نه جزو را حق سبحانه آن جزو رحمت الله لها الخلق ابراع کند تا هیچ
کس را آن نود و نه هیچکس رحمتی منظور نشود انکه آنرا با آن نود و نه جزو رحمت ضم کند و منتهم
بر سر گناهکاران نثار کند و همه را بشرط ایمان مستغرق دریای کرم و احسان سازد و این رحمت
از مقتضیات اسم رحیمیت و در تفسیر کبیر آورده که ذکر عدد صد در این حدیث برای تکثیر است
نه برای تعیین چه رحمت الهی را نهایت نیست و حضرت شیخ صدر الحق والدین قدس الله سره در تفسیر
فاتحه فرموده که رحمت ایک حقیقی کلیست و متعدد منسوب باشد و لحج به مراتب آنست اختصاص
به عدد صد اشارت است باسماء حسنی کلیه که بندگان به احصاء آن مثاب و ماجور باشند
بعموم بیان مکلف و مامور ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و رحمت اسماء الهی یکی که
اما رحمت واحده در ستایش نسبت جامعه است که در موطن جامع ظهور فرموده و نود و نه دیگر
مراتب و احکام آنست به احدیة جمع آن در آخرت که سر رحمتی سبقت غضبی ظاهر خواهد شد
چنانچه در اول انشاء بوده تا در اول و آخر یکی گردد بیت بلکه اینجا اول و آخر یکیست گر دو
دید احول در آن دیدن شکیست و در تفسیر کبیر آمده که گنجور رحمت بدنیا فرستاده اند
حضرت پیغمبر صلوات الله علیه که مظهر به آن داده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
و حضرت صلی ربنا علیه از نهایت رحمت در خواست فرمود که خدایا اصحاب امت من بهشت
من واگذار و عنان شمار ایشان روز قیامت به پنجه اختیار من سپار غرض آنکه هیچکس
از ساکنان عرصه محشر بر کرده های ایشان وقوف نیابد آورده اند که با وجود این شفقت
شخصی از صحابه وفات کرده و بواسطه آنکه بعهده وام داشت آنحضرت صلوات الله علیه
نماز وی نگذارد و همان دم در سر وی خطاب که چنانکه ای محمد دعوی آن کردی که رحمت
عالمیانی فی برای بدو وام وی یکی از نماز بار انحو میکردی فی معنقیات برای
فرا بنده عاصی و جنایتها است جرمها را خواهی بود با ما بار ... سعول خواهی بود
کی با زبان اشارت گفته سوی که ای سیعتق لی جزو رحمت بیش نیست و آنکه ستار و صلاح کار
است و اصلاح کار اهل خطاو زلت کا فی نیست ایشان از این سیار و عطا ایشان کنار تا به صد جزو رحمت
کامل نامهای سیاه عاصیان را محو کرده اند و مفلسان امید را که چون در کاه من پناهی نیارند
رحمت رحیمیت از درکات عقوبت بدرجات نجات و مثوبت برسانم رباعی ای دست
نامها ارباب گناه یک قطره ز بحر الطاف اله نه زین نوع که کار عاصیان نقشت تباه

کرفیض عنایت بنود واولیاء وموافق سخن ما نوایست انکه گفته اند که رحمانیست در دنیا
بر دادن جان وفرستادن روزی بجانوران اما رحیمست در آخرت بر شرح جای برندگان
سراسیمه وحیران در وحشت قبر بانس وسرور ودر ظلمت قیامت بر لطافت نور والطاف محمود
ونزدیک منزلت بر نقل طاعات وهنگام قراءت کتب بر محو سیات ووقت گذشتن بر صراط به
سهولت وآسانی وزمان دیدار بر خلاصی از تعرض دیار ما زعزیزی التماس نمودند که از آثار
رحمت رحمانیت ورحیمیت ما را خبر ده گفت ایزد سبحانه وتعالی ... را بپوشانید تا لخوش
ترین اعضا فرمود یعنی صورت ونظام کردانید نیکوترین اجزا برقومت نهاد یعنی روی از بن
از آثار رحمانیت اما فیض رحیمیت آن خواهد بود که فردا اعمال ناستوده را بپوشاند وافعال
پسندیده را با جمله خلق ظاهر کرداند امید روش آنکه امروز نیز بمحض نظر لطف بر تقصیر کاری فردا شبه
عنایت خود با تقصیر نکناد بیت جامه وزان بی سامان با قتکارم بر قد با تم تقاصید مادر
جرم خود ساختی کار دین اول بر آخر شکر که لم تو کن جامه در بعضی از کتب متداولست که نبذ
من چون بر عرصه گاه محشر آیی ودر موقف بعث ونشر رحل کردی اگر نامه اعمال تو به توقیع طاعت
وطغرای فرمانبرداری موشح باشد تا به تشریف قبول وخلعت اعزاز مشرف گرداند وبا مقربان حضرت
خود بر بساط کرامت نشاند واگر نامه افعال واقوال به لوث نافرمانی وجرم گناه ملوث
آلوده بود آب از زلال رحمت ولطف الطهارت ومصفا اصطفا رسانند وبه کرم بی علت
بخشایش بی غرض نجا ازین نیبادیا وتباهیها دانند وگذا امر ما معلوم کرد که فعل ما از
اغراض وعلل خالیست وحضرت مجد معلی بصفات استغنا وبی نیازی خالی باشم
مستوفی وسبیا کرداند بیچ جرم کر فضلا وفرونت از گناهت ورت نبود ما نعذ جرمی
همی کرد به رحمت عذر خواهت فصل تا صحبان مسالک معرفت را ثبتی تقرر قدسیا
رحمن ورحیم لطیفهاست وابنجه بر آنند متفق اند آنست که رحمن دلالت بر رحمت مطلقه
دارد ورحیم بر رحمت مقیده وشرح این سخن بر تفصیلی لایق سمت سبق یافته نوعی دیگر زر در
که رحمن است بتحقیق ورحیم است بتوفیق رحمت رحمانیش بهدایت طرایق حقایق راه نماید
خلایق مبین میسازد وفیض رحیمیتش اخص خواص را به عصمت وتعقیق از سایر انام ممتاز می
کرداند ودر بعضی اثر آورده که رحمن مقتضی نصرت عام است بر لوح عوالم ایام ورحیم رسانند
دولت خاص است بر خواص انام وگفته اند رحمن است به اشراق بر اسرار اولیا واین حال نوعی
بر هیبت باشد ورحیم است بتجلی بر ارواح انبیا واین صورة دلالت بر انس وسلوت کند
ودر حقایق سلمی آورده که رحمن است بر دفق ظاهر ورحیم است بر دفق باطن وعنی ظ

براقوات

براقوات سعود ونیعی باطن بصنایع اوقات رفق صوری ماکولات ومشروبات ورفق
معنوی فهم دقایق اسما ومعرفت دقایق صفات وابنه رفق صوری در پی اسباب بیوبان
طالب رفق یعنی مرحضرة سبب احیان مرد تیک حصول روزی ظاهر را طالب است ورفق
باطن به صاحب دلی عالی همت را لقب طالبیان در آن نعمی طعام اند وطعام در آن نعمی جمع
انام در کشف الاسرار آورده که عتبة الغلام شاگردی یزید بن هارون اختیار کرد ویزید او
را نخورد نخرما منع فرموده ما ودایی او مادر عتبه نزدیک یزید آمد ودیگر خرما می خورد
فریاد بر آورد که ای شیخ خرما می خوری وپسرم منع می کنی چون خود رفت بی نیایی جوانرا
بی نیایی گفت ای مادر بهشت در آن نعمی خرما است وخرما در آن نعمی بهشت او را منع
بایکن من او رفت با جنت دشنیده که خلق عالم در آن نعمی بهشت باشند وبهشت در
آن نعمی سلمان ان الجنة تشتاق الی سلمان لاجرم فردا اولیا بهشت در یکند
احد بی عظام معاینه ... الفقراء بالصبر جلساء الله کرنب این مرتبه آن نعمت از خود
بینه ای چون ما را نه بهشت وصلا به درگاه عظمت او شوکر قرار گاه دل دوستان آستان
تقصیر است بیت جمله عذرات باید درین راه ... عشق بود ... کام سلطان
وارث وده معتم الارواح ... که رحمن است بسط عام ... خلایق ورحمت
بکشت که مخاص ... اصحاب حقایق ... لطایف التفسیر آورده که رحمن است بغایت ورحمت
بکفایت رحمت رحمن محل انوار عنایت ورحمت رحیم مشرق آفتاب کفایت ...
عنایت کار هدایت شکفد ... کفایت ... حمایت ... طالبان
بر مطالعه لوایح کرم رسانید ... ارشاد ... لوامع ... کرداند سر محبت ...
مشتاقان جمال لم یزلی ... میان عنایت وکفایت وصفت وصیانت وحمایت
می دهند تا از شوق رحمن ذوق رحیمی یابند ... جمال رحیم در مرآت کمال رحمن می بینند
ایشان از خصوص آینه عموم است ... از اجمال خصوص معلوم ... کثرت ملمع
شود ووحدت ... وحدت ... کثرت بیت کاه آن روی نکو آینه ذرات
کاه ذرات ... آینه آن روی نکوست ودر حقایق القرآن آمده که رحمن است که بنده بوسیله
طاعت برحمت خود نزدیک کردانید ... رحیم است که رحمت خود را بی واسطه بنده
نزدیک سازد ان رحمت الله قریب ... دلالت بر رحمت کند ورحیم بر رحمت
همه تمام است ولتتم نعمتی علیکم ... دل ... است تحقیق
وتحقیقه ... امام قشیری آنست که رحمن است تخفیف عبادة رحیم است تحقیق حسنی ...

رحمن است باول و آخر رحیم است بظاهر و باطن رحمن است که محبان از مقام سلوک بسیار ب
دیار وفا کرداند رحیم است که محبوبان را به کشش جذبه بعیان شهود لقا کشاند و گویند
رحمن مصدر فیوض ازلیت و رحیم منبع الطاف ابدیت در ازل آزال رحمانیت باعث وجود
موجودات بود و تا ابد آباد رحمت رحیمیت مر اهل ایمان را بنجات خواهد بود و بعضی رحمن را
اسم مقدم گفته اند و رحیم را اسم بقا و معنی این سخن نزدیک بقول سابق چه از مقام ازلیت تا مقام
شهود انتها الیت رحمن پیش از همه بود و رحیم است بعد از همه او باشد در سلک وجود
ای جهان دیده بر و خویشتن از تو هیچ بیهده نبوده پیش از تو هیچ بیابت با تست همه چیز در بدایت نهایت
همه چیز اول او و چه پیش همه آخر اوی باخر کاو هست و بی همه در سبق باز گشت همه زیب تو
فصل صفت رحمت مستدعی سائر صفات است از علم و قدرت و [illegible] و ذکر رحمن و رحیم بعد از الله
دلالت [illegible] جمیع کرآنرا از فاتحه دانند که چه سبب [illegible] مکرر [illegible] بحقیقت در قرآن
مکرر نیست [illegible] فرموده است که [illegible] الفاظ محبت ظاهر تکرار [illegible]
سوابق و لواحق آنرا بنظر تفکر و تامل مطالعه نماید تا در آن [illegible] فایده باز یابد چنانچه
ابحاث ذکر رحمت بعد از تربیت و [illegible] اشارت است بکمال رحمت در مبدا و معاد
چنانچه در نشاء اولی خلق عالم برحمت کامله بیافرید و در نشاء اخری نیز همه را برحمت شامل
سمت ظهور و بروز خواهد بخشید و از اینجا گفته اند که رحمن متعلق به رب العالمین دارد
رحیم بمالک یوم الدین چه رحمت [illegible] ابداع و اختراع که در رحمن است [illegible] و رحمت
رحمانیت است و صور [illegible] و اشیا کرد و [illegible] رحمت رحیمیه
و اتمام این فواید تا آخر همین و صلا از غایت منزلت الله [illegible] درجات و سلوک و [illegible]
و [illegible] صاحب [illegible] العالمین اشارة بسلک [illegible] و [illegible]
سبب زیادتی خوف و هیبت [illegible] در قرآن ذکر رحمت و [illegible] تا مومن دارنده رجا گشت
لشن و دل عاصی را به درد [illegible] نکرد و [illegible] عقب آن ذکر مالک قیامت
بیکند که موجب وحشت و خشیت تا بنده بیکبارگی از عذاب خوف [illegible] نکرد و
[illegible] آیات و آیه رحمت [illegible] هر کجا تهدید و وعید
حدیث تحسین و تهدید [illegible] تا [illegible] در میان آید [illegible]
نماید تا مومنان [illegible] لطف و [illegible] متوجه کاه علیهم می شود
و از [illegible] منقطع گشته [illegible] در [illegible] می نماید
[illegible] خوف و رجای ایشان بر [illegible] اعتدال [illegible] می [illegible] که [illegible]

۱۱۴

المؤمن و رجاء لامعنا الا اینجا نیز جواهر ترغیب و ترهیب در یک رشته کشید و لای هم
امید و بیم سمط و احد انتظام داد تا توجه بشارت جامع معاون باشد بر ارتکاب طاعت
و تامل در تنا [illegible] خوف زاجر و مانع بود از مباشرت معصیت و بر جمع این دو رکن کامل قاعده ایمان
[illegible] ماند نیا که هیچ یک از آن بی دیگری بغایت نرساند بیت کر همه با طاعتی از هیبت او لا امن
کر همه با معصیتی از کرمش لا تیاس در تیسیر آورده که چون در مبدا سوره بذکر حمد و ربوبیت
ظهور رحمت مناسب [illegible] دو اسم کرشا مل رحمت خاص و عام اند تا بیقین دانسته
کردد که استحقاق رحمت مر اهل حمد است و شاهد قصه آدم است که در وقت تنفخ روح عطسه زد
و مقارن آن کلمه الحمد لله بر زبان راند فی الحال جواب یرحمک ربک از مهیمن متعال بدو رسید
اینجا نیز فرزندان آدم را اعلام می فرماید که خدا بخوید تا بواسطه جد خلعت رحمت بپوشانند
شما را نیز بوسیله حمد از رحمت شامل نصیبی کامل رسانیم دایم بیت قال الحمد وست مرحوم است
و آنکه غافل از وست محروم است و در تفسیر منیر آورده که فایده تکرار تاکید رحمت حق تعالی
می دانست که بر وصف الرحمت و تبعیت که از اسم اشرف [illegible] ادبی شد [illegible]
بدیع آید بدین سبب صفت رحمت را ردیف آن ساخته تا دل سامع ساکن و مطمئن کردد
و دانکه چنانچه که کبریا و هیبت که از بدیع صفات لایزالش در رخشانست آخر فضل و رحمت
نیز در بدیع افعال بکمالش درخشنده و تابانست در لحاق آورده که تکرار رحمن و رحیم آن
آن می تواند بود که دانسته شود که تبرک از فاتحه نیست چه آنکه این دو اسم در بسمله مذکور است
و تکرار از فاتحه بودی و فاتحه مختص است از معانی قرآن تکرار بیا آمدی و تکرار به اختصاص مناسب
نیز نمی نماید و در تیسیر نیز همین گفته که یکی از فواید تکرار این اسما آنست که معلوم کردد که بسمله
از ام القرآنست و گفته اند تکرار این اسما اشارت میکند بر کثرت ذکر الهی با مرتبه محبت ثابت شود
چه هر چه بیار یاد کردن نشانه محبت آن چیز است من احب شیئا اکثر ذکره و از اینست که محباند
در کاه یک نفس از یاد حضرت الله غافل نیستند بیت از یاد تو یک نفس نیم نه مانی غافل یا بیکو
تام تو بیاد می شنوم در کشف الحقایق آورده که چون حق سبحانه وصف کرد ذات خود را
به تربیت عالمیان و تربیت تصرفست در چیزی به پرورش و تصرف هم بر لطف می باشد
هم به عنف پس در عقب تربیت ذکر رحمت فرمود تا معلوم شود که تصرف بر لطف نه بر
عنف بر رحمت است نه بر عظمت بر جمالست نه بر جلال یا چنین گوییم که بعد از تحقق تربیت
توهم آن می شد که مقتضای تربیت آنست که مربی امر کند مربی را بانچه موافق طبع او
باشد و نهی کند او را از چیزی که طبعش خواهان آن بود چنانچه نتیجه مهربانیست از رب

مربوب و تربيت بي مهرباني مقصور نيست و چون از حضرت رب العالمين جل شانه بندگان را
امر بتكاليف شرعيه كه طبع آن را كاره است صادر مي شود ظاهرا منافي تربيت مي نمايد لا جرم
ذكر رحمن و رحيم در اين محل مناسب بود تا معلوم شود كه تكليف شرع از محض رحمت
واقع شده و آن سبب تطهير ارواح است از شوائب علايق بدنيه و ترقي از مضايق دنيه
بمراتب سنيه و مراتب عليه و اين نيز توان گفت كه چون حق تعالى مربي ما سوي الله است و
باستغناي ذاتي بهيچ چيز احتياج ندارد و الله غني عن العالمين پس ذكر رحمن و رحيم بعد از رب
العالمين اشارتست بآنكه تربيت بر فضل و رحمت نه بغرض و علت و توسيله بدين قولست آنكه
در فايده اعاده گفته اند كه بعد از ذكر تربيت تصور قياس بر تربيت عالميان ممكن بود حق تعالى
آن توهم را بذكر اين دو اسم مرتفع ساخت زيرا كه رحمن صفت واجبست و ممكن را بدين
اسم وصف نكنند و آنكه واجب بوده افعال او معلل بغرض نباشد و رحيم قادر باشد
جمع الجزا بجرم نگويند و قدرت كامله آنست كه افعال او بروي اختيار صدور يابد از
راه ايجاب و قادر مختار هر چه كند كس را مجال اعتراض نرسد پس در تربيت حق مجال
نه محل توهم اعتراض و در بحر الحقايق آمده كه ذكر رحمن و رحيم جهت استيناس بندگانست به
رحمت الهي چه نفوس عباد بي سطوت اسم رب مستانس شوند بعبادت كه وسيله رحمت و نجاتست
كه معني رحمت در رحمن و رحيم مكرر شد تا جاذب قلوب اخيار باشد و كلمه رباني و سطوت آن را
ابرار بجناب سبحاني و هدا مجاز البيان نموده كه ارادت از اين دو اسم تربيت را اشارتست بانكه
تربيت از توابع رحمتست كه اگر سبق رحمت نبودي هيچ يك از اكوان را نعمت وجود نشدي و بعد ذكر
مذكورست كه رحمتين بسم الله براي عموم ذاتي و تخصيص آنست و رحمتين فاتحه براي عموم
صفاتي و تخصيص آن و در تفسير فاتحه فنا آمده كه اول ابراي تخصيص حكم تعميم است
و ثاني براي تعميم حكم تخصيص و مي شايد كه رحمت بسمله براي استمالت قلوب عباد
باشد برحمت الهي و رحمت فاتحه جهت طلب قرب پادشاهي و صاحب كشف الاسرار
ميگويد رحمت مذكوره بسمله براي بركت و ابتدا و رحمت فاتحه خاص بجهت مدح
و ثنا و اغلب محققان بر آنند كه رحمت تتميه كه ميان بسمله و حمدله واقع شده در رحمت
كه ميان عالمين و يوم الدين مذكور گشته تحقيقت اين قول را توان يافت و محصلش
بر وجهي كه در بعضي آورده اند آنست كه چنانچه اولا ميان بسمله كه تعلق بمبادي دارد
و حمدله كه متعلق بكمالات باشد اعني نعم كه موجب حمدست دو رحمت مي بايد يكي فايض
بر جميع خلق از علويات و سفليات و روحاني و جسماني و خير و شر و مومن و كافر چه

مجموع

مجموع ايشان در خلق يكسانند و رحمت رحمانيت مشعرست بآن و رحمتي ديگر كه ببعضي
رسد دون بعضي جهت آنكه خلايق در مراتب هدايت و ضلالت متفاوتند و رحمت
رحيميت مخصوصست از آن ثانيا ميان عالمين و يوم الدين نيز دو رحمت ضرورت
يكي آنكه فايض باشد بر عالميان جهت تقويت و تربيت ايشان و ديگري فايض باشد
بر ايشان در وقت بعث و حشر ايشان و جهت تربيت عالميان شاهد و ظاهرست و
بعث ايشان غايب و باطن و رحمت رحمانيت مخصوصست بر ظواهر موجودات و رحمت
رحيميت آنست بر بواطن كاينات لا جرم رحمن در جواب رب العالمين واقع شده
و رحيم مقارن مالك يوم الدين افتاده و جمعي گفته اند كه مالك و ملك از صفات
جلالست و رحمن و رحيم از اسما جمال پس ذكر رحمت قبل از وصف مالكيت مناسب مضمون حديث
صحيح رحمتي سبقت غضبي ظهور كند و تا بي قرآن در درياي رحمت الهي مستغرق گشته از
سطوت مالك و هيبت ملك بر ساحل نوميدي سرگردان نشود كه رحمت الهي غالبست
بر خشم او و حضرت خواجه قدس الله سره در تفسير فاتحه در اين محل آورده كه رسول صلى
ربنا عليه و سلم فرموده است كه آن هنگام كه خداي تعالى خلق بيافريد بنوشت در
كتابي كه آن كتاب را بعرش خود بنوشته بود و آن موضوعست نزديك او بعرش كه ان رحمتي سبقت
غضبي اخرجه البخاري و در صحيحين است بروايتي فاروق كه اسيران بحضرت رسول صلى ربنا عليه
آورده بودند و از جمله ايشان زني بود بچه او غايب شده و شير از پستانش مي چكيد هر بچه
شيرخواره را كه در ميان اسيران مي ديدي گرفتي و بر كنار نهادي و بر ياد فرزند خود شير مي داد
و خود آب از فواره ديده مي كشاد و بزبان حال با هر يك از ايشان بصد زاري مي گفت بيت
تو اي عزيز كه با من سخن نمي گفتي داني كه من ز كه شد خود نشان نمي يابم حضرت رسالت صلعم
آن را مشاهده كرده فرمود كه چه گمان مي بريد كه اين زن با اين بچه دوستي كه بچه خود را آتش
اندازد گفتيم نه بخداي حضرت صلى الله عليه و آله و سلم فرمود كه خداي تعالى رحيم ترست بر
بندگان از اين زن بر فرزند خود و رحماني كه رحيم باشد بر رحيمي گناهان همه بندگان در ميان
گرداب گناه با لجه سار كرم بي كرانش الاهي چيست و كجا ز گدا نيا بانعمتها
جز سايه لطف بي پايانش پناهي نيست بيت اي سايه رحمت پناه همه كس اي غافر الذنب
گر نيست گناه همه كس گر نيست زيان تحفه ما الم خشت عفو تو بري است عذر خواه همه كس در تفسير
ثنا بيفا آمده كه خود را رحمن و رحيم نام نهاد و اين دو اسم را در حمد اول كلام خود
فرموده از رحمت خود كسي نوميد ندارد كه رحمت نكند در حكايات آمده كه ذكر رفتي تا

بر درگاهی رفیع و ابوابی منیع رسید و با امید طلبی تمام زبان سوال بگشاد از آن خانه اندکی
چیزی بیرون آوردند درویش متغیر شده از انجا برگشت و تبری بدست آورده معاودت فرمود
و خواست که ارکان آن ابواب از هم شکند و اساس آن طاق را متزلزل سازد صاحب خانه بیرون دوید
که ای درویش چرا چنین میکنی گفت از برای آنکه آن عطای اندک لایق این درگاه بلند نیست
یا درگاه مناسب عطا کن یا عطا در خور درگاه ده اید درویش اگر عطیات مخلوق فراخور یا نامه
مجیب و نخوت ایشان نیست رحمت خالق در خور کبریا و عظمت او هست نسبت گناه اولین و
آخرین با فضل و رحمت حق نسبت ذره ایست بخورشید تابان بلکه کمتر از قطره در جنب محیط
و عمان بیت لطف رحمت دریای عالم است وز انجا قطره عالم تمام است اگر آلایش خلق
گنهکاران در آن دریا بشوئی بیکبار نگردد تیره آن دریا زمانی ولی روشن شود کار جهانی
خداوندا همه سرگشتگانیم بدریای گناه آغشتگانیم ز سر تا پا همه هیچیم در هیچ جز این تا پا همه هیچیم
بهیچ هر چاره امید و مانده بیچارگی جز این بیچارگی ما بچاره ای خداوندا در کتاب کریم
ما را خبر دادی که تو رحمانی و رحیمی اگر هستیم جرات بر بساط معصیت نهاده ایم با امید رحمت
تست و اگر از رفیع عنقا سر رشته طاعت از دست بداده ایم با امید مغفرت تو دل بر امید کرم افتاده
در گناه ولا تجعلنا عن وافر فضلک و عطایک محرومین واغفر لنا وارحمنا وانت ارحم الراحمین اصل
ثالث در حقایق آیه سوم قوله تعالی مالک یوم الدین صفتی دیگر است مر محمود حقیقی را یعنی جمیع
حمد و سزاوار مدح بحقیقت مالک یوم الدین که قادر است بالذات بر ایصال نفع و ضرر و جزا و سزا
و ثواب و عقاب و غیر او را این استحقاق و سزاواری نیست یکی از بزرگان فرموده است که می
توان استدلال کردن بدین صفات کامله بر استحقاق حمد حضرت ذی الجلال را جهات استحقاق یا
بجهت کمال ذاتی باشد یا بسبب کمال صفاتی یا به امید لطف و کار سازی بود یا از خوف قهر و بی
نیازی او و اگر کمال ذاتی گویی از الله مفهوم می شود که آفتاب الوهیت از مطلع ذات بجهة ذرات
کاینات تافت اگر کمال صفاتی جویی از رب العالمین معلوم می گردد که هر موجود بر تو صفتی
از صفات قیومیت پرورش یافته اگر رجای لطف ملحوظ است از الرحمن الرحیم ظاهر
توان دید و اگر از بیم قهر عالم سوز است از مالک یوم الدین تحقیق آن توان رسید پس بهر وجه
لایق حمد و ثنا و سزاوار مدح و ستایش حضرت اوست و هر جا سپاسی است از روی استحقاق
راجع بپایگاه عزت و عظمت او که مظهر ازلیت رب العالمین و ثبت ابدیت مالک یوم الدین
در حقایق التاویل آورده که بیان استحقاق ذاتی مر حمد را بر چهار وصف ایرادی فرمود اول
صفت ربوبیت که اسداء مرتبه انست بر نفقه و حفظ و تهیه اسباب بقا و معاش و ثانیا رحمت

رحمانیت

١١٦

رحمانیت که مشتمل است بر نعم سابقه مر مبدا اشیا چون افاضه وجود و فیض آن از جلایل نعم ظاهره که کمال
ابدان و معادلات دنیوی بر آنکه موقوفست تا اثار بر تفت رحیمیت شامل است بر نعم لاحقه باطنه
چون موهبت ایمان و امثال آن و باقی حقایق نعم باطنه که کمال ارواح و رفعت درجات اخروی بر
آن مترتبست و رابعا ذکر مالکیت که دلالت بر احوال معاد و منتهای جزای اعمال دارد و هر آنکه بدین
صفات متصف باشد بحمد مطلق احق است و بمطلق حمد حقیقی و بتوفیقه تعالی یهتدی الی سواء
الطریق بیت اورا که چنین جلال ذاتست هر جا که ستایش است او راست بدانکه در این آیت ده
قرائة وارد شده هشت از قرائة شاذة الثابته چون ملک و مالک بنصب کاف بر سبیل ندا و نحو
آن بطریق التفات بجزم لام و کسر کاف بر وجه نعت و بفتح لام و کاف و نصب میم یوم بر تقدیر فعل
و مالک ما ثابت بود در مصحف دیگر قرائة جائز التلاوه ابو جعفر و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و
حمزه رحمهم الله ملک بی الف می خوانند بکسر کاف و عاصم و کسائی و سهل و یعقوب و خلف
رحمهم الله مالک با الف هم بکسر کاف و علماء تفسیر اختلاف کرده اند که از این دو قرائت کدام افضلست
بالاکرم هر دو کافیست و شافی و گفته بعضی آنه بمعنی واحد مالک خداوند متصرف ملک
گویند بمعنی ملک سلطان و پادشاه مملکت و میان مالک و ملک کریم و ملک بضم آن
عموم و خصوص من وجه است گویند این سرای فلانست و گویند ملک اوست و گویند این شهر و
ولایت ملک پادشاه است از جهت تسلط و استیلاء آن بر آن و گویند ملک اوست و گاه باشد که
هر دو جمع شوند چنانکه گویند این شهر ملک پادشاه است و در ملک اوست و بعضی برآنند که ملک
ابلغ است در کیفیت و مالک اکثر است در کمیت در تحقیق آورده که ملک بر کسی و قدرة شرعیه
خاص است بر شیء بحسب تصرف که خواهد در آن و ملک بضم قدرت و حسیه عام است از اینجا
معلوم شد که ملک مقتضی عموم است و ملک مؤدی بر خصوص و صاحب کشاف نیز همین معنی
فرموده که بالضم بمعنی بالکسر بخصوص مالک البیت گویند و ملک البیت گویند ملک مجاز است
فیه استعلاء مالک مثبت است بر تصرف و استحقاق و هر جا که ملک گفته باطن مستتبع آن دنیا است
کرد و چون نام مالک شی بحقیقت او بخاطر خطور کند نظام آن کم شود و لفظ ملک که ملکست
کرد در لغت شدت و بسط و قوتست و ملک و مالک هر دو بر این معانی مشتمل ملک بواسطه شدت و
قوتست در مملکت و ارتباط آن بر بسط و مالک از روی تصرف تام و قدرت تام و رابطه استحقاق نسبت
با مملوکات خود علی الاطلاق بر حضرت او اسم مالک باعتبار قوت و قدرت مطلقه او لایق و مناسب و
نام مالک برای تصرف او در عالم و عالمیان لازم و لایق بیت پادشاه پادشاهان او مالک الملک دو
جهانست او بر تجلی ملکیت هر دو راه ظهور قربان کشیده و بمظهر نور مالکیت جلیلی دارای ملکیة

نهاد باسمی ظاهر چه بر اسم مالك از ملك مقدم بر خلق بر بندکی کشیده شده قوم اسم ملك
الحکم که بر افراخت علم در جانه امراد نهادند قوم وصل جمعی که ترجیح قراءة مالك میکنند
دلالت ایشان آنست که شمول مالك از ملك زیاده است چه الحکم مالك بر همه چیز اسناد
توان کرد چنانچه کویند مالك الطیر والدواب والعبید والاماء و غیر ذلك و ملك را جز بسلطنت
اسناد نکنند دیکر آنکه مالك را هم بر ملك اضافه باید و هم بر ملك چنانچه مالك الملك و مالك
الملك و ملك را جز بر ملك مضاف نتوان ساخت دیکر آنکه مالك هم بر ملك اضافه باید
هم بر ملك نبات و معنا مردم اضافه کرده می شود چنانچه مالك الملك و مالك التصرف
و ملك جز بنبات مضاف نمی کردد دیکر آنکه تسلط مالك اقوی از ملکیت زیرا که انجه مالك از ملك
در وی تصرف دارد ممکن نیست که خود را از ملك اخراج تواند که به اختیار خود و ملکیت که رعیت نفس
خود را به اختیار از ملك اخراج کنند دیکر آنکه مملوك بر هیچ تصرف قادر نیست الا باذن مالك بخلاف
کردست تصرف ایشان در امور خود مطلقست پس استیلاء ملك از مالك زیاده باشد دیکر آنکه
مالك نیکو بنده مکر و فهمی که آنچه جز در ملك او باشد چنانچه ملکی که در آن تصرف توان کرد پس فرق
تصرف در مالکیت بیشتر از ملکیت است چه ملك را تصرف جز به امر و نهی نیست دیکر آنکه این لفظ
را به یوم الدین اضافه کرده و در قرآن سوره دایم صورة هست انجا که میکوید یوم لا تملك نفس
لنفس ملك کرده است از خلق پس لازم آمد که او را ثابت باشد دیکر آنکه مالك ملك رعیت است
و مالك ما ملك بنده بنده خوانده بود و ما ملك رعیت پر غلبه و قهر در مالکیت اغلب بود دیکر آنکه مالك
را بعد از فوت مملوك حق و لا نیابت بخلاف ملك که بعد از فوت رعیت او را هیچ حقی ثابت نیست
دیکر چند مالك بر مملوك لازم است بخلاف ملك که رعیت را خدمت او واجب نیست بلکه او را
رعایت ایشان بجای آورد نیست که کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته دیکر مملوك را سفر و اقامت
و غیر آن بی تبعیت مالك دست نمی دهد و رعیت را تابعیت در این مرتبه نباشد پس مطاع بودن
در مالکیت بیشتر است دیکر آنکه لفظ ملك دلالت بر هیبت و سیاست دارد و کلمه مالك دلالت
بر رأفت و رحمت بود و بندکان را به رحمت و عنایت احتیاج بیشتر است که به هیبت و سیاست
دیکر آنکه ملك را به رعیت طمع بود و مملوك از مالك طمع دارد پس مالك نافع باشد و ملك طامع
والانجاب که امام کسایی فرموده که مالك می خوانم که دلالت دارد بر فضل فراوان دیکر مالك
امیدوارتر است از ملك چه آنکه ملك ممکنست که مواسا نکند با رعیت و خدم و ابنا را کسوت و بهره
دارد و مالك نفقه و کسوه مملوك و محافظت و تربیت او فرو نکذارد دیکر لمحاطه رحمت و فضل مالك
اکثر از ملکیت زیرا که وقتی که حشم و خدم پیاده ملك عرضه کند جز قوی و صحیح را جهت تعیین وظیفه

قبول نکند و ضعیف و معلول را بکذارد بخلاف مالك که مملوك او هرچند ضعیف
و مبتلا باشد از تعهد او مجاره ندارد وجهی دیکر آنست که مالك یك حرفی از ملك زیاده واقع
شده پس قراءة او بسبب ثواب اکثر باشد چه بر تلاوت بحروف از قرآن ده حسنه مترتب
یکی از کبار رحمهم الله مالك را به الف خوانده شخصی از اهل عربیت وی را گفت که ملك بی الف آمد
او نیز بی الف خواندن آغاز کرد و آن را عادت ساخت شبی در رؤیا مخبری او را گفت چرا ده
حسنه از حسنات خود کم کرده مکر چنین نشنیده حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود
که قاری قرآن را به هر حرفی ده حسنه دهند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند چون متنبه
شد هم چنانکه خود را بر طریق کرده داشت ترك کرد و ثانیا دعا مقتدی به که جز ترك لفظ الف
ملك نکنی مکر قول رسول صلی الله علیه فرموده که اقرؤا القرآن تفخیما ای معظما باقی کرم
از خواب برآمد و به صحبت قطرب که امام نحو و لغت بود رفته از حقیقت این مسئله سؤال کرد قطرب
فرمود که مالك احسن است نه از آنکه ملك یکی از مملوك باشد و مالك الملوك عجلا ایل
چنانکه ترجیح قراءة ملك کنند اهل تحقیق کفته اند که ترجیح قرآنی بر قرائتی بزیادتی حرف و نقص معتبر
نیست زیرا که بیان صحابه رضی در لفظ چیه و فهمین و فارهین و امثال آن اختلاف
واقع شده و هیچ یك را بر دیکری زیادتی حرف راجحیت نساخته اند بلکه احتیاج بزیادتی معنی
کرده اند که ابلغ و افراست در افاده معنی عظمت و قهر و تصرف در مملکت چه ملك
بجناب کبریا حق سبحانه دیکر آنکه قراءة ملك انسب و اوفق است مر قرآن و حدیث را چه در قرآن
اسم بسیار واقع شده چنانچه فتعالی الله الملك الحق و قال تعالی الملك القدوس و در حدیث
قدسی آورده که انا الله ملك الملوك قلوب الملوك و نواصیهم بیدی دیکر آنکه حق سبحانه ملك بودن
قیامت اختصاص داده که لمن الملك الیوم و قال تعالی الملك یومئذ الحق للرحمن پس ایجاد ذکر
یوم الدین میکند لفظ ملك موافق تر است از مالك و تخصیص اسم واحد و تقاریر بیان
این قول است جمع و صحت و قهر از صفات ملك باشد نه از صفات مالك دیکر آنکه مالك
که آن را علی الاطلاق ذکر کنند بلکه کویند مالك فلان چیز است و ملك را مطلق کوینده
ذات به صفات مستقل بی اضافه باشد ابلغ است از مدح او به صفات مضاف باشد
فالق الاصباح و ذی المعارج و امثال آن دیکر ملك در اکثر امور به اختصاص باشد بخلاف
مالك که خود مملوك وی بود دیکر آنکه هر مالکی ملکی نباشد اما شاید که ملك مالك نبود
جزیا و آنکه محتاج و تحت بود و باقی مملکات وی دیکر مالك بسیار ند از صنع و
شریفی شاید که مالك باشد اما هر کس ملك نتواند بود و ملك نباشد مکر اشرف و اعلی و اعز

و اولی از همه رعیت دیگر آنکه ملک صاحب خزینهاست و مالک را اعتبار ملک و خزینه نه
نیست پس محتاجان و فقیران را از ملک امیدوارتر باید بود که از مالک دیگر در تفسیر
ثعلبی آورده که ملک قرائت اهل حرمین است و علویه قاری از جهت دلایت و روایت موجب
اختیار قرآنست و این نیز توان گفت که ملک صفت مشبهه باشد و برای ثبوت و مالک اسم
فاعلست و مالک ابو حدوث نزد اول به نسبت حق عز و جل انسب و اکمل و دیگر گفته اند که اسم
ملک را اختصاص یافته که اشرف انواع حیوانات قال تعالی ملک الناس و اگر اشرف نبودی تعالی
آن ملک متعین شدی و مالک متعین نشدی و حضرت شیخ صدر الشارح در ایجاز البیان فرموده که
در ترجیح قرائت ملک سری چند که مقتضای قواعد توجیهاست اندراج دارد و از جمله آنکه مالک
در اسم رب مندرج است چه یکی از معانی رب مالک شمرده اند و قرآن که عزیز مشتمل بر ایجاز
و اعجاز وارد شده و از تکرار و حشو خالیست و بر تقدیر قرائت مالک نوعی از تکرار معنوی
حال آنکه کشف تام افاده کرده که در لفظ تکرار نیست و دیگر نزد محققان آخر نظر اول است
بر عین او و خواتم شبیه سوابق است بر لحظ آن و فاتحه سور قرآنی بترتیب الهی سوره الناس
و خاتمه آن سوره ناس و چون اسم ملک در فاتحه ردیف اسم رب واقع شده که رب الناس
ملک الناس پس در فاتحه نیز بجهات سؤال باید و علما و عرفا ازین جزای کرمند کوی شده فرق
میان اسمین نجات و فی نفس الامر مالک را شمول بیداشت و ملک را مدح باید یافت
و در تفسیر قرطبی از ابو حاتم نقل میفرماید که مالک ابلغ است در مدح خالق از ملک و ملک
اوفقست در مدح مخلوق مالک و گویند نظر به صیغه مالک انسب است و بلحاظ معنی ملک
اولی و از اینجا صاحب بصایر گفته است که خواننده قرآن چون بدان منزل رسد که جمال معنی از حجاب
الفاظ بر او جلوه گر شود ملک خواند و او را مناسب تر آنست تا مهابت صفت او را وجد
شنیدنی ثابت دارد و اگر هنوز بدین مرتبه نرسیده که مالک میخواند که از آن ثواب چشم
امید توان داشت و در صحاح آورده که از کلام بعضی چنان مفهوم میشود که ملک مشتق
مالکیت و بر این تقدیر هر دو ملک بمعنی باشد و حقیقت آنست که ملک خدایاست جل سلطانه
و مالک حقیقی همو است همه موجودات ملک وی اند و در ملک وی هیچ ملوک را تزلزل
لاف مالکیت نرسد و رعیت را با وجود ملک دعوی پادشاهی نرسد بیت کیست درین
دشت که دیبای کو لمن الملک زند جز خدای که شکش هرچه داد و نه کیست بیش خداوند
او بندگیست وصل ملک در قرآن بر سه وجه می آید اول بمعنی قادر قال تعالی لایملکون
لانفسهم ضرا و لا نفعا ای لایقدرون پس بخوای آیه چنین بود که اوست قادر که دیبو

قدرت

قدرت شامله او از عجز دورست و قوت کامله او از ضعف و فتور و تخصیص بناس
رفع جهت آنست تا نپندارند که معصیان بی مینگاه کاه در دلانکاه دینی دعوی قوت و قدرت
میکنند ما در آن زمان عجز دیگهان حیرت خواهند کشید و بدیده حیرت در ضعف
و قدرت در آیینه حال خود مشاهده خواهند نمود بیت از تیغ جبار بر دوست قدرت بی
الکند هر جا تو با است دعوی مجالت نهان کند دوم بمعنی غنی قال تعالی و جعلکم ملوکا ای اغنیا
بخصوصیت غنا تر بیان رفته کمایر دارات با الذین زهرة الحیوة الدنیا دست احتیاج بر دیده
شفاعت کشاده باشد و همه بنشان میفرماند کلوا و تمتعوا دیده ترصد بر حصول
نواله انعام ان خان احسان الهی نهاده بر غایت ظاهر است سوم بمعنی حاکم قال تعالی امرأة
تملکهم پس آنرا فهم کرده بود با زعنت و کربا احکام و احکام محکمه دنیا صادر بکرد و حاکم علی
الاطلاق اوست بیت حکم تو و علم که علم برکشد هر که بود صفر تقدم در بکشد حرز که باشد
بحکومت سزا ای تو بحق حاکم یوم الجزا در تفسیر قفطی آورده که ملک آنرا گویند که بی نیاز
باشد در ذات و صفات از جمله موجودات و تمامی مخلوقات بدو محتاج باشند از همه جهات
بلکه هیچ چیز از ذات و صفات در وجود و بقا ممکنات از وی بی نیاز نتوانند بود و این همه چیز از
آنها احتمال نباشد پس ملک او باشد و صفت توان شناخت بر استغنا خود از خلق و
احتیاج خلق بدو و بر این تقدیر ممکن نیست که هیچ یک از ممکنات ملک علی الاطلاق
توانند بود بجهت آنکه احتیاج از لوازم امکانست و هرگز از وی مسلوب نگردد چنانچه
گفته اند بیت سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم پس ممکن محتاج
باشد هر که محتاج بود او را مستغنی نتوان گفت و آنکه مستغنی بود او را دعوی پادشاهی
تنزیه بود آنکه تنزیه است که هیچ ممکن از العجز باشد که همه کس بدو محتاج باشند جهت آنکه
محتاج الیه را علم شامل و قدرت کامله و کرم عام می باید تا قوانکه همه وجود الکریم
میدهد و به هیچ مخلوقی این صفتها بکمال موجود نیست پس هیچ بنده ملک مطلق نتواند
بود آری در حقیقت ملوک دنیا این معنا هست که مستغنی باشند از بعضی اشیا و بعضی اشیا
از ایشان مستغنی نباشد پس از روی مجاز هر یک را ملک توان گفت باستغنای وی از
بعضی و احتیاج بعضی بوی و ملک حقیقی آنست که بنده و شاه و سفید و سیاه بلکه
از نیر ماهی تا بالای ماه همه بوی محتاجند و او از همه مستغنی بیت ای ذات تو بسند
تا شب بلج بسم دعای فیض تو محتاج تو شاه زادی و دیگران زاده تو خدای و دیگران
باد شاه سازنده از تو گشت کار همه ای همه و افزیک کار همه و از مضمون کلام سابق که

اثبات ملکیت مطلق بهمه مرجع را بر وضوح پیوست که ملک ملوک جز وی سبحانه نتواند بود
چه همه پادشاهان در سمات عجز و نقصان شریکند و هیچ یک از نظر بحقیقت امکان بر دیگری تفوق
و ترفع نرسد و لهذا در صحاح احادیث وارد شده که اخس ترین اسما روز قیامت نزدیک خداوند تعالی
آنست که کسی را مالک الاملاک گفته باشند یعنی پادشاه پادشاهان بجهت آنکه این صفت خاصه احدیت
و مالک ملک و ملک ملوک ازلا تا ابد جز او نیست ذره خاک و قطره آب را که معتقد ما بهم پیوسته فنا
باشد در سلطنت عظمت الهی با شهریاری دعوی شاهنشاهی چکار بیت ای که در معرض فنا آنست
لاف شاهی زند خطا باشد ؛ غیر حق جز به آشکار و نهان ؛ هیچکس پادشاه پادشهان ؛ و ملک ملک
اگر بمعنی متصرف دارند صفت بدیع ممکنند و اصل آنست از صفات فعلیه باشد و اگر بمعنی قادر بر تصرف دارند
از صفات ذاتیه و امام حجة الاسلام رح فرموده که ملک از صفات راجع بذات است یا بسلب و اضافت
جز دلالت دارد بر تعلقی که همه محتاج بود و او به کس احتیاج ندارد اما نصیب عارف ازین
نام آنست که از ماسوی الله مستغنی گردد و مملکت خود که قلب و قالب است بعبادت و معرفت
آبادان سازد و جنود خود را که شهوت و غضب و متعلقات ایشان اند از فساد و بیداد منع کند
و رعایای خود را که لسان و ید و عین و اذن و سایر اعضا اند بر قید تخیر و تعقیق بکیرند و آورد
تا بر روش شریعت اقامت نمایند و ارباب ملک مجازی و ملوک هر که گاه که هو و بازی را عاجز
و فرومانده دانند و هر نوع مهمی که پیش آید بر ایشان التجا بلکه التفات ننمایند و روی نیاز بحضرت بی
نیاز آرند تا ایزد تعالی هیبت او بدلها نهد پادشاهان کمر عبودیت بندند و خدام او شوند و
صدق نیت جز طریق فرمان او نیابد و بعضا الی حضرة ذی الجلال دارد سلاطین را کمر خدمت
بر میان بسته و آنرا که درگاه ملوک قبله اقبال و کعبه آمال سازند هم از ایشان مسکون نیابد و در حبس
آورده که شرحها فی رحمة الله علیه بحضرت مرتضی علیه السلام رسید و نصیحت خواست گفت یا امیرالمؤمنین مرا پند
ده فرمود که چه نکوست مهربانی و لطف توانگران بر درویشان با امید ثواب و بنده
نوازی حق و نیکوتر از آن سرکشی و تکبر درویشان بر توانگران با اعتماد بر عنایت و کارسازی حق
ابیه و این دعوی تو جبد که پادشاهی کن که شاهان در کهی او به گدایی افتخار است و
گدایان نامعتبر را از منصب شاهنشاهی هان بیت ای همه گدای کویت شاهی و شهریاری
در کوی تو گدایی فخری بود نه عاری ؛ احسان بی حساب بی سعی التماسی ؛ انعام بی شمارت
بی رنج انتظاری ؛ حیف است شب نشستن بی روی چون تو شمعی ؛ بی حاصل است عشق کردن نه
وصلی چون تو یاری ؛ وصل مالک بچهار معنی مستعملست اول آنکه از همه مشهور تر است بمعنی صاحب
قال تعالی قل اللهم مالک الملک دوم ضابط قال تعالی ثم لها مالکون ای ضابطون سوم ضابط بمعنی

حافظت

١١٩ حافظت و شرط ضبط تصرف باشد چه وکیل را با آنکه ضبط چیزی کند مالک آن نگویند و ازین
آیه ضبط و ربط امور معاد و حفظ حساب و اعمال و پاداش عباد فهم توان کرد سوم قیام بامور
الامر یومئذ لله و در حدیث آمده که ملاک الدین الورع پس معنی آیه این باشد که قیام روز قیامت بدو
و تمام مهام معادی قایم بمقتضای عدل و حکمت او چهارم مالک عرب میانه راه مالک الطریق گوید
و عدل هم وسط میان ظلم و انظلام و چون وقوع این طرفین از حق در حق جایز و واقع
نیست پس یاد دهنده و جزا او باشد که انصاف مظلوم از ظالم بستاند و حقوق واجبه از ارباب
مظالم استرداد نموده بمستحق رساند و از ابن عباس رض منقولست که مالک یوم الدین را
قاضی یوم الحساب تفسیر کرده و جمعی دیگر بمعنی جزا دهنده نیز آورده اند و در مقصد اقصی
مذکور است که مالک بحقیقت آنرا گویند که مملکت او و مملوکات و ملکات او را فنا باشد هرگاه
که خواهد بهر نوع که خواهد از ایجاد و انعام و اعدام و امساک و ابقا و افنا و منع و اعطا و اهدا
و اضلال و اعزاز و اذلال و ابدا و اعاده و احیا و اماته پس مالک قادر تام القدرت باشد یعنی قدرت
او محیط بود بجمیع مقدورات هرچه ممکن و متصور است در قبضه قدرت او مقهور است
بیت قدرتش از دایره کاف و نون ؛ هرچه پس آورده جهانی بود ؛ هرچه بقیریافته فطرت است
سلطنت خامه زن قدرت است ؛ بی خلل عجز نه بیم کس ؛ قدرت بی عجز خدا راست و بس حضرت خواجه
قدس الله سره در شرح اسماء الله آورده که مالک ملک دار و ملک بجزئیات یعنی ملک دنیا
دشمنان ابداد و ملک عقبی بهر دوستان ذخیره نهاده و حقایق قشیری آمده که احسان او
دلها عابدان املاک سلطنت تا طمع کرده مطالبات او را در سلطانی او جانهای موحدان از املاک
گردانید تا طالب گشتند لقای او را و بعد روح الارواح آورده کما للشیخ آنست که ملک
تملیک شود و ملوک کش دافعه منازعت با او نیفتد او نیز این را دنیا شوی و جبار فی
بدنیا شدن حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بموسی انا بدک اللازم فالزم بدک تا من گریزان تو لم
از همه کس گزیرت و از من گزیر نیست ملازم من باش و مرا لازم باش که از همه کس چاره ترا هست
و از من چاره نداری بیت بیچاره مشو چاره کار تو منم ؛ رو یاد کری مکن که یار تو منم
عارف رومی فرموده که بیت بی همه می شود بسر بی تو بسر نمی رود ؛ بنده تو دارد این دلم جای
دگر نمی شود ؛ ابن روایت هر که او را دارد اگر هیچ ندارد همه دارد هر که همه دارد اگر او را ندارد هیچ
ندارد بیت ما را که ارادت و دگر هیچ نیست ؛ جز ارادت سهلست اگر هیچ نیست ؛ مرا او یک تنا
درد و کونین کرد بینند در بد ز هیچ نیست ؛ نیکی آنکه راح فرموده که هر که استحقاق کرده که ملک اثاث ثابت
و ملک علی الاطلاق هموست از تصرف بیع علیها بیرون آید و تمام امر را بمالک تسلیم نماید

خود را از اضافتها ساقط سازد و الف وار مجرد شده پای اضافت طلب اثری عزت بسوزد بزرگی بجای
لا توحید اسقاط الاضافات می فرمود که التوحید اسقاط الیاءات محصل هر دو سخن یکیست حقیقت توحید
آنست که سالک را با سلک کار در و با هر اضافتی که بخود میکرده از کردن هیچ بر دارد و هنالی و هنالیه
و هنالیتی چه در همه هاست هرچه بنده راهست بحقیقت از آن مولاست هیچ چیزی در ملک او کسی مر
صعیر نیست و هیچ بنده‌ی بدل الدرشته اضافت نیرها و من بتر فیا یعز یه و فیه از سر این سخن آگاه
شوی که جنید من ذاکر منبع در شخصات عجب و خودنمائیست نجات تواضع جنید از دید و تطره الیه
نون کم کرد چند و خود نمائیست بر داری بیت شو چو اما و من بکلی رها کن تا نشود با تو هیچ خرمنی
هم نیز فعل و هم نیکی نکند در زبانت وقت سخن کمتر بر تاج من جامه من در که من عصا و
من تا نکرم کم کرانس ولست بکن او ما فرا زمین با راست صد سنت بار و سر کردن بر که یک باد
برنیاید از من اما نصیب عارف از این نام آنست که چون دانکه مالک اوست هر چه او را با عیان
مصالح دنیا و مناجح عقبی از حضرت احدیت سباکه آن مجازی که هرجه ادار بعارت نیست و
زمان تا زمان با معنی باید گذاشت در طلب هیچ جز استعانت نماید و امام قشیری رح در
تحبیر آورده که بنده عارف باید که متجلی این اسم جمال ضمن ربوبیت خود را در آینه مالکیت حق
مشاهده کند تا چون بندگان دیگر میگوید مالی من مال من بلغ من سرای من او همی گوید
که خواجه من مولای من از امام ساده‌ام مسقولست که وقتی در تغلبات ذوق بندگی خود
شو ملت خداوندی خود می فرمود بنده کن بیلی و رب العرش معبودی بیت
بنده خویشتن خوان که بشاهی برسم مکنی ... شاهی من است و هم چه تخبیر فرموده
که یکی از امرا ذو شوکت صاحب دلی را التماس کرده که اگر حاجتی داری بمن عرض کن تا کرم ادای ... خاطر
می کند ... تا به اتمام آن و اهتمام در آن غایت سعی و نهایت جهد بتقدیم رسانم ...
نظر با شتغلمات مالکیت افتاده بود و بندگی خود ... خداوندی خود ... با یک ...
او نعکم من انت حتی اسال حاجتی منک تو کم باشی که مرا حاجت خویش از تو باید طلبید و ...
پیش تو بموقف عرض باید رسانید محتاجی به عجز و فقر موصوف بیچاره بر مستقف ...
معروف بیت پراکنده وضعی چو افتاده باری سر اسیمه شکلی چو گم کرده راهی ...
شده و متحیر گشته گفت ای درویش این سخن موجب اینهمه دهشت و مقتضی چندین ملال
و وحشت نبود درویش سلطان عدل فرمود که ای هدف سهام طلب و از جاده راستی و
انصاف بر طرف مثل تو شخصی با چون من کسی این سخن تواند گفت و بدین جرات و جسارت
در چنین عبارت چه سان توان سفت و حال آنکه مرا دو بنده اند که تو خط بندگی بپیشانی ایشان دلداده و ...

خدمت کار ایام که تو اند ... خدمت ایشان نهاده خواجگان تو مر اکثرین بنده اند و کار فرمایان تو
... بر ... سر افکنده کی ... باشد کی خادم خادمان خود را ... دعا ... تجلیات ...
سا ... صلاحیت پادشاه پادشاهان ... بنده بندگان ... امیر ... که این بندگان
من ایشان ... کلام ... ایشان ... سخن ...
فرمود که نفس و هوا مرا بنده اند ... بیت من نفس و هوا دو بنده دارم
... پادشاهم تو بنده بندگان مایی از بنده بندگان چه خواهم وصل هر سالک ...
... ملک و مالک جامع صفات کلیات ... که سالک و مالک باشد باید که ...
... ملک و مالک ... حیاة ...
... ملک و مالک ... مملوکات ...
... ملک ... واجب الوجود ...
... وجود ... مالک و ملک ... تواند گفت ...
باید دانست و از اینجا معلوم شد که ملک و مالک حقیقی آنست که جامع این صفات باشد ...
... بیت سلطان ...
خداوندی ... وجود موفق دانست که ملک مطلق ...
... باید ...
... مالک ...
ملک و ملک ... این شناخت ...
... ملکیت و مالکیت ...
... هیچ ...
امکان ...
...
هست ... باشد ...
در ... باشد ...
... آورده ...
... بیت چون ...
... پادشاه ... مملکت ...
... ایشان ... مالک الملک ...

شهود عظمت و کبریای او بر دوش اگر در ضمیر پیدا کند غافلست و از حلیه توکل و تفویض عاری و
عاطل هر که ذوق گدایی حضرت یابد باید که روی همت از پادشاهی هفت اقلیم بر تابد
گدایی در گه او باش و پادشاهی کن و در حقایق سلمی آورده که بنده تحقیق آن باشد که در وقت
مشاهده انوار ملک و مالک خود را از هر ملکی و ملکی که هست فراموش کند امام قشیری فرموده
که ارباب توحید اشارت کرده اند که او مالک و ملک ایشانست و بدین نکته زمام سپردند انقیاد
کف اقتدار ایشان بیرون آمد چه دانستند که بنده را هیچ ملک و ملکی ثابت نیست و هر چه را
هیچ نباشد چون حکم بی خود اختیار در تدبیر ساقط بود پس نه از طاعت او را اعتزاز تواند کرد و نه بر
احکام او اعتراض تواند نمود ع هر چه حکم کنی بر وجود من حکمی و هیچ جواب کیمکم کو بی مملوک
مملکت باید که موجود بود تا کسی را مالک و ملک آن توان گفت چه اگر شیء معدوم را ملک و مالک
بودن محالست پس روز قیامت را که در حال موجود نیست چگونه کسی مالک و ملک تواند بود
این نکته گفته اند که چون قیام قیامت امری ثابتست و حصول او بی تردد اجازت فرموده که او را
نازل منزلة آن امر قائم فی الحال می دارد و به ملکیت و مالکیت آن خود را می ستاید و امام [illegible]
رحمه فرموده که از این آیه استدلال می توان کرد بر آنکه استحقاق خدای تعالی جمیع المحامد
را وصف فرموده بدانست که بعضی برای انکه این آیه خود را وصف فرموده بر مالکیت و ملکیت آن
چیزی که در وقت وصف موجود نیست پس به ثبوت می پیوندد که استحقاق حق سبحانه مر
اوصاف کمال را ذاتیست و موقوف بر غیر نیست چنانکه کان الله و لم یکن معه شیء فی الازل و اتصاف او بدان
بود و نیز اینجا نکتهٔ مالک یوم الدین و این روز هنوز حادث نشده و در کشف الاسرار آورده
که چون مالک ملک و ملک ملوک در همه احیان و اوقات حضرت خداوندست سبحانه پس تخصیص
یوم الدین چه معنی دارد جواب همانست که ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ کس در دنیا دعوی مالکیت
و ملکیت نکند الا بطریق مجاز در آن روز آن دعوی و مجاز نماند و هیچکس را حکم و فرمان نباشد
والامر یومئذ لله و شیخ در لطائف الکبری در تفسیر خواجه قدس الله سره مذکورست که خداوند تعالی
منزلت در آن روز بحکم و قضا ایجاد دنیا و آخرت و قضایا حکم میکند و پادشاهان الا نفوذ
دعوی میزنند در آن روز ملک ملوک فنا شود و امر و نهی و احکام و لم استطع کردار و نه خن تعالی
ملک بدیشان داده هر یک بخیال و پندار خود را ملکی و مالکی نام نهاده باشند تا ظهور صفات
احوال ملک و مالک را در فرقه بر کشند و دعویها باطل ایشان از یشان محو گرداند چنانکه در آن روز
لمن الملک الیوم در فضای لله الواحد القهار بلرزد نهیب قهاری و سطوت جباری ظهور کند
انکه بینی در ملک و ملک مجازی از نهیب صولت عظمت کل شیء هالک نه از ملک نشان ماند

نه از مالک بیت پرده بر انداز و برون آی فرد کو منم آن پرده بهم در نورد عجزوهاست را به فلک
وا نمای یعنی جهان از ایشان وا کشای فتح کن این آیه ایام را مسخ کن این صورة اجرام را کر یی شر
کوشش بهم در شکن مشتری را به بهم در فکن پاک کن این لوح ز حرف هلاک الکثر این پرده زحی خیال
تا بسوق فراز خدای دهند بر هم خویش کو اهی دهند ای در غرب جانی همه فرد ملک و مالک خوا ندت
امر و نهی نهست اضافه یوم الدین برای تنبیهاست تا موحدان مشاهده ملک و مالک او باشند و دیگر
جنانچه بمعنی خواهد بود و گفته اند که تخصیص برای تثلیث دو وعده و وعید یعنی او ملیا للدین
این سخن و حدوست که مالک دنیی و عقبی ملک و مالک سنم اگر چه ملکت دنیا بر ادشان منتهی آید ملک
یعنی عزیز کرده انجی تعالی آن ملک را ملک شما سازم با بی ساقی و تان هیچ ملک را بی دانید نه ملک جهاد
ملکا کبیرا فاسعادوا به وعید بیکی بیرون فرماید هر تا ظاهر خواهد شد که همه ملکها ملک من است که دانسته اند
کر به اینی فاسدیم بر مکافات و مجازات المجرمین ظهور نگیرد ایشان را لا رض فراز بیر غی و عذاب من از شما
دافع سمعی نیز و خورد عرار بی کنند کار باسم ملک و مالک معنی سیاست در خواند بیان سوره
این کلام نیز در حقایق لطیف مذکورست که اختصاص ذکر مالک یوم الدین برای آنست تا تنبیه بر وصف
لفظ بیان اقراری باشد بر بعث و جزا و حسیب بر در جزیه نموکه بر ممنون بالغیب صفت اثبات
داخل کرده و این نیز گفته اند که تخصیص بشیء نفی لازم است بر بقی ما عدای او مکنون الدین و صف که
حق تعالی مالک یوم الدین است لازم نمی آید که مالک سایر ایام نباشد و امام اجل فرموده که اوست مالک
یوم الدین و مالک قبل یوم الدین و مالک بعد یوم الدین و هیچ از مالک و ملک او خارج نیست و حقیقت
آنست که اینجا تخصیص بالملک نه هند و مالکیت العالم داشته ای عزیز از مالک الهی اعلی اکثر بطلوع شده
دنیاست و عقبی و هر چه در آنست در تحت معنی رب العالمین داخلست و عقبی و هر چه مضاف بدانست
مضمون مالک یوم الدین هم دارند امر شاملست یعنی کلام و رب العالمین باشد و در مالک یوم الدین
جمله ملک و ملک حق تعالی بر ما بی تخصیص نیست بلکه از ازل رب العالمین است و تا ابد مالک و پادشاه
ایشان بیت جهان پادشاها خدایی تر است ز ازل تا ابد پادشاهی تر است تو قیوم و آخر جمله
جز تو آغاز ناری شد انجام نیز ز نهیب اگر چه پیدا شود هر نفس بحکم خداوندی تست و بس و صل یوم در
اصطلاح منجمان زمانیست میان طلوع نصف جرم آفتاب تا غروب نصف جرم او و در لغت
شرع از وقت طلوع فجر ثانیست تا وقت غروب قرص آفتاب و ابن حامد اصفهانی در کتاب وجوه
نظائر آورده که یوم در قرآن بر چهار نوع آمده اول بمعنی وقتی از ایام ستة کما قال تعالی و منها الذ دو وی
آخرین قال الله تعالی خلق الارض فی یومین و قال تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین و این یوم یکی
خواند محقق سبحانه اول به تشریف عبدیت اختصاص داده و بر مرتبه ما ارسال این دنیا بر ایشان استوار

یوما عند ربک کالف سنة دوم بمعنی روزی از روزهای دنیوی قال تعالی یعرج الیه فی یوم کان مقداره
ای مقدار نزول جبرئیل و صعوده سوم بمعنی روز قیامت الیوم نختم علی افواههم چهارم بمعنی وقت
قال تعالی واتوا حقه یوم حصاده وقال تعالی وسلام علیه یوم ولد و صرح علامة التفاسیر بذکر
انکه یوم در لغت وقت باشد خواه شب و خواه روز اینجا که یوم الدین واقع شده مراد وقت
و نه روز اصطلاحی چه در زمان حشر نور آفتاب منتفی خواهد بود کما قال تعالی اذا الشمس کورت
و در تفسیر لباب فرموده که یوم در اصل اسم جنس مراد از ضیاء عالم را و در بسیار گفته که یوم مطلق
روز را گویند و بعضی گفته از آن آید یا صبا تا غروب شمس باشد که آنرا نهار گویند قال تعالی و آیة لهم
اللیل نسلخ منه النهار لاجرم وقت حشر یوم را شامل گشت و نهار نه و از اینجاست که در قرآن لیل و
نهار با هم شوند نه لیل و یوم و حقیقت آنست که در اصل وضع یوم را با آنکه زمینی تعیین کرده
قال تعالی و من یولهم یومئذ دبره و در کلام فصحا بهمین معنی بسیار واقع شده فیوم علینا و
یوم لنا و مثل آخر امی گوید فسلام علیه یوم خرج و سلام علیه یوم دخل و به عرف و عادت کی
فلان در امروز بمعقد دولت خود توفیق یافت خیرات را یعنی در زمان دولت اینجا نیز زمان بلا
جزا و شمار مراد است نه روزی بمعنی نهار بوده و به لفظ یوم ایراد فرموده که ظهور و بروز اکثر اشیا
و جنبش حیوانات در روز است و تخصیص یوم مالک یا برای تعظیم یوم است یا نفی توهم تجا
به نفوذ حکم در آن و اما صاحب کوید برای انکه آنروز روزی انقضا و فنا است و هر چه باقی باشد از ان
شی هست و در انسان عین المعانی آورده که شرف آنروز بواسطه انقطاع دعاوی باشد
در دنیا و ضرار و ملوک و ملاک مجازی دعوی ملک و ملک میکنند و ملک بی اعتبار ملک نا پایدار
ایشان از بدایت و نهایت هست ولاف اجرای احکام می زنند و حال انکه حکم ایشان بر بعضی جاری است
نه بر همه و بر جسم نافذ است نه بر عرض و امر ایشان بر نفس بعضه بر نفس و بر ظاهر بتوان گفت که
بر باطن و بر باطن حاکم توانند بود نه بر کل امر و نه محکم ایشان باشد نه مرده اما چون آن روز
آفتاب ولایت نامتناهی و نوبهار تعالی شانه حضرة باری که بر اشباح وارواح و جواهر و اعراض
و نفوس و انفاس و احیا و اموات جاریست از افق لمن الملک ظهور خواهد بود و اشعه
کواکب دعویها میان مجازی به تمامی منطفی و مختفی بلکه بکلی نابود و منطفی خواهد شد بیت
محیطست به حکم خدای کوان سلطان جهان گشته دعوی کرانست چون آن نور یاد آید بجوش
ز سلطان ایشان برآید خروش فصل درین لغت عرب مرجحان به معنی آمده و از آن جمله در قرآن
یازده وجه مذکور است و سه وجه دیگر در کلام فصحا تا نوعی لطفای مجازی معروف و مشهور اینجا
در قرآنست اول توحید قال تعالی الا لله الدین الخالص ای التوحید دوم حساب ذلک الدین القیم ای الحساب

المستقیم

المستقیم سوم حکم فی دین الملک ای حکمه چهارم ملت وطعنوا فی دینکم ای ملتکم پنجم طاعت
ولا یدینون ای لا یطیعون ششم جزا انا لمدینون ای مجزیون و بیا از کر جزا بعضه است از اینجا
اخذ کرده اند هفتم حد مقرر در شریعت ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله ای فی حده هشتم
شریعت الیوم اکملت لکم دینکم ای شریعتکم نهم شرک لکم دینکم ای ما انتم علیه من الشرک دهم
دعا مخلصین له الدین ای الدعا یازدهم عید الذین اتخذوا دینهم لعبا ولهوا ای عیدهم و از
معانی دین انچه در غیر قرآن آمده اول عادت اخطل گوید شعر اهادینو ابدا دینی
ای عادته و عادتی دوم خضوع و ذریتی شعرا ثم دانت له الرباب و
کانت ای خضعت و دین را اینجا گفته اند که در اینجا و جزا و فروتنی شود سوم قهر
و غلبه وانا ای قهره وجمیع منظومات اعشی باشد هو دان الرباب اذ کرهوا الدین رانه
گوید یعنی انکه سهو و معذرت وانچه ازین وجوه سنیهات که مقطعین را جمع دین لغوی
هست دو وجه در این آیت لایق است یکی انکه بمعنی عید کرید دوم انکه بمعنی شرات دارد
وجه را وضع شرعی مناسبت هست و هر وجه را بتفصیلی بیان کرده ایا ما توحید و ذ
قیامت را توحید گفت بجهت انکه در آنروز عزت و کرامت و نجات و سلامت مر اهل توحید را باشد
بروبا انکه در آنروز غیر توحید بکار نیاید و دولت نجات جز موحدان را روی ننماید چنانچه
جای دیگر فرموده یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم و هر که مرده فان
بریکا یکی عهد از اندک یکی در دنیا شرک آورد شرک کار دیه از دریتی
جیار زمانه برغارد بیت هر که خواهد به نجات و خلاص تخم توحید کار دو اخلاص و نشانه
و نفاق کاهلی حسنه غیر بعد و فراق اما حساب بمعنی او پی شمار است و شمار آنروز خواهد
بود که هیچ ذره از ذرات اعمال خیر و شر فرو نگذارد و تمام آنرا به طریق راستی و درستی بر اهل آن روز
ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین از روی فرمایند که حساب کننده
بندگان و مالک و متولی شمار اعمال ایشان و مقصود از این آنست که هیچ کس را به هیبت و معا
کنکاران بخجلت زده و قوف نباشد و شرمساری و رسوائی به مغفلا نسیانه انساه نیابد
هر چند بحکم من نوقش فی الحساب عذب حساب کردن متضمن هیبتست اما چه از روی کار
نا گرفتن و حساب بنده را بخود متولی شدن از مقتضای فضل و رحمت آورده اند که روزی
اعرابی بجناب رسالت مآب جلالت آمد و از حضرة سید عالم صلعم سؤال کرد که روز قیامت
تولیت حساب خلایق تعلق به که خواهد داشت آنحضرة صلوات الرحمن علیه فرمود که تو بجا
بخود محاسب بندگان خواهد بود اعرابی خوش وقت شد و گفت هر گاه حساب کننده کریم

وکرامت چون بر کینه قادر شود عفو کند و چون بر مجرم دست یابد حذر کند انما قتا لکان بر لطف
بی غایت دستگیر و عفو جرم گنهکاران بکرم بی نهایت در پذیر بیت هر کرا کار با کریم بود
آخر کار او سلیم بود اما حکم بغایت ظاهر است چه حاکم علی الاطلاق در آنروز که زبان حکم حکم
زبان از حکام باز ستاند الیوم نختم علی افواههم زمام احکام به قبضه اقتدار و اختیار حاکم مطلق
رسد هم امرها به آمر حقیقی باز گردد الیه یرجع الامر کله سر افرازان عرصه آمریت و رعیت مامورین
سر افکنده شوند جلوه نما باز ستد فرمان فرمایی در بی پرده خول و فرمان برداری متوادی
کرینه الامر کله لله امر و نهی جا حاکمی خود داده را اجرا احکام مستقل می شناسند و حکم را
با آنکه بعضی بخطا و غرض و ریا آمیخته باشد بعضی صواب مستقیم می دانند و داد کی حکم
عدل بیان است و از بطنان عزت ندای فالحکم لله العلی الکبیر با سماع اهل عرصات رسانند هر
و دست خرسن بنا حکمها تا ابد باد بی نیازی بر دهد و مظلوم جفا کشیده از کشیدن بار
احکام حکام ستمکار و با زرهد بیت زبیم سطوت قیوم قهار نتظلم بر تو اند [illegible] مظلوم
وانجا گفته اند بیت حکم تو آنچه بحو آید برون ز رایت حکام شود سرنگون چون در ستکری
حکومت زند کیست که دعوی حکومت کند بیت در احکام تو چون و چرا حکم ترا بیب و فرمان
ترا اما ملت معنی این سخن آنکه آن روز روز ملت چنین گفته اند که قبول حنیفی که خاص
نجات و شرایع وصول به درجات است در آنروز اعتباری شود و جز آنرا اگر ملت حق مستقیم
کاری بر موجب دلخواه از پیش نرود اما طاعت معنیش آنست که در آنروز جز طاعت و صلاح
نفع نرساند یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و گفته اند اینجا مضافی محذوف
تقدیرش یوم جزاء الطاعة و تخصیص طاعت بجزا با آنکه معصیتی را نیز جزا خواهد بود
آنست که مقصود بالجزا عبادت بوده و برای آن مخلوق شده اند و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون اما جزاء معنی او پاداش در آنروز پاداش اعمال بندگان بطریق عدل و داد
بدیشان رسانند و بثواب و عقاب که لایق و موافق کردار ایشان حکم فرمایند مطیعان را
در این سخن وعده است بجزای خیر و عاصیان را وعید است بعقاب و بیان گو کاله الا له
بشارت تازیانه رجا که از آن هر یکی بمراد رسیدن خیرات و مبرات تیز براند و مکر و الاد
را این اشارة بلجام خوف است که با آن سر نفس توسن را از آنجا که هوا و هوس بکشاند
چون جزای عمل دیدنیست و مکافات کردار کشیدنی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره هر آینه عاقل آن باشد که بر وفق آن نکابد هر عمل پاداش و تبعه آنرا به
نظر خود باز بیند و از مثوبت و عقوبت آن بر اندیشد و بتمام امر مکافات و شکر بجا آ

درهم

درهمی کاری خوض نماید چه بزرگان گفته اند هر عملی را مکافاتی ملازم است و هر کاری
سزایی و جزایی لازب لازم بیت کوه چه دیوار افکند سایه بلند باز گردد سوی او آن
سایه باز این جهان کوهست و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا چون که بد کردی بترس
ایمن مباش زانکه تخمست و برویاند خداش اما مدعو معنوی باشد مقرر جهت گناهی
متعین بر شرایع پیغمبران زد حد هر گناه کاری بر او برانند و عقوبت هر یک بر طریق بحد
کسی اگر شرابی خورده و کسی از حد به باشد یا در معصیت نافرمانی پای از حد بیرون نهاده مقرر خود
گناه حد شن زنند و آنرا که در پی [illegible] خود دانسته بود و بفرمان برداری آیات حد شرع تجاوز
نموده [illegible] و گفته اند اشارتست بتاویل سخن همان حکومت دار و نهایة البیان آمده
که یوم الدین یعنی یوم لا ینفع فیه الا الذین [illegible] آن روز را روز دین گفت و تعالی خوانده
باشد پس روز قیامت روز خواندنست و خواننده بالحق سبحانه و تعالی باشد که هر کسی را به
پیغمبری و کتابی باز خوانند چنانچه یا امت محمد و یا اهل القرآن کما قال عز ذکره یوم ندعوا کل
اناس بامامهم یا اسرافیل که اموات به نفخ صور از تنگنای قبور بعرصه محشر و نشور
خوانند یوم یدع الداع الی شیء نکر یا کفار باشد که حق را نخوانند و دعوت ایشان بر اجابت مقرون
و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال اما عادت معنی باشد که هر کس را در آنروز آنچه
بوطن بظهور خواهد آمد از حایا و نعلیای صد و [illegible] بر [illegible] خواهد یافت
کتبهم تبلی السرائر یعنی صحایف عادات و اخلاق هر کسی به عجمی که مقتضای آن خلق و صفت باشد
شکل [illegible] شوند و معنی که ما [illegible] سکنند [illegible] این است بر صورت کرد
یکی آنکه [illegible] باشد [illegible] این قولست در مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی هست
بیت سیرتی کان بر وجودت غالبست هم بر آن تصویر حشرت واجبست حکم آن خود لابت
کان قالب تراست چونکه تن بحشر آید زانست روز محشر هر عرض را صورتیست صورت
هر یک عرض را نوبتیست اما معنی خضوع از صفات ظهور احتیاج [illegible] در آنروز
هر که [illegible] خضوع و خشوع و فروتنی نیست و با صولت کبریا الهی هیچ کس را مجال دعوی منی
و منی اما قهر و غلبه نیز واضح است بلکه اگر در آنروز تمام خلایق بغلبه آثار قهر سبحانی
و صدمات قهر ربانی مغلوب و مقهور باشند انبیا از صدمت عظمت الهی در دایره
دهشت و اولیا از سطوت نامتناهی در مرتبه حیرت صدیقان به ملاحظه تجلی واحدی
مغلوب گشته شهدا در مشاهده اسرار [illegible] بخود در گذشته اهل ایمان از [illegible]
جبابره در اضطراب ارباب کفر و طغیان از سواطع صدمات قهاری در [illegible] و تاب [illegible]

خلوت کزین از اثر جلوه جلال احدیت شنیدند زبانبندان کلیسا نشین از شرح جذبه کمال
صمدیت سرگشته و آشفته بادپیمای بادیه غفلت و کسالت بالخالت خواری بی سر آب فروشان
بازار جهل ریا و سمعت را آتش خجلت در جگر بیر هجیر سیاست قل اللهم مالک الملک داس قدرت از دست
اعیان بیفشاند و به معرفت ملاحت یا اهل المحشر انصتوا مرکب مشیت را در میدان بی‌پایان
تیز هیبت راند بلغای محفل ادب و فصحای قبایل عجم و عرب را مهر سکوت بر زبان نهند
صدای ندای انّ الله لغنیٌّ عن العالمین بسمع جهات در دهند کلاه دولت از سر تاجداران
بر باید نکر بحیره و تکبر از میان جبلان بکشاید قنادیل کواکب از نشر طاق فلک التماء جنبانها
فرو ریزد و دائره و سبیع فلک صفحه رصف طی کرده در دامن مرکز زمین آمیزد بیت در طبقات
زمین افکند بیم زلزلة الساعة شیء عظیم بر فلک این پرده بخواهد درید مهر و کر رشته بخواهد
جرخ بزیر آید و کیا شود جرخ زنان خاک بر بالا شود پس یوم الدین یعنی یوم القهر والغلبه باشد
و این غلبه و قهر بوقت هیبت خواهد بود اما بعد از آنکه بر شفاعت کرا بخیر الوری علیه صلوات الله اهل
عصیان را به مقام محاسبه در آرند دیگر بار شیمها ثاره طمع عاصیان از الطاف الهی بی اندازه کرده‌اند
لسان الحال با حضرة ذی الجلال از روی تضرع و ابتهال گویند بیت خداوندا همه بیجارگانیم در آیت
هنکا سجون نظامیم همه کری ففخیم و در بهشتی توبیی دانیکه ما را جنت سر نشتی و گر خواهی و گر بارفیق ما
تو خواهی رانی و خواهی خوانی تو دانی صلاح ما تو به بیدانی از مایه ما جزی که حکم ثبت بنا و صل یوم الد
یکی از نامهای قیامتست و جهان روز را به صد و یک نام خوانده‌اند یعنی که به صریح صنف قرآن آمده و آنچه
به بزخی اکر از سمای از آیات استنباط نموده‌اند جون یوم النشور و یوم القضاء و یوم الفراق و یوم الشکر و
یوم البعث و امثال آن و مجموع آن شصت و هفت نامست اما قسم اول که تصریح واقع شده در نوعست
یکی آنکه بی لفظ یوم و دیگر با لفظ یوم اما بی لفظ یوم نه اسم است اول ساعت و آن جزوی باشد از زمان و بعضی
آن روز را ساعت جهت آن گویند که بیم بر سد و زمان تا زمان قایم گردد قال تعالی اقتربت الساعة
دوم حاقه یعنی سزاوار قال تعالی الحاقة ما الحاقة و معنی آنست که هر جه در او هست بیاید ثابت
سزاوار باشد سوم صاخه یعنی به فریاد آینده قوله تعالی فاذا جاءت الصاخة روز نیست که خلق
را به فریاد و تغییر آرد جهارم خافضه یعنی پست کننده مرتبه کافران و بی دینان به اندازه ایشان پنجم
رافعه یعنی برارنده درجات مؤمنان و ببالا رساننده ایشان قال تعالی خافضة رافعة
ششم واقعه که بسیاری از وقایع در او واقع شود قوله تعالی اذا وقعت الواقعة هفتم راجفه یعنی
لرزاننده زمینها و لاضطراب افکننده در دلها یوم ترجف الراجفة هشتم رادفه یعنی از پی در
آینده خلق را قوله تعالی تتبعها الرادفة و واضح آنست که نفخه اولی راجفه و ثانی رادفه باولی

قیام

قیام باشند و باقی اشاره به بعث نهم طامه و طامه بلغت فرو کوفتن و پوشیدن است و آن روز
کوبنده خلقت به قهر و استیلا و پوشنده ایشان به محن و بلا قال تعالی فاذا جاءت
الطامة دهم غاشیه و این نیز پوشیده است دوزخیان را به هول و عذاب یا پوشنده
روی کافران به آتش عقاب قوله تعالی هل اتیک حدیث الغاشیة یازدهم قارعه یعنی
کوبنده دلها به اهوال قوله تعالی القارعة ما القارعة اما نوع ثانی از قسم اول آنست که با
لفظ یوم وارد شده و آن بیست و سه نام است اول یوم الآخر و آن آخرین روزی باشد جلوها
کسبها از آن منتسب نه بینند قوله من آمن منهم بالله والیوم الآخر دوم یوم الآزفة قوله تعالی
وانذرهم یوم الآزفة یعنی آزفه نزدیک بود و این روز نه و وقوع نزدیکست بجهت
جانی دیگر قیومه که آزفه الآزفة سوم یوم التلاق قوله تعالی لینذر یوم التلاق مرا این آنکه
هر کس با اهل خویش ملاقی گشت یا اهل زمین و آسمان در آن روز ملاقی شوند جهارم یوم التغابن
قوله تعالی ذلک یوم التغابن هر کس را در سودا غبن بدید آید و مؤمنان را به او غبن روی نماید
پنجم یوم التناد قوله تعالی انی اخاف علیکم یوم التناد یعنی ندا کنند یکدیگر را بنا کردنت و دوز
بهشتیان و دوزخیان یکدیگر را بخوانند ششم یوم الجمع قوله تعالی یوم یجمعکم لیوم الجمع از آنست
که در آن روز هر کس را در مجمع عرصات جمع کنند هفتم یوم الحسرة قال تعالی وانذرهم یوم
الحسرة هر کس را در آن روز تحسرت در دنیان ندامت باشد مطیعان را برای تقصیر در طاعات
عبادات جون ثواب طاعات مشاهده کنند و عاصیان را از جهت ارتکاب جرایم و سیئات
جون عقاب خطیات معاینه بینند هشتم یوم الحساب قوله تعالی هذا ما توعدون لیوم
الحساب و بیشتر از معنی حساب گذشت نهم یوم الحق قوله تعالی ذلک الیوم الحق یعنی ذی
و درست که غبار شبهه بر دامن وقوع او ننشیند و شائبه تردید در امر قیام و ظهور او نگردد
دهم یوم الخروج قوله تعالی ذلک یوم الخروج عرض بیرون آمدن خلقست از تنگنای قبور
بیابان فضای صحرای محشر یازدهم یوم الخلود قوله تعالی ذلک یوم الخلود روزیست که
در او عذاب اهل درکات مخلد باشد و ثواب ارباب درجات باقی و مؤبد دوازدهم یوم
عبوس که بسیاری از دهشت ترش کرد قوله تعالی یوما عبوسا سیزدهم قمطریر که سختی خلق در او به
نهایت رسد قوله تعالی قمطریرا و لفظ یوم که ظاهر اما قمطریر نیست اما در معنی صفت
یوم است سیزدهم یوم عظیم قوله تعالی الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم یعنی بغایت بزرگست که
حساب با خلایق بر بزرگان باید با جهاردهم یوم عسیر قوله تعالی یوم عسیر علی الکافرین از روز
بر کافران بسیار دشوار گذرد پانزدهم یوم الفصل قوله تعالی هذا یوم الفصل جمعناکم و معنی

فصل حکم کردن باشد یعنی جدا کردن یاران از یکدیگر چنانکه گفتیم یوم القیمة واین مستوی تعریف
نامهاست قوله تعالی لا اقسم بیوم القیمة و وجه تسمیه قیام خلقت از قبور چنانکه گفتیم یوم
المعلوم قوله تعالی یوم معلوم حقیقت آن روز نزد حق معلوم است چه گفتیم یوم المجموع قال
ذلک یوم مجموع له الناس روزیست جمع شده در او مردمان نو گفتیم یوم مشهود قوله تعالی
ذلک یوم مشهود روزیست حاضر شده در او اهل زمین و آسمان گفتیم یوم الوعید قوله
ذلک یوم الوعید که از اداء آن وعید و وعید معاقب باشد چنانکه گفتیم یوم الموعود قوله
والیوم الموعود روزیست وعده داشته بیت و گفتیم یوم الدین قوله تعالی مالک یوم الدین
و در بیان معانی دین صحت ذکر یافت **وصل** یوم الدین روز جزا باشد و مراتب جزا عباد
شقاوة خواهد بود و این معانی فرموده که روز جزا هر صنفی در لطف و صحبت ایشان با داخل
خواهد داد منافقان را که از اخلاق اند بدرک الاسفل فرستد و بعضی از فجار و کفار را
بدرکه دیگر که لایق کار و موافق کردار ایشان باشد نامه دهند که ارباب معاملات و اهل تقوی را
لحال ایشان از درجات بهشت نعیم آن حصه دهند تا جوی و شجرات ما نها زاد
آیات آن صاحب نظران با بصیرت از روی همت بلند و نهمت ارجمند چشم از نعیم بهشت
مشاهده حوران پاکیزه سرشت فرو بندند لاجرم جزای ایشان جز تماشای جمال و لقای حضرة
ذوالجلال نباشد **بیت** هر کس را از تو در محنت تمنایی بود ٭ عاشقان را نیست جز وصلت
تمنایی دگر ٭ با خبریات تماکن باغ جنت را که هست ٭ منزل ما نیست زاهد این بازار سودایی دگر
عارفی گفته است که جزای سالکان بر آن صبر بود که ستاع فانی عاریتی خود را بذل کنند
در عوض آن نعیم باقی سرمدی بیابند و حقیقت این سخن آنست که سالک را صحو حقیقی که
مستلزم کردار از افعالی که خود را فاعل آن می داند و در نفس الامر جز آنکه آن نیست
مجان آنست که بی بدل کار او را تجلی افعال متحقق کرداند و چون محو شد از رؤیت صفات تجلی
کرد یعنی در اسناد می نماید که فانی جان باشد که او را به مظهریت تجلیات اسمایی و صفاتی
رساند و در نهایت که بالکلیه محو و معدوم خود را وارد به قیقه بقی و فانی کرداند و لطیفه
وجود و همچنان بقا بخشند و آنکه محقق کامل را در این مقام فرموده است **رباعی**
عشق آمد و جان ما فزایان داد ٭ جانانه ز جان خویش ما را جان داد ٭ زین کونه بیا نها
کرا و نهان داد ٭ یک نکته به صد هزار جان نتوان داد ٭ **وصل** تا غرابی که از خدای تعالی
صادقان بر دخول جنات و شرف سکونت در بهار رحمت حق و پاداش صوم و صلوة
نشانان کلید لحزان که شبها تا سحرگاه از اضطراب محبت الله جزنا الدواة انیس و همدم نداشته

بر کشف عطای جمال و رفع نقاب جلال واستر واح از نسایم شمایم کلزار اقبال اما
مکا فات سرمستان میکدهٔ عشق لم یزلی که از شراب شوق و جام ازلی بی خبر افتاده اند جز
بمشاهدهٔ جلوات رخسار ساقی نخواهد بود چه هر کسی که بی هوش از باده محبت آید جز بلطف
که از جمن وصال و نوید به هوش نیاید علی من سوفق یحی میکوید که در بهشت خدا بنده کو عارض
اما کن و غرفه دار السلام صور و دانه نعجلی و کان مناظرة علوی لینظر من در آن و روحه و در خطیره
مقدس محدیقة انس جنی مظل عرش برین و الای قبة اعلی علیین و احدی را نیم که جز خورشید
و شراب ناب صفوة از افتتاح افراح و جمع محبت می نوشید در سرادق عرش دو دختر و شغله
آه در مناله و نکا نون سینه و در دل آه و رخته و همی از مقیمان صوامع ملکوت و معتکفات
معابد جبروت بر نظاره کوچه او صف کشیده و از غیرت و حشت و فغان و خروش کف تحیر بر کف
زده و نا کاه خطاب مستطاب انا العالم بی نیازی بسوی ملایکه که طواف سرادق عرش بوده اند رسید
کاین سوخته کیست مطلوبش از این فریاد و آه چیست ز نشکان کفتند الهی این بنده تو معروف
که حقیقت خفا و بقا این آن معروفست که در زمین و آسمان بر بلیغ محبت تو مرسوم و موصوفست
ما آمدکه سکیله من شراب محبتی لا یفیق الا برؤیتی بکفتار حیش کوا و منحان از شراب محبت ما نبود
تا ان و مرتو و مکانت که رخ بر بنکاه رضای ما به بوی باده جان فزای لقاء ما با خود آید
بیت کسی که محو ساقی در خمار است ٭ شراب وصل او را یش ساز کار است ٭ کز وصلش بر وی ماند
بیا بیا مطمح در دیده ربانی بیا بیا ٭ صاحب بحر الحقایق فرموده که دین اسلام است کما قال تعالی
ان الدین عند الله الاسلام و اسلام دو نوع باشد ظاهری و باطنی صوری و معنوی اما ظاهر
اقرار کردنست بر زبان و ادا کلمه شهادت و فرمان بردن با رکان دین از روزه و زکوة و حج بشرط
استطاعت و این اسلام صوری محسوب می باشد اما اسلام باطن کشاده شدن سینه است
با نوار الوهیت و اسرار ربوبیت کما قال تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
و این اسلام معنوی بر حقایق بود اسلام جسمانی مقتضی استسلام جسد است به اوامر
و نواهی و شرع مطهر و اسلام روحانی موجب تسلیم شدن روح است به احکام ازلی و
واردات قضا و قدر بیاید دانست که هر صبح جسمانی ظلمانی باشد و به لیل از ظلمت
تعبیر توان کرد و اجنه روحانیت نورانی بود و به یوم از نور نشان توان داد پس انجام لیل
دین باشد هم یوم دین هر که در موقف اسلام جسمانی واقف شده در درجه لیل دین محقق
باشد و هر زمان لمعه ملکیت و مالکیت یکی از صفات کبریا بر او ظاهر می کردد بخاصیت تجرد
سنا حال هم خلیل جلیل الصلوات الله علیه بود فلما جن علیه اللیل رای کوکبا اسلام کرد

صبح سعادت از افق عنایت بدمید و آفتاب عرفان از مشرق ایمان او طالع شد به کشف
یوم الدین رسید اینجا به عین الیقین بلکه بحق الیقین دانند و بینند که هیچ ملکی و مالکی نیست
جز حق سبحانه در پس تجلی انوار قاهریه ملک حقیقی را مطالعه احوال ملوک و ملاک مجازی
دیدهٔ بصیرت پوشیده به تجلی متجلی اسرار مالک مطلق از مشاهدهٔ آثار املاک و ممالک
عاریتی فارغ کرده بیت همچو کاشتیم بنیاد بر عشق از سود و از زیان و زیان فارغیم
نا دیده یار میل به اغیار داشتیم چون یار یافتیم ز اغیار فارغیم با دیدن تو نزهت و گلزار فارغیم
با جنت تو زیاده و گلزار فارغیم حکمت در قیام قیامت بسیار است از جمله احکام و تبیان
کار ذوی مؤمن و صبی و محسن و مطیع و عاصی و منافق و عاصی و مخلص و منافق و مخالف و موافق
در صورت فرقی نیست و همه در بشریت یکسانند و هر کس را این دیده نیست که میان این اضداد
در تفاوت مراتب امتیاز تواند کرد لاجرم علم بی زوال و قدرت بی کمال اقتضای آن می‌کند که پرده از چهرهٔ
صفات برکشیده شود و نقاب خفای از روی ... ساز صورت کدورت و صفا و ظلمت و نور بحق
ظهور پیدا آید کما قال تعالی و حصل ما فی الصدور تا مقتضای فحوای الیه ظاهر شده بر
همگنان ظاهر گردد که متاع هر یک چیست و خریدار هر متاع کیست بیت یوم تبلی السرائر
ای باشد کار خبر در سینه‌ها دفین باشد هم امروز آشکارا کنند نه بیکار ایشان شمار کنند
و در مثنوی معنوی ابیاتی بیان می‌کند که حقایق و خلایق باشد همچنان
فرماید مثنوی در خلایق روحهای پاک هست روحهای تیره گلناک هست این صدفها
نیست در یک مرتبه در یکی دُر است و در دیگر شبه واجب است اظهار این نیک و تباه همچنان
کاظهار گندمها از کاه بهر اظهار است این خلق جهان تا نماند گنج حکمتها نهان کنت کنزاً گفت مخفیاً شنو
گر در این عالم ظالمان بر مظلومان تسلط یافته‌اند و جباران و متغلبان بر ضعیفان تغلب نموده‌اند
دانند دفع این صورت از لوازم عدالت است که انتقام مظلومی نکشند و ضعفا
از اقویا ستمکار و ... از جمله آنست که عدالت ایشان ... با کبریا ... ظالم
و این هر دو صفت به حق سبحانه محالست پس عدل الهی مقتضی آنست که انتقام مظلوم از ظالم کشیده
آید و چون در دار دنیا این انتقام حاصل نشد هر آینه سرای دیگر که دار الجزا باشد هر کس با قرار خود
کردار خود در مکافات بیند و این معنی ... قیامت ... خواهد گفت که بعد قصاص و مکافات
بمثابه کار انجا پایان تقاص گشته چنانچه در حدیث آمده که یقتص الشاة الجماء من الشاة القرناء
با آنکه ایشان مکلف نیستند ... مکافات ... کشتند که مجازات آنچنان که کرد
دایرهٔ تکلیف ... باشد که لیجزی الذین اساءوا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی

آمروز

126

آمروز نخواهی هیچ یک از نیکی و بدی فرو گذارند و اگر چه اندک باشد آنرا در شمار آرند در جزئیات که
بعضی قیامت ... از عرصه گاه حاضر کنند ... کار خود ... کرده در ... تمام الاجری ... بر
صحایف اقوال و ... شاهده ... بیچاره ... سر خجلت در پیش افکنده و ...
حسرت در پیش پای ... نگاه ... آینه و ... حسرت انگیز از ... لطف و رحمت
و زحمت کرده و ... که در حضرت باری عمل ...
دارد به برکت آن ... روضهٔ رضوان آورده ... جاودان قرار کرده ... که آن کدام عمل است
کرسی ... آگاهی ندارم ...
بیت مطلع ... خطاب آید که ای ...
سر بر بالین غفلت نهاده بودی و در تمام حرکت و سکون به دست قهرمان خواب باز داده بگا
از این پهلو به آن پهلو کردی بودی در اثنای تقلب نام الله بر زبان راندی و در آن لحظه شکر خوا
تلخی آمده ... این صورت ... فراموش شده ... لا تأخذه سنة ولا نوم ... مقلب القلوب
والله ... بر ... آن ...
... بر ریاض بهشت ... تجری من تحتها الانهار ... خالدین فیها ابدا
... بیت ... نیکی بجای ... نیکی ...
... نیکی بجای تو ... امروز ... از بد ... نیکی ...
... حقوق ... بر دو قسم باشد حقوق الهی و حقوق عباد ...
... و ان الله لغنی حمید اما حقوق عباد ... از ظالم ... شکایت
... امام ... روزی ... طالب ... سرای ...
... امام ... نجاست ... سرای ... اسلام ...
... اگر ... صورت ... دیوار ... باشد ...
... بعد ... صورت ... میان ...
این ... امام ... طلب ... آغاز اعتذار نمود
امام فرمود ... حکایت حال باز ...
... پاک کردن این دیوار ... این انصاف ... امام
... نجاست ... پاک ... پاک کردن دیوار ... الاسلام آورد
... امام ... ایام شد ... بحقیقت مالک یوم الدین ...
... امروز ... مکافات ... تقاص ... کی ...

نماند ذکر نزار از کمال تقوی خبری و نه در دلها از ورع کامل اثری اغلب خلق اعنان هوس
بدست هوا و آیینهٔ طاعت آلودهٔ زنگ و ریا بیت توبه و تقوی ز جهان رفته دون وز
ورع و زهد نشانی باقی نه قومی از پی چه حیلت بر نوا ساخته قاعدهٔ صدق بر انداخته نعم و صاد العباد
حکمت بعث را بر وجهی روشن بیان کرده و محصلش آنست که آدمی پنج حالت دارد اول حالت عدم
او که لم یکن شیئا مذکورا در کتم عدم اینها در علم حق وجودی بود اما به وجود خویش شعوری نداشت
دوم حالت وجود در عالم ارواح جنانچه فرموده الارواح جنود مجندة چون از تنگنای عدم
بحالت ارواح پیوست او را به وجود خود و دیگر موجودات شعور پیدا آمد سیوم حالت تعلق
روح به قالب و نفخت فیه من روحی چهارم حالت مفارقت روح از قالب کل نفس ذائقة الموت
پنجم حالت اعادهٔ روح به قالب کما بدأکم تعودون و این پنج حالت انسان را ضرورة می بایست تا در
معرفت ذات و صفات خداوندی که علت غائی از آفرینش انسانست بکمال خود تواند رسید
و حکمت خداوندی در آفرینش موجودات که ظهور نشئات است بحصول پیوندد اما حالت عدم
ضروری بود تا چون در عالم ارواح وجودی حادث شود روحی چون شعور یافته به حدوث خویش
عالم گردد و از انجا به قدم صانع و سبیع خود راه برد بیت حادث چو جهد و شخویش دانند
بردن به قدیم ره توانند اما حالت وجود در عالم ارواح ضروری بایست تا پیش از آنکه به عالم اجسام
پیوندد ذوق شهود بی واسطه باز یابد و به صفای روحانیت استحقاق استماع خطاب الست
حاصل کند و بی حجاب استفاضه نموده استقبال جواب بلی بدست آرد و چون بی واسطه
دولت مکالمه یافت حضرة عزت ربوبیت باز طلبد به صفات ذاتی چون حیوة و قدرت و ارادت
و علم و سمع و کلام شناسد و اگر او را در عالم ارواح وجودی نبودی نه معرفت حقیقی به ذات و
صفات حاصل آمدی و نه قابلیت آن یافتی که در عالم اجساد دیگر باره به صفات روحانیت
باز رسیدی آن تخم اعتماد نبایستی بایستی این ثمرات در نهایت بدید آید بیت اگر جان
و خاک من نکشتی تخم سبحانی کجا هرگز دمیدی روید ز مغز استخوان من اما حالت تعلق روح
به قالب جهت آنست تا آلات کمال معرفت اکتساب کند و حق را به صفات فعلیه چون خالقی و رازقی و
محیی و غفاری و ستاری و منعمی و محسنی و وهابی و تقلیبی بشناسد و روح به مدد این آلات به مقامی
تواند رسید به معرفت که ولی این دست از آن هر روحش برادا که جنین آنجا نشاید به مشاهدات غیبی و مکاشفات
علوم لدنی و فقرات آن از اصناف معارف که نتیجهٔ آن از اطباق زمین و از اوراق آسمان بر نتابد
بیت حرفی از آنها که در صحیفهٔ عشق است در هر دو ورق کائنات نگنجد اما حالت مفارقت
روح از قالب برای آنست تا آلاتی که روح از صحبت آنها حاصل کرده است در مفارقت آن به

تدبیع

تدبیع از او بر خیزد و طبعی که با جسمانیات گرفته بود و نکایات که از آن گذاشته دیگر باره به صفای روحانی
معاودت نماید چون اینست بعض ارواح سعدا باشد که خلاصه آفرینش اند اگر به صفای کلی
قالب حاصل کرده بی مزاحمت تن و مساهمت بدن از فیض ربانی بهره واری کرده و شواب
شربت و شکر بر نشاط حقیقت بر طرف رفته بی واسطه می گوید و می شنود بیت جانهای
بسته اندر آب و گل چون رهند از آب و گل با ذوق و دل در هوای عشق حق رقصان شوند
همچو قرص بدر بی نقصان شوند اما حالت اعادهٔ روح به قالب به واسطه آن بود تا کمال
انسان در آنست که بجهاد خداوندی در تمام ممالک غیب و شهادت و عوالم دنیا و آخرت
متصرف باشد و انواع نعمات که در هر دو عالم برای او آماده و مهیا شده که اعددت
لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر به حق بهره وری
یابد و این نعمات بعضی روحانیست و برخی جسمانی و در نعمات جسمانی جز به واسطه
آلات جسمانی تصرف نتوان کرد پس لازم بود که قالب جسمانی دنیوی را به رنگ نورانی
اخروی حشر کنند و صفت کثافت او را به صفت لطافت بدل ساخته که یوم تبدل الارض غیر
الارض از نعیم بهشتی با استیفاء حظوظ خویش محظوظ سازند و روح را بعد از آنکه در صحبت
قالب جسمانی پیش به کمال یافته بود به واسطه آلات جسمانی دنیوی را معرفت تمام حاصل کرده
و در عالم ابدی به مفارقت قالب سیر عالم غیب نموده است و به تأثیر نظر عنایت تربیت یافته
و آلات جسمانی از عهد تدبیع محروم گشته از فیض حق منتهای بی واسطه گرفته بر نقوش از حین
و بیان قوة قوانی کامل حاصل کرده باقی دیگر بار به قالب فرستند تا به سبب آن آلات جسمانی
در همه ممالک به مالکیت و ملکیت تصرف می نماید و از نعمات روحانی نیز بی وسیلهٔ آلات
جسمانی بهرهٔ وافر می دارد چنانچه نه روح جسم را از کار خویش شاغل باشد نه جسم روح
از نعیم او مانع بود لاجرم بعنوان نامه ها به بهشتیان باشد که من الملک الحی الذی لا یموت
الی الملک الحی الذی لا یموت و فرقیست میان این دو کلمه در این مقام اگر او سبحانه و تعالی
باستقلال و اصالت متصرف بود بی احتیاج به آلات و بنده به نیابت و خلافت متصرف
باشد و به واسطه آلات اینها اگر گفته شد حکمت مرتب بر ارواح سعدا که مقصود از نمودن
ایشانند و معاد نفوس اشقیا اگر کفار و منافقانند برکات ... باشد و مراتب عذاب
نسبت تفاوت احوال و اقوال و اعمال ایشان متفاوت خواهد بود و چون دانسته شد آیات سبحانی
... که بر نشأت جنانیه و جهنمیه و اعرافیه و کتبیه و قرآن از مواقف قیامت و حالات اخروی
مشتمل است بوجهی که اهل کشف صحیح و صریح یافته مذکور خواهد شد اینجا بر این قدر اختصار

افاده و الیه المرجع و المعاد فصل سابع در دقایق آیه چهارم ایاک نعبد و ایاک نستعین این
آیه وسطیت و واسطیت گویند که برزخ است میان افراد الهی و عبدی و بهمین معنی جمعی
بعضی هم خوانند که ماخوذ از حدیث قدسی است که هذا بینی و بین عبدی و امام علم الهدی
در حقایق ولایت معنی این حدیث را بر دو وجه بیان میکند یکی آنکه مراد از جملتین کرایه منقوی
برآنست بین الله و بین العبد باشد چنانچه ایاک نعبد عبارة از بنده برای حق و ایاک
نستعین معونت از حق برای بنده دوم آنکه جمله اولی که مضمونش عبودیت متعلق به
بنده باشد و جمله ثانیه که مفهومش معونت از آن حق بود و قوله الیهما کلمت حجه
مضمونش آن باشد که ای بنده از تو عبادت از من قبول از تو طلب معونت از من اعانت
و در نکته چهارم از صحیفه اولی گذشت که صاحب فتوحات هو و ایاک را ملحق با افراد الهی
داده و نعبد و نستعین را متعلق با افراد عبد و در تفسیر فناری آورده که توسط این آیه اشتمال
اوست بر آنچه که واقع باشد میان مالک و مملوک یعنی ما قبل این آیه ثنا است بر مالک کلا
او و حق را ثابت و ما بعد این آیه دعا است و طلب اسم مهمات و این بنده لائق خدمت کی نیست
تأملات میان بنده و مولا ما بین ثنا و طلب متعارفست در روش اهل ادب و گفته اند
اول سوره ثنا است و تحمید و محمدت و آن خاصه حق است و آخرش دعا و رغبت و همت و این
بهره عبد است و اوسط مشتمل بر عابدیت و معبودیت و استعانت و اعانت از اوله این معنی
از آن حق داده است و هر چه از آن بنده مقابل هم و گو بنیاد سوره افتتاح محض است و آخرش افتقار بحت
و اوسط مرکب از هر دو بقول گذشته تر و حکمت و آن نیز توان گفت که صنف اول از فاتحه بر ارقاه
اشتمال دارد و آنرا از معنی الوهیه و ربوبیت و رحمت و مالکیت فهم توان کرد و صنف ثانی استعانت
شاملست که آن مرجع طلب هدایت مستعطر بتخاص و تخمنا استدعاء المدلج در سلک خواص
و بناء بر دلالت آنها بر جد بین بمعنا استطاع و اختصاص و اوسط رابطه است میان فیض و استغنا
و فایده و استفاده که بحر رحمت کران تا در لمانهایت طلبش در موج می آید بیت ای طلب نیاز
کرده ای و نحوی در فیض باز کرده ای از ما ره بیندگی سپرده ای و ز تو ره خطا سپرده ای از ما سوی ره
قدم نهاده ای و نحوی سوی خویش راه داده ای و نزد محققان معنی ایجاد و اظهار بر فاعلیت و قابل
و ارتباط بین الطرفین یعنی قاعده ایجاد مشتمل بر تثلیث بر وجه شامل و آن رابطه کامل باشد
میان مقدمتین فاعل و قابل و از اینجاست که بنای انتاج بر حد وسط مکرر الاوسط واقع شده و کار
بخود وحده نیست مجعول وسط را خلیفه در نقد النصوص و شرح فصوص و رادا است و بیکرها بل فی
تحقیق در مقدمتین فاعلی و قابلی و اکبری و گویند که از نتایج مبادی و در عاد خاتم سوره ام القرآن دریشی

تأمل

تأمل نمایید و بر صفحه انصاف برآن توسط که بر ایاک ایاک بر زبان اشارت از تکرار جداوسط خیر شیخ دید
نظر فرمایید هر آینه نتیجه معرفت هذا بینی و بین عبدی را بانتظام کرده و در تعریف سوره
السالسایه بدین معانی هست و در تحریر این نکته آخر بمحیمان سرا پرده لاهوت ابا رحمت
و ظلمت نشینان ویرانه ناسوت را با مشاهده این انوار کاری نیست بیت عشق می داند
ره بی زده و اشک که ما مقدور زنده کشاد و تشنه جهوری در تفسیر کبیر آورده که کلام
مهمات عبد استاده طلبت بمعرفت عبودیت و ربوبیت در هر که بر ربوبیت راثنا یستغفر
حق عبودیت بجا می آرد و این وفای بندگیست و چون که لوازم عبودیت مرعی داده بنیه عبوان
آن الحضرة ربوبیت بجوی رسد و این وفای خداوندیست قوله تعالی و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم
پس این صورة مصنف کرباسیته تا در بعضی محامد عبودیت مودی کرده و در بعضی شرایط
عبودیت ادا شده و آیه وسط جامع باشد آنچه بکه محتاج الیه ایست در وفای بعهدین و آنچه
معونت گفته بینی و بین عبدی اشارة بر جمیع حقه باشند و هم درین احرامیه لازم زقم و کس
خواهد یافت وصل در این آیه معدول کرده از غیبت بخطاب و این نوع را در علم بلاغت التفات گویند
و الالتفات در لغت نگریستن باشد و در اصطلاح بلغا ترجمهی معنی است از معنی بیکی از طرق ثلاثه
که غیبت و خطاب و تکلم باشد بعد از آنکه تعبیر کرده باشد از آن معنی بیکی دیگر از آن طرق چنانچه
از غیبت بخطاب یا تکلم و بعکسه و مکر آنچه از خطاب بتکلم آمده و علی العکس و نزد یک صاحب
مفتاح است از آنکه نقل از یکی از این طرف لشرات بیکری یا از مقتضای ظاهر که مقتضی یکی از
این طرف باشد نقل کند بر اسلوب دیگر و از اینجاست که حضرة علامة العلماء فتح الله بو محمد دارد
مع ازشرحین التلخیص میفرماید که التفات نزد سکاکی بتعبیر واحد متحقق می شود و بیک تقدیم یک تعبیر محقق نمیشود پس التفات نزد مذهب سکاکی التفات باشد و نزد دیگر و وجه حسن التفات
بر وجهی که صاحب کشاف بیان کرده آنست که نقل کلام از اسلوبی باسلوبی نشاط سامع را تازه کرده
و برای اصغای آن سخن او را متنبه سازد چه طبع آدمی از استماع یک نوع سخن ملول میشود پس
چون کلام از نوعی بنوعی دیگر انتقال یافته موجب تنشیط خاطر مستمع گردد و باری دیگر نشاط
سماع از سر گیرد و فایده عام است و شاملست هر التفاتات بانه التفاتی را در هر موقعی فایده مخصوص
می باشد چنانچه در این آیه چون بنده باری تعالی را بستر احمد و ثنا گفت و با اوصاف کمال و نعوت
جلال ذکر کرد خود را در مقام شهود دید مناسب کلام از غیبت بخطاب کرد ایند بیت
مرحبا مرحبا که با تو مرا زحمت دوئی از میان برخاست و تصحیح این سخن چنانست که چون بنده
عطا مولای خود دانست بر نسبت خود که اختصاص اوست بنفس ناطقه و بدنی مشتمل بر قوی

وحواس وسائر نعمتها از منافع دنیویه واخرویه نزد او ثابت شد که سزاوار حمد وثنا جز او نیست
پس بر دلی حاضر واعتقادی صادق وزبانی با دل در صدق وصفا موافق کلمهٔ الحمد لله
مؤدا نمود والف ولام الحمد استغراق محامد برای وی ولام لله اختصاص ثناها وستایشها
بروی معلوم نمود هر آینه در این وقت از نفس خود دریابد که اقبال وتوجه بچنین حضرتی که
همه نعمتها از اوست وجمله حمدها راجع بدو لازم است وچون از فحوای رب العالمین در
خاطرش گذشت که مربی همه اوست در ملک وملکوت هیچکس از حیطهٔ تربیت ربوبیت او
خارج نیست آن محرک که او را به توجه می فرمود قوی تر شد وفرمودش بسلوک منهاج توجه
بجناب کبریائی راسخ تر گشت وبعد از آنکه از مضمون رحمن ورحیم فهم کرد که تربیت خلق همه
از محض رحمت در دنیا ولآخرة ودانست که منعم بانواع نعم اوست جلائل ودقایق آن که متعلق بدنیا
ومتعلق بعقبی صورة ومعنی داده اوست قوة آن محرک متضاعف شد وداعیهٔ توجه روی بازدیاد
نهاد بلکه قدم صدق بمسیر طریق اقبال علی الله او را بمنزل قرب نزدیک گردانید وچون تجلی
در مفهوم مالک یوم الدین بر او روشن شد که در آخرة نیز جز رحمت وعدل وی دستگیری نخواهد
کرد که پادشاه جزا وحاکم آن روز اوست ومیسر در این محل فهم کرد که بنهایت رسید حاجت
تا الاتصال بنقطهٔ مبدأ ربوبیت به نقطهٔ منتهی مالکیت با اتمام پیوست وداعی توجه تام
بعزم کامل او را از دید خلق بشهود حق رسانید وحیثیة تقرب را بحکم من تقرب الی شبرا
تقربت الیه ذراعا از پس دیوار غیبت بفضای صحرای خطاب کشید لاجرم بوجه خضوع
وخشوع صورة عبودیت ومناجات خود را بموقف عرض میرسانید ایاک نعبد وایاک
نستعین بیت مائیم وحضرة تو وقصد سوز وقصد نیاز ای عشق چاره ساز که جگر سوخت جان
گداخت امام راغب آورده که چون حمد حقیقی بذات معبود مجیء مخصوص شد وبصفات
جمیله جلیله مرة بعد اخری موصوف ومذکور گشت تعلق گرفت علم ومعرفت صاحبه بمعلومی
عظیم الشان وقوی السلطان واضح البرهان ومستوجب دیدهٔ بصیرت الشأن شد وبایستی
صفت مضافات واشرف مناجات مبذل گردانید واز رتبهٔ مذاکره برتبهٔ مخاطبه ترقی
نموده معلوم ومشهود خود را مخاطب ساختند وبه السنهٔ تضرع وابتهال بحضرت ذی الجلال
این راز آغاز نهاد که ایاک نعبد وایاک نستعین وابحر فنادی فرموده که علم تام بصفات
غایب وفقه متشابه بیان بر وجهی که استیفاء جمیع جهات کند تنزیل دولم واستمرار آن
توجه معلیت را که المخاطب می سازد بمعنی صورت واقع می تواند بود چنانچه انا من اهوی ومن
اهوی من انا در این صورة چون احاطهٔ علم بکنه صفات وتفرید توجه محیط گشتن

بجمیع

١٢٩

بجمیع جهات ممکن نیست مناسب آنست که غیبت ذکر کنند مذکور بعین صفات کمال از
غایت عنایت ومحض افضال غشاوهٔ منبت غطاء کثرة از دیدهٔ شهود ذاکر برمی دارد
تا غیبت او بحضور مبدل گشته آنرا که مغایب می دانست مخاطب می بیند پس کشف حجاب
ورفع نقاب در مرتبهٔ غیبت بخطاب هم از حضرة رب الارباب باشد وبس بیت
روی پوشیده جهانی پرده بر روی تو نگوی پرده بردار که تا بعد سر پرده دری در انوار آمده که
این اسلوب اولست باختصاص مترقی از برهان بعیان وانتقال از غیبت بشهود وتبدیل
از علم الیقین بعین الیقین چه بنای کلام اول برچیزی نهاده که مبادی حال عارفست از ذکر
یعنی بسمله وحمد لله بر آمده که ذکر موجب فکر باشد بیت ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشید
این افسرده ساز پس سالک را بعد از ذکر الهی وفکر در ربوبیت وملکیت ورحمت بی نهایت چنان
نمایان گشت که بحضور رسید وصول حاصل نمود از اهل مشاهده گردید لاجرم حق را عیان بیند
با او مشافهه سخن گوید ودر صحایح الغیب مذکور است که وسیطی در وقت شروع نماز میگفت
وحش می نماید وبحکم لکل داخل دهشة خالی از وحشتی نیست لاجرم شایبهٔ الفاظ بعبارتی سکونت
جامعه مختصر شده از بدایت سلطانی عظیم القدر واسطهٔ دهشت خطاب غیبت ذکر لاجرم
بجای الحمد می باید گفت که شما چنین فرموده اید میگوید سلطان چنین حکم کرده است اما بعد
از آنکه ملتقی از جانب سلطان مشاهده کرده دیگر هر چه میگوید هر مطلوبی را که میخواهد به
خطاب می تواند نمود بانجانب بعد از ادای ثنای الهی بخطاب لطف آمیز مستعد گشته
که وظیفهٔ حمد ادا کردیم وبه الوهیت وربوبیت ورحمانیت ورحیمیت وملکیت ومالکیت ثنا
گفتیم اقرار آوردیم مانند حجاب دوری وغیبت بر داشتیم وعلم قرب در ساحت حضور دولت بر افراشتیم
بعد از این بی دهشت ووحشت با تو گوییم هر چه میگوییم بمشافهه از تو جوییم هر چه جوییم
بیت چون مقام قرب کرد حاصلت خوش بگو چیزی که میخواهد دلت واین نیز سخن امام است
که احسن سوالات آنست که بر سبیل مشافهه باشد چنانچه انبیا را بوده مثل رب ارنی کیف تحیی
الموتی رب ارنی انظر الیک ورب هب لی من لدنک ذریة طیبة وما شابه این وسبب آنست که بحضرة
الکریم بطریق مشافهه دوری می نماید وبکرامت عبادت خدمت وحرمت در حضور می باید ومیم
تنبیه کبیر آورده که از اول تا اینجا ثناست وثنا در غیبت بهتر است ولهذا اینجا اکثر سوره غایب است
ومعاد حضور اولی در وقت غیبت ستایش ودر زمان مشاهده پرستش وگفته اند خطاب
اولیت بخصوصیت چه ضمیر مخاطب دلالت دارد بر ذات با جمیع صفات متعلقه بانچه
گویا بمنزلهٔ اسم اشارتست واشعار میکند بآنکه مخاطب متصف بصفات مذکوره است

وپنهان بین منها از ما عما وهم تا قیامت کاشفی مذکورست که چون متکلم حقیقی در مظاهر
کلمات آیات سابقه را این مجری بنمکان عارف وعده رعات مکاشف تجلی فرموده ایشان
بعینه شهود جمال عظمت وکمال قدرت مشاهده نموده آغاز تخاطب کردند وچون جزوی معبودی
را نمی بینند در خطاب خود تخصیص عبادت بدو طلب معونت الا او مندرج ساختند
استحقاق واجب عبادت واضحست واختصاص او باعانت ممکنات با هر ولایح وهمه موجودات
بواسطهٔ آنکه وجود از محض واجب الوجود در مرتبهٔ محبوبیت اند وبرای طلب دوام وبقای آن
پیوسته در مقام استکانت واستعانت اند بیت همه را از عدم بر محض وجود٭ تو کشیدی به
محض رحمت وجود٭ لاجرم بنده وار می پویند٭ استعانت هم از تو میجویند٭ جز تو کس نیست
مهربان همه٭ ای تو معبود ومستعان همه٭ در تفسیر لباب آورده که اینجا مضمریست تقدیر
آنکه قولوا ایاک نعبد ودر بصائر یمینی میگوید که این تعلیمست مر بنده را که چون دانسته
کرد این جهان رب العالمین ام ودانسته که مالک یوم الدین پس بگوید که تراست هر دو جهات
یکی دایم ودر ساختن کار هر دو سرا توفیق میخواهیم پس آنکه خاص ترا پرستش میکنیم به
عبودیت تو تقرب بحضرة تو می نماییم که بالذات شکنان تو بر ظاهر وباطن قایم فرمان تو ایم
وهم از تو مدد ویاری میخواهیم ودر عبادت واستعانت شریک نمیجوییم که یکی ساقی خدای
شایسته وسبیل که یاری بایسته این لطف ومدد ویاری ورحمت وعنایت وعاطفت از تو
می بینیم بیت بی مددی لای تو زما صنعتی ناید٭ بی رهبری عطای تو رشتی نه بود هیچ که حفظ کی
آید خطا٭ ایا از ضمایر منفصلست ودر پیراشته که در موضع نصب ومضاف نمیشود مگر به اسم
کنایه چنانچه نحن نرزقکم وایاکم والا وایاه والمثال آن ولکن بصریح اضافه کنند از قبیل شواذ با
چون وایا الشواب ودر بصائر آورده که ایا اسمی مبهمست که متصل شود بجمیع مضمرات
متصله کاف برای نصب موضوعند وفایدهٔ اتصال آن مضمرات بیان مقصود ومرادات
چون کاف که مخصوص میسازد او را بخطاب وها بغایب ولهذا اسمانند علامه از اعراب
ملحقات بدا ایا وایاه وایای برای تعیین خطاب وغیبت متکلم است وهیچ محلی از اعراب
نداشت طوایع آورده که کاف ایاک حرف لا محل الخلاف است صاحب کشاف میگوید که ایا ضمیر
منصوب منفصلست ولواحق او چون کاف وها ویا در ایاک حروف است برای آنکه مضاف الیه
باشد ودر تفسیر لسان عین المعانی فرموده که ایا بقول جمهور ضمیرست وغیر با المعروف سعادت
داشته اند واضافه برای تعریف باشد پس اضافه ضمیر به بیهیچ نماید واصل آنست که کاف را هیچ
محل نهند از اعراب چون کاف ذلک وازانجهتست که سیبویه عدول کرده از آنکه ایا ضمیر

باشد بلکه میگوید مظهریست اضافه کرده شده بما بعد برای آنکه ضمیر را اضافه نکنند و
دیگر ایا را اسلم اللسان گفته ومقصودش اینست که بسبب تمکن زبان می شود ذکر
کاف مفعول وقتیکه اراده تقدیم آن کنند یعنی تقدیم موجب تخصیص است پس چون نیز در
وقت خطاب خواهیم که باین وجه مؤدا شود اگر به کاف مجرد تلفظ کنیم نیکو نماید چه تشا
کاف تشبیه در نظر آید مثلا کنعبد پس بر ضرورت ایا را با پیدا آورد که بعمود دوی معنی
بر حصول پیوندد ودر انوار آورده که ضمایر اصلند وایا عمده است جهه آنکه ضمایر از عوامل
جدا مانند مفرد وافظ جدا بشان متعذر باشد پس متمم گردانند ایا را بدیشان تا میسر استقلا
متکلم بتوانند شد وبعضی گویند ایا اسمیست چون ضمیر که اضافه میکنند بر بعضی حروف پس معنی
ایاک نعبد چنین باشد که نفسک نعبد واین خالی از ضعفی نیست وبعد تقدیم مقدم بر
فعل می باشد که در محلی که فاصل باشد باستثنا چون ما اردت الا ایاک عطف ذکر لک ولاه
یا لکراهه کتابت چون ادعوک ایاک وبضرورت شعر نیز جایز است ودر مفاتح اشتقاقات دربیان
قراءة ایاک سخن بسیار است وچون دلایل تجه تعرض نطلبد بم بدین مقدار اختصار نمود
انست وجه تقدیم مفعول بیان کرده شده بر وجوه معانی تفسیری اقرب ع والتعیین
فی حصول المطلب٭ وبعد ایاک مفعولست واصل آن باشد که مفعول از فعل وفاعل تاخیر
کنند چه فعل اصلست وفاعل عمده ومفعول فضله چنانچه در محلش بیان کرده آید پس از این
اینکه تقدیم کرده بنا بر فایده خواهد بود صاحب کشاف فرموده که تقدیم مفعول برای قصد
اختصاص چنانچه افغیر الله ابغی ربا پس معنی چنین باشد که نخصک بالعباد ای نخصک بالعبادت
اخلاص معتبر نیست واخلاص در عبادت آنست که بسر باشد وغیر را در آن مدخل نبود در بیان آن
دلالت صریح نیست مگر وقتی که ایاک مقدم دارند واز اینست که تقدیم مفعول را دلیل حصر
داشته اند چنانچه از ابن عباس منقولست که یعنی ایاک نعبد بدین وجه بیان فرموده که نعبدک
ولا نعبد غیرک ودر انوار آورده که تقدیم مفعول برای تعظیم واهتمام بشان وی می باشد و
فی نفس الامر حقیقت عبادت نیست جز تعظیم معبود جل ذکره پس تقدیم ایاک مقتضی تعظیم است
ودر تفسیر کبیر میگوید که نقل عبادت موافق طبع بشری نیست لاجرم فعلی که دلالت بر آن دارد
بما ایاک مصدر گردانید چون بنده این لفظ را که دلیل ذات است بر زبان راند وجلال عظمت باری
ملاحظه کند وداند که چون او حضرتی نوازنده دارد هر چند عبادة شاق باشد بروی آسان گردد
ع چون عشق حرم باشد سهلست بیابانها٭ وگفته اند تقدم ذکر معبود سبب تنبیه عابد می شود
تا در شرایط تعظیم تکاسل ننماید وآداب عبادت مرعی دارد وبه یمین وشمال ننگرد وقصد التفات

نکند باشد که دیدهٔ دلش از چهرهٔ نور جمال بهره یابد بیت چشمی که جمال تو نبیند نور کجا دارد
قطع نظر از مملکت دینی و معنوی صاحب کشف الحقایق میگوید وجه تقدیم ایاک آنست
که ایاک عبادت از ذات و مقدم بر ذات واجب است بر ما سوی جه وجوب او ثابت و لیکن
ما سوی را لازم و واجب ستنم باشد بممکن و مطالع آورده که تقدیم مفعول اعتقاد
ذات تا هم انفع باشد در عبارت و هم احسن بود در اشارت برای آنکه چون گوید نعبد ایاک نظر از
عبادت به معبود بود و چون گویند ایاک نعبد نظر از معبود به عبادت باشد و در
اینجا تنبیه است که نظر عابد اولا به معبود باید و ثانیا به عبادت نه از آن حیثیت که از وی صادر
میگردد بلکه از آن جهت که آن نسبتی شریفست میان عابد و معبود و وصلتی میان بنده
و حق و در تیسیر همین سخن آورده و فرموده که این نظرات از الله به عبادت نه از عبادت به
الله اگر روی به عبادت آرد فرمان بردار است و اگر نظر به معبود دارد تماشاگر جمال است
کلیم در مرتبهٔ اول بود لاجرم همت خود را تقدیم نمود و قال رب اشرح لی حبیب در درجهٔ ثانی بود
از آن سبب معیت را تاخیر فرمود ان الله معنا اول نشانهٔ سیر الی الله است دوم نمونهٔ سیر
من الله ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا از این نشان توان دانست که موسی علیه السلام
در محبت صادق بود و محمد صلوات الرحمن علیه محبوبیت را لایق محب را چون هستی
اضافت ایشان باقی بود به هیبت لن ترانی دور انداختند و حبیب را چون در بحر فنا استغراق
داشت بخطاب مستطاب الم تر الی ربک بنواختند بیت یکی را گفت نتوان دید یک دم
یکی را گفت … بنگر دو چشم با خودان کی … کشاید چو بی خود شد جمال [illegible]
صاحب مفاتیح الغیب میفرماید که ذکر عبادت در بدایت موهمست به آنکه عبادت …
و لیکن معلوم نیست که مقصود از این عبادت کیست شاید که ابلیس طمع بندد که از عبادت
اصنام و غیر آن خواهد بود اما چون ایاک در مفتتح کلام واقع شد تصریح به آنکه مقصود
معبود الله است و بدین راه شیطان و اتباع او را رشتهٔ امید منقطع شد و دیگر
باید یاس و حرمان نمی بیند و بندهٔ مخلص را با عبادت خالص در حرم امن و امان راه یافته
بر این صورة التفات در توحید مولوی و ابداست از ترک صورة و معنی محققان گویند
تقدیم ایاک برای آنست که چون عابد افتتاح بذکر حق تعالی نماید و مستغرق مشاهدهٔ او
جمال شود و در وقت قیام به عبادت خود را به قوت هدایت و توفیق معبود قایم بیند
داند که عبادت به معبود می توان یافت نه معبود به عبادت سخن بر طریقت خواجه عبدالله
انصاری قدس الله سره که عارف طلب از یافتن یافت نه یافتن از طلب و سبب آنکه

رسید نه بعضی از سبب مطیع را طاعت از خلاص جاودانی نه از خلاص از طاعت عاصی به
معصیت از عذاب رسیده بعذاب از معصیت جراکه اصل یافت است و خاتمه شرط
و متعلق بدوست پس جمعی از سر قدم و وقوف دارند نظر بر بدایت حال کنند ایشان اندوکر و هم
که بعین نگرند رسیدند از نهایت کار ترسیدند و خاتمت و ذکر اول العلت و آخر
فرع در خاتمه محصول باشد و در فاتحه زرع بیت کار عارف راست …
چشم او بر کشاد اول است انچه کنم کاشته شد … چشم او بانجاست …
کت اصل آنست کش حق کاشتست کشت دیگر فرع او را داشتست گر برود و رود
صد گیاه عاقبت به بعد آن کشت اول وصل نعبد یا انعبادة مشتق است از
عبودیت عبادة پرستش باشد و عبودیت بندگی و مصادر مصدر بضم عین
آید اما معنی عبادة بفتح عین است و معنی عبودیة بضم آن و در تیسیر آورده که
عبادت بندگی کردنست و عبودیت بنده بودن عبادت از تکالیف طاعت و عبودیت
اجتناب از معصیت عبادت آنست که آنچه خدای پسندد عبودیت آنکه پسندد
آنچه خدای کند صاحب عبادة عابد است و جمع او عباد و صاحب عبودیة عبد است
جمع او عباد در اصول عبادة شرط است نماز بی غفلت و روزه بی غیبت و زکوة بی منت
و حج بی … و ذکر بی ملامت و محافظت امر و نهی بی ریا و جمعت ارکان عبودیت نیز
شش باشد رضا بی خصومت و صبر بی شکایت و یقین بی شبهه و شهود بی غیبت
و توجه بی فترت و اتصال بی قطیعت و گفته اند علامت عبادت سه چیز است اول آنکه
خدا اگر در حاجت و رغبت تو بیفزاید در خلق و تواضع بیفزایی دوم هر چند مال و ثروت
تو زیاده شود جود و سخاوت زیاده گردانی سوم چندانکه عمر می افزاید طاعت و
عبادت افزونی یکی و عبودیت نیز سه علامت دارد اول … منت خدا …
بود که … الهی می فرمود الذی خلقنی فهو یهدین الآیه دوم خوف خاتمه بیان …
کرد یوسف صدیق هم داشت آنجا که می گفت توفنی مسلما سوم جهد …
حبیب صلوات الله علیه مرتکب آن می شد و قدم مبارکش از کثرت قیام ورم کرده افلا
اکون عبدا شکورا می گفت و گفته اند نشان عبادت حفظ حدود است و امارت عبودیت
وفا بعهود … رضا به موجود است و مرتبهٔ عبودیت ترک طلب مفقود …
ترک دنیاست و لیکن عبودیت طلب آخرة اهل تحقیق گویند که عبادت آنست که …
نزد تو قدری نباشد و عبودیت آنکه … نیز در دل تو اثری نماند و فی الوقایع …

دو صفت شریفست که کیمیای مجمع آثار اسرار عبادة ومطلع انوار عبودیت نشود در راه
سلوک کامل نیست بیت خدا را پرستش کن و بندگی که زین هر دو آید دولت زندگی
دل از غم رهاند بری گشتن بندگی سوی فرمان بری ازین جهت سبحانه ملایکه وانبیا ومؤمنان
بدین هر دو صفت بستود عبادت ملایکه را بدین نوع جلوه داد لا یستکبرون عن عبادته
عبودیت ایشان را بدین عنوان بل عباد مکرمون نمی عبادی بنا بر عبادت انبیا
بدین کرم مهد ساخت وکانوا لنا عابدین اساس عبودیت ایشان را بدین وجه مشید کرد
واذکر عبادنا ابراهیم واسحق ویعقوب عبادت مؤمنان را فرموده التائبون العابدون عبودیت
ایشان را گفت یا عبادی لا خوف علیکم باز بطریق خصوص عبادت وعبودیت حضرت رسالت
صلوات الله علیه که اکمل عباد واشرف عباد بود فرموده عبادتش اینجا که فاعبده واصطبر
لعبادته وعبودیتش اینجا که سبحان الذی اسری بعبده الحمد ملایکه مقربین وانبیاء مرسلین و
مؤمنان صاحب یقین وحضرت خاتم النبیین را علیه افضل الصلوات المصلین همه را از
این دو صفت کرامت فرموده بود برای بنده در این یک لفظ جمع کرد تا اگر عبد یعنی پرستش
کننده راست آید واگر یعنی بنده که خیال بنده هم لایق افتد ای عزیز در گفتن این کلمه عبد
باش وهم عابد شرط پرستش بجای آر وهم وظیفه بندگی فرو مگذار تا کار از عبودیت باشد بعبادة
یا حرم علی العباد دار امانا از اشرف عبادت انتظام یابد با دولت عبودیت عبادی ما عبدناک
زهی دولت که کسی را طوق عبادت در گردن جان و ربقه عبودیت در دامن دل باشد [illegible]
ما سوی معبود و معبود خود را از صحیفه خاطر محو سازد [illegible]
معرفت وجان [illegible] مشاهده لمعات محبت [illegible] مستغرق سازد
دریای کشف هویت تا در هر دو صفت قایم بالله بود بلکه وصف عابدیت ومعبودیت ازمیان برخیزد
معبود ازلی ابدی نقاب احتجاب برافکند محو خود را بمعبودیت صفت کند بیت
رخت عاشق در میان کو خویش نبود بس بود خود ناظر و منظور خود هست موسی در میان نخ
میکند این تجلی هم خود در طور خود چون هر یک ازین دو لفظ ماخذ اشتقاقی شایسته
آنست که در تعریف هر یک دو سه کلمه گفته آید فصل عبادت در کلام عرب بر پنج وجه آمده و سه
نوع از آن در قرآن مذکور است اول یعنی توحید قال الله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا ای
وحده وجمیع رسل امم خود را بدین لفظ بتوحید فرموده ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان
اعبدوا الله از ابن عباس رضه منقولست که هرجا در قرآن ذکر عبادت آید یعنی توحید است چنانکه
یا ایها الناس اعبدوا ربکم هر جا که تسبیح بود مراد نماز است چنانکه فسبحان الله حین تمسون الایه

وهرجا

١٣٢

وهرجا فوت منکر کرده معصوم طاعت شرط حق رو استقامتی پس معنی آیه چنان باشد
که بار خدایا ترا بیگانگی یاد میکنیم و به یکتائی همتا میستائیم و ذات ترا که از کون ومکان ابد وحد
ذات تو شاهد عدل می یابیم بیت دلا تا دل آگاه که هست از همه راه به بهجت او جمیع ذرات
گواه دوم یعنی دعا قال الله تعالی یستکبرون عن عبادتی ای دعائی پس یعنی ایاک نعبد آنست بود که
ترا می خوانیم و حاجت از تو می طلبیم سوم یعنی طاعت قال الله تعالی ان لا تعبدوا الشیطان ای لا
تطیعوه امام حسن بصری رح بر این رفته و فرموده ایاک نعبد ای ایاک نطیع ترا فرمان بریم
وحکم ترا ایمان چه بی فرمان بر امام و نوع دیگر در لغت عرب هست اول یعنی اکرام و عزت عرب
جنید اکرمه [illegible] باشم معبد گویند و در شرح [illegible] آمده ع ای را الملک عبد الباطلین
معبدا ای مکرما و بدین [illegible] یعنی ایاک نعبد [illegible] بود که ترا گرامی میداریم و عزت فرمان
تو بجای آریم دوم یعنی تجرید [illegible] للمعانی از ابن سکیت که امام لغت روایت میکند
که عبادت تجریدست شتر [illegible] را معبد گویند ع یجوب البوادی کالبعیر المعبد
و بدین وجه معنی ایاک نعبد آن باشد که مجرد [illegible] کوه [illegible] پرستش [illegible]
حب واقع تا ما بدان [illegible] الله مجرد [illegible] تحقیق مناجات که [illegible] بلفظ امر نشود
بیت در [illegible] نگردی محرم [illegible] مجرد نشوی یعنی طاعات عبادت
این آیه را [illegible] تفسیر کرده اند در احقاق از ابن عباس رضه نقل میکند که جبرئیل یعنی ایاک
نعبد باشیم [illegible] علیه الصلوة والسلام بر این وجه اداکرده که [illegible] بغیر [illegible]
آورده [illegible] نقل [illegible] صحت [illegible] احتیاج نیست [illegible] عبادت آنست
که [illegible] مشغول باشد [illegible] آثار معرفت او [illegible] مشاهده [illegible]
او [illegible] بشکر [illegible] کلمات [illegible] طریقت هرجا که ذکر [illegible] طریقت [illegible]
[illegible] که عبادة [illegible] الحمد [illegible] و آن [illegible] نکته دوم [illegible]
بلا [illegible] ملامت [illegible] نکته سوم [illegible] نکته [illegible] اعجاز [illegible]
همچنین مذکور است که عبادة دو نوع باشد ذاتیه مطلقه و صفاتیه مقیده اما ذاتیه قول [illegible]
ثابته [illegible] است در علم حق از الامر وجود اولیا [illegible] واجابت [illegible] امر [illegible]
به کلمه کن واین عبادة سر الحکمت ودر مقابله رحمت امتنانیه افتاده چنانچه رحمت امتنانیه
مطلقست [illegible] عبادت ذاتیه [illegible] تکلیفی باشد [illegible]
اما عبادت صفاتیه مختص است بهرچا ظاهر شود از ذات عابد از حیث حکم صفات [illegible]
[illegible] آن واین عبادة بر اثر رحمت وجوبیه است و آنچنانچه در رحمت وجوبیت [illegible] تکلیف

هست فما کتبها للذین یتقون در عبادة مقید نیز امری تکلیفی هست و امر تکلیفی بواسطهٔ
انبیا و رسل وقوع یابد و امر تکوینی را واسطه نبود و در تفسیر سورهٔ بقره در آیهٔ فاذا قضی امرا فانما
یقول له کن فیکون اشارتی به حقیقت امر تکوینی خواهد رفت همه موجودات حق سبحانه را به عبادت
واستعانت با اندر تفاوت احوال عباد در عبادت صفاتی ظاهر شود بعضی را به پرستش بیمایند
جمعی سرکشی و تمرد نمایند لاجرم عابدان را به درجات نعیم رسانند و متمردان در درکات جحیم باشند
بیت از پرستش آن یکی رو به معبود خواه / وان دگر از سرکشی رو به جاه / بندگی آمد محک اعتبار
زر محک پیداست هر یک را عیار / صاحب حقایق الحقائق فرموده که عبادت اقصی غایت خشوعست
و آن لایق نباشد مگر کسی را که عطا کنندهٔ اصول نعم و جلائل آنست پس هر که ملاحظه کند نعمتها
به ربهٔ الهی از حیوة و قدرة و امثال آن که حضرة واجب منان بجود ازلی داشته هر آینه در روش [illegible]
سر به خط فرمان بنهد و آنچه قدر قوّة که دارد در ملاحظهٔ اوامر و نواهی او صرف کند و به موافقت
شریعت در موافقت اطاعت ساکن کردد و اصل عبادت همانست که فرمان خدا را بر فرمان هوا
اختیار کند که تا کسی از فرمان هوا بر نگشت متابعت فرمان خدای را نمی‌پذیرفت ع یا [illegible]
دوست بایدت یا هوای خویشتن / هوا پرستی دیگر است و خدا پرستی دیگر بیت ما دام که تو هوا پرستی
دست تو همه خدا پرستی / امام قشیری فرموده که عبادة دوستان تو همه اصناف محل
روح و داخته است جایگاه امن مجاهدات جلوه گاه دل عارفانست و [illegible] دوستان
بر نور عبادت روشن کرده محلها ایشان پس و به عبادت خرم شود ایعزیز هر که به میمن عبادت
رسید سر چشمهٔ آب حیوة یافته هر که بر جادهٔ پرستش قدم نهاد بر سر منزل مراد وافت بیت
کر سر بنهاد زبانی بر آستان عبادت / کوهر یافت همانم به پیشگاه سعادت / در طرائق آورده
که عابدان سه طایفه اند یکی آنکه برغبت و امید بهشت خدا را عبادت کنند و این طریقهٔ اجراست
دوم آنکه برهبت و خوف دوزخ بترسند و این طایفهٔ چاکرانست سوم آنکه از نعمت حیا و
تعظیم پرستش نمایند و این رتبهٔ صادقانست چهارم آنکه از محض محبت در مقام عبادت
باشد و این خاصهٔ عاشقانست که مطمح نظر ایشان نه امید بهشت و نه خوف دوزخ از
قولی [illegible] بسیند که حقیقت ایمان توحید گفت والله ما عبدته خوفا من ناره و لا رجا
لجنته بخدای که پرستش من او را از بیم طبقات جحیم باشد و نه امید جنت نعیم که این طریقه
عادت چاکران و مزدورانست نه وظیفهٔ عاشقان و مشتاقان بیت ما اختار جنة طلبتها
[illegible] طلیم / هر کسی را زنوع کرمست بنوعی طلبی / ما بهر رفع کرده ایم [illegible]
طلیم / فصل اصل عبودیت [illegible] در لغت [illegible] و متقربت قال الله تعالی

ان عبدیت یعنی اسرائیل وقت للتنم وقت هم و بنده را از آنکه عبد کویند که در تحت حکم مالک خود مقهور است
و بیان تو بدل بندگی موسوم و مشهور و بر این وجه ایاک نعبد این یعنی لفظ قول کرد که
خداوندا از [illegible] فرمان تو [illegible] ذلت جاه [illegible] تکلیف امر و نهی
یکی کبریا تکلیف امر و نهی کند کوید بعبد فلانا فلا بنده را عبد بواسطهٔ آن نام نهاده اند که بامر
و نهی مکلف شده اند پس مفهوم ایاک نعبد چنین باشد که را به امر و نهی بنده فرمانم و تجربات
تکلیف فرموده در تنهائی و انقیاد آنم سوم قوت و شدت چنانکه نهایت کشف قوت باشد
[illegible] عرب آزاد و [illegible] عبد آنست که [illegible]
[illegible] ایاک نعبد [illegible]
[illegible] ایاک نستعین [illegible]
کرد [illegible] است برامید صحت [illegible] شکر [illegible]
علت [illegible] طلا [illegible] حصول شفا [illegible]
بنده [illegible] خدمت [illegible]
و [illegible] ایاک نعبد [illegible]
باکشیده [illegible] خشم [illegible]
الست [illegible] سلامت [illegible]
[illegible] خضوع [illegible]
[illegible] ایاک نعبد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خضوع [illegible] لذت ابدی [illegible]
حاصل کرده بیت بندگی فخر نیست [illegible] که تو در هر دو جهان [illegible]
[illegible] آنست که عزت و عظمت خداوندی [illegible] تصرف کار [illegible]
اختیار او [illegible] بیت [illegible] آزاد شوان [illegible] بنده باید [illegible]
آمد [illegible] عبودیت بر دو نوعست یکی عبودیت عام و آن عبودیت طوعا و کرها آسمان و زمین
و اهالی آنهمه در این داخلند کما قال تعالی ائتیا طوعا او کرها و قال تعالی ان کل من فی السموات
و الارض الا آتی الرحمن عبدا و در این عبودیت عصیان متصور نیست بلکه هر که [illegible]
مقرر شده در [illegible] بیت خلق همه [illegible] خویش هست [illegible]
عبودیت خاص و آن عبودیت ارادة و اختیار [illegible] سرکشی ممکن است [illegible]

لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک ای درویش خلق را برای این بندگی آفریدند وما خلقت الانس والجن
الا لیعبدون انبیا وملایکه از این بندگی استنکاف نداشتند لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله
ولا الملائکة المقربون اولیا ومؤمنان سر مباهات ومفاخرت بر این بندگی برافراشتند لاخوف علیکم
الیوم ولا انتم تحزنون حضرة پیغمبر صلوات الله علیه با آنکه خواجه کاینات بود خود را به بندگی یاد کرد
افلا اکون عبدا شکورا خداوند تعالی شب معراج او را بدین نام خواند سبحان الذی اسری بعبده
و در تفسیر کبیر آورده که درین محل لفظ عبد از رسول اشرف بجهة آنکه عبودیت انتقالست از
خلق بحق ورسالت عکس آن عبودیت اعراض است از تصرفات ورسالت اقبالست و رسول را بتکمیل
مصالح امت دل مشغولست وبنده را تکفل اصلاح مهمات او حضرة خداوند والتفات کرده
کلمهٔ شهادت که در عقده ثمانا دادیم بر توحید عبد را بر رسول مقدم داشته اند بر هیچ کس را در
هر عالم چون سید ما صلعم مقام درجهٔ بندگی تنها ده در بدایت ونهایت صفت عبودیت
او را مقتضی تمام بود ومقتضی نه در صورت ومعنی بندگی جهدی تمام داشت وفتوت [illegible]
لاجرم خلعت این اسم سامی بر قامت کرامت او راست آمد وانه لما قام عبد الله بیت
آزاد مطلقی وشعار تو بندگیست سلطان هر دو کونی وسر بر جهات عباد ذوالنون مصری
رابح پرسیدند که عبودیت چیست فرمود که آنکه در همه حال بنده او باشی چنانکه او در همه
حال مولای تست ای درویش چنانچه کرد بخواجگی او از تقصیری نیست باید که در بندگی نیز
از تو تقصیری نباشد طایفه از سید الطایفه پرسیدند که بنده را کی توان گفت کرا و بنده است
فرمود که وقتی که از ما دون الله آزاد باشد بیت آن دل که به بندگی حق شاد بود نه لطف [illegible]
هر دو کون آزاد بود حضرت محب بیح فرمود که نشان بندگی آنست که از لباس اختیار خود مجرد گردد
زمام تصرف بدست دوستان دهند تا هر چه خواهند کنند بنجای [illegible] کوید نهایت طلب
مفتح سلوک خود تعبد عبادات کرده بودم وبیان معتقد عباد و موطن نهاد و توجه [illegible]
دیدم نابینا او بر علت نجام مبتلا دو که شبی بیهوش افتاده ولشکر [illegible] زنبوران بر نهاده
زخمهای بی محابا بر زدند وبر سلهای گوشت او می بلعیدند ترهیب وی نیم و سر [illegible]
برداشته بر کنار نهادم و شنفت غریو زنبوران نعره بر دوکه کردم با خود آمد وگفت من هذا الفضول
الذی یدخل بین العبد والمولای واین فضول کیست که میان بنده وخداوند درمی آید در حریم خلوت
خانه وحدت میان عاشق ومعشوق واسطه می شود بیت بر عای [illegible] کاشت [illegible] تا
جان نخوت خلقی دارم که من هم خیمتم محرم انعب لا احوک [illegible] کیدی ای مرید [illegible]
و [illegible] کشاد انه [illegible] للوهیة بر افروختست سر پای تو بسوزم کفتم ای بنده

خدای من باتو منها نی و نشیم ونخواستم که بدین نیخ وشتت گرفتار باشم وز بود که تا این کلوها
جگر من نیه ام وا خداوند همی بشغلی بی سائیشی آب بکشا را با او و او را بر من ناهر جو
کند بیت هر کس علاج درد دل خود کند رها دم در کشیده تا الم او چه میکند درد دست ما
چون نیست منان الدق بگذاشتیم تا کرم او چه میکند بیحسی دم است یا لطف بیش او بکش وانکر
نظاره کن که دم او چه میکند مصر چون شنیدن معنی عبادت وعبودیت دانسته شد این نیز
بباید دانست که استحقاق معبودیت وما لکیة حضرة حق راست و بر هیچ کس از مخلوقات مستحق
آن نیست که او را پرستند و بنده او باشند جهة آنکه قوت عبادت و مکنت عبودیت عطا
کرده اوست پس سزاوار عبادت نباشد مگر آنکه موجب اسباب آنست و بحی معنی انعام
وکرم بیکرانش بنده در ادای عبادت عاجز و ناتوان و در کشف الحقایق آورده که بنده
در جمیع احوال محتاج است بحق سبحانه در کرانه فیض واحسان او بحی نیاز نیست پس بالا لازم
باشد تو حه بحضرة او فرمودن که محتاج الیه است وآن توجه نباشد الا به عبادة خالص که از
شرک وریا دور باشد ولا یشرک بعبادة ربه احدا ای درویش ما سوی الله ممکن بالذات که
محتاج است بغیر وهر که محتاج باشد او را اشتغال بتحصیل حاجت خود فراغت انجاح حاجت
محتاجان دیگر نخواهد بود بیت کی تواند خواست قوت عاجزی از عاجزی روا شدن حاجت
از کسی توقع توان کرد که او را بهیکر احتیاج نباشد وآن الله تعالی است که غنا لازم اوست پس هر
محتاجی را به وسیله وذریعه عرض حاجات او باید که آن وسیله عبادت و عبودیت
بیت دست حاجت چو بری نزد خداوندی بر که کریمست و رحیمست و غفور است وودود
کرم نامتناهیش بنشان پایان هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود و گفته اند عبادت
اظهار عبودیت کردنست و عبودیت تعقیب عبادت آورده هیچ یک از دیگری نیست عبادت
نفس را بشکر دنست و عبودیت حق را بنده بودن هیچ سالکی بمبداء شهیدیت و حقیقت الافتا
نبی رسد و منتجاده نیارد بیت همیشه ز اعتقاد پاک پیوند خدا را بنده باش ونفس را بند
عبادت لجلال نفس راست و عبودیت اذلال نفس لجلال حق عظمت او باشد و اذلال نفس
هیچ در خدمت او بیچاره این اذلال واجلال غایت نهایت استحقاق و نهایت تعبد و خود
نیست واز انجاست که بحسب شرع سجده در او بر غیر حق حرام داشته اند جهة آنکه وضع شریف ترین
اعضا که سر است بر خسیس ترین اشیا که خاک است غایت خضوع باشد وآن غیر حق را نشاید
بیت نقش اللهیت به لوح جبین بر دو مخلوق مستر زمین ای که کمار همی بر جنا
نماز سجده بنیاری کز خاک بر همچو از شرم نداری که بجا میکنی سجده که نی بهر این هیکان

دلمردگان به تعظیم مرده دلان گرانیده اند و دلها، زنده دلان متوجه به عبودیت زنده پاینده
چرا که ایشان بندگی او می‌کنند که دل باشد بلکه از دل زندگی بدین بندگی شناسند بیت جامی اگر زنده
دلی بنده باش ٭ بنده این زنده پاینده باش ٭ بندگیش زندگی آمد تمام ٭ زندگی این باشد علیه
السلام اصل علما در نون نعبد اختلاف کرده اند بعضی گفته اند نون تعظیم است و یک کس می
تواند که از روی تعظیم خود را به لفظ جمع یاد کند چنانکه پادشاه مثلا که شخصی واحدست و
می‌گوید ما چنین کردیم و چنان گفتیم واگر پرسند درین محل که بنده عرض عبادت و عبودیت می
کند خود را به تعظیم منکوب ساختن چه مناسبت دارد جوابش آنست که در مفاتیح الغیب گفته
که تعظیم بنده درین وقت مشعر به تعظیم خداوندست که تنها زبان اشارت بنده را می‌گوید که
چون در مفاتیح ثنا تا شی از ما و من بگذر اما در وقت عبودیت خود را به تعظیم یاد کن تا همگنان را
معلوم شود که هر که بنده و پرستنده اوست او را رسد که عظمت خود به همه کاینات عرض کند
و آن بزرگ انجا ورد بوده است که گفتا فی فخرا الا اکون لک عبدا مرا عزت همین بس که حلقه
عبودیت تو در گوش دارم و غاشیه بندگی تو بر دوش بیت آن را که داغ
بندگیش بر جبین اوست ٭ هر جا شهنشهیست غلام کمین اوست ٭ بعضی دیگر برآنند که نون
جمعیت و مراد قاری باشد یا حفظه و کرام الکاتبین که موکلند با وی و ایشان نیز
حفظه یا جمیع مؤمنان اگر حاضر باشند و گفته اند که ایاک اعبد گفتی عبادت خود را
خاص کردی از انجا استقلال بشام ابهام رسیدی و نزدیک بدان بود که سررشته
مهم به عجب و تکبر کشیدی اما چون به صیغه جمع میگوئی یعنی با ذکر عبادت شرکا بسیار داری از
ملایکه و انس و جن پس عقبات عقیبه میگوید خداوندا همه بندگان ترا می‌پرستند و من یکی از آن
پرستندگانم از این صورت بجانب تواضع و تضرع میکشد و بعضی برآنند که درین صیغه اشاره
خفی و بشارة لاریبی رساند که ای بنده چون بکلمه الحمد لله بهاشا گفتی و محامد دنیا و آخرت را
اسناد نمودی و خطبه صفات ربوبیت کافی و آوردی کاری بخشش و بخشایش و ملکیت
و مالکیت بر ذروه منابر اخلاص و اختصاص اداکردی ما نیز قدر تو معروضه رفعت بلاد ختم
و منزلت ترا در حضرة عظمت و کبریائی بنیات ساختیم و کمال عنایت را با اجابت دعوات و بر
آمدن حاجات و مهمات تو نصب کرده ایم اما همین بر اصلاح مهمات خود اختصار مکن
و سایر مسلمانان را در دعا با خود شریک گردان تا برکت این جمعیت حال تو هم جماعت
بمراد و مقصود فایز گردند بیت بر کام دل جمعی تو شی خرجی یار اصلاحی زند ٭ چو بزم عیش
سازی دوستان را مرحبائی زن ٭ و گفته اند که بنده گفتی اعبد همین ذکر عبادة نفس خود

بودی و عبادة مؤمنان از کدیم کما انما المؤمنون اخوة نسبت اخوت با اثبات دارند
ذکر نمودی پس چون نعبد گوید ذکر عبادة برادران مؤمن کرده باشد و صفت عبودیت
ایشان نیز به موقف عرض رسانیده و این علامت شفقت و نشانه مرحمت باشد بر خلق
و رحمت خلق مستجلب رحمت حق است که ارحم ترحم ٭ جو رحمت کنی بیابی رحمت کند ٭
دیگر آنست که نعبد شامل جمیع عبادات عابدانست و عبادت کنندگان از جمله صالحانست
و ذکر صلحا موجب نزول رحمت باشد که عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة پس این کلمه سبب
آن شود که از سحاب عنایت باران رحمت بی پایان بر قایل او بارد و قطرات امطار غفران
بی کران آبی بر روی کار او بیانگارد و این نیز توان گفت که قاری بدین صیغه عبادت خود
در تضاعیف عبادات عابدان از ملایکه و اولیا و مؤمنان درج میکند و حاجت
خود را در اثنای حاجات ایشان معروض می‌گرداند تا برکت طاعات آن ارباب سعادت
طاعت او مقبول و دعوت او مستجاب گردد پس گویا که بنده میگوید خداوندا اگر عبادة من
استحقاق قبول ندارد بسایر عبادات مقبوله تشفع میکنم مرا به طفیل ایشان در دایره
قبول داخل گردان بیت بطفیل همه قبولم کن ٭ ای آدمی و آدم ٭ و تاکید فاز جماعت نیز بنا
بر این نکته است که برکت یک تن از مقبول سایرین را نیز درجه اجابت رساند و بر اثر آمین
مخلصی سهام دعوات دیگران بهدف اجابت واصل گردانند چنانکه یعنی یکی سهیل یمنی الی
روشنی بخشد دلها را سنگین دل بسیح یعنی قبول چون عقیق دل خود بکین سازد بیت
سنگ اگر خاره بود گوهر نبود ٭ چون به صاحب دل رسد گوهر شود ٭ هیزم تر چو حریف نار شد تیرگی رفت و
همه انوار شد ٭ دو معنی استعانت معقولست اول طلب معونت یعنی یاری خواستن و معونت بر
دو قسم باشد قسمی ضروریست که با وجود آن عبد متصف شود باستطاعت و فعل و به عدم آن موصوف
گردد به عجز از آن چون اقتدار بر فاعل و تصور آن و حصول آلت و ماده که بدان در آن کار شروع تواند
نمود و هرگاه که این مجموع جمع شود مستجمع آنرا باستطاعت وصف کنند و تکلیف بی حصول
این نوع از معونت قبیح و غیر صحیح باشد و قسمی دیگر غیر ضروری و آن چیزیست که وجود فعلی بی آن
اگرچه آن ممکنست اما کار سهل آن ممکن آن معونتست و لهذا آن ستر بیکرد تا این جهت محتاج است
به معونت تا سهل و آسان شود همچون راحله در سفر مر کسی را که پیاده قادر باشد با عجز
و اگر نزدیک گردانند فاعل را بفعل و بر آن حث نماید و این قسم از آن جمله است که صحت تکلیف
بدان موقوف نیست و استعانت طلب این دو نوع معونت و حکمت در الحاق تر مود که معین
بر جمیع خلایق آنست که بنده در جمیع احوال باستعانت آنحضرت محتاجست پس استعانت

مستمر است در حقیقت و بنده بیان نیاز مند لاجرم باید که مستعین باشد بچیزی تا عام بوده شامل
هر چیزی را که بر آن یاری توان خواست در همه ایام و اوقات و در تفسیر کشف الحقایق آورده که اطلاق
استعانت برای آنست که عبادت اشتمال دارد بر چیزهای مختلف از فرایض و واجبات و سنت و مستحبات
و ابتغاء مرضات و عابد در هر یکی از آنها محتاج است بر استعانت پس استعانت مطلقه
باید تا همه را فرا رسد محققان گفته اند که اگر استعانت مقید بودی بچیزی دون چیزی توهم
آن شدی که بنده محتاج است پس اطلاق از جهة دفع توهم اولی است و جمعی از طلاب آنند که گر
چه استعانت علی الاطلاق واقع شده اما به مقتضای مقام می توان دانست که طلب معونت بر
چیزیست و در جامع طبری میگوید که لایق آنست که حمل بر محل اعانت عبادة و عبودیت کنند
در لطایف نیز از ابن عباس به همین طریق آورده که نستعین علی عبادتك سدی رحمه الله میگوید
یاری میخواهیم بر جمیع الحاجات آن غایة و از ابن رضی الله عنه منقولست که طلب معونت میکنیم
بر محاربه دشمنان چون ابلیس و اغوای او و نفس و هواهای او که مانع از عبادت باشد و در تفسیر
تیسیر فرموده که جامع اقاویل آنست که سوال میکنیم از حضرت تو که اعانت کنی ما را بر ادای حقوق
و اقامت فرایض و تحمل مکاره و طلب مصالح و حقیقت آنست که استعانت را عام دارند تا شامل
همه از آن کما اشیر یافت اما قول ثانی طلب عون کردنست و همین لفظیست مشترك یعنی او را
اطلاق میکنند بر چند چیز مختلف به حدود و حقایق اطلاق متساوی و از جمله آن چیزها
در این محل خالی از مناسبتی نیست اول عین چشمست چه ما ظاهر استعانت را طلب عون دانند
و آن یاری جستن باشد و گروهی طلب عین دارند و آن دیده خواستن بود چنانکه معاونت می
طلبید مقصود ش آنست که الهی من از حضرت تو تمامتی قبول کرده ام که حملها الانسان و در
محافظت آن خاصه یاری ده مرا بنگاه داشتن آن و دیگر دیده میخواهم که غرض جنانست که الهی مرا
مرتبه ده که وقت عبادت در مقام معاینه باشم یعنی ان الجنان پرستم که گویا میبینم ان تعبد الله
کانك تراه اهل بصیرت دانند که این مرتبه هر باید که دیده را میسر نیست بیت دو دیده
دست آنکه بی بیدیده کی انوار جمال دوست تواند دیدا ذوق مشاهده صفات بی دیده نتوان
دید و از مطالعه انوار ذات بی دیده بهره نتوان گرفت بیت بعد از این ما دیده خواهیم از تو
بس تا ببوی شعیر را خاشاك و خس دوم عین یعنی معاینه آید فی صحاح لا اطلب اثرا بعد
عین معاینه پس استعانت طلب معاینه باشد و معاینه سه مرتبه دارد چنانچه در منازل السائرین
مبین است اول معاینه ابصار و پیر طریقت قدس الله سره تعرض این معنی نموده اما در حل
المقال الاشاره بعین میکند که معاینه ادراك حواس ظاهر و باطن باشد و مدرکات اشیا

برچهی

١٣٦

بروجهی که شاید و باید چنانچه از اد راك آنها توجه به مبدع و موجدات یعنی نماید دوم عین
قلب و آن معرفت حقایق اشیا باشد بروجهی که از شك و شبهه بر امن آنکرد و به ترديد حيرت
آمیخته نشود و این معاینه خبر به شواهد علم یعنی نماید سوم معاینه روح است و آن شهود یا شد
مر حق را عیانا و محضا و اطلاع را که صفت ظهور در حدیث بنا آن کستر اند از برای مشاهدة نور توحید
و عزت صمدانیت پس قائل نستعین در هر مرتبه که هست طلب معاینه فراخور حال خود می نماید
و فیامن علی الاطلاق به مفاتیح کرم و جود در های مقصود بر یعنی قالبیت و استحقاق او می کشاید
بیت هر کسی را الا التجی باید او انجا از دهی که می شاید او هر که دارد بحضرة تو نیاز او تا امید از در تکرم
باز او نامرادی یعنی دیگر از معانی عین چون چشمه که مراد عین الحیوة معنوی باشد که طالب ازیم العطیات
و هر ساحب حولی که به مظهریة آن متحقق شود زنده ابد کردد و باران پیوسته که عبارة از قطرات
سحاب فیض عنایت که علی الدوام از آسمان وجوب بر اراضی امکان می بارد و چشمه آفتاب که ایجا
اشارة بظهور نور تجلیات و امثال این و تحقیق هر یك با عبادت و ترتیب آن بر این منوطست
بر اذهان صافیه اولوا الالباب والله الموفق والیه المآب وصل چون الفوایه شتر ایاك بر فعل
دو مرتبه کنشت متعرض آن نکشدن انسب اما تکرارش درین محل بغایت مناسب واقع شده
زیرا که چنانچه اول برای تخصیص عبادت بود بر معبود بر حق ثانی برای تخصیص استعانت
بر مستعان مطلق و تکرار چنین ادلست بر اختصاص و تاکید آن چنانچه کی تنجك کیرا و تنکراتك
کیرا لفظ کثیر که مکرر وقوع یافته جهة تفصیل است و تخصیص حق بر تسبیح و فکر و ساز آورده که
تکرار لفظ ایاك نه از است چنانکه مستعان او نیست لا غیر و اشارة بهمین معنیست آنکه حضرة شیخ
محی الدین قدس الله سره در کشف الاسرار آورده که تکرار لفظ ایاك برای نفی اشراکست چه اگر یك با
مذکور شدی هیچ مانع نبودی که استعانت بغیر او جایز بودی امام قاری در تفسیر فاتحه میگوید
که چنانچه اختصاص در عبادت اختصاص لازم است در استعانت نیز تخصیص می باید و علی
القطع استعانت از غیر حق سبحانه نمی شاید پس گویا که بنده میگوید که الهی از غیر تو یاری نخواهیم
زیرا که غیر تو محتاج و عاجز اند و از ایشان کاری نمی بایند مکر وقتی که تو ایشان را بر اعانت من
امانت کنی پس چون مستعین حقیقی تویی در استعانت از حضرة تو قطع وسایط اولی باشد
بیت اگر تو دست نگیری که دست گیر بود او وگر تو یار نباشی که مید هد یاری او محققان گفته اند
جا یکه مظهر عبادة و مستعین که مظهر استعانت هر دو در مرتبه هویت و محو انفس است الهی
بر ایاك اول عابد را از نفقه عبادت و بر ایاك ثانی مستعین را از نسبت استعانت بشاهده
معبود و مستعان مشغول می کرداند تا از صحو به محو آید که بی خود بودن منزل توحیدست

وبي خودي شدن صفت اهل تفريد بيت تا درين ره باخودي بي حاصلي چون شوي بي خود
بجانان واصلي و در تقديم عبادة بر استعانت نكتها گفته اند سخن صاحب كشاف چنين
معلوم مي شود كه تقديم عبادة بر استعانت مشعر است بر تقديم وسيله پيش از طلب حاجت
تا مستوجب اجابت گردند و اگر گويند اينجا بارگاه استغنا وعظمت وسيله وعده بهيچ كار
آيد گويم هرچند خداوند از وسايل داعي و ساير مستغنيست اما بنده را بيك طريق بندگي
فرو نگذارد و وسيله را بر طلب حاجت مقدم دارد كه رحمت دوست بهانه جوست بيت
تا نگريد كودك حلوا فروش بحر رحمت در نمي آيد بجوش تا نگريد طفلكي نازك گلو كي روان گردد
زپستان شير او طفل حاجات شما را آفريد تا بناليد و شود شيرش پديد و در تفسير معالم
فرموده كه اگر كسي پرسد كه عبادة بعد از استعانت بود چرا بر پايستي كه موخر از او مذكور
شدي گويم اين بمذهبي لازم آيد كه استطاعت را بر فعل مقدم دارند و بمذهب اهل سنت كه استطاعت
و فعل را با هم مي دانند تقديم و تاخير لاجرم هر كدام كه مقدم افتد و موخر باشد
نكته و گفته اند استعانت نوعي از عبادت پس بعد از ذكر عبادة اجمالي يكي از انواع او را بتخصيص
تفصيل مذكور ساخت و در انوار آورده كه تقديم عبادت بر استعانت جهت موافقت روس آيت
و هم قاضي فرموده كه چون متكلم عبادت را بنفس خود نسبت داد در نفاث وي نشاني عجب ظاهر
ميكند و نوع عظمتي و رعونتي بوقوع جنين صورتي از نفس سرمي زد پس تعقيب كردند
قول را باستعانت تا دانند كه عبادت نيز از اوست و تمام نمي شود مگر بمعونت و توفيق او و بعد
انديشان كه عبودة رعونت خودبيني خلاص يافته بمضمون نيازمندي و سكينت متمسك گردد
صاحب لباب چنين ميگويد كه ترا عبادت ميكنيم و ما را يا يعني بر اداي آن اكنون استعانت مي
كنيم بر عبادتي ديگر كه بيان اشتغال الخواتيم نموده و كشف الحقايق آورده كه بنده در عبادت شروع
ميكند و نمي داند كه اتمام آن او را ميسر شود يا نه پس بعد از شروع استعانت مي نمايد جهت اتمام آن كه
متحقق نيست الا باعانت و ديگر آنكه اگر چه بنده را قدرت شروع در عبادت هست اما بر حضور قلب
كه بين الاصبعين است قادر نيست و حضور قلب كه كمال عبادت بر آن موقوفست جز باعانت
الهي وجود نگيرد ديگر آنكه عبادة بر وجهي كه بايد و شايد بجز برعايت آداب آن ممكن نيست و بنده
را هيچ داشتن وظايف آداب در حال قيام بعبادة متعذر است و بواسطه اين تعذر محتاج
باشد باستعانت و حقيقت آنست كه بنده بهيچ وقت از طلب اعانت مستغني نتواند بود خواه
در دنيا و خواه در آخرة انتم الفقراء الى الله اي بندگان و درماندگان همه درويشان و محتاجان
بمن و من با وجود كبريائي و غني بي نيازم هم كارسازي دارم و هم بنده نوازي اي عزيز تو

صح

هيچ حال غني نيستي از اعانت ذي الجلال در دنيا باري خواهي يافتن روزي و فرزند و عقبي
اعانت جوئي بحصول نجات و فيروزي در رفع معصيت محتاجي بفيض رحمت و محو گناه
دل احتياج داري بلطف شامل در ازالة خطا و نيازمندي بافاضه عطا لعمدا از نگاه
جفا حاجت داري باجتلاب وفا هر دم از تو مستي و انجم كريم از تو آيد و از ما بجز نا بايستي
بيت هر نفس جهيد هم ميرسد و نتوانم دمادم ميرسد هم بدان عالم نگو ميدار تا هم جهد
آن عالم و فرو نگذاريم اي وفا از تو جفا بر من مگر اي عطا از تو خطا بر من مگر و سر در جمع ميان
عبادت و استعانت سخنان گفته اند امام برهان الدين نسفي رح فرموده كه قرين گردانيد
عبادة با استعانت تا جمع كرده باشد ميان انچه تقرب كنند بدان بجنب حضرت و
ميان انچه مي طلبند و محتاجند بدان از خير دنيا و آخرة و گفته اند عبادة از آن جهة است كه مرا قلوب
نشود الا بقبول حق و قبول حاصل نشود مگر بفضل خالق نفوس و عقول و آن اعانت پس بفرموده امام
قرين استعانت بايد باشد تا در قبول بايد ديگر آنكه عبادة امانت و اداء امانت بي مدد و اعانت
تيسير پذير نبود و اين نيز توان گفت كه عبادت انتقالست از زيغان غرور بمبتان سرور و از تنگناي
تعلق خلق بفضاي ساحت توجه بحق و انتقال از حالي بحالي كه ضد آن باشد امري عظيم كه از
بصعوبت و بنده را كه خلق الانسان ضعيفا وصف الحال اوست از كجا دست دهد كه بي عون
بر كشش متعدد حقايق بيكبارني اعانت بمعنى كار مستقل شدن در نفايس
احقاف گويم مجمع كه ميان عبادت و استعانت تا افتقار و افتخار در يك سلك انتظام
طعمه باشد حرا اياك نعبد افتقار است از بنده بعبادة و اياك نستعين افتخار است
در طلب مراد از حضرت در تخيير آورده كه اياك نعبد تذلل است در صورة و اياك نستعين تعزز
و تحمل باشد در حقيقت و از اينجا معلوم بايد كرد كه تذلل از لوازم و مقارن تعززاست بدينگونه كه
ذليل او باشد عزيز همه است رباعي خود با بي انكه خوار و عاجز باشي معشوق مجالست كه كه از
يابي چون عزت بندگان از او بخواريست چون خوار شوي عزيز باشي آيد و
عبادت ادب است و استعانت طلب هر دو را مجتمع گردانيد تا تنبيه باشد بر آنكه طلب بايد
كه با ادب مقرون باشد و خواهش بايد كه با پرستش اقتران يابد كه دعاء مجيب بي خضوع الحاجات
دور است و طلب بي نياز تحصول مرام و مراد محروم و مجهول بود كشف الاسرار عبارت
مذكور است كه اياك نعبد متعلق برب دارد يعني خدا تخدما را عابد آفريده ما نيز عبادت
ميكنيم اين اقرار است بانجا حق صادر شود برعبد و اياك نستعين متعلق است
ببنده يعني در حوايج مهمات از تو استعانت مي نمايم اين اقرار است بافتقار و احتياج

عبد بحق در اعجاز البیان فرموده که چون حق تعالی بندگان را بیافرید و انحراف ایشان را بایشان
خلعت وجود بقا کرامت فرمود ایشان در پرده غرور پندار خود را وجودی اثبات میکنند
و بدین وجود بی تعرض سبب یافتند لاف استقلال در عبودیت می زدند که ایاک نعبد و حال آنکه
در حقیقت ایشان را وجودی ثابت نیست و استقلال از لوازم وجودات پس به ایاک نستعین
از ایشان سلب استقلال موهوم ایشان نموده تا دانستند که عبادت از اوست و معبود هم اوست
و ایشان در خدمت دست افزاری بیش نیستند شعر ای من و ما بهر آن بر ساخته تا تو با خود
نرد خدمت باخته / مقصود تو خواهم جز عین و لیک / بنده کی تو یا هی با بیت سنگ / لاجرم در قالب آدم
دمید / بنده گی را در عمل بی کشید / شعر دیدن از عالم او فکند جمله آفاق در هم او فکند / صبح جمال
جهد رخشان دی و نعره / از جهان بندگی بخواست شور / در کشف الاسرار آورده که این دو
کلمات اشارت است به دو رکن از ارکان دین و دو قاعده از قواعد صدق و یقین یکی آراستن و دیگری پیراستن
ای درویش مدار روش دین داران بر دو چیز است آراستن تحلیه نفس بود به عبادت و اخلاص و توکل
و پیراستن تزکیه او از شوائب نفاق و معایب خلق و بباید که او را صورة و معنی با طاعت و فضائل
و عبادت بی ریا بیاراید پس ظاهر و باطن را پاک سازد از هر چه هوای نفس بدان می افزاید تا بدرجه
درست ندر وصف مقربان راه یابد و بصفات اهل صفا برجایگاه شاید تعلیم آن ایاک نعبد تحلیه
جو عبادت اشارتی میکند بهر چه در شرع می باید و ایاک نستعین تخلیه است جز ترک التفات به
حول و قوت ایمانی بی تماید جا نخب در شریعت تمی شلید بنظر لطع آمده که ایاک نعبد اشارة بیند
جهد و نیست و ایاک نستعین با ستجلاب طول و منت یعنی چون بنده رنج کشد در عبادة و طاعت
رفعت جو دابدان بیند ول ساز دستحق عنایت شده فضل ازلی بر طول فراری او را بیفزاید
اینجا کویند که گنج سعادت بی رنج عبادت بدست نیاید بیت تا بره رنج گنج میسر نمیشود
مزد او گرفت جان برادر که کار کرد / و گفته اند در این دو کلمه تلقین یافتند بتعلیم استغاثت
یکی مسکوید بر قسط افتخود بر ستش کن و دیگری می فرماید که بر مقتدا فضل من خواهش نما
در پرستش اظهار فخر است و در خواهش هو هنر کردن فخر کو بیا و این که نه اشارتی می رود که
بناز و سر آن که نبرد قد بینی و بنیاد نفس فرود آنکه در ما نه متی تا سنه بیوسته میان غلبات تجلی
و حجبات و جامزه دی باشد در باریه خوف می کوه و انحا رستان حتلان می خراید و گلشن جمال
تماشای نماید و اینجا حیان توقف می شود بیت دو بیت نکهرم عاظم و فرزانه / زلفت جنیم
بی خویم دیوانه / و گو بیا بی روی اشارتی بدین معنی فرموده بیت در طرها ش نتیجه ایاک
نعبد است / در جلوه هاش نکته ایاک نستعین / ایعز کلمه چند در باب این کلمتین بر السنه

محققان

محققان که خلاصه کار خانه کونین اند جریان یافته و انتظام بعضی از آن در سلک بیان آورده
طلب منان مأمولات مجهول حکیم ترمذی رح فرموده که تراهی پرستیم پرستش تو را اگر چه رضا
نیست بر عزت جلال موصول دار و از توباری میخواهیم در باره ما و اگر مستحق اعانت نیستیم بر وجه
مکارم از شیخ ابو بکر وراق منقولست که ترا می پرستیم برای آنکه خالق مائی و از تو اعانت می
جوئیم جهت آنکه مر را دهنمائی و قول شیخ رح مشیر است بر آنکه ما را بندگی بخلق و هدایت می خواست
و ابحجر در باب او فرموده اند که از آن تلویح و تصریح در سر و طرات اشارتی بخواهر آن دو قوع خواهد یافت
و من الله الاعانه زود بحقایق سلمی که ترا می پرستیم بار ادت و از تو یاری میخواهیم بمعرفت و نفی
ارادت مثمر معرفت بیت ارادت نداری سعادت مجوی / بچوکان خدمت توان برد گوی /
و گفته اند ترا پرستش می نمائیم برای آنکه تو صانعی و خالق و رازق و غنی بکمال و از تو یاری و صدکاری
طلب میداریم که ما مصنوعیم و مرزوق و محتاج بهر حال و بعضی بر آنند که عبادت تعلق بحال دارد و استعانت
باستقبال یا عبادت بجهة استیعاب است و استعانت از رهبة ترسکاری یا عبادة بر ظاهر
و استعانت بر باطن یا عبادة بر توفیق است و استعانت تحقیق یا عبادة بر امر اوست و قربان و
استعانت بر فضل اوست و احسان یا عبادت دلیل شکر است و استعانت علامت صبر ایاک نعبد
ظهور وفای عبودیت و ایاک نستعین نسبت بر صفای ربوبیت لطائف الوعی جنین فرموده
که ایاک نعبد عبودیت و ایاک نستعین در خواست اسقاط آن دعوی بها و گفته اند ترا عبادت میکنیم
که مطلوب و مقصودی و از تو اعانت می طلبیم که طالب و قاصدیم قاصدان مقصود و طالب آن
مطلوب چاره ندارند بلکه طلب کار او لیست که شوق مطلوب او را بکار می آرد بیت تو جهانی و ما
مثال دست و پا / قبض و بسط دست از جان شد روا / توچو عقل و ما مثال این زبان / این زبان از عقل
یابد این بیان / و بر سند برانکه معنی نعبد توحید است جنانچه بیان آن معنی کنت معنی کلمتین این
بود که ترا به یگانگی میدانیم و بر ثبات در طریقه توحید از تو یاری میخواهیم و در اثر آورده که عبادت ثمر
رفعت معاملات و طلب مکافات و استعانت علامت حسن تریبیات یا سبب همت از تحقیقت
ایاک نعبد در مقام غیبت و ایاک نستعین در درجه تعیت بحضرة شیخ بن نخشی رح فرموده که ایاک
نعبد صفت سالکانست و ایاک نستعین سیرت مجذوبان اهل سلوک به عبادت توجه میکنند
و ارباب جذبه چون از حول و قوت خود تبرا کردند ایشان را به اعانت تربیت فرمایند و در روح الارواح
آورده که ایاک نعبد تعلق بقالب دارد و ایاک نستعین بقلوب می فرماید که ای قالب شما را
سفر با ایاک نعبد است واقف باشید در عهد و شما ای قلوب شما را نظر با ایاک نستعین است
ثبات ورزید در مقام در اتعینا فرموده و که ما ایاک نعبد انکه خدمت آید و ایاک نستعین از رة

همت چون بنده مخلص گوید ایاک نعبد حق گوید هر چه آورده بقبول کردیم چون گوید ایاک نستعین
فرماید هر چه خواهی بدهم لیکن گفتن این دو کلمه آسانست اما مستحق شدن به معانی آن کار دشوار
صدق این دو لفظ از بنده وقتی واقع شود که غیر خدای را پرستش نکند و از غیر وی چیزی نطلبد آورده اند
که سفیان ثوری رح قومی را در نماز شام امامت می کرد چون بدین آیت رسید که ایاک نعبد و ایاک نستعین
نعره زد و بیهوش بیفتاد چون با خود آمد صورت حال پرسیدند فرمود که چون این آیت خواندم مرا
بدرگاه باز داشتند و گفتند مجرا دروغ میگوئی ای سفیان چرا در خانه این خاک آن می روی چندانکه
بیکی ایاک نعبد کی راست بود و از این و آن مدد میجوئی ایاک نستعین چون واقع باشد حضرت
فقر استیس و فرموده اند که در ایاک نعبد بقول یکیست چون شائبه شرک جلی نیست اما در ایاک
نستعین بر دلیل و آن که بدون نظر مخالف قولست بیت مرو هیچ بیرون در زبان می منیم اند روف شده
یا مکن فوت امری یا مخوان کر یا لعبث و ایاک نعبد بی شائبه شرک جلی و خفی از کجا است بود
کاولیا این معلم باشد که یحب الله بکل قلبه و الا در این دعوی دروغ کو می بود دروغ در شرع
حرامست ای درویش دروغ تمام از دعوی دروغ کردن ایاک نعبد میکنی شرم دار نماز گذارنده
بلغنای را نمی گوید لعل از کجی بود که بیرون نماز فرمان خدا را بدانی نکنی و با سیان اقوال و افعال
خو با شدن مشغولیت به مسجد در آمدن بطریق عبادت در نماز ایستادن و بجوار الهیه بطلا
و خیال ناموجه مشغول بودن شکسته هواهای نفسانی و وسوسهای شیطانی بالقلب پرستش
سلطنت و ایاک نعبد بر زبان راندن با خود طرح ملازمت سلطان و امیر و حاکم و وزیر را بنا
و ایاک نستعین خواندن و با این همه خود را اهل نماز و محرم راز داشتن ع زهی بیشرمی طلا زهی خیال
محال بیت مرا غرض ز نماز آن بود که یکساعت ز غم فراق تو با تو بنالم بکنام و گرنه این چه نمازی بود که
من بی تو نشسته روی بمحراب و دل ببازار که کی کجا برسد بر بند نمازی نیست نماز
که بعیند که در بغداد کرد وصل شیخ ابو عبد الرحمن سلمی نقل می فرماید از ابن شادات و او نقل
میکند از ابو جعفر فرغانی که از مشاهیر مشایخ بوده و یکی از عظمای خلفای شیخ جنید قدس الله
اسرارهم داشته اند که هر که اقرار کند به ایاک نعبد و ایاک نستعین بی شبهه از جبری و قدری بیزار شده
و در این محاورت الکرشه از مذهب جبری و قدری مذکور که بتحقیق این سخن مفهوم میشود
ملاء یکر آورده که جبریه و قدریه در مطالبه اند مستقل است بر تقابل اقضا دو چون جبریه مصیب اند
قایل بر انکار اصلا بنده را فعلی نیست و حرکات او بمنزله حرکت مرتعش است و حرکات ثابت سکون
زمین کرم که بشهوتی قصد و اختیار صادر میشود و ایشان بازده قتره انجبریه خالقوا مطلقا
بنده را از اثبات فعل کند و نه اثبات قدرت برای معجزه متوسط که اثبات قدرت کنند اما قدرتی که

مؤثر

١٣٩

مؤثر و مؤثر در تفسیر و افعال بنده قدرت حق سبحانه را دانسته چنانکه احوال حق میگویند این معنی آنکه
نیز اگرچه با سمیان حرکت بطش و حرکت ارتعاش امتیاز میکنیم و می چیزی که اول به اختیار است آن
فی پس بنده را در فعل اختیاری با قدرت و کرام اصلا بنده را فعلی نباشد تکلیف او بی غایت قبیح باشد و
ترتیب ثواب و عقاب بر آن محال باشد و اسناد فعل حقیقت بروی قول انکرد خدا بگوئی نماز
گذارده و زکوة می دهد و امثال این بقول ایشان نماز گذارنده و زکوة دهنده دیگری باشد و از
و هکذا انکه در قرآن اسناد عمل بدیشانست قال تعالی یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و جزای عمل
ایشان مترتب خواهد بود جزاء بما کانوا یعملون و قال تعالی الیوم تجزی کل نفس بما کسبت و اکثر جبریه
گویند ما تحقیق دانسته ایم که ایزد تعالی بخلق افعال و ایجاد ایشان مستقل است و جز او خالقی نیست
کما قال عز و علا هل من خالق غیر الله پس جبریه گویند هر گاه که بنده را بحقیقت فاعل فعل خود و موجد آن شناسیم
لازم آید که مقدوری واحد در تحت قدرتین مستقلتین داخل باشد و آن نمی شاید محققان در
جواب گفته اند چنانچه برهان ثابت شده که حق سبحانه خالق افعالست بر ضرورت دیده میشود که
قدرت و ارادت بنده را اثر در بعضی افعال مدخل هست چون حرکت بطش و در بعضی نیست چون حرکت
ارتعاش پس جمع میان این دو صورت کرده میگوییم الله خالقست و بنده کاسب صرف کردن بنده قدرت
و ارادت خود را بر فعل کسب است و ایجاد حق سبحانه آن فعل را عقب توجه بنده خلق و اگرچه مقدور
واحد است در تحت دو قدرت اما بجهة مختلفتین در خراسانند هم قطعی ممتنع و حجت بجهت خلق و مقدور
بنده از حیثیت کسب و اضافت امری بدو کس از دو جهت مختلف مقتضی شرکت نیست چنانچه در محل خود
بیان کرده آید و واضع این مذهب جهم بن صفوان بوده و طعن او در آخر زمان بنی امیه بر قتل آورد
اما قدریه که ایشان باشند که مؤثر در افعال بنده قدرت و ارادت او دانسته اند فاعلی را موجد و خالق
فعل خود شناسند و گویند اگر بنده در فعل خود محتاج نباشد پس افعال عباد همچو حرکات جمادات
بوده و چون جمادات مکلف نیستند باید که بنده را نیز تکلیف نبوده و حکمهای قرآنی که بنده را به عمل فرموده
انجون اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و امثال آن جمله عبث باشد و در جواب ایشان گفته اند که اگر بنده
خالق افعال او باشند فساد لازم می آید یکی آنکه ما حق سبحانه را خالق همه اشیا میدانیم از اعیان و
افعال و شما او را خالق اعیان و اشخاص میدانید و بخالقیت افعال اقرار نمی نمایید پس بقول شما
حضرت حق تعالی خالق بعضی اشیا باشد دون بعضی و فرموده الله خالق کل شیء دروغ بود و قوله تعالی
الله من تلک علوا کبیرا دیگر آنکه افعال اعیان بیشتر است پس آفریدهای بندگان از آفریدهای
خدا بیشتر باشد و برابر این تقدیر مخلوق به صفت خالقیت اولی بود از خالق دیگر آنکه چون فعل یکی
از دو فاعل زیاده باشد هر آینه به صحیح فاعلیت از دیگری سزاوارتر بود و دیگر هیچ لازم آید که قدرت

آفریدگار از قدرة آفریننده کامل تر باشد زیرا که مقدور تابع قدرت است هر جا اصل بیشتر فرع به تمام تر
و چندانکه قدرة به کمال تر بیکر آثار صنع ظاهرتر و چگونه توان گفت که قدری که مرضی باشد و لا یبقی زمانین
صفت اولست از قدریه که ذاتست و لا یزول و لا یفنی تعالی **بیت** از بنده علم می شود دعوی
القدرة لله تعالی و تقدس ﴿ و اول کسی که مذهب قدر آشکارا کرد عمرو بن عبید بود و او به زهد
و ورع شهرتی تمام داشت در شرح تعرف آورده که روستایی نزد وی آمد و گفت
ای شیخ درازگوش من دزدیده اند دعائی کن تا خدای تعالی او را با من باز رساند شیخ دست
بر دعا برداشت و گفت یا رب خر این مسکین دزدیده اند و دزدی ایشان نخواسته و ارادت تو
نبوده بر دل دزدان انداز تا بدو باز دهند روستایی فریاد بر کشید و گفت شیخا مرا از
دعا [illegible] چون نخواست که بدزدند و دزدیدند چه خواهد که باز دهند باز
نخواهند داد هر چه ملازم شد هیچ نتوانست گفت ای خر بی قدری حق را از اصل معزول میکنند
و خود را به اهمال مستقل میدانند علما در حدیث القدریة مجوس هذه الامة اتفاق دارند از
این جهت هر طایفه این نام را به دیگری حواله می نمایند معتزله اشاعره را قدریه می نامند
و ایشان این مذهب را به معتزله نسبت می دهند اشعری میگوید قدری آنکس است که خود
در فعل شریک باری میداند و بدین جهت حضرت پیغمبر صلوات الله علیه قدریه را به اسم کفر مطلق
نخواند که آنرا تاویل هست به اسم کفر خاص مسمی کرد و انید که آن مجوسیت است و کفر او را هیچ تاویل
نیست و نسبت مجوسیت بدین جماعت جهت آنست که مجوس بدو فاعل قائلند یکی فاعل خیر
و یکی فاعل شر و ایشان نیز حق را در خالقیة شریک پیدا میکنند نیک شریک بلکه شرکا لا
تعد و لا تحصی و معتزلی میگوید قدری آنست که همه افعال را حواله به تقدیر می نماید
و کفر و فسق را به ارادت و مشیت حق می داند و بنده را در هر کار مسلوب الاختیار می
شناسد و با این همه تکلیف بر او روا میدارد آورده اند که یعنی قدری با اصمعی
مناظره میکرد گفت قدری شما اید نه ما از بهر آنکه ما میگوییم تقدیر نیست و شما می
گویید هست پس مثبت چیزی را بآن نام باید نهاد نه نافی را اصمعی جواب داد که نه
چنین است ما میگوییم تقدیر از خدایست نه از ما و شما میگویید از ماست نه از خدا و
پس مستحق نام کسی باشد که خود را بآن وصف کند نه غیر را و طریق مباحثه این فریق دور
و دراز است و ابواب بلا از براهین از هر دو جانب باز ساخته است که در این مسئله
خوض مینمایند و در مجادله و مناقشه می بندند و میگشایند و میان ایشان تا غایت
فیصلی کلی نیافته این بحث و جدال در میان است و تحقیق آنست که قدریه در طرف

افراط

۱۴۰

افراط افتاده اند حق را در عمل هیچ دخل نمی نهند و تفویض همه مهمات را از خیر و شر به فاعل آن
می کنند و میگویند این احکام بر ظاهر است لاجرم فاعل هر فعلی که در شریعت الاحدیه سزاوار جزا
بیان فعل او اختیار است چون زنا و سرقه و مانند آن و گر اینها [illegible] نمیتوان گرد که کس فاعل این فعل نیست و
بدین سخنان از خالقیت و ارادت و تصرف حق در مخلوقات او غافل مانده اند و جبریه در
جانب تفریط مانده بنده را هیچ نوعی وسیطی و مقداری ثابت نمیکنند و بدین اعتبار از کسب بنده و
ترتب ثواب و عقاب بر آن غافل شده [illegible] و راست میان این دو طریقه است چنانچه از امام جعفر صادق
علیه السلام نقل کرده اند که لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و مذهب اهل سنت و جماعت آنست
که هر فعلی را خالق حق را میدانند و از کسب بنده ایشان خلق میکند تا مقرر باشد و کسب را تابع
سازند تا جبر نبوده [illegible] اند جبریه را کلام اهل تحقیق [illegible] است و فی الواقع چون قدریه
مناسبت با مجوس که حقیقت کلام ایشان [illegible] ثابت باشد [illegible] جبریه
مقابل [illegible] تحقیق [illegible] صاحب گلشن راز [illegible] میگوید **بیت** هر آنکس را که مذهب
غیر جبر است ﴿ نبی فرمود کو مانند گبر است ﴿ قابلیت این که جبر [illegible] از جبر نی
جبر اند و به قول [illegible] جبر چهار قسم است جبر جزئی و جبر [illegible] و جبر تخلق و جبر تحقق که آنرا کلی
گویند اما جبر جزئی آنست که شرح داده شد [illegible] و قال الله [illegible]
اختیار هست [illegible] قال الله تعالی ان النفس لاماره بالسوء
[illegible] ولکن حقیقت ایشان مجبور اند اما [illegible] آگاهی ندارند و حضرة
[illegible] در بیان جبر جزئی و اختیاری میفرماید **بیت** در [illegible] جبر [illegible] است ﴿ ز انکه
جبری حس خود را منکر است ﴿ اختیاری هست [illegible] منکر [illegible] ﴿ این که
فردا این کنم یا آن کنم ﴿ این دلیل اختیار است ای صنم ﴿ جمله قرآن امر و نهی است و وعید ﴿ امر کردن سنگ
مرمری را کی دید ﴿ [illegible] ﴿ [illegible] ﴿ [illegible]
[illegible] ﴿ [illegible] ﴿ ترک کن این جبر [illegible] ﴿ تا بدانی سر
جبر چیست ﴿ سر جبر آنست که موجب هر فعلی [illegible] و سر جبر [illegible] جمله
افعال منتهی [illegible] فاعل حقیقی است ع وکل الذی شاهدته فعل واحد ﴿ و این مرتبه توحید افعال
باشد و جبری که در این درجه [illegible] است و جبر تخلق در مقام توحید صفات
و متوسطان [illegible] در این مرتبه [illegible] می نمایند و جبر تحقق در مرتبه بقا بعد
الفنا اخص الخواص را دست دهد در این مرتبه جبر [illegible] باشد از [illegible] اختیار
صورة [illegible] چنانکه در اول بود اما [illegible] گفته شده و آمد

رفت منسوب بد و بود امادر نهایت کوینده و شنونده و آینه و دیدنده دیکرست و عارف وی
الا این مقام حیرتی بود مثنوی لفظ حیرم عشق را بی صبر کرد اگر عاشق نیست در هم حیر کرد
جبر آن اسارة خود کاسینت و بعضی این حیر حیر ما سر نیست این معنی با خوات و حیرینه
این تجلی با صدرانست و ابره نعبد انعرف برای مقدمات موده می شود کرایاک نعبد و جبریات
وایاک نستعین دعقد یات در احقاق آنچه کر نعبد دلالت میکند بر انکه بنده را فعلی هست و بنده
را فعل مسلم فی باور و نستعین دلیلیست بر انکه بنده مستغنی نیست از خدای تعالی در افعال و عقد
بنده را مستغنی نمی داند و در کشف الاسرار آورده که ایاک نستعین استدلالیست بر انکه بنده
بی تقدیر و توفیق الله بر هیچ فعل قادر نیست کر اگر بنده در فعل خود مستقل بودی هیچ حاجت به
استعانت نداشتی پس معلوم می شود که هر که هرچه حاجت خواهد کند و وقوع آن بی الفت [illegible]
خود ممکن نیست و شارح تعرف ذکر فرموده که هرچه بنده میکند به قضا و تقدیر حق تعالی
وارادت و مشیت اوست جز صفت بندگی اقتضای آن میکند که مرا بخویش قایم نباشد [illegible]
کند بخواست خدا و نکند و لا انتبه نباشد زیرا که اصل اشتر فاقه و طلبست و مغلوب
و معتوه [illegible] اختیار خواهد بود اگر خدا و بنده [illegible] زمان [illegible]
وکر آن ادش کند ابا و منع او [illegible] که بنده دیگر [illegible] تربیت فرماید مجال الحضور [illegible]
نباشد اکر [illegible] اقامت کنند مقیم شود و اگر بر سفر کند بنده مسافر کردد این [illegible] نیست
با بنده مخلوقات کا ایشان [illegible] اختیاری نیست با وجود صفت ملک و مالک ایشان که بر اسباب
بیان [illegible] می توانند شد پس بنده خالق [illegible] قوت ملک او بر هیچ وجه فعال نه [illegible]
جون تو [illegible] بیت نشان بندگی آنست که هستی سر بی کیتا تمام اختیار خود بست و [illegible]
تو پندار [illegible] که داری اختیار خود [illegible] جان خویش [illegible] پندار [illegible] اصل خامس [illegible]
ذکر بعضی از [illegible] آنکه [illegible] اشتمال دارد اهدنا الصراط المستقیم چون [illegible] بعبادتها [illegible]
خلیفه اهل شریعت و طلب [illegible] ارباب [illegible] سعادت [illegible]
فرشتا [illegible] پرستنده خواهند [illegible] ضابطه عبادت و [illegible]
قاعده استعانت [illegible] که هیچ عون و عنایتی و [illegible] صراط مستقیم و منهاج [illegible]
ظهور [illegible] اهدنا [illegible] هدایت [illegible] مقصود و موطن مراد [illegible] رسید [illegible]
هدایت از باد [illegible] راه [illegible] منزل مطلوب [illegible] فتح [illegible]
پس طلب اهدنا کید از معبود مستعان [illegible] راست [illegible] باشد بمطالب دینی و [illegible]
یقینی [illegible] سعادت منزلین [illegible] طلب

هدایت

141

هدایت صراط مستقیم دعا نیست مصدر به ثنای حضرة ربوبیت جل ذکره و به اخلاص عبودیت
و مصعد دعا به ثنا و عبودیت غایت حرمت وادبست و مطابق ادب و حرمت موجب قبول حاجات
پس چون بنده شرط عبودیت بجای آورد و زبان نیاز به استعانت بکشاید کوید خدایا انچه از تو
میخواهم هر آینه منادی لطف رب الارباب در عالم معنی این خطاب مستطاب بکوش رساند که
میخواهی و چکونه میخواهی بنده به عرصه مدعیات و مرادات فرونکریست که بسیار است و
بی شمار و همه آنها او را بکار به بحر حیرت مستغرق شده نماند که کدام طلبد بار دیگر خطاب
بر او دهد که بکو آنچه میخواهم که مرا به راست نمایی و دولت ثبات بر آن ارزانی
فرمایی فتحها مارا ابراه راست قرار دهی و دلهای ما را بر جیکاه آن راه بایدی دهی و
اضمحلال آن نکاه داری و الحضر نحن به ایم ما غائی و عنایت فرونکذاری بیت توفیق
تو کر نه شود راهنمایی این راه به عقل کی کشاید این عقل مرا کفایت از تو جستن زمن و هدایت از تو
راهی عجیبست و من در این راه کر بر سر تخت و کاه برجاه هم تو به عنایت الهی انجا بتم رسان کریم
خواهی صاحب روح الارواح کوید تلقین حق است و اکرمیه هدایت نخواستی دادانکه تعرض
صنیکان خود را تعلیم نادی زبان لطف با این میکوید عبادی دولت هدایت شما از نافیه قسم
و لطای انطلای اولئک هم المهتدون در ساحت احوال شما بلراشتر کاهست به مدد لا افضا
من دریا صنقلوب شما شکفته است نسیم طهارت شما نسب نوالی بی زوال من بر جهایق صدور
شما وزیده خورشید سعادت از افق ارادت برای روشنایی آشنایی شما تابا نکرده ام راه بی سبیل
طریق مشکل برده نمایی هادی الیادی خود بر شما سهل و آسان کرده ام شما اد بادل چیز از نکاه
صراط خلق و بی شما به فیض لطف کار شما با تمام ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله جوهری
که به شفاعت کهر کاف رسالت و جوهری دکان نحلات صلوات الله و سلامه علیه نخوینا
بروبیک و بی نیاز بی شفاعت کی شما دادم بنقدی که نوح نجی یافی پسر و ابراهیم خلیل از نبی
پس چی طلب بود بخواست شفیع شما فرستادم اینجا کوید والله لولا الله ما اهتدینا
بیت بجای از کی توانند شد بی خدای از خدای بخوردار بمدد لطف دوستی باید
تا بیابان برسد ره دشوار ورنه سعی که اهل حجر کنند برخیان سعی کی کشاید کارا
قصایی بیع فرموده که اهدنا دعاست اکر اجابت نخواستی بدعا نفرمودی و اکر نصیحت
قسمت فکوه شده که هولا لعبدی و لعبدی ما سال سوی اجابت از یرطریقت قدس الله
نقل کرده اند اکر نخواستی داد نه دادی خواست و حضرة مولوی در این معنی فرموده اند مثنوی
این دعا هم بخشش تعلیم تست ورنه در کلخن کلستان از چه رست این دعا از تو اجابت هم ز تو

اینی انی تقیهات ثم زید وصل اهدنا امر است یعنی دعا و صیغه امر به دعا والتماس بصورت یکیست
جز در جهت آنکه اینها بمعنی طلب هست اما تفاوت رتبه است دعا خطاب باشد اما غیر اعلی حضرت
اهدنا که خطاب است از عباد به معبود و امر مکرر ای بر وجوب اقیموا الصلوة که خطابست از سبحانه
بر عباد والتماس خطاب باشان مساوی به مساوی و آنرا توقع و درخواست گویند بخشا
کسی که در مرتبه با کسی برابر باشد گوید این خط بنویس یا این مکتوب بر خوان و در تحقیق
حسامی آورده که در دعا امر گفته اند لفظیت داعی بتحصیل فعل بطریق علو و به قید علو
احتراز کرده اند از صد و آن لفظ از مثل لا تفعل یا دعوت او که او را التماس و دعا گویند
امر لازم می آید بطرادش انکه صیغه امر کرار از اعلی صادر شود مراد فی سبیل تضرع و شفاعت
آنرا امر نگویند و بر انعکاسش انکه اکر از ادنی صدور یابد بر اعلی بطریق استعلا آنرا امر خوانند
واز اینست که صاحب این امر طلب بر ادب بی جهات نسبت دهند و در شرح خطبی که در
منهاج الاصول نوشته مذکور است که معتزله اعتبار علو کرده اند و گفته اند که رتبه آمر باید که
اعلی باشد از رتبه مامور چه در عرف و عادت مستقبح است که بنده کوید بخواجه خود این کار
فرموده بکه بیکی بدانکه لفظ استعلا فرموده و این معنی جمهور منافات دارد زیرا اوست از تیه سید وقتی شیخ
ابو الحسین و متابعان او به استعلا قائلند و امام التبشر در معالم الاصول آورده که ما استعلا
شرط میکنیم نه علو پس باید که آمر اعتقاد نفسی بلند رتبه تر باشد از مامور خواه فی الواقع باشد
و خواه نه چه اکر با کسی بنده خود را از روی خشوع و تذلل کاری فرماید [illegible]
درخواست نه طلب هر و وقتی بدین سخن که [illegible]
می شود جز قوم [illegible]
کنند و الله اعلم [illegible] ۱ امر بطریق ایجاب
جنانچه اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة ۲ امر بر سبیل ندب فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا ۳ امر ارشاد
بطریق اولی فاستشهدوا ۴ امر اباحت فاذا حللتم فاصطادوا ۵ امر تهدید اعملوا ما شئتم
۶ امر انذار تمتعوا فان مصیرکم الی النار و این قریب بر تهدید است ۷ امر امتنان کلوا مما
رزقکم الله ۸ امر اکرام ادخلوها بسلام ۹ امر تسخیر کونوا قردة خاسئین ۱۰ امر تعجیز
فاتوا بسورة ۱۱ امر اهانت ذق انک انت العزیز الکریم ۱۲ امر تسویه اصبروا او لا تصبروا ۱۳ امر
تعجب اسمع بهم ای ما اسمعهم ۱۴ امر انتقام فلیضحکوا قلیلا ۱۵ امر انتقال القوا ما انتم
ملقون ۱۶ امر تکوین و ایجاد کن فیکون ۱۷ امر بمعنی خبر و الوالدات یرضعن ای لیرضعن
۱۸ عکس صورة سابق یعنی خبر بصورة امر فاصنع ما شئت ای صنعت ۱۹ امر تمنی الا ایها

اللیل

اللیل الطویل الا انجلی ۲۰ امر تادیب قال علیه السلام فما لک و اتی بمنقب [illegible] ۲۱
امر تهدید فذ کونوا حجارة ۲۲ امر بمعنی استغفر لهم او لا تستغفر لهم و این بمعنی تسویه بعضی
دیگر هست ۲۳ امر اثبات یا ایها الذین آمنوا آمنوا ۲۴ امر ترتیب جنانجه کوی [illegible]
۲۵ امر بطریق التماس جنانجه کسی بارخود [illegible] افعلنی فی سفری ۲۶ امر بر سبیل دعا جون
اهدنا الصراط دعا بطلب مطلوب [illegible] بقرب حضرة اوست و درجوع [illegible]
در اجابت دعا به فیض رحمت [illegible] الا دعونی کشتان [illegible]
بطغرای غرای استجب لکم [illegible] اجابت آن بخشیده کرد قضا
دعا ساحت نماید بیت کفت ادعونی دعا کن با نیاز تا نیابد [illegible] کار [illegible]
ای مجیب که دعا را بت حق در استجب بعضی دیگر [illegible]
که دل بجای [illegible] زبان قال از خواهش [illegible] بصیرت [illegible]
[illegible] آورده که [illegible] کوید اکر [illegible]
و از من خواهید ادعونی استجب لکم من هرکز دعا [illegible]
[illegible] بوده کر [illegible] که ایشان حکم سابق [illegible]
[illegible] بخواست [illegible]
دعوت [illegible] بیت
من [illegible]
[illegible] عالمت [illegible] مصلحت
آموخت [illegible] که [illegible] وصل اهدنا از هدایت کرفته اند از هدی در اکثر
تفاسیر [illegible] این دو مصدر [illegible] یعنی آورده [illegible]
در ترجمه [illegible] برستی [illegible] که الهدی [illegible]
دلالت [illegible] باشد [illegible]
و هدایت [illegible] دلالت هدی [illegible] دلالت [illegible]
مطلق [illegible] هدی مصدر است [illegible]
که [illegible] بدلیل [illegible] هدایت [illegible]
اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی [illegible]
و اهتدی [illegible] هدی [illegible]
[illegible] دلالت هدی [illegible] اهدنا [illegible]

ما کران قرب حضرت تست براه راست و مختار این یعنی پسندیده نمان نجد لدی الکم احوال
ایشان وصول بقرب الهی بعبارت انزل الکتب وارسال رسل از بنده است نه از خلق پس ایشان اهل
از هدایت دانند که بمعنی مطلق دلالت وارشادات و مراد به طلب هدایت بر اثبات باشد
بر آنکه یا زیاده شدن یا توفیق عمل بدان نه طلب ایصال به مقصد که آن از عبد بود نه از
معبود و لکن معتزلان نیز از هدایت داشتند و گفته اند که هدایت دلالت است به
لطف و هیچ در غیر استعمال نکنند و اگر کسی گوید که فاهدوهم الی صراط الجحیم دلالت
بر این ندارد که هدایت در غیر مستعمل باشد گوییم این به سبیل تهکم و استهزاست یا
آنکه هدایت بمعنی پیش بردن است چنانکه میم بمعنی فاهدوهم باشد و عرب هر چیز را که پیش بود
آن را الهادی گویند و هذا عصا یا لجمته اکم در پیش بعضه می رود آن را هادی نام نهاده اند
و هدایت متعدی بلام آید چنانچه یهدی للتی هی اقوم و هادی نیز باشد چنانچه انک لتهدی
الی صراط مستقیم و متعدی نیز به نفس خود چنانچه اینجا واقع شده و علما معانی برآنند که
اینجا حرف تعدیه حذف یافته برای تخفیف و حذف جر مجرور حسن کلام می افزاید
تعالی واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا اقتضای من قومه سبکنای حذف حرفی
اضمار یکدر قرآنت صد هزاران هزار معنی و حقیقت نهانست فاش تر که مخلوق را
به کنه تحقیق خالق راه نیست و اگر نه شوالیه حدوث از اسرار کلام پاک آگاهی یافتی در منظر
حال را اما تیر مکن پرسند علی حیث خود رشید نیست تا ابد و از مکر تنکستر بال تمنای
وصول به آستان منتهای عالی شان مناسب نمی نماید بیت ای مکس عرصه سیمرغ نه
جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما میداری / اهدنا در قرآن به ده معنی آمده
۱ توفیق قال تعالی بل الله یمن علیکم ان هدیکم ای وفقکم ۲ دعوت قال تعالی یهدون
بامرنا ای یدعون ولکل قوم هاد ای داع ۳ بیان قال تعالی فاما ثمود فهدیناهم ای بیناهم
۴ ارشاد و دلالت قال تعالی عسی ربی ان یهدینی ای یرشدنی ۵ غلبه بر حجت چنانچه
حق تعالی در قصه محاجه ابرهیم با نمرود می فرماید والله لا یهدی القوم الظالمین ای لا یغلبهم
بالحجه ۶ اصلاح قال تعالی وان الله لا یهدی کید الخائنین ای لا یصلح ۷ الهام قال تعالی
فقدر فهدی ای الهم ۸ تقدیم قال تعالی فاهدوهم الی صراط الجحیم ۹ خلق فعل الاهتدا در
بنده قال تعالی یهدی من یشاء ۱۰ اثبات بر راه هدی قال تعالی اهدنا الصراط المستقیم
و در عین المعانی آورده که هر معنی که در هدایت گفته اند آن اصلیست جز نهادن در
لغت سبق ... که هدیه را از آنجا گرفته اند که سبل ... لها را ببعث ...

الجز نهد لو انحا ابواب هدایت میل دادن باشد بدل راه راست در بصائر فرموده که هفتاد
دله بودست توفیق دادن و پیدا کردن و بیاموختن و آسان ساختن و نشان
دادن و چون بر توفیق حمل افتد بیشتر معانی را متضمن باشد قاضی بیضاوی آورده که
هدایت الله تعالی متنوع است و انواع هدایت در حد نگنجد اما منحصرست در
چهار جنس مترتب دیگر اول افاضه قوتهایی که بنده بدان متمکن شود از اهتدا در
مصالح خود و آن قوت عاقله است و حواس باطنه و مشاعر ظاهره و قرآن ازین خبر داده که
بکار آید و این معنی از فحوای آیة خلق فسوی والذی قدر فهدی مفهوم می گردد هدایت دوم
بعبارت لطایف ... نصب دلایل فارقه است میان حق و باطل و صلاح و فساد چنانچه فرمود
وهدیناه النجدین یعنی طریقی الخیر والشر و آن خبر میدهد سیوم هدایت بارسال رسل وانزال
کتب هدایت پیغمبران بدعوت و جعلناهم ایمه یهدون و هدایت کتب بر بیان احکام و اشتمال
بر حجت ان هذا القرآن یهدی للتی هی هدایت چهارم آنست که اسرار خود بر دلهای ایشان کشف کند
و حقایق اشیا علی ما هی علیه بدیشان نماید و این قسم خاصست بر انبیا و اولیا و ذکر انبیا آنجا
که هدیهم الله فبهدیهم اقتده و شرح اولیا آنجا که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا فاری
رح در تفسیر فاتحه فرموده که مراتب هدایت سه است اسلام و ایمان و احسان و هر یک را
ظاهری و باطنی است ظاهر اسلام انقیاد بدنیست احکام شرع را و باطنش انقیاد قلبی یعنی
منقاد شدن احکام را بر وجهی که در قبول آن هیچ خلجانی و منعی در خاطر خطور نکند مثلا
بجد و لن تقسیم حرجا مما قضیت ظاهر ایمان گرویدنست بوجهی که در حدیث وارد شده
و باطنش تصدیق قلبی خاص به هر چه رسول صلوات الله وسلامه علیه بر آن مبعوث گشته ثابت
به صدرت ثالثه ای که مطلع شود که حقیقت ایمان نظام احسان درجه کانک تراه است و باطنش
رتبه کنت سمعه وبصره و این مرتبه نهایت ۴ بشرح ذات بنا بر انچه بیان کر ... و انهاده
... قدس الله سره منظور ها چنان مفهوم می شود که هر یک از این مراتب ثلث سه درجه دارد
درجات اسلام توحید و تسلیم ظاهری و انقیاد باطنی و درجات ایمان توحید نقلی
تقلیدی پس برهانی عقلی پس عیانی شهودی و درجات احسان اول بجای آوردن کان
کمال بس مرحبی که بایکرد دیگر مراقبت کانک تراه پس مشاهده صرف بحذف کاف کانک
تا حجاب ساقط و نقاب مرتفع گردد و در این مقام شهود جمال را صافی مطالعه و نقش را
را حاجی و نابینا شد بیت همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم همه شراب تو نوشم چو لب فراز
کنم شریف جلبی رح در رساله خود نور الحقیقه آورده که هدایت نوریست لامع که حق سبحانه

دل هر که خواهد به پرتو آن روشن کرد انا جعلناه نورا نهدی به من نشاء و دیگر [illegible]
که هدایت سه نوع است هدایت علم و آن راه یافتن ایشانست بجذب منافع و دفع مضار
قال تعالی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی دیگر هدایت خاص و آن راه بردن مومنانست بروضات
جنان و منازل رضوان قال تعالی یهدیهم ربهم بایمانهم دیگر هدایت اخص و آن سه گونه است
هدایت از حق جانب ان الهدی هدی الله و هدایت با حق جانب و یهدی الیه من ینیب و
هدایت بحق جانب و وجدک ضالا فهدی و این مرتبه هدایت خاصه حضرت ختم مرتبت است
صلوات الله علیه و جامع او و مرتبه دیگر نیست فهو هاد من الله الی الله بالله بیت
ای تو بحق راه نمای همه راه تو منهاج وفای همه از همه غیب برون شود ره تو نمای و تو
دایم نمود مصرع اگر مفسران در تفسیر اهدنا بر سه قول متفق اند راه نمای ما را با زیاده
کن هدایت ما را یا ثابت دار ما را بر راه راست و این سه وجه بر نسبت با سه گروه از اربابست
که ظالم و مقتصد و سابق اند [illegible] یعنی ارشاد و رشاد و دلالت با
اصحاب بدایت که اهل ظلم و ضلال اند مناسب تر است و انک لتهدی الی صراط مستقیم و ثانی که
یعنی مزید رشد و رشادات حال اهل وسط [illegible] و الذین اهتدوا زادهم
هدی و ثالث که یعنی ثبات و رسوخ نسبت بحال سابقان بیشتر دارد که ارباب نهایت
پس اگر عامی گوید اهدنا مقصود وی طلب هدایت و اگر بر زبان عالم گذرد مرادش زدنی هدی
یا ولایت باشد یا حصول مراتب مرتبه آن و اگر عارف گوید مطلبش اکمحنا یا ثابت دار بر طریق
سیر فی الله تا ظلمات احوال ما بکلی محو گردد [illegible] تمامی مرتفع شود
و ما را [illegible] باعی آن راه بنما [illegible]
فی [illegible] باید دانست که [illegible] این سر معنی
که منکشف شد اهدنا المعانی دیگر هست و چون این سه وجه [illegible] است اول [illegible]
که بر نسبت ایشان در تفاسیر معتبره و [illegible] منکوب [illegible] بر بیان معانی باقیه
صفحات کلام [illegible] تمام داده آید والتوفیق من الله الاحد و ثانی ارشدنا راه نمای ما را و
دلالت کن ما را اگر گویند این صورت [illegible] جانب منکوب شد پس فایده
را نخواهد [illegible] باشد و مصلی مومن است هر که مومن بود مهتدی باشد یعنی راه
یافته اولئک لهم الامن وهم مهتدون و هر که راه راست یافته باشد باز او طلب راه راست
کردن تحصیل حاصلست و آنرا از محالات شمرده اند و در تفسیر [illegible] جواب گفته که بندگان
پیش از انکه دعا کنند دولت هدایت عطا کرده بود و شرف اهتدا ارزانی داشته [illegible]

مرکرد تا ثواب دعا کنندگان یابند و امتثال فرمان ادعونی کرده باشند چنانچه صلوات
حضرت پیغمبر صلعم فرموده و بنده میگوید خدایا تو صلوات فرست بر پیغمبر خود و خدای
تعالی صلوات فرستاده چنانچه گفت ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس بحکم آیه آن حضرت صلوات ثابت و فایده امر
همین که بنده ثواب صلوات دهندگان یابد و در تفسیر کبیر آورده که مومن مهتدی بهدایت
علم اینجا طلب هدایت خاص میکند به صراط مستقیم و آن رعایت [illegible] ما سوی الله
معرض باید بود و بالکلیه خود را به حق سبحانه اقبال نموده دل و جان و سر خود را بحق مشغول باید
ساخت و همه اجزای خود را از غیر ذکر و فکر حق بپالاید چنانچه گفته اند بیت خرم غم
هوس و دل و جان و جسم من شد از همه خیال خالی بجز از خیال رویت پس این دعا طلب هدایت
باشد [illegible] علم الهدی [illegible] فرموده که بنده [illegible] شیطان
دایم بر ضلالت [illegible] غایت مکار است [illegible] کمینگاه [illegible] متردد نشست [illegible]
در دام غوایت افکند [illegible] و عجب و امثال آن [illegible]
زبانی بطلب هدایت محتاجست چنانچه در ابتدا بوده تا به هدایت [illegible]
می نماید و بدین سخن نزدیکست انکه گفته اند طرق ضلالت بسیار است و راه [illegible] بی شمار
گویا بنده بزبان حال میگوید الهی دوستان تو راهی میجویند و دشمنان از چون نفس و شیطان برای
دیگر میکشند هر یک از اخلاق ذمیمه چون کبر و عجب و شهوت و حسد و ما شابه آن راهی می
نمایند و طریقی دیگر به من میکشایند و من متحیر مانده نمیدانم که کجا روم و بکدام راه سیر کنم مصرع
چه راه [illegible] که کجا باید رفت پس [illegible] الهی [illegible] تمام [illegible] الکلام [illegible]
آید بیت [illegible] حد است و هر قسم [illegible]
در [illegible] راه همه [illegible] در تیسیر [illegible] ارشدنا طلب عطای رشد است [illegible] باشد
و از راه راست بجانبی دیگر میل نکند [illegible] صدق [illegible] و اقوال
از مطابقت حق بطریق مخالفت نکشد و گفته اند که نجات دین و دنیا به هدایت متعلقست و هدایت
تعلق بر قلب دارد و قلب [illegible]
و اضطراب بر یکحال در یک آن ثابت نباشد [illegible] بحق سبحانه [illegible]
از زیغ و ضلالت و میل بجانب اهوا نگاه دارد [illegible] طلب این هدایت لازم است تا دل [illegible]
و در هدایت که [illegible] ضلالت [illegible]
فرموده که چون بنده راه یافته طلب هدایت میکند [illegible]

پرستیست یعنی خود را از جمله آنها نمی شمارد که اعتماد بر اهتدای خود نموده باشند و در حصن
حمایت لیس لک علیهم سلطان از مکاید شیطان آسوده بلکه از جا نمی رود تا بنکبوت سه
از غوایت ابلیس و تلبیس او خایف و مستشعرند و تکیه بر اعمال نیک و احوال صافی نا کرده بر قدم
توکل راه نیاز می سپرند بیت بکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست راه رو گر صد هنر دارد توکل بایدش
وصل زد نام هدی هدایت ما را افزونی ده در لباب التفاسیر آورده که این سوال بجهت کمال هدایت
و اهتدا کاملست یعنی یقین ما را ساعت بساعت بیفزای و در طریقه الیقین دیده بصیرت ما را کحل
و دلجرت زده بنمای تا ثمرات فرمای و بر وعده صادقه و الذین اهتدوا زادهم هدی پرده علم الیقین
از چهره عین الیقین بکشای بلکه جمال حق الیقین از ورای حجاب عین الیقین بما نمای بیت پرده صورت
ز رخسار معانی بر درسان ای حجاب این دیده را روشن کن از دیدار خویش ای کریم که بدین هدایت ما
نمودند از کید اکثر اندیشها معتزل و بچارچ بشورها و اوهام خلاصی یابد و بر قدم شهود از اسفل
السافلین خیالات فاسده بر اعلی علیین حقایق مجرد شتابد بیت دو چشم کرکشادی بر آفتاب
وصال ای آیه بر جرح حقایق دکر مکو ز خیال در معالم التنزیل میگوید که الطاف الهی و عنایات پادشاهی
نامحصور و نامتناهیست پس بنده طلب هدایتی میکند بعد از هدایتی و عنایتی می جوید از پس
عنایتی بیت هر لحظه از ساقی قدح می می جوید بخشنده که هست باز می جوید ای الکه جنین جمال
جمال پایان ندارد شناخت هر جلوه سالک محتاج هدایتیست پس هر چند جلوه بیشتر بود شوق سالک
منبع عشق بر معرفت آن بیشتر بود بیت حبذا کنجهای یزدانی از شراب شوق و بیان تماشای جان باز بیشتر
صاحب مناهج الیه زبور و مه که هیچ موجودی از اقسام ممکنات حیث الاکوان والمکانات موجود مطلق نفس
خود هست و باشد که دین ایشان بجهان لا از صحت یافته باشد بر کمت آن استدلال از مضیق تقلید به
فضای تحقیق شتافته اما از دکر دلیلها و استدلال بیان غافل و نامعلوم بجهت بینند دعا فرمود یعنی
دلایل می طلبد و میکوید خدایا ما را آشنا ساکرد دانی تدوین بینت هر دلیلی بکیفیت دلالت او بر ذات
و صفات و علم و قدرت وجود و حکمت تو و چون دلایل بسیار اند و هر نظر به دلیلی دیگر می افتد خواه
آفاقی و خواه انفسی پس ما از آن جهت و تو قوف بر آن هدایتی طلبیت لازم باشد یعنی معاد الذی لا یح
فرموده که هدایت دو است یکی تعلق به اقوال داد و دیگری به اعمال اقوال هدایت آنست که قول او به سداد
متصف سازد تا هر چه بگوید پسندیده افتد که قولوا قولا سدیدا و اعمال هدایت که عمل او به صلاح
مقترن گرداند تا هر چه بکند ستوده باشد که یصلح لکم اعمالکم و در رسالات بحر بو ذو نوع از هدایت هست
یکی محفی و دیگری ظاهر چون بنده بهدایت خفیه که ابتدای بی واسطه دعا او را بان منهج اهتدا
راه نموده بوهنه توفیق سداد قول یافت تا ثنا و سپاس او نهدی بر وجه کمال ستوده کرداند تا ثانیا بطلب

هدایت ظاهره مأمور شد تا عملش نیز به برکت این هدایت بصلاح آید و قول و عملش به هدایت متحد
صفت نور علی نور پذیرد بدان ای عزیز بعضی از علما آنست که هدایت بر هدایت خاص چنانچه در باب
هدایت عام است مر هدایت را و هدایت بر هدایت خاص است اهل فتوت را و از زبان قرآن اصحاب
مردی انهم فتیه ... و اصحاب کهف خبر داد ابرهیم را گفت سمعنا فتی یذکرهم و یاران غار را فرموده انهم فتیة
و زدناهم هدی و هدایت ایشان نیز ایمانی میکند در باب حضرت خلیل صلوات الله علیه فرموده که
انی ذاهب الی ربی سیهدین فهلب بچه هدایت و سیهدین هدایت بر هدایت در شان اصحاب
کهف فرموده آمنوا بربهم و زدناهم هدی ایمان هدایتست و زدناهم هدی اشارتست بهدایت
بر هدایت مجاهدان صورة و معنی برکت جولانهای این امت اند و سرلا فتی الا علی کما تا رحمها
و مجاهدة او مخفی نیست این یعنی را روشن می سازد از این مشرب نصیبی داده انبیای درویش
بالکر معلوم کردی که هدایت بر هدایت خلعت جوانمردانست نیک در نگر که والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا جهاد و مجاهده بتوفیق اوست و آن هدایتست لنهدینهم سبلنا هدایت بر هدایت
کرم عمیم ما را من علی الاطلاق جمیع از ضعفا است و اکر بواسطه ضعف یقین و قوت هوس ما از جدو
جهاد بهره ما ند و نه از شرف مجاهده بهره دارند تلقین می نماید که اهدنا طلب هدایت بر هدایت
کنید تا و قتی که جوانمردان راه از مواید فواید که است ممتع باشند شما نیز از نوال عنایت و افضال
ما بی نواله بهره مند باشید از منیا و منتخانه و الله ذو الفضل العظیم شاه اکر محظوظ شدید ولی
محروم نیست مخبر ثالث ثبتنا ما را ثابت دار و راسخ دم برای راست دعا است استقامت است تا
نجا بحان قول ابرهیم و اسمعیل به جزیی ذریه ربنا و اجعلنا مسلمین لک بر ثبات ایمان و در
ادعیه ما ثوره وارد شده که یا مقلب القلوب ثبت قلب عبدک علی طاعتک ای عزیز از ام امور
متکر است در ثبات بر ایمان که انبیا عظام علیهم السلام و علی اولیاء الکرام علیه التحیة و الاکرام
انحضرة سلک علام آن طلبیده نکر برازد یاد ایمان و اسلام از حضرة الملام متوجه دار السلام شوند بیوق
صبیق نفره توفیقی مسلمان بعره مجیدی رسانید از حضرت فرعون سهام دعوت و توفنا مسلمین
بهدف اجابت میرسید صحابه کبار رضا توفنا مع الابرار در زبان ساخته و پیوسته بحضرت
آرزوی این حال در زمین اعمال می کاشتند جایی که حال انبیا کان دین بر این منوال باشد تا کار
ما که ایمان ما و نیستی چون خواهد بود پس دعا بثبات بر هدایت ما را لازم باشد تا مکر بخیر لقا
رسیده از مفاقت ایمان در این راه بی پایان محروم نباشیم و در رصاد العباد می فرماید که اکر از
تصرف ابلیس و تلبیس خلاص تواند یافت و از لباس اسلام و کسوت ایمان از این جهان تجاوز تواند
بر عایت دو لتی تمام و نصیبی مستدام و شیخ الاسلام احمد غزالی رح پیوسته می خواند رباعی

کریمه پیش چراغ عهد هم نکشی جانی بدیم بر راحت خویش نیفتی در جامه اسلام زمینه نگر
مرکی که در اسلام بود اینست خویشتن و در تفسیر بصائر مذکور است که در نوبت خلافت فاروق
مقداری از قرآن بدست رومیان افتاده بود و ایشان علما و حکما خود را جمع ساخته مشکل
چند از آن کتاب پیدا کردند و بیست جوان از ترسایان به خلیفه فرستادند و جواب طلبیدند
یکی آن بود که معنی اهدنا الصراط المستقیم بر لغت شما آنست که بنما ما را راه راست این خود
کی خواهد که بطریق تواتر ثابت شده و چون شما هنوز بر راه راست نیامده اید شما از رسید که تا
به متابعت خود بخوانید و به سلوک سبیل اسلام دعوت نمایید ما را بر دین خود در راه راست
و شما از آن دین در این طریق بسنده به خلیفه ثانی فاروق صحابه را جمع کرده در جواب سوالات رومیان
از ایشان مشاوره طلبید اول که بر این اشکال التفات کردند مرتضی علی علیه السلام فرمود که معنی اهدنا
ثبتنا است ترسایان گفتند چون کسی به راه راست باشد به ثبات چه حاجت دارد مرتضی علی علیه السلام
جواب داد که چگونه کسی ثبات و استقامت نخواهد و بر راه هر جمعی شبهات است و به ازاله هر تحقیق
تحقیقی هدایت ثانیه که ثبات بر هدایت اولی که آن شبهات چه سان دفع پذیرد و بر وجه
آن شبهات مندفع گردد پس ما اعتبار نموده به هدایت ثبات میطلبیم در آن تا در تنگنای شبهات
چون دیگر استان در مقام ایم و به ثبات بودن افتاده ما در این راه خود را لغزش ... رسانیم و از این کلام
سعادت انجام معلوم شد که اهدنا طلب مرتبه ثبات و رسوخ بطریق نجات کرد و آنکه به مرتبه
در سلوک این راه خطرها و آن محوف بیابانست **بیت** که کاش راه به منزل مقصود ببرد که کهند
بدرقه لطف تو همراهی ما کند اما صوفیه لفظ اهدنا را به چند معنی حکم فرموده اند که مذکور
شد و می آرند و مقطعا معنی بر چه معانی اهدنا مختار ایشان منکشف شده بسیار
بر بعضی از مقالات و زمینی ایمائی میخواهد گفت امام راغب میگوید اهدنا یعنی وفقنا توفیق ده
ما را به سلوک راه راست چون هدایت داری بعد عنایت ازلی ما را به ارشاد کتاب و امر شرع
و اجتناب از نواهی آن اسماء دعا ها ... و ما را کی به حمایت بدرقه توفیق موصول بدین طریق
نشوند و بغیر کمالات ولایت فیض سلوک این سبیل صورت نه بندد های ... دعوت اجتی توفیق
جوی در این راه و بس کامل رساننده است به مطلوب و حضرت شیخ قدس الله سره در
مواقع النجوم فرموده که طلب توفیق دعائی شامل است و به همه مراتب و مقامات مشتمل که توفیق
جو به همه مطالب را جستن باشد و به تمامی مقاصد و حاجات پیوسته زیرا که توفیق نبود نتوان
رفت به مقصد نتوان رسید **بیت** که زنهار لطف تو بر بی هدایتی دهد مرغ به باغ کی برد گل
به چمن کی کار رسد بدرقه عنایت کن که حامی جان غرب ماندگان سوی وطن کی کار رسد

وهم در تفسیر

وهم در تفسیر اسلم لطف آورده که اهدنا سوال عصمت و هر است و راه خواستن جهت
امن و سلامت اهدنا یعنی اعصمنا و احرسنا نگاه دار ما را از استیلای شبهات و هدایت
آرا از استیلاء شهوات و فی تفسیر الامام که هر که اکنون عصمت باری نباشد مقدم لعدم لفزند
بید آید و به رود از نفس شبهه دیگر روی نماید بنج همراهی عصمت الهی که خضر راه سرگردان است
ظلمات بشریات و وصول به عین الحیوة طهارت کرمر چشمه حصول مقاصد دو جهانی میسر
تواند بود و میسر نیست **بیت** قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
بعضی اهدنا را به تقدیمنا تفسیر کرده اند یعنی پیش بر ما را به راه بهشت و گفته اند بینا و به
کرمان نبرها به راه راست که راه او بهشت و به تا از حد برون المبین نه بر اعوان خود
طریق بهشت میخوانند تنها را آمونیا خود ما به بادیه غفلت دعوت میکنند و ما
سرگردانان بیابان اصل خبر به معاونت هادی لطف کامل راه به مقصد نتوانیم یافت و جز
مظاهرت مرشد فضل شامل به منزل مقصود نیارم شتافت **بیت** راهیست دراز و قطع
دوست تا تو خبر بی غم توان رفت و امام ترمذی این یعنی را نمی پسندد و میگوید هدایت یعنی
بیان نیکو نیست زیرا که راه راست بیان کرده شده است و خلق را به بیان خواند انبیاء یهود و نصاری
روشن حق روشنست صراط مستقیم به کتاب ایشان موضح و مبین حال انکار ایشان از این دعا
منشی انحرف شامل است غضب و نگار ضلالت مقید و مبتلا پس اهدنا به معنی بگو الهام ده
در تفسیر از ابن عباس نقل میکند که اهدنا ای الهمنا ما را الهام ده تا بیابیم صراط المستقیم جون
شیطان تهدید اغوا از این راه نموده که لاقعدن لهم صراطک المستقیم پس الهام الهی از جمله
ضروریات این طریقه است تا اگر وسوسه شیطانی از ظلم فریب در راه بند بسد به فوت
الهام ربانی از فتنه غرور او بر هد و بعضی گفته هدایت را به معنی اصلاح گرفته اند چنین توجیه
میکنند که اصلح حالنا حال ما در سلوک این راه به صلاح آر یعنی ما را به مجاهده طاعات
و حسنات از مباشرت خطیات و سیئات نگاه دار بلکه علی الاطلاق انجز صلاح ما اندر آن است
ما را کرامت کن که تو انما به صلاح ما دانا تری **ع** خواجه بهتر داند صلاح بندگان خویش را و قول آنست
که اهدنا ای علمنا ما را دانا کن به راه راست و به کیفیت سلوک بر آن که بی تعلیم مرشد هدایت
تلقین هادی رشد و دلالت هیچ کس به راه نیابد و هیچ گم شده به راه باز نیاید **بیت** گم شد کانیم
در این تنگنای ره تو بنما که تیره رهنمای هیچ یک از ره نداند هیچ گاه جز تو بیچاره را بنما که
و اینها اقاویل که مذکور شد به اختلاف الفاظ علما در تفسیر مختلف شده بر ایما من هدایت
ضروریات آن جمع میان همه صحیح است و هر یک از این معانی منافی دیگری نیست و لذا لیست حقا

امام قشیری آورده که یعنی اهدنا آنست که زایل گردان از ما ظلمات احوال ما را تا مستضیء
شویم بانوار قدس تو از رجوع بظلال طلب خود یعنی سایر ثنا بجد و جهد ما را از میان
بردار تا دیده ما را بنور آفتاب شهود روشن شده بر چنیم که تا به تو پی بریم و بمجرد سبب
وله تا بکشش محبت و جذبه شوق تو پی بریم چه بر بینات شیء مطلب بیت
بخود ره نیست دلگویی تو مشتاقان شیدا را ٭ خم زلفت بقلاب محبت می کشد ما را ٭ بکشا
سبب که هدایت در اصل لغت میل است یعنی محققان بر آنند که یعنی اهدنا آنست
که میل ده ما را بسوی خود و رضا نا باقبال ما با جانب منعطف گردان بیت یا رب بسی
خودی ره نما ٭ تا با تو بجانب تو آییم ٭ یکی از اکابر فرموده که حقیقت اهدنا آنست که ما را از ما
ببر و ببر ما لطف خود پیوند ده که پس آن انقطاع بدین اتصال نهند و تا از خودی خود نرهند
از او پیوند نیابند حضرت شیخ کبیر قدس الله سره در دعای خود می فرموده اذکر الهی جذبة
من جذبات الحق توازی عمل الثقلین ما را از ما بستان ای دریش رفتن این راه جز به
خویان میسر نشود و سلوک این طریق جز اهل جذبه و مجذوب را مسلم نباشد بیت
در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن ٭ شرط اول قدم آنست که مجنون باشی ٭ و در کشف الاسرار
فرموده که اهدنا یعنی بنمای ما را راه خود پس در آن راه بر روش دانا عاقل روش بر کشش
رسان سه اصل عظیمت یکی نمایش دوم روش سوم کشش و حضرت خواجه صلی الله
علیه و آله و سلم نمایش فرموده که الاشیا کما هی و روش گفت سیروا سبق المفردون و کشش
بر این وجه بیان نمود که جذبة من جذبات الحق توازی من عمل الثقلین مومنان در این آیه
از این هر سه نصیب می جویند تا کامل شوند زیرا که نه هر که راه دید راه رفت و نه هر که راه رفت
به مقصد رسید بس که شنیدند و نه بس که دیدند و شناختند بس که شتافتند و یافتند ع
نی هر که قدم زند بمقصد برسد ٭ صلحی مهیا دال آورده که سالک باید که اول از حظ
نصیب خود بیرون آید پس با توجه صادق روی بحق آورده بقدم صدق قطع مسافت می
ولجب شاسد تا راه بکشد و وصال یابد جامی بلخ منشین که همنشین ره نرد تست ٭
و تخلی بیرکه آنست تو تن تست ٭ یعنی که زمین بعد و مسافت جداست ٭ ابدوست زتو تا بدو یکی
من وتست ٭ هر که قدم اول از آستانه هستی بدارد قدم دوم را به پیشگاه وصال رسد
خطوتین و قد وصلت بیت هر که در راه تو اول قدم از خویش برید ٭ هم باول قدم انجا که
می خواست رسید ٭ و بهمین معنی اکر در لطایف تشریح آمده که اهدنا آنست که سر رشته
اسلوب ما را بسر پنجه عزت از اتصال رؤیت اغیار منقطع گردان و صفحات الواح ارواح ما را

بدارقام

بدارقام طوالع انوار انس و لوائح آثار قدس مرقوم ساز و در عرایس آورده که قومی
ما را دلالت گردان و بدان راستی دار که معقد و مقصود ما تو یی و بی راستی هدایت
روی نه بمقصد توان رسید و نه جز بی آن معقد توان نشیند و در حقایق
سلمی میگوید اهدنا یعنی ارنا ما را بنمای سوی شان که بنمای ما را راه هدایت
خود تا بتو و با تو مستقیم باشیم بر منهج توحید و عبادت و عارفان در خواهند که ما را
بنمای راه انس و قربت خود تا بتبع و سیر با شیم بر سرود مشاهده در تفسیر امام جعفر علیه
السلام اهدنا یعنی ارنا آمده می فرماید که هر طایفه از لطف خود نصیبی می طلبند تاییان راه
انابت می جویند عارفان طریقه معرفت می پویند مخلصان از دقایق اخلاص استحبابی می نمایند
محبان نفحات استغنای اعلام محبت می سرایند مریدان گویند بنمای ما را راه عبادت تا نفس
ما بخدمت و قلوب ما به محبت قایم گردد اولیا گویند بنما بما راه عبودت خود تا بدان راه از
رهنمای غافل نشویم و بهجران و وصال ان مرتبه رضای تو دور و نیفتیم بیت
فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب ٭ که حیف باشد از او غیر از او تمنایی ٭ هم
برآیند که بنمای ما را به مد دعش که خرد و سنت عقل دور بین و سید و هم محال اندیش
ازان راه بر نخیزد و قاد بدین او نظهور بنا بد نقیبه خیالات مصلحت آمیز ایشان از ان
هم فرموده عشق هادی کاروانست و عقل دلم ره روان بس نفی فرماید بیت
عقل اندیشه روانست ای پسر ٭ بیند نشکن ره عیانست ای پسر ٭ عقل اندیشه قریب جانست جانا
راه از این هر سه نهانست ای پسر ٭ پی امیری کاروانت تا این الا عشق میر کاروانست ای پسر ٭
جمعیت ضمیر اهدنا بابع شمول جمیع طالبانست و چون اکثر کلمات که در جمعیت تعبیر شیعت
کشته اند اینجا نیز دلالت می آید متعرض تکلمان موجب مناسب نمی آید در کشف الحقایق آورده که
اهدنا دعاست و هر چند دعا عام تر به اجابت اقرب چه البته از جمعی که دلیل آن دعا شریک اند
بعضی اند که استحقاق اجابت خواهند بود چون اجابت بدعا متصل شود همه را شامل گردید
یعنی بلحن خداوند فیاض نا آن برکات که از جمع سایلان یکی مستمع و محفوظ ساز و دیگر را نیز
محروم کردانند با بیمای مهرجانی هر کامی بارد بر طی اسباب گلستان و قربستان شاداب جهه که
سحاب عنایت رب الارباب بحدیقت ثنا مقطرات باران اجابت از این جمعیات کافر و مومن
طالع و عاصی و مطیع و شریف و وضیع سمو لطف بیکران گرداند بیت چو باران فیض بخشش کرد سیلاب
از او محظوظ کردد کوه و صحرا ٭ همی بی سود باغ و سبزه بار دو ٭ کز خاک شوره سنبل تا ز دارد ٭
سحاب که زند بر ما سر ما لست ٭ بد بختان فیض عام سر ذره تمام است ٭ پی الآن هر کی که

کجا محروم ماند دشمن و دوست ۶ در مجمع البیان آورده که عالمان گفتند مستجاب الدعوه
خالی نیست و در هر وقت خدای عز و جل بندگان اند که دعای ایشان در حق همه مخلوق هست
با اجابت می رسد پس اهدنا به صیغه جمع وعده یافت چون یکی از اخلاص کرده و جان حرمت
اخلاص اند در زمان قراءة فاتحه ساعی شد که از اهل ایمان در دعا شریک گردانید حکم
دعا او در همه سرایت نماید و فیض هدایت علی العموم همه را احاطه کند یا آنکه هر یک از ذرات
بزبان نسبت جامعه و حکم مشترک که میان همه است از همه ترجمه میکند و به تا مرادان نکته
از آن بعضی معترف می توان یافت که حقیقت هستی بر جمیع شئون و صفات و نسب [illegible]
که حضرت ایشان همه موجها شد در حقیقت هر موجودی ساریست و لهذا قبل کل شیء و بعد کل شیء [illegible]
کلش با اشارة بر این معنی رمز فرموده بیت دل بحقیقت [illegible] شکل فی بعضی آنکه [illegible]
بحرها فی ۶ دیگر آورده که این دعا بیست که قایل برای نفس خود و جمیع مومنان میکند
و از خدای تعالی ثبات ایشان بر معرفت و ایمان می طلبد و این نیز که نیز شفاعت [illegible]
مومنی را شفاعتی ثابت باشد و ه در حق برادران مومن وجهی ثابت شد شفاعت هر یک
از مومنان در حق اهل ایمان جز شک نمی کند در شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
در حق اهل عصیان با آنکه وعده شفاعتی لاهل الکبائر داده [illegible] و دیده عیان بیشک
تک مقاما محمودا که مقام شفاعت مستوجب آن کنند کار [illegible] طاعت و مفلسان بی بضاعت
سرمایه ندارند جز امید واری به شفاعت بیت ما عاصیان اگر چه نداریم طاعتی داریم
روز حشر امید شفاعتی ۶ نکته دیگر آنست که برادران مومن را در دعا شریک ساختن و در
غیبت ایشان رسوخ ایمان ایشان از خدای در خواستن وسیله نیکوست مر مهمات اجابت
را خبا مجرد را احادیث آمده که زود ترین دعا و زود تر [illegible] اجابت دعا غایب برای غایب
و در حدیث صحیح وارد شده که دعوت مرد مسلمان برای برادر مسلمان او در ظهر الغیب مستجاب
در حق هر دعا [illegible] ملکی را موکل ساخته که هرگاه دعا کند برادر مومن خود را بخیر ملک موکل او
گوید آمین دعا تو در حق او مستجاب باد و حق تعالی ترا نیز مثل آنکه برای او خواستی بدهاد
و در تفسیر کبیر آورده که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرموده که خدای را بزبانی بخوانید
و دعا کنید که بدان زبان نافرمانی نکرده باشید گفتند یا رسول الله این زبان کدام باشد فرمود
بعضی از شما برای بعضی در حق همدیگر دعا خیر کنید تا دعوت همه بزبانی بی گناه باشد زیرا
که هیچ یک بزبان دیگری گناه نکرده اند و عصیان نورزیده النبی جلی او دعا کردن خاصا
باشد که بزبان او در آن زبا خیت گناه فرمانی بدان زبان از جانب او صادر نشده و لذا این سخنان سلو

شد که دعای اهدنا نیز در حق برادران مومن چون بزبانیست از نافرمانی مبرا و معرا
و به حلیه صدق و صفا مزین و محلی لاجرم بعز اجابت و سعادت استجابت اقتران می یابد
و این نیز گفته اند که از بطنان غیب ندا رسد به رسی رسد که ای بنده چون در اول سوره ثنا
بر حمد جمیع حامدان یاد کردی بر وقت دعا نیز ایشان را شریک کردان تا من بر فیض عام
همه را برادر بر مرام برسانم و دعای ترا باشرکا بسرخان نوال و افضال فتادیم که در همه از خانه
عنایت گشاده است و برای خاص و عام [illegible] آماده بیت در ضیافت خانه فیض
نوال منع نیست ۶ در گشاده است و صلاهی در داده خان [illegible] الصراط سراط است
و ان از سرط گفته اند که فرو بردن تخریست یقال سرط اذا ابتلعه تشبیه کرده اند راه را با بلع
فرو می برد مسافر از آن او از نظر مجاوران غایب می گرداند یا آنکه رهروان او را فرو می برند
مسافت راه طی می سازد و لهذا دو مش نیز که لقم میگویند باعتبار انتقام ماده است
و بواسطه وجود حرف طا در این کلمه سین او را به صاد بدل کرده اند جهت آنکه سین را با
طا مجانستی نیست بلکه میان ایشان تخالف هست در شرح کبیر امام شاطبی آورده که سین
در پنج صفت مخالف طاست سکون و تسفل و تخلخل و همس و انفتاح و طا به اضداد اینها
که قلقله و استعلا و شدت و جهر و اطباق اند موصوف پس کراهت داشتند در یک
کلمه جمع کردن و خواستند که سین جهت آنکه حرف ضعیف است بحرفی دیگر که مجانس طا
باشد مبدل سازند حرف صاد را انتخاب کردند که با سین متحد المخرج بود و در سکون و همس و صفیر
نیز با وی مناسبتی داشت و با طا از جهت استعلا و اطباق موافقتی می نمود پس سین را به صاد بدل
کردند و بواسطه این ابدال ثقلی که در کلمه توهم میشد مندفع شد همچنین در بعضی کلمات
که سین با طا جمع می شود همین عمل میکنند چون بسط و مسیطر و امثال آن و کروهی که
طلب زیادتی مجانست فرموده میان مبدل و مبدل منه اشمام کردند صاد را با حرف زا که در
صفیر مشابهتی با سین داشت و جهر نیز برای خالص مبدل ساختند و آن در قراءة شاذه
در مشهوره نوع چهارم نیامده قبل از ابن کثیر و رویس از یعقوب بر سین میخوانند و بر اصل
کلمه و حمزه اشمام میکند صاد را به زا و باقی بر صاد خالص تلاوت می نمایند و در عین المعانی
آمده که این سه حرف بدل یکدیگری آیند چون صقر و سقر و زقر گفته اند صاد لغت قریش است
و سین لغت بنی عقیل و زا لغت بنی عذره صاحب کشاف فرموده که فصیح ترین اینها صاد
خالص است چه قریش افصح عرب بودند و در لغت ایشان بصاد آمده و در مصحف امام
نیز بصاد مکتوبست و در تفسیر فاتحه قاری [illegible] مذکور است که سین را سبب تسفل

منیفا ضعف بشریت لازم است و ضعیفا از اعمال زیادتی بعیشو اباشد پس من تراه کوتا
دیم کو نه متنزل نمی است ان پیشین نادراهای و معدود را پیش نهاده بود و چندان است
برکت همت کامله محمدی و دلالت شامله احمدی طریق اقرب دادند تا همه سایران
آن طرق را به پایان برده ایشان بمنزل رسیده اند که نحن الآخرون السابقون بیت
گر نکند لطف تو راهی پدید ، نفس به منزل که تواند رسید ، علما در توصیف صراط مستقیم
بر وجه آورده اند یکی آنکه آن راه خود مستقیم است و کجی ندارد راستی او به برهان ثابت
و دوری او از اعوجاج ثابت و دلیل واضح آراسته بر صفت راستی و پیراسته از سمت کجی و کاستی
دوم آنکه سالک او مستقیم و در روش خود معوج نیست و این از قبیل اسناد مجازی
باشد چون نهر جار یعنی قال تعالی والنهار مبصرا یعنی انبیا کنند و دیگران سلوک نیا الذی صراط
راستیم خواهد انه یعنی سالکان او ذات را بعید و به استقامت متصف ای در روش استقا
در بعضی حالت هر گاه قدم منتزح نباشد همه بحقیقت صنایع است در منازل السایرین آورده که
استقامت روحیست که احوال الخواص بعو زنده و اعمال العوام بدو زیاده شود و او برزخ است
میان پستیها و فرقت و بلندیها و جمع و اهل تحقیق متفق اند بر آنکه خصلتی که محاسن طریقت
بدو کمال یابد استقامت و مستقیم را شش علامت اول آنکه بر هنگام معامله اخفا
خود تقصیر بکند دوم در وقت مجاهده کاهلی نورزد سوم در زمان مخالفت نفس هیچ
مانع نشود چهارم هیچ یک از طاعات و عبادات را فوت نشود پنجم هیچ یک نیکویی که حق تعالی
با وی کند اگر چه اندک بود آن را بزرگ دارد ششم یاد مسلمانان نهد و لا ایشان را دخواهد
نفحات الانس از محمد بن الفضل نقل می نماید که آنجه که بر بود و همه نیکوی ایشان شود و به
بنوعی همه زیستها زیست شود استقامت الکرامة تنال بالاستقامة بیت محقق نجم
استقامت نخواست که بی استقامت نشکار راست ره استقامت رهای بوالهوس کارست
ره رو مستقیم است و بس صاحب حقایق التاویلی نقل می کند که اهل از این استقامت طلب کنند
است در توحید ذات با ترقی از توحید افعال به توحید صفات و از آنجا به توحید ذات و خلاصی
یافتن از تلوین در مراتب توحید و حقیقت آنست که استقامت جز در توحید ذات نیست که رتبه
نهایت او راست و مرجع همه بدوست ان الینا ایابهم بیت سوی او رو که غیب او را سوی همه
یعنی بدوست از همه روی در تفسیر نیشاپوری از سید الطایفه قدس سره نقل می کند که طالب استقامت
باش نه جوینده کرامت چه خداوند تعالی استقامت می طلبد فاستقم کما امرت و نفس کرامت
می جوید و استقامت هم به صورة باید هم به معنی استقامت ظاهره رعایت حدود شرع است

و استقامت باطن نفی ما سوی الله و در رقم حقایق از تفسیر فناری آمده که مستقیم
صفت صراطست و مراد استقامت خاص است و در اعجاز البیان استقامت را سه مرتبه
ثابت کرده مرتبه صغری استقامت عامه مطلقات است و همه کس را استقامت بدین صراط
هست قال تعالی و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و اگر
چه در این راه تفاوتی نیست اما فایده نمی دارد از حیث مطلق آخذ به نواصی و مطلق شی و
در بحر سوره هود شمه ای از این سخن گذارش خواهد یافت دوم مرتبه وسطی که شرایع حقه
را بنیه صفت مختصه است با هم سالفه از زمان ابو البشر تا بعثت حضرت سید البشر علیه و علی
جمیع الانبیا الصلوة والسلام سوم مرتبه عظمی و آن شریعت جامعه محمدیه است که صراط
مطلوب در این آیة آنست و استقامت این صراط عبارتست از اعتدال و ثبات بر آن نجما
در حدیث وارد شده قل آمنت بالله ثم استقم و این حالت اعتدال تنجمه و ثبات بر آن نهایت
صعبست و انقان به آن هر کس را میسر نیست چه انسان از حیث نشأه مختلفه و قوی ظاهری
و باطنی اشتمال دارد بر صفات و اخلاق طبیعی و روحانی و هر یک را طرف افراط و تفریط هست
و صاحب از آن معرفت وسطیست و نگاه داشتن آن حفظ بعضی آیات قرآنی برعایت طریق
اعتدالی اشارتی هست قال تعالی ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط
و قال تعالی ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها و قال تعالی جل ذکره اذا انفقوا لم یسرفوا
ولم یقتروا و کان بین ذلک قواما و در احادیث و اخبار نیز امثال این بسیار است کتل
تعالی قصم و افطر و قم و نم و در روایت آمده که آنحضرت صلعم به دو نبی قار وقت رادید
که به آواز بلند قرآن می خواند پرسید که سبب رفع صوت چیست عرض داشت که شیطان را
بیدار میکنم شیطان را از خود می رانم خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اخفض
من صوتک قلیلا آواز خود را اندکی پست تر ساز و دیگر در خانه صدیق گذر فرمود دیدند که به
آواز پست تلاوت میفرمود حضرت رسالت پناه محمدی صلعم از جهت حفظ صوت سوال کرد
ابو بکر گفت یا رسول الله می شنوانم آن را که بدو مناجات میکنم حضرت صلوات الله علیه
فرمود ارفع من صوتک قلیلا آواز خود را اندکی بردار تا فاروق را از میل بجانب افراط منع فرموده
و صدیق را از توجه تفریط باز داشت و مثل این حکایت در آنجا رباعی آمده بیت
هیچ وجه مکن میل بجانب افراط ، زنهار بترس تفریط نیز باش ز ما که اختیار وسط راست
در جمیع امور ، بیان دلیل که خیر الامور اوسطها ، و اکرم صاحب دلی در اخلاق و احوال و تمام
سید کاینات علیه افضل الصلوات تامل فرماید به قدر فهم و دانش خود به صحة

اعتنا الیه که لازم آنها بوده اطلاع یا بعوا نه در زمان لغ البصر و ما طغی مفهوم می شود که
آنحضرة پیوسته بطریق اعتدال ثابت بوده و از التفات بطرفین افراط و تفریط اجتناب
فرموده و انا اینجا گفته اند خیر الامور اوسطها و بتوفیق ایزد تعالی این کلام عنقریب از
فیض وهاب بعجب بجا فایق است و یقین صادقه فهو الفتاح الموفق وصل صراط
مستقیم راهیست که سالک بر او گمراه نشود و تارک او را دنیا بدو گفته اند راهیست که در
او نرسد از قطع طریق و بعد یابند انبیه عصمت و توفیق در تیسیر آورده که آن
راهیست که از ظلم کثرت و غبار بدعت پاک باشد و سالک را در تیرگی شبهات و ظلمات ضلالت
نگذارد ابو بکر وراق رح فرموده که صراط مستقیم آن راه را گویند که سالک هواهای نفس
بر حب وی راست نکشد و بر جاده وسطی راسخ دارد و این معانی همه بیکی بر می گردد و بحث
قول صراط الیقین نکرده اند و بر ایها لکل اشتراها ما هم انظار تو دین فهو هو باب تعیین صراط
مستقیم بحما گفته اند و قطع منه الماس اقتباس و بنان بیان سخن بعضی آمده که دین اسلام
کر بینه خالق انام است و قرآن نظر یقی از بنده مقبول نیست و من یبتغ غیر الاسلام دینا
فلن یقبل منه و محمد حنفیه رض برا لحق و علما مرتیسکو سید که اگر مراد از صراط دین باشد
بر سبیل استعاره بر حقیقة است که مشبه به فقط مذکور نکرده و مراد مشبه بود و آن مشبه
متروک امری متحقق الوجود خواهد بود بجب عقل یا حس و اینجا مشبه دوم و اتشدید
مقصود از راه آیینه طوی راست و آن امری معقول باشد جامع در این استعاره آنکه دو
رسیدن به مقصد است و دین واسطه بلوغ به مقصود چنانکه راه محل توجه جسمانیست تا
به مطلب و دین محل توجه روحانی تا به مطلوب بیت تا ره نبود کسی به مقصد نرسد تا دین
نبود کسی نیابد مطلوب در تیسیر آورده که دین را صراط گفت جهة آنکه هر که مستقیم بر
مقصودی باشد خبر به قطع مسافت و سلوک راه راست بیان غیر هدا اینجا نیز مقصد
ملک علام است و راه راست بیان مقصد دین اسلام است اگر چه حق سبحانه از مکان و زمان
منزه و متعالیست اما بنده قاصد و سالک طالب صاحب مکان و وابسته زمانست او را
چاره نباشد از قطع مسافات و سیر آفات و تحمل مخافات تا مکرم شود بمرتبه وصول فات
انبیا یکی پرسیدند که راه به خدای چگونه است جواب داد که دو خطوه و قد وصلت راهیست
که بدو تا حاصل شود و به مقصد رسی در خطوه اولی دنیا را با متعلقات او بر افکنی
و در خطوه ثانیه از عقبی و مضافات او در گذری و در تفسیر قاری آمده که دو گام تو تمام
کرده اند خطوتین و قد وصلت به یک گام از تمامی ما سوی الله بباید گذشت و به گامی بکی

خود را با همه هستی و پندار بباید گذاشت تا بدو رسی و نیز گفتی آسان تر از این گفته است
مصرع یک قدم بر نفس خود نه دیگری در کوی دوست در تطوالع نیز فرموده که صراط
مستقیم دین اسلام است دلیلش قوله تعالی و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم در کشف
المنکرین از ابن مسعود رض نقل میکند که صراط مستقیم قرآنست و از امیر المؤمنین علی
علیه الصلوة والسلام مثل این روایت کرده اند دلیل ایشان این آیت فاستمسک
بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم و بیان تفسیر او راست که اسلاف که تا
کلام خداست و در تفسیر کبیر آورده که تاویل صراط به اسلام و قرآن صحیح نیست و لیس الا انعمت
الذین انعمت علیهم منع این معنی میکند جهة آنکه مراد از ناطقین منعم علیهم متقدمانند
و ایشان را دین اسلام و کتاب قرآن نبوده بلکه مراد طریق محققانست که استحقاق بهشت یافته
حاصل کرده و فنا بقای ایشان بر اسلام نمی دارد و میگوید عدم اسلام مرگشتگان از امر بهشت
زیرا که حق تعالی از اسلام ایشان خبر میدهد انکو خلیل الصلوات الله علیه بغیرنا خواند
ولکن کان حنیفا مسلما یعقوب بنی اولاد خود را به اسلام وصیت کرد که فلا تموتن الا وانتم
مسلمون یوسف صدیق از منزلت بالای دعا خواست تا که فی مسلما الی فرموده توفنی
مسلما جبرئیل بخانه آل لوط را به وصف اسلام ستوده و ما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین
و امثال این بسیار است و مراد از قرآن معانی آن بوده از آنها که تعلق به عقاید دینیه داشت
و اجزا منع بر آن روانست ابو سلیمان دارانی گوید بطریق صوفیه تفسیرش آنکه فاسعی
هذا صراط مستقیم و گفته اند مخالفت شیطان با موافقت امر رحمن به دلیل این آیه ان لا تعبدوا
الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم در کشف الاسرار از حسن بصری
رح نقل میکند که صراط مستقیم راه حج است و در حقائق سلمی نیز آن تفصیلها مذهبین روایت
فرمایند جمیع علیهم از انبیا و غیر ایشان حج گذارده اند در هر زمانی و غیر یهود و نصاری که
غیر المغضوب علیهم و لا الضالین ایشانند راه بحات بسته است قال تعالی ولا تقربوا المسجد
الحرام سدی گوید مراد از راه بهشت جهة آنکه روز قیامت دو اهل او را بر که راه دوزخ
ولذا آنجا بدیا ذکر فاهدوهم الی صراط الجحیم و بکر راه بهشت از آن نیز خبر میکند بدین آیه کلاهدی
الصراط المستقیم یعنی صراط مستقیم در مقابل صراط الجحیم باشد و در بحر الحقایق از ابی برزه
رض نقل میکند که صراط مستقیم راه حضرة رسالت صلوات الله علیه و اهل بیت او ست و جامع
ترغیب نیز گفته که علما شریعت گوینده آنست که صراط مستقیم راه حضرة پیغمبر صلعم و اهل بیت عظام
کرام آنحضرت است دلیل بر این آنکه ایزد سبحانه تعالی در حق آنحضرة فرموده که و یهدیک صراطا

مستقیما این صراط مستقیم نباشد مکر راه و بعض ایشان در تیسیر ذکر ابن عبد الله الرازی
رح نقل می فرماید که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در واقعه دیدم و از حقیقت صراط
مستقیم پرسیدم فرمود که آن راه سنت منست و سنت خلفاء راشدین بعد از من ای عزیز
راه راست آنست که سلف صالحین بر آن رفته اند و آن طریق سنت می تواند بود نیکه هر چه
بدعت را در راه بدان باشد آن صراط را مستقیم صفت نتوان کرد و کل بدعة ضلالة و که را برای
راه کلام خدا است و سنت رسول الله بیت هر چه بینی بغیر قرآن و حدیث مصطفی ولا بجز آنها
موافق آن کلام اولیا است جدا را ملحق شناس و خط باطل بکش تو علی آن المحق لیست و تمام
نمتنی راه راست فصل بر لسان اهل اشارة صراط مستقیم آنست که کوله ده هد بحث آن
دلایل توحید و تنبیه کند بر نهج شهرت آن شواهد تحقیق و گفته اند راه هیبت که رونده را اخف
برهاند و بحق حقیقت برساند و فی الواقع این قول جامع است مبهم حکیم رح کوید این طریق
و رجاست آن دو صفت سالک راه دو بال اقبال است که بدان در هوای فضای ایمان بپرواز توان
کرد باید که هیچ مومن را از این دو صفت چاره نیست خوف بی رجا موجب از نجم است
و رجا بی خوف امن است انکه الحق بی تاب آفتاب رجا تا جلا است تا تاریک حالان ظلمت
آباد گناه را از روشنی صبح خجسته محمد و تیره نا امیدی که را مکردانند و من یقنط من رحمة ربه
الا الضالون و تا زبانه ریاضت خوف درکار است تا بهیمه صفتان از مراتع آرزوی نفس بهواد
انصعبت فتاوی اعلام کند و در بیان انصراف زبان زده نشوند و لا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون و در عوارف المعارف از سهل بن عبد الله نقل می کند که خوف مذکر است و رجا
مونث و بهر دو چون جمع شوند حقیقت ایمان از ایشان تولد کند خوف تازیانه طریق جلالت
و مجاهدی سبیل جمال سالک باید که پیوسته بر بادیه قهر و جلال می نکرد و از غبار دل
آن زلال ترسان می شود و همواره در حسن لطف جمال را تماشا می کند و به نفحه شفا
توحید و احسان شادان می کردد بیت فیض کرم نکر کن و امیدوار باش در سطوت غضب
نکر و ترسکار باش و انکه صاحب بصایر بر عکس آن این گفته که صراط مستقیم راه هستی که سالکان
آن راه را نه خوف باشد و نه رجا از خوف دوزخ است و رجا بهشت و لکن بی خوف و رجا که آن
چنین زده بخوف انا فی باید و رجا ب رجا ... نشان که در منزل رسیدن از وی
بخوفی نخواهند و از نعیم بجز وی ... مصراع ما را بتوفیقی از نعمتی نیست فرد کشف الحقایق
آورده که صراط مستقیم راه توحید است که خواص بندگان از زمان آدم تا امروز بر آن بوده اند
سوی این قول است انکه شبلی رح فرموده که صراط مستقیم راه انبیاء اولیا و عارفان محبان است

درحقایق

١٥٢

در حقایق القرآن مذکور است که صراط مستقیم راه او افتقار و احتیاج تاویل کرده اند و در
اخبار آمده که از ابی حفص حداد رح پرسیدند که چه چیزی بری نزد حق تعالی فرمود
که چیزی که در وی تحفه نیاز معهود و پیش چه برد نزد غنی مطلق بجز فقر و بیچارگی و اینجا
کفته است بیت چرا آید بتو چون هر چه هست جمله تو داری مکر شفاعت و عجز و
نیاز مندی و زاری تحفه به نزد سلاطین چیزی برند که در خزینه ایشان نباشد
پس هدیه بارگاه واجب که از سمت احتیاج بی نیاز است جز محتاجی و نیاز نباشد بیت
هر کس نیاز مندی کی شد بصورتی قاسم نیاز بر دید که منی نیاز و گفته اند صراط مستقیم
نزد محقق آنست که سالک از حق سبحانه بسواد صراط و هدایت باز نماند بکجا که در
معرفت هادی مستغرق کرد بکر از سلطان راه وقوف یابد و از انکه هدایت ع بهمه
از دوست وا ماند بی حجابیت در بعضی آورده که صراط مستقیم آنست که باطن موافق ظاهر
باشد و ظاهر متابع باطن تا آن کنند که دانند و آن دانند که کنند و آن اندیشند که بدان کفتار
کراند ... از خدای شود و با او که بیابای ... و رضای او جویند چنانچه کفته اند بیت
حضر برای تو جویم سفر برای تو پویم سخن برای تو کویم خموش برای تو باشم فوائد ارشاد ابی
الحکم آمده که اهدنا شرح مجملا ایاک نعبد و تفصیل اجمال آنست و صراط مستقیم پرستش حق
تعالی است وحده بشرط ایمان و اخلاص عبودیت ... و مشاهده عبادات و گفته اند طریق
زهد و توکل است در جمیع صفات و احوال اهل سلوک را صراط مستقیم می توان کفت و جمعی
دیگر مخصوص براه معرفت می دارند و امام احمد فرموده که بحکم خلقت الخلق لا عرف علت غائی
از آفرینش خلق جز معرفت الله نیست پس حق سبحانه تلقین فرمود بندگانرا که از من هدایت
طلبید براه معرفت که شما را برای آن خلق کرده ام و چون نزد محققان معرفت نتیجه زهد و
عبادت است پس بعد از ذکر نعبد هدایت را بطلب معرفت حمل کردن خالی از سری نیست بیت
جان شمع و جان نشری ما رفت معرفت محصول زهد سالکست زهد اندکاشتی کو ...
معرفت آن کشت را بدروید انکه تو بجز ترا نشناخت تو بیاد رفنا و عشق باخت در بیعت
دره تو نماید که بر بود از صد معرفت ای و بنه قول جنید رح در تعریف صراط مستقیم آنست
که هر راهی که سالک را بدوست رساند آن راه مستقیم است در بحر الحقایق آورده که صراط
مستقیم خلق عظیم سید المرسلین است علیه الصلوة والسلام هر که برآن راه رود به مقصد رسد
و از حسین منصور رح نقل کرده اند که آن راه محبت است و این سخن احتمال دارد که مراد محبت حق
باشد یا بنده که از خدای بجمیع معلوم شده یا محبت بنده با حق که از مصحوب بجوی ... نم کشته

یعنی نمای ما راه آن محبت که ما داری تا ما بتربیه و وسیله آن مقامات محبت سرانجام یا ارشاد
کن یا اکرم بر وجه و بطریقه محبت خود آنجم محبت بنده با دو وجه است اقبالت بر حق بکلیه خود
محبت حق را بنده اراده جزوی مخصوص با ایصال بروی علی الخصوص است بدو محبت خلق را
نهایت هست و محبت حق لا غایت فی از سمنون محب رح پرسیدند که محبت چیست گفت
از محبت بنده با حق می پرسید یا از محبت حق با بنده و اگر سوال از این محبت خاموش با
که در این ساعت با خضر علیه السلام بودم و نکته از محبت حق با بنده می گفتم ملائکه را
طاقت استماع آن نبود ای درویش اگر شمه از حقیقت محبت پیدا کنند اهل عقول را امواج
بحار زخار عظمت مستغرق کردند در لوامع آورده که محبت فتنه سری نهانی و لم یوذ [illegible]
وجدانی تام حسند نمانند و چون بیان شوانند باعی هر که بوی زیاده عشق شنید
از کوی خرد رخت برون خانه کشید و انکس که بکام دل از آن می نچشید عمرش همه در بلا آن [illegible]
امام حجة الاسلام رح در رساله مصنوی می فرماید که صراط مستقیم عبارت از وسط حقیقی
میان اخلاق متضاده چون سخاست میان تبذیر و تقتیر و عفت میان شهوت و خمود و تواضع
میان تجبر و خساست و هم چنین هر یک از اخلاق را طرف افراط و تفریط هست هر دو مذموم
و میان هر دو وسطی است در غایت بعد که هیچ جزو از هیچ جانب [illegible]
کما مثلت میان آفتاب و سایه او و نه از آفتاب توان شمرد و نه از سایه حساب توان کرد
و آن بمراتب از موی باریکتر است چنانچه به صراط مستقیم تعریف کرده اند پس روش هر که در این
عالم بر این صراط مستقیم باشد [illegible] بر او میل بجانب
که موجب افتادن در دوزخ باشد [illegible] که تحفظ از میل و محبت انحراف
معتاد کردند [illegible] این صورت وصف طبیعی او شود در آن جهان موجب عدم انحراف او کردد
در آن جهان ع هر که اینجا راست رفت آنجا تواند رفت راست [illegible] توضیح وسط و بعد از آن
اطراف [illegible] از آن ادا بکند و این آنست که در اخلاق ناصری آورده که هر فضیلتی را حدیست
که چون از آن حد تجاوز نمایند خواه در طرف غلو خواه در جانب تقصیر [illegible] پس هر
فضیلتی بمثابه وسطیست و رذایل که بر اطراف او باشد بمنزلت اطراف [illegible]
بر سطح دایره [illegible] نقطه که مرکز است [illegible] از محیط [illegible]
[illegible] از جانب محیط [illegible] در جای که باشد [illegible]
همچنین [illegible] بعد از آن [illegible]
جهت و جانب که اتفاق افتد موجب قرب باشد [illegible]

دروسط

در وسط باشد و رذایل بر اطراف و ملازمت فضیلت مانند حرکت بود بر خطی مستقیم
و ارتکاب رذیلت مانند انحراف از آن خط و ظاهر است که میان خط مستقیم جز یکی نتواند
بود و خطهای مستقیم نامتناهی تواند بود همچنین استقامت در سلوک طریق فضیلت
جز یک نهج صورت نبندد و انحراف از آن منهج نامحدود باشد و از این جهت صعوبتی که در
التزام طریقه فضایل واقعست و انجه در بعضی اشارات [illegible] آمده است که صراط خدای از
موی باریکتر است و از شمشیر تیزتر از این معنیست جز وجود وسط حقیقی در میان اطراف
نامتناهی [illegible] بود و تمسک بدان بعد از وجود متعذر تر تا اینجا سخن اوست ای درویش
[illegible] گفته اند که صراط مستقیم بحقیقت مرتبه اعتدالیه توحید است یعنی [illegible]
التشبیه و التنزیه بود شیخ رکن الدین علاء الدوله [illegible] می فرماید که دین [illegible]
میان تشبیه و تنزیه [illegible] دانست که اکثر اختلافات که در ملل و نحل واقعست منشا آن همین
دو مرتبه منحرف از اعتدال تواند بود [illegible] آثار تشبیه در صفحات احوال
ایشان ظاهر است و نصاری [illegible] احوال ایشان واضح و باهر [illegible]
تفسیر آیه [illegible] بحث تشبیه و تنزیه [illegible] بیان [illegible]
لله الوجود [illegible] الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق [illegible]
[illegible] بحسب [illegible]
مظهر [illegible] اسم اوست [illegible] اسما [illegible]
[illegible] اسم الله [illegible]
[illegible]
[illegible] حقایق [illegible] در مناجات واهب العطیات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کیف الطریق [illegible] الیک [illegible]
[illegible] اللهم اجعلنا [illegible] ولا تجعلنا
من [illegible]
[illegible] صراط الذین انعمت علیهم [illegible]
[illegible] طریق [illegible] معرفت [illegible]
[illegible]

ضعیفا از این راه نزدیک متوجه مقصد شدن است در کشف الاسرار آورده که راه ضلالت
بسیار است و راه راست یکی اما فرقیست در آن راهها یکیست که صراط مستقیم باشد اما با معنا ترتیب
سالکان متفاوت هست بعضی را نزدیکتر است و بعضی را دورتر از آنجاست که قومی از مؤمنان
زودتر از دیگری به بهشت رسند در اخبار وارد شده و همچنین راه سابقان بخلاف بعضی
نزدیکتر است از طریق مقتصدان و منهاج مقتصدان از راه ظالمان با آنکه این هر سه طایفه
بحکم حدیث مشکاة نه و چون معلوم شد که راهها متفاوتست پس مؤمنان آن راه بهتر خواهند
که راست تر است و نزدیکتر است در کشف الاسرار بمعنی مذکور است که صراط مستقیم کرده
این وقت ما را لازم نیست سلوک برآن بلکه منهم از متابعت آنچه توریة و انجیل بر تخصیص
کرده صراط ما را با انعام خاص که قرآنست و در اعجاز البیان فرموده که مضمون این آیة بزبان [illegible]
جواب و سوالیست گویا لسان ربوبیت در دعوت که بنده میگوید اهدنا الصراط مي رسد که کدام
صراط میخواهی که راهها بسیار است لسان عبودیت استدعای صراط مستقیم میکند باز خطاب
مي رسد که چون غایت همه راهها منم هر آینه همه مستقیم خواهد بود تو بکدام استقامت طالبی
دیگر باره زبان عبودیت بعرض میرساند که راه آنکسانی میجویم که نعمت داده برایشان خطاب
کبریا بطریق مخاطبت می فرماید که هیچ کس [illegible] که رحمت من بدو نرسیده و نعمت من
شامل وی نگشته بنده معروض میدارد که همه موجودات را شمول نعم توبی [illegible] و تمام نعمات را
از فیض کرم محظوظ تو بی با ما اراده آنها میخواهم که صورت و معنی ایشان را به نعمت ظاهر
و باطنه بیاراسته نعمت صافی از کدورت عقب و تباهی و خالص از شائبه ضلال و غضب را
جز نعمت آمیخته به محنت جنان لذتی نداد بیت نعمتی خواهم که محنت را نباشد ره بدو
و گفته اند طلب این راه خاص که سالکان منعم علیهم انجمن است که در آن ره همراهان نیکو کرده
سایه دولت ایشان ایمن توان رفت بسیار الذی رفیقا یکی بمعیت و صحبت ایشان به [illegible]
ره توان چیوه بیرون از شمار رفیقی در طریق دقیق رفتن دشوار است خصوصا [illegible]
بیاد راه رفته نباشد مثنوی یار باشد راه را پشت و پناه چونکه نیکو بنگری یار است راه
[illegible] کند وز همه ره یکی توان آسوده کند الکه تنها خوش بود [illegible]
نه کان خوشتر بود حضرة خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه فرموده که راه نرفته را مقتدا باید و راه
[illegible] پیش رو نیکو باید پس انعمت علیهم برای آنست که ما بیادم راهها سابق و راه [illegible]
مشفق نشاط زیاده [illegible] ایشان از اقبال سعادت [illegible] همراهی ایشان راه از [illegible]
به بیکم که از همراهان سلوک شده تنها ره پیمودن نتوان سفر [illegible] آمده [illegible]

ازسلوك

از سلوک باز مانده و خود را بجائی رسانیدن نتوانند بیت سلوک از همرهان بودن طریق کاروانی
نیست بکش دشوار منزل بیاد همرهان آسان [illegible] این راه برای طالب توان رفت و محرم
طلب در زمین دلها جز بتابید نظر الهی نمیفتد و لیکن هر کجا این تخم سعادت بیجا آمد بسبب
بعدش آن به پیغمبر صلوات الله علیه و شیخ کامل که نایب آنحضرت حاجت بی افتاد تا بواسطه
و یمن متابعت و توسل به سلسله متابعت از فیض سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نوری اقتباس
توان کرد که اخلاق ذمیمه او در آن نور محو گردد و از اینجا مفهوم شد که سلوک بر صراط مستقیم
بموافقت اولیا و بمخالفت اصفیا که اشارت انعمت علیهم بشارت حال ایشانست میسر شود مگر
با اختیار هیچ بی مرشد کامل این راه رود جز هوا پرست نبود مثنوی ره بری [illegible] رفته بود تا به
هر امیر ره رفته [illegible] دینباه پیر صاحب رای باش [illegible] باش هر که او بی پس
بجنبد دم بود جنبشش چون جنبش کژدم بود سایه ره بر به است از ذکر حق یک قناعت بهتر از صد
لوت مطبق [illegible] چشم بینا [illegible] عصا چشم بشاسد [illegible] راه ظاهر که
صورة بی راه بری نتوان رفت راه معنی به کعبه حقیقت بی راه شناسی چگونه میسر شود الحکم
نفعه راه صورة [illegible] راه بین داری و هم ازو بی قوت قدم بیکار و هم راه روشن است و هم [illegible]
معلوم و معین مسر راه حقیقت که انبیا و اولیا و از کمل اصفیا سالهاست که قدم می زنند و نشان [illegible]
[illegible] ظاهر نیست خانچه فرموده اند بیت صد قافله بیش دراین ره رفتند وین طرفه که هیچ گرد
شی پیدا نیست [illegible] نظر [illegible] آگاه است [illegible] از حقیقت [illegible] مراحل
چنانکه [illegible] نشان و بیابان [illegible] پایان [illegible] است که بی دلیل بینا و هادی دیده ور
نتوان رفت مثنوی آن رهی که بارها تو رفته بی قلاوز اندر آن آشفته پس رهی را که ندیدستی تو
هیچ هین مرو تنها از رهبر سرمپیچ هر که تنها نادر این ره را برید هم بعون همت پیران رسید [illegible]
در راه صورت سراق و قطاع طریق بسیار اند و [illegible] رفتن مشکل و متعذر است همچنین در راه [illegible]
[illegible] نفسانی [illegible] شیطانی و تغییرات [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] صاحب ولایت در این راه بر سلامت رفتن از قبیل محالات می نماید مثنوی سایه یزدان
بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا [illegible] سایه [illegible] خورشید [illegible]
کیف مد الظل نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست اندر آ در سایه [illegible]
از کمین منکران دین [illegible] دیگر آنکه هر سالک که به قوت قدم خویش سیر کند به سالها مسافت بعد یک
مقام از مقامات این راه قطع نتواند کرد زیرا که [illegible] از روش مردان ضعیف کم است بیت
[illegible] قطع نتواند کرد [illegible] سالک [illegible] طالب [illegible]

او بر منزل مراد نتوان رسید **بیت** طفل نتواند به خود رفتن به راه گر رسد یا بی‌مدد تا پیشگاه

و دیگر بعضی مقامات از آن جمله است که عبور بر آن به طیران باید و انجا سیران را گنجایش نباشد

و مستعد را که هنوز قوت پرواز نیست صورت طیران چگونه دست دهد **بیت** مرغ کان بیضه

نیا سپرون صورت پرواز چه داند که چون پس چنان باید که مرید بی بال و پر خود را بر شهپر قلا

شیخ که عنقای هوای هویت بر بندد تا مسافتهای بعید که به عمرهای دراز نتوان قطع نمود در اندک

کرده به مدد شیخ به اندک روزگار قطع کند **شعر** همین پیر الکر به پرهای شیخ تا ببینی عون لشکرها

شیخ ولی آن مرغ کنا رسته پرا بپرد بادش با فتد در خطر **اوصل** دیگر صراط علما استعمال

صاحب کشاف و اقلب مفسران بر آنند که صراط ثانی بدلست از اول بدل الکل و در حکم تکریر

عاملست تقدیر کلام چنین که اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم و فایده بدل توکید باشد و

تنصیص بر آنکه صراط مستقیم راه مسلمانانست و این شهادتست مر صراط اهل اسلام را با استقامت

بر بلیغ ترین وجهی و مؤکدترین با فتحه چه اگر در تفسیر بعدان اجمال مبالغه بیشتر است از تفسیر فقط

شده که گوید دلالت کنم ترا بر اکرم و اعلم مردمان فلان ابن ابلغ باشد از آنکه گوید ترا دلالت کنم

بر فلان اکرم و اعلم زیرا که در صورت اول موصوف دو بار مذکور می‌شود یکی مجملا و یکی مفصلا

پس انجا نیز صراط ثانی تفسیر صراط اولست که به سبیل اجمال واقع شده و تفسیر و بیان اوست

مخلصش آنکه بر هر کس روشنست و هیچ نوع خفائی نیست که آن صراط مستقیم طریق مؤمنانست

و فنا بعد حق بکر امر را طلب ان تقرر دو البحر من الصدر جا رد و این وفق مستقیم باشد که صراط ثانی بعد

آخر فقره اقتضا نمود در تعریف آنکه گفته اند که ابراد احد اللفظین مکرر بعینه است در اول فقره دیگر

در آخران کما قال تعالی و تخشی الناس والله احق ان تخشه و حال آنکه در آخر فقره نیفتاده بلکه اول فقره

مکررست و در بحر الحقایق آورده تکرار صراط اشارة بآنست که راه دو است یکی از بنده بحق و دیگری از

حق ببنده اما راهی که از بنده بحق است نباشد راه هیبت بغایت بیم ناک دراه خوف و قطع و هلاک

هزاران هزار قافله را در این بیابان ره زده و هر کو شته پی تو شته را سر اسیمه و سر گردان ساخته و

منادی عزت از بطنان کبریا این ندا میکند که الطلب رد والسبیل سد و طریق مکاریت بی فنی فضلا

ره زن علیهم و نی لا اقعدن لهم صراطک المستقیم برافراخته و صدای لاتینهم من بین ایدیهم و من

خلفهم و عن ایمانهم و عن شمایلهم در انداخته و هر آینه از این راه که کسی به مقصد نتواند رسید

هزار تشنه درین ره فرو شدند و نیست بغیر نیم وصال نسیمی لکوی دوست فنا و اما راهی که

از حق به بنده است در او نه اندوه باشد و نه پریشانی نه خوف در دو نه بیم سرگردانی سالکان

او رفیق بدرقه سلامت سایر ان در او محفوظ قبه نعمت و کرامت روند کانش را بسلسلة

عنایت کشان کشان می برند از بدایت تا نهایت **ع** کو نمی بکرمن میرهم او میکشد قلاوز

به سر بعضی از این معنی خبر می دهد **بیت** ای اگر ما را همی کشی به تیغ مجابا همی کشی **تو** آفتاب و ما

چو ذره ما را به بالا همی کشی **که** ره سالک افزوده را اندر کشش جان میدهی **تن** ما را ز عنصر دل شده

تماشا همی کشی **زاهد** نکوشش دم زند عاشق نماند جز کشش **ما** کرده انگوشش کرانی ما را

تو بی ما می کشی **که** حق سبحانه صراط را اضافت کرد بجماعت منعم علیهم و فی الحقیقة آن راه حق است

نه راه ایشان و این بجهة تسلیه سالکان راه و تشریف رفتگان آگاه است تا گرانت این

اضافت از آن دو طریق ساخته بر نفد و می صراط قطع نمایند و به منازل ابرار به مساکن اخیار فرو

آیند دیگر فرموده اند که اضافت صراط بعباد دلالت میکند بر اختصاص ایشان بر فقدان

و اضافت انعام بحق دلیل می‌شود بر آنکه اوست خالق هدایات و می بیند دیگر چیزها

بطرف می رو ند وجیری بعضی مختلف ... می‌شوند و گفته اند ایزد تعالی سه جا را

تشریف اضافت بحضرت خود ارزانی داشته و همان را نیز به بندگان مضاف ساخته اول دین را

فرموده افغیر دین الله و جای دیگر گفت الیوم اکملت لکم دینکم دوم هدی را فرموده ان الهدی هدی الله

و دیگر اضافه به بندگان خاص فرموده که فبهدیهم اقتده سوم صراط را گفت و ان هذا صراطی مستقیما

و اینجا فرموده صراط الذین انعمت علیهم نکته در این آنست که انها شرع حقست و بدلینها نفع

عباد از وی شرع تعلق بحق دارد و از آنکه نفع به بنده یا انکه حق در آنها فرمان کنا رتبت و بنده

فرمان بر داری از جهة امر و فرمان مضاف بحضرت و بواسطه امتثال و اذعان مضاف

بعید و محققان گفته اند حق سبحانه در اول ایشان الجهة تشریف بندگان اضافت یا نکرد

اما ابلیس بوهم عدت نرسد طمع دریست که شاید به ستایق مکر و غول و وسوسه از ایشان نوع

بود دیگر بار ایزد تعالی انها بخود اضافت فرمود تا ابلیس قطع طمع کرده سر حیرت در گریبان

نامرادی کشد چنانچه اهل اشاره گفته اند که چون ایزد سبحانه عزت مؤمنان از ابلیس نوع حلوه داد

که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین ابلیس گفت که اگر سلب عزت خدای و رسوله قادر نیستم

باری میتوانم که عزت مؤمنان از ایشان ببایم تا در محل خلایق کرفتار بعد و فنا

کرفتاری خوار بماند حق تعالی بار دیگر فرموده فلله العزة جمیعا تا شیطان طمع از آن

منقطع گرداند اینجا صراط را اضافت بر صاحب کرده و قطاع طریق چون ابلیس و نفس و هوا در

کمینگاه فریب نشسته قصد میکنند که ایشان از راه بیفکنند و در وادی نامرادی سرگشته

سازند لطف ایزدی دید بر ودیت هذا صراطی در عالم افکند تا دزدان راه خایب و خاسر

دانند که کسی را که به روان راه او دست رس نیست و آنکه باغ پادشاه دارد حرم شحنه بباغ

مالهم من **بیت** بندهٔ خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمن از شحنه و شبها ز عسس

وصل الذین اسم موصولست و موصولات را مبهمات نیز گویند جهت ابهام آن چه

مخاطب بدون صله و نقصان آن نیز وجود صله و موصول در لغت پیوسته باشد و در اصطلاح

اسمی را گویند که جزء تام نباشد از کلام مگر با صله و ضمیر عاید بوی و صلهٔ او جملهٔ خبری باید چه

موصول مبهم است و به موضح احتیاج دارد پس همچنان موصوف نکره را به جملهٔ خبری وصف میکنند

برای صله نیز جملهٔ خبری می آید نه انشائی زیرا که انشائی موضح نیست و صله باید که ایضاح موصول

کند چنانچه صفت موضح موصوفست و ما بعینه آن شرط کرده اند که صله را به موصول ربط باشد

و موصول انصله [?] نیز اینجا نیز الذین موصولست و انعمت علیهم جملهٔ خبری که صلهٔ اوست

و ضمیر جمع عاید به موصول و جمعیت ضمیر از برای آنکه الذین اسمی موضوعست از برای جمع مذکر

و بعضی برآنند که او جمع الذی است و معنا الذی چهار لغت است اول بیا مشدد چون الذیّ

تثنیه او اللذیان و جمع او اللذیون و اللذیین باشد ... دوم به یاء مخففه

چنانچه مشهورست و تثنیه او در حالت رفع به الف و نون مخففه آید چون زیدان و جمع به نون

مشدده کرده اند و در حالت نصب و جر به یا و نون باشد چون زیدین و در شرح مصنف بر کافیه

مذکورست که اینجا الف در رفع و یا در نصب و جر علامت اعراب نیست جهت آنکه موصولات اکثر

مبنیات اند بعضی تا مر از اوهم آنکه باشد که این اعراب و حال آنکه اینها اسمیها اند موضوع از برای جر

و منصوب و مرفوع و جمع او بقول جمهور علما در هر سه حال الذین است و طایفهٔ در حالت رفع

الذون گویند چون زیدون لیکن اصح آنست که یا و نون در الذین علامت جمع نیست بلکه بجهت زیادتی دلالت

و در لسان ... المعانی کنند که اللتان معربست و الذین مبنی جهت آنست که مثنی به ... است

استعمال نمی کنند مگر آنکه الذی باتفاق مبنی است و در معربات جمع مکسر معرب می شود بلا اعراب

و اصحیح ... بخلاف تثنیه پس اینجا قیاس کرده اند بنا را به اعراب و این تحقیق و فهمی تمام

باشد که قابل باشد بانکه الذین جمع مکسر اللذیانست سوم به حذف یا و اکتفا به کسرهٔ ذال که

دلالت دارد بر یای محذوف چنانچه در الهاد و الداع هست چهارم به حذف کسرهٔ ذال و سکون

آن و تثنیه این هر دو اللذا باشد و گفته اند اصل این صیغه بیا مشدد بوده و کسرهٔ ذال بیان آنکه

کیاران تخفیف کرده اند و بعضی گویند یای مخففه را انداختند و به کسرهٔ ذال اکتفا نموده و باز بجهت کثرت

حرکت ذال را نیز ساقط ساختند و در مختصر آورده که در بعضی مواضع تمام او را حذف میکنند

و بجای آن الف لام را که دلالت دارد بر او ایراد می نمایند چون الضارب که حقیقتش الذی ضرب

و از غرایب نکات آنست که الذی و اللذان که واحد و تثنیه اند اینها از اصل معربست که ... [illegible]

وغیر اینها از اینها مطلقند و جمع که الذین باشد مخصوص است بذوی العلم و بعضی از نحاة

استعمال ... و غالب آنست که قیاس کرده اند به جمع بر واو و نون ای عن جهت دانستن که موصول

بدون صله اسمی تمام نیست پس بدانکه موجودات همه موصولاتند که صلهٔ فیض رحمانی بدیشان

پیوسته و ایشان را بر صفت وجود سمت تمامی ارزانی داشته و اگر نه صلهٔ این صله بودی

هنوز در کتم عدم به صفت ابهام و نقصان موصوف بودندی **بیت** جمله بودیم نهان در

عدم آباد ولی جلوه کردی و ما را به ظهور آوردی قرنها گر شده بودند به خورشید وجود

همه را به هر سنه الحال هویدا کردی و همچنانکه موصول جز به جملهٔ خبری تمام نشود انسان نیز که از

موصولات عالمست دولت اتمام نیابد مگر به آنکه پیشکی یابد به جمعی که با خبر اند از اطوار سلوک

و معاد و نیز برکت صحبت ایشان از بدایت و نهایت حال خویش خبر یابد اما اینجا بیان لطیفه

باید کرد که هر که نظر کند احوال الکل بجزئی او جز به حضرت شیخ سعد الدین قدس سره

فکر می نماید که حضرت شیخ ما را نظر مخصوص بود که چون خواستی که هر حال که اطلاع

یابد بیان نظر بدان بکرسی ... علامات دنیوی و علم حرفی او خبر دادی و از این نظر بود که

چون با قطب الاقطاب شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره در طواف حرم محترم ملاقات

فرموده هر دو با هم نگاه کردند بی آنکه سخنی از یکدیگر بگویند بعد از آن که از شیخ محی الدین احوال

شیخ شهاب الدین رحمة الله علیهما پرسیدند فرمود که رجل مملو من السنة من قرنه الی قدمه

مردیست از سر تا پا مملو از نور سنت و چون از وی پرسیده بر خلعت متابعت شریعت او

شیخ شهاب الدین که رسیدند فرمود بحر الحقایق دریای محیط ... حقایق

معرفت فی الجلال از این روایت ... تاریخ شیخ عبد الله یافعی و امیر حسینی در منقبت

شیخ مرشد قدس الله سره می فرماید **بیت** پیری که چو پیر دولت نشیند اسرار ازل و ابد بیند

طبیبی باید که چون سالک مزاج طلب را در وقت انحراف خبر دهد و مواد ردیهٔ فاسده آن ... بغلبه

کرده به معالجه ... مناسب در ازالهٔ امراض و تسکین مواد که شده به ادویهٔ نافعه از اقوال و افعال مزاج

حالش را صحت اصلی باز آورد و این گروه را طبیب القلوب و سلسلهٔ طب روحانی خوانند **مثنوی**

ما طبیبانیم شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فانفلق آن طبیبان طبیعت دیگرند که به دل از راه

نبضی بنگرند ما به دل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم **فصل** انعام فایدت

از ابتدای منفعت بغیر از جهت احسان و این معنی لازم است زیرا که رسانید نفع کند از روی

احسان و تفضل باشد آنرا انعام نگویند چنانچه مثلا اجرا به بندهٔ که از خود نفع میرساند

و لیشان از بعوت [?] می دهند تا بفروشند و بر ایشان سود کنند این از قبیل انعام نیست و لطفا

منفعت جهة دفع مضرت نمی باشد چون رشوت دادن به ظلمه و اعوان ایشان پس هر ایصال نفعی
که برای جذب منافع و دفع مضار باشد آن را انعام نتوان گفت و برای این معنی منعم حقیقی جز حق
سبحانه و تعالی نباشد که نعمت دادن او بی فایده عوض و شائبه عوض است و ما بکم من نعمة
فمن الله چون نعمتها همه از اوست پس انعام نیز از او باشد و اگر به صورت انعامی از مخلوق به وجود آید
در حقیقت از خالق است که ایجاد آن نعمت کرده و اراده انعام در دل منعم پدید آورده و منعم علیه را
لباس استحقاق آن نعمت پوشیده و اگر اینها نبودی هیچ چیز آن انعام وجود نگرفتی و این شعر
ع کرا تو ندهی کجا دهد کار آمر طی جلوه دعوت لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت از سر این حالت
حقیقت این مثال خبر میدهد بیت دریا ز عطای تو بود گوهر دار غنچه ز کف تو بود نعمت بهار در کشف
الحقایق آورده که انعام الهی موقوف بر وجود منعم علیه نیست چه هنوز که او را وجود نبود منعم نعمت
عمت الآوه به انعام جسیم از تنگنای عدمش به ساحت بار راحت وجود رسانیده نعمت جو کامل
جمیع نعمت بدو ارزانی فرموده بیت من نبودم که نعمتم دادی و از عدم این طرف فرستادی
و بی زبان هم در این سرای هوس دم بدم نعمتم تو بخشی و بس و گفته اند انعام اتمام است نقول
انعمت النعمة اذا بالغت فیه و اتممته و لفظ انعام را اطلاق جز بر ذوی العقول نمیکنند لا یقال انعم علی
فرسه و بعضی گفته اند نعمت را از نعمت گرفته اند به فتح نون و آن نرمی و آسانی باشد به جهت نرمی
ولینت نعمای که بندگان را که نرمی بدن نعمت خواستند نعمت جزئیت کلاهات آدمی به آن
سهل و آسان کرده و معیشت رونق داده بعضی محققین بر آنند که گفته اند اشتقاق ما از نعمة است بضم
نون و آن مسرت و بهجت و خوشی چشم باشد یعنی نعمت آن را گویند که آدمی به آن خوش دل و قریر
العین بود و بعضی بر آنند که نعمت حالتیست که به آن لذات می یابد انسان و علم راغب نعمت را
اعم می داند از آنکه مقل آن را پسندد و فی الواقع مکروه طبع بود چون مجاهدات و ریاضات که
نعمتهای حضرت حق سبحانه خواص خود را بدان اختصاص داده و بلایا و محنها که انبیا و اولیا
از آن نجمله نعمای عظیمه شمرده اند و اگر در اخبار آمده که انا بلغ العبد حقایق الیقین فالبلاء
عنده نعمت اشارت بدین است یا اگر مهنی طبع باشد و فی الحقیقه عقل آن را کراهت دارد چون
نعمتهای ناپاینده آمیخته به محنت که در این عالمست اما می فرماید که این همه صورت نعمت لیکن از
حیث حقیقت نعمت آنست که صافی باشد از کدورات و از آخر مطلق نتوان گفت و آن نیست جز نعمت
اخروی و از این جاست که صاحب احقاق فرموده که نعمت لذتیست بطریقی که لذت حقوق نعمتی عاقبت
جز نعمتی که متبع محنتی باشد آن را بی نفس الامر نعمت نشاید گفت ع لا خیر فی لذة من بعدها النار
پس نعمت نزد محققان لذتیست صافی از شوائب محنت و منافع آن از کدورت توهم زوال و فنا اگر

جنین نباشد مضمون آن عنا که از عقب آید لذت نعمت از او سلب خواهد کرد و تغیر محنتی
که نتیجه راحت عیش را منغص خواهد و چنان نعمتی که یاد کرده شد در دنیا جز نکاد
جز نعمت دنیوی مشوب به محنت و شربت لذتش ممزوج به مرارت با هر سرفی نشحرت
با هر نوش نیش محنتی منحول نم نیش بی موج جیحون نعمت و منفعتی بود سود ضرر
نبود هیچ ضرر لذتی نیست در زمان نه دندان راحتی هیچ بلایی که کانست منشی از عشرتش بیجنگ
کربان بیت مصروعی ازو موج جفا موج زن نوع سفش آورده به سخت پیرهن سوی سلامت
سرکوی فراق منعما او به رحله نشاندت زستم او در بکف تلاستم بیمنش او در تنگ جاه الم
شادی او ما بیه غم آمده صحت او صفت الم آمده و هم در احقاف آمده که این نعمتها شمار است
حالت ابدی در دار الجلال با نعمت محکم که نعمتش ثابت بر حیثیتی که التفات نشاید کرد
بر آنکه مزیف که لازم اوست چون علم و منکحات و امتثال آن یا مراد نعمتی باشد که به مجرد
نظر به و لطف حاصل آید و توفیق هدایت از آن جمله است که همین نظر او مصم لذه کلیت
انها مهلکات مفنیه امور الدنیة مطلقة و انما تصاف دنیه نعمت مکرده آخرة کما قال الله تعالی و لکم فیها
ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون و قال صلی الله علیه و آله و سلم اللهم لا عیش الا عیش الآخرة
و لطف فرموده که اکر چه نعم الهی از حد قیاس و نعمت از اندازه بیرون اما به حسب اقتضا راوی اول منعم دنیوی
و آن معنویست و هبی و کسبی و هبی باز دو قسم باشد روحانی چون نفخ روح مقدس لطیفه در
بدن معدن کشف و اشراق بالطن به نور عقل شریف و لطف تابع عقل است از قوی چون فهم و فکر و نطق آن
آن و جسمانی چون خلق بدن و قوی و حالت دل و هیأت عارضه بدن چون صحت و تناسب عضو
آن اما کسبی تزکیه نفس است از اوصاف ذمیمه و تحلی اخلاق و تحلیه از ملکات فاضله و ترابیه عادات
و تزیین بدن به حلیه مستحسنه و لطف به آن مانند آن جمله کسبیات جز منهم آخرت به نعمتهای اخروی
آن مغفرت الهی و رضوان پادشاهی و جای یا فتن در اعلی علیین با ملائکه مقربین تا ابد الابد
و مراد از این انعام که در آیت فرموده است قسم آخر است و چه او بعض مسبب آن نعمت باشد از امور
دنیوی هم انعام نعیم آخرت کما قال صلی الله علیه و آله و سلم نعم المال الصالح للرجل الصالح مثنوی
مال را کز بهر دین باشد حمول نعم مال الصالح گفت آن رسول آب در کشتی هلاک کشتی است
آب اندر زیر کشتی پشتی است مفتی که خاص اهل صراط المستقیم است این بود که منعکر و شده
ما عدا این نعمتها کافر و مومن در آن شریک اند صاحب کشاف آورده که اطلاق نعمت بجهت آنست
تا شامل باشد همه نعمتها را برای آنکه هر که را حق سبحانه به نعمت اسلام منعم کرده هیچ نعمتی نماند
که به وی ارزانی نداشته چه این نعمتی شاملست همه نعمتهای جاودانی و صاحب کشف الحقایق

نیز همین و نیز می فرماید که نعمت ایمان اعظم و اشرف نعمت از سایر نعم دینیه و لکن بخاطر کنند که
مؤمن دایم با سوء حال بر نعمت ایمان حاصلست پس طلب او هم همین راه تحصیل حاصل باشد اما
برهان الدین نسفی برای نیز جواب گفته که مراد این نعمت نعمتیست که مشتمل باشد بر اثبات
و غیر آن از مطالب و مقاصد نه همین نعمت ایمان و بس و گفته اند نعمت را تعیین نفرموده از جهت
تفخیم شان و تعظیم آن که گویا عظمت و کثرت او تا بحدیست که در حیز حصر نمی گنجد و بمرتبه عد
و احصا نمی رسد چنانچه و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها و غالب آنست که مراد نعمت توفیق و عنایت
است از حق تعالی که بواسطه سابقه عنایت اهل آن نعمت از اقدام و مبادرت بر میل بجانب یمین
و شمال از صراط مستقیم که جاده شریعت در حیطه حفظ و عصمت حق پیوسته از نعیم مقیم حسب
نصیبی و ملاحظه و سرور و بهجت یابد که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم و حصول این نعمت یا از
جهت بخشش الهی باشد یا از طریق کوشش بنده و در شان نعمت اهل بخشش چنانچه آن بزرگ فرموده
است که عنایات الله عزیز است و نشان آن دو چیز است یا عصمت اولیا یا توبه آخر و آنکه هر دو لیکن
عصمت نبوت شاید اگرچه به آخر شربت توبه و انابت بخوشند … التائب من الذنب
کمن لا ذنب له **بیت** عصمت اول چو نشد دستگیر توبه آخر به کرم دستگیر اول آخر نبود دار
امید لطف کن و به بر اسیم نوید علما اختلاف کرده اند که انعام الهی مخصوص به اهل ایمانست
و بس یا کافر و منافق را نیز شامل است از برآنند که نعمت الهی خاص نیست به مومنان لکن حجت
از اهل جمهور شامل نعم را فی الدنیا چنانچه فرموده و کنتم امواتا فاحیاکم الخ و جای دیگر
که خلق لکم ما فی الارض جمیعا و مانند این آیات بسیار است که نعمتها بخود بر ایشان می شمارد و
آنها … است بر آنکه بر ازای این نعمت واجب است بر ایشان ادای لوازم عبادت و طاعت و از آن جمله
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی … که جاحد بوده اند چون نمرود و شداد و فرعون و امثال ایشان که
در دنیا علم کامکاری بر افراخته اند و کوس شهریاری فرو کوفته اند … همه انعام حق
بر ایشان اهل سنت می گویند که کفار و فجار از نعمت … باشند با انعام الهی …
آنند ایشان از دعوت انعمت علیهم داخل باید داشت و چون بنده گوید اهدنا الصراط الذین انعمت
علیهم است مطلوب کافران نیز نبوده باشد و این راست نیست و دیگر آنکه نعمتها در دنیا با …
نعمتهای آخرة مقدر نیست … نادر چنانچه در احادیث آمده که اگر دنیا نزد حق تعالی به قدر
پر پشه قدر بودی هیچ کافر را شربت آبی از آن ننادی پس آنرا که نعمت نا شمرند اولیت
و در کشف الحقایق فرموده که این بحث لفظیست و محتاج به آنکه تغییر مبحث نمایند که این نعمت
چه چیز است که خاص توانند بعضی یا برهم عموم همه را شامل توانند شد و حقیقت آنست که مراد

در این آیه نعمتی خاص است که خواص حضرة احدیت بدان اختصاص یافته اند و ما نحن …
صادر … بر صوب استغنا آن بتافته و لعل صورة … بیان آن نعمت جولانها نموده
و ارباب سیف در اظهار اسرار آن نکتها فرموده در وصل لاحق به نفی … عبارات …
با برخی از جواهر زواهر اشارات محققان در یک سلک انتظام خواهد یافت والعون
من الله و هو ولی التوفیق **وصل** اگرچه مفهوم آیه عام است و شامل هر که انعامی نعمتی داده و نوعی
از وجوه منعم گردانیده لیکن جمله الذین مقتضی عموم است و النعمت مشتمل بر نعمت مطلق و هیچ
کس نیست که او را از خوان نعمت بی کران بر نواله بهره مند نگردانیده و قسمی از فواید ملکی و دنیوی
یا معنوی بدو نرسانیده الا آنست که این نعمت مقید به هدایت و ایمانست از وجوه چند یکی سوال
هدایت در مطلع و دیگر استثنا مغضوب علیهم و ضالین در مقطع و محققان گفته اند بر
تقدیری که نعمت را بر اطلاق بگذارند چون مطلق منصرف به کاملست پس مراد نعمت کامل باشد
و کامل نعمت آنست که ختم کار بنده بر اسلام بود چنانچه انبیا و اولیا اهتمام بحسن اختتام را شده اند
توفنی مسلما و الحقنی … مع الابرار … باید دانست که نعمت الهی بسیار است و هر کس بنعمتی از آن
… دیگر حمل کرده اند و مستقر … این نعمت … نوع در خبر بیان آورده و مقصد
آنست که تفاوت این اقاویل بواسطه ملاحظه درجات منعم علیهم باشد …
جماعت انبیا … که مناسب حال باشد گفته آید …
که مراد انعمت علیهم مومنانند که در قرآن ذکر نعمت ایشان بدین صفت واقع شده که یا ایها
الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم … پس نعمت را به ثبات بر ایمان و استقامت
… فهمی آید نظر بر آنکه اهدنا را بمعنی ثبتنا داشته اند پس مضمون دعا این باشد که ثبات
ده ما را … چنانکه ایشان را از دولت ثبات و استقامت کرامت فرمودی و بعضی گویند راه آنها
که منت نهادی بر ایشان بر ایمان و دلهای ایشان را از زیغ و میل نگاه داشتی تا از دنیا براه
سلامت بیرون رفتند … ولایت علی الهمدانی … آمده که چون صراط مستقیم …
آنکه منعم علیهم مومنانند که حق تعالی … به نعمت دین انعام کرده است بر همه ایشان
و این علی العموم است و اگر بر خصوص حمل کنند وجه دارد یکی آنکه انعام کرد بر ایشان بنعمت
کتب و دلایل پس این نعمت قرآن باشد … مستنبط از آن دوم آنکه منعم کرد ایشان را
به نعمت نبوت و تفضیل بر جمیع مومنان چنانچه داود و سلیمان علی نبینا و علیهم السلام گفتند
فضلنا علی کثیر من عباده المومنین حکم … فرموده که منعم علیهم شاکرانند چه نعمت به
دون شکر باقی نمی ماند … قول دیگر است آنکه امام واحدی … آورده که مراد از انعمت

نعمت الهی شکر است در سر او غیرا یعنی بهر حال وظایف شکر بتقدیم رسانیده جانب حق دقت
ورود و فور نعمت پاس سپاسداری می داشته اند در زمان محنت و رنج و محنت نیز لوازم
شکرگذاری فرو نمی گذاشته زبان حال ایشان بذکر الحمد لله علی کل حال ناطق بوده و بجای بکا
ایشان بیافتن نعمت بلیغه بر روابط حمد و ثنا از حضرت کبریا و اثنی که ایشان فرموده که چون دیگران از
حق تعالی شکر نعمت طلبند تو توفیق شکر طلب که شکر نعمت است از همه نعمتها عظیم تر و بحقیقت
شکر نعمت معظم است بر نعمت بیت گر نعمتی یا نخواهی نعمت بشکر خود مده زبانی در دست
هم کلام خواجه حرز واست علیه الرحمه بیت نعمتم آنگاه رسانی بی قیاس گر دهی اول دلی نعمت شناس
زین نمط روزی خود عصیان نمای دعوی کن اندیشه گران نمای ابن مسیب بیح فرموده که منعم علیهم
آنها اند که حق تعالی نعمت طاعت و عبادت بیشان ارزانی داشته و بیان این سخن آنست که درد
تفسیر بیان آورده که انعمت علیهم بالتزام الفرائض واسبغ نعمت ایشان ملازمت فرض و سنت
و محمد بن فضل گفته که نعمت بر ایشان قبول فرض است از ایشان و بقبول طاعت جز اهل عبادت نیابد
که بهی باید که این طایفه توفیق یافته اند که این چنین ولذا اینجاست که امام لطف آورده که این
نعمت تسهیل است که سلوک طریق فوز ناید بر سالک آسان کرده اند بر آنکه عطا کرده ایشان را
در راه دین و سلوک ساختن ایشان ابحار از رفتن باز دارد و مراد از این توفیق است اعز نعمت توفیق
کاملترین نعمتهاست و هر چه خواهند از اوصاف حمیده و اخلاق ستوده و اصناف طاعات و انواع عبادات
که نعم کلیات جزئیه مدد توفیق میسر نیست نفرکی در این سبب حکم آن جز جزئی نبوده که هیچ کس
بهیچ حال مستغنی نباشد فرموده که توفیق نیز اگر نه معاونت او هیچ کار نه زهد و نه طاعت از هیچ
راه بیابان زهد و مقرر است که تا در توفیق نگشاید راه تحقیق نماید بیت از این حضرت نجوی
غیر توفیق که تو فیقم نماید ره تحقیق اگر توفیقت از وی نجام نه اندیشه باشد غرام و بواسطه
اینست که کمر همت آن رفته اند که مراد از این نعمت توفیق هدایت جناب حق و صل سابق سوره تعرف
بمعرفت و منتهای مقام منتهیان سیاق این حمد و قت استدعای هدایت براه راست
روان طریق تحقیق که هر اهمان رفیق توفیق اند تا ساخت در الحاق آورده که بنده بعد از آنکه
در خواست هدایت براه سالکان صراط مستقیم می نماید ایشان را نعمت توفیق هدایت حق
عنایت می شناسد اشارتست بآنکه گویا زبان نیاز نعمت بعرض حضرت عزت می رساند که خدایا
تو پیشینیان را نه بر استحقاق ایشان بلکه محض تفضل و امتنان بوده و تو آن بخشنده کریمی
که خزاین ترا از بخشش نقصانی نیست فلا آن رفتهم که وکثرت بخشایش زیانی نه هم ذات تو
انعوار تغییر بر است و هم مذهب فضل و رحمت از شوایب محرز است تقدیر معنای بیان احسان علی

الاطلاق که نه ولابد غرض است و نه موقوف بر استحقاق انعام کن بر ما جناب حق انعام کردی
بر گذشتگان و تفضل نمای بر ما جناب حق تفضل فرمودی بر ایشان که اگر ایشان غایب شده
جود تو و احسان غیبت از حاضران بر نتابد و گر پیشینیان مفقود گشتند نوال و امتنان بر احسان
بی کران تو راه نیابد بیت نه ز بخشش کست و نه مخزن تهی چرا از تو نومید گردد هم آنکه جود
کرا ابتدای وجود نمودی تا حشر خواهی نمود نه دریای احسان و فضل کبیر تو را نقص نیست یک قطره چیز
بر یک قطره دریا کجا کم شود بیک نحو کجا زبانی شود و در بحر الحقایق از شرح حسین شیخ نقل
میکند که این جماعت که اهل بیت بزرگوار و اصحاب نامدار حضرت سید مختار اند صلوات الله علیه
و علیهم اجمعین که چون حق تعالی ایشان را علم و فهم بسیار است تا معلم مکتب و ما ینطق عن الهوی
بیاموختند و آموختند را فهم فرمودند و از اینست که بعضی نعمت را به علم و فهم حمل کرده اند
یعنی علم شریعت و فهم حقیقت و این دو صفت را جمع نبوده مگر ملازمان حضرت رسالت صلی
و بی تکلف منعم علیهم کاملان آن حضرت بوده که خلعت و تممت نعمته علیک بقامت باستقامت او
راست می آید و ملازمان عتبه علیه نبویه که صورت انعمت علیهم یعنی از آیینه حال ایشان
رو می نماید پس مومنان بدین دعا ثبات و رسوخ طلبیدند بر طریق متابعت حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم و آل اطهار و صحابه اخیار که بحقیقت متابعان طریقت او ایشان بوده و از این
و اردست که دنیا بیخ آورده که ایشان جماعتی اند که حق سبحانه سنت نهاده بر ایشان به متابعت حضرت
سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی صحابه کبار که بدانها فتکان از حق و رله نمایندگان بر حق اند کما قال
صلی الله علیه و آله و سلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و از مالک بن انس منقول کرده اند که
که مراد ایشان متابعت سید انس و جان علیه صلوات الرحمن و سهل بن عبدالله تستری نعمت را بر سنت
فرود آورده و میگوید صفت اهل سنت اینست که اولئک هم الراشدون فضلا من الله و نعمة و در کشف
الاسرار میگوید که منعم انعمت اسلام و سنت و هر چه بدان منتظم داند زیرا که تا مرد منتظم نباشد
بنده را در دین استقامت نباشد و در آثار آمده که امام شافعی گفت که در واقعه دیدم که حق تعالی
با من گفت که ای علی یا ابن ادریس یعنی از من آرزو میخواه مرادی که داری بجوی گفتم یارب امتنی
علی الاسلام چو فقه کار امر اسلام بمیراند که منتهای مراد و غایت آرزوی من اینست که را بسلام
دوم خطاب آمد که قل و علی السنة یعنی اسلام و سنت از من بخواه که اسلام بی سنت ند
نیست و هر چه سنت باشد بدعت و کل بدعة ضلالة شعر جز بنور سنت آن رهمون
کی توان از تیرگی آمد برون پی مقدا از سنت شمع رسل کی کند نقش طریق جز و کل پس مراد این
جماعت منعم علیهم اهل سنت و جماعت باشند و ایشان آن فرقه ناجیه اند که در حدیث وارد شده

وازهفتاد ودو فرقه تنها یکی مستثنی گشته‌اند وجهت توضیح این سخن از فرق مذکوره ولیعلم اینست که
برسبیل الاجمال اجازه نیست وآن در رساله ویلی ملاحظه سمت نظر خواهد یافت ابن عباس رضی الله عنه فرموده ما بعد
کرآن جماعت قوم موسی وعیسی علیهما السلام قبل ان تغییر نعم الحق یعنی آنها که بر دین موسی علی
نبینا وعلیه السلام ثابت بودند تا زمان نزول انجیل احکام توریه را تحریف وتبدیل ننمودند
وآنها که بر دین عیسی بر استقامت داشتند تا زمان انزال قرآن اقامت حکم انجیل فرو نگذاشتند
وانکه مسلمانان از امت شنکه طلب راه آنها کنند اشارة به متوله بوده به انکه آن جنید که بر شریعت
پیغمبر صلعم وحکم کتاب خود ثابت وراسخ ماند بنجا آن جماعت بوده‌اند وگفته‌اند صلعم علیه الله
النقبا فی بنی اسرائیل یوشع وکالب که حق تعالی در شان ایشان می‌فرماید قال رجلان من الذین
یخافون انعم الله علیهما نعمت ایشان آن بود که عهد الهی ومیثاق ربانی نگاه داشتند ولقد اخذ الله
میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ده کس از ایشان هیچ عهد شکستند وآن پیمان را تا به
پایان رسانیدند وحق تعالی ما را بطلب راه ایشان فرموده تا مهم محبت وپیمان صحبت نبریم
وانقض عهد که موجب رد وطرد است بر حذر باشیم وجمعی جنیسا برآنند که منعم علیهم جماعة‌اند
مذکوره درآن آیه کریمه فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
وحسن اولئک رفیقا حضرت ابو الجناب قدس سره در طوالع آورده که لفظ رفیقا دلالت بر آن می‌کند که مقصود
از انعمت علیهم ایشان اینانند چه ما را به سلوک طریق ایشان فرموده‌اند وایشان را برفیق نسبت نموده و
طریق را رفیق باید مجانب مثل سائر الرفیق ثم الطریق از آن خبر میدهد [illegible] در کشف الحقایق وبعضی دیگر
از تفاسیر آورده‌اند که مراد از صراط الذین انعمت علیهم اهل نبوت وارباب هدایت واصحاب اجتبا که در این آیه
مذکورند انعم الله علیهم من النبیین من ذریة آدم وممن حملنا مع نوح ومن ذریة ابراهیم واسرائیل وممن
هدینا واجتبینا ودر بحر الحقایق نیز فرموده که مراد از این نعمت توحید وهدایت وامثال اینها وجمع انبیا
بوده‌اند ودر تفاسیر تبیان ولباب آورده‌اند که منعم علیهم ملائکه‌اند ونعمت ملائکه عصمت خواهد بود
پس این صورة ملتفت است مرحقیقتا از کار از حضرت عزت نعمت عصمت طلب کنی در صدف عصمت از سهام
مکاید شیطان وجنود او بدان ایمن نتوان بود بادستگیری عصمت الهی از شیخ نفس وهوا بیت
ویا یابه مردی حمایت پادشاهی از وساوس شیطان رجیم نه بیت کز نفس آید کرتو یاری دهی کرکرد
چو دانم دستکاری دهی گرم دستگیری بجائی رسم ور دم بیفکنی نگیرد کسم گرهم بود نامه بهر خر دم گر
کجی با رها ز نیستی جهان آورین کزو باری کنند بکجا بیند رهبر کلیه کنند بنزد ارباب تحقیق مراد از این طایفه
اهل قرب وکاملند که بکمال نعمت ظاهر وباطن مشرف گشته‌اند واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة نعمت ظاهر
بعث انبیا باشد وانزال کتب وتوفیق قبول دعوت واتباع سنت واجتناب بدعت واولیا داوام

وثبات

١٦٠
وثبات قدم در بندگی وپیوستگی باشتال آن ونعمت باطن بر سنت بود بازگی
سالک با شتهبان کامل تحمات وبرابر بعضی از آن امور [illegible] خبیر نیز خواهد یافت
بعضی برآنند که این نعمت آنست که شناسا گرداند ایشان را به کمین گاه مکاید شیطانی وعیوب انانیت
روش سلف دا بها بجایات وخیالات نفسانی تا ببرکت این معرفت از مخالفات طریق تجنب ماند
رهگذر رحله بود به سلامت برمنزل کرامت نزول فرمود وگویند منعم کرانید ایشان را
بحفظ احکام ادب در اوقات طلب وقیام بر لوازم حرمت در زمان ادای خدمت تا سطوت
جباری وهیبت قهاری نصب العین داشته ظاهر را به آداب بندگی بازبسته‌اند وباطن را
به آب ریاضت از غبار اغیار فرو شسته‌اند وگفته‌اند نعمت دادی به مخالفت هوا ثناء اقبال کرده بند
به حضرت توبه دوام وفا ابو بکر وساقی رح فرموده که نعمت دادی بر امانت بر استقامت
تا در طریق منابعات ملغز بی‌ند ویاد ما سوی الله سا ختنه باذکر حق بیارامیده
وتطمئن قلوبهم بذکر الله در حقایق سلمی آورده که این نعمت شهود منعمست نه مشاهده
نعمت وهر که به شغل نعمت از کشف منعم محروم ماند محجوب است واسطی رح فرموده که انعام
کرده عارفان بمعرفت وعابدان به حلم ورأفت ومریدان بحلاوت طاعت وبر زمره انبیا
واولیا واصفیا به صدق ویقین ورضا در نطر ابی می‌فرماید که آن نعمت رضاست بر قضا
تا ساکنان راه حق به حب ایشان معتقد شده با شان رضا ومسایر ما شنوند
نقش جزع ورسم سخط از صفحات حالات خود بتراشند که بر وفق مراد وفرح وظهور
ختم وجزع داغ تقنیر به جبین تقنیر نخواهند کشید بیت طالع به تلخی وشیر یغای
رفت ترش اگر بنشینی قدر جرعم دارد شیخ ابو العباس قصاب رح فرموده که هرچه از
اگر خواهند واگرنه با مضای تعالی حق باید کرد والا همیشه در رنج باشد زیرا که حق سبحانه
به رضا وسخط ما مقدرات خود را متغیر نگرداند پس رضا بر قضا موجب راحت هرکه
از حق اعراض ننماید به ورود قضا پیوسته رنجیده واندوهناک باشد وهرکه با وی خوی کند
در دل او ساحت راحت جلوه‌گاه گردد از آنجهة گفته‌اند الرضا باب الله الاعظم بروی نماید ودر
آن وقت بلا بهترین نعیم وتلخ خوشترین راحت باشد بیت تیر کز شست تو می آید بجان
کو برنیاز سینه من جز بجا خوش در لطایف الکلمات آورده که اعظم نعمتها علم الهی است که آن
دو چیز است یکی تعریف نفس خود مرایشان را ویکی تعیین نفوس ایشان که اگر نه تا با خود ایشان را
نگرداینده او را وقوف عرفان کجا بودی واکرام نعمت خود بدیشان ننمودی ایشان را بدین
مرتبه کرامت ننمودی بیت ای توبی تو شده نتوان یافت بی تو پی تو نتوان برد یکی انکه فرموده است

که نعمت داده ای باتبر به عنایت کما قال الذین سبقت لهم منا الحسنی و انعام می فرمایید به عطا
بر هدایت جنانچه فرموده ان هدیکم للایمان و منعم خواهد که پاینده و بی نهایت بر حمایت جنانچه
وعده داده یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت و گفته اند انعام فرمود بر ایشان به یقین
تمام و صدق [illegible] تا استسلام صدق نباشد دل محو یقین نتواند شنید و تا دیده به یقین
[illegible] نعمت دل به کشف غرایب آثار صفات و عجایب انوار ذات
تاویل کرده اند [illegible] اشراف التفویض و توکل و تجرید و تفرید آورده اند
برخی از مشایخ شام [illegible] بعضی نعمت [illegible] نموده اند که اجازت دادی ایشان را [illegible]
تا از همه مواقف واقف شده در راه هیچ موقف واقف نشدند و بعضی از اکابر [illegible] مقصود از
انعمت آن فرموده اند که ایشان را از طریق بندگی و حقوق خدمت [illegible] استیجاب حظوظ
خود باز رهانیدند امام قشیری رح فرموده که نگاه داشتی بر ایشان آداب شریعت و احکام آن را در
وقت غلبات سکر و حیرت [illegible] حقیقت دائره علم [illegible] ناشده هیچ از [illegible] شرع اخلال
ننمودند و این سخن که امام فرموده نشان حال مجذوبان محفوظ است که حق تعالی ایشان را از کثرت
طبع منحرف و [illegible] شرع منصرف میدارد و ایشان [illegible] محفوظ اند [illegible] سخن
شیخ سعدیست رح بیت نه طفلی که از آتش ناید حذر [illegible] پس آن که کرد [illegible]
مستغرق شب و روز [illegible] از لطایف قشیریه است که نعمت دادی یعنی
[illegible] ایشان [illegible] ماند بیت
[illegible] و گوید نعمت آنست که دستوری فرموده به
شان [illegible] مناجات و شرف اذن [illegible] داشت و سوال و عرض حاجات و [illegible] لطف و [illegible]
لولای این اجازت [illegible] که زبان [illegible] یا را طلب کجا داشتی مصرع
این جرات از آنست که خود فرمودی و گفته اند یعنی انعمت علیهم آنست که ایشان از آلای فانی ساخته
بحق باقیه قائم کردانیدی تا در راه سیر هیچ دام و قید باز نمانند و مرکب [illegible] بپای مکر به
استدراج فضای منهاج مسرت راندند در بحر الحقایق فرموده که این نعمت آنست که ارواح ایشان را
در بدایت فطرت به اصابت آن نور که فرش علیهم من نوره بیان آنست منور ساخته تا آن نور به
منور را [illegible] و از مشاهده شواهد شهود [illegible] شناختند و مشهود را بشاهد شهود
او ساختند و [illegible] حق شناختند به حقیقت حق را بحق توان شناخت و دلیل آفتاب
هم آفتاب را توان شناخت ع به آفتاب توان دید که آفتاب کجاست و هم در حقایق بخبر است
که منعم کردانید اسرار ایشان را به انوار عنایت و انعام کرد بر ارواح ایشان به اسرار هدایت و [illegible] کرد

قلوب

قلوب ایشان را از آثار ولایت و نعمت داد نفوس ایشان را بر حفظ شرع و فهم طبع از لطف
و رعایت در حقایق القرآن آورده که نعمت دادی بر ایشان از خزانه غیب بنور هدایت بی ریب
یعنی آن هدایت خاص که بنده را [illegible] بی خود [illegible] بیت دریا [illegible] خود اول زخود
کن و انکه [illegible] دم ده و در حقایق التاویل آورده که جون استقامت مطلقه
باشد مکر به طریق [illegible] حنیف که حضرت حبیب صلوات الله و سلامه
علیه باتباع او باتباع آن مامور شد آنست قل بل ملة ابراهیم حنیفا پس صراط منعم علیه آن باشد
و نعمت ایشان نعمت خلعت الهیه است یعنی معرفت و هدایت [illegible] ذاتیه و محبت محمدیه
صلوات الله علی المصطفی و آله و صحبه اولی الصدق و الصفا و ذوی المحبة و الوفا و گفته اند نعمت
دادی به ایشان به لمعات تجلی [illegible] الظلمات [illegible] از اسرار ایشان [illegible] کردانیدی و بر صیقل
انوار [illegible] ارواح ایشان را روشن ساختی تا [illegible] دیدند و [illegible]
الحقیقه [illegible] که انعام کردی بر ایشان به محبت بی علت [illegible] ابدی در طریق عنایت
[illegible] اختیار محبت بر نام محبت [illegible] ایشان زدی که یحبهم و یحبونه [illegible] سبب [illegible]
یحبونه اشاره یحبهم برای جیت آید هم جنانکه محب را محبوب [illegible] محبوب
با محب در میان [illegible] که او را به نور ظهور در خود [illegible] شئتم ام ابیتم تا در خلوت
[illegible] هدایت [illegible] نخواند لا تیاسوا من روح الله لا
تقنطوا من رحمة الله [illegible] انا لکم شئتم ام ابیتم تا در جهان [illegible]
[illegible] اسرافیل [illegible] کرده ع من مثلی و رب العرش معبودی و مقصودی
بعضی از علما فرموده که این نعمت [illegible] است [illegible]
و حکم [illegible] در یک مرتبه از مراتب ثلثه که دنیا و آخرت و واسطه که آن را برزخ خوانند
جاریست صورت آن نعمت اسلام [illegible] به ظاهر دنیا دارد و [illegible] ایمان و
[illegible] ایمان متعلق به باطن دنیا بود و حکم احسان جاری به برزخ و نشاه اول شد
[illegible] که فرموده کانک تراه [illegible] نشئه به حضرت
[illegible] خواهد شد اما سر او [illegible] توحید و ایقانست محکم [illegible] آخره که
زمان ظهور [illegible] کثرت و [illegible] این نعمت را [illegible] و بود
آورده اند [illegible] در تفسیر [illegible] مذکور است که [illegible] با
[illegible] کرد [illegible] عاشقان و دوستان حضرت باری تعالی
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [illegible] مطلوب باشد [illegible]

عاشقان از زوال مبراست لاجرم خوف نباشد چون مقصود شان غیر محبوب حقیقی
نیست از ثریا تا تحت الثری نظر ایشان نکرد بیان التفات نکردند ما زاغ البصر و ما طغی اشارت
بدانست مولانا جلال الدین رومی قدس سره بیان حال شیخ محمد غزنوی میکند که هفت سال در بیابان
سر ملف و برگ گیاه میخورد از خداوند تعالی دیدار میخواست و بس مثنوی کیمیای خاک تا هم طوق
عرض کرده بود پیش شیخ خوش شیخ گفت اخا لقا من عاشقم و بجوید عزیز و من فاسقم هشت جنت
گر در آرم در نظر ور کنم خدمت من از خوف سقر مومنی باشم سلامت جوی من زانکه این هر دو
بود حظ بدن عاشقی کز عشق یزدان خورد قوت صد بدن پیشش نیرزد تره توت نیم دانگ
خلعت داد از جوشش خلعت عاشق همه دیدار اوست فصل پیش ازین بر زبان قلم رفته
بیان مجمل تعداد فرق اسلامیه بطریق اجمالی گذشته بود نظر بر وفا بیان دو سه کلمه ما تیقنا
به طغیان آن اراسل طائفه بکرنش شه مستزاد میآید و من معتقد را الکون المحض فالعون
بباید دانست که اهل ما الرد و قسمند یا تابع اهوا و بدع و مستحلات خود شده بر کتابی و پیغمبری استناد
ندارند و ایشان را اهل نحل گویند یا متابعت کتابی و دینی نموده ملتی و احکامی میورزند و ایشان را
اصحاب ملل خوانند اهل هوا و بدعت یعنی خارجان از دایره ملت اگرچه بسیار اند اما اصول
ایشان که در کتب معتبره بحیطه ذکر در آمده پنج فرقه اند اول فلاسفه و ایشان جمعی اند قایل باحکام
عقلیه و مجتنب الطرق نقلیه انتهاج بر منهاج منطقی دانند و ارتیاض بعلوم ریاضی نمایند
و سخن ایشان در موجودات طبیعی و ما بعد الطبیعه است و متقدمان ایشان که جمعی بزرگ مشهور اند
مثل هرمس الهرامسه و اداس و برتحین و دانیال و اساطین سبعه از ملطیس و سلس و ساب که اکثر
ایشان بوده در ولایت یونان و متقدم ایشان تالیس ملطی است و اول کسی که در فلسفه سخن گفت او
بود و آخر ایشان افلاطون الهی دیگر اصل ملت ایشان از تنایان حکما بوده اند ... ایشان نه فلوطرخیس است
که طریق حکمت بحواشی آنها یافت تا دیمقراطیس بعد از آن حکماء اتادیبان که ایشان اهل تصنیف اند
چون سولون شاعر که بعد از هرمس و سقراط تا دین مکرر بوده و بقراط واضع طب و اقلیدس
واضع هندسه تا بطلیموس صاحب مجسطی و متاخران حکمت یک طایفه اند از ارسطاطالیس
که واضع منطق است تا اسکندر افرودیسی که شارح کتب ارسطو است و فلاسفه اسلامی
از حنین بن اسحق تا ابونصر فارابی و ابوعلی سینا تابع قول ارسطو اند الا آنکه شیخ الرئیس در بعضی
سخنان با او مخالفت نموده دوم صابیان و ایشان جمعی را گویند که ایشان را کتابی بوده و این سخن بر صحت
نپیوسته بلکه اصح آنست که ایشان قایلند بر هیاکل فلکیه و ارباب سماویه و اصنام ارضیه و آنها را
وسایل و وسایطی دانسته بر قرب رب الارباب و رسالت را در صورت بشری منکر شده اند

ایشان

۱۶۲ ایشان در چهار فرقه انحصار دارند اول اصحاب روحانیات و تعریف ایشان مر روحانیات را
جانیست که تعریف اهل شرع ملایکه را و غالب آنست که ایشان ملایکه را همی پرستند برای تقرب
بخدا بوساطت ایشان دوم ارباب هیاکل و ایشان علت اولی و عقل و نفس و هیاکل را
را هیاکل اثبات کنند بعضی مسدس و بعضی مثلث و برخی مربع و چیزی مخمس و مثل هذا بجهت
این جماعت سیاره پرستانند سیم اهل اشخاص و مدار کار ایشان بر طلسمات که در ساعات مختاره
بر طوالع لا بعد بصور کواکب مراجعه هر جهی وحد و سال و کان ایشان را صنعه اصنام میکنند بچار اسحار
و در بعضی نسخ جرمانیه تصحیح کرده الحق ستجاره الحد کثیر داشته و اخذ شایع کلمات ایشانست
و فرقه ثالث نانجیان افضلیه دهند و ماچین و اکثر ولایات خطا بچین منقولست از اختلاف
ما اساس تناسخ بر چهار جزء است نسخ و فسخ و رسخ و مسخ بتعلیم و تعلم ایشان شاکمونی بوده و حشر
و جزای اعمال هم در دنیا اثبات کرده فرقه رابع براهمه و ایشان منسوب بشخصی که او را برهما نام
بوده و بعضی گویند براهمه معتقد نسلی که اسم او برهما است و اولاد و سید و اسطر داشته بیان
سبع و سبعات او صراحا فرو فاده وجه تسمیه ایشان به برهمن همان انتسابست به برهما و اهل
عوام گویند ایشان منسوب به ابراهیم علیه السلام اند ان غلطها ایشانست چه براهمه با اسره نبوت را
منکرند و انبیا را الفی معتقد شکر اند دیگر فرقه ای ایشان و مجثمات ایجا از منکران نبوت و خارجان
براهمه چند فرقه اند یکی اصحاب بده که گویند هیئت در عالم سفلی باشد یعنی کسی که توجه بدو
بایکرد بان بوجه او چاره نباشد و همه خلق را فیض از او باید گرفت و طلب قرب او باید نمود
در صحاح آورده که بد مقرب است و معتقد ایشان آنست که اول بدی که ظهور کرده
نام او شاکمونی بوده یعنی سید شریف و از ان زمان ظهور او تا هجرت پیغمبر صلعم پنج هزار سال بود
صاحب ملل و نحل آورده که صفت بد در حقی که ایشان میکنند اگر راست میگویند بخضر
صادق میآید و این که بعد از برهمنان پیوسته در طلب مرتبه بد نحو که نیند بر عملیان پا بر
رسید و آن عمل عبارتست و عطا دادن بر صوم و خالی باشاند فکر دنیا و چرب رفتن از آزار
و انتها او ... تعیین بخلق بخشیدن و از کبایر اجتناب نمودن و به خیرات حسنات
میل فرمودن و کبایر بر مذهب ایشان ده است کشتن جانوران و استحلال اموال مردمان و زنا
کردن و دروغ گفتن و سخن چینی و فحش بر زبان راندن و دشنام دادن و بد القاب شنیع
خواندن و بی شرمی و انکار جزا و افعال امور حسنات را نه طریق ایشان ده است جود
و آنکه کار بعضی کردن و خشم را بر حلم فروخوردن و انانت تعهد امور دینی با زاید ادن
انعام فانی تفکر و اندیشه بسیار نمودن و عقل را بر علم و ادب ریاضت دادن و همت بر طلب

کاشتن و در سخن با همه کس ملایمت کردن و حسن معاشرت با اصحاب جانب آن دیدن که لطف ذات
به اختیار خود گزیدن و اعراض نمودن از خلق بکلی و اقبال بر حق سبحانه بدفع شوق و عشق
بجانب حق و هر که بدین خصلتها متحلی قیام نماید بمرتبه بدیده رسد اگرچه در تعرض مسئلات
هیچ طایفه غیر و اما این مسئله الطریق باهم مذکور شد تا غافلان اهل اسلام متنبه باشد
بر آنکه جماعتی خارج از ملت در اتصاف بصفات حمیده و اجتناب از اخلاق ذمیمه که همه حکم
مبالغه دارند بلا که ایشان اهل آخرت فایده تحاملی دین پس اولی آنکه سالکان سبیل اسلام از آن
ملحوظ داشته یکسر تحدی شاید و ترک ما اتفاق نماید شعر که گر تهی بر نشانه خطاست
هست بر کیش کج خود نیز راست سعی آنکه در دین سست کی بر کج ماند که کیش درست هر که
در این کیش از ان محکم رفت لاست نشد تا بجهنم رفت هر که در کیش کج از دوش بود عاقبت نابند
آتش بود قوم دیگر از اهل ایشان فکر نموده ایشان سعادت علم و عمل خود بر همه نهاده اند که نکات
تقریرات میکنند و در آن باب رسایل بسیار است و یکی از شبهها همه جا دو نیست و بنجات درد
جانب این میبنی غالبست بر بعضی برهمان و رهبان اهل تنابع هست که سوخ ایشان در
آن طریقه از دیگران بیشتر است و بعضی از ایشان اهل ریاضت و بعضی ایشان بکلام طبیعت نرد
و ایشان نیز فرقه المنجون باسوه و با هوره و امثال آنکه فرقه خاص و ثنیه یعنی بت پرستان و
این گروه بسیار المنجیی آفتاب پرستند بعضی ماه و گروهی ستارگان و طایفه احجار و معینات
و فرقه اشجار و نباتات و بعضی حیوانات و بت پرستان هند چندین گروه‌اند چنانکه دیگر
در هلکیه و جهلکیه و مانند آن و اعراض از تفاصیل افعال و اقوال ایشان اولی است و الله به نج
اهل کم منکوحه شطرانیت دیگر منتسب شدند چون دهریه و طبیعیه و مطلقه و غیر ایشان
که هیچ پیغمبر فرو نیاورده اند و بهیچ دین معتقد نشده مجموع اینها خارج ملل اند اما اهل
ملل یا کتاب دارند یا شبه کتاب اهل کتاب سه فرقه اند یهود و نصاری و مسلمین و شبه
کتاب مجوس دارند و دین و صاحب ملل و نحل چنین نقل میکند که حضرت سید کاینات صلی الله علیه و
سلم فرموده که مجوس بهفتاد فرقه شده اند و یهود بهفتاد و یک و نصاری بهفتاد و دو و
مسلمانان بهفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد و همه ایشان از این فرقها در هلاک اند مگر یک فرقه که
با ایشان ناجی باشد قال الله تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و انجاب اصول فرق ایشان
ابراهیم بود اما مجوس دعوی کنند که بر دین ابراهیم خلیل الرحمن صلوات الله علی نبینا و علیه
و آتش را پرستند به جهت ربوبیت بلکه او را قبله داشته و وسیله تقرب به آفریدگار شناسند
قواعد و اصول مذهب ایشان بسیار است و هشت فرقه در میان ایشان بر کنند و منشا فرقها

دیگر اهل کیومرثیه مرتبه نسبت خود به کیامرث ثابت کرده که پسر آدم بوده و بعضی از ایشان
آدم خود است دوم زروانیه اصحاب زروان کبیر اند و او را پیر اصلی می شناسند مانند
کیومرث سوم زردشتیه که تابع زردشت حکیم اند و او را پیغمبر شناسند بعد از ابراهیم
چهارم ثنویه که بر قدم نور و ظلمت قایلند پنجم مانویه اصحاب مانی نقاش و او میان کرده
و تر ساپی دینی احداث کرده و در اصل کیش بوده است ششم مزدکیه تابع مزدک اند که در زمان
قباد دیار بعضی شهوات ظهور کرده مانو شروان او را به سبب حیل با کرشتا بعا نش بقتل آورد
و قصه او مشهور است هفتم دیصانیه اند که از اصلین یعنی سخن کوینده و بر یزدان و
اهرمن قایل باشند هشتم مرقونیه و ایشان نیز با نما فاعل خیر دانند و اهرمن را فاعل شر شناسند
به طبع و اضطرار و از این هشت فرقه شش گروه منقسم اند بر بیست و هر یک انقسام یافته اند
بر نیم مجموع هفتاد باشد اما یهود امت موسی علیه السلام اند و کتاب ایشان تورات
و ایشان نخست اول بر شریعت موسی ثابت بودند و بر آخر تبدیل و تغیر داده بعضی احکام را تحریف
کردند و اختلافات در میان ایشان بهم آمد و هفتاد و یک گروه منشعب شدند و معظم
ایشان چهار فرقه باشند اول عنانیه که اصحاب عنان بن داود اند که او را رأس الجالوت
گفتندی و ایشان بیست فرقه اند دوم عیسویه تابعان ابی عیسی اصفهانی که بر لغت
ایشان عوفید الوهیم گفتندی یعنی پرستنده خدای و ایشان نوزده گروهند سوم مقاربه
اتباع یودغان همدانی و ایشان را مغاربه نیز گویند چه ظهور ایشان در جانب مغرب بوده
بیست و یک فرقه اند چهارم موشکانیه اتباع موشکا علیهم شش فرقه اند پنجم سامره و ایشان را
قراییه نیز گویند و در عبادت بعضی به کعبه آیند و فی الواقع منبعی با نماز مرکب بوده
و فرقه در اصل یهود معروف بوده اند و به پنج فرقه انشعاب یافته اند مجموع هفتاد و یک باشد
اما نصاری امت عیسی اند علیه السلام و کتاب ایشان انجیل است و بعض ایشان به احکام انجیل
بوجه ابا الملک زمانی بعد از رفع عیسی علی نبینا و علیه السلام از طریق توحید انحراف نمودند
اند هفتاد و دو گروه شده اند و معظم ایشان سه فرقه اند اول ملکانیه اصحاب ملکا
رومی اند قایل اند به حلول حق تعالی از لاهوت در ناسوت بیت و هشت گروه اند دوم نسطوریه
اتباع نسطور حکیم اند و مذهب او آنست که نور الله اشراق کرد بر هیئت عیسی دوم دو فرقه
اند سوم یعقوبیه و مل یعقوبیه نیز گویند و آنکه عیسی هم قایلند و ایشان نه عانده فرقه
مجموع هفتاد و دو باشند اما اهل اسلام که امت حضرت رسالت صلعم و کتاب ایشان قرآن
مجید است ایشان نیز تفرق یافته اند بر هفتاد و سه فرقه و در این جا آنچه که معلوم باشد که است

من بر هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان ناجی باشند و باقی هالک گفتند یا رسول الله کیست ناجی
کام الله فرمود که بر آنچه من و یاران من امروز بر آنیم و بحقیقت صراط مستقیم آنست که بر
طریق سنت و متابعت آنحضرت ثابت باشند قول ایشان در این ماده بر صدق معرفت وصفت
ایشان اولئک هم الصادقون حیث ما شنفتان که گفتار سر و سخن میگویند را شناختن
آنها سخن را نشنود در تعداد فرق اسلامیه بسیار اختلاف نموده اند و اقوال اصولی و
فرهیجی هر یک را به تفسیر استوار نکند و چون از مجموع آنها حاوی الاقوال اسلم هلم فخر الملة والدین
محمد الرازی و سلطان الحج شهرستانی طاب ثراه موثق تر و معتمد علیه اند لهذا اینجا مذکور
شد از آنجا نقل افتاد و من الله الرشاد بدانکه اسلامیان در مقام اختلاف اصول و اهل فروع
و کبار فرق اسلامیه ازین باب اصول هشت اند معتزله و صفاتیه و شیعه و مجبره و مرجیه
و خوارج و جهمیه بمرتبه اصلیه گفته اند اما درین جزو کتاب که بملکو نشد ایشان از اهل
خوارج می‌دانند بجهة آنکه سخنان خوارج با کلمات ایشان در باب وعید مطابق است جنانچه
بیاید دانست و این هشت فرقه اند هر یک را شعب ایشان آورده می شود اول معتزله قایلند به
عدل و توحید و مذهب ایشان آنست که افعال بنده بخلق او نیست و ایشان بیست و دو فرقه
منقسم شده اند اول واصلیه اصحاب واصل بن عطا بصری اند و او بنای اعتزال بر بنیاد
قاعده نهاده و نفی صفات باری و قول به قدر و منزلة بین المنزلتین و عدم تعیین حق کی از
فریقین جمل و صفین دوم هذیلیه اتباع ابی الهذیل العلاف که شیخ معتزله بوده و در بعضی مسائل
با اهل اعتزال مخالفت کرده سوم نظامیه و این نظام رئیس معتزله است و اول کسی که سخن حکمت
با کلام خلط کرد او بود چهارم حایطیه اصحاب احمد بن حایط اند و در کلام این جماعت بعضی
از معتقدات نصاری و کلمات تناسخیان را نقل کرده اند پنجم بشریه تابعان بشر بن المعتمر که
افضل علماء معتزله است ششم معمریه اتباع معمر که در نفی صفات رب و اثبات قدرت عبد
مبالغه بیشتر است هفتم مرداریه اصحاب ابی موسی ملقب بمردار که از زهاد ایشان هشتم
ثمامیه و این ثمامه در عهد مامون خلیفه بوده و نزد او تمکنی تمام داشته نهم هشامیه
هشام فوطی و خبر ایشان و اخبار ایشان دهم جاحظیه اتباع عمرو بن بحر
الجاحظ اند و او مصنف کتب اعتزال بوده و از فضلاء معتزله است یازدهم خیاطیه تابع ابو الحسن
خیاط اند از معتزله بغداد دوازدهم جبائیه و هاشمیه اتباع ابو علی و پسرش ابو هاشم جبائی اند
و مذهب مردی مکیت سیزدهم جعفریه تبع جعفر بن حرب اند چهاردهم قضویه از اتباع
قاضی عبد الجبار استرآبادی اند فرقه ثانیه صفاتیه و ایشان اثبات صفات ازلی کنند

مر باری تعالی را از علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و مانند آن و ایشان چهار گروه اند اول
اشاعره تابعان امام ابو الحسن علی بن اسمعیل الاشعری واو اثبات صفات الهی میکند و حشو
و تشبیه و تعطیل را نفی میداند دوم حنابله اصحاب امام احمد بن حنبل و ایشان در معتقدات سلف
کتابع داود اصفهانی اند در اجرای صفاتی که در کتاب و سنت وارد است بر حق تعالی تا اول
سوم کرامیه اتباع ابی عبد الله بن محمد کرام واو اثبات صفات میکند اما بنهایت که کلام به تجسیم
میکشد چهارم مشبهه و مجسمه و سخنان ایشان از منهج ادب منحرفست سیوم فرقه ثالثه
شیعه ایشان بامامت و خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام قایلند بعد از اصحاب
کرام رضی الله عنهم و امامت را در اولاد مرتضی علی ثابت میدانند و امام را از صغایر و کبایر
معصوم اعتقاد میکنند و در اصل سه فرقه بهم رسانیده اند امامیه و زیدیه و غلات و مجموع ایشان
بیست و چهار فرقه می شوند اما امامیه یازده فرقه اند اول کیسانیه و ایشان محمد حنفیه را امام
دانند بعد از پدر بزرگوار از اخوین حسن و حسین علیهم السلام دوم مختاریه اصحاب مختار
ابن ابی عبیده ثقفی اند و او محمد حنفیه را مهدی موعود داند و امام منتظر شناسد و گوید در
غار رضوی بر یمن غایب شده و زنده است سوم هاشمیه تابع ابن محمد حنفیه و امامت را
بعد از پدر به او منتقل شناسد چهارم بیانیه و از اتباع بیان بن سمعان و ایشان نیز قایلند
بامامت هاشم اما سخن ایشان بجانب تشبیه و حلول مایلست پنجم رزامیه اتباع رزام
داعیه اند و امامت را از هاشم بر علی بن عبد الله عباس منتقل میدانند ششم جعفریه
ایشان از واقفیه نیز گویند امامت را بر جعفر صادق ختم کنند و از ایشان بعضی گویند صادق
را مهدی موعود شناسند هفتم سمطیه یحیی بن سمط گوید که امامت بر محمد بن جعفر صادق ختم
شد هشتم افطحیه امامت را از صادق بر پسرش عبد الله افطح منتقل میشناسند نهم اسمعیلیه
گویند که امامت از جعفر صادق بر پسرش اسمعیل رسیده و در نسل او باقیست و ایشان در هر زمانی
امامی دارند دهم موسویه و ایشان از مفضلیه نیز گویند موسی کاظم را امام قایم دانستند و انتظار او
بر وفات کنند و حدیث موضوع سابعهم قائمهم را سند سازند یازدهم اثنا عشریه بعد از امام معصوم
قایلند محمد بن حسن را مهدی موعود دانسته و گویند زنده است و هم بر دم ظهور خواهد کرد و جهان
پر از عدل خواهد داد اما زیدیه ایشان شرط کنند که امام فاطمی باید و عالم و زاهد و شجاع و سخی
و بر وصایت امامت ثابت نشود بدون این صفات و ایشان سه فرقه اند اول جارودیه امام محمد
باقر ابو الجارود را که رئیس این فرقه است نامی نهاده اند که معنون او شیطان اعمی است و این طایفه
تکفیر کنند آنها را که بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بر علی بیعت کرده اند دوم سلیمانیه

بن جریر کویند متبوع این جماعت با وجود افضل امامت مفضول جایز دارند و شیخین را امام میدانند
و در عثمان و بعضی از اولاد علی طعن کنند سوم صالحیه اتباع حسن بن صالح بن حی اما غلاة حلولیه
کردند محبت مرتضی علی و اولاد او از حد اعتدال اعتراف بیرون بردند ایشان در مقابله خوارج
افتاده اند و در قول عالی مرتضی علی که هلک فی اثنان محب غال و مبغض قال ایشانند
میکنند و غالیان ده فرقه اند اول ... ایشان بسیار غلو میکنند و علی را در رسالت با نبی
شریک میدانند ... اسحاقیه که اطلاق اسم الله بر ائمه میکنند دوم خطابیه ابو الخطاب
اشجع علی را بر نبی تفضیل میکنند و مذهب ایشان که هر دروغ برای موافق مذهب خویش
بر مخالف طریق خود جایز است و لهذا کلهم اهل اهوا در شهادت میشوند الا الخطابیه مجملا
در بعض عبارات آمده و نقل شهادة اهل الاهوا الا الخطابیة و در کفایت آورده که خطابیه
علی را اله اکبر دانند و جعفر صادق را اله اصغر سوم سبائیه اصحاب عبدالله بن سبا که کفت انت علی
کفت انت الاله و علی ... حکم فرمود ... و بر مداین رفت و بعد از شهادت آنحضرت
اظهار این طریقه کرد چهارم علیائیه اتباع علیا اسدی که علی را بر همه انبیا تفضیل کنند پنجم
کاملیه اصحاب ابی کامل که تارکان بیعت علی را تکفیر کنند ششم کیالیه تابعان احمد کیال اند
و سخنان ایشان بمیزان عقل سنجیده نیست هفتم مغیریه اتباع مغیرة بن عجلی و منصوریه اتباع
منصور عجلی ... در قول هم نزدیک اند لاجرم ایشان را یک فرقه شمردند هشتم نعمانیه
محمد بن نعمان که بعضی ایشان بوجه ملقب به شیطان طاق نهم یونسیه اتباع یونس ... اند
او مشبه شیعه است دهم هشامیه منسوب بدو هشام اند هشام بن سالم و هشام بن الحکم
و سخنان ایشان بمقالات مشبهه نزدیک است فرقه رابعه جبریه قایلند براینکه بنده را هیچ قدرت
و استطاعت نیست و ایشان جبریه خالص اند و بعضی اثبات قدرت میکنند اما تاثیر بدان مترتب
نمیدانند و ایشان سه فرقه اند اول جهمیه اصحاب جهم بن صفوان و او جبری خالص است دوم
نجاریه اصحاب حسن نجار و او در بعضی مسایل تابع امام ابو الحسن اشعریست سوم ضراریه پیروان
ضرار بن عمرو کلمات ایشان ... فرقه خامسه مرجیه که گویند با ایمان معصیت زیان
ندارد چنانچه با کفر طاعت سود نکند و بر صاحب کبیره در دنیا حکم بهشت و دوزخ نکنند فرقه
مقیمی هستند مرجیه جبریه خوارج و مرجیه خالص ... مرجیه خالص است و ایشان شش
کرده اند اول یونسیه منسوب به ابی معاذ تومنی دوم ثوبانیه منسوب به ابی ثوبان مرجی سوم
صالحیه اتباع صالح بن عمر ... چهارم غیلانیه ... که
ایمان زیاده شود و کم نشود پنجم عبیدیه اتباع عبید مکتب اند ششم یونسیه اصحاب یونس ...

کوید

١٦٥

کوید سبب دخول بهشت اخلاص و محبت است نه طاعت و عبادت فرقه سادسه خوارج ایشان
آنانکه میگویند که امام بحق بیرون آید و علما عبیدیه را که تکفیر صاحب کبیره کنند و تخلید ایشان
در دوزخ قایلند هم داخل خوارج میدارند جهت اتفاق در این مسایل و اعتقاد خوارج به
... مرتضی علی ... صحیح نیست و تکفیر ایشان و بسیاری از صحابه
و اکابر دین میکنند و سخنان ایشان لایق آن نیست که قلم ابد در تسطیر آن تضییع دهند و ایشان
بیست و دو فرقه اند اول محکمه اولی و ایشان آن جماعت اند که بر امیر المؤمنین علی ع بیرون
آمدند در حرب و بعد از انهزام ... جمع شدند ... عبدالله راسبی و ذو الثدیه و اشباع ایشان
دوم ازارقه اتباع ابی راشد نافع ازرق و ایشان عایشه و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبدالله بن عباس
رضی الله عنهم تکفیر کنند سوم نجدیه منسوب بنجدة بن عامر حنفی چهارم اباضیه اصحاب عبدالله
بن اباض پنجم بیهسیه اتباع بیهس بن هیصم ششم اطرافیه که اهل اطراف را معذور دارند
در ترک احکام ... هفتم ... عاذریه اصحاب نجدة بن عامر الحنفی اند هشتم
خازمیه منسوب اند به خازم بن عاصم نهم خلفیه اتباع خلف بن عمرو خارجی ... دهم
حفصیه تابعان حفص بن مقدام یازدهم ... اصحاب حمزه ادرک اند که از قهستان لشکر کشید
و بر بعضی بلاد خراسان قتل و غارت کرد دوازدهم ثعالبیه اصحاب ثعلبة بن عامر اند و بعضی گویند که
تابعان مکرم بن عجلی باشد و با ایشان متفق اند در اقوال و افعال سیزدهم شیبانیه ... بن شیبان
... ایشانند با نصر سیار که والی خراسان بوده در زمان مروانیه یاری کرد چهاردهم صلتیه
اصحاب عثمان بن ابی الصلت پانزدهم اصفریه و زیادیه ... اتباع زیاد اصفر شانزدهم
عجارده اصحاب عبد الکریم عجرد هفدهم میمونیه اتباع میمون بن خالد هجدهم شعیبیه
تابع شعیب بن محمد اند نوزدهم رشیدیه ... که نصف عشر مقرر کرده و
ثعالبه را نصف عشر تعیین کرده بودند بدین جهت این قوم را عشریه نیز خوانند بیستم یزیدیه اتباع
یزید بن انیسه اند بیست و یکم معبدیه پیروان ایشان معبد خارجی اند بیست و دوم معلومیه
و مجهولیه و سخنان و مذهب ایشان اعتماد را نشاید مجموع اینها که مذکور شد هفتاد و دو فرقه اند از اهل
اهوا و ارباب اصول دو قوم اند اهل حدیث که بنای احکام ایشان بر نصوص باشد و ایشان
حجازیانند اصحاب مالک بن انس و محمد بن ادریس الشافعی و ارباب رای که مدار افتای ایشان
بر تفسیر و وجه قیاس است و معانی مستنبطه از احکام و ایشان عراقیانند اصحاب اعظم
ابو حنیفه نعمان بن ثابت و متابعان او چون محمد بن حسن و حسن بن زیاد و ابو یوسف و
و زفر و حنبل ... بلکه غیر هفتاد و دو که مذکور شد ... فرقه دیگر اند که ایشان از اهل سنت

نجات خوانند در اصول متابع اشاعره اند و در فروع یکی از مذاهب ابوحنیفه و شافعی و مالک و
حنبل عمل میکنند و بحکم حدیث که فرقهٔ ناجیه بر آنچه من و یاران من اند روش این طایفه
بر فوز و فلاح اقربست و ایشان را بنجات نسبت دادن اولی و انسب هر سه از کار این جماعت
که منسوب اند بشرف سنت و متابعت حضرت خیر البریات علیه افضل الصلوات والتحیات و
اتباع سنن اهل بیت نبوی و اصحابهٔ اخیار و اطهار که آنها بر نص مثل اهل بیتی کمثل سفینة
نوح کشتی نجات و نجا حند و ایشان بر نجات اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم جنه هتدا
اهل دین و دیانت کواکب رشاد و فلاح بر این گروه بر صراط مستقیم اعتدال ثابت شده و از
طرفین افراط و تفریط که رفض و تسنن کرده با هر جانب که هست مجتنب اند و بمحبت خدای و رسول
و خلفا و ائمه بر نهجی که موافق شرع غرا باشد منتسب و لوح عقیده را از لوث تعصب شسته و
شوی نموده اند و از تنگنای تقلید محض بتماشاگاه تحقیق خالص سیر فرموده بیت ز تقلید و
تعصب بطرف باش ز لوح دل خیال هر دو تراش تعصب از هوای نفس خیزد ز تقلید آبروی
حق ریزد تعصب سالکان را بند راهست ره تقلید هم راه تباه است خدایا نفس سرکش را ز تعصب
تعصب از نهاد ما بر افکن و تحقیق بما سوی توحید رهانی بخش از نشان تقلید بنا اتمم
لنا نورنا واغفرلنا انک علی کل شیء قدیر اصل سابع در تبیین بعضی از معانی و حقایق که این کلم
بر آن مشتملست قال تعالی غیر المغضوب علیهم ولا الضالین چون کاملترین نعمتها نعمتیست که
کرا آن منعم علیه مسلوب نگردد پیوسته از آن متمتع و بهره مند باشد لاجرم هدایت ازلی کفیت
میفرماید که معبادیله منعم علیهم که طریق آشنایانست استدعا مینمایید بکرایه بزبان تضرع از
هادی توفیق بر در میخواهید که نعمت بشما تمام کرداند بر اکرچه شما را الحال پیکانکان بکاه
وارد یعنی الا آشنائی بر بیکانگی بنا فکنده وانچه شما زلال وصال بیاد هجران بر تهانه
اند از دبیت نعمت وصال چون توان کرد پیر از شام کما هی چون توان کرد
قرطبی میفرماید که شمارا از تعلیم یعنی دعا تلجا بحری میخواست کرد ند که مالیله را سنقها
نیز در میخواهند که ما را اکرام سکن قال تعالی ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا جز قفل منزلت
وکلید هدایت بقبضهٔ قدرت و ارادهٔ اوست بهمان نشانه که تو انهی نفرقی از مطلع نیک
من تشا آینا بانست و وقوع ظلمت خذلان بر اذا وقع من تشا آیه در حالیکه کافرا هد
حلیوشان خلت واید شعلهٔ آتش فنا بسوزد و کرا اراده نماید جراغ تیرهٔ درد دولتشان
باذلت بر لمعهٔ لطف و تشاء برافروزد بر ایشان ظاهر از جلوهٔ جمال و بتبه نوازی سیاه کلمات
تاریکی کفر و ضلالت بر چشمهٔ آب حیوة معرفت رساند و بر نیم لمحه ازکه شمع جلال و بی نیازی

سعید و عیان عرصه بی تلفی ایمان و عرفان را صید بیاید و ادبار و شقاوت سقوط دهد
بانمی که جانب ما سیان بر رحمت نگرد نقش کند از صفحهٔ هستی ببرد و ان لحظه کرباد
نیازی گذرد صد خرمن طاعت بر جوی کن نخرد در کشف الاسرار بحتری آورده که بینا
که منعم علیه غیر مغضوب باشد تزدیک خداوند تعالی و اگرچه در نعمت مستغرق بود اما اگر هم
رضا محروم ماند پس این است دال رشد تا نعمت الهی معرفت بار رضای پادشاهی طلبند تا اتمام
نعمت و تکمیل آن نموده باشد و گفته اند که بنده را منعم علیهم طلبند همان طلب انعام است
مقصود آن خواهد بود که خدا بحرا ایشان را منعم ساخته و به محض کرم همه ایشان را بهر انجهٔ مراتب
محروم نکند و وظایف نعما و سوابغ آلا ازین دریغ ندارد مراد نعمت دینی یا نعمت آخرت
باشد و چون کثرت نعمت دنیوی در اغلب موجب سرکشی و نا فرمانیست ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی و اشتغال به نعیم اخروی سبب دور ماندن از دولت مشاهده ولهذا حضرت
رسالت پناه صلعم در شب قرب و کرامت نظر همت بر هیچ از مشتهاء آخرة نیفکند که ما زاغ
البصر وما طغی پس ابواب کرد نعمت لمطالب سلامت از تابیه غضب و ضلالت بقدر ما را نعمت
از شاهد ولی الانعم محروم ساز بحینی جهل و غفلت در ورطهٔ غضب و مهلکهٔ ضلال
سیفا را پس کنی که در اول بر صد زبان و عیش نشانند و در آخر بر صد خواری چون کشان
از آستانهٔ عزت برانند در کشف الاسرار میگوید که خدایا ما را از آنها مکن که ایشان
بجویبار کشانیت تا بر تیغ هجران خسته و تیغ طرد محجوبان دل بسته شدند بیت زخود بیگانه
شد کار ما را حق غایب خود مکن ما را پیر طریقت فرمایند چه بار کشد رسی کسته
و چه کار آید از بنده نابایسته اهل شقا راست گذاشتند و طریق کج را راست پنداشته فواد
نا امیدی بر آید و قاصد بی رضایتی به در آیینه زنانیه در دست و ترمنج و هیجی فی قدرت
ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا بیت خواجه پندارد که دارد
حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست وصل غیر کلمهٔ مخالفت جنانچه شکل که مشابهت هنا
غیر فالثانی مرآنست و مغایرت و هنا ظاهر ذلک این آنست بلما است آنست و غیر را در اصل آن
مغایره و تغییر گفته اند و آن دو صفات باشد چنانچه کونی عزت غلامی و قیل گذاو را بر دیگری بد
کی قال تعالی و لیستبدل قوما غیرکم و در وصف بر چون غیرت دارد مرکا که او را از هیا
بر هیانی کرد این پس غیر المغضوب نابدلت با صفت کر بدل گیرد آن مذهب ابو علیست یعنی
چنین باشد که منعم علیه کسانی اند که سالم مانند اند از غضب و بر این تقدیر از معانیه
باشد بحسب وصف و ذات معا و تقدیر کلام چنین بود که اهدنا الصراط غیر المغضوب علیهم

ولکه صفت دارند آن قول سیبویه است مفهوم آیه این بود که منعم علیهم غیر المغضوب علیهم اند
یعنی جمع کرده اند میان نعمت مطلقه که ایمانست و میان سلامت از غضب و این معنی آنوقت باشد
که وصف وصف این وصف مخصص منعم علیهم باشد جهت آنکه جمعی صفت کل شی دلالت
دارد بر شمول رحمت مومن و کافر را و شک نیست که کفار مغضوب علیهم اند پس مطلوب
صراط جمعی منعم علیهم باشد غیر کفار بر تقدیر آنکه کفار را منعم علیه دانند خاصه مذهب
جماعتیست در تیسیر آورده که غیر بر سه وجه آمده یعنی بمعنای دیگر یا جز باشد قال الله تعالی تخرج
علینا غیره و بمعنی لا و یا دیگر یا بود فمن اضطر غیر متجانف لاثم و بمعنی الا و یا دیگر مثل
مگر باشد قال الله تعالی فما وجدنا فیها غیر بیت و اینجا می شاید که بهر سه معنی باشد معنا
و غیر که مجرور خوانند و مستثنا باشد تقدیر بنصب و لکن در قرائت مشهوره التلاوه مبتدا و اکر غیر
چگونه صفت معرفت واقع تواند شد مباحث نحویست و در تفسیر چنان منقول است که
کشف الاسرار گوید غیر تفسیر الذین است یعنی آن نیکان که جز مغضوب علیهم و جز ضالین اند
چون دامن در آیه سابق بیرون اولیا و دوستان حضرت حق را ثنا کرده بعد از آن ذکر است که
روش دشمنان نموده و ملاحظه بارکها ... بحکم الذین هم التولی و التبرا ...
شریعت بصفت استقامت آراسته باشد و از انحراف و میل در انتهاج منهاج حقیقت محفوظ
کشته که هیچ کاری بجهت استقامت بجهت اختیار نیست استقامت جوی که نی آمد صراط مستقیم
و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره یعنی آیه این وجه آورده که خدایا جون دان برای سو بینی رضای
مومنی موقوف مانده اند و برای ایشان در بلای یعنی بهوای نفس اور امید خواهند آنان
بر بهانه رضای پیش روان خشم ترا سزاوار کشته و ایشان بر بنشاند هوا بدین آن کراه و نکوهان
شده اما آن سخن همی که از ستم و سیر ها نا ستوده ایشان ترا کیم به واسطه دشمنی با دشمنان
وفای دوستان بجا آرم اید به پیش دشمن دوست مخلص است و دوست دشمن دشمن خالص
چون با دوستان نه آمیزی با بیکانه دشمنان بگریزی لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیا شعر
راست کن انحراف از آن راستان روستاب و سرکش از آن آستان هم تا از قطره از و راست
کردی هم تا زود از تراز تو کاست کردی هر که با تو راست او هم سنگ شد هر که با تو در چفلش زنگ شد
روا شدا على الكفار باش خاک بر هداری اغیا باش بر هر اغیار چون شمشیر باش همین که
روباه بازی شیر باش اصل غضب حرکتی به نفس که منشا آن آرزوی انتقام باشد این
حرکت چون بصفت اتفاق افتد آتش خشم از وی بر خیزد و در دل بمثابه که خون او در غلیان
آید و دماغ و شریانات او از دخانی مظلم ممتلی گردد و عقل او بدان که گاه غریب سکت و جواست

بدان دود تیره محجوب شود افعال او در عرف به صفت بهیمه و حکما گفته اند بنیه انسانی در
وقت خشم چون تنوری باشد مملو به جمره یعنی آتش و محتوی به لهب و دخان به وجهی که از آن جز
شعله و فریاد آتش و غلبه اشتغال و التهاب خبری معلوم نشود و مضمون حدیث صحیح ان الغضب
من الشيطان و ان الشيطان خلق من النار بر قول این طایفه حجتیست قاطع و برهانی باد
ساطع بیت خشم و کین وصف سباع است و ددان هر کرا خشمست و کین هست از بدان
برهان که بمعدن این خشم گفته وصف زشتست از سبع هم بر گذشته وهم در حدیث دیگر آمده
که بپرهیزید از غضب که آن جمره ایست افروخته شده در دل آدمی نمی بینید انتفاخ اوداج خشمناک را
یعنی متورم شدن رگهای گردن او و آنرا از کثرت دود آتش دل یعنی بخارات و دم قلبیه
و نمودار آن بظاهر بدن و نمی بینید سرخی چشم خشمگین را و آن از حرارت دل است و شعله آن
اثرات و پس غضب به اصطلاح اهل دانش غلیان دم قلب و هیجان اوست در وقت اراده انتقام
و کینه کشیدن و این انفعالیست نفسانی مکروه و تنزیه حضرت واجب الوجود تعالت صفاته
از آن واجب است و چون حق سبحانه صفت غضب را بخود اسناد فرمود کما قال و غضب الله علیهم
و اینجا می فرماید غیر المغضوب علیهم پس غضب را بر وجهی تاویل باید کرد که اسناد آن بحضرت
عزت صحیح باشد و بعضی از علما مطلقا در بیان این نوع صفات شروع نمایند و بظاهر
آن ایمان آورده تفتیش بواطن آنها نکنند چنانچه در مطالع آورده که غضب در رضا
و رحمت و محبت صفتهاست مر حضرت حق را که قرآن بدان ناطق و اخبار بدان وارد است
هیچکس را نرسد که در تاویل آن بی دانش خوض کند و برای رد به خود راه آن یعنی نکرد
لکن بر مکلف واجبست که بدان ایمان آرد و حقیقت آن را با خدای بگذارد و اما جمعی محققان
میگویند که بر معنی این صفات و تحقیق بر وجهی که موافق کتاب و سنت باشد شروع
می توان نمود و متشابهات و مشکلات که اهل عقاید را مجال شبهت باشد بر بیان بیان
واضح میتوان کشود و عقلا محل میگویند که صفت غضب را مبدائیست که آن انفعال نفس
است و منتهائی که اراده انتقامست و چون فرق بدین صفت اتصاف یا بد مراد مبدا
باشد یا منتها یا هر دو چنانچه در صفت رحمت گفته شد و آنکه حق سبحانه از مبدا منزه و صفت
کند جز منتها نشاید که اراده انتقامست و عقلا و بیان کرده صدد توفیق مراد
از غضب که صفت باری تعالی تواند شد به اعتبار منتها اوست نه از حیثیت مبدا و بمعنا
لفظ مشهور از تا حسن آلهی در وجه یافته و لفظ مغضوب و غضبان مرویست یعنی
انتقام عقوبت مغضبانست بر اعمالی که موجب عقوبت باشد و امام حجة الاسلام رح در

مقصود نفسی فرموده که انتقام الهی در هم شکستن طاقیانست و سخت گرفتن عقوبت به
عاصیان و یاغیان وصل غضبهم چنانکه الله انتقام گویند یعنی عقوبت بی
اطلاق نمایند و در حدیث آمده کما الصدقة تطفی غضب الرب در تفسیر قرطبی آورده که
مراد از غضب اینجا عقوبت پس اگر غضب ارادهٔ انتقام باشد از صفات ذاتیه باید داشت
و اگر نفس عقوبت بود از صفات فعلیه و بر هر تقدیر غضب صفت حق واقع می تواند بود
و در تیسیر آورده که غضب ربانی تحقیق وعید است یعنی مواعید که در باب وعید کفار
و فجار وارد شده بر وفا رسید ان الله لا یخلف المیعاد و گفته اند غضب حق سبحانه از اقلام
و بطش شدید است قال تعالی ان اخذه الیم ان بطش ربک لشدید و گویند غضب الهی در دنیا
بر تبهاست و در آتش عقاب کردن بر کردها امام راغب گوید غضب جایز داشتن بطش است
بر انکار امری و تناسب غضب هم متفاوت شدند معنی یکی کرده [illegible] آورده که غضب
جلیست از عقوبت که ضد رضا و مخالف اوست هرجا که سلطان رضا خیمه زند تخت غضب
از انجا رحلت کند رضا یعنی غضب جز اهل بهشت را نخواهد بود و خشنودی سلیقه از حضرت
جزم لفظ بهره نخواهد بود چنانچه در حدیث وارد شده که چون مهمانان مائده
دار الجلال بر بساط بسیط افضال متمکن گردند رضا ان علینا اخوانا علی سرر متقابلین
قرار گیرند ندا آید از بطنان سرادقات کبریا که [illegible] آن خطاب مستطاب اهل دار
القرار در اضطراب آورده نزدیک باشد که از تمنای تماشای جمال خطاب کننده سوختگی ها
بریان مشتاق ان فیها حور یعرفونها قصور لم تحترق کویاند بیت اگر به [illegible] آتیم باول
سوزان خیام حور بسوزد ز آتش دل ما مضمون غالبی باشد که یا اهل الجنة بیکبار فریاد
نهاد مستمعان بر آید که لبیک و سعدیک والخیر بیدیک حضرت عزت الفاظ دلنوازی و الطاف
عنایت بنده پروری و اصطاف گویا یا ساکنان دار السلام و مجاوران حریم اکرام هل رضیتم
هیچ راضی شده اید ساکنان و مالنا لا نرضی خداوندا چه بوده است مارا که راضی نباشیم و
حال انکه عطا کرده مارا اجری که غیر یارا ز خلق خود نداده الیوم تبیض وجوها روی ما را سفید
ساختی و در رفتی که سر انعم آورده صفحات رخسار ما را [illegible] الانوار الازل مرقوم کرداندی
تا بر پروانه یوم تبیض وجوه چون شمع آفتاب جهان تاب درخشان شد [illegible]
ترانیها اعمال ما را گرانی دادی میزان [illegible] مثقال ذرة [illegible]
افضال حسن ثقلت موازینه جان ساختی [illegible]
ما نمانده اسم که [illegible] کدام است [illegible]

النعم بدخول الجنة چون اهل بهشت این الآن بنعما استعداد نمایند حق سبحانه گوید ای ان هم
نعمتی عظیمتر و دولتی جسیمتر در خزاین خود ذخیره کرده باشم تا امروز نثار شما کنم
گویند الهی آن نعمت بزرگ کدامست و آن دولت پایه چه نام خطاب رسد که
الیوم احل علیکم رضوانی فلا اسخط علیکم ابدا امروز خشنودی خود را بر شما فرود آرم
و سراپرده [illegible] النعیم را [illegible] تجلی و رضوان من الله اکبر بر سازم و طغرای
عزت شما را بتوقیع شرف توشیح نختم که ابد الآبدین از نقد ختم و تخط محفوظ مانند نفحه
رضا از آثار ربیع وفا تازه و شاداب گشته به آسیب خزان غضب و جفا پژمرده و فی باب
نگردد نجم شریف دولتی و جمیز بانعمتی و اشارة بدین معنی فرموده بیت دولتی که نیست
خوف از آسیب زوال بی تکلف بشنو دولت درویشانست الفقراء ملوک اهل الجنة
و بعضی بر آنند که غضب نکوهیدن عاصیان باشد بر کردارها زشت ایشان و غضب
الهی بر عصاة مومنان نرسد بلکه به کافران و دیوان لاحق گردد و در اینجا اشارتیست بجهات
و مفلسان امت خیر البشر الصلوات الله وسلامه علیه که اگر چه بعضی از ایشان بعد جزایه
در دوزخ برده فراخور گناه عقوبت خواهند کرد اما از مذمت و تقریع و سرزنش و توبیخ
سالم مانده همچنان که بار با ایشان در پرده تحت محفوظ خواهد بود و ایشان را بر اظهار
کردارها زشت علی رؤس الاشهاد بجهت کرامت سید العباد علیه افضل الصلوات تخجیل
نخواهند ساخت چنانچه در اخبار آمده که حضرت سید اخیار علیه صلوات الملک الجبار از
حق سبحانه درخواست که حساب امت من بدست من باشد حق تعالی فرموده که سبب این
درخواست چیست حضرت رسالت صلعم به موقف عرض رسانید که غرض از این معنا آنست
که محاسبان ملائکه و حافظان عرصه نشویر گناهان امت من اطلاع نیابند که اظهار آن
افعال موجب شرمندگی من می شود خطاب آید که ای سید تو میخواهی که فرشتگان
و سایر خلقان بر جرایم و معاصی امت تو مطلع نشوند من نیز نخواهم که تو بر آنها وقوف یابی
شاید دل نازکت طاقت این گرانیها نیارد من به خود متولی حساب ایشان می شوم و
کفی بنا حاسبین تا هر چه واقع شود همین من دانم و بنده دانم غیر ما عارف رموز منطق الطیر
نقاب اسرار این خبر بر این وجه می سراید بیت گر تو میخواهی که کس را در جهان آن گناه است
بنه نشان من چنان میخواهم ای عالی گهر که گناهشان هم ز پیش تو نهان [illegible]
چنان نگاه است [illegible] تو بینی یا انسان [illegible] امتان [illegible]
کفات وصل لا ابالی تاکید [illegible] که غیر تخمین اوست [illegible]

غیر باغ ای لا باغیا و بعضی بر آنند که اینجا بمعنی غیر است و از علی مرتضی علیه السلام و فاروق قراءة
و غیر الضالین مرویست زجاج در معانی القرآن آورده که چون بمعنی لاست پس عطف بلا جایز است
و اگر بمعنی سوا بودی عطف بر او روا نبودی ما عندی سوی عمرو ولا زید نگفتندی
که لا تاکید تقدیر آیه این که غیر المغضوب علیهم والضالین اما ایراد لا وجه دفع احتمال آنست
که شاید که ضالین عطف بر الذین باشد و معنی نحو مختل گردد و این فایده از لا حاصل است
... راه آنان که بصفت مغضوبیت و نه طریق آنها که متسم به ضلالت اما ضلال
در اصل لغت هلاکت و نابود شدن که میگویند ضل الماء فی اللبن هلاک گشت و محو گردید
و ... بمعنی ... در قرآن به دوازده معنی آمده اول طلب ... از طریق صواب قال تعالی
لهمت طائفة منهم ان یضلوک دوم کفر و شرک ایها الضالون ای الکافرون سیم زیان قال
تعالی وما کید الکافرین الا فی ضلال ای خسار چهارم عشق و محبت مفرط قال تعالی انا لنریها
فی ضلال مبین پنجم شقاوة قال تعالی والضلال البعید ای شقاء البعید ... ششم
باطل شدن قال تعالی ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و قال تعالی فاضل اعمالهم هفتم فراموشی قال
تعالی ان تضل احدیهما هشتم ... نهم ... قال تعالی ... ای اذا ضللنا فی الارض
نهم نادانستگی قال تعالی فعلتها اذا و انا من الضالین دهم نا امیدی یازدهم ماندن قال
تعالی ان المجرمین فی ضلال و سعر ... خطا کردن قال تعالی لا یضل ربی دوازدهم غلبت
و کراهیت قال تعالی لا ضلنهم و مراد از ضلالت در این آیه بقول صاحب تیسیر کفرانست زیرا که در
مقابله نعمت ایمان کرده ... علیهم اندراج یافته واقع شده و میشاید که بمعنی خطا نیز باشد
چون راست بر ایشان پوشیده شده است و بمعنی شقاوة و زیان زدگی و نا امیدی و هلاکت نیز می
توان گرفت و اصح آنست که این ضلالت در مقابله هدایتست که از اهدنا مفهوم شده پس اولی بمعنی
غوایت حمل کردن انسب باشد ... جمیع ... بر ... فرموده اند که مغضوب علیهم ...
عدول نموده از صوب استقامت و روی نهاده ... بیان عدود ...
غضب شده اند و ضالین جمعی اند عدول کرده از راه راست نه چنان عدول که موجب استحقاق
غضب باشد پس مسئول صراط گروهیست که مطلقا عدول نکرده اند نه عدول بعید و نه عدول قریب
در تیسیر آورده که بعضی گفته اند ثابت دار ما را بر راه آنها که نعمت دادی مر ایشان را ...
حمد خود شان کرامت فرمودی و به ایشان نمودی که استحقاق حمد تراست نه غیر ترا نه بر راه مغضوب
علیهم که غیر ترا حمد کنند و نسبت محامد با ... که اهل حمد ... داشته و نه بر راه
ضالین که ... حمد ... خود ... غافل مانده اند ...

۱۶۹

ماتریدی آمده که ذنوب بر دو وجه است یکی آنکه موجب غضب باشد و آن کفرانست
دوم آنکه مستوجب اسم ضلال بود و آن مادون کفرانست از گناهان پس طلب راه
منعم علیهم طلب اهتداست بجمیع انواع مبرات و خیرات و استثناء مغضوب علیهم
و ضالین تعوذ از جمیع اصناف ذنوب و سیئات و در انوار فرموده که میشاید که مغضوب
علیهم اشارة به فساق باشد و ضالین عبارة از جهال زیرا که منعم علیه بحقیقت کسیست که
توفیق یافته باشد در جمع میان معرفت حق سبحانه لذاته و میان خیر از برای عمل بان
یعنی قوة عاقله و عامله را کار فرموده باشد و هر که نبود علم و نیست عمل ازین بود در میان
آن دو طایفه توانستی بود یکی آنها که قوة عاقله ایشان معطل و مختل مانده از تحلیه علم عاجز
و دیگری آنها که اختلال در قوة عامله ایشان راه یافته و از تحلیه عمل عاطل مانده پس عمل فاسق
و مستحق غضب خاصه بحق تعالی ... آمده و غضب الله علیهم و مخل بعلم جاهلست و موسوم بضلالت
قال تعالی فماذا بعد الحق الا الضلال و آن مسئله بعینها جواب آن سوالست که چرا مقبول در
این آیها ... دقت ... بتفسیر کبیر آورده وهم انجا میگوید این آیه
دلیلست بر آنکه مکلفان سه فرقه اند اهل طاعت که خلعت انعمت علیهم بقامت کرامت ایشان راست
می آید ارباب معصیت که جهت نافرمانی و سرکشی لجزای غضب بر ایشان میشاید یعنی که از
او احتراز نکنند ... از کفر و شرک ... اصحاب جهل و بطالت که وصف ضلالت مناسب
حال ایشان می نماید و تقدیم معصیت بر ضلالت بجهت عموم اوست و بعضی بر آنند که در مبنا
سوره بقره که تالی فاتحه است و مفصل مجملات اوست سه فرقه را ذکر کرده اول مومنان خالص
قال تعالی یومنون بالغیب و منعم علیهم ایشانند دوم مهر نهاده بر دلهای ایشان قال الله تعالی
ختم الله علی قلوبهم و ایشان کافران محض اند و نشان مغضوب علیهم در شان ایشان صادق آمده
سوم مترددمیان کفر و ایمان قال تعالی و اذا لقوا الذین آمنوا الآیة و ایشان منافقانند محض
ضال و سرگشته ایشانند پس مدعای سایل دولت انتظام است در سلک اهل وفا و وفاق و
اجتناب از ارباب کفر و نفاق که هیچ نعمت بهتر از همنشینی دوستان و هیچ عنا فتادن از مقارنه دشمنان
نیست بیت با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین با آنکه نیست عاشق یکدم مشو قرین جمعی از
محققان بر آنند که آدمی را سه قوتست اول قوت ملکی که بدان تحصیل علم و معرفت نموده اعمال
و خیرات را مرتکب گردد و از ملاهی و مناهی و تعلقات مجتنب شود دوم قوت غضبی که از سباعست
که منبع معدن حقد و کبر و ظلم و تفاخر و امثال آنست سوم قوت شهوی که بهیمی است و خانه
و منشا بطالت و کسالت و خوردن و خواب و استیفاء لذات حسی بود پس آنها که قوت ملکی را

درگاه آورده‌اند آنان سوال نمودند که انعمت علیهم بر خوردارند وجمعی که با استعمال قوت وتمشیت آن
مشغول شده‌اند صفت المغضوب علیهم را سزاوار طایفهٔ دیگر به تقویت قوت بهیمی از زندگی
عز انسانی بر حضیض ذل حیوانی که محض جهالت وعین ضلالت است تنزل نموده اهلیت صفت
ضالین حاصل کرده‌اند وآنحضرت اشارة بدین سه قوت فرموده است بیت چون غضب بر تو دست
بگشاید صفت سبع در تو روی بنماید ور شهوت اسیر نفس شوی چون بهایم بخواب وخور گردی
آدمی کو ملک تولد شد زین صفتها بهیمه وحشی شد نکته مغضوب علیهم کافرانند که در تیه ضلالت
افتاده هرگز از تیه تحیر رهائی نیابند وضالین منافقانند که عنان همت از روضهٔ گلستان وفاق
بجانب خارستان نفاق تافته‌اند وبعضی گویند طایفهٔ اول ائمهٔ بدعت اند اشتراک وکفرند که خلق را به اباطیل
وهواها واباطیل مذهب خود دعوت کردند وفریق ثانی متابعان وپیروان ایشان که بمجرد غرور
وخیال بدی توجه بر متابعت ایشان آوردند سهل بن عبدالله رح فرموده که مغضوب علیهم اهل بدعت‌اند
وضالین تارکان سنت نبویه مسلمان را میباید که خداتعالی او را به راه شریعت وطریق حقیقت ثابت
داشته از آن منکرانست که آورده بعضی روش ایشان نگاهدارد که تارک سنت اند ایشانرا بهره
بغیر سنت آراسته باشد تیره است وهر دیده که به کحل متابعت اخلاق نبوت مکحل نشود در مشاهدهٔ
انوار حقیقت ضعیف وخیره ود کشف الاسرار فرموده که روز داوری قیامت وجمع سیاست که اهل
عرصات مدهوش واز فزع محشر وهول حساب کران ونالان باشند ناگاه شخصی مروح نورانی وحطب
روحانی چون عقل مجسم هم نه بصورت وهما متنفح بسم ... بغیر فیض ... مکونات عیبه ...
خراسیده بر صرف شرف اقبال وعز شرف متصاعد شده تجلی فرماید جملهٔ عالم از فیض جمالش را بایاب کال
و... بخش وجمالش بمشام اهل اسلام رسد همه خوش وقت شده در طلب آیند که ندا آلهی
این جز لاجمه دلربا واین جمال جان افزا بیت مگر این تازه گلزار رضیحا نمی‌آید وبی تحیر
سر و نکار ایجان نمی‌آید خطابا این جز کرامت بدین خوبی جمال نموده واین کیست بدین حسن عیبی
جلوه گر شده بیت این کیست این کیست این در دیده ناگاه آمده این نور اللهیست این از پیش الله آمده
خطاب آید که این جز جمال سنت رسول ماست صلوات الله وسلامه علیه هر که در راه شریعت
این سنت نموده او را بار دهید تا فتح امن در سرای رحمة عزت نهید هر که در دار دنیا از سنت بیگانه
وبا بدعت هم خانه بوده رد ده الی النار او را در حفرهٔ دوزخ افکنید که لعنتم بیگانه استحوله
از درگاه بیگانه بیت دین وسنت جوی تا آسوده گردی زانکه هست هر چه جز دین ستیزه گر چه
سنت جز سوی دوزخ رهنما نیست جز سنائی تن نباید که بخواهد دیکا ولیک دوا دیو سنت
وصل اغلب مفسران برآنند که مراد از این دو فریق یهود ونصاری اند انما الهدی بر ما الاخرت منتی

170
کحضرة خاتم انبیا صلوات الله علیه فرموده که مغضوب علیهم یهودند وضالین نصاری انما
ترمذی البزار در صحیح خود آورده واین پاره ایست از حدیث طویل که متضمن اسلام عدی بن حاتم
وصاحب کتاب فضایل آنحضرت فاد جامع الاصول آورده اند وامام ابو اسحق ثعلبی رح باسناد
خود آورده که مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اهل فدک را محاصره کرده بودند یکی پرسید که ای رسول الله
کیانند اینها که با تو مقاتله میکنند حضرت رسالت صلعم جواب داد که المغضوب علیهم آن شخص پرسید
آن شخص پرسید که آن طایفه دیگر کدامند یعنی ترسایان خاجهٔ کاینات فرمود که الضالون
ومؤید این حدیث آنست که حق سبحانه در قرآن فرموده به غضب بر یهود حیث قال من لعنه الله
وغضب علیه ونصاری را به ضلال نسبت داده انجا که گفت قد ضلوا من قبل از فرق سیکانه کافیر
این دو گروه را ذکر کرد بجهت آنکه ایشان بعد از حصول هدایت ما بر اثر ضلالت ... فا
خسیس بر دین شریف تغییر اختیار نمودند ومیباید دانست که هر یک از این دو فرقه موصوفند
غضب وضلال هستند اما بحکم غضب بر یهود در قرآن مذکور است وصفت قرب که شاء غضب
بر نصاری ترهست قال تعالی ان سخط الله علیهم وبرهان مشابرک اسناد ضلال بر نصاری
وارد شده که ما ارتقاب ضلال بر یهود نیز ورود یافته شرهکانا واضل عن سواء السبیل ... الا
سانید آمده که هر ضال مستحق غضبست وهر مغضوب علیه لایق به وصف ضلالت وچون معلوم
شد که هر یک از غضب وضلالت بر ... وهر دو ثابت پس فایدهٔ تخصیص یکی از ایشان به
غضب ودیگری به ضلال با وجود عموم هر دو وصف هر دو وصف را از جهت غلبه استحقاق
وکثرت قابلیت هر یک از صنفین توانند بود هر یک از فریقین لاما تخصیص یهود بر غضب آن
غلو ایشانست در تمرد ومعاندت وبغض ومکابره وانجا و ... وحرمت جر نسبت
با حضرت عزت تعالی شانه انجا که گفتند ید الله مغلولة وانجا که گفتند لاف میزدند ان الله فقیر
ونحن اغنیاء وجر نسبت با جبرئیل که اظهار عداوت میکردند باو وعداد دشمن خود می
پنداشتند تا حق تعالی از آن خبر داد قل من کان عدوا لجبریل وجر نسبت با توریة که تحریف
تغییر بیان راه دادند یحرفون الکلم عن مواضعه وجر نسبت با قرآن که آنرا ساحر وافترا محمد
نام نهادند وبر آن عیب کرفتند ما یشبه هذا کلام الله وجر نسبت با حضرت بهترین عالمیان صلوات
الرحمن علیه که نعت وصفت او را پوشیدند وخلق را از متابعت او باز داشتند ویکتمون ما
انزل الله وجر نسبت با پیغمبران خود که ایشانرا به قتل رسانیدند ویقتلون النبیین بغیر الحق
وجر نسبت با مؤمنان که دشمن ترین خلایق بودند ایشانرا لتجدن اشد الناس عداوة للذین
امنوا الیهود لاجرم در قرآن مجید بر ایشان در خشم لازم میداد فباءو بغضب علی غضب وکفته

خشمی بجهة تکذیب عیسی ع و قصد قتل او و بهتان بر مریم و خشمی برای تکذیب حضرت مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم و تغییر نعت و صفت او و انکار او بعد ما اقرار میکردند و اما اختصاص ترسایان
بضلال برای آنست که اکثر ایشان احکام توریة می دانستند و آیات انجیل می خواندند و بعضی از
ایشان سورها فرقان استماع میکردند و با وجود دلالت این سه کتاب هنوز نطق به ثالث ثلاثة
را نمی گذاشتند و از گفتار ان الله هو المسیح ابن مریم دست باز نمی داشتند و این غایت گمراهی و نهایت
بی راهیست بالکل بعضی دیده و جمعی شنیده بودند که عیسی ع می خورد و می آشامید و می رفت و
می آمد و می آسود چنان در ضلالت صرف مانده بربوبیت او قائل بودند لاجرم زبان قرآن بر
ایشان در ضلالت ثابت میکند قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل و گفته اند
یک ضلال جهة افراط ایشانست در اقرار به عیسی ع و یکی برای تفریط ایشان در انکار محمد صلعم
و بعضی از علما در تخصیص این دو گروه بدین دو صفت نکته فرموده اند که مغضوب علیه هر که به
مرتبه رضا نرسد و آن که خشم حق سبحانه دریافت خشنودی بدو نرسد یا بدو این حسب الحال
جهودانست که هرگز مسلمان نشوند و شرف ایمان بدیشان نرسد اما گمراه امکان آن دارد
که براه آید و این مناسب حال ترسایانست که طبعا با اهل اسلام مایل‌اند و لتجدن اقربهم مودة
للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری و در اخبار آمده که چون حضرت عیسی ع از آسمان در آخر الزمان
نزول نماید ترسایان را بر دین محمدی و شریعت احمدی دعوت فرماید و ایشان را بر ملت اسلام هدایت
آرد و جمله آنها که با بید بوادی ضلالت بر منزل هدایت و دلالت کرد آیند بیت شاد و آن
بندهٔ دولت پناه که پی سر گشتگی آید براه صاحب تیسیر رح میگوید که مغضوب علیهم معاندان
اهل کتاب‌اند و ضالین مقلدان ایشان معاندان بر مکابره حق را می پوشیدند و در تغییر و تبدیل
و تحریف سخنان درست و راست می کوشیدند و مقلدان بر آن نوعی هوای نفس پیروی ایشان
می نمودند و از سر کار و حقیقت حال بی خبر بودند و منهم امیون لا یعلمون الکتاب و فی الواقع اهل
تعصب و تقلید بمرتبه اشتراک اکثر تبعیت فی الملة شعبها نحو دل دادند و بهانه سازند
مقلدان نرداند و بر دانستن برهان ند لاجرم منشی غضب از معاندان اول بنام اهل تعصب
و عناد صادر گشته والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم وعلیهم
غضب و علامت ضلال بحکم جلال لایزال بر صفحات احوال ارباب تقلید و کان ظاهر شده انا
اطعنا سادتنا وکبراءنا فاضلونا ای درویش معاذ آن علوم خود را سرمایه جاه و منصب
سازند و به مکر و حیله و فند در حد بیت کوتاه نظران تقلید یاد در دام فریب اندازند مثنوی
ای بسا علم و ذکاوات و فطن گشته ره رو را چو غول راه زن حیله آموزان جگرها سوخته

فعلها و مکرها آموخته بد کمرا علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راه زن تیغ دادن
در کف زنگی مست به که آید علم را ناکس بدست فایدة علم آنست که بدان عمل نمایند
و دیگران را به آموختن و کار بستن دلالت فرمایند نه آنکه پنهان و پوشیده دارند یا برای
حصول جاه و اخذ رشوت باطل را به نقش حق بنگارند بیت ای علم از علم سر افراخته
چون علم از علم سر افراخته خویشتن از علم علم ساخته چون علم آمد علم افراخته علم چو آمد
زعل تو هیچ دانش بیهوده بر زد بر هیچ ترک نفاق و کم تلبیس کن علم زیر خیمه تلبیس کرا ما بیتلک
در کمند اضطراب شیاطین افتاده متابعت متعلمان بی ره و پیشوایان دو با انتباه می
و ما شنتنا بینا یان سیکبکر آو یخته باد حجرت را بر قدم جهل می پیمایند بیت ای تو نابینا
بجو بینای راه تا نیفتی از بر سیاه چاه گر یکی را جهد الکوری دگر در چاه او بیافتند همی
خلق را تقلید شان بر باد داد که دو صد لعنت بر این تقلید باد و گفته اند اهل الله مراد
یا صاحب دعوی یا مرد یعنی اهل دعوی صرف به لاف و گزاف گذرانند و ارباب مکر زبان از
دعاوی و مغلطات در بندند مومنان در جانب یعنی بودند منزه مجسم و یحیی نه بدیشان
دم در کشیدند ما للتراب و رب الارباب بیت من کیستم که دعوی سودای او کنم یا آرزوی
نقد دلارای او کنم یهود و نصاری در طرف دعوی افتادند و با انکار محبت شان بهر سو
زبان به لاف نحن ابناء الله واحباؤه برگشادند پس معنی آیه بر این تقدیر چنین باشد که طریق
ثابت دار ما را بر طریق اهل معنی که خلعت انعمت علیهم برای بالای همت ایشان پرداخته و نه بر
راه یهود و نصاری که دعوی بر دروغ کردند و بیان سبب اختیار غضب و ضلال در باره ایشان
انداخته حسین بن الفضل رح میگوید مغضوب علیهم و ضالین از اهل کفر و شرک نیز داخل می
شمارند در این آیه و غضب اهل شرک در قرآن مذکور است من شرح بالکفر صدرا فعلیهم
غضب من الله و ضلال ایشان بغایت مشهور است و معروف فقد ضلوا ضلالا بعیدا در
تفسیر کبیر آورده که بعضی گفته اند که حمل آیه بر یهود و نصاری خالی از ضعفی نیست جهة آنکه منکران
و منکران صانع از یهود و نصاری بدتر اند از روش ایشانست و طریق سلامت
اقرب به صواب آن باشد که حمل کنند مغضوب علیهم را بر هر که خطا میکنند در اعمال ظاهره
یعنی فاسقان و فاجران و ضالین بر هر که خطا در عقیده او است چون بی دینان و مبتدعان
چه لفظ عام است و تقیید خلاف اصل و در این محل قناری رح در تفسیر خود از اعجاز البیان
آورده که چون از فحوای بعضی احادیث معلوم شده که مغضوب علیهم یهود اند و ضالین نصاری
جائز این قول تجاوز باید کرد و حال آنکه هر گاه بعضی از محتملات کتاب بحدیث تخصیص یابد

عدول از قبه محلی دیگر اصلاً جایز نیست والحق این سخن وارد است مگر این قدر گویند که حدیث
مختص نزد این جماعت که به عموم ما یلند بر ثبوت نرسیده باشد یا در صحت و حسن او سخنی بود
و هم امام در مفاتیح الغیب آورده که هر که منعم علیه باشد ممتنع است که صفت غضب و ضلال بر
راه یابد پس فایده ذکر مغضوب علیهم و ضالین در عقب انعمت علیهم چه تواند بود و جواب می‌گوید
که ایمان بنده به وجود خوف و رجا کامل می‌شود چه هر یک بی دیگری موجب نقصان دین است
چنانچه در این اوراق سبق ذکر یافته پس مژده انعمت علیهم را که موجب رجا و بسط است ذکر
کرده اند بعد ذکر غضب و ضلال که سبب خوف و قبض است تا هر دو با هم مذکور شده ملحوظ
خاطر سالک باشد و هر دو رکن ایمان او که بیم و امید است بدین کلمه قوت گیرد بیت
جان مست ملاحت است کر حیران است دل در فرحت است کر عشقت خشناک
و فنای این سخن را جوابی دیگر فرموده و محصلش آنست که منعم علیهم مؤمنانند که ظاهر و
باطن ایشان به نور اسلام و ایمان آراسته و ایشان مخلص مجاهد اند نعمت ایشان تمام است
و مغضوب علیهم جاحدان معاند که حق را می‌شناختند و به ظاهر پنهان می‌داشتند و ضالین
منافقان که در صورت اقرار می‌کردند و به باطن منکر بودند پس هر یک از طایفتین را فی الجمله
نعمتی هست اما نا تمام جاحدان را نعمت شناخت هست و اقرار نی و منافقان را نعمت اقرار
هست و وقت منع انکار می‌نیرد امر طلب شناخت بر راه کسانی میکنیم که نعمت ایشان تمام و کامل
نه آنکه نعمتی دارد و به سبب نا تمامی ضایع و بی حاصلست بیت نعمت آنست که آراسته باشد
به کمال نه که از وی بود شرافت نقصان زوال سلمی رح فرموده که مغضوب علیهم اشارتست
بر فروگذاشتن راه و ارادت دیگر که در مسلکت خواری به صدق قرار نمی‌گیرند
و ضالین عبارتست از سرگشتگان بادیه غوایت و سراسیمگان بیابان خجالت که از منهاج
معرفت و ولایت و منهج حق و حقیقت بیخبر اند و گفته اند مغرور از استهلکا شده به وادی
مطاوعت شیطان و فریق ثانی در مهالک از شارع متابعت مصطفی و حقایق القرآن مذکور
است که مغضوب علیهم جمعی بی شرم اند که لوازم حسن ادب وانشد در اوقات خدمت
جانه حرمت انحراف می‌نمایند و ضالین کروهی اند که از اسم آداب فا فراموش کرده از نکات غفلت
از آیینه دل نمی‌زدایند و در لطایف قشیری آمده که مغضوب علیهم به تجلی آثار جلال در
سطوات خذلان محجوب کشته و ضالین به دولت به لوایح جمال حیران از مقصد ماندند و در
مانده و در عین المعانی آورده که مغضوب علیهم اهل ریااند و ضالین متابعان هوای نفس
موجب سخط و غضب الهیست و بی پی هوا از انکار نتیجه مسلکی بی شرکت خفیه

عبادت کرد و آلوده کرد معقول نکردند ولا یشرک بعبادة ربه احدا بیت طاعت آلوده
نباید به کار مثلک حکر سوده نیاید بکار کر بود محراب شوی آب جوی آتش دوزخ
بود آن آب روی و هوا به نزد بعیست که طاعت معبودان باطل را دو نظر مشرکان جاهل
او جلوه می‌دهد و اساس دو شنی معصیت و میل بطالت و غفلت در بنیاد الهیان می‌نهد
تنها الهوی اول اله معبود فی الارض بیت فنا هویی که خز نسیان ره اوست جز که هم که هر
بو سنگی هوا جا اوست پیر از ذکر یا و من تبلک وجه و زاو دیو بلا جمله اهل خرد هر بندگی است اهوا
همین نکته بس که منع نفس او از هوا افتش سبب دخول جان و سکونت در روضه رضوانست
و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی بیت کر بنفسی نفس
به لهان نعمت نشید یاور که بهشت آن تست و در بحر الحقایق می‌فرماید که مغضوب آنهاانه
که در ظلمت گرفتار شدند بعد از نور حضور دیگر باب محبت افتاده نیز از سلامتی بود
ساحت سرور و ضالین گرفتاران‌اند در تیه فسق و محجوب افتاده از نور بوانابت بحضرت رب
عفو و هم در حقایق بجزی هست که مغضوب بنده ایست که احتباس در منازل سلوک و انقطاع از
قوافل ارباب سالک الملوک گرفته و ضالین منع از راه مقصود طرف الطریق غایت معبود در نظر
آورده که مغضوب علیهم را نداکا شد از شرایع عبادت و ضالین مغلوب شدند از نتایج علم
و معرفت کفته اند که مغضوب به مکر و استدراج بازمانده است از سلوک منهاج و ضالین
حجاب انفصال ممنوع کشته از رؤیت انوار و صال الکمال ابن جمع از ارباب تحقیق همه
یک دیگر نیست و مآل مجموع اگر به حقیقت در نگرند یکیست ع عباراتنا شتی و حسنک
واحد حقیقت آنست که مراد از این دو فریق روندکانند در طریق آنکه یک معلقان به آثار
بر اسرار باطن و یکی متوجهان به انوار باطن بی توسل به انوار ظاهر چنانچه در حقایق التاویل آورده
که مغضوب علیهم جامعی اند به ظواهر و مقبلاً محمده بر حجب رحمانی و نعیم جسمانی و وقت جست و باز
مانده و به واسطه اشتغال به آنها حرمانی از مشاهده حقایق روحانی و نعمتها قلبی یافتند
جون بهره کده صورت ایشان شهسوار نعمتها ظاهر چون حور و قصور بوده و بسی محجوب کشته
ظلمانی که عبارت انکش آفت و نفایت بسیعه و بعد از دولت مرحوم واقف شدند به آیینه تحقیق بر باد
اما ضالین کروهی اند بسبب وحشت و اسرار باطن که حجب نورانی جمع شده و از ظاهر بحق
شهود انوار جمال در کل محجوبات ما قرا اتنه جون نضایری که نعمت ایشان رقایق باطن
انوار عالم قدس بوده است و نعمت خیر الامم که اشرف محمدی تجلیات مقامات
جامعیت و شهود باطن و ظاهر و ظاهر در باطن ظهور را لذت نعمت بطون جستند و بطون خدمت

ظهور مشاهده نمایند چرا که ظهور عین بطون است و بطون محض ظهور در پنهانی آشکار است
و در پیدایی مستور مصرع نهانی از همه عالم ز بس که پیدایی رباعی ای برهمه
آشکارا و ز جمله نهان در عین عیان مخفی و در خفیه عیان اندر تو عجب مانده ام ای جان جهان
هم آنی و هم اینی نه این و نه آن و از همین جا دیدیت که مغضوب علیهم اهل تشبیه اند که مطلق را
مقید می سازند و ضالین اهل تنزیه عقلی که ایشان تنزیه مجرد می کنند پس تعالی به تنزیه
بلا تشبیه از آن جهت که مقید حق مطلق است ناقص المعرفة باشد چه عین اعیان آن اسم که حق ملاذ است
تنزیه کرده است از معرفت تعینات و توجهات ظهور او سبحانه و تعالی هیچ محجوب است
و به صفت ضلال و معیان مرتبه جمعیت موصوف و موسوم و همچنین مشبه من غیر تنزیه ناقص است
همچون مجتهد که در تشبیه حدی پیدا کرد مغضوب است مغضوب و محظ یا فی الحق لا یلیق آمده
و درویش چه دان و معرفت ایشان ... و تشبیهات و از آن تنها یان بر محض تنزیه است
محمد صلوات الله علیه و علی آله ... که منت تا اشارت ایشان الجامع است میان تشبیه و تنزیه
در مرتبه احد مقام او ثابت دارند حق سبحانه به وصف منعوت و موصوف ... تنزیه
از حیثیت حقیقت ذات و تجرد از مظاهر کائنات و تشبیه به اعتبار ظهور ... اکوان و تجلی
او در ملابس اشکال و الوان بیت که رخ خورشید نکوی ... کاه کوه قاف و که مشتاق
تو ذات باشی نه این در ذات خویش این همه از همه او زیش پیش ای تو ای بی نقص ...
صو ... سخن ... آمین هم چنین با دل چون ... شیر ... روز کار
صورة اختتام ... و وقع ایشان که عبارت از نهم ... تو تیج ... یا بیابان
مفتتح عظیم الشان و مثال معجز نشان ام القرآن که صدر الکتاب مصحف زواید و ... الکتاب
جزو احکام ... سمت اتمام یافت اختتام آن ... کلمه آمین است که عبارت از کلمه تامه
آمین است متعین شده و در روایت ابو هریره آمده از حضرت سید انام امین علیه افضل الصلوات
المصلین که آمین خاتم رب العالمین علی ... مجاهد ... سورة الفاتحة و ...
که ... و ... سایر ... اسلم ... و ...
ترتیب ... و ... مجرد ...
... آمین از قرآن نیست اما ... خیر المرسلین صلی الله
علیه ... آمین ...
... ناصر اکرم ... از زیاده و نقصان و در حدیث آمده که
چون یکی از شما دعا کند ... آمین که آمین چون مهر است بر صحیفه ... است

که ختم کنید دعا را به آمین تا حق سبحانه دعوت شما را به شرف اجابت رساند ابو زهیر گفت
گفت شبی در خدمت حضرت پیغمبر صلعم به صحرا بیرون شدیم کذر ما بر خیمه افتاد یکی دلو به
تضرع تمام دعایی کرد و در سوال و طلب آمال الحاح و ابرام می نمود حضرت سید عالم صلعم آنجا
توقف نموده دعا او را استماع فرمودند و بعد از اتمام فرمود که مهر کن به آمین و مهر باد تن را
یعنی بر اجابت وهب ابن منبه رح فرمود که این کلمه چهار حرف است هر کس این کلمه بر زبان راند ملک
تعالی از هر حرفی فرشته بیافریند و امر کند که تا قیام قیامت می گویند اللهم اغفر لمن قال آمین
آمین را در تفسیر امام ابو اللیث از ضحاک نقل می کند که هر یک از حروف اربعه آمین چون زینت
بنکا ... بر صراط بکذرند و بیان در هاء بهشت بر روی ایشان بکشایند ابو ...
نیز از ... از ... مشکل است ... صراط ... ... پیشتر
توان کذشت حق سبحانه از محض عنایت کلمه آمین را چون از راه قیامت ساخته تا به برکت آن به آسانی
بی هراسانی بگذرند صراط میسر کرده بیت زلف تو خط مشکین خود نشانده که سیر را ...
جانکه در روح ... ابو الفتوح مذکور است که آمین درجات بهشت و این سخن با توجیه کرده اند که
گفتن او سبب وصول است به درجات درجات جنت در لطایف القرآن آمده که الف آمین از
امانت و میم از مغفرت و یا از یقین و نون از نصرت نیز گفته که به صدق این کلمه گوید از عذاب
امان دهند و مغفرت به خرقه فرقش نهند و شواهد آن را آسان سازند و علم
نصرتش برافرازند و گفته اند الف آمین اشارت به الف ماعون است به ذکر الهی و میم اشارت
به مشاهده انوار الطاف نامتناهی و یا به یقین که مراد در راه دین وقف نون نمنا بعت سید
المرسلین و عارف را به جهار وصف جهار خلعت از جامه خانه عنایت بپوشانند به الف الفت
انس با حق بدوارتانی دارند کمن انس بالله اطوع الله و به میم مشاهده تمام محبت خاصش
کرامت شراف صاف لا یشربه الا رجال و به یای بقیت سکر بی نتیجه دنیا و دین بتمام
انجامش رسد لا یتم الامر بعرف الیقین و به نون معرفت تاج سعادت به صحایف حال و صفایح
افکند و من نظر الیه غفر له آمین کلید در اجابت ... انهار اهداف اصابت طغرای ...
آرای نصر و افضال است توقیع ... سعادت افزای قبول و اقبال است ... ولایت
الانفرادیت تا بان شده ... بارگاه شهامت از اوج کرامت درخشان ... تمه سجع
حمد و شکرات نتیجه مقدمه ذکر و فکر است رشته لا لی معانی را انتظام آن اول سورة تا
فاتحه را اختتام بدو داده اند دعا را قاعیات بر محل اجابت ... است صورتانا
بیت منشور ... سر چشمه آب زندگانی است ای درویش ...

مبین که بحقیقت از گنجهای عرش برین لفظش فهرست جریده مرادات معنیش عنوان صحیفه
ابتهاجات حرفش طراز کسوت حصول امانی نقطه‌اش منبع عین الحیوة کامرانی نفحات
گلشن انسی را مهبی است مقدس نسیمات چمن قدسی را مورد بیت پاکیزه از هر دو جهان خاتمه
فاتحة الکتاب تا الی امر فصل الخطاب بیت غنچه گشای بدر کاخ منات مطر قرب و کلمه
شاخ نهالست غنچه از گلشن ناز آمده یا گلی از گلشن راز آمده در تفسیر خواجه قدس الله سره مذکور
است که حق سبحانه برای امت دعا برای دعا و اجابت آن گشاده که هیچ یک از ایشان
نگشوده بود مگر حضرت پیغمبر صلعم و آنرا بند کلیدش کلیدها بوده در خزانه غیب مکنون و مستور
و هست مهر آشنا و بیگانه از تضرع دیگر معرفت آن و تصرف در آن محروم و ممنوع و هیچ فرشته
ذره از آن بهرها را الطاف ندیده بود و هیچ پیغمبر شمه از کلیدها اسرار آنها نشنیده بیت
در کوی علمها نه الطاف بوی کنت سری که جبریل امین نیز نهان بود حق تعالی آن خطی را
در غیب مخزون داشته تا زمان ظهور سید ولد آدم صلعم مجموع آنرا در صورة دعا بدین امت عطا
کرده تا دیگر ازکان افتد که انبیا هرچه یا بنده برکت دعا یابند و آنچه عطا هاد به حجب دعا نهان نما
ابر بیش از امتثال عنایات محفوظ سعادات که از نصیبه پیغمبران و علم ایشان نهان بود و از شکات
مقرب ملک اطلاع نداشته در صورة سبع المثانی که شفی بود از کتب الهیه قرآن و از رسل الهی
سید آخر الزمان و از امم برای است مرحومه ایشان ندیج فرموده و بچنین عطیات که به خیر شما رکه
نیابید صفت آینه فاتحه را مظهر آن ساخته یقین است و دادا فتاحش به تسمیه مقرر کرده و اختتامش
به آمین معین ساخته باز بینا تسمیه حرف با واقع شده و منتهی آمین حرف نون تا اشارة باشد
بدانکه این امت را در بدایت بها و بهجت بود بر ظهور شریعت محمدی و در نهایت نور لمع و نصرت شخص
بود به برکت شفاعت احمدی علی شارعنا و شافعنا افضل الصلوات من الله الملک السرمدی که
کرامت و شرف این امت بیت پیروانی را که آن شرح برابست تاج کرم خیر امت بر سر است
چون بود خیر الرسل آن محتشم امتش باشند هم خیر الامم وصل آمین اسم فعلست و اسما افعال
آنرا گویند که بمعنی امر یا ماضی باشند نهی و صنع و در مفصل آورده که اسما افعال معنی هند
بعضی برای تسمیه اوامر چون رویدکه امر است و برخی برای تسمیه اخبار چون هیهات که اسم
بعد است و قلیلی اول است بعضی طرف امر بیشترست زیرا که وضع این اسما جهت اختصار است
و عالت اختصار با امر که محتاج بذکر مخاطب نیست ملایمت بیشتر دارد و باینها را اسما اصوات
نیز گویند و نادی آورده که ذات ذی الجلال مع عظمته و انجلال و قوت خود ترا عزیه به جواب
قوت لکی مستوسل میشود در کشف الاسرار فرموده که این کلمه برای سه صنف میآید یکی ختم دعا و دوم که

پیوستن

پیوستن تضرع بدعا سوم استدراک و اشتراک در آن یعنی آنکس که به دعا کسی آمین
گوید در هر چه دعا کننده خواهد اجابت کند دعوات داعی را برکت آمین او نیز در آن
انباز است و بعضی گفته اند که آمین دعاست بعد از دعا اهدنا دعاست و آمین دعای دیگر
دعا عبارت از طلبست به سبیل تضرع خفا بخضر بیشتر ترتیب بحضرة لمعه بیشتر بلا و آفت
دا این از سنقع دیده بیت ای که خواهی که بجانان و اخری جان خود بدل به تضرع آوری
کین تضرع را بحق قدرهاست ولابها کان نجاتست ابحار النجاتست در تفسیر امام ابو اللیث
الاستاذ نقل کرده که آمین دعا را قوت دهد و طلب فرو آمدن رحمت کند و گفته اند
آمین پیوند دعاست موسی هم دعا میکرد و هارون هم آمین میگفت و رب العالمین هر دو
گفتار را دعا نام نهاد قد اجیبت دعوتکما اجابت دعوتکما با آمین نوع خصوصیت
فی در محققان میان نه بدعا محض آمین است یعنی بین اجابت و حضرة بر رویش ان
این چنین خبر میدهد بیت گوید تو یا ظالمون اغفرلهم و تبهنا چون بنده گوید ربنا
او در نهان آمین کند آمین او آنست که اندر دعا نوعی دهد و او در ابر و دت و لندن
وحق رحمت بین کند وصل فضیلت کلمه آمین از آن زیاده است که مطاوی این مختصر را
گنجایش آن کی ازدیاد آن تواند بود زید بن اسلم رحمة الله علیه گوید آمین گنجیست از گنجها
عرش یعنی تا قیامت کسی نداند و نتواند مکر رب العالمین و حضرت خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه
فرموده که بحقیقت این کلمه نامه ایست سر بمهر پیامبر بنده و حق سبحانه و تعالی و سریست مکتوم که
معلوم هیچ مخلوق نیست از ملائکه و جن و انس و بعضی ایشان بجای زعلما آورده که لفظ آمین
از حق سبحانه التطبیت پوشیده باشد و گفتی بنده سریست مخفی که بطریق مناجات با عالم
السر و الخفیات از زبان جان میگوید و هر کرا به نگاه ندیدن رضی الله عنهم اجمعین در تفسیر
این کلمه از حال و مقام خود رمزی گفته اند و به اشارتی بر الما محبارتی سنة الله علیه
فرموده که آمین را اشارتی است به برکت کار او یا با شناخت آن مخصوص منجر ایشان بر دینه دارد
محل آمین کرده اند از مقام قرب و انجذاب دیعی او نیست از برکت و استجابت دانسته و آنرا
کلمات که حق سبحانه خاص کرده باین امت را به تکلم بدو و دعوت سایر امم و از پیغمبران گذشته همین
به موسی و هارون علیهما السلام داده بود پس چون اینچنین عطیه که آن دو پیغمبر رسل بدان اختصاص
داشته بدین امت ارزانی فرموده عرق حسد یهود در حرکت آمده و بحد آمده است که یهود بر هیچ
چیز بشما چنین حسد نبرده اند که بر کلمه آمین در ینابیع آورده که یهود در سفیر این کلمه آمین
بوده و تفسیر آن دانسته و حق تعالی این به ایشان نداده بود و آرزوی آن بوده که

این کلمه مامور شدندی و نمیشدند و حق تعالی این نعمت را به امت حضرت خاتم صلعم فرستاد تا
ثواب گفتن آن بیابند و چون حکم بود نه تلاوت آن از حق بنود گفتن نمی توانستند
هم از لفظ محروم ماندند و هم از ثواب محجور گشتند حسد بر ایشان غلبه کرد و از الشیاطین تا
رسید منقولست که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرموده که خداوند تعالی مرا سه چیز داد که پیش از من
کسی را نداده یکی صفوف صلوات در جماعت و امثال آن دیگر با برادرین وضع نبوده دوم تحیت اهل بهشت
یعنی سلام و ام دیگر تحیت بیان غلط نمیکند ماند سوم آمین و آنرا بغیر کس نداده الا انقبل از من
الا به موسی و هارون علیهما السلام و در کشف الحقایق آورده که حدیث تلقین جبرئیل مر آمین را
از آن جمله است که دلالت بر فضیلت این کلمه کند و چون آن حضرت به تلقین روح الامین بعد
از قرائة ام القرآن کلمه آمین میگفتند پس تلاوت و بعد از فاتحه مشتمل باشد بر متابعت آن
حضرت و دلیل بر حسن اعتقاد بنده بدان حضرت و امتثال امر فاستقیموا و نشانه محبت و موافقت او
و اهل البیت و اصحاب و تابعین که ایشان نیز بر گفتن آمین مواظبت مینمودند و دیگر موافقت
ملائکه نیز بعضی وی مندرج است و در مصابیح السنة از ابی هریره نقل میکند که حضرت رسول
صلوات الله و سلامه علیه فرموده که چون امام ولا الضالین گفت بگویید آمین که بدرستی که
ملائکه نیز در آن وقت میگویند و امام هم بدان ناطقست پس موافق شود آمین او با آمین
ملائکه مغفرت یابد و شود گناهان او آنچه گذشته و آنچه آینده ای عزیز آمین ملائکه دلیل اجابت
دعا بنده است زیرا که ایشان بی گناهان و معادن طاعت و وجود خود پاکان و دوستان بدر اجابت
معروفند گویا اشارتیست از زبان لطف که ای بنده فرشته را محکم تابع رفقا شما آمین گوید
شما را مناسب تر که بر دعای خود آمین گویید او از آمین تضرع و تذلل است که مقصود از دعا همان
تواند بود چنانچه گفته اند ع این دعا از من و از جمله جهان آمین باد دیگر از فضایل این کلمه آنست
که او خاتم رب العالمیانست این خبر در بحر الحقایق بیان وجه وارد شده که آمین خاتم
رب العالمین علی عباده المؤمنین مهر نامه دعوات بنده دارد یکی از حکم منافع است از آنکه شاید
را مانع کسی بر آن نیاید و کسی در لفظ تصرف نتواند کرد و دیگر آنکه اسرار در او مکتوب است مخفی بماند
و بر مضمون آن کسی اطلاع نیابد اینجا نیز مهر اینچنین منع کند آفات دعا ها ست را از بنده و شیاطین
از تعرض در او باز دارد و اینجا مضمون حال بنده است از ملاهی و مناهی و عیوب و ذنوب به ستر کرم
ربانی پوشیده ماند تا ابلیس بر آن مطلع نشده شماتت لاعنینهم نتواند کرد و در بحر الحقایق
آورده که چون بنده دعا نکه معراج اوست به تلاوت فاتحه از روی صدق نیت و خلوص طریت
تقرب به حق نماید و لطایف حمد و شکر و استعانت و استهدا از حضرت عزت ادا کند نماید تا

رسوم

رسوم انانیت او علیه سطوة تجلی هویت خود مرتفع گردانند و به مرتبه فنا که موروث بقاء
حقیقت مروج داده شد وقتش را بخاتم آمین مهر کنند و هیچ کس از عالمیان نرسد که
فک آن ختم و رفع آن مهر تواند کرد پس ابلیس لعین طمع از او منقطع سازد چنانکه بحمایت آن
ختم بمقام مخلصان در آمده در استثناء الا عبادک منهم المخلصین داخل گردد و این نیز
توان گفت که بسیار باشد که نامه اعمال خیرات بنده به حضرت برند و در آن نامه هیچ خیر نیست
بیش از طاعات و عبادات بلکه مجموع آنرا به آکدر شرک خفی باطل کرده باشد لئن اشرکت
لیحبطن عملک پس حضرت عزت از نهایت عنایت که با این امت دارد نامه نماز ایشان را بخاتم
آمین مهر میکند تا هیچ جزء آنرا محو نتواند کرد و همچنان سر به مهر به تغیرات تسلیم بنکان کند و نکته
دیگر آنست که آمین مر دعا را چون مهر است مر نامه را چنانچه در حدیث تلقین وارد شده که آمین
کالطابع علی الکتاب و گفته شد که مهر نامه را از آفات مصون نگاهدارد و مضمون آنرا از اطلاع
کسان مخفی میماند و دعا را این دو چیز ضرورتست زیرا که تا نامه دعا بر مسند اجابت ترقی
مییابد که وقتی مهر عروج کردن او متعذر باشد و توضیح این سخن آنست که اغلب دعا کنندگان
شرایط دعا اشتغال ندارند بلکه با قلت شکر و وفا و کثرة تخلیطات و استحقاق بر امر الهی
اعراض از جناب حق و یقین صادق دعا میکنند و دعا که از مثل عصاة منبعث باشد مستطیع
عروج آن بسیار است چه هوا و سحاب و ریاح و شمس و قمر و نجوم و جنود ملائکه که ساکنان
زمین و آسمانند و فرشتگان هر آسمانی تا حملهٔ عرش همه مطیعان حضرت الله اند و مهر به طاعت
بندگان از روی زمین تا عرش برین است پس هرگاه که دعا عاصیان برین مطیعان عبور کند
دو مرتبت که از روی غیرت و حمیت سنگ جفا در آن اندکند و تباه شدن او و هیچ جایگاه
نارسیدن تعرض کنند و از ایشان آنچه حق باشد و چها جنایت آمده که بر دهام آسمان نجلیات
که اعمال اهل کبر و غیبت و حسد و امثال آن از ره میکشند و از ایشان آنچه حق باشد و از عروج به
مصاعد سموات باز میدارند پس حق سبحانه تعالی دعای بنده را به خاتم آمین مهر فرموده تا از
افساد متعرضان مصون ماند و کسی از ملائکه بر مضمون آن دعا اطلاع نیابند
و بکانات عالم علوی از آلودگی دعا بآن ساکنان زمان بیخبر میمانند و دعا از ملک باب طلب
از ایشان تجاوز کند گویا از زبان لطف میگوید ای بنده بر دعا امر کرده ام که ادعونی استجب لکم
تو امتثال کردی اما ادب دعا نگاه نداشتی و دعای بی ادبان شایسته درگاه نیست پس
حکم فرمودم که آمین گویی تا صحیفه دعا تو سر به مهر شود و مضمون آن از مقربان بارگاه
عزت پوشیده ماند تا من به محض کرم آنرا به قبول اجابت رسانم و هیچکس به مضمون دقایق

والاو بکهار آن جز من سطلع نباشد مبادا کر شرمنده شوی ومن بخجالت قو بخواهم وا کر کسی
کوید این سخن بر نسبت دعا عاصیان راست آمده در دعا مطیعان چه کویی واکر ابرم بجهه
حاجت باشد جواب کفته اند که اصل عباد بنا عاست جنانجه در خبر آمده که الدعاء مخ العبادة
پس ایزد سبحانه کتاب دعاء مطیعان که عبادت پسندیده است بکلمه آمین مهر میکند تا
از خلل محو این ماند همچنان مختوم بر دیوان قیامت آرند یا الکریمة مطیع باخدا و نیز خزی
ولیکن نیازی دارد و میخواهد که بیان اطلاع یابد لنها نی که میان من و دوست
کرچه جبریل امین است بیان محرم نیست نیز حضرة عزت میفرماید که ای بنده دعا کن و بخواه
انچه میخواهی و در قصه سوال خود را بر خاتم آمین مهر نهی تا با مانت بحضرة ما رسد و هیچ
کس بر آن مطلع نکردد سر عیکه مرا با تو است از امین نهست باید که رخ نایم بغیر از من و تو
و زبان حال نیاز مندان نیز در این محل بر مضمون این کلام ناطقست یارب دل خسته را
مداوا تو کنی با مفلس بله عشق سودا تو کنی بدبیکم و نطالکم بمی بوهیکش انیها تو لا آمدی چنینها
تو کنی یعنی برانند که آمین مخفف به معنی چه منقصو یکی از نامها الهی و تالثه
اهل بیت جعفر صادق علیه السلام بر این مذهب اند ابن جبیر و مجاهد از مفسران بر این قولند و تقدیر
اینست که یا آمین بسعدیا یا امین بر قصر استجب دعای و به کثرت استعمال حذف حرف ندا می
کنند چون رب انظرنی الیک و امام راغب از ابو علی فارسی نقل میکند که جمیع بر ملیری لکم
این اسم فعلست و ضمیر مشتمل برضمیر مرفوع که خطاب بالحضرة رب الارباب باشد این اسم الام
الله کفته نزا تکه کلمه لعینها اسم است و واضح آنست که این کلمه دعا است بی مدد و معنی او
جنانچه در بحر الحقایق آورده اکه و فعل امین است بر مناجات بنده با خدا و نیز امین است بر
الطاف پروردکار یا سینه جنانچه جبرایل امین بود بر وحی و حضرة رسول صلعم امین بود بر
وحی فرستاده پس این کلمه امین است و جبرایل امین و حضرة رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
امین و برکت امانت این سه امین برفتکارین است که می رسد الحمد لله رب العالمین
نقلی دیکر از امام جعفر صادق هست که آمین تشدید کفته اند ای قاصدین یعنی اکه ما
میکنیم در مقتضی که مقصود رکاه کرم تو که به ابر برای اجابت دعا ما تو از آنکه یتیمی که قاصد خود را
نا امید بازکردانی هر کس که بر دکاه تو آید بنیان نو میدت الطاف تو کی که رهد باز
سیبا الطایفه جنید قدس الله سره فرموده که آمین ای عاجزین تو ما را به حمد و ثنای خود امر کردی
وما به صفات بشریت عاجزیم از بلوغ به کنه ثنای تو به جهت این معنا رهست که بر ای امتثال الفرمان
کلمه میکوییم و بجهت متابعت امر بطریق تناخوانی می بوییم و در نفحات نیز همین ذ...

اصل او مشدد است بمعنی قاصدین و تحقیق کرده اند بجهت سرعتی که مطلوب است در
اجابت جه خفت متقضی اسراع باشد در اشیا و به کنه ثنای تو به جهت این معنا هست
که بر ای امتثال الفرمان کلمه میکوییم و بجهت متابعت امر بطریق تناخوانی می بوییم واکر نه
نفس الامر سالکان را حمد و ثنای تو از کجا و کفته اند حقیقت آمین همین داشته
ارباب نیوم به قرب طلبند و سالکان از او قربت سیر و سلوک طلبند
ستقامت در طاعت خواهند و هر کس بر قدر همت خود از برکات و فیض
بهره یابند طایف دعوات و عبادات بدو ختم کنند و چون ختم صحیفه دعا و ثنا بدین کلمه بود تا
پس اکر الختام ترجمه فالختم بدعا فتح و ختم آن بدین خاتم بجهت تنا نجر به کلام را سکه الحجا
ساز ند لا تقو منالب بمی نماید ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین آمین رب
العالمین فصل بر سبیل وعده لا زم الوفا ایراد دو سه کلمه در خواص سوره فاتحه بر ذمت قلم
لازم است و لا ریب و من الله نیل المارب علما در خواص قرآنی هر خاصیت بر این سوره
متفرع یافته اند بعضی از آن در کتب ثبت نموده و چون این سوره اعظم و افضل سوره قرآنیست قلما
منبع و معدن منافع فواید این معنا نخله متذکر کردن محل تعجب نیست امام ربانی ابو
عبدالله بونی در رقعه فاتحه در خواص الفاتحه جنبه بر از طالب و مطالب ذکر میکند و
نکوید اکر حصول اینها و وصول زیادت از اینها می طلبی پس فاتحة الکتاب فان فیها
ما طلبت سرا لجمیع اولا بجا به خاصیت از مجموع این خواص که بتجربه بیان پیوسته یا کرده
اول شفا و برای هر درد ها جنانچه در وجه تسمیه به سوره الشفا رقم و تسطیر یافته
منبع نهرها و فضایل ملتی ابی سعید خدری رضی نقل میکند که حضرة پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده فاتحة الکتاب شفاء من السموم و در خصوص الاخبار نیز همین نظر و منکود
عربیان سورة الرقیه این بمعنی تشریح یافته آمده و معنی رقیه که محل است ایز و سط
بمعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین سوم سبب حفظ در سفر جنانچه در یاض الجنان از امام اکبر
علیه السلام نقل میکند که چون سفری خواهی کرد ده نوبت فاتحة الکتاب بخوان و بکو
بهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی و بلغنی و بلغ ما معی تا در آن سفر محفوظ
باشی و به سلامت بمقصد رسی و در بعضی روایات آیة الکرسی و سوره اخلاص با فاتحه ضم
کرده اند چهارم دفع حمی ام یافتی از امام جعفر روایت میکند که این سوره چهل نوبت بر قدحی
آب خوانند و در وقتی از آن بر روی محموم ریزند از تب خلاصی یابد پنجم از زیاد قوه حافظه
نامه بر آورده که بنویسد به مشک خالص بر جام زجاجی و به کلاب بشویند و هفت روز

باسماء دبزنا شناباشا مند حافظ بر وجهی قوت یابد که هر چه شنید یاد گیرد ششم دفع غم و
حسد و کبر و جمیع آفات نفس را مقاومت نماید بر قراءة در هر شبانروزی دو نوبت تا چهل
هشت نوبت هفتم درد گوش بنویسد و به روغن کل بز شسته را محو ساخته قطره از آن در گوش
چکاند هشتم دفع نقرس و فلج و عرق النسا را نفع و امثال آن نماید
خالص شسته هشتاد نوبت بر آن دهن خانند بوقت حاجت دهد
دفع دمامیل و کلف را چهل نوبت میان سنة قرص باسماء دبیانه نهد
روغن بعد از هر قرصیه صد بار ... قرباید ... بروی ... و از خلق
انشاء الله تعالی و چون اسلیفا خواص فاتحه در رسالة مجالات محسوبست و ایجاب
اختصار این ترجمه مقصود و مطلوب بر این قدر اختصار افتاد والله ولی الرشاد والتوفیق

للسداد تمت الکتاب

بعون الملک الوهاب

وصلی الله علی محمد و آله